هو الله تعالى شأنه العزيز

كتاب
سؤال بجواب
سركار شريعتمدار قطب
جنت محمد باقر سلمه الله تعالى كه در دار
الخلافه طهران باتمام رسيد بتاريخ
بيست وچهارم ذي الحجة الحرام من شهور سنه ١٢٤٧
من الهجرة المباركة النبوية صلى الله على هاجرها
الف الف تحية وسلام اللهم صل على نبي
الرحمة وشفيع الامة وكاشف الغمة
وسراج الامة محمد وآله
الطيبين الطاهرين

هو الله تعالى شأنه العزيز

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

هرگاه شخصی تقلید مجتهدی را از مجتهدین زاد الله امثالهم نماید در حال حیاة آن مجتهد آیا بعد از ممات اوجایز است از برای آن شخص تقلید او و عمل بقول او یا نه ج اظهر اینست که عدول لازم است و بقا بر تقلید مجتهد بعد از ممات او جایز نیست و هذا هو المفتی به لأعیان مشایخنا العظام منهم المولی الأعظم الاجل الأکرم والأستاد الأکمل الأفخم المحی لشریعة المحمدیة بعد ما کاد ینطمس مولانا الآغا محمد باقر و منهم سیدنا الأجل الأکمل قدوة ارباب التحقیق واسوة اهل التدقیق الذی یعجز العبارة عن تحدید وصفه و تقصر القرطاس الطویل عن تحمل مدحه سید المحققین سیدنا السید محمد مهدی و منهم المحی لطریقة المجتهدین والمقوم للقواعد الممهدة لاستنباط احکام الدین مولانا العلی العالی سیدنا الأمیر السید علیا اعلی الله تعالی مقامهم و رفع قدرهم وحشرهم مع ساداتهم السادات فی درجتهم لنا علی انتفاء الجواز انتفاء ما یصح التعویل علیه فی الجواز اذ غایة ما یتصور الاستناد الیه امران احدهما الاستصحاب والثانی بالعسر والحرج وکلاهما مخدوش اما الأول فمن وجهین احدهما ان الاستصحاب انما یتمسک به فیما یتمسک فیه اذا کان ذلک الشیء ثابتا لا بشرط واما اذا کان ثبوته بشرط شیء او لشرط لا فلا کما لا یخفی وجهه علی الفطن و ما نحن فیه لیس من الأول لوضوح مخالفة اصل التقلید للأصل و الا متصادفیما خالف الأصل علی القدر المتیقن لازم و هو حال حیاة المجتهد دون غیره فعلی هذا یکون الشرط فی جواز العمل بقول المفتی فی حیاته و الظاهر من شیخنا الشهید الثانی دعوی الاتفاق الأصحاب علیه قال فی ذلک وقد صرح الأصحاب فی هذا الباب من کتبهم المختصرة والمطولة وفی غیره باشتراط حیاة المجتهد فی جواز العمل بقوله انتهی عین عبارته وقال المحقق الثانی فی تعلیقاته علی الشرایع متی عرض للفقیه العدل فسق العیاذ بالله او جنون او طعن فی السن کثیرا بحیث اختل فهمه امتنع تقلیده لوجود المانع ولو کان قد قلده مقلد قبل ذلک بطل حکم تقلیده انتهی عین عبارته ولا شبهة فی اقتضا

بالتغییر للبطلان فیما نحن فیه کما لا یخفی والثانی بعد الاغماض عما ذکر نقول ان من شرایط الاستصحاب بقاء الموضوع و هو هنا غیر متحقق لوضوح ان الثابت فی حق المکلف حال حیوة المجتهد وجوب العمل بقوله ویمکن دعوی القطع بعدم بقاء الوجوب وجواز الرجوع الی الحی وانما الکلام فی جواز البقاء وعدمه واما الوجوب فالظاهر انه قطعی الفساد و زوال الوجوب مستلزم لزوال الجواز کما هو محقق فی الاصول واما الثانی فلوضوح السهولة فی الرجوع الی کتاب المجتهد الحی بالاضافة الی کثیر من الاشخاص وامکان السؤال منهم فی ایام متعددة بالاضافة الی غیرهم والحاصل انه لیس المسائل باسرها مما اختلف فیها لتطابق کثیر من الآراء فی کثیر من المسائل المختلفة لیست علی حد یکون فی التعلم والاطلاع علیها عسر لا یمکن تحمله عادة وعلی فرض التسلیم بالاضافة الی بعض الناس والاشخاص یبقی الکلام فی غیرهم هذا کله اذا تمکن الرجوع الی المجتهد الحی واما مع عدم امکانه فلا ینبغی فی جواز البقاء علی العمل بقول ذلک المجتهد اللهم عجل فرج ولیک و کحل عیوننا بتراب نعال حجة سیدنا و سید الکونین والملجأ فی العالمین تو زحمتها چونکه خواهش فرموده بودید که اشاره بمستند شده باشد با مشاغل متکثره فی غایة الکثرة در کمال استعجال قلمی گردید س چه میفرمایند در این مسئله شرعیه که هرگاه شخصی تقلید مجتهدی کرده باشد بعد از ممات تقلید آن مجتهد میتوان کرد یا نه و فرق در میان تعسر و تیسر بقول مجتهد حی هست یا نه و تعسر بفهم کتاب وی یا تعسر رسیدن خدمت مجتهد حی تکلیف چه چیز است و تقلید از کدام یک از مجتهدین باید کرد و عمل برساله مرحوم آقا سید علی را در همه مسائل با خود قرار داده بودم اما بعضی از آنها مفهوم نشد ج ظاهر در نظر حقیر عدم جواز بقاء آن تقلید است بلکه لازم است عدول نماید مگر در صورتی که متعذر باشد اخذ از مجتهد حی در آن وقت تمکن اخذ از مجتهد بمقتضای آن تقلید عمل میتواند نمود یا تمکن اخذ مسایل از مجتهد حی عمل بکتاب مجتهد میت جایز نیست اگر چه در حال حیات مجتهد تقلید او را نموده باشد بلکه لازم است با امکان رجوع بمجتهد حی نماید در امور دین خود یا بکتاب مجتهد و در صورت تعسر فهم از کتاب مجتهد بفهمد مطالب آن کتاب را از کسی که قابل فهم آن بوده باشد و عدم امکان یا تعسر شدید بقای همان نحو که در حال حیات مجتهدی عمل مینمود جایز و بی عیب است س اقوال در معاد را باشاره اجمالی بدلیل آن بیان فرمایند که جمعی شایق این مطلب اند که مطلع شده باشند ج اقوال در معاد آنچه حال در نظر هست چهار است اول آنست که معادی نمیباشد بلکه ممتنع است و این قول جماعتی از طبیعیین است و این قول مبتنی بر چند مقدمه است اول آنست که نفس جسم است یا جسمانی دویم آنست که بعد از ممات جسم فانی و معدوم میشود یا سیم آنست که اعاده معدوم محال است و مقدمه اولی و ثانیه ممنوع است و قول ثانی آنست که معاد منحصر در روحانی نیست و این قول قول جماعتی از حکما است و مبتنی بر اینست که نفس چونکه مجرد است فانی بفنای بدن نمیشود در روز قیامت بامر الهی آن نفس عود مینماید تا مثاب و ماجور یا معاقب

شود وجسم بعد از ممات چونکه فانی میشود بالمره واعاده معدوم ممتنع است لهذا جسم عود نمیتواند نمود
پس معاد منحصر در روحانی خواهد بود ومقدمه اولی که تجرد نفس بوده باشد ومقدمه ثالثه که امتناع
اعاده معدوم بوده باشد اگرچه مسلم است لکن مقدمه ثانیه که فنای جسم بالمره بوده باشد مسلم نیست
قول سیم آنست که معاد منحصر بجسمانی است واین ممکن بلکه واقع خواهد شد واین مبتنی بر اینست که
نفس مجرد نیست واعاده معدوم محال نیست باجسم بجمیع اجزائه فانی نمیشود وقول چهارم قول متشرعین
وبعضی از حکما است یعنی معاد روحانی وجسمانی هردو هست یعنی در روز قیامت خداوند عالم بقدرت کامله
همین جسم را اعاده میفرماید وهمین نفس باز بآن متعلق باو میشود اگر مطیع ومنقاد بوده در نشاء دنیوی
ماجور ومثاب خواهد بود ومدرک لذائذ روحانیه وجسمانیه هردو خواهد بود واگر شقی وعاصی بوده
معذب بعذاب روحانی وجسمانی هردو خواهد بود این چند کلمه در کشتی در طریق مکه معظمه بطریق اجمال
قلمی کرده بدرد نظر هست اگر توفیق الهی مساعدت نماید رساله مبسوطی در این باب قلمی نماید **س** زید
مثلا گناهی کرده است وثواب هم کرده است اما گناهش از آن جمله گناهیست که صاحبش را باید بجهنم برد
وثوابش از آن جمله ثوابیست که باید صاحب آن اعمال را بدار السلام برند ودر این دنیا میمیرد آیا زید را به
جهنم برند یا بدار السلام وهرگاه بجهنم برند چنانچه از قبله حقیقی در استفتا نوشته بودند کسانی
که داخل بجهنم شوند امید اخراج شدن نیست وهرگاه از جهنم اورا اخراج نکنند وداخل دار السلام نکنند پس اجر
عمل نیک چه شد وهرگاه اولا اورا داخل دار السلام کنند پس اجر عمل بد را چه میکنند **ج** عصاة امت از
موالیان وشیعیان ائمه اطهار ع که با عدم توبه از این دار دنیا بعالم بقا ارتحال نموده اند جزای اینها مختلفست
باختلاف اینها در شدت وضعف معصیت ومخالفت الهی جل شانه بعضی از اینها همان شداید وارده بر اینها در عالم
برزخ کفایت میکند در عذاب اینها دیگر در جهنم معذب نخواهند بود وبعضی از اینها لامحاله معذب میشوند در جهنم
آتش جهنم نعوذ بالله منها باینها احاطه مینماید بعضی را تا ساق وبعضی را تا زانو وبعضی را تا بکمر لکن باختلاف
اینها در کثرت شقاوت وقلت آن لکن آتش روهای اینها را نظر ببرکت سجود احاطه نمی نماید وهمچنین احاطه بقلوب
اینها نظر ببرکت ایمان نمینماید پس همین حالت معذب میباشند تا آنقدر که مشیت الهی اقتضا نماید بعد نظر
بانچه بعض احادیث دال بر آنست جبرئیل با مرجان آورین در مقام تفقد اینها برمی آید آن معذبین بعد از آنکه
بشرف رؤیت جناب جبرئیل مشرف میشوند ومتوسل میشوند بان جناب با تضرع وبیقراری
که سلام ما را به پیغمبر ما جناب محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم برسان وخبر بده انجناب
را از حال ما وشدت عذاب که ما را شقاوت اعمال محروم از فیض خدمت شما ومبتلا باین
شدت عذاب نموده جبرئیل امین بعرض بارگاه رب العالمین میرساند که طایفه
عصاة امت فخر عالمیان چنین خواهش نموده اند که وصف حال ایشان را بخدمت پیغمبر ایشان رسانیده

باشم

باشم خطاب از جانب خداوند عالم جل شانه میرسد که بمقتضای خواهش اینها معمول داشته باش جبرئیل
بامر خداوند جلیل بخدمت آن سرور عالم مشرف میشود وعرض مینماید که از جانب امتان شما که معذبند
در جهنم آمده ام سلام خدمت شما رسانیده اند عرض مینمایند که معاصی ما ما را از سعادت شرف
خدمت شما محروم کرده بنده وخبر از حال ما ندارید که بر ما چه میکند در توحی بر ما فرموده باش
آن وقت آن سرور عالم با غایت تالم تشریف میبرند در مقام مناجات با قاضی الحاجات میروند بسجده
خداوند عالم را بثنائی ذکر خواهند نمود که احدی چنین ثنائی نموده باشد پس ندائی از جانب رب
العزة میرسد که ای حبیب من سر از سجده بردار وهر حاجتی که داری بخواه که باجابت مقرون است
آن وقت جناب فخر عالم بعرض بارگاه رب العزة میرساند که حاجت من آنست که عصاة امت مرا عفو
فرمائی خطاب از جانب رب العزة میرسد که اجیب من شفاعت تو مقبول است برو وهر کس از
امتان خود را اگر خواهی مستخلص کردان جناب رسول خدا تشریف میبرند امر میفرمایند بمالک
مستحفظ طبقات جهنم که حجاب را بردار بعد از دفع حجاب نظر آن امت بر جمال باکمال آن شمس فلک
سعادت می افتد همه با تضرع وزاری فریاد میکنند وعرض میکنند که ما از امتان تو ایم باین شدت
عذاب مبتلا شده ایم رحمی بحال ما بفرمائیده باش حضرت امر میفرمایند فاطمه اینها را از آتش جهنم بیرون
می آورند وباخود میبرند مقرر میفرمایند همه اینها را داخل نهری مینمایند بعد از اخراج از آن نهر کل صحیح الا
عضاء والجوارح وشکل خوب آن وقت با آن سرور اینها را داخل بهشت مینمایند اینست مجمل از جواب
این سؤال که مقام قابل علاوه بر این نیست **س** شخصی در شیراز بهم رسیده ادعای ارشاد نموده
خلق مینماید وخود را قطب مینامد وظاهر اینست که معروف آن جناب بوده باشد آیا قابلیت
ارشاد نمودن دارد یا نه ومیتواند کسی تابع او شود در اصول وفروع دین یا نه **ج** جناب احدیت
باری عز شانه وجل احسانه فخر کائنات را مبعوث بخلایق نمود که ارشاد اینها نماید بآنچه در آن
ارشاد وفلاح عباد است وجناب رسول خدا در مدت بیست وسه ساله بکمال بذل وجهد و
غایت اهتمام نمود در ارشاد قاطبه ناس وبعد از ارتحال نفس شریف ایشان بعالم بقا اوار نصب حجج و
اوصیاء بخلایق نموده لیهدیهم فی اصولهم وفروعهم الی سواء السبیل وبحمد الله تعالی از آن
انوار مقدسه الهیه صادر شد در اصول وفروع آنچه صادر شده که عقول عقلای زمان و
فحول علمای دوران از وصل بکنه آن عاجز وحیرانند وقاطبه علمای زمان خوض در آن نموده
وخواهند نمود الی یوم القیام وهر یکی بقدر فهم واستعداد در آن بهره ونصیبی وبقدر
قابلیت در آن خطی وسهمی بوده استفاده خواهند نمود در زمان حیرت که حکمت بالغه الهیه
بر ظهور خاتم الاوصیاء علیه وعلی آبائه آلاف التحیة والثناء قرار نگرفته امر فرموده اند در امور
دین مبین برجوع بعلمای ابرار وفضلای صالحین وشبهه نیست که طریقه در صلاح و

مداد و سینیه در فلاح و رشاد او نبوده و اقوی از طریقه مستقیمه جناب رسول ص و آل اطهار او که کلکو
بهارستان دانش و بینش اند نیست بلکه هرچه ما عدای اوست باطل و عاطل و هرچه سوای آنست مانیع
و مضمحل است و تشکیکی در آن نیست عارف بطریقه ایشان کسانیند که او قات خود را در لیالی
و نهار با شرایط مقرره مصروف فکر در فهم آثار صادره از ایشان نموده و مینمایند پس در زمان
حیرت کسی که قابل فهم آثار صادره از ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملک الجبار نیست لازم است
در امور دین رجوع کند بعلمای راشدین که بجد و جهد تمام فحص و بحث در کتاب خدا و سنت
رسول خدا و سیره متقنه ائمه هدی نموده و مینمایند و ایشانند امنای دین مبین و خلفای ائمه
طاهرین پس هرکس در امور دین رجوع بچنین علمای نمودی تشکیک ناجی و رستگار و هرکس نه
چنین نمود بی شبهه هالک و ستمکار خواهد بود بنابراین آن شخصی که سؤال نموده که مدعی ارشاد
ناس بلکه خود را قطب میداند پانزده سال متجاوز است که این مقصر درگاه الهی او را دیده و مطلع
هستم که در این طول مدت نزد احدی از معتمدین علمای که توان از او استفاده امور دینیه
نمود تردد ننموده بلکه غالب اوقات عالم بوده ام که منزل او در خانه توابع حکام و امرا و ظلمه
بوده و نبت لحم و شد عظم او از ماکل و مشارب ایشان بوده و بفیض صحبت امثال این اشخاص
خود را پرورش داده و قاطع هستم باینکه قابل درک احکام الهیه از مدارک معلومه آنها نیست
و با وجود این مراتب بسیار تعجبست از کسی که فی الجمله قابل درک و بصیرت باشد چه نحو احتمال خوا
داد که ارشاد و اقتداء بچنین شخصی موجب سداد و صلاح و باعث رشاد و فلاح او در آخرت خواهد
بود نعوذ بالله من تسویل الشیطان و وساوسه بلکه چنین شخصی با چنین حالت که مدعی ارشاد
ناس است در اصول و فروع چنانچه فرض سؤال است بی تشکیک فاسق و هالک است چنانچه مستفاد
از حدیث صحیح است که مشایخ عظام الطباق بر نقل او نموده که عارف باسرار باطن و ظاهر سید ناو
امامنا محمد الباقر ع فرموده که من افتی الناس بغیر علم و لا هدی لعنته ملائکة الرحمة و ملائکة
العذاب و لحقه وزر من عمل بفتیاه با آنکه مذکور میشود که این مرد که در مجامع غنا مینشیند
بلکه معین مجامع تغناست و ترغیب و تحریص بر آن میکند اگر چنین باشد بلاتشکیک فاسق
و مبغوض خداوند عالم است و بر عامه خلایق لازم است که مبغض او باشند پس چگونه مقتدی
و محب او خواهند بود و بر علمای اخیار از بلاد لازم است بالامکان در دفع آن از آن صفت هلاکت
نمراه او تمام نمایند نظر بآنچه از مفتاح خزائن اسرار الهی جناب رسالت پناهی ص مرویست که فرموده اذا
ظهرت البدع فی الدین فلیظهر العالم علمه و من لم یفعل فعلیه لعنة الله کسانیکه بدور امثال این اشخاص
جمع میشوند و چنین اشخاص را وسیله نجات خود میدانند بی شبهه از توابع ابلیس لعین را از اصحاب عسا
کر آن ملعون بدا این خواهند بود و روایت نموده احمد بن محمد بن خالد که در زمان انوار صفدر مسر الهی

جناب حضرت رضا و جواد و هادی و عسکری ع بوده در کتاب خود که در آن او قات تصنیف نموده
در حدیث صحیحی از کاشف رموز و دقایق مولانا جعفر الصادق ع و آن حضرت فرموده کان رجل فی
الزمان الاول طلب الدنیا من حلال فلم یقدر علیها و طلبها من حرام فلم یقدر علیها فاتاه الشیطان
فقال له یا هذا انک قد طلبت الدنیا من حلال فلم تقدر علیها و طلبتها من حرام فلم تقدر علیها أفلا دلک علی
شیء تکثر به دنیاک و تکثر به تبعک فقال بلی قال تبتدع دینا و تدعوا الیه الناس ففعل فاستجاب له الناس
فاطاعوه فاصاب من الدنیا ثم انه فکر فقال ما صنعت ابتدعت دینا و دعوت الناس الیه و ما اری لی
توبة الا و ان آتی من دعوته فاردّه عنه فجعل یأتی اصحابه الذین اجابوه فیقول ان الذی دعوتکم الیه باطل
و انما ابتدعته فجعلوا یقولون کذبت هو الحق و لکنک شککت فی دینک فرجعت عنه فلما رأی ذلک
عمد الی سلسلة فوتد لها وتدا ثم جعلها فی عنقه و قال لا احلها حتی یتوب الله علی فاوحی الله تعالی الی نبی من الانبیاء
قل لفلان و عزتی و جلالی لو دعوتنی حتی ینقطع اوصالک ما استجبت لک حتی ترد من تاب علی ما دعوته
الیه و یرجع عنه یعنی شخصی در زمان سابق بود طلب کرد دنیا را از حلال و بآن نرسید و طلب کرد دنیا را
از حرام باز بمطلوب نرسید پس شیطان آمد نزد او و گفت طلب کردی دنیا را از حلال و حرام و بآن نرسیدی
میخواهی ترا دلالت کنم بچیزی که ترا بمطلوب خود برساند و متابعین تو بسیار شود گفت بلی پس شیطان
گفت دینی اختراع کن و مردم را بآن بخوان پس چنین کرده مردم باو گرویدند و مال بسیاری نزد او جمع شد
پس آن شخص با خود فکر کرد که چکار بود کردی دینی اختراع کردی و مردم را بآن خواندی و توبه مرا خداوند عالم
قبول نخواهد فرمود مگر آنکه رد کنم کسانی را که باعث من داخل این دین شده اند پس آمد نزد اصحاب خود و
گفت این دینی که شما را بآن خواندم دین باطل است و من اختراع این دین کرده ام آن اشخاص قبول ننموده
گفتند دروغ میگوئی این دین که داریم دین حق است و تو تشکیک در دین خود نموده و رجوع از آن
نمودهٔ چون آن مرد این را دید زنجیری مهیا نمود یکطرف زنجیر را بمیخی بست و طرف دیگر را بر گردن خود بست
و گفت این زنجیر را باز نمیکنم تا آنکه جناب اقدس الهی توبه مرا قبول کند پس وحی از جانب جناب اقدس الهی
به پیغمبر آن زمان رسید که بآن شخص بگو بعزت و جلال خود قسم که اگر بخوانی مرا تا بندهای بدنت از هم
جدا شود توبه ترا قبول نخواهم نمود تا آنکه زنده کنی کسانی را که مرده اند باین دین و برگردانی انها را از این
دین و شیخ صدوق همین حدیث را بسند صحیح در فقیه ایراد نموده و اشخاصی که مدعی ارشاد ناس اند و خود را
قطب میدانند و طریقه خود را از اهل شرع مخفی میدارند از این قبیل خواهند بود که عوام الناس و
ضعفاء العقول را فریب میدهند و لهذا توابع ایشان غالبا فسقه و طالب دنیا و عوام الناس خواهند
بود خداوند عالم بحق مقربان درگاه خود مردمان بیچاره را از شر این اشخاص محافظت فرماید س
رنید مجتهد را در حال حیات تقلید نموده بعد از وفات آن مجتهد بتقلید مجتهد حی باقی بر تقلید آن
مجتهد میت بوده در یک مسئله از مسائل بمجتهد میت نسبت بخود عمر دانسته لهذا عدول نموده و در مثل

خود از راه جهل بمسئله چنین تصور نموده که هرگاه باید از یک مسئله عدول نمود باید از جمیع مسائل عدول نماید و قصد نکول بجمیع مسائل که تقلید مجتهد میت نموده بود کرده و بعد از نکول شخص عالم از او سؤال نموده که تو بسبب مسائل غرور تیره بسیار مضطرب میباشی چه سبب است در جواب عرض نمود که چگونه تقلید مجتهد میت مینمودم و بسبب گذاردن نماز در آخر وقت نکول از تقلید مجتهد میت نمودم و الحال بنای تقلید در مسائل برای مجتهد حی گذارده ام و مسائل رای ایشان را در حفظ ندارم این شخص عالم در جواب فرمود که میباید در همان یک مسئله که مجتهد نو عرض داشته نکول نمائی و باقی مسائل را بهمان طریق که مقلد مجتهد میت بودی باقی بمانی و نیز در جواب عرض نمود که نکول از راه جهل در مسئله نموده ام الحال میتوانم باقی بر تقلید میت بوده باشم یا نه

ج ظاهر اینست که قصد عدول از تقلید مجتهد معین باعث این نمیشود لکن کلامی که در این مقام است اینست که در مسئله هرگاه کسی تقلید مجتهد مشخص را نمود عدول از همان مسئله از قول آن مجتهد بقول دیگری نمیتواند نمود مگر در صورتی که مجتهد دیگر در نظر او اوثق در فتوی باشد در چنین صورت عدول از قول مجتهد اول لازم و متعین است بنا بر این میگوئیم این شخص که در این مسئله عدول از قول مجتهد نموده و اختیار نمود قول مجتهد دیگر را مجتهد دیگر در نظر او اکرام ثق در فتوی است از آن مجتهد اول عدول از قول مجتهد اول لازم است خواه قصد عدول کرده باشد یا نه بلی هرگاه فرض شود که در نظر آن مقلد مجتهد دیگر اوثق در فتوی بوده باشد در همان مسئله بخصوصها نه در مسئله دیگر در این صورت عدول از قول آن مجتهد در همان مسئله لازم است نه در مسائل دیگر قصد عدول در چنین صورت مثمر ثمر نیست بلکه قصد عدول مجوز نیست پس لازم

س رساله فقیه جامع الشرایط که مقلد ظن به صحت آن رساله داشته باشد عمل میتواند نماید یا نه مسئله دیگر آنکه در رساله یقین دارد که چند غلطی دارد اما نمیداند که کدام عبارة غلط میباشد و نمیداند یا کاتب در فتوی غلط نوشته یا در عبارت که رجوع بفتوی ندارد میتواند مقلد بچنین رساله عمل کند یا نه که اکثر رساله‌ها چنین میباشد دیگر آنکه در دو مسئله مذکوره اطلاع میکند در وقتی که مقلد در ولایتی باشد که دست رس او بفقیه جامع الشرایط نباشد و مسئله را نتواند از خارج تحقیق کند و در مقامی اتفاق بیفتد که مقلد عمل باحتیاط راهم نداند و عمل هم واجب باشد آیا میتواند بچنین رساله در چنین مقامی عمل بکند یا نه

ج در صورة مظنه بصحت کتاب هرگاه ممکن باشد تحصیل علم بصحت بنحوی که در آن عسر و حرجی نباشد تحصیل نماید و اما هرگاه متمکن از تحصیل علم نباشد یا در تحصیل عسر و حرج شدید باشد اکتفا بمظنه در صحت میتوان نمود و اما علم به تحقق غلط فی الجمله پس این منافی با مظنه در صحت نیست و حکم مظنه مذکور بنا بر این هرگاه رساله در دست کسی باشد و تصحیح آن رساله در آن بلد ممکن بوده باشد لازم است بنحوی نماید که نسخه صحیح در دست بیاورد و تا وقت تحصیل نسخه صحیح عمل بهمان میتواند نمود

س در باب امام معاشرت تامه با شهادت عدلین لازم

است یا معاشرت جزئیه یا شهادت عدل واحد بنحوی که اطمینان حاصل شود کفایت میکند یا نه

ج در باب امام معاشرت تامه یا شهادت عدلین لازم است یا معاشرت جزئیه یا شهادت عدل واحد بنحوی که اطمینان حاصل شود کفایه میکند یا نه شرط جواز اقتدا بامامت که ماموم معتقد عدالت آن شخص امام باشد خواه این اعتقاد از اخبار و معاشرت حاصل شده باشد یا از اخبار دو عادل بلکه هرگاه چنین اعتقادی از اخبار شخص معتقد که کمال وثوق و اعتماد باو هست حاصل شود باعتقاد حضرت اعتماد بان میتوان نمود

۲۲

س ادخال حشفه در فرج زن با عدم انزال منشاء وجوب غسل بر طرفین میباشد یا نه و هرگاه بمجرد ملاقات عضوین انزال شود آیا بر قابل غسل واجب میشود یا نه و بر فرض وجوب غسل در این صورت هرگاه شب رمضان المبارک بوده و بدون غسل داخل صبح شود آیا بر آن قضاء و کفاره هست یا قضای تنها

ج حکم در مسئله اولی اینکه ادخال حشفه بی اشکال موجب غسل طرفین میباشد اگر چه انزال نسبت بهیچ یک محقق نشود و در مسئله ثانیه اگر انزال نسبت بطرفین محقق باشد بلا شبهه غسل بهر دو واجب و با وجود این هر یک که فجر را درک کند با عدم عذر بلا غسل متعمدا اگر عالم بوده که تعمد بقاء بر جنابت تا صبح موجب فساد صوم است بی اشکال قضا و کفاره بر ذمه او لازم است و الا اکتفا بقضای تنها ظاهرا اقرب بصواب است هر چند انضمام کفاره بر او اوفق باحتیاط و انسب بسبیل نجات است و اگر انزال مختص بیکی باشد بدیگری غسل در کار نیست

س هرگاه طفلی نه ماهه از رحم مادر سقط شود غسل بر او واجب است ام لا و دیگری حدیثی که غسل مس میت بر میت واجب میشود برناس بیان فرمایند

ج هرگاه سقط چهار ماه را تمام کرده باشد تغسیل او واجبست خواه نه ماهه بوده یا کمتر و قبل از اتمام چهار ماه تغسیل او لازم نیست و ظاهر وجوب صلوة است بر طفل میت هرگاه شش ساله بوده باشد و قبل از انقضاء و اکمال شش سال صلوة لازم نیست لکن مستحب است مگر در صورتی که متولد شده باشد میتا

س مظنه بظن قوی احتلام حکم با حتلام میکند یا نه

ج بمظنه مظنه احتلام حکم بجنابت که غسل بر نیت وجوب کند نمیتوان نمود بلکه شرعا چنین کسی جنب نیست لکن با مظنه خصوصا ظن قوی احتیاط اینست که غسل جنابت

مرتبت احتیاطاً بکند بعد از آن غسل یا نقض نموده ببعض نواقض وضوء مثل بول آن وقت وضوء ساخته
نماز کند مجملاً بحث غسل در چنین صورت اکتفا نمیتوان نمود س ضعیفهٔ طفلی در شکم او سقط
شد روز اول یک تکه آمد بعد از سه روز دیگر یک تکه دیگر آمد بعد از سه روز دیگر تکه دیگر آمد آیا
مجموع را یک نفاس قرار دهد یا اول را یا هر یک علاحده نفاس محسوب خواهد بود ج خونی که
با هر قطعه از طفل خارج میشود تا بعد از خروج قطعه هم نفاس است س نیت وضو و غسل و تیمم
و نماز مطلقاً قربة الی الله کافیست یا نه ج بلی قربة در جمیع عبادات کافیست س شخصی و
ضوء میگیرد ولی از خارج بوضوی او میرسد آیا صحیح است یا نه ج اگر قبل از اتمام غسل برسد آ
برا آب وضوء محسوب نماید و اگر بعد از اتمام غسل عضو بوده باشد عیبی ندارد مگر در صورتی که مستلزم
مسح باب جدید بوده باشد س هرگاه موشی در ظرف بمیرد طریقه تطهیر آن بچه نحو است ج سه
مرتبه آن ظرف را بشویند احوط آنست که هفت مرتبه شسته شود خصوصاً در صورتی که موش بزرگ
بوده باشد س سگی از ظرف چیزی خورده باشد کیفیت تطهیر آن بچه نحو است ج هرگاه
سگ در ظرف چیزی خورده باشد یا ظرف را بلیسد اول آن ظرف را خاک مال نماید یعنی خاک خشک
در آن ظرف داخل نموده بمالد احوط آنست بعد از آن یک دفعه دیگر خاک با آب ممزوج نموده بمالد بعد از
آن دو دفعه آن ظرف را با آب بشوید احوط آنست که بعد از دو دفعه خاک مالیدن یک دفعه خاک
خالص و یک دفعه دیگر خاک ممزوج با آب شش دفعه با آب بشوید و احوط آنست که در صورت وقوع
لعاب سگ در ظرف نیز چنین نماید س تطهیر بکلوخ بچند عدد است ج تا بحدّی که پاک
شود لاحتیاط اینست که اگر کمتر از سه عدد پاک شود اتمام بسه نماید و اگر فرض شود از سه پاک نشود
انقدر بمالد که پاک شود س بدن آلوده به بول و جامهٔ آلوده به بول در آب یک دفعه فرو بردن
کافیست یا نه ج تعدد در غسل بول معتبر است اگرچه در آب کر باشد لکن احتیاط در آب جاری
نیز چنین است فرقی ما بین بدن متنجس به بول و جامه متنجس به بول در این باب نیست بلی مخرج بول
ظاهر اینست که اکتفا بیک دفعه توان نمود س در تیمم بدل از وضوء و بدل از غسل تفاوتی
میباشد باین معنی که یک ضرب و دو ضرب دست بر خاک گذارد یا چه ج ظاهر اینست که در
مطلق تیمم یک ضربت کفایت میکند اگرچه بدل از غسل بوده باشد س هرگاه شخصی دست خود را
یا ذکر خود را در مقعد یا فرج زنی بر دماغی که هنوز انزال منی نشده باشد و تا بیرون آورد
هرگاه آن چیز را که داخل کرده و انزال نشده بود در مدخول آیا او را هرگاه بر جامه خود پاک کند یا دست
یا و مالیده شود نجس میباشد یا پاک احتیاج بظاهر کردن هست یا نه دیگر آنکه هرگاه شیء که مذکور
شد داخل بشود در مدخول و انزال از او نشود غسل بر او هست یا نه ج هرکس دست خود را یا آلت
تجولیت خود را بفرج زن نمود قبل از انزال اخراج نمودن رطوبت که ملاقی دست یا آلت میشود پاک است

شستن

شستن آن واجب نیست لکن غسل بر طرفین واجب است در صورتی که کل حشفه یعنی ختنه گاه داخل شده
باشد س آجر و آجار منصوبه اگر نجس شود از تابش آفتاب پاک میشود یا نه ج بلی پاک میشود س
جوالی که کسی از یهودی یا ارمنی بخرد و یقین داشته باشد که آن ارمنی یا یهودی با رطوبت با او ملاقات کرده
است پاک است یا نجس ج همین که عین نجاست در آن جوال موجود نباشد حکم نجاست نمیتوان نمود
س زن حامله را هرگاه مظنه حاصل شود بسقط ولد از او خون قبل از سقط یا مطلق ولادت چه حکم
دارد نفاس است یا حیض یا استحاضه ج خون قبل از ولادت یا سقط شدن نفاس نیست س این
سخن که مرکوز شده ممکن باشد حیضست حیض باشد در غیر حالت حملست یا مطلق ج ما امکن ان
یکون حیضاً فهو حیض عامست س هرگاه آبی که از کر باشد نجس باشد و بارش بیاید آیا آن آب پاک
میشود بواسطه بارش یا نه ج بارش اگر بنحوی باشد که او در آن جاری شود بی اشکال آن آب پاک میشود
مگر در صورتی که بعد از انقطاع بارش یا کمتر از کر باشد و عین نجاست در آن باقی باشد س ضعیفه
ذات العاده وقتیه و عددیه یا بنکرو و قتش در اول ماه بوده و عددش هفت روز بعد از مضی چهار
روز از ایام عادت خونی دید بصفت حیض در همین ماه یعنی صبح که از خواب برخواست خونی خشک
در زیر جامه خود دید مثل خون حیض حکم شرعی از ایشان فرمایند که بایست ترک عبادت نماید یا نه
و هم چنین عبادتی که پیش از خواب نموده صحیح است یا نه و هم چنین روزه اش تا حال نظر باینکه جاهل
بمسئله میباشد چه صورة دارد ج اگر مراد آنست که بعد از انقضای ایام عادة چهارده یوم فاصله
شده بعد خونی دید بصفت حیض در این وقت اختبار از حال خود نموده اگر همان خون بود حال مطلقاً در
مجرای حیض علامتی نیست روزه صحیح و بی عیب است افطار ننماید و اگر بعد از اختبار مجرای حیض
متلطخ شد خونی باقی است در صورت مفروضه خود را حایض دانسته بمقتضای آن معمول دارد و
اگر مراد اینست که از اول ایام عادت تا اینوقت که لکه دیده چهارده یوم منقضی نشده که لکه دیده از
حیض محسوب نخواهد بود س شخصی بجهة طفل و طاق و رختخواب و فرش او نجس شده آیا
باید کرد و میان خود و خدا هم چاره نمیتوان کرد ج استعمال فرش نجس و رخت خواب نجس
با عدم رطوبت عیبی ندارد و هم چنین رخت نجس در غیر حالت صلوة س هرگاه بضعیفه
غسل جنابت و حیض هر دو واجب شده آیا یک غسل کفایت میکند یا دو غسل بکند و بر فرض
اینکه دو غسل بکند آیا کدام یک را مقدم بدارد و هرگاه هر دو را کرده باشد باین طریق که اول
را بعد حیض و مدتی بعد از غسل گذشته است آیا نمازهایی که کرده است چه صورت دارد
صحیح است یا نه ج هرگاه بعد از انقطاع حیض یک غسل کند باین نیت که غسل میکنم بجهة رفع
حدثی که مستند بجنابت و حیض بوده باشد بی اشکال بی عیب است و اگر دو غسل بعمل آورد باین
نحو که اول بجهة رفع حدث جنابتی بوده باشد و دیگر بجهة حدث حیض این نیز بی عیب است س در خصوص

شیر زنان که حرام و نجس است یا حرام و نجس نیست ج حرمت شیر زنان بر فاطمه بودن و زنان از جمله امور
مسلّم است ولکن ظاهر اینست که نجس نبوده باشد س در میان جای عمیق شناور کنان غسل میتوان
نمود یا نه ج اگر در آن وقت نیت غسل کند و سر و کل بدن را داخل در آب نماید بقصد غسل ارتماسی
ظاهر اینست که صحیح بوده باشد لکن اولی اینست که از آب خارج شده بعد از آن نیت غسل نموده ارتماس
بعمل آورد س از ظرف آب بمواضع وضوء ریختن جایز است یا نه ج بلی جایز است س در نجاست
مظنه کافیست یا باید یقین بهم رسانیدن وقت تطهیر نماید ج مطلق مظنه کفایت در حکم نجاست نمیکند
مگر در صورتیکه مظنه از قول دو عادل بوده باشد و در نیست از مظنه حاصله از قول عادل واحد حکم
نجاست نشود س ترشح آب استنجا که بر جامه یا بدن برسد پاک است یا نجس ج در صورتیکه
نجاست از اطراف مخرج تعدی ننموده باشد و مخرج نجس بغیر از نجاست مثل خون نشده باشد و عین نجا[ست]
نیز در آن آب نبوده باشد پاک است س خون ملخ نجس است یا پاک میتوان با او نماز کرد یا نه ج
پاکست در صورتیکه از ملخی باشد که ماکول است با آن نماز میتوان کرد و اما هرگاه ملخ غیر ماکول بو[د]
باشد با آن نماز نمیتوان نمود س هرگاه حیوانی در چاه بیفتد و اطلاع بهم نرسد تا چند روز بعد دو
آن حیوان بیرون بیاید و موهای آن ریخته باشد اما از هم نپاشیده باشد و احد اوصاف ثلثه را تغییر نداده
اما آبی که در آن اوقات استعمال شده و تطهیر ظروف و فروش در حوض بان شده چه صورت دارد و در
صورتیکه احد اوصاف ثلثه را تغییر داده باشد چه باید کرد ج ظاهر اینست که هرگاه احد از اوصاف ثلثه
آن چاه متغیر نشده باشد جمیع استعمالاتیکه از آن آب شده خواه در دفع خبث بوده باشد یا در دفع حدث
اصغر بوده باشد یا اکبر بی عیب و طهارت صحیح بوده باشد و همچنین سایر استعمالات از آن آب در تطهیر
ظروف و فروش و لباس هیچ یک عیب ندارد بلی بعد از اطلاع نزح آب نماید بنحوی که مقرر در شریعت مطهره
شده است نسبت بان حیوان و اما هرگاه احد اوصاف ثلثه آن متغیر شده باشد و این تغییر بسبب آن
حیوان میته بوده باشد آن آب نجس و جمیع استعمالاتیکه بعد از تغییر شده محکوم بفساد خواهد بود پس هرگاه
استعمال در دفع خبث شده آن نجاست زایل نشده بلکه محل نجس تر شده است و همچنین هرگاه استعمال در
دفع حدث شده باشد حدث رفع نشده پس وضوء بان آب باطل خواهد بود و نماز هائی که بان وضو شده
باطل و اعاده آنها لازم است س ضعیفه از ایام نفاس او سه روز گذشته است و دیگر خون ندیده اما
یک چیزی آبی که رنگ او زرد است می بیند چه صورت دارد ج همین که خون قطع شد لازم است
غسل نفاس نماید و اما قلیل آبی که مایل بزردی است اگر ببیند موجب غسل نمیشود س کسی که
دهنش خود بخود یا با خلال خون بیاید و آب دهن را هم بریزد تا خون موقوف شود و لب آلوده بخون نشود
چه کند ج هرگاه آن خون بلب نرسد بعد از تمام شدن خون حاجت بغسل دهن نیست س شخصی
در میان خزانه حمام ایستاده و آب تا سینه یا بالا تر او را احاطه نموده و همانجا بدون اینکه از آب بیرون

باید

باید نیت نمود فرو میبرد آیا این غسل این شخص صحیح است یا فاسد بلکه باید بعد از نیت از خارج
آب فرو رود و بر فرض وجوب خروج از آب آیا بیرون آمدن از آب بجهت حد واجبست و دیگر غاسلی که
میان آب بهمان طور ایستاده و غسل ترتیبی میکند باین نحو که نیت نموده اول سر را فرو میبرد و بعد
از آن پای راست خود را از زمین کنده طرف راست را در میان آب حرکت میدهد بنیت غسل و هکذا
بعد طرف چپ را آیا این غسل ترتیبی صحیح است یا نه ج ظاهر اینست در غسل ارتماسی خروج بدن از آب
واجب نبوده باشد بنا بر این هرگاه داخل آب باشد بلکه آب محیط تا سینه بلکه تا گردن او بوده باشد نیت
غسل کند و فرو رود در آب غسل ارتماسی نموده و غسل او صحیح بوده باشد و اما غسل ترتیبی پس
ظاهر اینست که ضرب بر اعضاء لازم نبوده باشد بنا بر این هرگاه بعد از نیت سر و گردن را داخل آب
نماید بعد از آن جانب راست او بعد از آن جانب چپ را غسل صحیح خواهد بود س شخصی که قضای
نماز واجبی در ذمه داشته باشد و قبل از دخول وقت فرایض یومیه وضو بنیت وجوب میسازد و اراده
گذاشتن نماز قضا هم ندارد و همچنین غسل جنابت را قبل از وقت مذکور بعمل می آورد به نیت وجوب
با عدم اراده نماز قضا آیا وضو و غسل این شخص صحیح است و بعد از دخول وقت بهمین وضو و غسل
میتواند نماز بگذارد یا فاسد است و باید بعد از دخول وقت اعاده نماید و بر فرض عدم صحت این فرض
باز همین شخص قبل از دخول وقت مسطور به نیت قربة طهارتین بعمل می آورد بدون ضم نیت
وجوب آیا طهارتش صحیح است و چیز مشروط الطهارة را من المفروض و المندوب میتواند بعمل بیاورد
یا نه بلکه طهارتین فاسد است باید بعد از دخول وقت اعاده نماید ج کسی که نماز قضای واجبی در
ذمه او باشد قضای آن نماز بر آن شخص واجب است قطعا خلافی که ما بین فقهاست اینست که این واجب
یا فوری است که در تاخیر آثم خواهد بود یا واجب موسع است که در تاخیر آثم نخواهد بود فریقین +
متفق میباشند در وجوب قضا و تدارک فایته مشخص است عدم اراده مکلف بر اتیان واجب موجب
این نمیشود که واجب از وجوب خارج شود پس وجوب تدارک و قضای آن بر حال خود باقی است
اگرچه مکلف عازم بر اتیان آن نبوده باشد و چونکه هر یک از وضو و غسل موقوف علیه آن نماز
قضا است و مفروض اینست موقوف واجب است پس اتیان موقوف علیه به نیت وجوب بی
عیب خواهد بود اگرچه مکلف حین نیت وجوب عازم بر اتیان موقوف نبوده باشد پس
قصد وجوب وضو یا غسل در صورت مفروضه چنین نیست که موجب فساد شود بلکه صحیح
خواهد بود بنا بر این بعد از دخول وقت اکتفا بهمین وضو یا غسل میتواند نمود و همچنین است حال هرگاه اکتفا
به نیت قربة مطلقه نماید این نیز بی عیب و صحیح است بلکه به بعض جهات اسلم بوده باشد س
در دو ماه حمام صبح مهیا نمیباشد و در شب مقاربت اتفاق می افتد زن با شوهر و زن با امکان غسل کردن
غسل نمیکند تا عصر و نماز را قضا میکند یا تیمم میکند در صبح و نماز را میکند در این دو صورت نماز او چه صورت
دارد با وجود امکان اینکه تیمم کند و غسل بکند زوج هم عالم باین است که ضعیفه غسل نمیکند آیا بر زوج مصلحت هست یا نه ج

ظاهر اینست که معصیت در حق زوج نبوده باشد ولکن در حق زوجه پس اگر متمکن از غسل بوده باشد و غسل نکند قطعا آثم است بلکه اگر تیمم در سعه وقت نماید مادامی که غسل در حق او ممکن بوده باشد تیمم باطل خواهد بود س شخصی در بازار میرود و آب میپاشند و بجامه و بدن میرسد آیا طاهرات یا نه ج در صورتی که عالم بنجاست مواضعی که آب بان جا رسیده و از ان جا ترشح نموده باین شخص رسیده نبوده باشد غسل آن واجب نیست و اگر عالم بنجاست ان مواضع بوده باشد نجس است غسل ان لازم است س نوعا مشتبه سر حشفه را لازم است تطهیر یا نه ج در صورتی که استبرا ننموده باشد غسل ان لازم است و اگر بعد از استبرا بوده باشد محکوم بطهارت است س زمین مفروش باجر که نعل و پا را پاک میکند یا نه و تر عصا و عراده را زمین پاک میکند یا نه ج اگرچه ظاهر اینست که مشی بر آجر مفروش مطهر بوده باشد لکن رعایت احتیاط با سهولت ان بسیار بموقع است اخلال بان نمودن با سهولت مراعات آن مناسب نیست بلی عدم تمکن مشی بر غیر مفروش باجر و عدم تمکن تطهیر بمطهر دیگر امر دیگر و اما عصا و عراده ظاهر اینست که ارض مطهر آنها نبوده باشد س شخصی وضوء بگیرد و مسح را فراموش کند تا داخل نماز شود در بین نماز بیادش آمد و محل وضوء رطوبت باقی است چه کند ج نمازی که شروع در آن نموده باطل است بعد از قطع نماز بیقین رطوبت در اعضای وضوء مسح را بعمل آورد احتیاط مقتضی اینست که وضوی دیگر کرده مشغول نماز شود س اگر ظرف منحصر در اوانی طلا و نقره باشد و غسل و وضوء موقوف باشد باستعمال آنها آیا وضوء و غسل ساقط است یا استعمال اوانی طلا و نقره در این صورت جایز است ج توضیح مطلب مقتضی اینست که گفته شود در صورتی که کسی محدث بوده باشد بحدث اصغر یا اکبر الی بجهة وضوء یا غسل موجود نبوده باشد مگر آنچه در اوانی ذهب و فضه بوده مجملا در این صورت آیا آب منحصر است در آنچه در این اوانی است یا نه در صورت عدم انحصار هرگاه مکلف اختیار نمود در مقام رفع حدث استعمال نمودن اوانی ذهب و فضه را در رفع حدث ظاهر اینست که طهارة محکوم بصحت بوده باشد بخلاف این که در صورت انحصار آب در اوانی ذهب و فضه در این صورت طهارت باطل خواهد بود و چون بعنوان اجمال آنست در صورت انحصار طهارت مأمور به نیست نظر باینکه استعمال اوانی ذهب و فضه در صورت عدم ضرورت منهی عنه است مطلقا اگرچه در صورت عدم مفروضه بوده باشد بنا بر این نظر با آنچه مفروض است که طهارت ممکن نیست مگر باستعمال اوانی ذهب و فضه پس هرگاه فرض شود که طهارت مأمور به بوده باشد در چنین صورت لازم می آید امر بملزوم نهی از لازم و این قطعی البطلان است پس لا محاله در چنین صورت طهارت مأمور به نیست پس باطل خواهد بود نظر باین که صحت در عبادات عبارت از موافقت امر است بخلاف اینکه هرگاه منحصر نبوده باشد یعنی مکلف متمکن بوده باشد از طهارت با عدم استعمال اوانی ذهب و فضه در این وقت قبح در تکلیف بطهارت نیست بلکه قطعا تکلیف بطهارت ثابت نیست غایة ما فی الباب آنست که این شخص در استعمال آنهم

اثم

است ولیکن متعلق نهی خارج از حقیقت طهارت است پس طهارت صحیح خواهد بود اگرچه در اصل استعمال آثم بوده باشد این مطلب اختصاص باوانی ذهب و فضه ندارد بلکه هرگاه فرض شود که طهارت موقوف باستعمال نمودن ظرف مغصوب ان نیز چنین است معلوم است از جمله فروعات در همین مسئله آنست که هرگاه کسی مقداری از آب را مسلط باستعمال آن هست که کفایت غسل یک عضو از اعضای وضو را می نماید و علاوه بر این قدر آبی که توان در آن استعمال نمود شرعا نیست لکن آب مباح در اوانی ذهب و فضه یا مغصوب هست پس هرگاه این شخص قبل از استعمال این قدر آبی که کفایت غسل یک عضو دیگر نماید اخذ نمود از اوانی طلا و نقره یا مغصوب قبل از غسل عضو بن در این صورت اگرچه آثم است در اخذ ان مقدار آب از ظرف طلا و نقره مثلا لکن بعد از اخذ حال مکلف بطهارت میشود لازم است اتیان بطهارت نماید طهارت صحیح عدول از آن به تیمم جایز نیست اگرچه قبل از اخذ آن مقدار آب از ظرف غصبی مثلا مکلف بطهارة نبوده و اما هرگاه اول دو عضو را از آن آب غسل نماید بعد از آن آب از ظرف مغصوب اخذ نماید طهارت آن در این صورت صحیح نیست نظر باینکه حین اخذ بغسل عضو اول مأمور بطهارت نبود نظر بعدم کفایت اینکه حذر در استعمال ان نبوده در غسل اعضای مغسوله مثلا و هو العالم س هرگاه کسی بقصد غسل ترتیبی خواست که غسل کند اول سر را شست و بعد به نیت هر دو طرف داخل آب شد و ترتیب اعضا را منظور نداد آیا همچنین غسلی صحیح است یا نه و بر فرض بطلان غسل آیا قضا و کفاره واجب است یا نه و هرگاه همین غسل را کرد و غسل سنتی هم بعد کرد و بعد معلوم شد که آن غسل اولی صحیح نبوده آیا آن غسل سنتی بخواه غسل واجبی میشود یا نه و بر فرض نخواه نشدن آیا قضا و کفاره از ایام غسل سنتی تا ایام اطلاع واجب است یا نه ج در غسل ترتیبی لازم است اول سر و گردن را بشوید و بعد از آن جانب یمین و بعد جانب یسار چون مفروض در سؤال اینست که در هر دو طرف ترتیب بعمل نیاورده بنا بر این غسل باطل خواهد بود نماز بکه بعد از این غسل بعمل آورده باطل است قضای ان نماز لازم است و اما کفاره بجهة اخلال بنماز واجب نیست بلی کفاره این نوبه است نظر باینکه آثم است در ترک تعلم کیفیت غسل و اما قضای صوم و کفاره بجهة صوم یعنی چنین غسل جنابت در ماه مبارک رمضان بعمل آورده یا قبل از ماه مبارک رمضان بعمل آورده لکن همان غسل باقی بوده یعنی غسل صحیحی بعمل نیاورده داخل در ماه مبارک رمضان شد بهمان حالت صوم را بعمل آورد ظاهر اینست که قضای چنین صومی لازم بوده باشد اما حکم بوجوب کفاره اگرچه خالی از اشکال نیست لکن بمقتضای احتیاط عدم اخلال بان است و اما غسل سنتی پس نفهمیدم که هرگاه کسی غسل واجب را نداند که چه نحو باید کرد غسل سنتی را چه نحو صحیح بعمل آورده خواهد بود و بر فرض که کسی غسل سنتی را از تمام بعمل آورده و معتقد بوده باشد که غسل واجبی در ذمه او نیست چنین غسلی مغنی از غسل واجب نمیشود س ضعیفه ذات عاده عدد بر هرگاه یک روز یا دو روز قبل از انقضای عادة پاک شود چه کند ج در صورت

کہ مشخص شد کہ پاك شده غسل نماید س شخصی در شب ماه مبارك رمضان قبل از سحر محتلم شده باشد
واز برای او ممکن نباشد کہ بحمام برود بجهت مظنه ضرر در راه ودر انجا حوضی باشد ودران شخص اتفاد
ناخوشی باشد کہ در آب سرد نتواند غسل کند بجهة مظنه ضرر وان شخص مبتلا نشت کہ تیمم بدل از غسل
میتواند کرد دران شب بخاطرش نیامد تیمم بکند وبعد ماند تا وقت طلوع صبح رفت بحمام وغسل کرد
ونماز خواند ج اگر مقصود اینست این شخص بجهة ضرورت متمکن از غسل نبوده ومبتلا نشت کہ
مکلف براو تیمم بدل از غسل است قبل از فجر وعازم تیمم هم بود کہ قبل از طلوع فجر تیمم نموده باشد
بدل از غسل لکن فراموش کرده وقتی ملتفت شد کہ صبح طالع شده بود اگر چنین است ظاهر اینست
حرجی براو نبوده باشد روزه آن روز صحیح بوده باشد س بجهت طفل مکلفی جنابت اتفاق +
افتاده واز شرم وخوف از والدین بحمام نتوانسته برود روزه گرفته ونماز کرده آیا نماز وروزه
او چه صورت دارد ج در صورتیکه عالم بوده باشد کہ صحت صوم مشروط بغسل جنابت است
یعنی عالم بوده باشد کہ صوم با جنابت صحیح نیست دراین صورت اخلال بغسل نموده بجهة شرم
بلا تشکیك چنین صومی صحیح نیست قضای آن لازم است بلکه درچنین صورت کفاره نیز لازم
است وهم چنین است حال در نماز یا بمعنی هر نمازی کہ بعد انجابت وقبل از غسل بعمل آورده
است البته آن نماز باطل است اگر چه عالم نبوده باشد کہ نماز با جنابت صحیح نیست س هرگاه یکدانگ
ملك از یکباب حمام مغتسل الرجال والنسوان را مالك آن باجارۀ زید داده باشد ومالك یکدانگ
دیگر بقدر الحصه خود را باجاره نمیدهد وعین مستاجره را بتصرف مستاجر نمیدهد وهم روزه
جمع کثیری از رجال ونسوان مسلمین بحمام مزبوره میروند وغسل میکنند آیا غسل مسلمانان چه صورت
دارد ج اگر این مطابق واقع بوده باشد یعنی یکدانگ از حمام مالك آن یکنفر بوده باشد ومالك
آن یکدانگ را باجاره داده باشد بمستاجر ومالك یکدانگ پنج دانگ را عدوانا متصرف باشد
وبتصرف مستاجری کہ مالك پنج دانگ باجاره داده ندهد وباعدم رضای آن مستاجر متصرف
بوده باشد دراین صورت چنین شخصی بلا شبهه غاصب است مستحق مؤاخذه البته است واما
غسل اشخاص پس اگر آن اشخاص عالم بموضوع بوده باشند یعنی عالم بوده باشند کہ یکدانگ از حمام
را مالك یکدانگ بطریق عدوان متصرف است تشکیك در فساد غسل آنها نیست خواه عالم
بوده باشند کہ باب غصبی غسل میتوان نمود یا نه واما هرگاه جاهل بغصبیت بوده باشند پس
ظاهر اینست کہ غسل انها صحیح بوده باشد مجملا عالمین بغصبیت در تردد نمودن بآن حمام اثم و
مؤاخذ خواهند بود وغسل انها محکوم بفساد است نمازی کہ از انها با آن غسل صادر شده +
باطل است واما جاهلین بغصبیت پس حرجی در حق انها نیست وغسل انها محکوم بصحت است
لکن در اول مذکور شد این کلام محض ادعا است بمحض ادعای مدعی حکم بغصبیت نمیتوان نمود

گاه

گاه هست شخص متصرف مدعی مالکیت بوده باشد خواه مالکیت منفعت بوده باشد یا عین ومنفعت
هر دو واین از راه اعلام بحکم مسئله است والا احتیاج بمراجعه است س هرگاه شخصی مدت یکسال بر نیت
واجب غسل جنابت نموده قبل از نماز ظهر حال واقف از مسائل ان شده کہ صحیح نبوده چه باید بکند ج اگر عملی
کہ در سابق کرده وحال مطلع شده کہ آن عمل باطل بوده در آن وقت آن عمل را بتقلید مجتهد ننموده باشد
البته آن غسل باطل خواهد بود وجمیع نمازهائی کہ با آن غسل نموده باطل وقضای ان لازم خواهد بود س
تغییر آب چاه من حیث احد الاوصاف المعروفه فرحکم ان واز تراوح وغیر ان بیان فرمایید ج در صورت
تغییر نزح جمیع آب نماید با امکان وباعدم امکان تراوح نماید ظاهر اینست اگر صحیح بلت انهارا نماید دور
نیست در جواز اکتفا بنزح بمقداری کہ زائل تغییر شود س کسیکہ بر دندان کنده شده مس کند ایا
بر ماس غسل مس میت واجب است یا نه ویا تفاوتی هست میان اینکه دندان از خود باشد یا غیر او ج
از سیاق سؤال ظاهر میشود کہ مراد مس دندان ادمی است ظاهر اینست کہ مس ان موجب غسل نمیشود خواه
متصل بوده باشد بان شخص یا منفصل وخواه از خود این شخص بوده باشد یا از دیگری س هرگاه یهود
یا نصاری ذبح گوسفندی نماید در طهارت ونجاست ان مذبوح حکم شرع انور کدام است وپوست از او
غیر حال نماز استعمال میتواند کرد یا نه ودیگر هرگاه در سوق مسلمین پوستی از یهود یا نصاری بگیرند حکم
بذبح ایشان نمیشود با مسلمانان بسیار وقت از دست انها مسلمانان میگیرند ج ذبیحه یهود ونصاری حرام
ونجس است استعمال ان در نماز وغیر نماز جایز نیست وپوستی کہ در ید یهود ونصاری هست اگر مشخص
شد کہ از ذبیحه مسلمین است استعمال کردن وخریدن ان بی عیب است واگر مشخص نباشد مبایعه ان واستعمال
ان جایز نیست س چه میفرمایید در مقدار شرعی خونی کہ واقع در بئر شده وبعد از بیست روز
تقریبا متفطنا بیرون آورده شده بدون تفرق اجزاء وحکم عبادات واقعه در ایام مذکوره را بیان فرمایید
وجوب القضاء والعدم ج در صورت عدم تغییر آب چاه ظاهر اینست کہ جمیع استعمالات از نحو ا
در دفع خبث بوده باشد یا دفع حدث اصغر بوده باشد یا اکبر بی عیب وصحیح است عبادات واقعه بعد از ان
محکوم بصحت است نه قضائی ضرور است ونه اعاده س هرگاه آب قلیل بموضع متنجس یا بعین نجاست
برود واز آن بکشته بجامه یا بدن ترشح نماید در حالتی کہ ان آب متغیر بنجاست نشده باشد آیا پاك است
یا نجس وبالجمله در نجاست آب قلیل فرقی ما بین وارد ومورود هست یا نه وچنانچه فرق نیست اما مطلق غساله
پاك است یا نه وبنابر ثانی غساله استنجا از بول پاك است یا نه ج بلی نجس میشود فرقی ما بین وارد ومورود نمی
باشد اگر چه متغیر بنجاست نبوده باشد مگر آب استنجا مادامیکه متغیر بنجاست نبوده باشد ونجاست
از اطراف مخرج تعدی نکرده باشد ونجاست دیگر مخلوط نباشد درچنین صورت ظاهر اینست کہ فرقی
در این باب ما بین استنجای بمخرج غایط وبول نمیباشد با تحقق شرایط مذکوره س غسل ترتیبی انست
کہ اول شستن سر وریختن آب بر ان باشد وبعد از ان بفرو بردن طرف راست بدن بتمامه در آب وبعد +

دنوو بودن طرف چپ آیا صحیح است یا باید بر طریق هم ریخته شود ج ظاهر اینست که صحیح بوده باشد
بلکه میتوان گفت که غسل ترتیبی بچند نوع متحقق میتواند شد اول آنست که صب آب نماید بر رأس و رقبه
و بعد صب نماید بجانب راست و بعد بجانب چپ دوم آنست که صب در بعض اجزاء و غمس در بعض کند
سیم آنست که غمس در همه باشد باین نحو اول سر و گردن را داخل آب کند و بعد جانب چپ را داخل آب کند
چهارم آنست که صب در بعض و غمس کل بدن را در آب لکن بقصد رسانیدن آب بعضو باقی پنجم غمس
بعض عضو در آب و غمس کل بدن بجهة ایصال ماء بعضو باقی ششم آنست که سه مرتبه کل بدن را داخل آب
نماید دفعه اول بقصد غسل رأس و رقبه و دوم بقصد جانب یمین و دفعه ثالث بقصد جانب یسر
س هرگاه در حال نماز یا غیر حال نماز یا انکه استبرا کرده باشد یا بدون آن حالتی در مجرای بول
احساس شود که تشکیک کند مکلف در خروج بول یا مظنونش شود خروج بول آیا لازم است تفحص
ج ظاهر اینست که تفحص از خروج بول واجب نبوده باشد اگرچه خروج مظنون این شخص بوده باشد
س در غسل ارتماسی لازم است بیرون بودن تمام بدن از آب یا نه و بنا بر ثانی آیا لازم است بیرون
بودن بعض از بدن یا کل در زیر آب هم بوده باشد هرگاه نیت غسل کند و حرکت کند صحیح است و بنا
بر اول چه قدر از بدن باید از آب بیرون باشد یا اکثر یا اقل ج ظاهر اینست که بیرون بودن از آب
یا خارج شدن از آب هیچ یک در غسل ارتماسی لازم و معتبر نباشد پس در داخل آب غسل ارتماسی نمود
یا در آب فرو رود بقصد غسل غسل صحیح است ظاهرا بلکه میتوان ادعا نمود که مستفاد از تتبع اخبار وارده
از ائمه اطهار علیهم السلام آنست که مقصود در رسانیدن آبست بکل بدن بقصد غسل بنا بر این هرگاه کسی کل بدن
او داخل در آب بوده باشد در حین دخول در آب ناوی غسل نبوده باشد و لکن در همان حین که کل بدن
در آب هست نیت غسل کند و خود را بعد از نیت در جوف آب حرکت بدهد بقصد غسل مدرنیت
که غسل محکوم بصحت بوده باشد مرحوم سید اعلی الله مقامه و رفع قدره در منظومه فرموده + والارتـ
ـماس وهو فی الماء یصح + ولیس للخروج وجه متضح + فلو نواه بعد ان قد غمره + صح اذا حرک کل البشره
و این مضمون باعتقاد این خادم شریعت مطهره علی صادعها الاف السلام والتحیة حق است با انکه ظاهر
اخبار وارده در ارتماس موهم خلاف آنست مثل صحیحه زراره که فرموده لو ان رجلا جنبا ارتمس فی الماء
ارتماسة واحدة اجزأه ذلک وان لم یدلک جسده نظر باینکه ظاهر از ارتماس فرو رفتن در آبست این شامل
کسی که فرو رفته باشد در آب مشکل است لکن جواب از این بعنوان اختصار اینست که مذکور شده حاصل
آن اینست که مستفاد از تتبع نصوص وارده از اهل خصوص آنست که مقصود در دفع خباثت حدث
رسانیدن آبست بکل بدن بعد از نیت غسل یا بقصد غسل و ارتماسی که عبارتست از داخل شدن در آب باشد مطلوب آ
من باب التوصل الی الغیر یعنی رسیدن آب بوده باشد بکل بدن متحقق است مطلوبیت واجبات توصلیه
بجهة وصلت بغیر است نفی حد ذاته بعد از انکه فرض شود ان غسل که عبارتست از رسیدن آب بوده است

بکل بدن حاصل باشد پس ارتماس باقی نمی ماند بوصف مطلوبیت تا تحصیل آن لازم بوده باشد بجمله الکلام
اینست که غسل در جمیع صور مذکوره صحیح بوده باشد و لکن اقتصار بقصد و متیقن نمودن که کل بدن +
خارج آب باشد یا بعض بدن خارج آب باشد مثل اینکه تا نصف بدن خارج آب بوده باشد آن نیز خالی از اشکال
است س در شستن جامه از بول کردن دو دفعه باید شست آیا فشردن هم دو بار لازمست یا یکبار
کافیست و بنا بر اخیر باید بین الغسلتین عصر بعمل آید یا بعد هما و هرگاه جامه یا بدن ببول نجس باشد در آب
کثیر یا کر ناشر شود باز دو بار شستن لازم است یا مستحب است یا نه ج ظاهر اینست غسل
جامه از بول دو بار لازم بوده باشد و در هر غسله عصر لازم است مگر در آب جاری که تعدد
ضرور نیست س هرگاه نیت اغسال واجبه را سهو کند بعد از بیرون آمدن از حمام یا نه عود
کند یا نه ج اگر وقت داخل شدن در آب قصد این داشته باشد که این انداختن خود را
در آب بجهة غسل است غسل صحیح است و اگر چنین نباشد غسل را اعاده کند س غسل
نفاس اقل و اکثر چند روز میباشد ج خون نفاس در جانب قلت حدی ندارد و در جانب کثرت
علاوه از ده روز نمیشود س هرگاه اغسال واجبه جمع شوند یکی بجا آورده یا همه را
کدام یک را مقدم دارد ج ظاهر اینست که یک غسل به نیت همه اغسال میتوان نمود در صورتی
که یکی از اغسال جنابت بوده باشد دیگر وضوء بجهة نماز ضرور نیست و اگر غسل جنابت نباشد
وضوء لازم است بجهة نماز س مواضع مسح در وضو باید خشک باشد یا رطوبت دست غالب
بر رطوبت انها باشد لازم نیست و آیا با وجود تر بودن عضو ماسح جایز است برداشتن رطوبت
از مغسولات وضو از برای مسح یا نه و آیا وضو در زیر باران جایز است یا نه ج خشک بودن
مواضع مسح ظاهر اینست که لازم نبوده باشد لکن ظاهر اینست که غلبه رطوبت ماسح بر رطوبت
ممسوح معتبر باشد ظاهر اینست با بقای رطوبت در ماسح اخذ رطوبت از مواضع مغسوله جایز
نبوده باشد و وضو در زیر باران نیز عیب ندارد لکن در عضو اخر نحوی نماید که مسح
باب وضو باشد نه باب باران س وضو در کجا واجب است و در کجا مستحب التماس اینست
که استقصای هر دو قسم را فرموده باشند ج وضو واجب است در چند مقام اول بعد
دخول اوقات فرایض بجهة اتیان بصلوة مفروضه ادائیه دوم بجهة اتیان بصلوة مقضیه سیم
بجهة اتیان بطواف واجب چهارم بجهة اتیان باجزای منسیه پنجم بجهة اتیان بسجود سهو احوط +
بلکه اظهر وجوب وضو است بجهة سجود سهو ششم وضوء بجهة مس کتابت قرآن در صورتی که
مس واجب شود مثل اینکه نعوذ بالله قرآن را دید در محل قاذورات یا دید که افتاد بجهة اصلاح
و تصحیح قرآن در صورت وجوب آن هفتم وضو بجهة اقامت صلوة یومیه هشتم بجهة
اتیان بصلوة منذوره یعنی بجهة نمازی که بنذر یا شبهه نذر بر او لازم شده باشد و همچنین +

است وضو بجهة مس کتابت قران در صورتی که مس کتابت قران بر آن شخص لازم شده باشد هم
بجهة اتیان بصیغه که مکلف بر خود لازم نموده باشد که با وضو اتیان نماید در جمیع این موارد وضو
لازم است لکن در هفت موضع اول بالاصالة و در موضع اخر بالعرض محقق نماند وجوب وضو
در موارد مذکوره در صورتی است که با وضو نبوده باشد واما هرگاه با وضو بوده باشد
بهمان وضو اکتفا میتواند نمود واما مواردی که وضو در انها مستحبست پس بسیار است
اول وضو بجهة کون بر طهارت توضیح حال در بیان این مطلب مقتضی اینست که گفته شود
انسان را دو حالت است حالت حدث وحالة طهارت حدث عبارتست از خباثت نفسانیه
که مانع شرعی از اشتغال بصلوة وطواف واجب ومس مصحف وغیرها ست از چیزها یکه
مذکور شد وهم چنین مانع از فضیلت وکمالیست منافی با تعظیم امور یست که مذکور میشود
ورفع ان حالت باعث نظافت باطنی نفس میشود تعبیر از ان بطهارت میشود وچونکه وضو
رافع ان حالت است تعبیر از ان بحدث میکنند وموجب حدوث ان حالتی است که تعبیر از ان بطهارت
میشود ومقصود درین مقام اینست که وضو مستحب است بجهة حصول ان حالت واستمرار
ان که تعبیر از ان بطهارت میکنند دویم وضو بجهة اتیان بصلوة مندوبه سیم بجهة طواف مندوب
چهارم وضو بجهة سجود تلاوت خواه سجده واجب بوده باشد یا مستحب پنجم وضو بجهة اعمال
حج سوای طواف واجب ونماز ان ششم وضو بجهة اذان گفتن قبل از طلوع فجر اگرچه وضو بجهة مطلق
اذان سنتی است لکن چون اذان قبل از دخول وقت نمیباشد مگر در فجر بقصد اعلام وبعد از دخول
وقت وضو واجب میشود لهذا ثمری ندارد ثمرة حکم باستحباب وضو در اذان جواز اذان گفتن است
با عدم وضو لکن مستحب این است که بعد از طهارت و وضو بوده باشد بلی ممکن است تصور استحباب
وضو بجهة اذان بعد از دخول وقت باین نحو که نیت مینماید که این وضو را بجهة اذان فقط مینماید
بعد از فراغ از اذان نقض وضو مینماید بعد از ان وضوی واجب میسازد بجهة نماز هفتم وضو
بجهة سجده شکر هشتم وضو بجهة قبل از دخول وقت بجهة مهیا شدن در اتیان بنماز در اول
وقت بدانکه فاضل مرحوم سید یحیی بن سعید در کتاب نزهه ذکر فرموده در ضمن وضوهای
مستحبه باین عبارت والوضوء للصلوة قبل دخول الوقت ظاهر این عبارت مقتضی اینست
که مستحب بوده باشد وضو قبل از دخول وقت از برای اینکه اتیان بنماز نماید در وقت خواه
منظور مکلف این بوده باشد که اتیان بنماز در اول وقت نماید یا نه وهو المدلول علیه
بما اورده شیخنا الشهید الثانی فی الذکری قال روی ما وقر للصلوة من اتی الطهارة لها قبل
دخل وقتها نهم وضو بجهة نماز میت دهم وضو بجهة داخل نمودن میت در قبر یازدهم
بجهة تلاوت قران دوازدهم وضو بجهة حمل قران سیزدهم وضو بجهة تعقیب صلوة یومیه

چهاردهم

چهاردهم وضو بجهة زیارت ائمه علیهم السلام پانزدهم وضو بجهة دخول در مساجد شانزدهم وضو
بجهة دخول در روضات ائمه علیهم السلام هفدهم وضو بجهة زیارت قبور مؤمنین هیجدهم وضو
بجهة وارد شدن مسافر از سفر بمنزل خود نزد عیال نوزدهم وضو بجهة حوایج خواه از درگاه احدیت
جل شانه بوده باشد یا از غیر بیستم وضو بجهة مس قران بجهة پاک کردن غبار از خط قران یا دفع
قران را از زمین بجهة تعظیم بیست و یکم وضو بجهة کتابت قران بیست و دویم وضو بجهة بیرون آمدن
مذی بیست و سیم وضو بجهة بیرون آمدن ودی بدانکه انچه از مخرج بول خارج میشود پنج چیز است
اول بول دویم منی تشکیکی نیست در اینکه هر دو ناقض وضو هستند لکن اول موجب وضو است
چنانچه ثانی موجب غسل است سیم مذی بذال معجمه چهارم ودی بدال مهمله پنجم وذی بذال معجمه
واما مذی پس آن آبیست که بعد از ملاعبه وتقبیل از انسان خارج میشود واما ودی پس ان آب غلیظی
است خارج میشود از انسان بعد از بول مقصود در اینمقام اینست که این هر دو اگرچه هیچ یک
ناقض وضو نیستند بنا بر معروف ما بین اصحاب لکن باعث استحباب اعاده وضو میشوند پس هرگاه
مذی از متطهر خارج شود یا ودی مستحب در حق او اینست که وضو بسازد پس از جمله وضوهای
مستحبه وضو بجهة خارج شدن مذی یا ودی است واما وذی بذال معجمه پس شیخ طایفه در استبصار
چنین تفسیر فرموده الذی یخرج من الادواء ودر مجمع البحرین ذکر شده که ان ابی است خارج میشود
بعد از انزال منی بیست و چهارم وضو بجهة نسیان استنجاء قبل از وضو است یعنی کسی استنجا را فراموش
کرد بعد از فراغ از وضو متذکر شد در اینوقت استنجا مینماید و وضوی او صحیح است لکن مستحب در
حق او نیست که وضو را اعاده نماید بیست و پنجم وضو بجهة قی کردن است یعنی متطهر هرگاه قی کرد
اگرچه این قی باعث نقض طهارة او نمیشود لکن مستحب آنست که وضو بسازد بیست و ششم وضو
بجهة رعاف است یعنی که مذکور شد پس رعاف اگرچه موجب وضو نیست لکن باعث استحباب وضو
میشود بیست و هفتم وضو بجهة جاری شدن خون است بسبب خلال کردن دندان لکن در صورتی
که خون بجدی بوده باشد که موجب تنفر شود بیست و هشتم وضو بجهة دست مالیدن بسگ
است یعنی هرگاه متطهر مس کلب نمود مستحب در حق او اینست که اعاده وضو نماید یا وضو بسازد
بیست و نهم وضو بجهة تدارک نقصان کذب است پس هرگاه متطهر کذبی از او صادر شود مستحب
در حق او اینست که وضو بسازد سی ام وضو بجهة تدارک ظلم است یعنی که مذکور شد سی و یکم وضو
بجهة تدارک منقصتیست که بجهة اکثار در شعر خواندن حاصل شده سی و دویم از جمله اسبابی که موجب
استحباب وضو میشود بوسیدن زنی است بشهوت سی و سیم از جمله وضوهای مستحبه وضوهایست
که باعث ان میشود مس فرج زن سی و چهارم از جمله وضوهای مستحبه وضوئی است که باعث آن میشود
مس باطن دبر خود سی و پنجم از جمله وضوهای مستحبه وضوئیست که باعث ان میشود مس باطن احلیل سی

وششم انجمله وضوءات مستحبه وضوئیست که باعث آن میشود ضحك در اثنای نماز پس هرگاه مصلی در
اثنای نماز خنده عمداً از او صادر شود موجب بطلان نماز او میشود پس اعادهٔ نماز لازم است
و اعادهٔ وضو مستحبست ۶۷ و هفتم وضوی قاضی است بجهت جلوس در مجلس قضا ۶۸ و هشتم وضوی
عروس است در شب زفاف که وارد بر شوهر خود میشود و همچنین مستحب در حق شوهر اینست
در حال وصول عروس باوضوء بوده باشد ۶۹ و نهم وضوئیست که اراده جماع با زوجهٔ حامله
داشته باشد ۷۰ چهلم وضوء در حق کسیست که ارادهٔ جماع نماید بعد از جماع اول ۷۱ چهل و یکم وضوی
جنب است بجهت ارادهٔ اکل ۷۲ چهل و دوم وضو در حق کسیست که غسل میت داده باشد و قبل از
غسل ارادهٔ جماع داشته باشد ۷۳ چهل و سیم وضوی جنب است در صورتیکه ارادهٔ غسل میت داشته
باشد ۷۴ چهل و چهارم وضوء است قبل از اغسال مسنونه ۷۵ چهل و پنجم وضوء است بعد از غضب
لما روی عنه صلی الله علیه و آله اذا غضب احدکم فلیتوضأ بنا براین هرگاه کسی باوضوء بوده باشد
و غضب طاری او شود مستحب در حق او اینست که اعادهٔ وضو نماید و هرگاه وضو نداشته باشد
مستحب در حق او اینست که وضو بسازد ۷۶ چهل و ششم وضوی تجدیدیست پس کسیکه وضو ساخته
باشد و ناقضی بعد از وضو صادر نشده باشد و همچنین اموری که مرجع اعاده وضو بوده باشد
از اموری که مذکور شد نیز متحقق نشده باشد مستحب در حق او اینست که اعادهٔ وضو نماید
بقصد تجدید این فرد متیقن وضوی تجدیدی است و گاه هست اطلاق میشود بر اعم از این
معنی بنا براین معتبر در وضوی تجدیدی عدم ثبوت ناقض شرعی است نسبت بوضوی سابق خواه مرجع
اعاده متحقق شده باشد یا نه و در اینصورت ممکن است قصد تداخل شود بنا براین وضوی لاحق
مصداق هر دو خواهد بود مثلاً بعد از وضو هرگاه مذی خارج شود مثلاً مکلف هرگاه اعاده وضو
نماید بقصد جبر نقصانی که از خروج مذی عارض شده در اینصورت آن یا این قسم از مستحب خواهد
بود و اگر مقصود این بوده باشد که ناقضی بجهت وضوی سابق متحقق نشده پس اعادهٔ وضو مینماید
بقصد تجدید پس آن وضوی تجدیدی خواهد بود و اگر ناوی هر دو بوده باشد امتثال نسبت بهر
دو خواهد بود انشاء الله تم وهكذا الحال في غير المذي من الامور المذكورة التي توجب استحباب
الاعادة والمستند في الوضوء للتجديد ما رواه في الفقيه مرسلا قال وروي في خبر آخر ان الوضوء
على الوضوء نور على نور وتلقاه جماعة من الاصحاب بالقبول لذكرهم اياه في الكتب المعتبرة الفقهية على
وجه الاستدلال والحجة من غير اظهار قدح في السند والدلالة وما رواه في ثواب الاعمال عن المفضل
بن عمر عن ابي عبد الله ع قال من جدد وضوءه لغير صلوة جدد الله توبته من غير استغفار وقوله لغير
صلوة هكذا رايته في نسختين من ثواب الاعمال والظاهر بغير حدث كما في الفقيه وفي باب النوادر من
طهارة الكافي عن بعض اصحابنا عن ابي عبد الله ع قال الطهر على الطهر عشر حسنات والمستفاد من النصوص

المذكورة تادي السنة باتيان الوضوء بعد الوضوء سواء تخلل بينهما صلوة مفروضة او مندوبة وتحقق
بينهما فصل ام لا وزاد العدد على الاثنين ام لا ولعل الظاهر من الصدوق من شيخنا الصدوق ان شرعية
التجديد انما هو للصلوة وانه لا يكون الا مرة قال في الفقيه وفي ذلك حديث آخر باسناد منقطع رواه عمرو
بن ابي المقدام قال حدثني من سمع ابا عبد الله ع يقول اني لاعجب ممن يرغب ان يتوضأ اثنتين اثنتين وقد توضأ
رسول الله صلى الله عليه وآله اثنتين اثنتين فان النبي صلى الله عليه وآله كان يجدد الوضوء لكل فريضة
ولكل صلوة فمعنى الحديث هو اني لاعجب ممن يرغب عن تجديد الوضوء وقد جدده النبي صلى الله
عليه وآله والخبر الذي روي ان من زاد على مرتين لم يوجر يؤكد ما ذكرته ومعناه ان تجديده بعد التجديد
لا اجر له انتهى كلامه رفع مقامه وقد علمت ان الظاهر من النصوص ما هو اعم منه فيستحب التجديد ولو لغير
الصلوة بل المستفاد منها مطلوبية التجديد من حيث هو فعلى هذا من توضأ ثم اخذ بالقراءة او بكتابة
المصحف وانقضى ساعة مثلا يستحب التجديد في حقه قال العلامة ره في التذكرة يستحب تجديد الوضوء
لكل صلوة فرضا كانت او نفلا وللشافعي وجهان في النفل احدهما عدم الاستحباب قال ولا يستحب
التجديد للتلاوة والشكر قال ولو توضأ ولم يصل كره له التجديد وكذا لو توضأ وقرء كره له التجديد
وليس بجيد لعموم الاستحباب انتهى تنقيح الحال يستدعي ان يقال هنا مقامات منها التجديد بعد الصلوة المفروضة
للصلوة المفروضة كما اذا توضأ وصلى صلوة الظهر ثم جدد الوضوء لصلوة العصر وهذا مما لا ينبغي
الريب فيه ومنها التجديد بعد الصلوة المفروضة للنافلة كما اذا توضأ وصلى الظهر ثم جدد الوضوء
لنافلة العصر وهو ايضا مما لا ينبغي الريب فيه ومنها ما اذا توضأ وصلى النافلة ثم اراد التجديد للفريضة
كما اذا توضأ وصلى نافلة الظهر ثم اراد التجديد لفريضة الظهر وهو ايضا كذلك ومنها ما اذا توضأ وصلى
النافلة ثم اراد التجديد لنافلة اخرى وهو يكون على وجهين احدهما ان يكون توضأ وصلى صلوات الرسول
مثلا ثم اراد التجديد لنافلة الليل وهو ايضا مما لا ينبغي ان يرتاب فيه والثاني ما اذا توضأ وصلى ركعتين
من نافلة الزوال او بعض ركعات منها او اراد التجديد للباقي منها ومقتضى العمومات المذكورة
ثبوت الشرعية هنا ايضا ومنها ما اذا توضأ وقرء او كتب القرآن او فعل احدى الغايات السالفة
واراد التجديد للصلوة فرضا كانت او نفلا ومنها ما اذا توضأ وقرء ثم اراد التجديد لكتابة القرآن او
غيرها من احدى الغايات الاخر ومنها ما اذا توضأ للكون على الطهارة وتخلل فصل واراد التجديد للصلوة
وقد علمت ان مقتضى العمومات المذكورة ثبوت الشرعية فيها ايضا ومنها ما اذا اجتمع هناك اثنان
او ثلثة كما اذا توضأ لقراءة القرآن ثم جدد للصلوة ثم اراد التجديد لكتابة القرآن وهكذا
ومقتضى العمومات ثبوت الشرعية ومنها ما اذا توضأ لغاية من الغايات السالفة كقراءة القرآن
وقرء ثم اراد التجديد لتلك الغاية ايضا ومنها ما اذا توضأ لغاية من الغايات ايضا لكن اراد التجديد
قبل الاشتغال بالغاية كما اذا توضأ لقراءة القرآن ثم قبل القراءة اراد التجديد للقراءة ايضا وهو على قسمين

احدهما بعد تخلل الفصل والثاني خلافه ينبغي ان يقال بالشرعية في الأول واما في الثاني فيستفاد الكلام في مثله ومنها ما اذا توضأ لغاية من الغايات واجبة او مندوبة لكن اراد تجديد الوضوء من حيث هو تجديد مقتضى الحديث السالف الوضوء على الوضوء نور على نور مشروعيته وكذا مشروعية ما تقدم عليه لكن الكلام في امكان التعويل عليه فانا لم نجده مسندا في كتب الأخبار وانما اورده شيخنا الصدوق في الفقيه مرسلا كما علمت واما ما في ثواب الاعمال فهو لا يخلو عن اعتبار بل يمكن عده موثقا لانه قد رواه عن محمد بن موسى عن علي بن الحسين السعدآبادي عن احمد بن ابي عبد الله البرقي عن ابيه عن محمد بن سنان عن المفضل بن عمر عنه ع ومحمد بن موسى الذي يروي عنه شيخنا الصدوق محمد بن موسى المتوكل الذي وثقه العلامة وابن داود وغيرهما واما علي بن الحسين السعدآبادي فهو من جملة العدة الذين روى ثقة الاسلام عن احمد بن محمد بن خالد بتوسطهم وكثرة رواية ثقة الاسلام عنه يومي الى التعويل عليه وعده الفاضلان المجلسيان من مشايخ الاجازة فاما احمد بن ابي عبد الله البرقي فهو احمد بن محمد بن خالد البرقي وحاله معروف وابو محمد بن خالد وهو وان كان العلماء قد اختلفوا فيه لكن التحقيق عندنا وثاقته وقد حققناه في رسائلنا الرجالية واما محمد بن سنان فهو وان كان ضعيفا عند جماعة من العلماء لكنه عندي مقبول الرواية كما بيناه في رسائلنا الرجالية واما مفضل بن عمر فقد اختلفوا فيه فقال النجاشي انه فاسد المذهب مضطرب الرواية لا يعبأ به وقال شيخنا المفيد في ارشاده انه من شيوخ اصحاب ابي عبد الله ع وخاصته وبطانته وثقاته الفقهاء الصالحين فيكون حديثه معدودا من الموثقات فالحديث معتبر واما في الباب المذكور من الكافي فقد رواه عن محمد بن يحيى واحمد بن ادريس عن احمد بن اسحق عن سعدان عن بعض اصحابه عنه ع محمد بن يحيى هو ابن يحيى العطار الذي لا يخفى جلالته على احد وكفاك في هذا الباب ما ذكره النجاشي في ترجمته من انه شيخ اصحابنا في زمانه ثقة عين وكذا احمد بن ادريس الذي هو في طبقته واحمد بن اسحاق مشترك بين الرازي والاشعري وكلاهما ثقتان واما سعدان هو سعدان بن مسلم الذي ذكر النجاشي انه روى عن ابي عبد الله وابي الحسن ع وذكر شيخ الطائفة ان له اصلا يروي عنه جماعة من الثقات منهم صفوان بن يحيى واحمد بن اسحق وعباس بن معروف وغيرهم فالسند اليه معتبر لكنه رواه عن بعض اصحابه فيكون مرسلا فالحق ان الحكم بشرعية التجديد على وجه الاطلاق ولو لنفسه من غير النظر الى غاية من غير فصل لا يخلو من اشكال لتطرق القدح اما في سند المستند كما في الأول والثالث او في دلالته كما في الثاني على ما يظهر مما سلف مضافا الى امكان القدح في دلالة الثالث ايضا بناء على ان الطهر انما يطلق على الطاهر على ما يرفع الحدث وعدم امكان ارادته في الطهر الأول ظاهر فلا بد من الحمل على محض المشاكلة او على الذي يوقع بعد احتمال عروض الحدث لرفعه وعلى الأول ثم

ثم الاستدلال لكن على الثاني لا يتم فاذا تم الاحتمال بطل الاستدلال س در غسل خروج از آب واجبست ج ظاهر اينست كه خروج از آب لازم نبوده باشد س پيش از وقت خاطر جمع شده كه وقت نماز داخل گرديده وجوب وضوئي ساخت بعد كه معلوم شد ان زمان كه وضو ساخته بود وقت داخل نشده بود آيا با اين وضو و داخل شدن وقت نماز تواند كرد يا نه ج احتياط در نديدن مقتضى اينست كه با چنين وضو مشغول بنماز خواه واجب بوده باشد يا مستحب نشود بلكه نقض ان وضو نموده وضوي ديگر بقصد وجوب در صورت وجوب نماز و اراده فعل ان نماز بعمل آورد يا اعاده وضو نمايد بقصد قربة اگرچه در وقت نماز واجب و اراده نماز واجب نموده باشد س در اغسال مستحبه آيا طهارت شرط است يا نه غسل جمعه را قبل از طلوع صبح جمعه ميتوان كرد يا خير بعد از آنكه شخص در روز جمعه غسل كرده است مدت بقاي غسل تا چه وقت و چه مقدار است هرگاه در روز هم بكند و ناقض طهارت اتفاقي نيفتد غسل بحال خود باقي ميباشد يا نه هم چنين خواب از جمله نواقض غسل ميباشد يا نه ج آنچه از جناب واسطه فهميده شده انست كه مراد از شرطيه طهارت در اغسال مستحبه انست كه قبل از اغسال مستحبه وضو لازم است جواب وضو معتبر در ماهيت غسل نيست بي اشكال و هم چنين واجب بوجوب شرعي نيست بلكه تقديم بوضو بر اغسال مستحبه مثل جمعه مستحب است واما تقديم غسل جمعه بر طلوع فجر جمعه پس ان بعنوان اطلاق ثابت نيست بلي هرگاه متمكن از غسل در روز جمعه نبوده باشد در چنين صورت تقديم غسل جمعه بر روز جمعه جايز است باين نحو كه در روز پنجشنبه يا شب جمعه اتيان بغسل جمعه ميتوان نمود يعني هرگاه در روز پنجشنبه معتقد اين باشد كه متمكن از غسل جمعه در روز جمعه نخواهد بود در چنين صورت اتيان بغسل بقصد اينكه غسل جمعه است در روز پنجشنبه ميتوان نمود و هم چنين هرگاه در شب جمعه معتقد اين بوده باشد كه متمكن از غسل جمعه در روز جمعه نخواهد بود در شب جمعه اتيان بغسل جمعه ميتوان نمود واما انتقاض اغسال مستحبه بحدث مثل خواب وغيره پس تفصيل ان اينست كه غسل مستحب بر دو قسم است يك قسم انست كه اغسال زمانيه است مثل غسل روز جمعه و روز عيد و روز عرفه و نحو آنها اشكالي نيست در اينكه احداث ناقض اين اغسال نيست قسم ثاني اغسال فعليه است باين معني كه غسل مستحب بجهت زيارت يا دخول در مكه يا احرام وهكذا ميگويند اغسال فعليه بر دو قسم است يك قسم آنست كه بعد از فعل ميباشد مثل غسل توبه يا غسل بجهت قتل وزغ يا بجهت رؤيت مصلوب در اين قسم نيز بي اشكال حدث ناقض نيست قسم ثاني انست كه غسل ميبايد قبل از فعل بوده باشد مثل غسل زيارت اين قسم نيز ظاهر اينست كه حدث ناقض غسل نيست باين معني كه كسيكه اتيان بغسل نموده بجهت زيارت بعد حدثي از او صادر شد ظاهر اينست كه اين حدث ناقض غسل نيست بلكه هرگاه بعد از حدث زيارت نمايد زيارت با غسل خواهد بود ولا مدت بقاي حكم غسل پس ظاهر اينست هرگاه كسي صبح اتيان بغسل زيارت نمود و زيارت را در عصر بعمل آورد ان زيارت با غسل خواهد بود بلكه بدو ر

نيست هرگاه غسل در روز باشد و شب زيارت كند ان زيارت با غسل خواهد بود س شك در افعال
واجزاي وضو حكم ان چه چيز است اتيان بمشكوك فيه لازم است يا نه ج شك در اجزاي وضو اگر بعد
از فراغ از وضو است اعتنا دي واعتنائي بان شك نيست بلكه بنا ميگذارد بر وقوع مشكوك فيه واگر
در اثناي وضو است مدلول عليه بكلمات اعاظم فقها قدس الله تعالى ارواحهم اينست لازم است عود بتو
اتيان بمشكوك فيه نمايد بعد بترتيب وضو را تمام نمايد پس هرگاه شك كند در وقت غسل يد يمنى يا
يسري كه صورت را شسته است يا نه لازم است عود نموده صورت را بشويد بعد دست راست را بشويد و
همچنين قال في الفقيه من شك في شيء من وضوئه وهو قاعد على حال الوضوء فليعد وان قام عن مكانه
ثم شك في شيء من وضوئه فلا يلتفت الى الشك الا ان يستيقن وفي النهاية من شك في غسل الوجه
وغسل اليدين وجب عليه غسل الوجه ثم غسل اليدين فان شك في غسل اليدين وقد مسح برأسه
رجع فغسل يديه ثم مسح برأسه فان شك في مسح راسه وقد مسح برجليه رجع فمسح راسه ثم رجليه بما بقي في يديه
من النداوة وفي المبسوط من شك وهو جالس على حال الوضوء اعاد الوضوء وان شك في شيء من
اعضاء الطهارة في هذا الحال اعاد عليه وعلى ما بعده ومتى شك فيه او في شيء منه بعد انصرافه من
الوضوء لم يلتفت اليه وفي الوسيلة والثالث يجب عليه غسل المشكوك فيه واعادة المترتب عليه ما لم يجف
العضو السابق واعادة الوضوء ان جف وذلك في موضعين من شك في غسل عضو من اعضاء الطهارة
جالسا عليه غسل المشكوك واعادة المترتب عليه وفي السرائر من عرض له وهو في حال الوضوء لم يخرج
عنه شك في انه ترك بعض اجزائه او قدم مؤخرا او اخر مقدما وجب عليه ان يعيد الوضوء من اوله وفي
الجامع فان شك في الطهارة او بعضها وهو على حالها تطهر او فعل بعض المشكوك فيه ما لم يجف السابق فان
جف استانف الوضوء وفي المعتبر لو شك في شيء من افعال الوضوء قبل انصرافه عن حال الوضوء اتى به
وبما بعده لان الاصل عدم الاتيان به والحدث متيقن فيلزم الاتيان بالمشكوك فيه بنى على اليقين وبما بعده
تحصيلا للترتيب وفي التذكرة لو شك في شيء من افعال الوضوء فان كان على حال لم يفرغ عنه اعاده على
ما شك فيه وعلى ما بعده ولو كان السابق قد جف استانف من راس لان الاصل من افعال الوضوء
عدم الفعل فلا يدخل في الصلوة بطهارة مظنونة ولو كان الشك بعد الفراغ والانصراف لم يلتفت
والظاهر ان المسئلة مما لا خلاف فيه وبه صرح في المدارك وغيره قال في المدارك ولا خلاف بين الاصحاب
في وجوب الاتيان بالمشكوك فيه ثم بما بعده والمستند في ذلك مضافا الى الجبار فهم عليه والاصل
هو الصحيح المروي في الكافي والتهذيب عن زرارة عن ابي جعفر ع قال اذا كنت قاعدا على وضوئك
فلم تدر اغسلت ذراعيك ام لا فاعدهما وعلى جميع ما شككت فيه انك لم تغسله او تمسحه مما سمى الله
ما دمت في حال الوضوء فاذا قمت عن الوضوء وفرغت منه فقد صرت في حال اخرى في الصلوة او في
غيرها فشككت في بعض ما قد سمى الله مما اوجب عليك فيه وضوءه لا شيء عليك فيه وانما تعرضنا

لذكر عبارات هؤلاء الاعاظم في المقام لكون المدلول عليه بجملة من النصوص المعتبرة خلافه منها الموثق كا
لصحيح المروي في التهذيب عن عبد الله بن ابي يعفور عن ابي عبد الله ع قال اذا شككت في شيء من
الوضوء وقد دخلت في غيره فليس شكك بشيء انما الشك اذا كنت في شيء لم تجزه ويمكن الجواب عنه
بان يقال ان الضمير في غيره يعود الى الوضوء لا الى الجزء المشكوك فيه وهو وان كان مخالفا لما يستدعيه
سوق الكلام سيما بعد الاعتضاد بما ذكر في ذيله لكنه مما لا بد منه لانطباق عمل الاصحاب على خلافه وعلى
فرض تسليم عوده الى ما ذكر فلا بد من تقييده بما اذا كان خارجا عن الوضوء بعد الفراغ منه س
در خصوص تطهير باب جاري وكر در مطلق نجاسات يك دفعه را بعد از زوال عين كافي ميدانند يا نه و
بنا بر اول در استنجاء بول اين حكم جاريست يا نه وعلى اي تقدير تطهير چيزيكه محتاج بفشردنست مثل نحو
وفروش در اب كر وجاري محتاج بفشردن ميباشد يا نه بنا بر اكتفا بيكدفعه در اب كر وجاري در مطلق نجاسات
حكم مخدا است يا نه و ديگر در صورت تطهير باب قليل در مطلق نجاسات نيز يك دفعه را كافي ميدانند
يا نه بنا بر اينكه يكدفعه را كافي بدانند در اب قليل با انفصال در خصوص نجاسات قابل هستند يا نه بيان
فرمايند ج ظاهر اينست كه تطهير نجس در آب جاري يك مرتبه كفايت ميكند بعد از زوال عين نجاست
خواه بول بوده باشد يا غير بول لكن در بول اگر رعايت دو مرتبه نمايد اقرب باحتياط خواهد بود و
اما اگر غير جاري باشد پس در غير بول ظاهر اينست كه غسل يك مرتبه كفايت ميكند در تطهير و در بول
ظاهر اينست كه يك مرتبه كفايت نكند بلكه دو مرتبه لازم است چنانچه در آب قليل هم چنين است لكن اين
در غير استنجاء بول است واما در استنجاء كه عبارت از تطهير مخرج بول بوده باشد پس ظاهر اينست كه اكتفا
بيك مرتبه ميتوان نمود اگر چه باب قليل بوده باشد لكن در صورتيكه تعدي از اطراف مخرج علاوه از قدر
معتاد نكرده باشد و در صورت تعدي از مخرج از قدر متعارف پس حكم نجاست به بول دارد كه محتاج بدو
مرتبه خواهد بود و در بدن و سنگ و چوب و نحو اينها حاجت بعصر و فشردن نيست بلكه مثل ملاحظه آب بر او و
استيلا و جدا شدن از اب كفايت ميكند در تطهير واما چيزي كه نجاست دران نفوذ ميكند پس تطهير
ان محتاج بعصر است در اب قليل و كر ظاهر اين است در جاري نيز چنين بوده باشد و فرقي در لزوم عصر
در چيزي كه نجاست دران نفوذ ميكند ما بين بول و غير بول نيست بلي غير بول ظاهر اينست كه غسل يك
مرتبه كفايت ميكند در تطهير ان اگر چه در آب قليل بوده باشد لكن اين در غير اواني وظروف است س
گوشتي كه باب نجس پخته شود بداخل شدن باب جاري يا كر پاك ميشود يا نه ج ظاهر اينست كه باد خال
در اب جاري پاك شود س هرگاه آب نجس خمير شود بعد از پختن پاك ميشود يا نه ج پاك
نميشود س غساله ميت نجس است يا نه ج نجس است س ايا تداخل در اغسال جايز است
يا نه ج اشكالي در تداخل اغسال با اتحاد نوع نيست خواه اغسال واجبه باشد يا مستحبه مثل غسل
جنابت وغسل مس ميت يا غسل جنابت وغسل حيض وهكذا ومثل غسل جمعه و زيارت عرفه وهكذا

بلکه اشکال در صورت اختلاف در واجب و سنت است مثل غسل جنابت و جمعه مثلا نظر باینکه فرد متشخص واحدی که متصف بوصف وجوب شد باعتبار این تشخص متصف بوصف استحباب نمی تواند شد تحقیق این مسئله را در جلد رابع مطالع الانوار نموده ام لهذا در صورتی که خواهد احتیاط بغسل واحد نماید چنین نیت نماید که غسل جنابت میکنم که مغنی از غسل جمعه باشد در چنین صورت امتثال بهر دو مثاب و ماجور هم خواهد بود **س** آب استنجا را پاک میدانند یا نجس یا معفو **ج** ظاهر اینست که پاک باشد لکن در صورتی که تعدی از اطراف مخرج ننموده باشد و مخلوط بنجاست خارجه مثل خون نبوده باشد و جزء غایط در آب استنجا محسوس نباشد **س** آیا آب مضاف بنجاست از فوق بسد ملاقی الفوق نیز نجس میشود یا نه **ج** اگر چه آب مضاف بملاقات نجاست نجس میشود اگر چه هر قدر که باشد نجس هر چند قلیل باشد و لکن تاثیر از اسفل باعلا نمیباشد و مرحوم سید علی اقدس مقامه در این مطلب دعوی اتفاق فرموده ؛ قال و ینجس القلیل و الکثیر منه و لا یشترط التغییر ان نجسا لاقی عدا ما قد علی علی الملاقی باتفاق من خلا **س** تطهیر نجاسات از بدن و جامه بآب قلیل بچه نوع باید نمود **ج** جامه هرگاه نجس بغیر بول شده باشد کیفیت تطهیر ان بعد از زوال عین آنست که آب بریزند بران محل بنحوی که مستولی بران شود بعد از ان بعصر لوخلج اب نماید از ان محل ان وقت پاک میشود و اگر به بول نجس شده از فواد مرحوم دو دفعه غسل ان نماید بعد از دفعه ثانیه پاک میشود و در صورتی که بدن نجس شده باشد از غیر بول و عین نجاست زایل شده باشد ظاهر اینست که بصب ماء در ان محل و انفصال ماء از ان کفایت کند در تطهیر ان و اما هرگاه بدن بول نجس شده باشد ظاهر اینست که تطهیر ان توقف داشته باشد بتعدد غسل باین نحو که بعد از صب ماء که مستولی از ان محل باشد و انفصال ماء از ان محل دفعه دیگر صب ماء نماید بطریق اول بعد از انفصال از ماء ان محل محکوم بطهارة خواهد بود و مخفی نماند انچه مذکور شد در غیر مخرج بول است و اما در مخرج خبث در صورتی که بطریق متعارف باشد ظاهر اینست غسل یک مرتبه کفایت کند و غسالة ان نیز پاک باشد **س** فضله مار نجس است و خونش پاک است یا نه **ج** فضله مار ظاهر اینست که نجس بوده باشد و همچنین خون آن نظر باینکه صاحب نفس سائله است چنانچه خود مشاهده نموده ام

س در غسل ترتیب در اجزاء لازم است یا نه و موالات در غسل ترتیبی لازم است **ج** موالات در اعضاء در غسل لازم نیست و همچنین ترتیب در اجزاء عضو واحد لکن رعایت این ترتیب بهتر است

س چنانچه وجود حایل ما بین امام و ماموم در چه حال مانع از اقتدا است در حق زن نیز چنین هست یا نه یعنی که هرگاه مرد امامت نماید و زن در عقب ایستد که حایل باشد بنحوی که نه مشاهده امام میتواند نمود و نه مشاهده احدی از ماموین که مشاهده امام نماید آیا در حق چنین زن اقتدا بر در چنین صورت

جایز هست یا نه **ج** این مسئله محل خلاف ما بین فقهای شیعه است ابن حال در نظر هست این است ابن ادریس منع نموده از اقتدا در چنین صورت یعنی تفرقه ما بین مرد و زن ننموده است که وجود حایل را در هر دو صورت مانع از اقتدا دانسته عبارت ان مرحوم در این باب اینست لا تکون جماعة و بین المصلی و بین الامام او بینه و بین الصف حایل من حائط او غیره الی ان قال و قد وردت رخصة للنساء ان یصلین اذا کان بینهن و بین الامام علیه السلام حائل و الاول الاظهر و الاحج ظاهر اینست که وجود حایل در حق زنان مانع اقتدا نبوده باشد ؛ وفاقا لاکثر الاصحاب قال فی الذکری الحائل انما یمنع اذا کان الماموم رجلا او خنثی علی الاقرب اما لو اقتدت المرءة بالرجل و بینها حائل فانه جایز و ظاهر العلامة فی التذکرة دعوی الاجماع علیه قال یجوز ان تصلی المرأة من وراء الجدار مقتدیة بالامام و ان لم تشاهده و لا من یشاهده عند علمائنا و المستند فی ذلک الموثق المروی فی باب احکام الجماعة من التهذیب عن عمار قال سئلت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یصلی بالقوم و خلفه دار فیها نساء هل یجوز لهن ان یصلین خلفه قال نعم ان کان الامام اسفل منهن قلت فان بینهن و بینه حائطا او طریقا قال لا بأس و هو العالم هو الله تعالی

کتاب احکام الجنایز

س ضعیفه حامله فوت شده و طفل در شکم ان ضعیفه حرکت میکند حکم ان در شریعت مقدسه چه چیز است **ج** شکم ضعیفه را شق مینمایند و طفل را بیرون می آورند و جمع کثیری از اعاظم فقها حکم فرموده اند که از جانب چپ پاره باید نمود بهر حال بعد از اخراج طفل شکم ضعیفه را میدوزند و این شق شکم ضعیفه در صورتی است که اخراج طفل با عدم شق ممکن نباشد و اگر ممکن باشد شق نخواهند **س** طفل در شکم مادر فوت شده و مادر زنده است چه کنند **ج** اگر ممکن است طفل را صحیحا بیرون اورند و الا ممکن نباشد طفل را پاره پاره نموده بیرون اورند و مباشر این عمل با امکان زن میباید بشود و با عدم امکان زوج ضعیفه و با عدم امکان سایر محارم و با عدم امکان اجانب **س** سه غسلی که در میت متداول است اول باب سدر دوم باب کافور سیم باب خالص آیا وجوب این اغسال ثلثه اتفاقی است یا محل خلاف **ج** وجوب اغسال ثلثه اتفاقی نیست لکن مشهور است و سلار بن عبد العزیز که از جمله قدمای فقها است قائل شده باینکه غسل واجب همان یک مرتبه است باب خالص و دو غسل دیگر مستحب است **س** وجوب استقبال شخص محتضر را در حال احتضار بقبله آیا اتفاقی است یا خلافی در این باب نزد فقها هست **ج** وجوب استقبال در حال احتضار اتفاقی نیست اما مشهور ما بین فقها است و مرحوم شیخ طوسی در کتاب قایل شده باستحباب ان و این قول را از شیخ مفید در رساله غریه نقل کرده اند **س** مشهور آنست که شهید غسل و صلوة بران واجب نیست مراد از این شهید کیست و در حدیث وارد شده ؛ من قتل دون ماله فهو شهید بنا بر این هرگاه کسی در صدد حفظ مال یا نفس یا عرض خود ایستاده کی بود

کشته شد یا آنکه بمحض ظلم کشته شود آیا چنین است که غسل و صلوة در حق او واجب نیست ج شهیدی
که غسل و کفن براو واجب نیست آن شهید است که در معرکه امام اصل یا منصوب امام اصل کشته شود
و امّا آنکه ظلماً کشته شود یا در مقام حفظ مال یا نفس یا عرض کشته شود غسل و نماز براو واجب است
و ظاهر علامه در کتاب تذکره دعوی اجماع براین مطلب است قال کل مقتول فی غیر المعرکة یغسل و
یکفن و یحنط و یصلی علیه و یدفن و ان قتل ظلماً او دون ماله او نفسه او اهله ذهب الیه علماؤنا اجمع و یدل
علیه ما روی فی التذکرة من مولینا الصادق ع اغسل کل الموتی الا من قتل بین الصفین قال شیخ الطائفة
فی المبسوط الشهید هو الذی یقتل بین یدی امام عدل فی نصرته او بین یدی من نصبه الامام الی ان
قال و کل مقتول سوی من ذکرناه لابد من غسله و تحنیطه و تکفینه ظالماً کان او مظلوماً و قال فی
الخبر کل قتیل سوی من قتل بین یدی الامام یجب تغسیله و تکفینه و اما صلوة پس احدی نگفته است
که صلوة بر شهید نیست بلکه نماز بر هر میت واجبست خواه شهید باشد یا غیر شهید س هرگاه طفلی نه ماه
اندر رحم مادر سقط شود غسل براو واجبست یا نه و دیگر حدیثی که نماز میت بر میت واجب میشود بیان فرمایند
ج سقط هرگاه چهار ماه را تمام کرده باشد تغسیل او واجبست خواه نه ماهه بوده باشد یا
کمتر و قبل از چهار ماه تغسیل او لازم نیست و ظاهر وجوب صلوة است بر طفل میت هرگاه شش سال
بوده باشد و قبل از انقضاء و اکمال شش سال صلوة لازم نیست لکن مستحبست مگر در صورتی که متولد
شده باشد میتاً س سقط قبل از چهار ماه تغسیل و تکفین دارد یا نه ج سقط قبل از چهار
ماه تغسیل و تکفین ندارد بلکه بخرقه می پیچند و دفن مینمایند س هرگاه شخصی بمیرد و جنب و حائض
و نفسا بوده باشد یا مس میت نماید و بمیرد آیا این غسلها را باید بشخص متوفی داد یا همین غسل سدر و کافور
و قراح کافیست ج ظاهر اینست که غسل کردن میت کل اسباب نماید کفایت بکند پس هرگاه در همان
غسل یا بخالص نیت غسل میت و جمیع اسباب مذکوره نماید کافیست و محتاج بتعدد اغسال
نخواهد بود س هرگاه جریدتین چوب تر بهم نرسد چوب خشک جایز است یا نه و بر فرض
عدم جواز هرگاه بخشکاند جایز است یا نه ج بلی در صورت عدم تمکن آن چوب تر یا چوب خشک
شاید تا به سنت نشود اما ترک نمودن در اینصورت اسلم یا احوط است نظر باشتمال مستند
بر چوب رطب و احتمال تشریع در این باب اگرچه بعید است فاتمست و امر مردد ما بین اتیان مستحب و
فعل حرامست عقل قاضی بر رجحان اجتناب است س هرگاه سدر و کافور در مکانی بهم
نرسد اما در یک فرسخ یا زیاده از آن بهم رسد آیا باید رفت و سدر و کافور را آورد یا آنکه بدل سدر
و کافور باب قراح غسل بدهند ج در صورتی که ممکن باشد طی آن مسافت و مشقت شدید
در آن نباشد تحصیل آن لازم است س در غسل میت ستر غسل شهود لازم است یا نه کفایت
میکند ج بلی با امکان ستر غسله لا بد منه است س اول ذکر در نماز میت واجبست یا خیر

وغیر از شهادتین و صلوات بر نبی و دعا بر مؤمنین و مؤمنات و دعای بر میت چیز دیگر لازم است
یا نه ج با امکان عدول از ماثور نمودن مشکل است و با عدم امکان بعد از تکبیر اول اجتزاء
بشهادتین و بعد از تکبیر ثانی اکتفا بصلوة و بعد از ثالث بدعا بجهة مغفرت مؤمنین و مؤمنات
و بعد از تکبیر چهارم بمطلق دعا بجهة مغفرت میت کفایت میکند س در نماز میت مصلی
بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله بر زبان جاری سازد یا شرعاً نماز صحیح است یا نه ج اگر
بسم الله الرحمن الرحیم بقصد توظیف اتیان نماید جایز نیست بلکه تشریع و بدعت خواهد بود اگر
بقصد توظیف نبوده باشد عیب ندارد و اما الحمد لله پس ایراد بر اسهلست از بسمله لکن مع ذلک
اگر از قصد توظیف اجتناب نماید اسلم خواهد بود و اما حکم یا سهلیت حمد نسبت بر بسمله بجهة
آنست که ابتدا بالحمد لله در صلوة میت مذکور در بعض نصوص معتبره است لکن نظر بر بعض
وجوه متینه اجتناب نمودن اسلم است چنانچه وجه آن مفصلاً در مطالع الانوار مذکور است
س علما و فقهای ذوی العزة والمجد والاحترام چه میفرمایند در این مسئله که شخصی فوت کرده
و ورثه شرعی او نعش متوفی را بسبیل امانت گذارده اند که بمقبره مبارکه نجف اشرف برند و آن جا دفن
کرده باشند بفاصله چندی راه عتبات عالیات مغشوش شده الحال چه باید کرد چون قصد و نیت
این مطلب بوده است و الحال امنیتی بجهة راه عتبات حاصل شده در صورت امنیت راه چه
میفرمایند و شخص متوفی وصیت کرده باشد یا آنکه وصیت نکرده باشد بیان فرمایند بینوا
توجروا ج اگر وصیت کرده است که نعش را نقل بنجف اشرف نموده باشند با امکان البته
تخلف نباید بشود و اگر وصیت نکرده باشد و ممکن باشد نقل کردن بعتبات عالیات نقل کردن
راجح است و اگر ممکن نبوده باشد نظر برجحان مسارعت در دفن دفن نمایند س شخصی که
غسل واجب براو هست و فوت شود بغسل میت پاک میشود یا نه ج ظاهر اینست که بیک
غسل اکتفا توان نمود در نیت یا نیت هر دو نماید یا نیت نماید که غسل میت مثلاً مجزی و مغنی از
آن غسل باشد س در باب خنثی که فوت شود در جائی که از محارم خالی باشد چه صورت دارد
ج در صورتی که خنثی مشکل بوده باشد اگر کنیزی داشته کنیز متصدی او بشود و اگر
کنیز ندارد محارم او و در صورت انتفای محارم دور نیست که عمل بمقتضای قرعه توان نمود
س نبش قبر بجهة نقل میت بیکی از مشاهد مشرفه جایز میباشد یا نه التماس اینست
حکم مسئله را مفصلاً بیان فرمایند و اگر خلاف در مسئله بوده باشد اشاره بآن نیز فرموده
باشند ج این مسئله محل خلاف است جمع کثیری از معتمدین فقها حکم فرموده اند بعدم جواز
از جمله ابن ادریس است قال فی السرائر اذا دفن فی موضع فلا یجوز تحویله و لا نبشه و لا نقله
من موضعه سواء نقل الی مشهد او الی غیره بل ذلک بدعة فی شریعة الاسلام و انجله محرم

علامه راست قال في المختلف بعد ان حكى عن ابن ادريس القول بالمنع وعن ابن حمزة القول بالكراهة وما
هذا لفظه والمعتمد الاول لنا عموم تحريم النبش للقبور قال احتج بالاصالة والجواب المنع من البقاء
عليها مع وجود المزيل عنها وفي التبصرة ويحرم الطيب بغير الكافور والى ان قال والنبش والنقل بعد
الدفن وفي التذكرة يكره نقل الميت من بلد موته باجماع العلماء لقوله عجلوهم الى مضاجعهم ويستحب
نقله الى احد مشاهد الائمة عليهم السلام لان عمل الامامية عليه من زمن الائمة ع الى زماننا وكان
اجماعا ثم قال اما لو دفن في قبره لم يجز نقله وان كان الى المشاهد لا للملازمة تحريم النبش وسوغه بعض علمائنا
قال الشيخ معناه مذكوره وفي التحرير يحرم نبش القبور ونقل الموتى بعده فيهم وفي الارشاد ويحرم نقل
الميت بعد دفنه الى موضع آخر وانجله اعظم مذكوره شيخ سعيد شيخ شهيد است قال في البيان والنقل
بعد الدفن حرام وان كان الى احد المشاهد وفي الذكرى لو دفن لم يجز نقله مطلقا لتحريم النبش وسمع الشيخ
مذاكرة جوازه وانجله اثبات شهيد ثاني است قال في الروض في شرح عبارة الارشاد المذكورة لتحريم
النبش واستدعائه المثلة وان كان ذلك الى احد المشاهد المشرفة على المشهور ونقل المصنف في التذكرة
جوازه اليها عن بعض علمائنا وفي المسالك انما يكره النقل قبل الدفن اما بعده فيحرم الى غير المشاهد اجماعا واما اليها
على المشهور وقال الشيخ الطائفة في المصباح لا ينقل الميت من بلد الى بلد فان نقل الى بعض المشاهد كان فيه فضل
ما لم يدفن فاذا دفن فلا يجوز نقله بعد دفنه وقد رويت رواية بجواز نقله الى بعض المشاهد والاول افضل
وفي المبسوط يكره نقل الميت من الموضع الذي مات فيه الى بلد اخر الا اذا نقل الى بعض المشاهد فانه يستحب
فاذا دفن في موضع مباح او مملوك لا يجوز تحويله من موضعه وقد رويت رخصة في جواز نقله الى بعض المشاهد
سمعناها مذاكرة والاول افضل قال في النهاية يكره نقل الميت من الموضع الذي مات فيه الى بلد اخر الا اذا
نقل الى واحد من المشاهد فان ذلك مستحب له فاذا دفن في موضع فلا يجوز نقله وتحويله من موضعه وقد وردت
رواية بجواز نقله الى بعض مشاهد الائمة عليهم السلام سمعناها مذاكرة والاصل ما ذكرناه وقال المحقق الثاني
بالجواز بشرط عدم لزوم هتك للميت قال في جامع المقاصد ولو دفن الميت لم يجز نقله وان كان الى بعض المشاهد
لاستلزامه تحريم النبش الى ان قال القول بجواز النقل لا يخلو من قرب لكن بشرط ان لا يبلغ الميت حالة يلزم من
نقله هتكه ومثلته بان يصير متقطعا ونحوه وفي تعليقاته على الشرايع اذا اريد نقله الى المشاهد المشرفة
للاصحاب في جوازه قولان والجواز قوي لكن بشرط ان لا يبلغ الميت حالة يلزم من نقله هتكه وفي تعليقاته
على الارشاد يستثنى من حرمة النبش مواضع الى ان قال والخامس نقله الى احد المشاهد المقدسة حيث
لا يلزم منه هتك ولا مثلة للميت على الاصح انتهى وما ذكره لا مصداق له للقطع بان النقل بعد الدفن لا
ينفك عن الهتك تحقيق الحال يستدعي ان يقال يمكن التفصيل في المقام في النبش بعد ان بلي جسد
الميت ولم يبق منه الا العظام وقبله وعلى الثاني يحكم بعدم الجواز ولو الى المشاهد المشرفة لعموم النهي عن
النبش من غير ظهور مخصص بخلافه على الاول لثبوت النبش لنقل العظام في موارد منها النبش لنقل عظام

ادم

ادم ع روى سيدنا ابن طاوس في كتابه المسمى بفرحة الغري عن والده وعمه رضي الدين علي بن طاوس رحمهما
الله عن الفقيه محمد بن نما عن محمد بن ادريس عن عربي بن مسافر عن الياس بن هاشم الحائري عن ابي
علي عن والده ابي جعفر عن محمد بن النعمان عن ابا القاسم جعفر بن محمد عن محمد بن عبد الله بن جعفر الحميري
عن ابيه عن محمد بن الحسين ابي الخطاب عن محمد بن سنان عن المفضل بن عمر الجعفي قال دخلت على ابي
عبد الله ع فقلت له اني اشتاق الى الغري قال فما شوقك اليه فقلت له اني احب ان ازور امير المؤمنين
عليه السلام فقال هل تعرف فضل زيارته فقلت لا يا بن رسول الله الا ان تعرفني ذلك قال فاذا اردت
زيارة قبر امير المؤمنين عليه السلام فاعلم انك زائر عظام ادم وبدن نوح وجسم علي بن ابي طالب ع
فقلت ان آدم هبط بسرنديب في مطلع الشمس وزعموا ان عظامه في بيت الله الحرام فكيف صارت عظامه
بالكوفة قال ان الله عز وجل اوحى الى نوح وهو في السفينة ان يطوف بالبيت اسبوعا فطاف بالبيت
كما اوحى اليه ثم نزل في الماء الى ركبتيه فاستخرج تابوتا فيه عظام ادم ع فحمله في جوف السفينة
حتى طاف ما شاء الله ان يطوف ثم ورد الى باب الكوفة في وسط مسجدها ففيها قال الله تعالى للارض
ابلعي ماءك فبلعت ماءها من مسجد الكوفة كما بدء الماء منه وتفرق الجمع الذي كان مع نوح في السفينة
فاخذ نوح ع التابوت فدفنه في الغري وهي قطعة من الجبل الذي كلم الله عليه موسى تكليما و
قدس الله عليه عيسى تقديسا واتخذ الله ابراهيم خليلا واتخذ محمدا ص حبيبا وجعله للنبيين مسكنا
والله ما سكن فيه بعد ابويه الطيبين ادم ونوح اكرم من امير المؤمنين علي عليه السلام واذا اردت
جانب النجف فزر عظام ادم وبدن نوح وجسم علي بن ابي طالب ع فانك زائر الاباء الاولين ومحمد خاتم
النبيين وعلي سيد الوصيين وان زائره يفتح له ابواب السماء عند دعوته فلا تكن عن الخير نواما فنا ملد
روى شيخنا الصدوق في باب النوادر من اواخر طهارة الفقيه قال قال الصادق ع ان الله تبارك وتعالى
اوحى الى موسى بن عمران ع ان اخرج عظام يوسف ع من مصر ووعده طلوع القمر فابطاء طلوع القمر
عليه فسئل عمن يعلم موضعه فقيل له ههنا عجوز تعلم علمه فبعث اليها فاتي بعجوز مقعدة عمياء فقال تعرفين
قبر يوسف ع قالت نعم فقال فاخبريني بموضعه قالت لا افعل حتى تعطيني خصالا تطلق رجلي وتعيد الي بصري
وترد الي شبابي وتجعلني معك في الجنة فكبر ذلك على موسى ع فاوحى الله عز وجل اليه انما تعطي علي فاعطها
ما سئلت ففعل فدلته على قبر يوسف ع فاستخرجه من شاطئ النيل في صندوق مرمر فلما اخرجه طلع القمر
فحمله الى الشام فذلك يحمل اهل الكتاب موتاهم الى الشام وذكر شيخنا النجاشي في رجاله والعلامة نور الله مرقده
في الخلاصة في ترجمة شيخنا المفيد انه قدس الله تعالى روحه مات في ليلة الجمعة لثلاث خلون من
شهر رمضان سنة ثلث عشرة واربعمائة وصلى عليه الشريف المرتضى ابو القاسم علي بن الحسين بميدان الاشنان
وضاق على الناس مع كبره ودفن في داره سنين ثم نقل الى مقابر قريش بالقرب من السيد الامام
ابو جعفر الجواد عليه السلام اقول ان علم النقل قبل الدفن مع القرب جدا لكون شيخنا المفيد في بغداد

لعلّه للقبه هذا ذكر العلامة في ترجمة السيد الأجل المرتضى و يوم توفي كان عمره ثمانين سنة وثمانية اشهر وايّاما
نوّر الله وجهه وصلى عليه ابنه في داره و دفن فيها وكتب شيخنا الشهيد الثاني عليه وفاته ثم نقل الى جوار جده ابي
عبدالله الحسين ثم ذكره صاحب نزهة ذوي العقول في انساب آل الرسول انتهى س ليكن فوت شده تقريبا
در سن دوازده سال يا تجاوز بوده لكن او را ختنه نكرده اند حال مردم متحير مي باشند كه او را بهمان حالت
دفن نموده باشند يا ختنه نمايند بعد از آن دفن نمايند ج بهمان حالت دفن نمايند ختنه كردن بعد از
موت جايز نيست پس جايز نخواهد بود مجلا دفن كردن آن طفل را بهمان حالت محل تشكيك نيست
قال المحقق في المعتبر اذا اغلف لم يختن غسل وكفن و دفن على حاله لان الختان ابانة جزء من اعضاء الميت وهو
غير جايز وعليه فتوى العلماء ولان الختان تكليف في حال الحيوة فلا يلزم عند الوفات س سقيرا
دفن نموده شده قبل از غسل آيا لازم است نبش قبر در چنين صورت بجهة تدارك غسل يا نه ج اقوال
فقهاء نور الله قبورهم مختلف است اكثر فقها قايل شده اند بعدم جواز نبش و سقوط غسل در چنين
صورت منهم شيخ الطايفة قال في الخلاف اذا دفن الميت من غير غسل لا يجوز نبشه ولا يعاد عليه الغسل
قرب العهد او بعد وقال ابو حنيفة اذا اهيل عليه التراب و قال الشافعي ان لم يخش عليه الفساد
في نفسه ينبش ويغسل وان خيف ترك دليلنا كل خبر يتضمن النهي عن نبش القبور عموما يقتضي
المنع من ذلك وكذا الخلاف في ترك توجيهه الى القبلة ذكر ملا انخصوص عامه مظهر اينست كه مخالف
در مسئله كه قايل شده باشد بجواز نبش در چنين صورت در ميان علماي شيعه نيست ومنهم المحقق
قال في المعتبر لو دفن بغير غسل قال الشافعي ينبش و غسل وصلى عليه اذا لم يخش فساده في نفسه وقال
الشيخ في الخلاف لا ينبش وهو الوجه لان النبش مثلة ولا يستدرك الغسل بالمثلة ومنهم شيخنا اجد بن
ابي العباس بن فهد قال في الموجز ويحرم النبش الا في الارض لا ان يقع فيه ذو قيمة او كان مغصوبا او من
او ليشهد على عينه او ليدفن باحد المشاهد لا ليغسل او يكفن ولا للصلوة بل استدرك على قبره ما لم يمض
يوم وليلة ومنهم المحقق الثاني في جملة من مصنفاته منها شرحه على القواعد قال لو دفن بغير غسل او الى
غير القبلة لم ينبش وفاقا للشيخ ومنها تعليقاته على الشرايع قال قيل اذا دفن بغير غسل او الى غير القبلة ينبش
والاصح العدم ومنها تعليقاته على الارشاد قال لو دفن بغير غسل او كفن او الى غير القبلة ففي النبش تردد
الاصح انه لا ينبش ومنهم شيخنا الشهيد الثاني قال في شرحه على الارشاد واختلف في نبشه لاستدراك الغسل
وتكفينه والصلوة عليه وقطع الشيخ بعدم النبش وهو حسن ومرحوم علامه در كتاب تحرير و منتهى قايل
شده بجواز نبش بجهة تدارك غسل قال في التحرير لو دفن من غير غسل او وجه الى غير القبلة اخرج وغسل
او وجه الى القبلة ثم دفن اما لو دفن بغير صلوة او بغير كفن فالاقرب ترك نبشه والاولى ان حكم التكفين
حكم التغسيل وفي المنتهى لو دفن من غير غسل والى غير القبلة نبش قبره و غسل وكفن وصلى عليه و دفن
و به قال الشافعي و ابو ثور وقال ابو حنيفة لا ينبش لانه مثلة وقد نهي عنها لنا انه اخلال بواجب و بما ذكر

تجهى

ممكن و اضطراب كلامه في التذكرة فاستوجه العدم اولا والجواز ثانيا قال لو دفن ولم يغسل قال الشيخ
لا ينبش و به قال ابو حنيفة وهو الوجه لانه مثلة وقال الشافعي ينبش ويغسل ويصلى عليه اذا لم يخف
عليه فساد في نفسه و به قال احمد و مالك و ابو ثور لانه واجب ولا يسقط بذلك وهو وجه
عندي وكذا لو دفن الى غير القبلة واحتمله في نهاية الاحكام قال لو دفن ولم يغسل قال الشيخ
لا ينبش ويحتمل عندي جوازه وكذا لو دفن ولم يكفن والوجه انه لا ينبش اذ المقصود ستره
وقد حصل ولو دفن قبل الصلوة فالوجه انه لا ينبش لاستدراكها بفعلها على القبر بدانكه اگر
ظاهر ميشود از كلام مرحوم شيخ و مرحوم محقق در معتبر كه قايل بجواز نبش قبر بجهة تدارك غسل
در ميان علماي شيعه نبوده است تا زمان مرحوم علامه و همين مطلب از كلام خود علامه
نيز در كتب مذكوره ظاهر ميشود چه اگر عالم ميبود كه قايلي در ميان علماي شيعه هست كه
قايل بجواز نبش شده باشد در صورت مفروضه عادت مقتضي اين بود كه اشاره بان قايل مينموده
باشند خصوصا بعد از نقل قول از عامه و نقل قول بعدم جواز نبش از مرحوم شيخ و دور نيست
كه خود مرحوم در اول كه حكم بجواز نبش فرموده اند مطلع بر فتواي شيخ نبوده اند شايد از اين
راه بوده باشد كه در تحرير و منتهى فتوى بجواز فرموده اند من غير تزلزل و در تذكره كه مطلع بر
فتواي مرحوم شيخ شده اند تزلزل و اضطرابي هم رسيده و در نهاية الاحكام كه متاخر از تذكره است
از فتوى بجواز عدول فرموده جواز را بطريق احتمال ذكر فرموده پس چون كه نهاية الاحكام بعد
از تذكره و منتهى و تحرير است پس ميگوئيم علامه بر قول بجواز باقي نمانده دور نيست كه اگر مرحوم شيخ
شهيد ملتفت اين مطلب ميشدند جرات بر فتوى بجواز نبش در صورت مسطوره نمي فرمودند
در كتاب بيان حيث قال يحرم نبش القبر الا في الارض المغصوبة او المستاجرة مع عدم انقضاء المدة
او للشهادة على العين او لاخذ مال المحترم منه او لا ستدراك غسل او تكفينه او توجيهه الى القبلة ما لم
يؤد شيء من ذلك الى المثلة فيحرم انتهى كلامه بعلاوه اينكه ميگوئيم كلام ايشان كه در آخر فرموده
ما لم يؤد شيء من ذلك الى المثلة صريح است در اينكه نبش و تغسيل هرگاه موجب مثله و هتك
ميباشد نبش حرام است و اين ظاهر است در غالب كه نبش قبر و اخراج ميت و كشيدن او از قبر
منفك از مثله نميشود از اين راه هست كه مرحوم محقق استدلال فرموده در مقام عدم جواز بقوله لان
النبش مثلة ولا يستدرك الغسل بالمثلة محقق نمايد بعد از تامل در آنچه مذكور شد و انصاف ممكن
است كه كسي دعا نمايد كه قايل بجواز منحصر است در صاحب مدارك بجهة حيث قال بعد حكاية عن الشافعي
ما هذه لفظه والذي يظهر قوة ما ذهب اليه الشافعي من وجوب النبش لاستدراك الغسل و ا
التكفين اذا لم يخش فساد الميت لتوقف الواجب عليه والمثلة مع عدم خوف الفساد لم يثبت كونها
مسقطة لذلك همين قدر كفايت در تضعيف و توهين اين قول ميكند كفايت ميكند در

این باب موافقت کردن با شافعی و از اینجا ظاهر میشود که ایشان مطلع بر فتوای محرر و غیره نبوده
اند یا آنکه ملتفت شده اند اینجا را که تنبیه بر آن نمودیم فعلی هذا ما صدر من
صاحب الذخیرة من الموافقة له حیث قال او دفن بغیر غسل قال الشیخ
فی لا ینبش و اختاره المحقق فی المعتبر و اختاره المطرد فی المنتهی
والتذکرة النبش هو اقرب فهو مما لا یلتفت
الیه لما ظهر مما ابرزناه والسلام
علی من اتبع الهدی
تمت

هو الله تعالی — س — کتاب الصلوة

اعمالی که در اول هر ماه مستحب است بطریق اجمال بیان فرمایند ج در روز اول هر ماه دو رکعت
نماز مستحب است بطریق در رکعت اولی بعد از حمد سی مرتبه سوره توحید و در رکعت ثانیه بعد از حمد
سی مرتبه سوره قدر بخواند بعد از آن تصدق نماید با آنچه میسور و مقدور او بوده باشد اگر چنین
نماید سلامتی آن ماه را خریده خواهد بود و در روایتی وارد شده بعد از فراغ از این دو رکعت
نماز این دعا را بخواند بسم الله الرحمن الرحیم وما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها و یعلم مستقرها
و مستودعها کل فی کتاب مبین بسم الله الرحمن الرحیم وان یمسسک الله بضر فلا کاشف له الا هو
وان یردک بخیر فلا راد لفضله یصیب به من یشاء من عباده وهو الغفور الرحیم بسم الله الرحمن الرحیم
سیجعل الله بعد عسر یسرا ما شاء الله لا قوة الا بالله حسبنا الله ونعم الوکیل وافوض امری الی الله
ان الله بصیر بالعباد لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر
رب لا تذرنی فردا وانت خیر الوارثین و از جمله آداب خوردن پنیر است در اول هر ماه چنانچه وارد
شده خوب لقمه ایست پنیر خوش مزه میکند دهن را و بوی دهن را خوب میکند و باعث هضم
ماکول میشود و موجب زیادتی اشتها میشود و کسی که بخورد آنرا در اول ماه امید است که حاجت
او رد نشود و ابن طاوس ذکر فرموده بروایت حضرت صادق ع که فرموده که هر کس در شب اول
هر ماه دو رکعت نماز کند و بخواند در هر دو رکعت نماز کند و بخواند در هر دو رکعت بعد از حمد
سوره انعام را و سؤال نماید از خدا که محافظت فرماید او را از هر خوف و دردی خداوند عالم او را
ایمن کرداند در آن ماه از هر مکروهی س کیفیت صلوة لیل را بیان فرمایند ج صلوة لیل
با انضمام دو رکعت شفع و مفرده وتر یازده رکعت است و رکعتین اولیین از این یازده رکعت ممکن
است بچند نحو اتیان شود اول آنست که در هر یک از این دو رکعت بعد از قرائت حمد سوره توحید

را سی مرتبه بخواند نظر بحدیثی که روایت شده از کاشف اسرار وحقایق امام جعفر صادق ع که فرموده
کسیکه بخواند در رکعتین اولیین از صلوة لیل شصت مرتبه سوره قل هو الله احد را در هر رکعتی سی
مرتبه فارغ میشود از نماز در حالتی که باقی نمانده باشد ما بین او و خداوند عالم گناهی دویم آنست
که در رکعت اولی از این دو رکعت مثل اول سی مرتبه سوره قل هو الله احد بخواند و در رکعت ثانیه
بعد از حمد سی مرتبه قل یا ایها الکافرون بخواند این را شیخ مفید ذکر فرموده جماعت از فقها موافقت
با ایشان فرموده اند تا حال سند این را بنخورده ایم و ثالث آنست که در رکعت اولی از این دو رکعت
بعد از حمد قل یا ایها الکافرون بخواند و در رکعت ثانیه سوره توحید اگر چه قرائت سورتین در دو
رکعت یک مرتبه بوده باشد و بعضی بعکس این گفته اند یعنی قرائت توحید در اولی و جحد در ثانیه
چهارم آنست که قراءة توحید نماید در هر یک از دو رکعت بعد از حمد پنجم آنست که قرائت هر سوره که
خواهد نماید در هر دو رکعت ششم آنست که اقتصار نماید در هر یک از رکعتین بقرائت حمد شبهه نیست
که جمیع این احتمالات که مذکور شد کفایت میکند در تادیه سنت لکن کلام در اولویت است ظاهرا
که اول احسن از همه بوده باشد بعد از آن ثالث و بعد از آن ثانی و ادنی جمیع اقسام قسم اخیر است واما
شش رکعت اخیر را پس انها را نیز بچند نحو اتیان میتوان نمود اول آنست از ملجا ارباب معرفت و مکرمت
جناب حضرت امام رضا ع روایت شده است که آنجناب چهار رکعت آنرا بکیفیت نماز جعفر طیار اتیان
میفرموده اند و نماز جعفر طیار که برادر جناب سید اوصیاء و فخر الاولیاء امیر المؤمنین است چهار رکعت
است بدو سلام در رکعت اولی بعد از حمد سوره اذا زلزلت بخواند و در رکعت ثانیه بعد از حمد سوره
والعادیات و در رکعت ثالثه بعد از حمد سوره اذا جاء نصر الله و در رکعت رابعه بعد از حمد سوره توحید
و بعد از فراغ از هر رکعت قبل از دخول در رکوع پانزده مرتبه تسبیحات اربع بخواند و در هر رکوع و سجود
و در رفع راس از رکوع و سجود ده مرتبه تسبیحات اربع بخواند که مجموع سیصد مرتبه تسبیح میشود و سنت
در سجده ثانیه در رکعت چهارم بعد از فراغ از تسبیح این دعا بخواند سبحان من لبس العز والوقار سبحان
من تعطف بالمجد و تکرم به سبحان من لا ینبغی التسبیح الا له سبحان من احصی کل شیء علمه سبحان ذی
المن والنعم سبحان ذی القوة والکرم اللهم انی اسئلک بمعاقد العز من عرشک و منتهی الرحمة من کتابک
و اسمک الاعظم و کلماتک التامة التی تمت صدقا و عدلا صل علی محمد واهل بیته وافعل بی کذا و کذا
ظاهر اینست این دعا در سجده آخر مستحب است نه اینکه شرط در این نماز بوده باشد باین معنی که چنین نیست
لازم بوده باشد این دعا در این نماز پس با عدم این دعا نیز میتوان نمود لکن با این دعا اکمل و افضل خواهد
بود هر گاه کسی این چهار رکعت نماز شب را باین کیفیت اتیان نماید مدرک هر دو فضیلت خواهد بود یعنی
انشاء الله نعم جامع ثواب صلوة لیل و صلوة جعفر طیار هر دو خواهد بود و اگر در هر شب چنین
نماید مناسب اینست که در شبهای جمعه چنین بعمل آورد و اگر بر سبیل استمرار چنین ننماید لا

اقل بعض اوقات چنین نماید اما دو رکعت باقی از هشت رکعت را بخواند از آن سور را مالی معرفت و دنیا
صلوات الله علیه و روایت که آن جناب در رکعت اولی بعد از حمد سوره مبارکه تبارك الذی بیده الملك
و در رکعت ثانیه بعد از حمد سوره هل اتی علی الانسان حین من الدهر تلاوت میفرمودند دوم آنست
که در کل شش رکعت بعد از حمد قراءة طوال مفصل نماید و این قول مرحوم علامه است در قواعد و مراد
بمفصل از سوره محمد است الی آخر القرآن و سور مفصله منقسم میشوند بطوال و قصار و متوسطات
و مراد بقصار مثل توحید و جحد و امثال آنها است و مراد بمتوسطات مثل عم و والسماء والطارق و
نحو آنها است سیم آنست که در هر رکعت از این شش رکعت بعد از حمد قراءة توحید نماید سی مرتبه مثل
دو رکعت اول و این را شیخ مفید در مقنعه ذکر فرموده است و فرموده است که اگر این را نتواند در
هر یک از هشت رکعت ده مرتبه سوره توحید را تلاوت نماید چهارم آنست که در هر یک از شش رکعت
قراءة نماید سوره مطوله مثل انعام و بقره و این را شیخ در مصباح و غیره ذکر فرموده پنجم آنست که
اقتصار نماید در جمیع رکعات بقراءت توحید در هر رکعت یک مرتبه و عمل به آنها خوبست بمقتضای
سعه وقت و مجال و ضیق آن معمول میشود و اگر اقتصار بتوحید نماید و تطویل دهد در قنوت باشتغال
بمناجاتهای مناسبه با تضرع و ابتهال انسب خواهد بود و لکن اگر دو رکعت اول را با حمد و سی مرتبه توحید
و در هر رکعت و بقیه را در هر رکعت بحمد و توحید اقتصار نماید و تطویل در قنوت دهد باشتغال بمناجاتهای
مناسبه با تضرع و ابتهال و تذکر بعظمت ذو الجلال و عادت داشتن بر این نحو مستمر گرداند انشاء الله تعالی بدرك
ثوابات عظیمه فائز خواهد گردید و اما دو رکعت شفع را پس میتواند در هر سه رکعت اقتصار نماید بحمد و
توحید و میتواند در دو رکعت شفع در رکعت اول حمد و قل اعوذ برب الفلق و در رکعت ثانیه حمد و
قل اعوذ برب الناس بخواند و در رکعت ثالثه اقتصار نماید بحمد و توحید یک مرتبه یا سه مرتبه اولی آنست
که در دو رکعت شفع اقتصار نماید بحمد و توحید و در رکعت ثالثه اتیان نماید بحمد و سه مرتبه سوره توحید
و سوره قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و مستحبست در هر رکعت ثانیه از نماز شب حتی
در رکعت ثانیه شفع بعد از فراغ از تلاوت اتیان بقنوت نماید و قول بسقوط قنوت ضعیف است س
نماز قضا در ذمه زید میباشد و در اول وقت نماز ادای خود را میکند چه بالجماعت و چه فرادی و احتیاط
در این هم نمیکند که نماز ادای خود را تاخیر بیندازد با ادای قضا چه چیز است در اول وقت نماز ادای خود را
بکند یا نه و بسیار شایق بجماعت است این شخص میخواهد نماز خود را با جماعت بکند و بر فرض اینکه نماز او
در اول وقت جایز نباشد اگر شخص جاهل بمسئله باشد و در اول وقت نماز بکند نماز او چه صورت دارد
ج ظاهر جواز اتیان بصلوة حاضره است در اول وقت با اشتغال ذمه بقضا و عدم لزوم تاخیر آن
تا ضیق وقت لکن احتیاط شدید است در تقدیم قضا و عدم اتیان باداء قبل از ضیق وقت و اگر عامی
با عدم اطلاع برای مجتهد و تقلید اتیان بحاضره در سعه وقت نماید ظاهر آنست که صلوة او فاسد اگرچه

بعداز

بعد از اطلاع بتقدیم یا تقدیم صلوة او صحیح باشد و اعاده صلوتی که در سعه وقت با عدم اطلاع اتیان نموده
با قضای او لازم است و احوط است شوق جماعت مقتضی این نیست که نماز بجماعت شده باشد اگر ادای
نبوده باشد قضا بوده باشد اما در مسئله اگرچه حقیر حکم بوجوب تاخیر و عدم جواز تقدیم بر آخر وقت
نمیکنم لکن احتیاط شدید در رعایت آن میدانم س هرگاه کسی در رکعت ثانیه سلام گفته و ما بعد او را
نگفته و معلوم شد که دو رکعت مانده برخیزد و نماز را تمام نماید و سجده سهو بعمل بیاورد و سهوا داخل
نماز دیگر شود و در وسط حمد رکعت ثانیه متذکر شود بیان فرمایند که آیا سلام بر این اطلاق میشود
و باعث سجده سهو میشود یا نه و بر تقدیر ثبوت بجا بیاورد و داخل نماز دیگر شود آیا باعث بطلان نماز
ثانی یا اولی میشود یا نه ج لفظ السلام بدون انضمام علیکم با صیغه معتبره در صلوة نیست بنا
بر این زیادتی او موجب سجده سهو بجهت زیادتی تسلیم نخواهد بود لکن کلام در این است که آیا تسلیم در غیر
محل از جمله تکلم بغیر قرآن و دعا و ذکر است یا نه بلکه از جمله دعا است صریح علامه مرحوم در بعضی از مصنفات
و جمعی از متاخرین اولست و بعضی از مجتهدین معاصرین دامت افاداتهم نیز تصریح بر آن نموده بنا بر این
لفظ السلام در غیر محل تسلیم موجب سجده سهو میگردد و اگر قبل از دخول در صلوة متذکر شود که
سجده سهو را بجا بیاورد فورا اتیان بسجده سهو نماید محتاج باعاده صلوة نیست بلکه جایز نیست اگرچه
امتدادی بین فراغ از صلوة و آن تذکر باشد و تکلم نموده باشد یا و اگر بعد از دخول در صلوة متذکر شود
نماز را تمام نموده سجده سهو را بعمل آورد احتیاطا اعاده صلوتین نیز نماید و فرقی بین رکعت ثانی و اول در
این باب نیست و این تفصیل مذکور اختصاصی بتکلم ساهیا ندارد بلکه نسبت بهر موجبی از موجبات سهو جاری است
س هرگاه کسی عالم نباشد که صلوة مشتمل بر افعال واجبه و مندوبه میباشد اما معلومش نباشد که واجب
کدام است و مندوب کدام و مع ذلک نماز کرده نمازش صحیح است یا فاسد و اگر کسی بعضی از امور واجبه نماز را
با عدم علم بوجوب آنها اخلال نموده باشد از قبیل طمانینه و اخراج حروف از مخارج و بعد معلوم شود که
آنها واجب بوده نماز صحیح یا اعاده آنها لازم ج اگر افعال واجبه و مندوبه صلوة در نظر مصلی ممتاز نباشد
و در جمیع قصد قربت فقط نموده باشد ظاهرا صلوة صحیح و قضا و اعاده چنین صلوتی لازم نیست اگر از اذکار
دیگر خالی در او نباشد و اخلال بواجبی از واجبات صلوة متعمدا موجب فساد صلوة او است اعم از اینکه عالم باشد
بوجوب آن شیء یا نه لکن در صورتی که متمکن از تعلیم بوده باشد و اعاده یا قضاء جمیع صلوة واقعه بنحو مزبور
لازم است س اگر کسی قضای نماز یومیه داشته باشد ظنا آیا در این صورت میتواند نماز نافله را بعمل
آورد یا نه ج اگر ظن باشتغال ذمه بقضا مسبوق بعلم باشتغال ذمه باو بوده باشد احوط ترك تنفل
است تا ظن ببراءة ذمه از قضا حاصل شود و اگر مسبوق بعلم باشتغال ذمه بقضا نبوده باشد اتیان
بصلوة نافله بی عیب است س هرگاه شخصی عرفا کثیر الشك بوده باشد و لکن در بعضی احوال
بسبب تامل در قرائن از برای او علم یا ظن حاصل میشود بآن فعل وجودا یا عدما و در بعض دیگر

حاصل نمیشود یا همیشه بعد از تأمل بسیار از برای او ظن حاصل میشود یا این تأمل بر او لازم است و بر
فرض تعذر یا لزوم هرگاه ظن از برای او حاصل نشود بنا را بر صحت گذارد یا آن فعل مشکوک فیه را بعمل
آورد ج اگر این حالات که بتأمل قوی در اینها علم یا ظن حاصل میشود مدخلیت در صدق کثیر
الشک بودن داشته باشد باین معنی با انضمام اینها با حالتی که نه چنین است مصداق کثیر الشک شود
یا قطع نظر از اینها کثیر الشک نباشد تأمل ظاهراً لازم و عمل بمقتضای ما یظهر بعده متحتم و اگر بحال
شک ماند اتیان مشکوک فیه اگر در افعال باشد واجب و اگر در اعداد رکعات باشد عمل بمقتضای
شک در آنها متعین و اگر مدخلیت نداشته باشد بلکه این حالات مسبوق بصدق کثیر الشک مثلا
باشد اگر قبل از تأمل عالم باشد که بتأمل علم یا ظن حاصل خواهد شد ظاهراً تأمل لازم نباشد لکن احوط
است و اگر بعد از تأمل باقی بر حالت شک ماند بی اشکال بنا بر صحت گذارد و اتیان مشکوک فیه را
ابطالش جایز نیست س نماز شفع مفصول از وتر بتسلیم میباشد یا نه بلکه بجهر هر دو یک سلام
میباشد مثل نماز مغرب ج معروف از مذهب فقهای شیعه انفصال شفع است از وتر بتسلیم
و وصل بینهما مذهب عامه است ولی بعض متأخرین مثل صاحب مدارک و فاضل مجلسی میل بتخییر
بین فصل و وصل نموده اند لکن این ضعیف است چنانکه در محل خود بتفصیل بیان نموده ایم پس
انفصال متعین است س کسی که نماز قضا میکند هرگاه در صف جماعت بوده باشد اذان و اقامه را
باید بگوید یا ساقط میشود ج اذان و اقامه در نماز قضا خواه از خود بوده باشد یا از غیر خود
در صف جماعت ساقط نیست حکم بسقوط اذان و اقامه در صف جماعت در صورتیست که نماز
ادائی بوده باشد و اما هرگاه قضا بوده باشد تفاوتی در آن ما بین آنکه در صف جماعت باشد یا در
مکان دیگر نیست پس اگر متوالیاً اتیان بصلوات متعدده نماید در صلوة اولی اذان و اقامه هر دو
بگوید و در غیر اولی اقتصار باقامه فقط نماید بلکه اگر نماز قضا از خود باشد در صورت مسطوره یعنی
در صورت اتیان بصلوة مقضیه بعنوان اتصال احتیاط مقتضی این است که در غیر صلوة اولی ترک
اذان نماید س هرگاه کسی که متحمل نماز غیر شده باشد باجاره یا لازم است رعایت اذان و اقامه
در آن یا حکم آن حکم نماز خود نایب است ج در صورت شرط در حین اجاره اشکالی نیست در
لزوم باینمعنی که اگر شرط رعایت هر دو شده باشد یا احدهما عمل بمقتضای شرط لازم است و در
صورة اخلال امتثال حاصل نخواهد بود و هم چنین است هرگاه موجب شرط اخلال نماید اشکالی
نیست در عدم لزوم و حصول امتثال بدون اذان و اقامه با اینکه اخلال اذان موجب عدم اجزاء
نشود و اما اخلال باقامه مضر بامتثال بوده باشد س هرگاه شخصی در دو رکعت اخر اقتدا نماید
بامام کیفیت قراءة او بجهر نخواست ج اگر نماز اخفاتی است اخفات مینماید و ظاهر اینست که
چنین بوده باشد در صلوة جهریه نیز مگر در صورتی که در رکعت ثانیه که بعد از سلام امام است

بجهر

جهر در قراءة نماید س هرگاه ماموم ملحق شود بامام در رکعت ثالثه امام و متمکن از اتمام قراءة
و درک امام در رکوع نبوده باشد یا اتمام قراءة نماید و در رکوع را بنفسه اتیان نماید و بامام ملحق شود
در سجود یا قطع قراءة نماید و ملحق شود بامام در رکوع ج اگر متمکن از اتمام قراءة فاتحة الکتاب
باشد باینمعنی که قراءة فاتحة الکتاب را اتمام نماید و ملحق شود بامام در رکوع لازم است که قراءة را اتمام نماید
و ملحق شود بامام در رکوع و اگر متمکن از قراءت حمد نبوده باشد یعنی اگر اتمام قراءة حمد نماید درک امام
در رکوع نخواهد نمود ظاهر اینست که جایز است که قطع نماید قراءة را لکن احتیاط اینست که ملحق شود
بامام در رکوع بحدی که ذکر واجب را اتیان نماید در حالت بودن امام در رکوع تحقیق المسئلة علی ما ینبغی
یطلب فی المجلد الثالث والخامس من مطالع الانوار المقتبس من انوار الائمة الاطهار علیهم الاف التحیة من الرؤف
الغفار س چه میفرمایند بخصوص آنکه لباسی از کسی عوض شده است و صاحب لباس مشخص نیست آیا
با چنین لباس معوض صلوة جایز است یا نه و بر فرض عدم جواز نسیاناً کسی با او نماز کند در وقت و در خارج
وقت اعاده لازم است یا نه و هم چنین بنا بر فرض عدم جواز صلوة تصرف در او جایز است یا نه شقوق این
مسئله را بیان فرمایند ج آیا اذن شاهد حال هست که مالک آن راضی است بتصرف نمودن در آن
مطلقا یا در خصوص نماز کردن در آن یا نیست در صورت اولی اشکالی در تصرف نمودن بقدری که اذن
شاهد حال ناطق بر آنست نیست و در صورت ثانیه یعنی اذن شاهد حال در تصرف نمودن در آن حاصل
نیست یا عالم است که این لباس از کسی است که لباس او را برده است یا مراد که عالم است که این از آن کسی است
که لباس او را برده است یا عالم است بر اینکه آن شخص متعمداً برده است یا نه در صورت اولی خالی از این نیست
این لباس یا مساوی لباس او است یا پست تر از آنست یا بهتر در دو صورت اولی ظاهر اینست که من باب
التقاص تصرف جایز بوده باشد و در صورت ثالثه که این لباس بهتر از لباس او بوده باشد اگرچه تحقق آن
مستبعد است لکن بر فرض تحقق غالبا اذن هم باید بوده باشد برضای مالک بتصرف در آن و الا اراده نداشته
که احسن را متعمداً بگذارد و پست تر را برده باشد مگر در صورتیکه بعض اغراض فاسده را در نظر داشته باشد
و در صورة ثانیه یعنی مشخص بوده باشد که عمداً نکرده در اینصورت یا عالم است که آن شخص تصرف مینماید یا نه
اگر علم دارد که تصرف مینماید در صورت مساوات یا دون بودن اظهر نزد این شخص است تصرف نمودن
و در صورت عدم علم بر اینکه آن شخص تصرف مینماید این مال حکم مال مجهول المالک خواهد داشت
و هم چنین در صورتیکه عالم نیست این لباس از کسی است که مال او را برده خواه عالم بوده باشد از غیر آن
کس است یا محتمل الامرین است یعنی احتمال میدهد از آن شخص بوده باشد چنانچه احتمال میدهد از غیر آن کس
بوده باشد در این دو صورت نیز حکم مال مجهول المالک دارد اگر این شخص فقیر است حاکم شرع میتواند باین
شخص داد که تصرف نماید بقصد تصدق از جانب مالک اینها هم در صورتیست که مأیوس بوده باشد از
پیدا شدن مالک و ایصال آن بمالک آن یا تمکن از ایصال بمالک متعین است که بمالک رسانیده خواه متمکن

بوده باشد از استیفاء مال خود باشد س اینکه مشهور است کثیر الشک اعتبار بشک او نیست چه معنی دارد
ج کثیر الشک بنا بر فعل مشکوک فیه میگذارد در حولی متعلق شک عدد رکعات باشد یا غیر که در صورتیکه
(مشکوک فیه) فعل موجب فساد بوده باشد بنا بر عدم میگذارد پس هر گاه شک کند دو رکعت است یا سه رکعت بنا بر
سه میگذارد و هر گاه شک کند رکوع کرده است یا نه و سجود کرده است یا نه بنا میگذارد که کرده است و هر گاه
شک کند که قرائة بعمل آورده است یا نه بنا میگذارد که بعمل آورده است و هر گاه شک کند که دو رکوع
کرده است یا یک بنا میگذارد که یک رکوع کرده است و هر گاه شک کند که چهار رکعت نماز کرده است یا پنج
بنا میگذارد که چهار است س تکرر زلزله موجب تکرر صلوة هست یا نه ج این بر چند قسم می
شود اول اینست که زلزله شد بعد از آن نماز کرد و بعد از نماز زلزله دیگر شد در این صورت بی اشکال موجب
تکرر صلوة است دوم آنست که زلزله شد و قبل از اتیان بصلوة زلزله زلزله دیگر شد لکن فصل ما بین دو
زلزله بنحوی بود که متسع از برای صلوة بوده باشد این نحو تکرر ظاهر اینست که موجب تکرر صلوة نشود سیم
انست که زلزله شد و قبل از اتیان بصلوة زلزله دیگر شد لکن فصل ما بین دو زلزله مثلا متسع از برای صلوة
بوده و این قسم اگرچه احتیاط مقتضی تکرر صلوة است بتکرر زلزله لکن ظاهر اینست که اجتزاء بصلوة واحده
میتوان نمود س در نماز جماعت متابعت امام در چه چیز واجب است و در چه چیز واجب نیست ج
این سؤال محتاج ببسط کلام است پس میگوئیم متابعت امام یا در افعال است یا در اقوال اما متابعت در افعال
مثل رکوع و سجود و قیام پس واجب است بالاتفاق و جماعت از علما در این دعوی اجماع کرده اند بلکه ظاهر
میشود از محقق و علامه که این مجمع علیه بین علماء خاصه و عامه است و معنی متابعت آنست که لازم است
قبل از امام مباشر این افعال نشود بلکه دخول ماموم در رکوع مثلا بعد از دخول امام در رکوع باشد اما
یعنی با هم یک دفعه داخل در رکوع شوند حکم بعدم جواز اگرچه خالی از اشکال نیست لکن احتیاط در ترک آ
وجمعی از علما حکم نموده اند در صورت معیت اگرچه نماز صحیح است لکن فضیلت جماعت منتفی است و هم
چنین است دخول در سجود و رفع راس از رکوع و سجود و قیام پس تقدیم هیچ یک از اینها جایز نیست بلکه
میباید بعد از امام داخل در رکوع شود و بعد از رفع راس امام از رکوع رفع راس نماید و بعد از امام داخل
در سجود شود و بعد از رفع راس او رفع راس نماید و هم چنین است بعد از ایستادن امام بایستد اما با هم
پس احوط ترک است بنا بر این هر گاه مخالفت نمود پس اگر داخل در رکوع شد مثلا قبل از امام خالی از این نیست
یا متعمد خواهد بود یا خطاء و سهوا پس اگر متعمد بوده باشد مشهور ما بین علما این است که این شخص اگرچه اثم است
لکن نماز باطل نیست بلکه لازمست صبر نماید تا امام برکوع رود و در این قول از شیخ شهید در ذکری نسبت
داده بهر متاخرین و صاحب مدارک فرموده که این مذهب اصحاب است و مخالفی در این ندیده ایم لکن مسئله
در نهایت اشکال است نظر باینکه دخول در رکوع مثلا قبل از امام منهی عنه است و نهی مقتضی فساد است
و فساد جزء مستلزم فساد کل است و عود در رکوع با امام مستلزم تعدد رکن است دلیل بر صحت در این مقام

نیست

نیست احتیاط در اتمام صلوة و اعاده آنست و مثل اینست دخول در سجود متعمدا قبل از دخول امام در
سجود و هم چنین است قیام قبل از قیام امام متعمدا مشهور در جمیع این موارد اینست که این شخص ماموم اثم
است در ترک متابعت لکن نماز صحیح است لازم است صبر نماید تا امام باو ملحق شود احتیاط در همه
اتمام صلوة و اعاده است بلکه قضا در خارج وقت در صورت عدم اعاده و اما هر گاه رفع راس از
رکوع یا سجود نماید قبل از امام متعمدا پس مشهور در اینجا نیز مثل سابق است یعنی اگرچه این شخص اثم
و مستحق عقاب است لکن نماز او صحیح است لازم است صبر کند تا امام باو ملحق شود و حکم در این مسئله اگرچه
اسهل از سابق است نظر باینکه ممکن است که کسی بگوید رفع راس از رکوع و سجود واجب بالاصاله نبوده باشد
تا از فساد اینها فساد صلوة لازم آید لکن با این احتیاط در این صورت نیز اتمام صلوة و اعاده یا قضا است و
اینها در صورتی بود که متعمدا ترک متابعت در افعال نماید و اما اگر سهوا بوده باشد مثل اینکه داخل در
رکوع یا سجود شد باعتقاد اینکه امام داخل در رکوع یا سجود شده است یا غفلة مثل اینکه بعد از فراغ
از قرائت امام غفلة از اینکه محل قنوت است برکوع رفت در اینوقت مشهور ما بین فقها آنست که لازم
است عود نماید بجهة درک متابعت پس رفع راس از رکوع مینماید و ثانیا برکوع یا سجود میرود و مرحوم علامه
در تذکره حکم باستحباب عود فرموده و مختار وجوب است و هم چنین است هر گاه رفع راس از رکوع یا سجود
نماید قبل از امام سهوا و المستند فی ذلک الصحیح المروی فی یب عن علی بن یقطین قال سئلت ابا الحسن ع
عن الرجل یرکع مع الامام الذی یقتدی به ثم یرفع راسه قبل الامام فقال یعید رکوعه معه و الصحیح
المروی عنه عن ربعی بن عبد الله و الفضل بن یسار عن ابی عبد الله ع قال سألناه عن رجل صلی مع امام
یأتم به فرفع راسه من السجود قال فلیسجد و این دو حدیث و نحو اینها اگرچه مورد اینها رفع راس از رکوع
و سجود است لکن ممکن است که استدلال کرده شود باینها در صورتی که دخول در هر یک از رکوع و
سجود بوده باشد قبل از امام بطریق اولی بعلت اینکه هر گاه رفع از هر یک از رکوع و سجود قبل از امام
موجب عود برکوع یا سجود بوده باشد که موجب تعدد رکن است با آنکه ممکن است که کسی بگوید از
واجبات بالاصاله نیست پس ایجاب دخول در رکوع یا دخول در سجود قبل از امام موجب عود بجهة
تحصیل متابعت بطریق اولی خواهد بود بعلاوه آنکه قول بفصل معلوم نیست چنانچه بر متتبع
در کلمات اصحاب ظاهر است و اما متابعت در اقوال پس بالاتفاق لازمست در تکبیرة الاحرام یعنی
که جایز نیست که ماموم قبل از امام تکبیرة الاحرام بگوید اما با هم گفتن پس دور نیست آن نیز جایز
نباشد پس لازم است که ماموم تکبیرة الاحرام را بعد از فراغ امام از تکبیرة الاحرام بگوید و اما در
غیر تکبیرة الاحرام پس ظاهر از شیخ شهید و محقق ثانی وجوب است تحقیق حال مقتضی بسط کلام است
در این مقام پس میگوئیم در این باب چند مطلب است مطلب اول متابعت در اذکار واجبه است
مثل ذکر واحد در رکوع و ذکر واجب در سجود و تشهد واجب و تسبیحات اربعه یک دفعه در رکعت

(حاشیه: السلام ان یرفع الامام راسه من السجود)

ثالث در ابعد و اینمقام حکم بوجوب متابعت باین معنی که جایز نباشد ماموم قبل از امام شروع کند اگرچه
مشکل است لکن احتیاط در مراعات اینست مطلب ثانی متابعت در اذکار مستحب است مثل متابعت
در قنوت و زیاده از ذکر واحد در رکوع و سجود و هکذا پس در اینمقام نیز حکم بوجوب متابعت
مشکل است بلکه اشکل از سابق است لکن احتیاط نیز در این مقام مراعات اینست و ظاهر شیخ
شهید در جمله‌ از کتب او و محقق ثانی وجوب است پس احوط است که سبقت بر امام در اذکار مستحب
نماید مطلب ثالث اینست که آیا لازم است بر ماموم متابعت امام نماید در مقدار اذکار مثلا امام در
رکوع اقتصار مینماید بسه ذکر بر ماموم لازم است که علاوه از سه ذکر نگوید ظاهر اینست که
لازم نباشد بلکه دور نیست که مثل محل اشکال نیز نباشد باین نحو متابعت امام نماید در انچه
امام میگوید و بعد از فراغ امام اتیان بذکر دیگر میتواند نمود مثل اینکه در رکوع امام
اقتصار بسه ذکر مینماید ماموم بعد از فراغ امام دو ذکر دیگر میگوید یا صلوة را علاوه مینماید
بلکه حکم باحتیاط متابعت باین معنی نیز مشکل است بلکه نظر بعمومات حکم بافضلیت ممکنست
و هم چنین است حال در سجود و قنوت پس اقتصار در اذکار مستحبه بر انچه امام میگوید لازم نیست بلکه
احتیاط ان نیز متحقق نیست در صورتیکه بعد از فراغ امام بگوید یا قبل از امام بگوید غیر انچه
را که امام میگوید مثل انکه امام قبل از دعای قنوت صلوة را ترک مینماید ماموم میتواند قبل از
امام بگوید و بعد ملحق بامام شود در انچه را که میگوید امام متابعت کند مجملا اذکار مستحبه که امام
میگوید اولی اینست متابعت نماید با امام باینمعنی که قبل از امام نگوید و اما اقتصار
بر انچه امام میگوید لازم نیست س در جائیکه بر ماموم لازم است متابعت امام نماید یا احوط
متابعت است علم معتبر است یا اکتفا بمظنه میتواند نمود ج در افعال در صورتیکه صوت امام
را نشنود اکتفا بمظنه مینماید پس همین که مظنه هم رسید که امام شروع بذکر رکوع مثلا نموده
کافیست تحصیل علم ضرور نیست و اما در افعال پس هرگاه ماموم متمکن از مشاهده امام بوده
باشد مثل اینکه در عقب سر امام بوده باشد در این صورت اکتفا بمظنه ننماید بلکه مشاهده امام
نماید اگر برکوع رفته برکوع رود و اکتفا بمظنه که از دخول مامومین در رکوع هم رسد ننماید و اما هرگاه
متمکن از مشاهده امام نبوده باشد مثل اینکه ظلمت مانع باشد یا انکه غایبی دیگر بوده
باشد یا مشاهده مستلزم التفات از قبله بوده باشد در اینصورت ظاهر اینست که اکتفا بمظنه
میتواند نمود و تاخیر بجهة تحصیل علم لازم نباشد بلکه دور نیست که اکتفا بمظنه جایز بوده باشد
اگرچه بتاخیر متمکن از سماع صوت امام در رکوع یا سجود بوده باشد و یدل علیه الموثق کالصحیح
المروی فی التهذیب عن الحسن بن علی بن فضال قال کتبت الی ابی الحسن الرضا علیه السلام فی رجل کان
خلف امام یاتم به فیرکع قبل ان یرکع الامام و هو یظن ان الامام قد رکع فلما راه لم یرکع رفع راسه ثم اعاد الرکوع مع الامام ایفسد

فلان

ذلك علیه صلوته او یجوز تلك الرکعة فکتب یتم صلوته و لا تفسد لما صنع صلوته وجه الدلالة هو ان الظاهر
من الراوی انه اعتقد جواز رکوع الماموم فیما اذا ظن دخول الامام فی الرکوع و قرره ع من غیر تفصیل بین الصور
س درك جماعت بچه چیز متحقق میشود ج درك رکعت در نماز جماعت حاصل میشود در چند صورت
اول انست که ماموم داخل در نماز شود بعد از فراغ امام از تکبیرة الاحرام قبل از شروع او بقرائت دوم انست
که ماموم داخل در نماز شود در اثنای قرائت حمد یا سوره سیم انست که داخل در نماز شود بعد از فراغ امام
از قراءة حمد و سوره لکن پیش از انکه امام تکبیر رکوع را گفته باشد یا در حالتی که امام تکبیر رکوع را میگوید در
این چند صورت بی اشکال درك رکعت کرده خواهد بود چهارم آنست که داخل شود ماموم در نماز بعد از
فراغ امام از تکبیر رکوع یعنی تکبیر امام را نشنیده باشد در این صورت انچه ظاهر میشود از کلام شیخ طوسی در
تهذیب و استبصار و در باب جماعت از کتاب نهایه آنست که درك رکعت کرده نخواهد بود لکن مشهور و حق
انست که در اینصورت نیز درك جماعت کرده خواهد بود پنجم آنست که ماموم داخل در نماز در رکوع شود در
حالتی که امام داخل در رکوع شده باشد قبل از انکه امام مشغول ذکر واجب رکوع شود ششم آنست که داخل
شود ماموم در رکوع بعد از فراغ امام از ذکر واجب لکن در حال اشتغال امام بذکر مستحب بحدی که ماموم
اتیان بذکر واجب نماید حال اشتغال امام بذکر مستحب در رکوع یعنی تسبیح مستحب در رکوع در این دو صورت
نیز درك رکعت جماعت کرده خواهد بود هفتم انست که ماموم داخل در رکوع شد وقتی که امام در رکوع
بود لکن بعد از فراغ از تسبیح اگرچه امام مشغول صلوة بوده باشد یعنی ماموم ذکر واجب در رکوع را اتیان
نماید حال اشتغال امام بصلوة هشتم آنست که ماموم در رکوع داخل شد در حالتی که امام در رکوع بود لکن
بعد از فراغ از مجموع اذکار لکن در حال بودن امام در رکوع ماموم اتیان بذکر واجب نماید نهم مثل هشتم است مگر
اینکه امام رفع راس از رکوع نمود قبل از اتیان ماموم بذکر واجب کلا او بعضا در این سه صورت نیز ظاهر اینست
که درك رکعت شده باشد لکن احتیاط اینست که بعد از فراغ از صلوة نماز را اعاده نماید در هریك از این سه صورت
خصوصا در صورت اخیره س هرگاه ماموم داخل در رکوع یا سجود شود باعتقاد اینکه امام برکوع یا سجود
رفته باشد یا ماموم رفع راس از رکوع یا سجود نماید باعتقاد انکه امام رفع راس نموده باشد و بعد معلوم شود که اشتباه
نموده خواست که ملحق بامام شود یا بعد امام داخل در رکوع یا سجود شود قبل از اینکه ماموم رفع راس نماید یا امام رفع راس از رکوع
یا سجود نماید قبل از اینکه ماموم عود برکوع یا سجود نماید در این حال تکلیف ماموم چه چیز است ج انچه
بخاطر این قاصر میرسد این است که فرق باشد ما بین دخول در فعل و خروج از فعل توضیح مقام مقتضی این است
که گفته شود اگر ماموم داخل در رکوع یا سجود شد باعتقاد اینکه امام برکوع یا سجود رفته بعد معلوم شود
که نه چنین بوده اراده نمود که عود نموده باشد تا متابعت امام نماید قبل از رفع راس ماموم امام برکوع یا
سجود داخل شود در این صورت ظاهر اینست که واجب باشد بر ماموم که رفع راس نموده ثانیا برکوع
یا سجود رود نظر باینکه انچه قبل از او صادر شده مکلف به او نبوده امتثال او برکوع یا سجود بعمل نیامده

پس لازم است که راست شود تا با رکوع یا سجود رود تا تحصیل امتثال نموده باشد و این در صورتی است که
دخول در فعل قبل از امام شده باشد و اما هرگاه خروج از فعل قبل از امام شده باشد یعنی رفع رأس نموده از
رکوع یا از سجود یا اعتقاد اینکه امام رفع رأس نموده و بعد مشخص شد که چنین نبوده خواست عود نموده باشد
برکوع یا سجود و امام رافع رأس نموده در این صورت ظاهر اینست که اکتفا نماید با آنچه شده بلکه عود نمودن کمال
اشکال دارد به جهة اینکه دخول در رکوع و یا سجود دیگر مشروع بوده کما هو المفروض و عود مستلزم زیادتی رکن
است و آنچه از ظواهر نصوص ظاهر میشود اینست که عود برکوع و سجود لازم است در صورتی که ملحق شود با امام
در هر یک از رکوع و سجود دیگر بوده باشد و این در صورت مفروضه منتفی است پس ظاهر اینست که در چنین
صورت عود نمودن جایز نبوده باشد و آنچه ظاهر میشود از کلمات اصحاب که حکم فرموده اند بعود برکوع یا سجود
ظاهر اینست که مراد ایشان مطلق نبوده باشد بلکه در صورتی است که بعود ملحق امام در رکوع یا سجود متحقق
شود بلکه این مصرح بهاست در کلام شیخ طایفه چنانچه اشاره بان خواهیم نمود و دو حدیث که در رکوع وارد
شده مقتضی عود است در صورت مذکوره احدهما صحیحه علی بن یقطین قال سألت ابا الحسن ع عن الرجل
یرکع مع الامام ثم یقتدی به ثم یرفع رأسه قبل الامام قال یعید رکوعه معه والثانی ما رواه علی بن سهل الا
شعری عن ابیه عن ابی الحسن ع قال سألته عن رکع مع امام یقتدی به ثم رفع رأسه قبل الامام قال یعید رکوعه
معه و اما ما ورد فی السجود فهو و ان کان موهما للاطلاق فهو ما رواه الفضل بن یسار عن ابی عبد الله ع
عن رجل صلی مع امام یأتم به ثم رفع رأسه من السجود قبل ان یرفع الامام رأسه من السجود قال فلیسجد لکن
الظاهر ان المراد منه صورة امکان اللحوق بالامام فی السجود و کذا قال شیخ الطایفه فی یب و من صلی مع امام
یأتم به فرفع رأسه قبل الامام فلیعد الی الرکوع حتی یرفع رأسه معه و کذلک اذا رفع رأسه من السجود قبل
الامام فلیعد الی السجود لیکون ارتفاعه عنه مع الامام ثم قال روی ذلک الی ان اورد الحدیث المذکور

س ماموم داخل در رکوع شد شک دارد که امام را در رکوع درک نموده یا نه یا آنکه تکبیرة الاحرام را
گفت خواست که برکوع رود امام رفع رأس از رکوع نمود ماموم چه کار کند ج در هر یک از این دو صورت
ماموم مدرک رکعت نخواهد بود و لکن در صورت ثانیه یکی از سه امر را میتواند اختیار نمود اول آنکه با امام
داخل در سجده میشود و سجده را بعمل می آورد و ظاهر اینست که هرگاه چنین نماید فضیلت رکعت را درک کرده
خواهد بود اگرچه این از رکعات نماز او محسوب نمیشود بلکه لازم است بعد از آن استیناف صلوة نماید و این
المستفاد من الصحیح المروی فی یب عن صفوان عن ابی عثمان عن معلی بن خنیس عن ابی عبد الله ع قال اذا سبقک
الامام برکعة فادرکته و قد رفع رأسه فاسجد معه و لا تعتد بها بلکه این حکم اختصاص باین صورت ندارد در هر
وقت که بعد از امام ایشان برکوع کرده باشد مستحب است که نیت کند و تکبیر بگوید با امام بسجود برود خواه قبل
از هر دو سجده بوده باشد یا در اثنای سجدتین پس یک سجده را با امام میکند بعد از آن استیناف صلوة
مینماید دوم آنست که صبر نماید تا امام سجود کند و برخیزد و موافقت با امام نماید در رکعت دوم امام مثلا

خواهد بود رکعت اول ماموم و سیم آنست که در چنین صورت ماموم قصد انفراد میکند نماز را منفردا تمام
میکند س در حدیث و کتب فقها رضوان الله علیهم وارد شده که ماموم مسبوق بلفظ مطلق اعم از آنکه
مسبوق بیک رکعت بوده باشد یا بیشتر باید حمد و سوره را بخواند و در حدیث تمثیل زده اند با مومی الیه
اند که رکعت اول و دوم آن و سیم و چهارم امام بوده باشد یعنی آنکه فقها نیز چنین ذکر کرده اند آیا باید
اینصورت مثال اخص آن تمثیل بدانیم و مثل آن تعمیم بدهیم پس هرگاه یک رکعت پیشتر گرفته باشد بر ماموم
ماموم باید نمود منوجه قراءة حمد و سوره شود در اول نماز یا آنکه هم چنین بدانیم که مثال و مثل عین یکدیگر
و در صورتی که امام یک رکعت پیش افتاده باشد ماموم نباید حمد و سوره را بخواند و کلمه حکم شرعی الجهة را
از اشفقت فرمایند که عند الحاجة حجت بوده باشد ج ماموم مسبوق یا مسبوق است بیک رکعت
مثل اینکه در رکعت ثانیه ملحق بامام شد یا بدو رکعت مثل اینکه در رکعت ثالثه ملحق شده یا مسبوق است بسه
رکعت مثل آنکه در رکعت رابعه ملحق بامام شد در جمیع صور ثلث قرائت بر ماموم لازمست با تمکن از قرائت
لکن در صورت اولی قرائت میکند در رکعت ثانیه خود که ثالثه امام است نه در رکعتین اولتین خود و در صورت
اخیره در هر دو رکعت قرائت میکند اما مستند در صورت اولی و ثالثه پس حدیث حسنی است روایت شده
در کافی و تهذیب از کاشف اسرار دقایق حضرت امام جعفر صادق ع که فرموده است اذا سبقک الامام
برکعة فادرکت القراءة الاخیرة قرأت فی الثالثة من صلوته وهی ثنتان لک فان لم تدرک معه الا رکعة واحدة
قرأت فیها و فی التی تلیها و قوله ع قرأت فی الثالثة الی اخره دلیل بین علی عدم وجوب القراءة فی الرکعة الثانیة
للامام وهی الرکعة الاولی للماموم و اما مستند در صورت ثانیه پس حدیث صحیحی است مروی در کافی از
عبد الرحمن بن الحجاج عن ابی عبد الله ع قال سألته عن الذی یدرک الرکعتین الاخیرتین من الصلوة
کیف یصنع بالقراءة فقال اقرء فیهما فانهما لک الاولیان و لا تجعل اول صلوتک اخرها چنانچه
مستند در صورت ثانیه و ثالثه حدیث صحیحی است وارد شده در فقیه و تهذیب از زراره از بحر
علوم اولین و آخرین جناب مولانا امام محمد باقر ع که فرموده اذا ادرک الرجل بعض الصلوة و فاته بعض خلف
امام یحتسب بالصلوة خلفه جعل ما ادرک اول صلوته ان ادرک من الظهر او العصر او العشاء الاخرة
رکعتین و فاتته رکعتان قرأ فی کل رکعة مما ادرک خلف الامام فی نفسه بام الکتاب فاذا سلم الامام
قام فصلی الاخیرتین لا یقرء فیهما انما هو تسبیح و تهلیل و دعاء لیس فیهما قراءة و ان ادرک رکعة قرأ فیها
خلف الامام فاذا سلم الامام قرأ ام الکتاب ثم قعد فتشهد ثم قام فصلی رکعتین لیس فیهما قراءة
و اما آنچه مستفتی ذکر نموده که در حدیث وارد شده که ماموم مسبوق مطلقا باید حمد و سوره بخواند
چنین حدیثی در کتب احادیث الی الان بنظر نرسیده و آنچه ذکر نموده که در دو حدیث تمثیل آن بما مومی الیه
زده اند که رکعت اول و دوم آن سیم و چهارم امام بوده باشد مقتضای این کلام این است که در دو
حدیث چنین وارد شده که ماموم مسبوق بعنوان اطلاق میباید قراءة حمد و سوره نماید مثل آنکه

ماموم مسبوق بدو رکعت بوده باشد مثلا در چنین صورت متعارفست که گفته میشود مثا الخبر
از مهمل است یا نه و چنین حدیثی نیز الان در نظر نیست اگر این شخص مستفتی شخص عامی است من
غیر اطلاع و علم چنین ظنی نموده که مطلع شده باشیم والحاصل ان المستفاد من الصحیح المروی فی الکافی عن
زراره ومحمد بن مسلم عن ابی جعفر ع انه قال کان امیر المؤمنین ع یقول من قراء خلف امام یاتم به فمات
بعث علی غیر الفطرة عدم جواز القراءة للماموم واللازم المصیر الیه الا اذا دل الدلیل علی خلافه وقد
دلت النصوص المذکورة علی لزوم القراءة فی الموارد المذکورة فاللازم المصیر الی ذلک پس ماموم
مسبوق بیک رکعت در دو رکعت اول خود قراءة نمیتواند نمود و اما اینکه مستفتی ذکر نموده که در کتب
فقها وارد شده که ماموم مسبوق الی آخره این نیز خلاف واقع و افتراست بر فقها للجهال در کتاب
فقهی از فقها چنین چیزی بنظر نرسیده فضلا عن جمیع کتبهم نعوذ بالله من غضب الله جمعس
جمعی از مسلمانان زید را قابل امامت جماعت دانند او را تکلیف امامت کنند و او نیز قبول کند و
مشغول شود لکن بجهة حدوث ناخوشی لقوه در دهن و صورت بعض حروف را نتواند مخرج ادا کند
و تبدیل حرفی بحرف دیگر نماید مثل سین و صاد را نتواند بگوید و بدل از شین بگوید و طاء را دال و
کاف را قاف بگوید امامت چنین شخصی جایز است یا نه ج اقتدا نمودن صحیح اللسان بچنین کسی با علم
بحقیقت حال جایز نیست بلکه موجب فساد صلوة او است و اما کسی که مثل او بوده باشد هرگاه متمکن
از اقتدا بصحیح اللسان والقراءة نبوده باشد بی اشکال بچنین کسی اقتدا میتواند نمود و اما در صورتی
که متمکن از اقتدا بصحیح اللسان والقراءة بوده باشد پس احتیاط مقتضی اینست که در چنین صورت
اقتدا بصحیح اللسان نماید بلکه احوط اینست با امکان اقتدا بصحیح القراءة ترک نماز منفرده نماید س
هرگاه اموری که موجب سجده سهو در فرایض میشود در نوافل اتفاق افتاد موجب سجده سهو میشود
یا نه و هم چنین اجزای منسیه که تلافی میشود در فرایض بعد از نماز آیا در نوافل تلافی میشود یا
و هم چنین هرگاه اخلال برکوع نماید در نافله سهوا بعد از دخول در سجود متذکر شود یا اخلال بسجود
نماید سهوا بعد از دخول در رکوع متذکر شود نافله محکوم بفساد است مثل فریضه یا نه ج این
سؤال مشتمل بر سه مطلب است اول اینست که اسباب موجبه سجده سهو در فرایض موجب سجده سهو
در نوافل هست یا نه و ثانی آنست که اجزای منسیه که قضای آن بعد از تسلیم در فرایض لازم است
مثل تشهد منسی و سجده واحده منسیه و صلوة در تشهدها در نوافل قضای آن لازم است یا نه
جواب این هر دو مطلب اینست که لزومی ندارد و یدل علیه الصحیح المروی فی الکافی و باب الاحکام السهو
من زیادات التهذیب عن محمد بن مسلم عن احدهما علیه السلام قال سالته عن السهو فی النافلة فقال
فقال لیس علیه شیء قال فی الخلاف لا سهو فی النافلة وقال ابن سیرین و قال باقی الفقها حکم النافلة
حکم الفریضة فیما یوجب السهو دلیلنا اجماع الفرقة فمن اوجب علیه حکما فعلیه الدلالة مطلب ثالث

اینست که اخلال رکن در نافله سهوا یا زیادتی آن موجب بطلان نافله میشود یا نه جواب ظاهر از صحیح مذکور
و اجماع منقول اینست که موجب بطلان نمیشود لکن قال فی المدارك لا فرق فی مسائل السهو والشك بین
الفریضة والنافلة الا فی الشك بین الاعداد فان الثنائیة من الفریضة تبطل بذلك بخلاف النافلة وفی
لزوم سجود السهو فان النافلة لا سجود فیها بفعل ما یوجبه فی الفریضة ولا یخفی ما فیه ومما یدل علی ان زیادة
الرکن فی الوتر غیر مبطلة الصحیح المروی فی التهذیب عن ابن مسکان عن الحسن الصیقل عن ابی عبد الله ع
فی الرجل یصلی رکعتین من الوتر تقوم فینسی التشهد حتی یرکع فیذکر وهو راکع قال یجلس من رکوعه فیتشهد
ثم یقوم فیتم قال قلت الیس قلت فی الفریضة اذا ذکر بعد ما یرکع مضی ثم سجد سجدتین بعد ما ینصرف و
یتشهد فیها قال لیس النافلة مثل الفریضة وفیه تامل لامکان ان یقال ان امره ع بالقیام انما هو لدلالة القیام
المعتبر بعد الفراغ من الرکوع لکونه ع امره بالجلوس من الرکوع والظاهر ان المراد منه الامر بالجلوس علی تلك
الحالة والحاصل ان کان المراد من قوله ع ثم یقوم فیتم صلوته انه یقوم ثم یرکع و یسجد و یتم صلوته یتجه الاستدلال
لکنه ممنوع لامکان ان یقال ان الامر بالقیام لما ذکر لا للرکوع ثانیا فلا یتم الاستدلال بالحدیث علی ان الاخلال
بالرکن فی النافلة غیر مضر بناء علی ان المراد من الوتر فی الحدیث هو الرکعات الثلاث ای الشفع والوتر
المقصود من السؤال انه نسی التشهد فی الرکعتین ای بعد رکعتی الشفع الی ان یرکع للرکعة الثالثة واجاب ع
بانه یجلس من الرکوع فیتشهد والظاهر ان المراد منه ما یعم التسلیم ای یتشهد و یسلم ثم یقوم یبنی علی ما
سلف و یتم صلوته ای الرکعة الاخیرة والظاهر من سیاقه انه ما اتی بالنیة والتکبیر فلا یکون الاخلال بالرکن
مضرا فی النافلة الا ان یقال ان المراد ثم تقوم و یتم صلوته بان یاتی بالرکعة المفردة من راس فلا یتم التمسك به فی
عدم بطلان النافلة بالاخلال بالرکن سهوا ایضا نعم بناء علی هذا الاحتمال لکون الحدیث دالا علی عدم فساد
النافلة بزیادة الرکن لکون المفروض انه نسی التشهد حتی دخل فی الرکوع فامره ع بالجلوس والاتیان بالتشهد و
مقتضاه صحة الصلوة الماتی بها مع زیادة الرکوع ساهیا فلا یکون تلك الصلوة مع زیادة الرکوع فیها الذی
هو من الارکان فاسدة وهو المطلوب فتامل س هرگاه اموری که موجب سجده سهو میشود از ماموم صادر
شود در نماز جماعت مثل منفرد است سجده سهو واجب است یا نه ج واجب نیست کما یدل علیه الموثق
المروی فی الفقیه و باب فضل المساجد والصلوة فیها و فضل الجماعة من الزیادات عن عمار انه سال ابا
عبد الله ع عن رجل سهی خلف الامام بعد ما افتتح الصلوة فلم یقل شیئا فلم یکبر ولم یسبح ولم یتشهد حتی
یسلم فقال قد جازت صلوته ولیس علیه شیء اذا سهی خلف الامام ولا سجدتا السهو لان الامام ضامن
لصلوة من خلفه قال فی الخلاف اذا سهی خلف من یقتدی به تحمل الامام عنه سهوه وکان وجوده کعدمه
ثم حکی الخلاف عن بعض العامة وهو مکحول الشامی انه قال اذا قام مع قعود امامه سجد للسهو ثم قال دلیلنا
اجماع الفرقة و قال السید المرتضی فی الجمل ولیس علی الماموم اذا سهی خلف الامام سجدتا السهو واما احتیاط
مقتضی رعایت سجده سهو است س هرگاه کسی امتیاز ما بین اجزای واجبه و مستحبه نماز ننموده باشد

نماز او صحیح است یا باطل ج جواب ظاهر اینست صحیح بوده باشد مگر در صورتی که قصد وجوب کرده
باشد در مستحب یا قصد مستحب نموده باشد در واجب در این صورت ظاهر اینست که باطل بوده باشد
س هرگاه کسی بجهت جهالت در مسئله در رکعت اول و دویم خود که سیم و چهارم امام است قرائت
را جهر نماید در نماز جهریه نماز او صحیح است یا باطل ج ظاهر اینست که صحیح بوده باشد لکن احوط تلافی
خصوصاً در صورتی که وقت باقی بوده باشد س چه میفرمایند شخصی شهری شروع در حج فوات
نموده در حوالی دهی که این فوات دو نیم فرسخی قریه مذکوره واقع شده وحد ان قریه مذکوره تمام است
و باید بالضروره از ان قریه بو سر قنات رفته باشد آیا نماز را تمام در حین اقامه و بعد از اتمام قصد اقامه
میتواند کرد یا اقامه بهم میخورد و چون در حین مکث در این قریه ظن مقرون بیقین ان بوده که ده روز
در ان قریه خواهد بود نماز را قصر نموده قضا باید بکند یا خیر و از قریه الی قنات موازی پنج هزار ذرع شاه
میباشد و صدای اذان در شب میرسد وحد ان تمام است ج این سؤال مشتمل بر سه مطلب است
اول آنست که کسی در محلی که قصد اقامه عشره ایام نموده و ده روز را در ان محل توقف نمود و بعد از
انقضای ده روز تا نیم فرسخ از ان محل هرگاه برود این موجب قصر نماز میشود یا نه دیگر جواب این مطلب
انست که موجب قصر صلوة نمیشود بلکه اگر زیاده از نیم فرسخ نیز برود چنین است تا بمسافتی که موجب قصر صلوة
است نرود نماز را تمام میکند در حین ذهاب و هم چنین در مدت مکث در ان مکان که ازل از مسافتست و اما
در حین ایاب این منصور بدو صورت میشود یک صورت انست که از ان مکان انشاء سفر مینماید در
این صورت ظاهر اینست در ایاب نماز را قصر میکند اگر چه عبور او بمحل اقامه بشود دو صورت دیگر انست که
از ان محل انشاء سفر نمینماید بلکه از ان محل منظورش اینست که بمحل اقامه امده باشد و از محل اقامه انشاء
سفر خواهد نمود در این صورت ظاهر اینست که در ایاب نیز نماز را تمام میکند و مطلب ثانی آنست که کسی که در
مکانی قصد اقامه نمود در اثنای ده روز هرگاه تا نیم فرسخی از ان مکان برود موجب قصر صلوة نمیما بعد
میشود یا نه جواب اینست که هرگاه ان موضع نیم فرسخی ان قریه از توابع و لواحق ان قریه بوده باشد بحدی که
هرگاه کسی در انجا بماند نمیگویند در ان قریه نمانده یا از ان قریه بیرون رفته بلکه اسم ان قریه اسم بوده باشد
از برای ان از توابع بان در این صورت ظاهر اینست که مضر نبوده باشد بلکه در این صورت هرگاه در حین
قصد اقامه مقصودش ان بوده باشد که در اثنای ده روز در انجا تردد نماید مضر بقصد اقامه نیست
و اما هرگاه چنین نبوده باشد پس اگر در حین قصد اقامه منظور این بوده باشد که در انجا تردد نماید ظاهر
اینست که اقامه متحقق نشود و نماز را تمام نتواند نمود بلکه باید قصر نماید مطلب ثالث انست که مسافر
در بلدی قاطع این بنیست که ده روز توقف خواهد نمود لکن ظن قریب بقطع داد که ده روز یا علاوه
توقف خواهد نمود در این صورت نماز را قصر نماید یا تمام جواب انست که قصر نماید و تمام کردن صلوة موقوف
است بر قطع بر توقف ده روز و مخفی نماند که پنج هزار ذرع زیاده از نیم فرسخ است چه نیم فرسخ شرعی یکصد

شش

شش هزار ذرع است که هر ذرعی بقدر دو شبر بوده باشد س چه میفرمایند در خصوص لبس خز و
سنجاب در حالت صلوة بخصوص خز سفید که در میان تجار و عاملین داد و ستد میشود و مسقطا میگویند
حیوان ان را دیده اند که بری میباشد البته سفید و سیاه ان هر دو بنظر شریف رسیده است شفقت فرموده
مرحمت فرمایند که نماز در انها چه حال دارد ج آنچه مستفاد از اکثر اخبار وارده ائمه اطهار علیهم السلام
میشود اینست که خز حیوان بحریست نه بری بسیار از اخبار مرحمت که خز حیوانی است صاحب چهار دست
و پا بعد از اخراج اب میمیرد مثل ماهی و از بعضی اخبار ظاهر میشود که ان سگ ابی است و از بعضی احادیث اگرچه
ظاهر میشود که ان حیوانیست که بچه در بر لکن صریح است در اینکه محل و ماوای آن در بحر است نه بر بنا بر این
با وجود اتفاق تجار و عاملین در جلودی که حال متداول میباشد بر اینکه دیده اند از حیوان بری است نه بحری
چنانچه ظاهر از سؤال است از جلود خزی که در شریعت تجویز صلوة در ان شده نخواهد بود بلکه ان حیوان
بری که دیده اند این پوست از انها است اگر معلوم باشد که غیر ماکول اللحم است نماز در انها جایز نیست قطعا
و هم چنین است بحسب ظاهر اگر مشکوک فیه بوده باشد که ان حیوان ماکول اللحم میباشد یا نه و اگر معلوم
باشد که ان حیوان ماکول اللحم بوده نماز در ان جایز است قطعا و آنچه مذکور شد بنا بر فرض سؤال است که
تصریح شده بر انکه تجار معتقد بر اینکه ان حیوان را دیده اند بری است و اگر نه چنین باشد بلکه این
مسامحه از سائل بوده یا انکه بعض مدعی بوده بوده باشند لکن اعتبار بقول آنها نباشد یا انکه بعضی
دیده باشند در اطراف بحر میگردد یا بالجمله پوستها که حال متعارف و متداول است بین الناس معتقد
بر اینکه خز است و معلوم نبوده باشد که از حیوان بری است یا بحری یا معلوم بوده باشد از
حیوان بحریست نه بری ظاهر اینست که نماز در پوست معمول از و بر ان مثل جبه و امثال ان بی اشکال
جایز بوده باشد و اما در پوست ان اگرچه مسئله خلافیست جمعی از فقهای ما اعلی الله تعالی مقامهم
نماز در ان را تجویز نمیکنند لکن مشهور ما بین فقها و حق انست که نماز در ان نیز جایز است و قول بعضی
از علمای ما که فرموده شاید این پوست خز که حال معروفست از خزی که در عصر سابق بوده نباشد
ضعیف است س هرگاه کسی شک کند در نماز ما بین سه و چهار بنا را بر چهار گذاشته و بعد از
نماز احتیاط معلوم شد که نماز سه رکعت یا چهار رکعت بود نماز این شخص چه صورت دارد ج
هرگاه ظهور نقص بعد از فراغ از نماز احتیاط بوده باشد و در رکعت قیام را اختیار نموده باشد نماز صحیح
خواهد بود و هم چنین هرگاه دو رکعت نشسته را اختیار نموده باشد نظر باینکه دو رکعت نماز نشسته
بمنزله یک رکعت نماز ایستاده میباشد و اگر این تبین نقص در اثنای صلوة بوده باشد ان نیز چنین
است یعنی نماز صحیح خواهد بود لکن لازم است که نماز احتیاط را تمام نماید لکن اشکال در صورتی مخالفت
است مثل اینکه شک کند در دو و چهار بنا بر چهار گذاشت و دو رکعت نماز احتیاط تمام نمود یا انکه
بعد از دخول در رکوع رکعت ثانیه مشخص شد که نماز او سه رکعت بوده در این وقت احتیاط اینست

که نماز احتیاط را اتمام نموده نماز را اعاده نماید و همچنین است هرگاه بعد از فراغ از نماز احتیاط بوده
باشد احتیاط اینست که نماز را اعاده نماید واما هرگاه ظهور نقصان قبل از دخول در رکوع رکعت
ثانیه بوده باشد در این وقت می نشیند در یک رکعت سلام میگوید ظاهر اینست که نماز صحیح بوده
باشد و هرگاه شک کند میان دو و سه و چهار و بنا را بچهار گذاشت بعد از تسلیم دو رکعت نماز
نشسته و دو رکعت نماز ایستاده هر دو را بعمل آورد بعد از آن مشخص شد که نماز آن شخص دو رکعت
بوده در این وقت اگر دو رکعت نماز ایستاده را مقدم داشته باشد اشکالی در صحت صلوة نیست و
اما اگر دو رکعت نشسته را مقدم داشته باشد اشکالی هست نظر بتخلل دو رکعت جالسا ما بین صلوة
و دو رکعت نماز ایستاده ولکن دور نیست که باز نماز صحیح بوده باشد نظر باینکه شارع در شک میانه
دو و سه و چهار امر فرموده دو رکعت نماز نشسته و دو رکعت نماز ایستاده بعمل آورند و ظاهر اینست که
مکلف مخیر بوده باشد ما بین تقدیم و تاخیر بنابراین میگوئیم که در واقع این نماز یا دو رکعت خواهد بود یا سه
رکعت یا چهار اگر فرض کنیم که در واقع دو رکعت بوده در صورت تقدیم دو رکعت جالسا دو رکعت نماز ایستاده
قایم مقام دو رکعت ناقص خواهد بود پس دو رکعت جالسا متخلل خواهد بود و این چنانچه مضر نیست در صورت
عدم انکشاف و هرگاه فرض شود که در واقع نماز سه رکعت بوده در صورت تقدیم دو رکعت نماز ایستاده
دو رکعت جالسا اگر متاخر اتیان نموده قایم مقام یک رکعت ناقص خواهد بود پس دو رکعت تمام متخلل شده
ما بین اصل صلوة و دو رکعت جالسا و هرگاه فرض شود که علم بحقیقت حال بعد از فراغ از رکعتین جالسا بوده
باشد پس هرگاه مشخص شود در این وقت که آن نماز سه رکعت بوده ممکن است که بگوئیم که در این وقت اقتصار
بهمان دو رکعت جالسا نماید محتاج بدو رکعت ایستاده نباشد نظر باینکه اصل نماز در این فرض سه بوده دو رکعت
جالسا قایم مقام یک رکعت ایستاده میباشد پس با انضمام این دو رکعت جالسا نماز چهار رکعت خواهد بود پس
اتیان بدو رکعت ایستاده ضرور نخواهد بود و ممکن است که گفته شود شارع در چنین شکی امر فرموده
بدو رکعت جالسا و دو رکعت ایستاده من باب التعبد لازم است که اتیان بهر دو شود خواه علم بحقیقت حال
حاصل شود یا نه لکن ظاهر اول است نظر باینکه ادله منصرف میشود بغالب و غالب در امثال این مقامات اینست
که علم بحقیقت و واقع بهم نرسد بنا براین احتمال شدید در اعاده اصل صلوة است و هرگاه فرض شود که علم بواقع
یعنی که اصل نماز سه رکعت بوده باشد بعد از اتیان بدو رکعت نماز ایستاده بوده باشد و قبل از رکعتین جالسا
در این صورت ممکن است که بگوئیم دو رکعت نماز جالسا را بعمل آورده اعاده لازم نباشد نظر باینکه شارع
در چنین شکی امر بهر دو نماز فرموده در واقع ممکن است که سه رکعت بوده باشد چنانچه در صورت جهل
بواقع صحیح است چنین است در صورت علم بآن لکن احتیاط شدید در اعاده است بعد از اتیان برکعتین جالسا
و اگر فرض شود که علم بواقع در صورت مفروضه در حال الاشتغال بنماز احتیاط بوده و مثل اینکه مشغول شده
بدو رکعت ایستاده قبل از فراغ از این دو رکعت عالم شد که اصل نماز سه رکعت بوده پس اگر در رکعت اول

بوده باشد ظاهر اینست که اکتفا نماید باتمام همان رکعت و سلام گوید و همچنین است در صورتیکه علم بحقیقت
حال حاصل شود در رکعت ثانیه قبل از دخول در رکوع یعنی رکعت ثانیه را منهدم ساخته و سلام گوید در
رکعت اولی و اگر در صورت تقدیم رکعتین جالسا در اثنای آن عالم شد بحقیقت حال پس اگر در رکعت ثانیه
بوده باشد یکمرا اتمام نماید ممکن است که گفته شود که اکتفا بهمین بوده نماز صحیح بوده باشد لکن احتیاط اعاده
است بعد از اتیان برکعتین قائما یا قبل از آن و اگر در رکعت اولی بوده باشد پس اگر قبل از دخول در رکوع بوده
باشد ممکن است که گفته شود لازم است که برخیزد و یک رکعت قائما بعمل آورد یا اعاده قراءة اگر بعمل آمده باشد
و تکبیر و نیت جالسا مضر نبوده باشد نظر باینکه برکعت اخیره صلوة محتاج بتکبیرة الاحرام و نیت نیست پس وجود
آن در اینصورت مثل عدم آنست و بعض احتمالات دیگر از آنچه گفته شد ظاهر میشود س نوافلی که در
سفر ساقط است آیا مختص است بوقتی که نماز قصر است پس در صورتیکه مسافر در بلدی متوطن ماندنش
ده روز بعد لازم است نماز را اتمام کند در این وقت نماز نافله ظهرین و نافله عشا را میتوان نمود یا نه ج ظاهر
اینست که نافله ظهرین و عشائین در این وقت ثابت بوده باشد و اشکالی که در اینمقام میتوان نمود اینست که
عمومات مانعه از اشتغال بتطوع در وقت فریضه مقتضی عدم جواز است و تخصیص آنها در غیر سفر ثابت است
و اما در سفر اگر چه مثل صورت مفروضه بوده باشد ثابت نیست لکن جواب این آنست که این عمومات
مخصص است بادله مثبته نوافل یومیه بعنوان العموم والاطلاق کقوله ع علامات المؤمن خمس الی قوله
وصلوة الاحدی وخمسین وقوله ع اذا زالت الشمس دخل وقت الظهر الا ان بین یدیها سبحة وغیرهما وتخصیص
هذه الادلة انما ثبت فی صورة قصر الصلوة لقوله ع فی صحیحة ابی بصیر الصلوة فی السفر رکعتان لیس
قبلهما ولا بعدهما شیء الا المغرب فان بعدها اربع رکعات وقوله ع فی موثقة سماعة قال سألته عن الصلوة
فی السفر قال رکعتین لیس قبلهما ولا بعدهما شیء الا انه ینبغی للمسافر ان یصلی بعد المغرب اربع رکعات واما فی
غیر تلک الصورة فلم یظهر لها مخصص فلا بد من العمل بمقتضاها فالمحصل الحکم بثبوت النوافل فی جمیع الاوقات
الا فی السفر عند قصر الصلوة فمقتضاها الحکم بثبوت النوافل فی محل الکلام مضافا الی ان التمسک بالادلة
المانعة انما یستقیم فی غیر نافلة العشاء واما بالاضافة الیها فلا کما لا یخفی س مسافر بعد از انقضای سی روز
که نماز را لازم است تمام نماید میتواند روزه واجب بگیرد یا نه ج اگر چه مقتضای استصحاب عدم است کما هو
مقتضی عموم قوله ع لیس من البر الصیام فی السفر لکن ظاهر جواز است بلکه گاه هست که واجب میشود مثل
اینکه در ماه مبارک رمضان چنین امری اتفاق افتاد یا قضای ماه مبارک رمضان در صورت ضیق وقت و
المستند فی ذلک عموم المفهوم فی قوله ع فی الصحیح اذا قصرت افطرت وخصوص قوله ع اذا قدمت ارضا وانت ترید
ان تقیم بها عشرة ایام فصم واتم وان کنت تریدان تقیم اقل من عشرة ایام فافطر ما بینک وبین شهر فاذا بلغ الشهر
فاتم الصلوة والصیام وان قلت اخرج غدوه س کیفیت تشهد عامه را بیان فرمایند ج تشهد اول
التحیات لله والصلوة والطاهرات السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته السلام علینا وعلی عباد الله

الی آخره و بعد از آن دو رکعت نماز زیارت بعمل آورد هرگاه چنین نماید ایشان بزیارت عاشورای معهود کرده خواهد بود انشاء الله تعالی و از برای آن ثوابهای بسیار خواهد بود و اما آنچه در سؤال مذکور شده که اول دو رکعت نماز کند الی آخره وجهی ندارد پس ایشان بزیارت عاشورای معهود کرده نخواهند بود و هم چنین است نسبت دعا بعلقمه صحیح نیست نظر باینکه حدیث صریح است که این دعا را علقمه ذکر ننموده بلکه دعا را صفوان روایت نموده از حضرت امام جعفر صادق ع چنانچه مفصلا بیان خواهد شد و اما آنچه علامه مجلسی نور الله تعالی مرقده ذکر نموده اند نیز باعتقاد حقیر محتاج الیه ملکه مطابق واقع نیست توضیح مطلب مقتضی این است اولا ذکر عبارت آن مرحوم شود بعد از آن اشاره شود بحقیقه حال پس میگوییم عبارت آن مرحوم در زاد المعاد این است که فرموده اما زیارت مشهور شیخ طوسی و ابن قولویه و غیر ایشان روایت کرده اند از سیف بن عمیره و صالح بن عقبه و هر دو از محمد بن اسمعیل و علقمه بن محمد حضرمی و هر دو از مالک جهنی که حضرت امام محمد باقر ع فرموده که هر که زیارت کند حضرت امام حسین ع را در روز دهم محرم یا نزد قبر آنحضرت گریان شود ملاقات کند خدا را در روز قیامت با ثواب دو هزار هزار حج و دو هزار هزار عمره و دو هزار هزار جهاد که هر یک با رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین ع کرده باشد مالک گفت فدای تو شوم چه ثواب است برای کسی که در شهرهای دور باشد و ممکن نباشد او را رفتن بسوی قبر آنحضرت فرمود که چون روز عاشورا شود بیرون رود بصحرا یا بر بام بلندی از خانه خود رود و اشاره کند بسوی آنحضرت بسلام و جهد کند در نفرین کردن بر قاتلان آنحضرت و بعد از آن دو رکعت نماز کند در اول روز پیش از پیشین پس ندبه و نوحه و گریه کند بر حسین ع و امر کند هر که در خانه او باشد که از او تقیه نکند بگریه کردن و در خانه خود مصیبتی برپا دارد باظهار جزع بر آن حضرت و ملاقات کند بعضی از ایشان بعضی را در خانهای خود بگریه کردن و تعزیه گویند بعضی از ایشان بعضی را بمصیبت بر آن حضرت پس ضامنم بر خدا که هر که این کار را بکند حق تعالی جمیع این ثوابها را باو عطا فرماید تا آنکه فرموده علقمه بن محمد گفت که من گفتم بحضرت امام محمد باقر ع که تعلیم نما بمن دعائی که بخوانم در این روز هرگاه که خواهم آن حضرت را زیارت کنم از نزدیک و دعائی که در شهرهای دور باشم خواهم اشاره کنم و آنحضرت را زیارت کنم بخوانم فرمود ای علقمه هرگاه بجا آوردی این دو رکعت نماز را بعد از آنکه اشاره کنی بجانب آن حضرت بسلام و گفتی باشاره بعد از اشاره و نماز این قول را که مذکور خواهد شد پس دعا کرده خواهی بود بدعائی که ملائکه میخوانند در وقتی که آنحضرت را زیارت میکنند و مینویسد خدا برای تو بآن زیارت هزار هزار حسنه و محو میکند از تو هزار هزار گناه و بلند میکند از برای تو در بهشت هزار هزار درجه و خواهی بود از آنها که شهید شده اند با حسین بن علی ع تا آنکه شریک شوی با ایشان در درجات ایشان و شناسند ترا مگر از آنها که با آن حضرت شهید شده اند و نوشته شود برای تو ثواب هر پیغمبری و رسولی و ثواب زیارت هر که آنحضرت را زیارت کرده است از روزی که شهید شده است میگوئی السلام علیك یا ابا عبد الله الی آخر بعد از آن فرموده علقمه

کفت

گفت که امام محمد باقر ع فرمود که اگر توانی هر روز آن حضرت را باین کیفیت زیارت کنی بکن که جمیع این ثوابها از برای تو خواهد بود و روایت کرد محمد بن خالد طیالسی که از سیف بن عمیره که گفت با صفوان جمال و جماعتی از اصحاب خود رفتیم بسوی نجف بعد از آنکه حضرت صادق ع بیرون رفته بود از حیره بمدینه بیرون از ما پس چون از زیارت حضرت امیر المؤمنین ع فارغ شدیم صفوان روی خود را گردانید بسوی قبر حضرت امام حسین ع و گفت زیارت کنیم حضرت امام حسین را از این مکان از بالای سر امیر المؤمنین ع که حضرت صادق ع چنین کرد در وقتی که در خدمت آنحضرت باین مکان شریف آمده بودم پس خواند صفوان زیارتی که علقمه از حضرت امام محمد باقر ع برای روز عاشورا روایت کرده است پس دو رکعت نماز کرد نزد سر امیر المؤمنین ع و وداع کرد بعد از نماز امیر المؤمنین را و رو بجانب قبر امام حسین ع کرد و آنحضرت را نیز وداع کرد و از جمله دعاهائی که بعد از آن دو رکعت خواند این دعا بود یا الله یا الله یا الله الی آخره بعد از آن فرمود سیف بن عمیره گفت من بصفوان گفتم که علقمه که این زیارت را از امام محمد باقر ع از برای ما روایت کرد این دعا را نقل نکرد صفوان گفت که من وارد شدم با سید خود امام جعفر صادق ع باین مکان پس کرد مثل آنچه ما کردیم در زیارت و این دعا را خواند در هنگام وداع بعد از آنکه دو رکعت نماز را کرد و آن وداع بجا آورد و ... الی آخر فرموده باین عبارت که چون عبارت حدیث تشویش عظیم دارد و قابل احتمال بسیار است اگر اول زیارت السلام علیك یا ابا عبد الله تا اول نیل بخواند و نماز زیارت را بکند و باز همان زیارت را اعاده کند بهتر است و اگر بعد از صد مرتبه لعنت بار دیگر نماز کند و بعد از صد مرتبه سلام باز دیگر نماز کند و متصل بسجده و بعد از سجده نیز نماز دیگر بکند شاید بجمیع احتمالات عمل کرده باشد و اگر اول یکی از زیارات بعیده را بعمل آورد ظاهرا کافی است انتهی کلامه اعلی الله مقامه مناسب در این مقام اینست اول بیان مراد آن مرحوم شود با مبانی فرموده ایشان بعد از آن تنبیه شود بر صحت و سقم آن پس میگوئیم تنقیح مقام محتاج است بنقل کلام در سه مقام اول در بیان مراد آن مرحوم است بدانکه از فرموده ایشان در کتاب ظاهر میشود مختار آن مرحوم در زیارت عاشورا انست که اول زیارت را تا اول نیل علیهم السلام بخواند و ایشان بدو رکعت نماز نماید بعد از آن زیارت را اعاده نموده و زیارت را تمام نماید یا آنکه اول یك زیارت از زیارات بعیده را بخواند بعد از آن دو رکعت نماز کند بعد از دو رکعت نماز این زیارت السلام علیك یا ابا عبد الله تا آخر بخواند و بعد صد مرتبه لعن و هکذا تا آخر بخواند با این نحو نیز ایشان بزیارت عاشورا نموده خواهد بود مخفی نماند ایشان بزیارت بعیده است و لکن هرگاه هشت رکعت نماز دیگر بعمل آورد دو رکعت بعد از فراغ از صد مرتبه لعن و دو رکعت بعد از فراغ از صد مرتبه سلام و دو رکعت دیگر بعد از فراغ از دعای اللهم خص قبل از دخول در سجده و دو رکعت آخر را بعد از سجود این اتفق خواهد بود نظر باینکه در این صورة عمل بجمیع احتمالات حدیث کرده خواهد بود مقام ثانی در مبنای فرموده آن مرحوم است ظاهرا اینست وجه فرموده ایشان کلامیست که سابق ذکر فرموده از جنا

مطلب اول در زیارت

حضرت امام محمد باقر که فرموده اند بعلقمه هرگاه بکنی این دو رکعت نماز را بعد از آنکه اشاره کنی بجانب
آنحضرت بسلام و گفته باشی بعد از اشاره و نماز این قول را که مذکور خواهد شد نظر باینکه مقتضای
این کلام اینست قولی که بعد مذکور میشود میباید بعد از نماز بوده باشد و ممکنست این قول که بعد
از نماز خوانده شود مجموع السلام علیک یا ابا عبد الله الی آخره و صدر بسته لعن و صدر بسته سلام و
دعای قبل از سجده و دعای سجده بوده باشد چنانچه ممکن است که صدر بسته لعن بوده باشد تا آخر بلا
هرگاه زیارت السلام علیک را تا وال نبیک را اول خوانده و دو رکعت نماز بعمل آورد و بعد از آن اعاده
آن زیارت نموده بعد از آن اتیان بلعن و سلام و غیرهما نموده عمل بهر دو احتمال کرده خواهد بود و چون
که احتمال دارد قول مذکور و صدر بسته سلام بوده باشد پس لعن باید مقدم بر نماز بوده باشد هرگاه
اتیان بدو رکعت نماز بعد از لعن و قبل از سلام نماید عمل باین احتمال نیز کرده خواهد بود و هم چنین نسبت
بسلام و دعای قبل از سجده و دعای سجده پس در صورت اتیان بدو رکعت نماز بعد از هر یک از زیارت
و صدر بسته سلام و دعای اللهم خص انت اول ظالم و دعای سجده عمل بجمیع احتمالات حدیث کرده خواهد
بود اینست مبنای فرموده آن مرحوم چنانچه در بادی نظر میرسد مقام ثالث در صحت و سقم
پس میگوییم این مطلب بنحوی که فرموده اند صحیح نیست نظر بآنچه ظاهر شد که مبنای فرموده آن مرحوم
مغفور قدس الله تعالی روحه الشریف کلامی است که نسبت داده اند بجناب مخزن علوم اولین و آخرین
جناب حضرت امام محمد باقر متحصل است که لکن در این نقل نیز محل اتفاق افتاده و آن باعث این شده که
نحو مسطور را استفاده فرموده اند حقیقت حال موقوفست بذکر عین عبارت حدیث پس میگوییم
قال شیخ الطائفة فی مصباحه روی محمد بن اسمعیل بن بزیع عن صالح بن عقبة عن ابیه عن ابی جعفر ع
قال من زار الحسین بن علی علیهما السلام فی یوم عاشورا من المحرم حتی یظل عنده باکیا لقی الله عز و جل یوم
یلقاه بثواب الفی حجة و الفی عمرة و الفی غزوة و ثواب کل غزوة و حجة و عمرة کثواب من حج و اعتمر و غزا مع رسول
الله ص و مع الائمة الراشدین قال قلت جعلت فداک فما لمن کان فی بعید البلاد و اقاصیه و لم یمکنه المصیر الیه
فی ذلک الیوم قال اذا کان کذلک برز الی الصحرا او صعد سطحا مرتفعا فی داره و اومی الیه بالسلام و
اجتهد فی الدعاء علی قاتله و صلی من بعد رکعتین و لیکن فی صدر النهار قبل ان تزول الشمس ثم لیندب
الحسین ع و یبکیه و یامر من فی داره ممن لا یتقیه بالبکاء علیه و یقیم فی داره المصیبة باظهار الجزع
علیه و لیعز بعضهم بعضا بمصابهم بالحسین ع و انا الضامن لهم اذا فعلوا ذلک علی الله تعالی
جمیع ذلک قلت جعلت فداک انت الضامن ذلک لهم و الزعیم قال انا الضامن و انا الزعیم لمن فعل
ذلک قلت فکیف یعزی بعضنا بعضا قال تقولون عظم الله اجورنا بمصابنا بالحسین ع و جعلنا و ایاکم
من الطالبین بثاره مع ولیه الامام المهدی من آل محمد ع و ان استطعت ان لا تنتشر یومک فی
حاجة فافعل فانه یوم نحس لا یقضی فیه حاجة مؤمن فان قضیت لم یبارک له فیها و لم یر فیها رشدا و لا ید

خرن احدکم لمنزله شیئا فمن ادخر فی ذلک الیوم شیئا لم یبارک له فی اهله فاذا فعلوا ذلک کتب الله لهم اجر ثواب
الف حجة و الف عمرة و الف غزوة کلها مع رسول الله ص و کان لهم اجر و ثواب مصیبة کل نبی و رسول و وصی
و صدیق و شهید مات او قتل منذ خلق الله الدنیا الی ان تقوم الساعة قال صالح بن عقبة و سیف بن عمیرة قال
علقمة بن محمد الحضرمی قلت لابی جعفر ع علمنی دعاء ادعو به ذلک الیوم اذا انا زرته من قرب و دعاء ادعو
به اذا لم ازره من قرب و اومات من بعد البلاد و من داری بالسلام الیه قال فقال لی یا علقمة اذا انت صلیت
الرکعتین بعد ان تومی الیه بالسلام فقل عند الایماء الیه من بعد التکبیر هذا القول فانک اذا قلت ذلک فقد
دعوت بما یدعو به زواره من الملائکة و کتب الله لک مائة الف الف درجة و کنت کمن استشهد معه و کتب لک
ثواب زیارة کل نبی و کل رسول و زیارة کل من زار الحسین ع منذ یوم قتل ع و علی اهل بیته تقول السلام
علیک یا ابا عبد الله الی آخر قول ینبغی و لا التعرض الی بعض ما یتعلق بسنده ثم العود الی المطلوب فنقول
الذی یظهر من سنده المذکور فی المصباح ان محمد بن اسمعیل بن بزیع روی صدر الحدیث الی قوله ع منذ
خلق الله الدنیا الی ان تقوم الساعة عن صالح بن عقبة عن ابیه و هو عقبة بن قیس عن مولانا الباقر ع و ذیل
الحدیث الی قوله قلت لابی جعفر ع علمنی دعاء ادعو به ذلک الیوم الی آخره رواه عن صالح بن عقبة و سیف
بن عمیرة عن علقمة و کانه کان حاضرا فی مجلسه ع و سمع ما رواه عقبة بن قیس منه ع و استدعی منه ع
بیان الزیارة التی زار بها مولانا الحسین ع فی ذلک الیوم من قرب او بعد اذا سمعت ذلک تقول ان
الظاهر من اول الحدیث الذی یکون الراوی فیه علی ما فی المصباح ابا صالح بن عقبة ان من زاره ع یوم
عاشورا و یظل عنده ع باکیا یکون له ذلک الثواب الجزیل المذکور سواء زار بالزیارة المعهودة ام لا
هذا فی حق القریب و اما البعید الغیر المتمکن من المصیر الیه ع فی ذلک الیوم فاذا برز الی الصحرا او صعد
سطحا مرتفعا و اومی الیه ع بالسلام و بالغ فی اللعن علی قاتله و صلی بعد السلام و اللعن رکعتین قبل الزوال
ثم اشتغل بالندبة و البکاء علی الحسین ع و یامر من فی داره بذلک و یقیم المصیبة فی داره و یعزی من فی الدار
بعضهم بعضا بمصابهم بالحسین ع یکون له ذلک الثواب و الاجر الجزیل و مقتضاه کفایة الایماء بمطلق السلام
و المبالغة بمطلق اللعن علی قاتله ع فی ذلک و لو لم یکن بالزیارة المعهودة و اللعن المعهود و استفادة ما ذکر
من اول الحدیث مما لا خفاء فیه ثم الظاهر من کلام علقمة انه لما سمع منه ع ما ذکر لم یکتف بالاطلاق الذی
یستفاد من کلامه ع بل استدعی منه صلوات الله علیه الدعاء و الزیارة المخصوصة التی یکون من تعلیمه ع
لیزور به فی القرب و البعد اشار الیه بقوله قلت لابی جعفر ع علمنی دعاء ادعو به ذلک الیوم اذا انا زرته
من قرب و دعاء ادعو به اذا لم ازره عن قرب و اومات بعد البلاد و من داری بالسلام الیه و استجاب ع حینئذ
فاجاب بقوله یا علقمة اذا انت صلیت الرکعتین بعد ان تومی الیه بالسلام فقل عند الایماء الیه من بعد
التکبیر هذا القول الی آخره و لا یخفی المناسب لهذا السؤال و الجواب ان یکون قوله ع هذا القول بیانا للایماء
المدلول علیه بقوله تومی الیه بالسلام الذی یکون الرکعتان بعده فیکون المراد اذا صلیت الرکعتین

بعد ان اوجدت الايماء بالسلام اليه ع في ضمن هذا القول يكون لك ذلك الثواب الجزيل كما هو الظاهر من قوله
عليه السلام فقل عند الايماء اليه اي قل عند ارادة الايماء اليه هذا القول ولما لم يبين ع محل الركعتين في
اثناء القول الذي بينه صلوات الله عليه يكون مقتضاه ان يكون محلهما بعد الجميع كما لا يخفى على المتأمل
فعلى هذا يكون محلهما بعد دعاء التجديد ايضا وهو ظاهر ومما يؤيد ذلك بل يدل عليه ما اورده شيخ الطائفة
في المصباح بعد ان اورد الحديث على النحو الذي رواه علقمة عن مولينا الباقر ع فقال روى محمد بن خالد
الطيالسي عن سيف بن عميرة قال خرجت مع صفوان بن مهران الجمال وجماعة من اصحابنا الى الغري بعد ما
خرج ابو عبد الله ع من الحيرة الى المدينة فلما فرغنا من الزيارة صرف صفوان وجهه الى ناحية ابي عبد الله ع
فقال لنا تزورون الحسين ع من هذا المكان من عند راس امير المؤمنين ع من ههنا اومى اليه ابو عبد الله ع
وانا معه قال فدعا صفوان بالزيارة التي رواها علقمة بن محمد الحضرمي عن ابي جعفر ع في يوم عاشورا ثم صلى
ركعتين عند راس امير المؤمنين ع فودع في دبرها امير المؤمنين ع واومى الى الحسين ع بالسلام منصرفا وجهه
نحوه وودع وكان فيما دعى في دبرها يا الله يا الله يا الله يا مجيب دعوة المضطرين الى اخر الدعاء ثم قال قال
سيف فسألت صفوان فقلت له ان علقمة بن محمد لم يأتنا بهذا عن ابي جعفر ع انما اتانا بدعاء الزيارة فقال
صفوان وردت مع سيدي ابي عبد الله ع الى هذا المكان ففعل مثل الذي فعلناه في زيارتنا ودعا بهذا الدعاء
عند الوداع بعد ان صلى كما صلينا وودع كما ودعنا الى اخره وجه التأييد بل الدلالة انه هو ان قوله ثم صلى ركعتين
صريح في ان تلك الصلوة كانت بعد الزيارة التي رواها علقمة عنه ع هو السلام عليك يا ابا عبد الله الى
اخره ليس لا يمكن الركعتان بعد تلك الزيارة والحاصل ان الظاهر من هذه الحكاية ان الصلوة التي صدرت
من صفوان كانت بعد كلما رواه علقمة وكان فعل صفوان مطابقا لما فهمه سيف بن علقمة الا الدعاء
التي دعا بها صفوان بعد الصلوة وهو المطلوب نعم الظاهر من ذلك ان الدعاء المذكور لم يكن من جزء تلك
الزيارة وهو غير مضر بما نحن بصدد بيانه اذا تحقق ذلك فلنعد الى ما يتوجه على كلام العلامة السمي المجلسي
قدس الله نفسه وحشره الزكي منقول هو امور منها ما يتعلق بسند الحديث ومنها ما يتعلق بمتنه واما ما يتعلق
بالسند فنقول انه قال انه في تحفة الزائر ما زيارات منقول است از ابن دو زچند زيارت است اول بسند معتبر
منقول است از سيف بن عميره و صالح بن عقبه هر دو وا از محمد بن اسمعيل و علقمة بن محمد حضرمي وهر دو واز
مالك جهني كه حضرت امام محمد باقر ع فرموده الى اخره قد سمعت كلامه في زاد المعاد قال اما زيارة مشهوره
شيخ طوسي وابن قولويه وغير ايشان روايت كرده اند از سيف بن عميره و صالح بن عقبه وهر دو واز محمد بن
اسمعيل و علقمة بن محمد حضرمي دهر دو واز مالك جهني كه حضرت امام محمد باقر ع و هو غير صحيح اما اولا فلان
سيف بن عميره و صالح بن عقبة اقدم طبقة عن محمد بن اسمعيل بن بزيع لان شيخ الطائفة عدهما من اصحاب مولينا
الصادق والكاظم عليهما السلام وعد محمد بن اسمعيل بن بزيع من اصحاب مولانا الكاظم والرضا عليهم السلام
فلا يليق الحكم بروايتهما عنه بل اللائق روايته عنهما واما ثانيا فلانه مخالف للواقع اذ المذكور في المصباح روى

محمد بن اسمعيل بن بزيع عن صالح بن عقبة وقال فيما بعد قال صالح بن عقبة وسيف بن عميرة الى آخر ما تقدم
فمقتضى ما في المصباح وغيره رواية عنهما هذا الحديث فالحكم بالعكس غير صحيح واما ثالثا فلان قوله وهر دو واز مالك
جهني غير صحيح ايضا لان رواية محمد بن اسمعيل عن مالك غير ثابت اصلا للمعروف من انه من اصحاب مولانا الكاظم ع
والرضا والجواد ع ومالك جهني من اصحاب مولينا الباقر والصادق عليهما السلام وقد ذكر شيخ الطائفة
انه مات في حيات ابي عبد الله ع فكيف يمكن رواية محمد بن اسماعيل بن بزيع عنه مضافا الى انه لم يوجد في شيء من
الكتب ما يوهم روايته عنه هذه الزيارة فهو مخالف للواقع من هذه الجهة ايضا واما رابعا فلان مقتضى ما
ذكره ان الشيخ الطائفة رواه عن مالك عن مولانا الباقر ع وهو غير صحيح ايضا لما عرفت انه رواه عن والد
صالح بن عقبة عنه ع واما خامسا فلان علقمة قد عرفت انه روى هذه الزيارة عن مولينا الباقر ع وما
روايته تلك الزيارة عن مالك فغير ثابت اصلا ولعل الموهم له نور الله تعالى مرقده في ذلك ملاحظة
السند في كامل الزيارة والسند فيه على ما اورده في البحار هكذا حكيم بن داود وغيره عن محمد بن موسى الهمداني
عن محمد بن خالد الطيالسي عن سيف بن عميرة وصالح بن عقبة معا عن علقمة بن محمد الحضرمي ومحمد بن اسمعيل
فيه معطوف على علقمة ومقتضاه ان يكون كل واحد من سيف بن عميرة وصالح بن عقبة راويا عن محمد بن
اسماعيل ايضا لكنه غير صحيح كما عرفت بل الظاهر انه عطف على محمد بن خالد ومقصود صاحب الكتاب انه روى
بطريقين احدهما محمد بن خالد عن سيف بن عميرة وصالح بن عقبة معا عن علقمة والآخر محمد بن اسماعيل
عن صالح بن عقبة عن مالك والعجب مع تصريح السند برواية محمد بن اسماعيل عن صالح بن عقبة كما في
سند الكامل وسند المصباح كيف ذهل عن ذلك وجعل صالح بن عقبة راويا عن محمد بن اسمعيل كما جعل
سيف بن عميرة راويا عنه وكلاهما غير صحيح كما نبهنا عليهما فيما سلف ان الظاهر من المصباح رواية محمد بن
اسمعيل ذيل الحديث عن كل من صالح بن عقبة وسيف بن عميرة فما ذكره رفع الله تعالى قدره في تحفة
الزائر وزاد المعاد غير صحيح واعجب منه جعل محمد بن اسمعيل راويا عن مالك مع التصريح في السند بالواسطة
مضافا الى ما عرفت كما ان من الغرائب حكمه بكون علقمة راويا لهذا الحديث عن مالك مع تصريح سيف بن
عميرة بان علقمة رواها عن مولانا الباقر ع حيث قال فدعا صفوان بالزيارة التي رواها علقمة بن محمد
الحضرمي عن ابي جعفر ع في يوم عاشورا مضافا الى تصريح علقمة بقوله قلت لابي جعفر ع علمني دعاء الى
آخر ما سلف وكانه قدس الله روحه السعيد جعل علقمة في السند المذكور عن الكامل في طبقة صالح بن
عقبة الراوي عنه بان روى صالح بن عقبة هذا الحديث عن مالك تارة من واسطة واخرى بتوسط علقمة
لكنه ليس كذلك لما عرفت مضافا الى انه مع ثبوت الرواية من غير واسطة لا افتقار الى ذكر الواسطة فتامل
ومما ذكرنا تبين ان الراوي لصدر الحديث عن مولينا الباقر ع هو عقبة بن قيس والد صالح بن عقبة على ما
في المصباح وعلقمة بن محمد ومالك على ما في كامل الزيارة واما ذيل الحديث اي الزيارة المعروفة ليوم العا
شورا فلا يكون الراوي فيه عن مولينا الباقر ع الا علقمة فلا تختلط حتى يتضح لديك الحال نعم رواها صفوان

ايضا لكن عن مولنا الصادق ع كما علمت واما ما يتعلق بمتن الحديث فنقول قد عرفت انه قال في زاد المعاد
واما زيادة مشهور شيخ طوسي وابن قولويه وغير ايشان روايت كرده اند الى ان قال حاكيا عن مولنا
الباقر ع انه قال اي علقمة هركاه بكني اين دو ركعت نماز را بعد از انكه اشاره كني بجانب آن حضرت بسلام
وكفته باشي بعد از اشاره وتماز از قول را كه مذكور خواهد شد الى اخر ما تقدم نقله عنه وانت تعلم
الحال في ذلك بعد ملاحظة ما بيناه وفصلناه في معنى الحديث بعد ان حكيناه عن مصباح شيخ الطايفة
باوضح بيان فدقق النظر في ذلك حتى يتضح لك الحال ثم اقول بعد ان تاملنا في الحديث على ما في المصباح
ووجدنا عبارة زاد المعاد ومختصر الزاير غير مطابق لما والمقصود منه مع انه في زاد المعاد عزاه اولا الى
شيخ الطايفة ثم الى غيره تفحصنا الحديث في غير المصباح ليتضح انه مطابق لما في المصباح او مخالف فوجدنا الحديث
على ما حكاه في مزار البحار عن كامل الزيارة مخالفا لما رواه عن شيخ الطايفة في المصباح فانه مطابق لما ترجم
في الحديث في زاد المعاد والمختصر فتبين انه دلى في الترجمة عين ما في كامل الزيارة ولم يعط التامل حقه
لينكشف الواقع فها انا اورد عبارة الحديث على ما حكاه عن كامل الزيارة ثم نحاكم بينهما حتى يتبين ايهما
اقرب بالصواب واحرى بالاختيار فنقول روي في كامل الزيارة على ما حكاه في مزار البحار بالسند الساف
عن مالك الجهني عن ابي جعفر الباقر ع انه قال من زار الحسين ع يوم عاشورا حتى يظل عنده باكيا الى ان قال
قال صالح بن عقبة الجهني وسيف بن عميرة قال علقمة بن محمد الحضرمي فقلت لابي جعفر ع علمني دعا
ادعوا به في ذلك اليوم اذا انا زرته من قريب واومات اليه من بعد البلاد ومن داري قال فقلت يا علقمة
اذا انت صليت الركعتين بعد ان تؤمي اليه بالسلام وقلت عند الايماء اليه وبعد الركعتين هذا القول فانك
اذا قلت ذلك فقد دعوت بما يدعوا به من زاره من الملائكة الى اخر ما سلف من ذيل الحديث كذا في متن البحار
وجعل كلمة من بدل الواو بين المسطور وجعل لها علامة النسخة وعلى هذا يكون متن الحديث هكذا وقلت عند
الايماء اليه من بعد الركعتين هذا القول الى اخره فعلى هذا وقع الاختلاف في متن الحديث انه على ما ذكره شيخ
الطايفة في المصباح يكون عبارة الحديث هكذا اذا انت صليت الركعتين بعد ان تؤمي اليه بالسلم فقل عند الايماء
اليه من بعد التكبير هذا القول وقد علمت معنى الحديث بناء عليه وانه لا اجمال فيه كما اوضحنا الحال في ذلك و
اما بناء على ما حكاه في البحار عن كامل الزيارة فنقول انه لما كان حديثا واحدا لا محالة يكون المراد منه شيئا
واحدا ولما تبين الحال فيه على ما في المصباح فلابد من ان يكون المراد منه ذلك ومقتضاه ان يقال ان قوله
وقلت عطف على تؤمي اليه ويقال ان الركعتين اما ان يكون المراد منه التكبير اطلاقا لاسم الكل على الجزء اما
لقرينة ما في المصباح او وقع سهوا من قلم الناسخ والاصل بعد التكبير سواء كان مع ذكر الواو او مع من والمعنى
على الثاني اذا انت صليت الركعتين بعد ان تؤمي اليه بالسلام باتيان الايماء في ضمن هذا القول من
بعد التكبير وعلى الاول اذا انت صليت الركعتين بعد هذا القول وبعد التكبير يكون لك ذلك الثواب الجزيل
قبل ان وحدة المراد وان كانت مسلمة لكنها كما يتحقق بارجاع ما في الكامل الى ما في المصباح كذا يتحقق با

بالعكس بان يكون المراد من التكبير على ما في المصباح الركعتين تسمية للكل باسم الجزء قلنا حمل التكبير
في المصباح على الركعتين غير صحيح لوجوه منها ما نبهنا عليه فيما سلف من ان صدر الحديث نص على ان
الركعتين بعد الايماء اليه ع بالسلام وبعد المبالغة باللعن على قاتله وان الظاهر من صدره ان
مطلق الايماء اليه ع بالسلام باي لفظ كان وكذا الحال في المبالغة على اللعن على قاتله صلوات الله عليه
يتاتى به الامتثال وانه كاف في ترتب الاجر والثواب وان الظاهر من سياقه ان علقمة لما سمع ذلك منه ع
استدعى منه قولا مخصوصا يلتزم به في مقام ذلك الايماء واللعن على قاتله الذين دل صدره على كونهما
مقدمين على الركعتين لوضوح ان ما بينه ع كان اكمل وافضل وذلك يقتضي ان يكون ما علمه اياه
قبل الركعتين لا بعدها وحمل التكبير في كلامه ع على الركعتين مناف لذلك كما لا يخفى فعلى هذا يكون ما
علمه ع من قول السلام عليك يا ابا عبد الله اه وكذا التسليم مائة مرة مقام مطلق الايماء المذكور
في صدره لكنه فرد كامل ويكون اللعن مائة مرة وكذا ما اشتمل عليه الصدر المذكور بقول السلام
عليك يا ابا عبد الله من اللعن على قاتله ومؤسسه وكذا قول اللهم خص انت اول ظالم باللعن مني اه
مقام مطلق اللعن المدلول عليه بذلك وهو ايضا فرد كامل منه ومنها ان المدلول عليه بصدر
الحديث ان المعتبر في تلك الزيارة هو الايماء اليه صلوات الله عليه بالسلام والمبالغة في اللعن على
على قاتله ع ثم الركعتان فلو حملنا التكبير في كلامه ع على الركعتين يكون مدلول عليه بذلك ان
القول الذي علمه ع انما يكون بعدهما واما قبلهما فلا يكون الا مطلق الايماء بالسلام واما اللعن
على قاتله ع فلا مطلقا فلاحظ الحديث مع دقة النظر حتى يتضح لك الحال وانكشف عليك سر المقال و
منها ان مقتضى هذا الحمل ان يكون المعتبر في تلك الزيارة الايماء عليه السلم بالسلام قبل الركعتين
وبعدهما مع ان المدلول عليه بصدره هو ان المعتبر في ذلك هو الايماء اليه ع بالسلام قبلهما
ومنها انه لو حمل التكبير على ما في المصباح على الركعتين يكون مدلول الحديث ح ان يكون القول
الذي علمه ع باسره بعدهما كما هو مراد او اللازم باطل اما الملازمة فظاهرة اذ القول في قوله ع
هذا القول اشارة الى ما علمه ع من قوله السلم عليك يا ابا عبد الله اه واللعن مائة مرة والتسليم كذلك
اه فتقدير الكلام ح هكذا اذا صليت الركعتين بعد ان تؤمي اليه بالسلام فقل عند الايماء عليه ع من بعد
الركعتين هذا القول واما بطلان اللازم فلما نبهنا عليه فيما سلف من حكاية سيف بن عميرة مع صفوان
فلاحظه حتى تبين ذلك الحال هذا كله في بيان المرجحات لحمل التكبير في عبارة المصباح على ظاهره وعدم صحة حمله
على الركعتين فلابد من حمل الركعتين في عبارة الكامل على التكبير لما علمت من وجوه الحديث المستلزمة لوحدة
المراد مضافا الى ما في حمل الركعتين على ظاهرها في عبارة الكامل من الفساد فضلا عما عرفته من الاوجه
السالفة وذلك لان قلت في قوله وقلت عند الايماء اليه عطف على تؤمي في قوله ع بعد ان تؤمي اليه
بالسلام وح مع ذكر الواو يكون مدلول الكلام الاتيان بذلك القول قبل الركعتين وبعدهما اذ التقدير

ح يكون هكذا اذا انت صليت الركعتين بعد ان تومي اليه بالسلام وقلت عند الايماء اليه هذا القول وكذا قلته
بعد الركعتين يكون لك كذا وهو مما لا يلتزم لكونه مخالفا لصدر الحديث وذيله اي حكاية سيف بن عميرة مع
صفوان كما لا يخفى وهكذا الحال فيما اذا كان قلت عطفا على فعل الشرط اي صليت هذا على تقدير ذكر الواو واما
على تقدير ذكر كلمة من فكذلك لما بيناه فيما سلف فقد اتضح من جميع ما ذكر ان العمل على ما في المصباح ومقتضاه
ما نبهنا عليه ثم اقول قال العلامة المجلسي قدس الله روحه في البحار بعد ان ورد الحديث في كامل الزيارة
والمصباح وغيرهما اما هذا القطر بان قوله عليه السلام اذا انت صليت الركعتين قوله في الزيارة اشكال واجمال
ويحتمل وجوها الاول ان يكون المراد فعل تلك الاعمال والادعية قبل الصلوة وبعدها مكررا الثاني ان
يكون المراد الايماء بسلام اخر اي بلفظ اراد ثم الصلوة ثم قراءة هذه الادعية المخصوصة الثالث ان يكون المراد
بالسلام قوله السلم عليك الى ان ينتهي الى الاذكار المكررة ثم يصلي ويكرر كلا من الدعائين مائة بعد الصلوة
ويأتي بما بعدها الرابع ان يكون الصلوة بعد تكرار الذكرين مائة مائة ثم يقول بعد الصلوة اللهم خص انت
اول ظالم الى اخره الخامس ان يكون الصلوة متوسطة بين هذين الذكرين لقوله ع واجهد على قاتله بالدعاء و
صل بعده السادس ان يكون الصلوة متصلة بالسجود ولعل هذا اظهر لمناسبة السجود بالصلوة ولان ظاهر
الخبر كون الصلوة بعد كل سلام ولعن واحتمال كون الصلوة بعد الاذكار من غير تكرير بعدها بعيد جدا وفي
هذه الوجوه تامل اما في الاول فلما علم مما سلف وان اردت توضيح الحال في ذلك فاعلم ان ما ذكره من كون
تلك الاعمال والادعية قبل الصلوة وبعدها غير صحيح لان صدر الحديث صريح في ان الصلوة اي الركعتين
انما هي بعد الايماء بالسلام اليه ع والمبالغة في اللعن على قاتله صلوات الله عليه وكذا ذيل الحديث اي حكاية سيف
بن عميرة مع صفوان فانه ايضا صريح في ان الصلوة بعد الزيارة التي رواها علقمة وقد علمت ان الزيارة التي
رواها هو السلام عليك يا ابا عبد الله الى اخره ويظهر من تلك الرواية ان مراده من الزيارة التي نسبها الى
علقمة هو مجموع المصدر بالسلام عليك يا ابا عبد الله مع اللعن مائة مرة والسلام كذلك وقول اللهم
خص انت اول ظالم مع دعاء السجدة فلاحظ ما حكيناه عن سيف بن عميرة مما قاله لصفوان وما اجابه صفوان
به ومما يؤيد ذلك ايضا ما ذكره سيف بن عميرة بعد الفراغ من دعاء الوداع وهو ما ذكره سيف بقوله ما سلف
صفوان فقلت له ان علقمة بن محمد لم يأتنا بهذا عن ابي جعفر ع انما اتانا بدعاء الزيارة فقال صفوان وردت
مع سيدي ابي عبد الله ع الى هذا المكان ففعل مثل الذي فعلناه في زيارتنا ودعا بهذا الدعاء عند الوداع
بعد ان صلى كما صلينا وودع كما ودعنا ثم قال لي صفوان قال لي ابو عبد الله ع تعاهد هذه الزيارة و
ادع بهذا الدعاء وزر به فاني ضامن على الله تعالى لكل من زار بهذه الزيارة ودعا بهذا الدعاء من قرب
او بعد ان زيارته مقبولة وسعيه مشكور الى قوله ع وقد الى الله عز وجل ان من زار الحسين ع بهذه الزيارة
من قرب او بعد ودعا بهذا الدعاء قبلت منه زيارته الى ان قال صفوان قال لي ابو عبد الله ع يا صفوان
اذا حدث لك الى الله حاجة فزر بهذه الزيارة وادع بهذا الدعاء وجه لنا بيد هو ان الظاهر ان المراد من

الزيارة في هذه الموارد هو مجموع السلام عليك يا ابا عبد الله الى اخر دعاء السجدة والمراد من الدعاء هو الدعاء
الذي رواه صفوان عن مولينا الصادق ع ومنه يستفاد ان المراد بالزيارة في كلامه نحو ما صفوان بالزيارة
التي رواها علقمة بن محمد الحضرمي عن ابي جعفر ع في يوم عاشورا هو هذا المعنى فيكون ثم المراد من قوله ثم
صل ركعتين ان تلك الصلوة بعد مجموع ذلك ورواه صفوان كذلك عن مولينا الصادق ع وانه فعل كذلك ثم
لا يخفى ان الظاهر منه ان الصلوة كانت بعد مجموع ما ذكر من غير اعادة ذلك بعد الصلوة كما لا يخفى ومنه يتضح
فساد الاحتمال المذكور ويدل عليه ايضا قوله ع لعلقمة يا علقمة اذا انت صليت الركعتين بعد ان تومي اليه با
السلام فقل عند الايماء اليه من بعد التكبير هذا القول فانك اذا قلت ذلك فقد دعوت الى اخره بناء على ما عرفت
مما سلف حاصله ان قوله ع فقل ليس جزاء للشرط المذكور بل هو في الحقيقة تفسير للايماء الذي يكون الركعتان
بعده ويرشدك اليه ما في كامل الزيارة اذا انت صليت الركعتين بعد ان تومي اليه بالسلم وقلت عند الا
يماء اليه الى آخره فعلى هذا يكون المدلول الاتيان بالركعتين بعد ذلك القول الذي هو عبارة عن مجموع
السلام عليك يا ابا عبد الله الى آخر ودعاء السجدة الذي صار في هذه الاعصار زيارة عاشورا اسما
لذلك ومقتضاه ليس الا ان يكون الركعتان بعد تلك الزيارة واما اعادة الزيارة بعدهما فلا اصلا كما لا
يخفى فالاحتمال المذكور في كلامه قدس الله تعالى روحه مما لا وجه له نعم له وجه بعد ملاحظة ما حكاه عن كامل
الزيارة في بعض نسخ الحديث في بادي النظر لقوله ع اذا انت صليت الركعتين بعد ان تومي اليه بالسلام
وقلت عند الايماء اليه وبعد الركعتين بعد ان لكنك قد عرفت مما فصلناه انه مما لا نعول عليه تنبيه لا
يخفى عليك ان قوله نور الله تعالى مرقده والادعية ينبغي ان يكون تفسيرا للاعمال في قوله الاول ان يكون المراد
فعل تلك الاعمال والادعية قبل الصلوة وبعدها كما يظهر وجهه بادنى التفات واما في الثاني وهو ان المراد
الايماء بسلام آخر اي بلفظ اراد ثم الصلوة ثم قراءة هذه الادعية المخصوصة فانه وان ظهر الحال فيه مما
اسلفناه لا سيما بعد ملاحظة ما بيناه في هذا المقام في وجه النظر في الاحتمال الاول لكنا لا نكتفي بذلك
مبالغة في المقصد وتنبيها على بعض الزوايد فنقول ان الاحتمال المذكور ايضا غير صحيح لان حكاية سيف مع
صفوان الجمال المنتهية الى حكاية فعل مولانا الصادق صريحة في خلافه وان تلك الادعية المخصوصة كانت
مقدمة على الصلوة ويظهر من سيف بن عميرة انه استفاده كذلك من علقمة الراوي عن مولينا الباقر ع
لوضوح ان الظاهر منه ان ما صدر عن صفوان كان مطابقا لما استفاده من علقمة الا في الاتيان بدعاء الوداع
الطويل ومنه ينكشف ان المراد الايماء في ضمن السلم عليك يا ابا عبد الله الى آخره نعم قد بينا مرارا ان الظاهر من صدر
الحديث كفاية الاتيان بالايماء في ضمن اي لفظ كان في الاتيان بالسنة لكن مقتضاه ايضا كون الايماء
اليه بالسلم متقدما على الصلوة وانتفاءه بعدها كما لا يخفى فهذا الاحتمال ايضا غير مقرون بالاعتبار و
اما في الثالث فقد اتضح الحال فيه مما بيناه في الوجهين وهو ايضا مما ليس في ضعفه ريب ومين وايضا نقول
ان اراده ذلك من الحديث المذكور من باب الالغاز والتعمية فلا يناسب مقام البيان والحاجة فلاحظ قوله ع

يا علقمة اذا انت صليت الركعتين بعد ان تومي اليه بالسلام فقل عند الايماء من بعد التكبير هذا القول اه وقد
بينا ان الظاهر ان قوله ع فقل عند الايماء هذا القول انه بيان للايماء الذي يكون الركعتان بعده المدلول
عليه بقوله ع بعد ان تومي اليه بالسلام فعلى هذا ينبغي الاتيان بالركعتين بعد ذلك القول وقد بينه ع فيما بعد
ذلك فقال تقول السلام عليك يا ابا عبد الله اه ثم قال ع ثم تقول اللهم العن اول ظالم اه ثم تقول السلام
عليك يا ابا عبد الله ع اه ثم تقول اللهم خص انت اول ظالم باللعن مني اه ثم تسجد وتقول اه ولا شبهة ان مقتضاه
ان يكون الركعتان بعد الاتيان بجميع هذه الادعية المعبر عنها في كلامه ع بهذا القول والظاهر مما لا ينبغي الريب فيه
فلو كان المراد الاتيان بالركعتين بعد الفراغ من السلام عليك يا ابا عبد الله اه وقبل الاتيان باللعن مائة مرة
كان المناسب ان يقال بعد الفراغ من الزيارة ثم تصلي ركعتين ثم تقول اللهم العن اول ظالم الى اخره وعدم
الاتيان بذلك دليل على انتفائه وهو ظاهر للمتامل غاية الظهور بخلاف ما لو كان المراد هو الاتيان بالركعتين
في اخر الجميع فلا حاجة الى بيانه بعد ذكر الجميع لاستفادته من قوله ع اذا انت صليت الركعتين بعد ان تومي اليه الى
اخره كما لا يخفى ان قيل ان غاية ما يستفاد منه كون الركعتين بعد ما يصدق عليه انه ايماء بالسلام وهو غير
صادق على اللعن مائة مرة فينبغي ان يكونا قبله قلنا قد استفدنا من كلام علقمة قلت لابي جعفر ع علمني دعاء
ادعو به الى آخره ان مقصوده تعلم ما ياتي به في مقام الايماء اليه ع بالسلام وقد اجابه ع فقال قل عند الايماء
هذا القول فلا يلزم منه ان يكون كل كلماته مشتملة على الايماء كما يخفى وكيف مع ان كل كلمات الزيارة المقدمة
على اللعن لا يصدق عليه انه ايماء اليه بالسلام كما لا يخفى فمنه يظهر انه مراده ع تعليم القول الذي يؤتى به عند
الايماء اليه بالسلام وهو صادق على جميع ذلك مضافا الى ان التسليم الذي بعد اللعن يصدق عليه انه ايماء بالسلام
فقد اتضح من جميع ما ذكر ظهور ما بينا ان الاحتمال المذكور ابعد عن مراده من الحديث فهو ايضا مثل سابقه في الضعف
واما في الرابع فقد اتضح مما ابرزنا في الاوجه الثلاثة كما لا يخفى على ذي مسكة ودراية فلا افتقار الى الاعادة
واما في الخامس فهو ايضا ظاهر مما بيناه سيما بعد ملاحظة ما العلاوة المذكورة في تضعيف الاحتمال الثالث من
قولنا وايضا نقول ان اراده ذلك الى اخره وما تمسك به رفع الله تعالى مقامه في اثباته حيث قال لقوله ع واجهد
على قاتله بالدعاء وصل بعده غير واف بمرامه لوضوح اشتمال اصل الزيارة على المبالغة في اللعن فينبغي الحكم بكون
الصلوة بعده ولو فرض لزوم كون الصلوة بعد كل ما اشتمل على اللعن ينبغي الحكم بتاخيرها عن اللهم خص انت
اول ظالم باللعن مني الى آخره نعم يمكن تاييد هذا الاحتمال بما رواه صفوان حيث قال وردت مع سيدي ابي عبد الله ع
الى هذا المكان فنفعل مثل الذي فعلناه في زيارتنا ودعا بهذا الدعاء عند الوداع بعد ان تصلي كما صلينا وودع
كما ودعنا بناء على ان الظاهر منه كون هذا الدعاء بعد الصلوة والوداع وتقديم الصلوة يؤمي الى كونها مقدمة
على الوداع المسبوق بذلك الدعاء ولا يبعد ان يكون المراد من الوداع هو التسليم مائة مرة لاشتماله على الوداع فيكون
الصلوة متوسطة بين اللعن مائة مرة والسلام كذلك ويمكن الجواب عنه بعد تسليم كون المراد من الوداع المدلول
بقوله ع ودع كما ودعنا ما يكون في ضمن ذلك التسليم نقول ان ذلك انما يصح التمسك به فيما اذا سلم افاده الواو

الترتيب وهي غير مسلمة غاية ما هنالك ان الترتيب الذكري يومي الى الترتيب في الواقع لكنه ليس على حد يمكن التعويل
عليه في اثبات الحكم سيما بعد المعارضة بما هو اصرح منه وهو ما صدر من سيف بن عميرة حاكيا على فعل صفوان
حيث قال فدعا صفوان بالزيارة التي رواها علقمة بن محمد الحضرمي عن ابي جعفر ع في يوم عاشوراء ثم صلى ركعتين
عند راس امير المؤمنين ع وودع في دبرهما امير المؤمنين ع فهذا الاحتمال ايضا غير صحيح واما الاحتمال ا
السادس فهو صحيح لكن فيما اذا كان المراد منه فعل الصلوة بعد الفراغ من دعاء السجدة وان كانت لعله
تشتمل قبل السجدة ايضا وقد اتضح الوجه في ذلك مما فصلناه وانت اذا احطت خبرا بما فصلنا تبين لك عدم الا
فتقار الى تكرار الصلوة حسب ما ذكره رفع الله مقامه في زاد المعاد وتحفة الزائر وقد سمعت عبارته في
زاد المعاد ويقرب منه كلامه في تحفة الزائر وانت قد عرفت مما بيناه عدم الافتقار الى ذلك بل لا انصاف
الحكم في شرعيته لا يخلو من اشكال ثم اعلم ان شيخنا الكفعمي سلك هنا مسلكا اخر فقال واما زيارة عاشوراء من قرب
او بعد فمن اراد ذلك وكان بعيدا عنه ع فليبرز الى الصحراء او يصعد سطحا مرتفعا في داره ويومي اليه بالسلام
ويجتهد في الدعاء على قاتله ثم يصلي ركعتين وليكن ذلك في صدر النهار قبل ان تزول الشمس ثم ليندب الحسين ع
ويبكيه ويامر من في داره بذلك ممن لا يتقيه ويقيم في داره مع من حضره المصيبة باظهار الجزع عليه وليعز بعضهم
بعضهم بعضا بمصابهم بالحسين ع فيقولون عظم الله اجورنا بمصابنا بالحسين ع وجعلنا واياكم من الطالبين
بثاره مع وليه الامام المهدي من ال محمد ع فاذا انت صليت الركعتين المذكورتين فكبر الله مائة مرة
ثم اوم اليه ع وقل السلام عليك يا ابا عبد الله السلام عليك يا ابن امير المؤمنين الى ان قال بعد ان ذكر
كلا من اللعن والسلام مائة مرة والدعاء قبل السجود ودعاء السجود بما هو اللفظ ثم صلي ركعتي الزيارة بهما
شئت وقل بعدهما اللهم اني لك صليت الى قوله ثم ادع بعد هذه الزيارة بهذا الدعاء المروي عن الصادق ع
وهو يا الله يا الله اه فعلى ما ذكره يكون زيارة عاشوراء مركبة من امور منها الايماء اليه بالسلام وا
الاجتهاد في الدعاء على قاتله ومنها الصلوة ركعتين بعد ما ذكره ومنها الندبة والبكاء على الحسين ع مع الامر
بذلك لمن كان في داره بعد ذلك ومنها تعزية بعضهم بعضا بمصابهم بالحسين ع بقول عظم الله اجورنا بمصابنا با
لحسين ع الى اخر ما ذكره ومنها التكبير مائة مرة بعد الركعتين المذكورتين ومنها الايماء اليه بعد ما ذكر بان يقول
السلام عليك يا ابا عبد الله الى اخر الزيارة ثم اللعن مائة مرة ثم السلام مائة مرة ثم اللهم خص انت اول ظالم
باللعن مني الى اخره ثم الدعاء في السجدة ثم الصلوة ركعتين علاوة بما ذكر الى آخره وهو غير صحيح لانه مبني على ا
الجمع بين صدر الحديث وذيله وجعل المتحصل منهما زيارة واحدة والحاصل انه لا يبعد ان يكون مستنده في ذلك
الحديث المذكور وجعل قول علقمة علمني دعاء ادعو به ذلك اليوم اذا انا زرته الى اخره على طلب الدعاء بعد
الزيارة في القرب وبعد الايماء اليه ع بالسلام في البلاد البعيدة وجعل قوله ع فقل عند الايماء جوابا عن ذلك
فعلى هذا يكون معنى قوله ع اذا انت صليت الركعتين المذكورتين هو انك بعد اتيانك الركعتين المسبوقتين با
لايماء ع بالسلام وبالجهد على اللعن على قاتله قل بعد التكبير القول الاتي الذي هو عبارة عن قول السلام عليك

يا ابا عبد الله الى آخره والظاهر ان ما ذكره ره مبني على ذلك لكنه غير صحيح بل المراد من الحديث ما نبهنا عليه
فيما سلف حاصله ان زيارة عاشورا في البلاد البعيدة تكون على وجهين احدهما ما دل عليه صدر الحديث
وهو الايماء اليه ع بالسلام والجهد في اللعن على قاتله بعد ان يبرز في الصحراء او صعد الى سطح مرتفع ثم
يصلي ركعتين والظاهر منه زيادة بيانه بالايماء اليه ع والجهد في اللعن على قاتله باي نحو واي لسان كان
كل ذلك قبل ان تزول الشمس ثم الندبة والبكاء عليه ع واقامة مصيبته صلوات الله عليه في داره وتعزية بعضهم
بعضا بما تقدم والزيارة اما عبارة عن مجموع ذلك او يكون الندبة والبكاء بعد الصلوة واقامة المصيبة
والتعزية مما يتوقف عليه استحقاق ذلك الثواب والثاني ما رواه علقمة بعد ان سمع الكيفية المذكورة
منه ع وسال حيث قال قلت لابي جعفر ع علمني دعاء ادعو به ذلك اليوم اذا انا زرته من قرب واومات
من بعد البلاد ومن داري بالسلام عليه بناء على انه ع لما بين ثواب زيارته ع من قرب ثواب زيارته من
البعد استدعى منه ع بيان عين ما يقوله عند ارادة الزيارة في القرب والبعد وقوله اذا انا زرته
من قرب فيه احتمالان احدهما طلب دعاء الذي يدعو به بعد ان زاره والثاني طلب ما يقوله حال
ارادة الزيارة والظاهر ان مراده الثاني لوجوه منها ان المناسب في امثال المقام طلب ما يقوله حين
ارادة الزيارة لا طلب ما يقوله بعد الزيارة لوضوح ان المناسب فيما اذا اصدر من المطاع ان من زاره
فله كذا السؤال عن اصل الزيارة لا ما يدعو به بعدها وهو ظاهر وهكذا الحال في قوله ع واومات من
بعد البلاد اذ تقديره وعلمني دعاء ادعو به ذلك اليوم اذا انا اومات بعد البلاد بالسلام اليه فيكون
السؤال عما يقوله حين ارادة الايماء اليه بالسلام لا ما يدعو به بعد ان اوما اليه بالسلام وهو ايضا
ظاهر لا خفاء فيه ومنها ان ما ذكره ع في مقام جواب هذا السؤال هو المصداق لما اجمله ع في الاول وهو
قوله واوما اليه بالسلام واجتهد في الدعاء على قاتله لوضوح ان ما ذكره ع في مقام الجواب وهو السلام عليك
يا ابا عبد الله الى آخره اما ان يكون ايماء اليه بالسلام او لعنا على قاتله بانواع العذاب ومنها انه المتبادر من سوق
الكلام كما لا يخفى على اولي التامل والاحلام ومنها وهو اظهر الجميع وهو حكاية سيف بن عميرة مع صفوان حيث انه
صفوان حال الايماء ع بما رواه علقمة عنه ع ثم صلى بعده لقوله فدعا صفوان بالزيارة التي رواها علقمة بن محمد
الحضرمي عن ابي جعفر ع في يوم عاشورا ثم صلى ركعتين الى آخر ما سلف والحاصل ان ما ذكره شيخنا الكفعمي مبني على
الاحتمال الاول لكن الظاهر الذي لا ينبغي للتامل فيه انما هو الثاني فما ذكره قدس الله روحه فليس بصحيح ايضا
مضافا الى انا نقول على فرض تسليم ليس المدلول عليه بالحديث المذكور الا الركعتين فعلى فرض تسليم ان
يكون المراد من قوله ع اذا انت صليت الركعتين بعد ان تومي اليه بالسلام فقل عند الايماء القول المذكور
لا ينبغي الاتيان به بعد الركعتين فمن اين يحكم بالركعتين الاخريين اللتين ذكرهما بعد الاتيان بدعا السجدة فا
تحقيق المدلول عليه بالحديث الذي هو الاصل في شرعية تلك الزيارة الجليلة هو ما نبهنا عليه وهو الذي
اورده شيخنا المفيد في مزاره عند بيان كيفية تلك الزيارة الشريفة رفع الله مقامه في الجنة العالية وله الحمد

والشكر والمنة وصلواته على اكمل من ختمت به الرسالة وافضل من فوضت اليه الوصاية واولاده الاطياب
الامجاد الزاكية س شخصي تاخير در اتيان بصلوة ظهر نموده تا بحدي كه ملاحظه نمود معتقد
اين شد كه بمقدار چهار ركعت زياده از وقت باقي نمانده بنا بر اين اعتقاد نماز عصر را مقدم داشت
و بعد از فراغ از نماز عصر فساد اعتقاد اين شخص ظاهر شد و معلوم شد كه بمقدار چهار ركعت ديگر
يا كمتر بغروب شمس باقي مانده در اين وقت چه كند ج ظاهر اينست كه نماز عصر كه كرده صحيح بوده
باشد اتيان بنماز ظهر مينمايد بنيت قضا لكن احتياط اينست كه دوباره نماز عصر را بكند بنيت قربة
بعد از آن نماز ظهر را قضا نمايد س شخصي در آخر وقت دهن او خون آمده و خون قطع نميشود
و نماز نموده تكليف او چه چيز است ج مشغول نماز شود و هر وقت كه آب دهن اندازد در سفال
در دست گرفته آب دهن را بان در سفال اندازد بنحوي كه آب دهن بلب نرسد يا بر زمين اندازد و اگر
هيچ يك ممكن نبوده باشد مثل اينكه دستمال نداشته باشد و صلوة در مسجد بوده باشد آب دهن را بلباس
خود اندازد و اگر لباس نداشته باشد آب دهن را ببدن خود اندازد و نجاست لباس و بدن در چنين
صورت مضر نيست جلاب دهن كه بخون مخلوط باشد بلعيدن آن جايز نيست و نماز نيز ساقط
نيست تدبير اينست كه مذكور شد س شخصي بقصد سفر از منزل خود بيرون رفت و در اثناي راه
راي او منحرف شد نماز را قصر كند يا تمام روزه بگيرد يا نه ج اين منصور بچند صورت مي
شود اول آنست كه بعد از طي هشت فرسخ فصاعدا راي او منحرف شد در اين صورت بي اشكال
نماز را قصر ميكند و روزه را جايز نيست بگيرد مگر در صورتي كه قصد اقامه در آنجا يا در اثناي
معاودت نمايد دوم آنست كه انحراف راي قبل از بلوغ بچهار فرسخ هم رسيد در اين صورت بي
اشكال نماز را تمام ميبايد خواه در آنجا كه راي او منحرف شده باشد يا در معاودت و هم چنين
روزه ميتواند گرفت سيم آنست كه بعد از بلوغ بچهار فرسخ و قبل از بلوغ بهشت فرسخ انحراف
هم رسيد در اين صورت حكم خالي از اشكال نيست نظر باينكه از آنجا كه راي او منحرف شده الى منزل
او بقدر مسافت كه معتبر است در قصر نيست و فرق است ما بين اين صورت و صورتي كه از منزل
خود بيرون رود بقصد چهار فرسخ و قصد معاودت در آن يوم يا قبل از انقضاء عشرة ايام
داشته باشد چنانچه ظاهر است باندك تاملي لكن با اين لازم است كه قصر نمايد كما هو المستفاد من
الصحيح ان كنت مررت في يومك يريد افكان عليك حين رجعت ان تصلي بالتقصير لانك كنت مسافرا
الى ان تصير الى منزلك والموثق المروي عن اسحق بن عمار قال سئلت ابا الحسن ع عن قوم خرجوا في
سفر فلما انتهوا الى الموضع الذي يجب عليهم فيه التقصير قصروا من الصلوة فلما صاروا على فرسخين
او على ثلثة فراسخ او على اربعة فراسخ تخلف عنهم رجل لا يستقيم لهم سفرهم الا به فاقاموا ينتظرون
مجيئه اليهم وهم لا يستقيم لهم السفر الا بمجيئه اليهم فاقاموا على ذلك اياما لا يدرون هل

یصوموند فی سفرهم او ینصرفون هل ینبغی لهم ان یتموا الصلوة او یقیموا علی تقصیرهم قال ان کانوا بلغوا مسیرة
اربع فراسخ فلیقیموا علی تقصیرهم اقاموا ام انصرفوا وان کانوا ساروا اقل من اربع فراسخ فلیتموا الصلوة اقاموا
او انصرفوا فاذا مضوا فلیقصروا **س** کسی که عازم سفر شد قبل از بلوغ بچهار فرسخ رای او منحرف شد مقرر
فرموده اید بعد از انحراف رای او نماز را تمام میباید و نمازی که قبل از انحراف رای قصر نموده اعاده یا قضای
ان لازم است یا نه یا فرق ما بین بقای وقت و خروج وقت میباشد **ج** اما قضای ان صلوات پس بی
اشکال ثابت نیست و اما اعاده ان با بقای وقت ان نیز ظاهر اینست که واجب نبوده باشد نظر باینکه امتثال
امر مقتضی اجزاست لکن اگر بعنوان استحباب در این وقت اعاده نماید بجهت نظر بحدیثی که وارد شده و ان
حدیث اینست ان کان قصر ثم رجع عن نیته اعاد الصلوة لکنه لضعف سنده لا یصلح لان یعول علیه فی الوجوب
سیما بعد معارضته بالصحیح الدال علی عدم الوجوب قال ع تمت صلوته ولا یعید **س** شخصی در اول عزم
سفر شده در اثنای طریق رای او منحرف شد حکم ان از قرار تفصیل سابق معلوم شد لکن مقصود حال این
که این شخص ثانیا رای او منحرف شد یعنی بعد از رجوع از عزم سفر باز عازم سفر گردیده در اینوقت مسافت معتبر
است از همین محل که ثانیا عازم سفر گردیده یا در حکم سفر اول است یعنی مسافت اعتبار میشود از منزل اول
ج این در صورتیکه رجوع از قصد اول بعد از بلوغ باربعه فراسخ فصاعدا بوده باشد متمم معتد بها
نیست نظر بانچه مذکور شد که در این صورت نماز را قصر میکند پس لزوم قصر در صورت عدول از ان قصد
بطریق اولی خواهد بود و اما در صورتیکه یعنی رجوع از سفر قبل از بلوغ باربعه فراسخ بوده باشد ممکنست
که گفته شود اعتبار مسافت از منزل خود خواهد بود اگر چه بعد از رجوع از قصد اول نماز را تمام نموده باشد
نظر باینکه این شخص مسافر بوده و حکم سفر از او ساقط شد بجهة رجوع از قصد و مفروض اینست از این قصد
رجوع نموده پس حکم اول در حق او عود خواهد نمود لکن ظاهر اینست که اعتبار مسافت از ان محلی که رجوع از
قصد اول نموده باید نمود نظر باینکه شخص بعد از عدول از عزم سفر حکم سفر از او ساقط و اتمام صلوة در
حق او متعین شد و مقتضای استصحاب حکم بقای ان در حکم است تا رفع ان متحقق شود و این معلوم نیست و ثمره
در صورتی ظاهر میشود که بعد از رجوع از قصد اول عازم مسافتی باشد که اقل از ثمانیه فراسخ بوده باشد و ناوی
اقامه عشره ایام در انجا بوده باشد بنا بر مختار نماز را اتمام میکند در این صورت **س** کسی بعزم چهار فرسخ از
منزل خود بیرون میرود نماز را اتمام نماید یا قصر **ج** این مسئله متصور بدو صورت میشود اول انست که نا
وی اقامه عشره ایام میباشد در چهار فرسخی در اینصورت بلا اشکال نماز را اتمام میکند و اگر شهر رمضان المبارک
بوده باشد روزه را میگیرد دوم آنست که قصد مراجعت همان روز یا شب دارد یا قصد مراجعت بعد از ورود دارد
بلا فاصله عرفیه اگر چه مراجعت در شب شود در اینصورت در حق او قصر صلوة و افطار صوم متعین است صورت
سیم مخالف با دو صورت مسطوره است یعنی ناوی اقامه عشره ایام نیست و قصد مراجعت در ان روز را
ندارد بمعنی که مذکور شد یعنی قصد مراجعت ان روز را ندارد و ناوی اقامه عشره ایام هم نیست بلکه مقصود

بلکه

اینست که قبل از انقضای ده روز مراجعت نماید در این صورت ظاهر اینست که قصر در حق او متعین است
لکن احتیاط اینست که در صلوة جمع ما بین قصر و اتمام نماید و در صوم افطار نماید لکن قضا نیز بعمل آورد
س اوقات نماز نافله ظهرین و وقت فضیلت ظهرین را بحسب مقدار زمان اگر بیان نمایید باعث
نفع عام بعامه خلایق میگردد **ج** مقدار ذراع یا قدمین در تحدید وقت نافله ظهر بنا بر مشهور و بعض
که در نصوص وارد شده و همچنین ذراعین یا اربعة اقدام در تحدید نافله عصر و مقدار بلوغ ظل شاخص
بمثل شاخص در تحدید وقت فضیلت ظهر و دو مثل شاخص در تحدید فضیلت عصر بحسب اختلاف
فصول مختلف است لهذا در بیان این مطلب اختصار میکنیم بذکر بعض از فصول و سایر اوقات بالمقایسه بان
عمل میتوان نمود پس میگوییم در وقتیکه آفتاب در اول جدی باشد که اول چله بزرگ است ظاهر اینست که وقت
نافله ظهر تا یک ساعت و نصف ساعت و هفت دقیقه باقی باشد و وقت نافله عصر در وقت مذکور
تا دو ساعت و ده دقیقه و وقت فضیلت ظهر تا دو ساعت و نیم و دوازده دقیقه و وقت فضیلت
عصر تا سه ساعت و بیست و دو دقیقه باقی باشد و در وقتی که آفتاب در وسط جدی بوده باشد
وقت نافله ظهر تا یکساعت و نیم و هشت دقیقه و وقت نافله عصر در دو ساعت و دوازده دقیقه و وقت
فضیلة ظهر تا دو ساعت و نیم و چهارده دقیقه و وقت فضیلت عصر تا سه ساعت و بیست و پنج دقیقه
باقی باشد و در اخر جدی که متصل باول دلو است وقت نافله ظهر تا یک ساعت و نیم و ده دقیقه و وقت
نافله عصر تا دو ساعت و هفده دقیقه و فضیلت ظهر تا دو ساعت و نیم و نوزده دقیقه و وقت فضیلت
عصر تا سه ساعت و نیم و دو دقیقه باقی بوده باشد و انچه مذکور شد وقت نافله ظهرین و وقت فضیلت
انها در قوس معلوم میشود چه اول قوس مثل اخر جدیست و وسطان و اخر قوس مثل اول جدی و وقت نافله
ظهر در وسط دلو بمقدار یک ساعت و شانزده دقیقه است و در آخر دلو که متصل است باول حوت بمقدار
یک ساعت و نصف ساعت مجملا وقت نافله ظهر در اول جدی تا یک ساعت و نیم و هفت دقیقه ظاهرا
که باقی باشد و در اول سرطان تا یک ساعت و نیم و یازده دقیقه و وقت نافله عصر در اول جدی تا دو
ساعت و نیم و هشت دقیقه مجملا بعد از تحقق زوال تا یک ساعت و نیم و هفت دقیقه در جمیع فصول
نافله ظهر ادا است و نافله عصر تا دو ساعت و ده دقیقه و وقت فضیلة ظهر در اول جدی تا دو ساعت
و نیم و دوازده دقیقه و در اول سرطان تا سه ساعت و نیم و هفت دقیقه و وقت فضیلت عصر در
اول جدی تا سه ساعت و بیست و دو دقیقه و در اول سرطان چهار ساعت و نیم و سیزده دقیقه
مجملا نماز ظهر را اگر بعد از زوال تا دو ساعت و نیم و بیست و دو دقیقه بعمل آورد در جمیع فصول البته
نماز ظهر را در وقت فضیلت درک کرده خواهد بود و همچنین نماز عصر را در سه ساعت و بیست
و دو دقیقه یا نقضی که وقت فضیلت ظهر که از دو ساعت و نیم و دو دقیقه کمتر نمیشود و همچنین وقت
فضیلت عصر که از سه ساعت و بیست و دو دقیقه کمتر نمیشود و همچنین ابتدای وقت فضیلت ظهر

زیاده از سه ساعت و نیم وقت دقیقه کم میشود چنانچه امتداد وقت فضیلت عصر علاوه از چهار ساعت و
نیم و سیزده دقیقه نمیشود پس این غایت امتداد وقت فضیلت دو نماز است ولکن وقتی که شمس در رأس
سرطان بوده باشد چنانچه قبل مذکور شد غایت انفصال است لکن وقتی که شمس در راس جدی بوده باشد
بعد غیر این دو حالت متوسط ما بین حدیث رعایت انچه در رأس جدی مذکور شد کفایت میکند در مطلب
س کسی مشغول نماز است دیگری وارد میشود سلام میکند بر سلام واجب باشد در صورت و
جوب بچه صیغه اتیان نماید و هرگاه سلام کند و بطریق متعارف بین عوام الناس بگوید سلام جواب لازم
است خواه در نماز بوده باشد یا در غیر نماز با نه المناس اینست که احکام این مسئله را مفصلا بیان فرمایند
که بسیار ضرور و عام البلوی است ج صیغه متداوله سلام شش است اول سلام علیکم دوم السلام
علیکم سیم علیکم السلام چهارم سلام علیک پنجم السلام علیک ششم علیک السلام بعد از ملاحظه هر یک
از صیغ ست مذکوره بیان و تعیراته اقسام مسئله میرسد لهذا و شش قسم مثل اینکه سلام کننده میگوید
سلام علیکم جواب آن ممکن است بسلام علیکم و السلام علیکم و علیکم السلام و سلام علیک و السلام علیک
و علیک السلام و هم چنین است سایر اقسام ظاهر اینست در حالتی که کسی سلام کند بر مصلی بهر یک از
صیغ ست که بوده باشد لازم آورد نماید بمثل آن پس اگر بگوید السلام علیکم مصلی در نماز لازم است که رد
نماید بهمین نحو حتی اینکه اگر اسقاط الف و لام نماید و بگوید سلام علیکم جایز نخواهد بود بلکه دور نیست
که موجب بطلان نماز شود و هم چنین اگر بگوید علیکم السلام مصلی در مقام رد لازم است که بگوید علیکم
السلام و بغیر این جایز نیست بلکه موجب بطلان نماز خواهد بود و هم چنین است در السلام علیک
یا سلام علیک یا علیک السلام مجملا معتبر در جواب از مصلی آنست که اتیان نماید بمثل آن صیغه که از سلام
کننده صادر شده بخصوصه کلامیکه در این مقام است در چند مطلب است اول آنست که مسلم و مسلم
علیه باعتبار وحدت هر دو یا تعدد هر دو یا وحدت احدهما و تعدد دیگری منقسم میشود بچهار قسم اول
آنست که مسلم واحد است و مسلم علیه نیز واحد است حکم ان آنست که مذکور شد یعنی اگر مسلم علیه
در نماز بوده باشد لازم است که اقتصار نماید بمثل ان صیغه و اگر در خارج نماز بوده باشد میتوان
اتیان نمود بمثل ان و با حسن از ان دوم آنست که هر دو متعدد باشند مسلم متعدد و مسلم علیه نیز متعدد
در اینصورت رد بر همه مسلم علیهم لازم است پس هرگاه همه یک دفعه رد سلام نموده اند حرجی نیست
خواه همه مشغول نماز بوده باشند یا هیچ یک مشغول نبوده باشند یا بعضی مشغول نماز بوده باشد
و بعضی در خارج نماز لکن در صورت اشتغال بنماز لازم است اتیان نماید بمثل ان صیغه که از مسلمین
صادر شده و اما هرگاه بعضی از انها سبقت نمایند در جواب ظاهر اینست فعل ان مسقط وجوب از
دیگران بوده باشد در صورتیکه قصد رد از همه کرده باشد پس در حق دیگران رد لازم نخواهد بود
لکن هرگاه در خارج نماز بوده باشد مستحب است در حق هر یک اتیان برد نموده باشند و اما در حق

الکه

الکه که مشغول نماز بوده باشد در اینصورت جایز نیست کلامی که در این مقام است اینست که
انچه مذکور شد مختص است بصورتیکه همه متفق بوده باشند در لفظ سلام مثل اینکه صیغه
صادره از همه سلام علیکم بوده باشد مثلا و اما هرگاه مختلف بوده باشد مثل اینکه بعضی سلام علیکم
گفته و بعضی السلام علیکم و بعضی سلام علیک ایا در اینصورت اکتفا برد بیک صیغه میتوان نمود
خواه در خارج نماز بوده باشد یا در اثنای نماز مسئله محل اشکال است ظاهر اینست که اکتفا برد
بیک صیغه میتوان نمود اگرچه در اثنای نماز بوده باشد سیم آنست که مسلم متعدد بوده باشد مسلم
علیه واحد در اینصورت نیز هرگاه قصد همه کند بیک رد اکتفا میتواند نمود بلکه اگر در اثنای نماز بوده
باشد در صورتیکه در یک صیغه قصد رد همه نموده اتیان بصیغه سلام متعدد نمیتواند نمود بلکه
دور نیست در خارج نماز نیز چنین بوده باشد نظر باینکه امتثال رد واحدی که در ان قصد همه نموده
باشد حاصل شد حکم برجحان بعد از ان اگرچه بطریق استحباب بوده باشد محتاج بدلیل است مخفی نماند انچه
مذکور شد در صورتیست که شروع برد سلام بعد از فراغ همه سلام کننده بوده باشد از صیغه سلام و
اما هرگاه شروع برد سلام قبل از فراغ بعضی از انها بوده باشد از صیغه سلام یا قبل از شروع بعضی بوده باشد
بسلام البته اکتفا بیک رد نمیتوان نمود چهارم آنست که مسلم واحد بوده باشد مسلم علیه متعدد در اینصورت
نیز هرگاه یک نفر سبقت در رد نموده دیگران اکتفا بان میتوانند نمود لکن در حق باقی مستحب است اتیان
برد نموده باشد لکن در غیر نماز و اما در حق مصلی رد ثانیا ثابت نیست بلکه جایز نیست بلکه موجب بطلان
نماز است این در صورتی است که انکس که اقدام برد سلام نموده از جمله مکلفین بوده باشد و اما هرگاه غیر
مکلف بوده باشد ظاهر اینست که موجب سقوط تکلیف نشود پس بر بعضی از مکلفین رد واجب خواهد
بود خواه در اثنای نماز بوده باشد یا خارج نماز فرقی در این باب ظاهرا در هر دو حالت نیست و اما هرگاه
سلام کننده غیر مکلف بوده باشد ظاهر اینست رد سلام بر مسلم علیه لازم است اگرچه در اثنای نماز بوده
باشد مسئله دویم در بیان تسلیم بعضی بر بعضی بدانکه مسلم و مسلم علیه یا متحد است یا متعدد یا مسلم متعدد است
و مسلم علیه متحد یا بعکس ان یعنی مسلم متحد است و مسلم علیه متعدد پس در این چهار مطلب است مطلب
اول آنست که مسلم و مسلم علیه متحد بوده باشد و این خالی از این نیست مسلم علیه یا در نماز است یا در خارج
نماز و علی التقدیرین مسلم یا مکلف است یا غیر مکلف و بر جمیع تقادیر مسلم یا ذکور است یا اناث بر جمیع تقا
صیغه سلامی که از ان شخص صادر میشود یا صحیح است یا غیر صحیح پس در این مقام چند بحث است اول آنست که
مسلم مکلف و مرد بوده باشد و صیغه سلام صادره از او صحیح بوده باشد و مسلم علیه مشغول در نماز
بوده باشد در اینصورت تشکیکی در وجوب رد سلام نیست لکن جایز است در مقام رد اتیان بصیغه غیر
نماید چنانچه جایز است اتیان باحسن نماید مجملا هرگاه سلام کننده چنین گوید سلام علیکم و مسلم علیه یا
نماز نبوده باشد اتیان بجواب بچند نحو میتواند نمود اول سلام علیکم دوم السلام علیکم سیم علیکم السلام

در هر یك با ضم و رحمة الله و بركاته و عدم آن پس نفس طریق ایشان بجواب میتواند نمود لكن احسن از سه صیغه
مجرد علیكم السلام است چنانچه همین صیغه با ضمیمه احسن از همه است اگرچه با ضمیمه بوده باشد دوم مثل آنست
که مذکور شد لکن مسلم علیه در نماز بوده باشد در اینصورت لازم است که ایشان نماید بمثل صیغه که از مسلم
صادر شده پس هرگاه سلام کننده بگوید سلام علیکم بر مصلی لازم است که بگوید سلام علیکم علیکم السلام
جایز نیست و همچنین جایز نیست که بگوید السلام علیکم یا سلام علیکم یا علیك السلام علیك و ظاهر اینست
که چنین بوده باشد در صورتی که سلام کننده هر یك از صیغه خمس را اختیار نماید در مقام سلام یعنی لازم است
که مثل همان صیغه را در اثنای نماز رد نماید ایشان بلفظ مغایر جایز نیست اگرچه در بعضی حروف بوده باشد
خواه در زیادتی بوده باشد یا در نقصان مثل اینکه سلام کننده بگوید السلام علیکم بر مسلم علیه مصلی
لازم است که همین صیغه رد نماید و جایز نیست در مقام رد اسقاط الف و لام نماید چنانچه جایز نیست در
صیغه خطاب ایشان بلفظ مفرد نماید که بگوید السلام علیك و هرگاه سلام کننده بگوید سلام علیك در مقام
جواب جایز نیست بگوید السلام علیکم یا السلام علیك بلکه لازم است در مقام رد ایشان نماید همان صیغه
سیم آنست که سلام کننده زن بوده باشد و در این صورت مسلم علیه مثل سابق یا در خارج نماز است یا در اثنای
نماز و علی التقدیرین زن یا محرم است یا غیر محرم و در صورت محرمیت یا عالم است باینکه اجنبی صوت او را
میشنود یا نه و در صورت محرمیت و عدم علم باستماع اجنبی صوت او را قطعا جواب لازم است خواه در
نماز بوده باشد یا در خارج نماز حکم صیغه در نماز و در خارج نماز همان نحو است که در رد مذکور شد و
تفاوتی در این باب نیست میان مرد و زن و در صورت محرمیت زن و علم او باستماع اجنبی صوت او و امثله
خالی از اشکال نیست نظر باینکه مسئله مبتنی بر اینست که در حق زن حرام است که اسماع کند صوت خود را
نسبت باجنبی بعنوان اطلاق یا نه ظاهر اینست که حکم بحرمت بعنوان اطلاق نتوان نمود پس رد واجب خواهد
بود اگرچه در اثنای نماز بوده باشد لکن احتیاط در دین مقتضی اعاده نماز است بعد از اتمام و آنچه مذکور شد
در صورتی بود که زن مسلمه از محارم مرد بوده باشد و اما هرگاه غیر محرم بوده باشد پس حکم در این آنست که مذکور
شد پس واجبست رد خواه در اثنای نماز بوده باشد یا در خارج نماز لکن چنانچه مذکور شد در غایت احتیاط
مقتضی اینست که اعاده نماز کند بعد از اتمام چهارم آنست که سلام کننده غیر مکلف بوده باشد خواه مسلم
علیه در نماز بوده باشد یا در خارج نماز ظاهر اینست که هرگاه ممیز بوده باشد رد سلام او واجب بوده باشد
اگرچه مسلم علیه در اثنای نماز بوده باشد لکن احتیاط در این مقام نیز اعاده نماز است بعد از اتمام پنجم
آنست که سلام کننده در مقام سلام اقتصار نماید بلفظ سلام چنانچه متعارف ما بین کثیری از عوام
و نسوان است خواه سلام کننده مکلف بوده باشد یا غیر مکلف ظاهر اینست که رد چنین سلام واجب
نبوده باشد اما در خارج نماز سهل است اشکالی که هست در اثنای نماز است ظاهر اینست که موجب
فساد نماز است اما این در صورتی نیست که از نسوان و عوام الناس صادر شود و اما هرگاه از شخص عالم

صادر

صادر شود که سلام را از جمله مبتدای محذوف الخبر قصد نماید و خبر محذوف منوی او بوده باشد در اینصورت
رد نماید ششم آنست که سلام کننده غیر مسلم بوده باشد مثل یهود در اینصورت اگر مسلم علیه در غیر نماز
بوده باشد ظاهر اینست که رد واجب بوده باشد در مقام رد لازم است اختصار نماید بعلیك یا بعلیکم یعنی
با فراد صیغه خطاب یا بجمع هر دو خوب است و اما اگر مسلم علیه در اثنای نماز بوده باشد در اینصورت ظاهر
اینست که رد واجب بلکه جایز نبوده باشد بلکه اگر رد نماید موجب بطلان نماز میشود بدانکه مناسب در این
مقام تنبیه بچند امر است اول آنست که هرگاه مسلم علیه مشغول نماز بوده باشد اگر وقت سلام مشغول
تلاوت یا ذکر نبوده باشد همان وقت لازم است ایشان بلفظ سلام نماید تأخیر جایز نیست و اما هرگاه در
اثنای قرائت یا ذکر بوده باشد اگر در اثنای کلمه بوده باشد خود را بمحل وقف رسانیده قطع قرائت نماید بعد
از آن رد نماید در اثنای کلمه قطع کلمه نماید دوم آنست آنچه مذکور شد که رد سلام واجبست در وقتی
است که مشخص باشد که مقصود سلام کننده این شخص است و اما هرگاه تشکیك داشته باشد در این
صورت رد سلام واجب نیست بلکه اگر در اثنای نماز بوده باشد رد جایز نیست پس اگر در چنین صورتی
رد سلام نماید موجب بطلان نماز میشود سیم آنست آنچه مذکور شد که در اثنای نماز لازم است که رد
نماید بمثل آن صیغه که از سلام کننده صادر شده این در صورتی است که تشکیکی و اشتباهی در آن صیغه
نداشته باشد نمیداند صیغه صادره از آن السلام علیکم بوده یا سلام علیکم و هکذا یا در اینصورت
اگر مسلم علیه در اثنای نماز بوده باشد رد جایز خواهد بود یا نه مسئله محل اشکال است لکن ظاهر اینست
رد جایز بلکه واجب خواهد بود چهارم آنست ابتدا بسلام مستحب است و رد سلام واجب گاه هست
مسلم و مسلم علیه مشخص است و گاه هست تو ارد سلامین میشود قصد هر یك آن بوده که ابتدا بسلام
بوده باشد صیغه سلام از این صادر شد بهمین قصد چنانچه از دیگری نیز بهمین قصد صادر شد هر دو
یك دفعه ایشان بسلام نمودند در این صورت بر هر دو لازمست رد سلام دیگری نموده باشند و
اگر چنین نمایند هر دو تارك واجب خواهند بود مطلب دوم آنست که مسلم و مسلم علیه هر دو
متعدد باشند در اینصورت هرگاه مسلم علیه شروع برد نماید بعد از فراغ هم از صیغه سلام
ظاهر اینست که اکتفا برد از یك نفر از مسلم علیه میتواند نمود و رد بهر فرد از افراد مسلم علیه لازم
نیست بلکه رد یکنفر مسقط تکلیف از دیگران خواهد بود لکن هرگاه در خارج از نماز باشد اگرچه
هم اکتفا بیك ردی که صادر شده از یك نفر میتواند نمود لکن دور نیست که رد در حق هر یك
مستحب بوده باشد و اما هرگاه هم مشغول نماز بوده باشند در این صورت اگر صیغه صادره از
هر مسلمین یك صیغه بوده باشد مثل اینکه هم بگویند سلام علیکم در این صورت اگر هم یکدفعه
ایشان برد نمایند مثل اینکه هم یکدفعه گفتند سلام علیکم اشکالی نیست و همچنین هرگاه یك نفر
سبقت نموده برد و گفت سلام علیکم باز اشکالی نیست لکن ظاهر اینست که برد دیگران لازم بوده

باشد که اکتفا بفعل همان یکنفر نموده باشند پس دیگری در این صورت اقدام برد سلام نمیتوانند نمود
بلکه رد ثانی در این صورت موجب بطلان نماز میشود نسبت بهمان شخص لکن این در وقتی است که
رد از مکلفین صادر شده باشد و اکتفا برد غیر مکلف نمیتوانند نمود بلکه لازم است هر دفعه با یکنفر
اقدام برد نماید اشکالی که در این مقام هست این است که هرگاه فرض شود صیغه سلام صادره از مسلمین
مختلف بوده باشد مثل اینکه بعضی گویند سلام علیکم و بعضی السلام علیکم و بعضی سلام علیک نظر
باینکه در نماز چنانچه سابق مذکور شد لازم است که مصلی اتیان نماید در مقام رد بمثل صیغه که
صادر شده باشد از مسلم در صورتی که صیغه صادره از مسلمین مختلف بوده باشد تکلیف مسلم
علیهم چه چیز است ظاهر اینست رعایت مثلیت در این صورت معتبر نبوده باشد نظر باینکه بنا
بر اعتبار رعایت تماثل در انصورت لازم می آید که حکم کرده شود بر هر فردی از افراد مسلم علیهم
لازم بوده باشد رد سلام نماید بعدد مسلمین که صیغه سلام آنها مختلف باشد مثلا هرگاه فرض شود
عدد مسلمین شش بوده باشد و مسلم علیهم نیز فرض کنیم شش نفر بوده باشد و فرض شود صیغه
صادره از بعض مسلمین سلام علیکم و از بعضی علیکم السلام و از بعضی السلام علیکم و از بعضی سلام
علیک و از بعضی علیک السلام و از سادس السلام علیک پس لازم خواهد بود بنا بر فرض مذکور
بر هر شش نفر از مسلم علیهم اتیان بشش صیغه سلام نمایند نیت نماید در هر صیغه رد کسی را که
ان صیغه از ان شخص صادر شده تا رد مماثل نسبت بهمه متحقق شود دلیل بر لزوم اعتبار مماثلت در
مثل این صورة نداریم بلکه دلیل بر تجویز آن نداریم نظر باینکه ظاهر از احادیث داله بر اعتبار مماثلت
صورت وحدت مسلم است پس تمسک بآن در صورت مفروضه ممکن نیست پس بنا بر این اتیان برد بنحو مسطور
موجب بطلان نماز خواهد بود پس لازم است در این مقام متمسک شویم بادله عامه مثل آیه تحیة و غیرها
و مقتضای ان لزوم رد است فی الجمله پس در این صورت ظاهر اینست که لازم بوده باشد اجزاء شود بیکی
از صیغ مذکوره نظر باینکه در یک صیغه نیت رد همه خواهد بود پس اختیار صیغه نماید که مشتمل بر صیغه
نماید که مشتمل بر صیغه خطاب جمع بوده باشد مثل سلام علیکم نه سلام علیک این در صورتی بود که هر یک
از مسلم علیهم سبقت در رد نماید و اما هرگاه همه در یک دفعه اقدام برد نمایند مختار خواهد بود هر یک در اختیار
صیغه کاه است خواهند بود و کاه هست مختلف کلامی که در این مقام هست این است که آیا اقدام جمیع
برد موقوفست بعدم علم باقدام بعض برد یا نه بلکه جایز است اگر چه عالم بوده باشد باینکه بعضی اقدام برد
خواهند نمود ظاهرا نیست نظر بثبوت مقتضی تکلیف در حق جمیع و دفع آن در صورتی میشود که رد از
بعض صادر شود بالفعل مادامی که صادر نشده است جایز است اقدام بان اگر چه قاطع بوده باشد که بعضی
اقدام بان خواهند نمود و مخفی نماند انچه مذکور شد در صورتی بود که همه مسلم علیهم مشغول نماز بوده باشند
و اما هرگاه هیچ یک مشغول نماز نبوده باشند در این صورت باز ظاهر اینست که اجزاء بصدور رد از

بکفر

بکفر میتوانند نمود و لکن مذکور شد که ظاهر اینست که مستحب در حق غیر از ان یکنفر که سبقت در رد نموده است
که اتیان برد نماید بدانکه این استحباب مؤدی میشود باختیار کردن هر یک صیغه را چنانچه مؤدی میشود باختیار
کردن بعضی غیر انچه را که دیگری اتیان نموده لکن حال در اختیار نمودن صیغه جمع در کاف خطاب و صیغه مفرد مخفی نیست
که مذکور شد و از انچه مذکور شد حکم مسئله در صورتیکه بعضی از مسلم علیهم مشغول نماز نبوده باشند و
بعضی مشغول نماز نبوده باشند ظاهر است مجملا در صورت تعدد مسلم علیهم یا کل مشغول نماز میباشند
یا کل در خارج نماز میباشند یا مختلف بعضی مشغول نماز میباشند و بعضی خارج نماز حکم در دو صورت
اولی صریحا مذکور شد و حکم در صورت ثالثه دانسته میشود از انچه مذکور شد در دو صورت مطلب سیم
در صورت وحدت مسلم و تعدد مسلم علیهم است بدانکه هرگاه مسلم متحد بوده باشد و مسلم علیهم متعدد
در این صورت نیز اقسام ثلثه مذکوره محتمل است یا همه مسلم علیهم مشغول نماز میباشند یا هیچ یک مشغول
نماز نیستند یا بعضی مشغول نماز میباشند بخلاف بعض دیگر حکم هم بنحوی است که مذکور شد بلکه جواز
اجتزاء در مقام رد بر یکنفر در صورت تعدد مسلمین مقتضی جواز اکتفای بآنست در صورت وحدت
مسلم بطریق اولی و حکایت استحباب تعدد در حق غیر مسبوق برد در صورت عدم اشتغال بنماز و عدم
استحباب بلکه عدم جواز ان در صورت اشتغال بنماز بنحویست که مذکور شد مخفی نماند انچه مذکور
شد که رد بعض در صورت تعدد مسلم علیهم کفایت میکند در سقوط تکلیف در حق دیگران ظاهر اینست
این در صورتیست که ان بعض از جمله مکلفین بوده باشد پس هرگاه ان بعض مکلف نبوده باشد ظاهر
اینست که رد او سقوط تکلیف در حق مکلفین نبوده باشد پس مکلفین اکتفا برد غیر مکلف نمیتوانند
نمود پس اتیان برد در چنین صورت لازم خواهد بود او در خارج نماز اگر چه اسهل است نظر باینکه امر مردد است
در این حال ما بین وجوب و استحباب نظر باینکه بر فرض سقوط تکلیف رد در اینصورة مستحب خواهد
بود و در صورت عدم سقوط واجب و احتمال حرمت در این صورة قائم نیست پس عقل قاضی در حسن فعل
است در اینصورت لهذا احتیاط در رد خواهد بود لکن اشکال در اثنای نماز است نظر باینکه امر در اینصورت
مردد است ما بین حرمت و واجب بجهة انکه اگر رد غیر مکلف مسقط تکلیف شده باشد رد حرام خواهد بود
در اینصورت مؤدی نیست مگر در ترجیح مذکور شد که ظاهر اینست رد از غیر مکلف مسقط واجب نخواهد بود
پس واجب است بر همه مکلفین رد نموده باشند و هرگاه یکی از انها سبقت در رد نمود از دیگران رد جایز نخواهد
بود مطلب چهارم اینست که مسلم متعدد بوده باشد و مسلم علیهم متحد مثل ده نفر با یکنفر سلام میکنند
بر یکنفر در این صورت تشکیکی نیست که مسلم علیه واحد اکتفا بیک رد سلام میتواند نمود بدو شرط اول آنست
که قصد نماید در حین رد رد جمیع را دوم آنست که شروع برد بعد از فراغ همه مسلمین بوده باشد از صیغه سلام
اما هرگاه قصد همه نکرده باشد اکتفا بیک رد نمیتواند نمود بلکه لازم است نسبت باندکسی که در حین شروع
قصد رد سلام او نموده باشد و هم چنین هرگاه شروع برد قبل از فراغ بعضی از صیغه سلام بوده باشد

این صورت ظاهر اینست که رد نسبت بان شخص لازم بوده باشد اولی بوجوب آنست که بعد از شروع مسلم
علیه برد یا در حین شروع برد بعضی ابتدا بسلام نماید کلامی که در این مقام است اینست که اگر رد یکو در حق
مسلم علیه در صورت مفروضه مطلوب است اگرچه بعنوان استحباب بوده باشد بانه میگوئیم هرگاه مسلم علیه
در اثنای نماز بوده باشد رد ثانیا در حق او جایز نیست بلکه ظاهر اینست که موجب بطلان نماز شود واما هرگاه
خارج نماز بوده باشد در این صورت حکم خالی از اشکال نیست نظر باینکه حکم برجحان محتاج بدلیل شرعی است
واین ظاهر نیست مگر اینکه گفته شود هرگاه مسلم واحد بوده باشد مسلم علیه متعدد در اینصورت
هرگاه بعضی سبقت در رد نموده اند در حق دیگران رد مستحب است ثبوت استحباب در صورت وحدت
مسلم و تعدد مسلم علیه مقتضی ثبوت آنست در صورت عکس بطریق اولی بدانکه مناسب در این مقام آنست
که تنبیه شود بچند امر اول آنست که رد سلام واجب فوریست یعنی بر مسلم علیه واجبست که بعد از فراغ
مسلم از صیغه سلام بدون فاصله عرفیه ایشان بجواب نماید خواه مسلم علیه در اثنای نماز بوده باشد
یا در خارج نماز و در سابق بیان شد که هرگاه در اثنای کلمه بوده باشد اتمام کلمه بلکه رسیدن بمحلی که
وقف بران صحیح بوده باشد منافی با فوریت یا نیست تشکیکی در این مطلب نیست کلامی که در این مقام
اینست که هرگاه مسلم علیه اخلال بفوریت نمود یا انقضای رد سلام بر او لازم است یا نه ظاهر اینست که حکم
بوجوب نتوان کرد اگرچه امر در خارج نماز سهل است نظر باینکه دور نیست احتمال ثبوت تکلیف در امثال
این مقامات کفایت کند در جواز اتیان بمکلف به لکن اشکالی که هست در اثنای نماز است ظاهر اینست
در چنین صورت رد ثابت و جایز نبوده باشد پس هرگاه در اثنای نماز کسی اخلال بفوریت در رد نمود
اتیان برد بعد از ان جایز نیست بلکه رد بعد از ان موجب بطلان نماز خواهد بود بلی هرگاه مطلع نشد
بر سلام مگر بعد از آنکه مدتی منقضی شد آیا در اینصورت بعد از اطلاع لازم است اتیان برد نماید یا نه
میگوئیم این منقسم میشود بدو قسم اول آنست که استماع صیغه سلام نموده باین نحو که ایشان بصیغه
سلام نمود و مقصود ان شخص شخص معینی بود و ان شخص صیغه سلام را نشنید این نیز بدو قسم
منقسم میشود یکقسم آنست که نشنیدن این باعتبار موانع سماع بود مثل اینکه مسلم علیه کر بود شخص
مسلم عالم بکر بودن او نبود یا عالم بود و ایشان بصیغه سلام نمود بنحو یکه معتقد این بود که میشنود لکن
نشنید بعد از ان صورت بعد از انقضای زمانی که محل فوریت است کسی او را اعلام نمود که فلان شخص
تو سلام کرده در اینصورت ظاهر اینست که رد سلام بر او واجب بوده باشد خواه در حال نماز بوده
باشد یا خارج نماز س آیا جواب سلام اطفال غیر ممیز واجب است یا نه ج خیر واجب نیست
هرگاه کسی در نماز اعلام شخصی بکند در امور واجب یا در مستحب چه کند و اگر مسئله را بداند تواهم
بیان فرمایند و اگر اعلام شخصی کرده همان حروف را اعاده کند و حرف اول را بنیت اعلام آن شخص
کرده باشد ثانیا نیز اینست نماز بگوید چگونه است س در صورتیکه در اثنای نماز خواهد مطلبی را

بجز

بکسی اعلام نماید میتواند ایشان بذکری که خارج از اذکار نماز بوده باشد بلفظ یا بان ذکر نماید در ان ذکر
قصد اعلام نماید و هم چنین میتواند در اذکار مستحبه در نماز چنین چیزی را قصد نماید ظاهر اینست که
اذکار واجبه که کیفیت صوت در ان مطلوب نبوده باشد مثل ذکر در رکوع و سجود که مکلف مخیر است
ما بین جهر و اخفات جایز باشد که در ان جهر نماید و قصد اعلام نموده باشد واما قرائت که در ان کیفیت
صوت مطلوب است پس اگر کیفیت مطلوبه در آن اخفات بوده باشد جهر در آن بقصد اعلام مطلقا جایز
نیست مگر در صورتی که قصد قرائت مطلوبه در نماز نداشته باشد پس اگر قصد این نماید که اتیان جزء
نماز نبوده باشد در اینصورت اشکالی در جواز نخواهد بود و اما هرگاه کیفیت مطلوبه جهر بوده باشد
در این صورت حکم بجواز اگرچه خالی از اشکال نیست خصوصا در صورتی که جهر نماید علاوه از ان قدری
که معهود او بوده باشد لکن در اینصورت بعید دور نیست که جایز بوده باشد لکن اجتناب اقرب باسلامت
و انسب بسبیل نجات خواهد بود س هرگاه نماز قضا مثل نماز عشا را قصد اعزب کرده در وسط نماز
عالم شد که نماز ظهر را قضا کند در ان حال نیت و اعدول کند آیا جایز است یا خیر ج اگر مقصود
این بوده که نماز ظهر را قضا کند اشتباها عشا نیت نماید نماز نماز ظهر خواهد بود التفات بنماز عشاء در
حین نیت با اینکه قصد او این بود که نماز ظهر را قضا کند مضر نیست و اگر چنین نبود بلکه چنین میدانست
که نمازی که در ذمه او هست نماز عشا است و نماز ظهر مقدم بر نماز عشا بر ذمه او نیست و در اثنای صلوة
متذکر شد که نماز ظهری مقدم بر نماز عشا بر ذمه او هست در این وقت عدول نمیتواند از عشا بظهر
نماز صحیح خواهد بود س نماز عشا را در تشهد اول سلام داد حتی سلام اخر را هم گفت و بعد نماز را تمام
اعاده کرد آیا صحیح است یا خیر ج در صورتی که نماز را در تشهد اول سلام داد سهوا لازم است بلا فصل
برخیزد نماز را تمام نماید بعد از فراغ بلا فصل سجده سهو بعمل آورد تکلیف او اینست و اگر چنین نکرده
باشد نماز را باطل نموده باشد اگرچه در این صورت نماز صحیح است لکن در ابطال صلوة اثم است س
هرگاه امام در نماز بحول الله تعالی و قوته بگوید و ماموم اللهم بحولك و قوتك اقوم و اقعد بگوید جایز
است یا خیر ج نعم تعالی در بحول الله گفتن خالی از اشکال نیست مجملا اگر مقصود اینست که امام بحول الله
و قوته میگوید ماموم میتواند اللهم ربی بحولك و قوتك اقوم و اقعد بگوید بلی ظاهر اینست که میتواند
گفت و متابعت در امثال این امور ظاهر اینست که لازم نباشد س امام تکبیرة الاحرام گفت مکبر هم
اعلام کرده ماموم هم تکبیر گفت بقدر حمد بلکه سوره نیز بهمان طول کشید امام ثانیا تکبیر گفت ماموم
بگمان آنکه امام برکوع رفته برکوع رفت بعد معلوم شد که امام ثانیا تکبیرة الاحرام را گفته ماموم چکند
در رکوع و اگر در حال قیام باشد چه کند ج در چنین صورت ظاهر اینست که هرگاه در همان وقت که
مطلع شد قصد انفراد نماید نماز را منفردا اتیان نماید نماز صحیح باشد س شخصی که قبله را نشناسد
میتواند چنین شخصی رجوع بقبله نمائی که از رای او افاده ظن و از رای او تجربه رسیده باشد نماید و

دیگر میتواند شخصی که عدالت امام بر او مشتبه باشد بشهادت عدلین اکتفا کند یا نه و شهادتی که در شرع مسموع
باشد چه قدر از عدالت کافی میباشد و هرگاه کسی در تسبیحات اربعه شک کند و اکثر از اوقات هم شک میکند
آیا چه صورت دارد حال چنین کسی آیا چنین کسی را کثیر الشک میگویند یا نه و هرگاه شخص مصلی سلام کند و
شخص سلام کننده تعجیل در رفتن کند یا کر اصم باشد که اگر جواب سلام گوید از محاذی نماز بیرون میرود
یا نشنود یا سلام بر او مشتبه شود که بچه نحو و بچه صیغه سلام کرده چه حال دارد چنین کسی و آیا جواب
تا مرکوتاه نماز در او صورت دارد یا نه و چه قدر باید بوده باشد و دیگر هرگاه شخصی بنا را بر تقلید
مجتهدی گذارد که بر رسالهٔ او عمل کند و هم چنین وارد مد با خود که بعد از استحضار از مسائل هر کدام
را که خواهد قبول کند و تقلید نماید و هر کدام را که مشکل کرده باشد تقلید نماید آیا میتواند که چنین
کند و عمل بقول دیگری بکند یا نه و هرگاه بعد از فوت مجتهدی که حی است تجویز کند تقلید میت را آیا
طریق که هرگاه مجتهد حی اعلم از میت نباشد و شخص مقلد مشتبه شود اعلمیت مجتهد حی و بر اهل خبره
هم مشتبه باشد و همین مجتهد در رسالهٔ خودش ثبت کرده باشد که عدول نمیتواند بکند آیا چه صورت دارد
مقلد میتواند عمل بکند در این مسئله بمجتهد حی ج در صورتیکه سمت قبله مشخص نبوده باشد
میتوان اعتماد نمود باماراتی که مفید مظنه بسمت قبله بوده باشد مثل اینکه رجوع کند بمحاریب مساجد
یا بمقابر مسلمانان و اما بمذابح مسلمین پس اگر مذابح شیعیان بوده باشد یعنی ملاحظه نمود دید که طایفه
شیعیان حیوانات را بطریق ذبح مینمایند ظاهر اینست که امثال این امور در تشخیص سمت قبله اعتماد میتوان
نمود در صورتیکه مفید مظنه بسمت قبله بوده باشد چنانچه غالب اینست و اما هرگاه فرض شود افاده
مظنه نکند مثل اینکه در بعض قری دید کسی بی معرفتی حیوانی را بسمتی ذبح مینماید و این شخص عارف نبود
باشد باماراتی قبله که هست مظنون این میشود که فعل این شخص بغلطست در چنین صورتی اعتماد
نمیتوان نمود و لهذا اعتماد بمذابح اهل سنت نمیتوان نمود نظر باینکه جماعتی از رؤسای ایشان تجویز مینمایند
ذبح را بغیر سمت قبله مجملا هر یک از علامات مذکوره که مفید مظنه بسمت قبله بوده باشد اعتماد میتوان
نمود و هم چنین هرگاه در خانهٔ کسی داخل شد اعتماد بقول صاحب خانه بسمت قبله میتواند نمود نظر باینکه
قول صاحب خانه مفید مظنه میشود غالبا پس هرگاه فرض شود که افادهٔ مظنه نکند اعتماد نمیتوان نمود
و اما قبله نما پس اگر اختبار نموده باشد در مواضعی که سمت قبله مشخص بوده و دید که در محل مشتبه افادهٔ
ظن بسمت قبله نماید دور نیست که اعتماد توان نمود مجملا در صورت عدم معلومیت سمت قبله هر چه
افادهٔ مظنه بسمت قبله کند اعتماد بان توان نمود اگر چه قول فاسق بوده باشد و اما آنچه ذکر شد در تشخیص
عدالت امام یا غیر امام بان اعتماد میتوان نمود چند چیز است اول اختبار (اختبار) یعنی معاشرت است پس هرگاه
معاشرت نمود با کسی و از معاشرت معلوم یا مظنون او شد که فلان شخص هم چنین شخصی است که هرگاه
معصیتی اتفاق افتاد و هیچ عایق و مانعی از ارتکاب آن معصیت نبوده باشد حالتی در او باشد که باعث

خوف

خوف و رعب حضرت الله جل شانه بوده باشد که آن حالت مانع از اقدام در ارتکاب آن معصیت خواهد بود
چنین شخصی را عادل میگویند در نماز اقتدا بان میتوان نمود دوم تزکیه و تعدیل است یعنی هرگاه دو نفر
عادل اخبار بعدالت شخصی نمایند غالب بلکه لابد اخبار دو نفر عادل افادهٔ مظنه بعدالت آن شخص نماید
پس اعتماد در چنین صورت بقول آن دو عادل میتواند نمود در اقتدا و غیره و اما هرگاه خصوصیتی
دو انضمام بوده باشد که قول دو نفر عادل افاده مظنه ننماید چنانچه بر وجه ندرت اتفاق میافتد پس
در این صورت اعتماد نمیتوان نمود سیم اشتهار شخصی است بخوبی پس هرگاه شخصی شهرت [illegible] بوده باشد که
بتقوی و ورع بحدی که از این اشتهار عدالت او مظنون آن شخص بود ظاهر اینست در چنین صورت اعتماد بظن
خود نتواند نمود در اقتدا کردن بان شخص در نماز مطلقا شک در تسبیحات پس این بدو نحو میشود اول شک در
اجزای تسبیحات اربع است باین نحو که کسی قطع دارد سبحان الله را گفته است لکن شک دارد که الحمد لله را گفته است
یا نه در این صورت هرگاه این شک بعد از فراغ از الله اکبر یا بعد از فراغ از لا اله الا الله بوده باشد ظاهر این
است که اعتنائی بچنین شکی نیست یعنی بنا بر وقوع مشکوک فیه میگذارد بلکه هم چنین است حال هرگاه
شک در تحمید بعد از دخول در تکبیر یا تهلیل بوده باشد پس اعتنائی بچنین شک در چنین صورت نیست یعنی
در هر دو صورت بنا بر وقوع مشکوک فیه میگذارد و اما هرگاه این شک قبل از دخول در تهلیل بوده (شد) با
اعاده مشکوک فیه در چنین صورت لازم است دوم شک در عدد تسبیحات اربع است و این بچند طریق
میشود اول آنست که میداند تسبیحات را یکمرتبه خوانده است یا نه یعنی در حال قیام در رکعت ثالثه شک
میکند تسبیحات اربع خوانده است یا نه این دو قسم میشود یک قسم آنست که این شک بعد از دخول در
مرتبه ثانیه است یا بمعنی که این شخص معتقد این بود که تسبیحات اربع را یکمرتبه خوانده است و باین
اعتقاد شروع در تسبیحات نمود بقصد اینکه مرتبه ثانیه تسبیحات اربع را تلاوت مینماید بعد از شروع
در آن شک نمود که قبل از این تسبیحات اربع را خوانده است یا نه در این صورت ظاهر اینست که عود بمشکوک
لازم نبوده باشد دوم آنستکه شروع به تسبیحات ننموده شک میکند که تسبیحات اربع را خوانده است یا نه
در این صورت ظاهر اینستکه عود بمشکوک فیه واجبست یعنی واجبست که تسبیحات را بخواند قسم سیم آنست
که در اوان اشتغال بتسبیحات اربع شک میکند که این دفعه اول است یا ثانیه باین نحو که شروع باین تسبیحات
باعتقاد اینکه یکدفعه تسبیحات اربع را خوانده است نموده است یا معلوم و نیست در چنین
صورت لازم است که قرار دهد آنچه را که مشغول است دفعه اولی باشد پس تمام مینماید بقصد
اینکه یکمرتبه است طریقهٔ ثانیه شک در عدد تسبیحات آنستکه قطع دارد که تسبیحات اربع را
یکمرتبه خوانده است لکن شک در زیادتی دارد باین معنی که قطع بخواندن یکمرتبه دارد و احتمال
میدهد که دو مرتبه خوانده باشد در این صورت بنا بر اقل میگذارد یعنی قرار یکمرتبه میگذارد لکن
اتیان بمشکوک فیه در این صورت لازم نیست نظر باینکه در تسبیحات اربع اجزاء یکمرتبه کم

میتوان نمود واما مستحب اینست که ایشان بمشکوک فیه نماید یعنی شروع بتسبیحات نماید بقصد
اینکه دفعه دوم است بعنوان استحباب واز آنچه مذکور شد حکم شک در دفعه سیم ظاهر میشود باین
نحو که اگر شروع در تسبیحات نموده باشد باعتقاد اینکه این دفعه سیم است بعد از شروع باین
اعتقاد شک نماید که این یا دفعه دوم است یا سیم ظاهر اینست که این شک اعتبار ندارد یعنی قرار
میدهد که دفعه سیم است و هرگاه باین اعتقاد نبوده باشد یعنی شروع بتسبیحات نموده با غفلت
از اینکه مرتبه دوم است یا سیم در اثنای تسبیحات شک مینماید که مرتبه دوم است یا سیم در اینصورت
بنا بر اقل میگذارد یعنی قرار میدهد که دفعه دوم است باین قصد تسبیحات را تمام مینماید
آنچه مذکور شد از اول تا این مقام در صورتی بود که کثیر الشک نبوده باشد اما هرگاه کثیر الشک بوده
باشد بنا میگذارد بر وقوع مشکوک فیه در جمیع صور مذکوره واما رد سلام خواه مسلم علیه در
نماز بوده باشد یا در خارج نماز پس لازم است رد سلام فوراً بنحویکه سلام کننده حاضر بود
ومانع از سماع منتفی بود میشنود بنا بر این رد سلام اصم بنحوی میباید بوده باشد که اگر اصم نمی
بود میشنید و همچنین هرگاه فرض شود که سلام کننده سوار اسب تندرو بود در رد جایز است
اکتفا نماید بنحویکه اگر چنین نمیبود میشنید وصیغه سلام که از سلام کننده صادر میشود اگر
متخصص باشد بر مصلی مسلم علیه لازم است در مقام رد ایشان بهمان صیغه نماید واما هرگاه صیغه
سلام صادره از سلام کننده متخصص نباشد مسئله محل اشکالست لکن ظاهر اینست که رد واجب
باشد بر مصلی دور نیست اختیار سلام علیکم در این مقام اولی بوده باشد از سایر صیغ
متداوله واما جورابی که ساتر هیچ چیز از ساق پا نبوده باشد پس بعض از معتمدین فقها ذکر
فرموده اند که مشهور ما بین فقها اینست که نماز باطل باشد با چنین جورابی و حکم ببطلان با
این خادم شریعت فخر انبیا صلوات الله وسلامه علیه اگرچه مشکلست لکن احتیاط در دین
مقتضی اجتناب از آنست واما هرگاه ساتر چیزی از ساق بوده باشد مطلقا عیبی و نقصی ندارد
س هرگاه زید نماز مغرب را اقتدا نمود بنماز عشای امام و در حال قیام شک کرد میان
سه و چهار و استعلام نمود معلوم نشد حقیقت حال چه باید بکند و ایضا بیان فرمایند
که شخصی قصد اقامه در موضعی نمود و شروع در نماز نموده بعد از آنکه داخل برکوع وسجود
رکعت سیم شده رایش منحرف شده چه کند آن نماز را و باقی آنچه در آن موضع میماند و
ایضا چه میفرمایند در اینکه هرگاه شخصی در آخر وقت چنین دانست که بقدر چهار رکعت
دیگر وقت باقیست و نماز عصر را مقدم داشته بعد از فراغ از نماز مذکور ملاحظه نمود
بقدر سه چهار رکعت دیگر وقت باقیست چه کند ج اما حکم شک ماموم که ملحق بامام
شده در نماز مغرب یعنی امام مشغول نماز عشا شده و ماموم نماز مغرب خود را اقتدا

نموده بنماز عشا در رکعت اول امام در چنین صورت هرگاه ماموم شک نماید در حال قیام
که آیا این رکعت چهارم امام است یا رکعت سیم در این صورت عروض شک نروی مینماید
باین نحو که قطع اشتغال باجزای نماز میکند تامل میکند بهمان حالت قیام تا امام برکوع وسجود
رفته بعد از رفع راس از سجده ثانیه اگر امام مشغول تشهد شد معلوم میشود که قیام رکعت چهارم
بوده در این صورت ماموم هدم قیام مینماید مینشیند و اتیان بتشهد و تسلیم مینماید و اگر امام
بعد از رفع راس از سجده ثانیه ایستاد متخصص میشود که این قیام قیام رکعت سیم بوده ماموم در این
صورت رکعت ثالثه خود را با امام اتیان مینماید و تشهد و تسلیم را با امام مینماید و اگر خواهد در
همان وقت که متخصص شد قصد انفراد مینماید یکرکعت منفردا اتیان مینماید واما حکم مسافری که
قصد اقامه نموده در اثنای نماز بعد از آنکه در سجود رکعت سیم رسیده رای او منحرف شد ظاهر اینست
که متعین بوده باشد در حق او که همان نماز را تمام بکند اگرچه نماز چهار رکعتی بوده باشد و
احتیاط بعد از اتمام چهار رکعات نماز را قصرا اعاده نماید واما نمازهای دیگر ظاهر اینست قصر
بوده باشد واما کسیکه نماز عصر را مقدم داشت باعتقاد اینکه وقت باقی نمانده مگر مقدار
چهار رکعت بعد فساد اعتقاد او ظاهر شد باین نحو که بعد از فراغ از نماز عصر متخصص شد که بقدر
دو رکعت دیگر از وقت باقی مانده در این صورت احتیاط اینست که قربة الی الله اعاده نماز عصر
نماید بعد از آن نماز ظهر را قضا نماید س با جامه نجس نماز گذاردن در حال اضطرار جایز است یا
ج درصورتیکه متمکن از تطهیر و نزع نبوده باشد بی اشکال جایز است س باید
نجس در صورت فقدان مطهر نماز گذاردن را اعاده و قضا دارد یا نه ج قضا ضرور نیست
س اشباع حرکت مجدی که موجب زیادتی حرف شود مبطل صلوة میشود یا نه ج حرف
متحرک که اشباع در حرکت او میشود یا ضمیر غایب است یا غیر آن ما قبل حرف آخر در اول یا مکسو
است یا غیر در اول اشباع حرکت بحدیکه موجب زیادتی حرف شود لا بد منه است مثل به
و بحمده و آله و ابن عمه وصبه المخلوق من طینته المخلوق باخلاقه ونحوه واما ضمیر غایب که ما قبل
آن مرفوع بوده باشد یا مفتوح جواز چنین اشباع محتمل است مثل و لم یکن له و عبده و رسوله
ونحوها لکن خالی از اشکال نیست اگرچه اشباع فی الجمله در این مقام بلکه در مطلق حروف مضمو
لازم است مجملا ما قبل ضمیر غایب یا مکسور است در این صورت اشباع بحدی که موجب زیادتی یا
میشود لازم است و در صورت مجزوم بودن ما قبل ضمیر غایب مثل منه وعلیه ظاهر اینست که
اشباع حرکت بمقدار مذکور جایز نبوده باشد و در صورت مضموم بودن ما قبل یا
مفتوح بودن محل اشکالست احوط بلکه اقوی ترک آنست واما اشباع حرکت بمقدار مزبور
در غیر ضمیر غایب پس اگر در قرائه و اذکار واجبه بوده باشد ظاهر اینست که جایز نبوده باشد

س نماز عیدین منفرداً واجبست یا با جماعت و شرایط از ایشان فرمایند ج نماز عیدین خواه
بجماعت بوده باشد یا منفرداً واجب نیست در این اعصار بلکه مستحب است س نماز عیدین با جماعت
بدون خطبه جایز است یا خیر ج جایز نیست در صف جماعت نماز استیجار کردن اذان و اقامه در
کار است یا خیر س بلی اذان و اقامه بگویند ایشان بنماز استیجاری در صف جماعت رجحیت اذان
و اقامه مثل ایشان یا نیست در غیر صف جماعت ج مسافری که وارد بلدی شد در چه صورت نماز را
تمام میکند س در صورتیکه قاطع بوده باشد که ده روز در اینجا می ماند نماز را تمام میکند و
الا قصر میکند مگر در صورتیکه مردد باشد در مکانی یا بمعنی که عازم اقامه عشرة ایام نبوده یا
بلکه منظورش این بوده باشد که هر وقت که مقدورش شود حرکت نماید در این صورت تا یکماه
نماز را قصر میکند بعد از انقضاء یکماه نماز را تمام میکند اگرچه یک نماز بوده باشد این در صورتی
است که اول شهر وارد شده باشد و اگر ورود در اول شهر نبوده باشد و مردد بوده باشد
از وقت ورود تا سی روز نماز را قصر میکند بعد از آن نماز را تمام میکند اگرچه یک نماز بوده باشد
والمستند فی الاول الصحیح المروی فی الکافی عن زرارة عن ابی جعفر ع قال قلت له ارأیت من قدم الی
بلدة الی متی ینبغی له ان یکون مقصراً و متی ینبغی له ان یتم قال اذا دخلت ارضاً فایقنت ان لک بها مقاماً
عشرة ایام فاتم الصلوة وان لم تدر ما مقامک بها تقول غداً اخرج او بعد غد فقصر ما بینک و بین
ان یمضی شهر فاذا تم لک شهر فاتم الصلوة وان اردت ان تخرج من ساعتک و فی الثانی الصحیح المروی
فی الکافی عن ابی ایوب قال سئل محمد بن مسلم اباعبدالله ع وانا اسمع عن المسافر ان حدث نفسه
باقامة عشرة ایام قال فلیتم الصلوة وان لم یدر ما یقیم یوماً او اکثر فلیعد ثلثین یوماً ثم لیتم
وان کان اقام یوماً او صلوة واحدة ج نوافلی که در سفر ساقط است یا مختص است بوقتی که
نماز او قصر است پس در صورتی که مسافر در بلدی متوقف ماند تا سی روز بعد لازم است نماز
را تمام بکند در این وقت نافله ظهرین و نافله عشا را میتواند نمود یا نه س ظاهر اینست که
نافله ظهرین و عشا در این وقت ثابت بوده باشد و اشکالی که در این مقام میتواند نمود این
است که عمومات مانعه از اشتغال بتطوع در وقت فریضه مقتضی عدم جواز است و تخصیص آنها
در غیر سفر یا نیست و اما در سفر اگرچه مثل صورة مفروضه بوده باشد ثابت نیست لکن جواب
این است که این عمومات مخصص است بادله مثبته نوافل یومیه بعنوان العموم و الاطلاق کقوله ع
و علامات المؤمن خمس الی قوله ع و صلوة الاحدی و الخمسین و قوله ع اذا زالت الشمس دخل وقت
الظهر الا ان بین یدیها سبحة و غیرهما و تخصیص منه الادلة انما ثبت فی صورة قصر الصلوة
لقوله ع فی صحیحة ابی بصیر الصلوة فی السفر رکعتان لیس قبلهما و لا بعدهما شیء الا المغرب ان
بعدها اربع رکعات و قوله ع فی موثقة سماعة قال سألته عن الصلوة فی السفر قال رکعتین لیس

قبلهما و لا بعدهما شیء الا انه ینبغی للمسافر ان یصلی بعد المغرب اربع رکعات و اما فی غیر تلک الصورة
فلم یظهر لها مخصص لا بدلیل العمل بمقتضاها فالمتحصل الحکم بثبوت النوافل فی جمیع الاوقات الا فی
السفر عند قصر الصلوة فمقتضاه الحکم بثبوت النوافل فی محل الکلام مضافاً الی ان التمسک
بالادلة المانعة انما یستقیم فی غیر نافلة العشاء و اما بالاضافة الیها فلا کما لا یخفی ج هرگاه
شخصی بعد از تشهد یا بعد از اکمال سجدتین شک کند که آیا تشهد یا یکی از سجدتین را بعمل آورده ام
یا خیر چه کند ج بعد از اتیان بتشهد شک در اتیان تشهد بی معنی است و همچنین شک بعد
اکمال سجدتین که یک سجده را بعمل آورده ام معنی ندارد اگر مراد اینست که بعد از اکمال
سجدتین شک کند که تشهد را بعمل آورده ام یا نه در این صورت لازم است که تشهد بخواند
مگر در صورتی که بعد از قیام بوده باشد در این صورت شک اعتبار ندارد و همچنین اگر
مراد اینست که بعد از تشهد شک کند که یک سجده کرده ام یا دو شک اعتبار ندارد ج
شک در نماز دو رکعتی که موجب بطلان نماز میشود مختص است که شک متعلق بیک و دو
بوده باشد یا نه پس اگر شک نماید بعد از اکمال سجدتین میان دو و سه چه نحو عمل نماید
ج شک در صلوة ثنائیه خواه صلوة صبح بوده باشد یا نماز ظهر و عصر و عشا در سفر
یا صلوة جمعه یا صلوة عیدین در صورت تحقق یا شرایط یا صلوات آیات مبطل است خواه
شک میان یک و دو بوده یا دو و سه بلی اشکالی که هست اینست که هرگاه مسافر در مواضعی
که مخیر است مابین قصر و اتمام مثل مسجد الحرام یا مسجد النبی ص یا مسجد کوفه یا حائر حسینیه
صلوات الله علیه شک کند مابین دو و سه بعد از اکمال سجدتین در این صورت نیز
صلوة محکوم بفساد است یا نه یا تفصیل است مابین اینکه قبل از اخذ بصلوة نیت اتمام نمود
باشد یا قصر پس در صورت اولی محکوم بصحت است یعنی بنا بر سه میگذارد و نماز را تمام
میکند بعد از سلام نماز احتیاط را بعمل می آورد و اگر نیت قصر نموده باشد نماز محکوم
بفساد است جواب در صورتی که قبل از اخذ بصلوة ناوی تمام بوده باشد در این صورت
نماز صحیح بنا را بسه میگذارد و نماز را تمام نموده بعد از سلام اتیان بصلوة احتیاط خواهد
نمود و اما هرگاه ناوی قصر بوده باشد مسئله محل اشکال است و حکم آن مبتنی بر اینست
که نیت قصر در چنین صورت معین قصر است یا نه مختار نزد حقیر اینست که معین قصر
نیست پس عدول بتمام میتواند نمود چنانچه در مطالع الانوار وجه آن بیان شده است
بنا بر این میگوئیم شک میان دو و سه بعد از اکمال سجدتین قصد تمام مینماید و از وی
شک او در نماز چهار رکعتی خواهد بود بمقتضای آن عمل خواهد نمود پس شک در عدد رکعات
در صلوات ثنائیه موجب بطلان در صورتیست که دو رکعت معین بوده باشد در حق مکلف

چنانچه این بنا دادند مسئله است پس مقتضای منع از ابطال عمل صحت است در محل سؤال لـ
لقایل ان یقول کما ان الظاهر مما ذکره هو ما اذا کانت الرکعتان متعینتین یکون الظاهر مما دل علی
البناء علی الاکثر فیما اذا کان الشک فی عدد الرکعات فی الرباعیة هو ما اذا کان الاربع متعینة بل
وصف الرباعیة متحققة قبل الشک و فیما نحن فیه لیس کذلک فالاحوط فی محل الکلام الاتمام و اعادة
الصلوة رکعتین بعد الاتیان بصلوة الاحتیاط پس کسی در نماز السلام علینا ایها النبی و رحمة
الله و برکاته در غیر محل بگفته سهوا یا بسجده سهو این شخص واجب است یا نه ج سجده سهو در چنین
صورت واجب نیست بلکه عمدا در هر وقتی از اوقات که خواهد این سلام را میتواند گفت تحقیق هر دو
مطلب را در محل خود بتفصیل بیان کرده ایم س هر گاه کسی در رکعتین اخیرتین که قصد تسبیحات اربع
داشت سهوا حمد و سوره خواند چه کند ج قبل از رکوع تسبیحات اربع بخواند و هر گاه بعد از رکوع
متذکر شود بر او چیزی نیست و نماز صحیح است س هر گاه کسوف یا خسوف اتفاق افتاده در وقت صلوة
فریضه یومیه مکلف در تقدیم و تاخیر چه کند ج این منصور بچند صورت است بعلة اینکه وقت هر دو
یا موسع است یا مضیق یا احدهما موسع و دیگری مضیق در صورت ضیق وقت هر دو یا ضیق وقت حاضره
لازم است که اتیان بحاضره نماید و قضای صلوة کسوف مثلا لازم نیست بجهة اینکه تکلیف با او
ثابت نیست نظر بعدم جواز تکلیف ما لا یطاق و دلیل مجدد بر لزوم قضا هم نیست بلی گاه است
حکم بلزوم قضا میشود و آن در صورتی است که کسوف اتفاق افتاده در غیر ضیق وقت حاضره بجهتی که متمکن
بوده از اتیان هر دو و مع ذلک تاخیر فریضه حاضره نموده تا ضیق وقت در اینصورت اگر چه مقدم
دارد حاضره را لکن قضا مینماید صلوة کسوف را و در صورت سعه وقت هر دو مخیر است در تقدیم
و تاخیر لکن اگر مقدم دارد یومیه را احوط خواهد بود و در صورت ضیق وقت صلوة کسوف مثلا
با وسعت وقت یومیه لازم است که صلوة کسوف را مقدم دارد و هر گاه صلوة کسوف را مقدم دارد
باعتقاد سعه وقت هر دو و در اثنای صلوة معلوم او شد که اشتباه نموده و وقت صلوة یومیه
مضیق میباشد در این صورت لازم است که اعراض نماید از صلوة کسوف و مشغول شود بصلوة
یومیه بنا بر این گذارد بصلوة کسوف یعنی تمام مینماید ما بقی از او را و استیناف لازم نیست خلافا
لشیخ الطایفه مگر در صورتی که بعد از فراغ از یومیه امری که مفسد صلوة بوده باشد از او صادر شود مثل حدث
در این صورت استیناف صلوة کسوف مینماید مگر در صورتی که وقت آن خارج شده باشد و تفریطی در
فعل آن در اول ننموده باشد و مخفی نبوده باشد آنچه مذکور شد در این مقام و در ما بقی که قضا
نیست در غیر زلزله مبنا شد چه ممکن است که تفرقه کرده شود ما بین زلزله و غیرها نظر باینکه وقت
زلزله ما دام العمر است و معتبر در حکم بوجوب صلوة این نیست که زمان زلزله متسع صلوة آن بوده
باشد بنا بر این هر گاه فرض شود که زلزله اتفاق افتاد در ضیق وقت حاضره یومیه لازم است اول

اتیان بحاضره نماید و بعد از آن ممکن است که حکم شود بلزوم اتیان بصلوة زلزله لکن نه بعنوان قضا
بلکه بنیة اداء مگر اینکه گفته شود معتبر در وجوب صلوة زلزله آنست که حین تحقق سبب مکلف
متمکن باشد از اشتغال بصلوة و در فرض مذکور این ثابت نیست نظر بفرض ضیق وقت حاضره لکن
اینها همه محض احتمال است چونکه در حین نوشتن این مطلب در کشتی بودیم و اسباب مسئله مطلقا
با خود نبود که بتوانم تشخیص نمود لهذا بطریق احتمال اقتصار نمودم تا شاید باعانت الهی بعد از
تمکن اسباب رجوع عود شود تا نوبت کشف واقع شود والله الموفق للطاعات س کمال رکعت بچه
چیز متحقق میشود التماس اینست که نقل خلاف در مسئله و تحقیق از آنها فرمایند ج آنچه از تصفح
کلمات فقها اعلی الله تعالی مقامهم ظاهر میشود آنست که سه قول در مسئله میباشد اول
آنست که رکعت تمام میشود برفع راس از سجده ثانیه و این مشهور ما بین فقها است و مختار ما بین
اقوال است دوم آنست که متحقق میشود باتمام ذکر در سجده ثانیه و این مختار محقق ثانی و شهید ثانی
است سیم آنست که وضع راس بارض مثلا در سجده ثانیه متحقق میشود و این ظاهر میشود از کلام
شیخ شهید در ذکری و بعضی از علما قایل شده اند که رکعت تمام میشود بدخول در رکوع و
این قول نقل شده از سید بن طاوس و محقق در مسائل غریه بنا بر این لازم این قول آنست که
هر گاه مصلی شک کند در نماز ما بین دو و سه مثلا بعد از دخول در رکوع نماز صحیح باشد نظر باین
که شک بعد از اکمال رکعتین شده و استدلال بر این قول شده از چند راه اول آنست که
رکعت واحده رکوع است چنانچه سجده واحده سجود است پس بر رکوع رکعت متحقق میشود
و این استدلال در غایت ضعف است لانه ان کان المراد من کون الرکعة واحدة الرکوع ان
الرکعة مفرد الرکوع فضعفه ظاهر لوضوح ان الرکوع الذی هو جمع انما هو جمع للراکع کما ان
السجود جمع للساجد کما فی قوله تعالی والرکع السجود فالمفرد للرکوع هو راکع لا الرکعة و معلوم
انه بناء علی ذلک لا دخل له فیما نحن بصدده وان کان المراد ان الرکعة مصدر مفید للمرة فهو
ظاهر ایضا الوضوح ان الرکوع الذی هو المراد فی محل الکلام هو الرکوع الشرعی ای الانحناء
الذی به یتمکن المصلی من وضع الکفین علی الرکبتین والرکعة لیست مصدرا مفیدا للمرة
للرکوع بهذا المعنی و علی فرض التسلیم غیر مجد فی محل الکلام کما لا یخفی علی المتامل والثانی
حاصله انه لو لم یکمل الرکعة بالرکوع لما کانت صلوة الکسوف مثلا عشر رکعات واللازم باطل
والملازمة بینة و اما بطلان اللازم فلما ورد فی الاخبار انها عشر رکعات یقنت فی کل رکعتین
والجواب عنه هو ان مبنی هذا الاستدلال اما ما فی الاخبار من ان صلوة الکسوف مثلا عشر رکعات
او یقنت فی کل رکعتین و کلاهما غیر تمام اما الاول فلوضوح ان الاستدلال انما یتم اذا کان
الاطلاق علی وجه الحقیقة و محض الاطلاق لا یکفی فی الاستدلال والمراد بعشر رکعات هنا هو

الركوع لا الركعة والدليل عليه انهم اطبقوا على بطلان صلوة الاثنان بالشك فيها لكونهما من الصلوة
الثنائية ومنه يظهر الحال فى يقين فى كل ركعتين كما لا يخفى والثالث ان جماعة بل نسب الى المشهور
حكموا بصحة الصلوة فيما اذا شك بين الاربع والخمس بعد الركوع قبل البلوغ الى حد السجود تمسكا
بالنصوص الدالة على ان الشك بين الاربع والخمس غير مفسد وهو الاستدلال انما يتم اذا قلنا
بتمامية الركعة بالدخول فى الركوع والا لم يكن الشك بين الاربع والخمس فلا يكون مندرجا تحت النصوص
المذكورة وهذا الاستدلال غير صحيح لوضوح ان صدق الشك بين الاربع والخمس يتحقق حقيقة ولو مع
عدم تمامية الركعة ولذا يقال الشك بين الثنتين والثلث حال القيام مفسد والشك بين الثلث
والاربع غير مفسد ولو فى حال القيام ويمكن الاستدلال للقول بتمام السجدة بوضع الجبهة على الارض
هو ان السجود مفسر بذلك وجوابه ظاهر لوضوح ان صدق السجدة غير مستلزم لتماميتها للقطع بان
يوجب صدق شئ على شئ لا يوجب تمامه وكيف مع ان كثيرا ما يوجب بقاؤه والحاصل الظاهر من تمام
شئ بشئ انتهاؤه به وعدم صدقه بعده وهذا المعنى فى محل الكلام غير متحقق للقطع بان بعد وضع
الجبهة على الارض مثل رفع راسه عنها يصدق عليه انه ساجد وكيف مع ان الذكر لا بد ان يكون
فى السجدة ومنه يظهر الحال فى القول بان تمام السجدة واكمالها يتحقق بالفراغ من الذكر فان المراد من
الذكر اما الذكر الواجب والاعم وعلى الاول يلزم ان لا يكون الذكر بعد الذكر الواجب فى تعالى
السجدة وهو بديهى الفساد وعلى الثانى يتوجه الاشكال فى التحديد الا ان يقال التحديد موكول على نية
الساجد فان نوى ثلث مرات او اربع او خمس وهكذا ينتهى بها لكنه غير صحيح اذ مع نية الشك مثلا او
الاتيان بها او اتى بشئ اخر قبل رفع الراس لا شبهة فى انه يصدق عليه انه اتى به فى السجدة فلو انتهى به
لم يكن كذلك فالحق ان السجدة لا يتم الا برفع الراس منها للاصل ويمكن تقريره من وجوه الاول الاستصحاب
الموضوع بيانه هو ان الاصل بقاء المكلف على حال السجدة وعدم انتقاله عنها الا بعد العلم بذلك
وهو لا يكون الا بما بينا عليه والثالث استصحاب حال الشرع توضيحه هو ان الحكم الثابت بالشرع
بطلان الصلوة بالشك المتعلق بالركعتين والثلث مثلا والاصل بقاؤه الا اذا علم خلافه وهذا
العلم انما يكون فيما اذا عرض الشك بين الاثنين والثلث بعد ان رفع راسه من السجدة واما قبله فلا
لانتفاء الدليل عليه فالمختار ان السجدة لا يتم الا برفع الراس عنها واما الركعة فقد تتم بذلك اى بتمام
السجدة وذلك فى الركعة الاولى والثالثة واما الثانية والرابعة فلا توضيح الحال فى اثبات المرام
يستدعى ان يقال انه لا شبهة فى ان التشهد من اجزاء الصلوة معلوم ان الصلوة عبارة عن
الركعات بهيئتها المعهودة فالتشهد الذى لا شبهة فى كونه من اجزاء الصلوة لا بد ان يكون
جزء للثانية او الثالثة والثانى باطل وهو مع وضوحه مدلول عليه بالجماع كلما نهم على ان التشهد
انما يجب فى الركعة الثانية فتعين الاول فالركعة الثانية لا يتم الا بتمام التشهد فلو توهم ان الركعة

تتم بتمام السجدة اى برفع الراس منها لا يخلو من المسامحة فقول جماعة ان الشك المتعلق بين الاثنين و
الثلث مبطل الا اذا كان بعد اكمال الركعتين غير صحيح لما عرفت من اطباقهم على الصحة فيما اذا كان
بعد رفع الراس من السجدة الثانية والظاهر ان المراد ما ذكرناه وانما وقعت المسامحة فى العبارة س
هرگاه زيد را در نماز ظهر مثلا شك يا سهو در ميانه سه و چهار عارض گردد و نماز را برهم زند
از سر گيرد و نماز را تمام كند آيا آن نماز را كه برهم زده است و دوباره از سر گرفته است تمام
صحيح است يا نه و آيا بايد فاسق شد در اين خصوص كه نماز را برهم زده است چنانچه فقها نوشته
اند عمل نموده يا نه ج نماز يكه بعد از قطع نماز اول استيناف نموده صحيح است اگر مفسدى از راه
ديگر بهم نرسيده باشد لكن در قطع نماز آثم و عاصى است س معنى اين حديث چه چيز است اول
الوقت رضوان الله واخره عفو الله والعفو لا يكون الا من ذنب ج معنى ظاهر اين حديث اينست كه
اتيان بنماز در اول وقت موجب خشنودى الهى است و اتيان بنماز در اخر وقت مقرون بعفو است
و تا ذنب نباشد عفوى نميباشد مقتضاى ظاهر حديث اگرچه اينست كه تاخير نماز در حال
اختيار تا اخر وقت جايز نيست لكن حديث محمول است بر مبالغه در رغبت اتيان صلوة در
اول وقت و ذنب در اين مقام محمول است بر حوبت كه اجتناب از ان از حسنات اهل ايمان
است س قراء در قرائت قران خواندن چهار قسم ميخوانند دو قسم جايز و دو قسم باطل از دو
قسم جايز كه ميانه ايشان جايز است وقف بسكون و ديگرى وصل بحركت و ان دو تاى ديگر
كه جايز نيست وقف بحركت است و وصل بسكون آيا مجتهدين هم باين طور قايلند ج اما وقف
بسكون در صورتى كه قطع نفس نموده باشد تشكيكى در صحت ان نيست بلكه احسن اقسام متصوره
است و اما با عدم قطع نفس در ان تفصيلى است در سوال بعد مطلع خواهيد شد و اما وصل
بحركت پس ان نيز محتاج بتفصيل است بيان ان اينست كه كلمه موصول بها اگر ابتداى او همزه وصل
ندارد مطلقا عيبى ندارد و اما اگر اول او همزه وصل داشته باشد لازم است اسقاط ان همزه
نمايد و اگر اسقاط نمايد ظاهر اينست كه امتثال حاصل نشود و اما وقف بحركت پس اجتناب از
ان لازم است و اما وصل بسكون پس با عدم همزه وصل ظاهر اينست كه صحيح بوده باشد و اگر
همزه وصل داشته باشد با تخلل فصل با نظاهر اينست صحيح بوده باشد و با عدم فصل احوط
اجتناب است تفصيل اين بعد مشخص ميشود س در قرائت حمد و سوره و يا در ذكر تسبيح فاطمه زهرا
عليها السلام و يا غير ذكر وقف با قطع نفس نمودن ضرور است كه هرگاه وقف كند مصلى بدون
قطع نفس نماز ش باطل ميشود يا نه ج اگر با وقف و عدم قطع نفس فصلى متخلل شود ما بين فراغ
از كلمه سابقه و اخذ بكلمه لاحقه ظاهر اينست عيبى نداشته باشد مطلقا خواه كلمه ماخوذ
بها مفتتح بهمزه وصل بوده باشد يا نه و اگر با وقف و عدم قطع نفس فصلى متخلل نبوده باشد

مابین کلمه موقوف علیها و کلمه ماخوذ بها در اینصورت اگر ان کلمه ماخوذ بها مفتتح بهمزهٔ وصل نبوده
ظاهر اینست باز عیب نداشته باشد و اگر مفتتح بهمزهٔ وصل بوده باشد احوط اجتناب از ان
است و اگر در قراءة یا اذکار واجبه چنین نموده باشد احوط اعاده است س هرگاه مصلی دو رکعت
نماز ظهر نمود و سهوا سلام داد و بعد از ان از برای نماز عصر نیت کند و تکبیرة الاحرام بر زبان گوید
و هم چنین دو رکعت از نماز عصر بگذارد و بعد معلوم شود و یقین کند که من دو رکعت نماز
ظهر را سلام داده ام چه نحو نماید ج اگر بعد از تسلیم از نماز ظهر امری که موجب بطلان نماز
سهوا و عمدا باشد مثل حدث یا استدبار از قبله از ان شخص صادر شده باشد قطعا نماز ظهر باطل
است و در اثنای نماز عصر که متذکر شده بنقصان دو رکعت از نماز ظهر در این صورت عدول
نماید از نماز عصر بنماز ظهر و نماز را بعد از عدول به نیت نماز ظهر تمام نماید و اگر بعد از فراغ
از تسلیم منافی متخلل نشده باشد و بلافصل شروع بنماز عصر نموده باشد بعد از اتیان بدو
رکعت از عصر متذکر شده باشد و در اینجا حدیث معتبر از حضرت صاحب الامر علیه
الاف التحیة والشرف وارد است باین دو رکعت را تتمه ظهر محسوب داشته نماز ظهر را تمام کند
بعد اتیان بنماز عصر نماید عمل این فی عبث است احوط اعاده هر دو نماز است س شخصی نماز قضای
بسیاری بر ذمه دارد ایا میتواند مستحبات نماز را ترک نماید امثال اذان و اقامه و استغفر الله و
سمع الله و قنوت و غیره و اقل واجب را بیان فرمایند ج نماز قضا هرگاه از خود بوده باشد
یعنی از غیر باجاره بر او لازم نشده باشد اقتصار بر امور واجبه در نماز و ترک مستحبات بالمره
ظاهر اینست که جایز بوده باشد بلکه اشکال در جواز اخلال بامور مستحبه در نماز نیست مگر
صورتی که نعوذ بالله من باب التهاون بوده باشد و اما اقل واجب در نماز پس قیام و نیت
و تکبیرة الاحرام و قراءة حمد و سوره و رکوع و ذکر در ان بگفتن سبحان ربی العظیم و
بحمده یا سه مرتبه سبحان الله در حال استقرار و طمانینه و رفع راس از رکوع و طمانینه بعد
از رفع راس از رکوع و طمانینه بعد از رفع راس از سجود و ذکر در ان در حال الطمانینه بگفتن
سبحان ربی الاعلی و بحمده یا سه مرتبه سبحان الله و رفع راس از سجده و طمانینه بعد از رفع
راس و سجده ثانیه مثل سجدهٔ اولی و رفع راس از سجدهٔ ثانیه و رکعت ثانیه مثل این بعلاوه
تشهد بگفتن اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم
صل علی محمد و آل محمد و رکعت ثالثه و رابعه مثل انچه مذکور شد مگر انکه سوره واجب نیست
و مخیر است مابین قراءة سوره حمد و یکمرتبه تسبیحات اربع و در تشهد بنحوی که مذکور شد بعلاوه
بل صیغه سلام که عبارت از السلام علیکم و رحمة الله و برکاته بوده باشد یا السلام علینا و علی
عباد الله الصالحین س شخصی در نماز مدتی استغفر الله را استغفر الله میگفته و میپنداشته است

که چنین

که چنین باید گفت چون از مستحبات است و جاهل بوده یا اعاده باید کرد یا نه و هرگاه یکی از اعراب
واجبات نماز را اجاملا درست نگفته باشد چه صورت دارد ج ظاهر اینست که اخلال باعراب در
اذکار مستحبه از مثل انچه مذکور در سؤالست مضر بصحت صلوة نبوده باشد و اما هرگاه اخلال
باعراب در اذکار واجبه نماید این مضر بصحت صلوة است خواه موجب تغییر در معنی بشود یا نه لکن
این در صورتی است که اخلال باعراب نماید یعنی تغییر در اعراب دهد بنحوی که مخالف قواعد لغت
بوده باشد و اما هرگاه تغییر در اعراب ثابته مشهوره دهد لکن قراءة بنحوی بوده باشد که موافق
لغت عرب بوده باشد حکم بفساد صلوة در چنین صورت نزد حقیر محل تامل است س شخصی نماز
قضا دارد لکن بجهة تلاش معاش و تفرقه حواس قرار داده که بین الطلوعین نماز قضا میکند ایا
بجهة فضیلت میتواند نماز حاضره را مقدم بدارد یا نه ج در صورت اشتغال ذمه بصلوة
قضائیه اگرچه حکم بعدم جواز اتیان بحاضره در سعه وقت نزد حقیر محل اشکال است لکن احتیاط
شدید بالامکان اجتناب از این است س شخصی در مکان غصبی نماز کرده و بعد از ان از صاحب
مکان حلیت حاصل نموده نماز او صحیح است یا نه ج با علم بغصبیت مکان نماز باطلست در ان
مکان در حال اختیار استیذان از مالک بعد از فراغ از نماز مثمر ثمری نخواهد بود س شخصی داخل
مسجدی شد و امامی ایستاده است و مشغول نماز میباشند و جمعی از مسلمین اقتدا باو نموده اند ایا
این شخص میتواند اقتدا بچنین امامی نماید با وجود عدم معرفت بحال او یا نه و ثانیا اینکه امامی
باذن فقیه یا خود فقیه در مسجدی نماز میکند ایا اقتدا بچنین امامی جایز است یا نه بدون معرفت
بحال او و ثالثا اینکه چه قدر از معرفت کافیست از برای ماموم نسبت بامام ج معتبر در
جواز اقتدای ماموم بامام اینست که ماموم معتقد عدالت امام بوده باشد یعنی امام را
چنین بداند که نفس او ملکه حالتی است که هرگاه معصیتی اتفاق افتد بعید غایتی و مانعی بجهة
ان شخص نبوده باشد از اتیان بان معصیت بجهة ان حالت مخالفت نماید از ارتکاب ان معصیت
اگر کبیره بوده باشد یا مانع باشد ان حالت از اصرار بران اگر صغیره بوده باشد اگر علم بتحقق چنین
حالت در امام حاصل باشد بسیار خوب و اگر نه مظنه بتحقق چنین حالت در امام کفایت میکند
بعد از انکه این مطلب دانسته شد میگوییم هرگاه کسی را دید در مسجد مشغول امامت
و جمعی از مسلمانان اقتدای باو نموده اند اگر از ملاحظه ان مظنه بعدالت امام بمعنی که مذکور
شد اقتدا میتواند نمود و اگر حاصل نشد نمیتواند نمود و هم چنین است حال در منصوب از جانب
فقیه مجملا معتبر در جواز اقتدا ظن بعدالت امام است اگر حاصل شد اقتدا میتواند والا اقتدا نمودن
جایز نیست س هرگاه کسی بعد از نماز عالم شد بجنون یا شراب یا نجاسات که در گوشه رخت او باشد و
قبل از ان عالم نبوده اعاده صلوة لازم است یا نه ج ظاهر اینست که نماز صحیح باشد اعاده لازم

رکعت اولی قرار دهد بعد از اتمام سجده نماز را تمام نماید احتیاط اعادهٔ نماز است خصوصاً
در صورتیکه فصل طویل متحقق شده باشد در حال قرائت حمد و سوره که موجب اخلال بموالات
ما بین سجدتین شود و این در صورتیست که طمأنینه ما بین سجدتین را بعمل آورده باشد و اگر
طمأنینه بعمل نیامده باشد در آن وقت قبل از وضع جبهه بمحل سجده جلوس را بعمل آورده بعد
از آن سجود را ادا و در جمیع صور اعادهٔ نماز نماید قربة الی الله س کسی که نماز قضا بر ذمهٔ او
بوده باشد و عازم اتیان نماز قضا نبوده باشد وضوئی که میسازد قبل از دخول وقت فریضه
حاضره به نیت وجوب چنین وضو صحیح میباشد یا باطل ج کسی که نماز قضا در ذمهٔ او هست
و اتیان بوضوئی که مینماید قبل از دخول حاضره این بر چند قسم میشود اول آنست که در حین
فعل وضوء ناوی این هست که اتیان بنماز قضا نماید تشکیکی نیست که در این صورت وضو
بنیت وجوب صحیح و بی عیب خواهد بود و با آن وضوء بعد از دخول وقت اتیان بفریضه حاضره
میتواند نمود دوم آنستکه ناوی عدم اتیان بنماز قضا است در این صورت اگر موجب دیگر
بجهة وضوء متحقق بوده باشد مثل اینکه بنذر بر او واجب شده که در آن وقت با وضو
بوده باشد یا تلاوت قرآن مثلا با وضو نموده باشد تشکیکی باز در صحت نیت وجوب در حین
وضو نمیباشد و اما هرگاه موجب دیگر غیر از نماز قضا بجهة وضو نبوده باشد یا قصد وجوب
در وضو میتواند نمود یا نه محل اشکال است وجه اینکه نیت وجوب تواند نمود آنست که تدارک آن نماز
فائته و قضای آن بر آن شخص واجب است و قطعاً بطریق فوریه بنا بر قول بضیق یا بطریق توسعه بنا
بر قول بعدم فوریه متحقق است قصد عدم اتیان بقضا موجب خروج از وجوب نمیشود پس نماز
قضا با قصد بعدم اتیان بآن در وقت معین متصف بوصف وجوب در آن وقت خواهد بود
متحقق است وجوب قضا در آن وقت مستلزم وجوب وضوی آنست پس قصد وجوب در وضو
با نیت عدم اتیان بقضا بی عیب خواهد بود وجه اینکه نیت وجوب در وضو در این وقت
صحیح نیست اینست که وجوب وضوء در صورت مفروضه بر فرض تسلیم وجوب غیری خواهد بود
و مراد از وجوب غیری آنست که مطلوبیت آن بجهة غیر بوده باشد و مراد از غیر در اینمقام همان
نماز قضا است متحقق است مکلف بواجب غیری همان شخص است که نماز قضا در ذمه او
مطلوبیت بجهة غیر آنست که این چیز یعنی وضو در این مقام مطلوبیت ذاتی نداشته که مکلف ممنوع
از ترک آن بوده باشد بلکه مطلوبیتی که مکلف ممنوع از ترک آن بوده باشد بجهة غیر است یعنی
غیر که در اینمقام عبارت از نماز قضا است چونکه متعلق طلب حتمی امر میباشد و تحقق آن موقوفست
بر این چیز که عبارت از وضوست مثلا در این مقام پس این چیز از این جهة مطلوب امر شده لهذا بر این
شخص لازم است اتیان بآن چیز نموده باشد متحصل است این معنی با قصد عدم اتیان بنماز قضا متحقق

نباشد اما احتیاط اعاده است با بقای وقت س هرگاه مصلی در رکعت ثانی در حال قیام یقین کند
که در رکعت اول بجای حمد و سوره تسبیح اربع خوانده چکند ج باکی نیست صحیح است س مصلی
در شک میان دو و چهار که بنا بر چهار گذاشت بعد از نماز شروع بنماز احتیاط کرد شک کرد
که یک رکعت کرده ام یا دو ج بنا بر اکثر گذارد یعنی در نماز احتیاط هر کس که شک کند که رکعت
اولست یا دوم بنا بر این میگذارد که رکعت دوم است و نماز را تمام نماید س هرگاه کسی بقصد
چهار فرسخی از شهر بیرون رود آیا قصر در صلوة و افطار در صوم نماید یا نه ج هرگاه کسی از وطن
خود بقصد چهار فرسخ مثلا بیرون رود این متصور به سه صورت میشود اول آنست که میرود
بقصد آنکه ده روز در آنجا توقف نماید در این صورت بی اشکال اتمام صلوة و استدامه در صوم
متعین است قصر در صلوة و افطار در صوم جایز نیست دوم آنست که میرود بقصد آنکه
همان روز معاودت نماید در این صورت قصر در صلوة و افطار در صوم متعین است سیم
آنست که قصد معاودت همان روز را ندارد چنانچه قصد توقف ده روز هم ندارد بلکه
مقصودش اینست که قبل از انقضای ده روز معاودت نماید در این صورت ظاهر اینست که
قصر در حق او متعین است لکن احتیاط اینست که در صلوة جمع ما بین قصر و اتمام نماید و در صوم
افطار ننماید لکن قضا نیز بعمل آورد و در صورت اول که قصر و افطار متعین است در صورتیست
که از حد ترخص تجاوز نماید بنا بر این از اصفهان هرگاه بقریهٔ زیان رسید بی اشکال افطار و قصر
میتواند نمود س چه میفرمایند در این مسئله که هرگاه کسی داخل در نماز جماعت شده و
در بین نماز نجاست در جامهٔ امام ببیند چه کند اعلام او اگر بکند باعث بطلان نمازش می
شود چکند ج ظاهر اینست اعلام امام در چنین صورت لازم نبوده باشد ظاهر اینست قطع
نماز واجب بلکه جایز نبوده باشد و همچنین انفراد در حق او متعین نبوده باشد پس باقی
بر وصف اقتدا در حق او جایز خواهد بود س چه میفرمایند در این مسئله که هرگاه شخص
در ضیق وقت نماز ظهر را اگر شک کرد ما بین دو و چهار و بنا را بر چهار گذاشت و بعد که
میخواهد نماز احتیاط را بکند بقدر دو رکعت وقت باقی دارد میان نماز احتیاط و نماز
عصر چکند ج در این صورت عدول از نماز احتیاط لازم است یعنی لازم است که اشتغال
بنماز عصر نماید بعد از فراغ از نماز عصر اتیان بنماز احتیاط نماید و این نحو ظاهر اینست که
امتثال حاصل است لکن احتیاط اینست بعد از فراغ از نماز احتیاط نماز ظهر را اعاده نماید
بقصد قضا س شخصی در رکعت اول یک سجده را فراموش کرد و در ثانی رکوع را و همین
که شروع و ضعش بمحل سجده رسید و هنوز دستها به زمین نرسیده بیادش آمد که سجده در
رکعت اول نکرده و رکوع را در رکعت دوم فراموش کرده چکند ج از سجده را سجده

نیست مجملاً قصد وجوب در وضوء در صورت مفروضه مستلزم اراده اتیان بنماز قضا است و
انتفای لازم مستلزم انتفای ملزوم است پس در صورت قصد عدم اتیان بنماز قضا قصد این
وجوب در وضوء ممکن نیست ومفروض اینست وجوب دیگر بجهة وضوء در این مقام ثابت
نیست پس ثابت غیر منوی است ومنوی غیر ثابت پس قصد در وجوب در عملی شد که آن عمل متصف
بآن وجوب نبوده بنابراین باطل خواهد بود هرگاه قصد وجوب را در غیر واجب موجب
بطلان عمل دانیم چنانچه ظاهر اینست قال العلامة فی التذکرة لو نوی الواجب مع ندب الطهارة
او بالعکس بطلت کلامی که در این مقام میتوان گفت این است که این وضوء در واقع یا واجب است بر
مکلف یا واجب نیست احتمال عدم وجوب باطل است نظر بقطع بوجوب مشروط پس متحقق
شد که در واقع واجب بوده است پس اتیان بآن بقصد وجوب بی عیب خواهد بود جواب این است
که مطلق وضوء واجب نیست بلکه واجب وضوء بجهة اتیان بنماز قضا است ومفروض اینست
که مکلف ناوی عدم اتیان بقضا است پس اتیان بوضوی واجب ننموده باشد پس واجب غیر ماتی
به است وماتی به غیر واجب پس قصد وجوب در غیر واجب نموده خواهد بود اگر کسی گوید پس
تارک واجب خواهد بود میگوئیم بنابر قول بفوریت قضا البته تارک واجب ومعاقب است
واما بنابر قول بتوسعه پس چنین نیست بلکه مثل تاخیر صلوة حاضره است از اول اوقات آنها
بنابراین اسلم در چنین صورت آنست که در نیت چنین وضوا اقتصار شود بقربت مطلقه و
ظاهر اینست که نیت استحباب نیز میتواند نمود نظر بمطلوبیه ذاتی طهارت یا باعتبار غایات
مستحبه مگر بنابر قول بفوریت قضا بمذاق کسانی که منع میفرمایند از اشتغال بغیر واجبات موسعه
ومندوبه ومباحه در این حالت وضو بقصد استحباب جایز نیست پس باطل خواهد بود واین
قول از مرحوم علامه در کتاب مختلف نقل فرموده است از سید مرتضی وابن ادریس حیث قال
السید وابن ادریس منع المکلف من الاشتغال بغیر القضاء فی الوقت المتسع ومنعا من التکسب بالمباح
واکل ما زید علی ما یمسک به الرمق وبالجملة منعا من کل فعل مباح او مندوب او واجب موسع ومن
النوم الا بقدر الضرورة التی لا یمکن الصبر عنها وسید مرتضی در جمل که قائل بفوریت قضا شده
کلام ایشان در کتاب مختلف از این تفصیل است وهمچنین کلام ابن ادریس در سرائر پس ظاهر این
است که این تفصیل ماخوذ از جای دیگر بوده باشد مجملاً این قول باعتقاد حقیر ضعیف است
پس در صورت مفروضه وضو بقصد ندب صحیح خواهد بود مخفی نماند از آنچه مذکور شد ظاهر
میشود حکم وضوء در اوقات فرایض قبل از اتیان بفرایض مثل اینکه بعد از تحقق زوال
هرگاه مقصود مکلف این بوده در حین اراده وضو که این وضو را مستلزم بجهة اتیان
بفریضه ظهرین مثلاً شکی در صحت نیت وجوب نیست اگرچه مقصود او این بوده

باشد که بعد از فراغ از وضوء اول اتیان بنافله خواهد نمود واما هرگاه مقصود مکلف این بوده باشد
که با این وضوء اتیان بصلوة فریضه نخواهد بود مثل اینکه اول زوال است نمیخواهد مگر نافله
زوال را نموده باشد بعد از آن بخواند بعد از آن اتیان بفریضه ظهر نموده باشد ودر این صورت نیز
ظاهر اینست که در وضوء نیت وجوب نتواند نمود نظر باینکه وضو اگرچه بعد از دخول وقت بوده
باشد وجوب ذاتی ووجوب نفسی را ندارد بلکه وجوب آن وجوب غیری است ومفروض اینست که
مقصود مکلف اینست که این وضو را بجهة غیر که فریضه است اتیان ننماید مقصود او اینست
که اتیان بفریضه با این وضو ننموده باشد پس در این صورت این وضو واجب نخواهد بود بنا
براین نیت وجوب در این نمیتواند نمود اگر کسی بگوید کفایت میکند در اتصاف وضو بوجوب
واجب بودن غیر که نماز بوده باشد خواه مقصود او این بوده باشد که صلوة واجبه با این وضو
بعمل آورد یا نه جواب از این آنست که معنی قول اصحاب که وضو واجب لغیره است آنست که غایت
وجوب وضو غیر است یعنی علت واجب شدن وضو اتیان بغیر است نه اینکه وقت وجوب وضو
وقت وجوب غیر بوده باشد چه اگر این معنی مراد میبود وجوب آن وجوب نفسی بود نه وجوب
غیری بالی احتمالی که در این مقام است اینست که کسی بگوید وجوب وضو بجهة واجب بودن
غیر بوده باشد نه بجهة اتیان بغیر بنابراین میگوئیم شبهه در وجوب غیر که نماز قضا بوده باشد
در محل کلام نیست اگرچه ناوی عدم اتیان بآن بوده باشد پس وضو در این صورت واجب خواهد
بود بنابراین اتیان بآن بقصد وجوب نقصی نخواهد داشت فاللازم الرجوع الی کلمات الاصحاب
ومستند الحکم فی الباب لینکشف حقیقة الحال ویتعین ما هو الحقیق بالاختیار فنقول کلمات
الاصحاب المناسبة للمقام مختلفة قال فی المبسوط الوضوء علی وجهین واجب وندب فالواجب هو الذی
یجب لاستباحة الصلوة او الطواف لا وجه لوجوبه الا هذین وفی الوسیلة بعد تقسیم الطهارة الی
الوضوء والغسل ما هذا لفظه وکل منهما مفروض ومسنون فالمفروض من الوضوء شیئان احدهما
للصلوة فریضة لزمه اداء وهو حالة الوضوء والثانی للطواف المفروض وفی المراسم الطهارة علی ضربین
صغری وکبری فالصغری علی ضربین واجب وندب فما یؤدی به الواجب فهو واجب وما یؤدی
به الندب فهو ندب وفی السرائر والوضوء علی ضربین واجب وندب فالواجب هو الذی یجب لاستباحة
الصلوة الواجبة والطواف الواجب لا وجه لوجوبه الا بهذین وفی الجامع الطهارة ضربان وضوء
وغسل وما هو بدل عنهما وکلاهما ضربان واجب وندب فالواجب الوضوء للصلوة والطواف
المفروضین وفی الشرایع الواجب من الوضوء ما کان لصلوة واجبة او طواف واجب او لمس کتابة القرآن
ان وجب وفی نهایة الاحکام وکل منهما ینقسم الی واجب وندب فالوضوء یجب للصلوة الواجبة
بالنص والاجماع وللطواف وفی الارشاد وکل منهما واجب وندب والوضوء یجب للصلوة والطواف

الواجبين ومس كتابة القران ان وجب وفي القواعد وكل واحد منهما اما واجب او ندب فالوضوء
يجب للواجب من الصلوة والطواف ومس كتابة القران وفي التحرير كل واحد من الثلاثة واجب وندب
فالوضوء يجب للصلوة والطواف الواجبين ولمس كتابة القران ان وجب وفي الذكرى الطهارة
وهي لغة النزاهة من الادناس وشرعا استعمال الماء والصعيد لاباحة العبادة وفي الدروس وكل
منهما واجب وندب فالواجب منهما بحسب وجوب غايته التي هي الصلوة والطواف ومس خط المصحف
والظ من هذه العبارة باسرها ان وجوب الوضوء مثلا لاجل اتيان الصلوة اما عبارة المبسوط فعدم
شمولها لما اذا كان عزمه عدم الاتيان بالقضا مما يظهر للتامل لوضوح ان المراد من الصلوة والطواف
هو الواجب منهما فيكون معنى العبارة ان الوضوء الواجب هو الذي ينوي به المكلف استباحة
الدخول في الصلوة الواجبة او الطواف الواجب فاللازم منه ان تحض اشتغال الذمة بالصلوة الواجبة لا
يكون كافيا لاتصاف الوضوء بالوجوب بل لابد في اتصافه به من ان ينوي بالوضوء انه لاجل استباحة
الدخول في الصلوة الواجبة مثلا وظاهر انه مع العزم على عدم الاتيان بالصلوة غير متحقق فلا يكون
الوضوء هناك متصفا بالوجوب في الواقع فالتعرض اليه ح تعرض بخلاف الصفة الثابتة فيه ان
قيل ليس في عبارة المبسوط ينوي به استباحة الدخول في الصلوة الواجبة بل الموجود فيه يجب
لاستباحة الصلوة قلنا ان الامر وان كان كذلك لكن لابد ان يكون مراده ما ذكرناه والا لم
يتعرف المعرف لكون ذلك من باب الاحالة الى المجهول توضيح الحال في ذلك يستدعي ان يقال ان
كان المراد من العبارة المذكورة ما نبهنا عليه فالامر ظاهر وان لم يكن المراد منها ذلك بل يكون
المراد ان الوضوء الواجب هو الذي يكون وجوبه لاجل استباحة الصلوة الواجبة اي الذي اوجبه
الشارع لذلك نقول لو لم يكن المراد ما ذكرناه لم يكن ذلك معلوما حتى تعرف منه المعرف المجهول
كما لا يخفى على المتامل ان قلنا ان ذلك هو الوضوء الذي يصدر ممن اشتغلت ذمته بصلوة مفروضة
او طواف مفروض وان كان عزمه حين الاخذ به عدم اتيان بهما اصلا قلنا لو كان المراد ذلك ينبغي
ان يقال ان الوضوء الواجب هو الذي يصدر ممن اشتغلت ذمته بصلوة مفروضة او طواف
مفروض مضافا الى انا نطالبه بالمستند فان الظاهر من المستند الذي سنقف عليه هو المعنى الذي
ذكرناه لا المعنى المذكور والحاصل ان حمل العبارة المذكورة على المعنى المذكور غير صحيح لامر داخلي
وخارجي اما الاول فلما عرفت من ان التعريف انما هو لتعرف المعرف وهو لم يحصل مما ذكر اذ هو
في قوة ان يقال ان الوضوء الواجب هو الوضوء الذي وجب لاستباحة الصلوة والطواف المفروض
انه غير معلوم والا فلا حاجة الى التعريف فيكون الاحالة الى المجهول واما الثاني فلما عرفنا ايضا
من المطالبة بالمستند فلابد ان يكون المراد منها ما نبهنا عليه حاصله ان الوضوء الواجب هو الذي
يؤتى به للاتيان بصلوة مفروضة وطواف مفروض ويرشدك الى المعنى المذكور مضافا الى ما ذكرنا

قوله

قوله ولا وجه لوجوبه الا مقدمة لما لا يكون الوضوء الواجب الا لاجل الاتيان بصلوة مفروضة او طواف
مفروض ان قيل على هذا يلزم ان من توضأ قبل دخول الوقت لاستباحة الدخول في الصلوة بعده يكون
وضوءه واجبا لصدق التعريف المذكور عليه قلنا ان الكلام محمول على اشتغال الذمة بالواجب
من احد الامرين كما نبهنا ولعل التزام الواجب في قوله هو الذي يجب للاحتراز عنه والتنبيه على ما ذكرناه مضافا
الى انه غير مضر فيما نحن بصدده كما لا يخفى على المتامل فلذلكر ما ينبغي ان يعلم في المقام هو ان يقال ان
حاصل العبارة المذكورة ان الفعل الصادر من العاقل المختار لابد ان يكون له غاية وتلك الغاية اما
شرعية او غيرها فالوضوء الصادر من المكلف ان كانت الغاية له في نظره حين الاخذ به الاتيان بصلوة
مفروضة او طواف مفروض او كليهما يكون ذلك الوضوء واجبا والا فلا فعلى هذا يكون مقتضى
العبارة المذكورة حصر الوضوء الواجب فيما ينوي به فعل الصلوة الواجبة او الطواف الواجب فلا يكون
الوضوء عند اشتغال الذمة بالصلوة المقضية واجبا فيما اذا كان المكلف حين الاخذ بالوضوء
عازما لعدم الاتيان بتلك الصلوة وغير عازم للاتيان بها بما ذكر في بيان كلام المبسوط ينكشف الحال
في عبارة السرائر فانها مثلها واما ساير العبارات فنقول اما عبارة الوسيلة فظهور الحال فيها
يغني عن اظهاره لوضوح ان المدلول عليه بقوله فالمفروض من الوضوء شيئان احدهما الصلوة
فريضة لزمه اداء وهما حالة الوضوء هو ان الوضوء الواجب هو الذي يكون غايته الاتيان بالصلوة
المفروضة التي لزمته حين الاخذ بالوضوء ولما كان مقصوده الحصر فلا يكون غير واجبا ومنه
الوضوء حال العزم بعدم الاتيان بالقضية المفروضة فلا يكون واجبا واما عبارة المراسم فالظاهر
ان المراد من قوله ما يؤدى به الواجب فهو واجب ان ما ينوي به اداء الواجب فهو واجب لما كان
في مقام التعريف والحصر يكون اللازم ان الوضوء الواجب هو الذي يؤدى به اداء الواجب فما لم ينو
اداء الواجب لم يكن واجبا ومعلوم ان الوضوء مع العزم بعدم الاتيان بالقضاء من ذلك
فلا يكون واجبا فنفي الوجوب فيه ح يكون نفي الوجوب في غير الواجب والحاصل ان المستفاد
من كلامه قضيتان موجبتان كليتان احدهما كل ما يؤدى به الواجب فهو واجب والاخرى كل ما
يؤدى به المندوب فهو مندوب والنقض في كل واحد منهما غير خفي للقطع بان بعض الوضوءات
المندوبة ما يؤدى به الصلوات المفروضة كالقطع بان الوضوء الواجب يسوغ اداء المندوب
به فلابد ان يكون المراد ان الوضوء الواجب هو ما يكون لاجل اداء الواجب كما ان الوضوء المندوب
هو الذي يكون لاجل اداء المندوب فلا اشكال فالوضوء فيما اذا لم يكن لاجل اداء الواجب لم يكن
واجبا فضلا عما اذا كان مع العزم بعدم اداء الواجب واما عبارة الجامع فان الامر فيها يظهر
مما حررناه في عبارة الوسيلة فليلاحظ وهكذا الحال في عبارة الشرايع ونهاية الاحكام
القواعد والتحرير واما عبارة الذكرى فان الامر فيها اظهر من جميع فالمستفاد من جميع العبارات

المذكورة ان الوضوء الواجب هو الذى يؤتى به لاجل صلوة مفروضة او طواف كذلك او لاجل
مس كتابة القران ان وجب المس فما لم يكن كك لم يكن واجبا قال فى التذكرة وكل منهما واجب و
ندب فالوضوء يجب للصلوة الواجبة او الطواف الواجب او مس كتابة القران ان وجب ويستحب لما
عداها والامر فيه كما فى غيره مما ذكروا واما ما ذكره فيما بعد ذلك حيث قال لاشئ من الطهارات
الثلث بواجب فى نفسه عدا غسل الجنابة على الخلاف وانما يجب بسبب اما النذر او وجوب ما لا يتم
الا بها اجماعا حيث ان الظاهر منه انه يكفى فى وجوبه وجوب ما لا يتم الا به وان لم ينو حين الوضوء
اتيانه لاجله لو نوى عدمه ايضا فالظاهر انه ليس مراده بل المراد هو التنبيه على عدم ثبوت الوجوب
للوضوء مثلا حال عدم المشروط به لا ان المراد هو الحكم بوجوبه حال وجوب المشروط به مطلقا
ولو لم ينو الاتيان به وهو ظاهر فلا يكون منافيا لما ذكره فى غيره كما لا يخفى لان المراد وجوبه
الوضوء حال وجوب المشروط به مطلقا ولا نوى حينه عدم الاتيان به كما هو الظاهر واما المستند
تعالى اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم وايديكم الى المرافق وامسحوا برؤسكم وارجلكم الى الكعبين ووجه
الدلالة هو ان الظاهر ان اذا قمتم مثل قوله تعالى اذا قرأت القران فاستعذ بالله وقوله تعالى وكم من
قرية اهلكناها فجاءها باسنا بياتا او هم قائلون اى اذا اردت قرائة القران و اردنا اهلكها والتقدير
فيما نحن فيه اذا عزمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم والمتبادر منه ومن امثاله فاغسلوا وجوهكم
لها اى الصلوة وهذه الاية الشريفة قد تمسك بها العلماء فى اثبات وجوب الوضوء ومقتضاها كون
الوضوء للصلوة فالوضوء الواجب هو ذلك فما لم يكن كك لم يكن بواجب اذا علمت ذلك فقل ان من اشتغلت
ذمته بالصلوة الفائتة وتوضأ لاجل ادائها يكون ذلك الوضوء واجبا للاية الشريفة وغيرها واما
اذا توضأ لا لذلك بل مع العزم على عدم الاتيان بها مع ذلك الوضوء لم يكن واجبا وهو المطلوب قال
المحقق نور الله تعالى مرقده فى المعتبر النية شرط فى صحة الطهارة وضوءا كانت او غسلا او تيمما وهو مذهب
الثلثة واتباعهم وابن الجنيد ولم اعرف لقدمائنا فيه نصا على التعيين وانكره ابو حنيفة فى الطهارة
المائية محتجا بقوله تعالى اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم ولم يذكر النية الى ان قال ولا حجة
لابى حنيفة فى الاية لانها تقتضى القصد الى الصلوة اذ هذا هو المفهوم من قولك اذا لقيت الامير فالبس
امنتك معناه للقائه وكذلك قوله اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا اى للصلوة ثم قال ويشترط المتجدد
نية التقرب ونية استباحة الصلوة او رفع الحدث ومعناهما واحد وهو ازالة المانع او
استباحة فعل لا يصح الا بالطهارة كالطواف لقوله تعالى اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا اى اغسلوا
للصلوة ولا فرق بين ان ينوى استباحة الصلوة بعينها او الصلوة مطلقا وقال العلامة فى المنتهى فى
مقام الاستدلال على وجوب النية فى الوضوء ما هذا لفظه الخامس قوله تعالى اذا قمتم الى الصلوة
فاغسلوا والمفهوم منه فى اللغة والعرف اغسلوا للصلوة كما يقال اذا لقيت الامير فالبس ثيابك

اى للقائه واذا لقيت العدو فخذ سلاحك اى لاجل لقائه قال الشيخ الطائفة فى الخلاف عندنا ان كل طهارة
عن حدث سواء كانت صغرى او كبرى بماء كانت او بالتراب فان النية واجبة فيها وبه قال
الشافعى ومالك وليث بن سعد وابن حنبل وقال الاوزاعى الطهارة لا تحتاج الى نية وقال ابو
حنيفة الطهارة بالماء لا تحتاج الى نية والتيمم يفتقر الى النية دليلنا اجماع الفرقة وايضا قوله تعالى
اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم الاية فكان تقدير الاية اغسلوا وجوهكم وايديكم للصلوة
ولا يكون الانسان غاسلا هذه الابعاض للصلوة الا بالنية وقال السيد بن زهرة فى الغنية
اما الوضوء فيفتقر صحته على فروض عشرة اولها النية بالاجماع وقوله تعالى يا ايها الذين امنوا اذا
قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم وايديكم الاية والتقدير اغسلوا وجوهكم للصلوة وانما حذف ذكر
الصلوة اختصارا كقولهم اذا لقيت الامير فالبس ثيابك واذا لقيت العدو فخذ سلاحك وتقدير الكلام
افعل ذلك للقائه واذا امر الله تعالى بهذه الافعال للصلوة فلا بد من النية ان قيل كيف يمكن التعويل
على ما ذكروه فى تفسير الاية الشريفة مع انه مخالف لما ورد من اهل العصمة والطهارة فى تفسيرها فى الموثق
كالصحيح المروى فى تهذيب عن ابى بكير قال قلت لابى عبد الله عليه السلام قوله تعالى اذا قمتم الى الصلوة ما يعنى
بذلك اذا قمتم من النوم وقال سيد الاجل المرتضى قدس الله تعالى روحه فى الانتصار فى مقام الاستدلال
فى اثبات ناقضية النوم للوضوء ما هذا لفظه دللنا على صحتها بقوله تعالى يا ايها الذين امنوا اذا قمتم
الى الصلوة الاية وقد نقل اهل التفسير واجمعوا على ان المراد قوله اذا قمتم من النوم الى ان قال فكانه
قال جل ثناؤه اذا قمتم الى الصلوة من النوم قلنا ان ذلك غير مناف لما نحن بصدد بيانه كما لا يخفى وانما
الاختلاف فى الاطلاق والتقييد وذلك مقام اخر والحاصل ان الوضوء الواجب هو ما نطق دليل
الشرع على وجوبه وهو اما الكتاب او السنة او الاجماع فقد عرفت ان مدلوله لزوم الاتيان بالوضوء
عند ارادة الصلوة فيكون الوضوء الواجب الذى علم وجوبه من الكتاب ذلك واما غيره فلم يظهر منه
وجوبه واما السنة فاقوى ما يناسب التمسك به فى المقام حديثان اولهما الصحيح المروى فى التهذيب
عن زرارة عن ابى جعفر عليه السلام قال اذا دخل الوقت وجب الطهور والصلوة والثانى الصحيح المروى فى
الفقيه عن زرارة عن ابى جعفر عليه السلام قال يا زرارة والوضوء فريضة والجواب عن الثانى ظاهر لان الظاهر
من سياقه ان المراد من الفريضة فيه فى مقابل السنة والحديث هكذا سئل زرارة ابا جعفر عليه السلام
عن الرجل يقلم اظافيره ويجز شاربه ويأخذ من شعر لحيته وراسه هل ينقض ذلك الوضوء فقال
يا زرارة كل هذا سنة والوضوء فريضة وليس شئ من السنة ينقض الفريضة والمراد من الفريضة
فى المقام ونحوه هو ما تعلق الامر به فى الكتاب حققناه فى اواخر المجلد الرابع من مطالع الانوار فعلى
هذا يكون المراد من الصحيح ان الوضوء هو الذى تعلق به الامر فى الكتاب وهو مسلم وقد عرفت
ان الوضوء الذى تعلق به الامر فى الكتاب هو الذى يكون عند ارادة الصلوة لاجلها والوجوب

فى مثل هذا الوضوء مسلم فيما اذا كانت الصلوة المرادة واجبة فلا يمكن التمسك به فى اثبات الوجوب
لمطلق الوضوء كما لا يخفى واما الجواب عن الاول فبان غاية ما يستفاد منه وجوب الوضوء بعد
دخول الوقت ونحن نقول بذلك لكن نقول انه لاجل الصلوة فالوضوء الواجب انما هو لاجل الصلوة
المفروضة فاذا نوى ذلك يصح منه نية الوجوب فيكون اتيا بالمامور به محصلا للامتثال
والحاصل هو انا نقول الظاهر ان مراده من ذلك تحديد الوقت الذى يمكن اتصاف الطهور فيه بالوجوب
وبيان انه اذا دخل وقت الصلوة اذ تجب الصلوة فيجب ما تتوقف الصلوة عليه فيكون الطهور
واجبا لكونه من ذلك وليس المقصود من الحديث انه بعد دخول الوقت يكون الطهور واجبا مطلقا ولو مع
عدم ارادة الصلوة وارادة عدمها ولذا لم يحتمل احد وجوب الطهور بعد ان اتى المكلف بالصلوة
كما لا يخفى فالمتحصل مما ذكر ان المراد من الصحيح المذكور وجوب الطهور لاجل الاتيان بالصلوة فلا
يكون منافيا للماخوذ بصدده وعلى فرض الاغماض عن دعوى الظهور نقول غايته ما يمكن ان يقال
انه مطلق يشمل حال ارادة الصلوة وعدمها لكن لا بد من تقييده بالاول لمفهوم الشرط فى الاية
الشريفة كما انه تقييد اطلاق الاية الشامل لما قبل الوقت وبعده بما بعده للصحيح المذكور فالمتحصل
مما ذكر وجوب الوضوء بعد دخول الوقت لاجل الاتيان بالصلوة ولذلك اطبق الاصحاب على ان
وجوب الوضوء انما هو للغير فعلى هذا نقول انه اذا زالت الشمس واراد التوضا ولم يكن من عزمه
الاتيان بالظهر كما اذا فرض له انه يريد الاتيان بنافلة الزوال فى وقتها ثم النوم قبل الاتيان
بالفريضة لا يسوغ له نية الوجوب فى الوضوء وكذا الحال فيما اذا اراد احد غايات المندوب كقراءة
القران بذلك الوضوء ثم الحدث ثم الوضوء للفريضة فقد تحقق بما قررنا امكان نية الندب فى
الوضوء مع اشتغال الذمة بالصلوة المفروضة فيما اذا لم يكن مقصودا من الوضوء الا فعل المندوب
بل عدم جواز نية الوجوب ح فلا بد حينئذ اما من نية الندب او القربة المطلقة فيما ذكرناه تبين
لك عدم استقامة ما ذكره صاحب المدارك حيث قال واعلم ان المعروف من مذهب الاصحاب ان
الوضوء انما يجب بالاصل عند اشتغال الذمة بمشروط به فقبله لا يكون الا مندوبا تمسكا بمفهوم
قوله تعالى اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وليس المراد نفس القيام والا لزم تاخر الوضوء عن الصلوة
وهو باطل بالاجماع بل المراد والله اعلم اذا اردتم القيام الى الصلوة اطلاقا لاسم المسبب على السبب
فانه مجاز مستفيض وقول ابى جعفر ع فى صحيحة اذا دخل الوقت وجب الطهور والصلوة والمشروط
يعدم عند عدم الشرط ويتوجه على الاول ان اقصى ما يدل عليه الاية الشريفة ترتب الامر بالغسل
والمسح على ارادة القيام الى الصلوة والارادة تتحقق قبل الوقت وبعده اذ لا تعتبر فيه المقارنة
للصلوة والا لما كان الوضوء فى اول الوقت واجبا بالنسبة الى من اراد الصلوة فى اخره
انتهى كلامه رفع مقامه وجه عدم الاستقامة من وجوه منها ان ما عزاه الى الاصحاب من وجوب

الوضوء

الوضوء عند اشتغال الذمة بمشروط به لا يخفى ما فيه من المسامحة لوضوح ان مقتضى كلماتهم عدم
كفاية محض اشتغال الذمة بالواجب المشروط بالوضوء فى الاتصاف بوجوبه بل لا بد من كونه
لاجل اتيان ذلك الواجب ومقتضى ما عزاه اليهم كفاية محض اشتغال الذمة بالواجب المشروط
به فى اتصافه بالوجوب ولو لم يكن مقصوده الاتيان به بل كان عدمه وقد عرفت التحقيق فى ذلك
ومنها ما ذكره من قوله والا لزم تاخر الوضوء عن الصلوة فان وجه اللزوم غير تام لظهور
ان غاية ما يظهر من ترتب الجزاء على الشرط كون غسل الوجه واليدين مثلا بعد القيام الى الصلوة
والظاهر انه على حذف المضاف مثلا اى بعد القيام الى اتيان الصلوة واين ذلك من الدلالة على لزوم
تاخر الوضوء عن الصلوة ونحن وان قلنا بحمل القيام على الارادة لكنه ليس لاجل ما ذكره بل لاجل
عدم صحة التعليق فان مقتضى تعليق الامر بغسل الوجه واليدين على القيام انتفائه عند انتفائه وهو
غير صحيح للقطع بثبوت الوجوب للوضوء ولو مع عدم تحقق القيام من المكلف كما فى حال الجلوس و
غيره والذى يليق ان يجعل معلقا عليه للوجوب انما هو الارادة سواء تحقق فى ضمن القيام او فى ضمن
الجلوس او غيرهما كما لا يخفى ولذا قلنا ان المراد انا اردتم وعزمتم الى الاتيان بالصلوة فاغسلوا
وجوهكم اه فان التعليق حينئذ صحيح لا غبار عليه ومنها قوله ان الارادة متحقق الى قوله من
اراد الصلوة فى اخره فانه ايضا غير صحيح اذ ليس المذكور فى الاية الشريفة اذا اردتم الصلوة حتى
يتجه ما ذكره بل الاية اذا قمتم الى الصلوة فلا بد فى حال التقدير من رعاية جميع ما فى الاية ولذا
قلنا فى التقدير اذا اردتم وعزمتم الى اتيان الصلوة والعزم باتيان الصلوة انما يكون بعد
دخول الوقت او نقول ان الظاهر منه ذلك فلا يشمل قبل الوقت فلا يصح التمسك به فى مقام اثبات
الوجوب فيما قبله وعلى فرض الاغماض عنه نقول ان غاية ما فيه انه بعنوان الاطلاق ومعلوم
ان حجية المطلق انما يكون عند انتفاء المقيد وهو موجود فى محل الكلام وهو الصحيح
المذكور لوضوح ان مقتضى تعليق وجوب الطهور على دخول الوقت انتفاؤه فيما قبله فلا يراد
فالتمسك بالاية الشريفة لاثبات الوجوب ولو قبل دخول الوقت غير صحيح ثم على فرض الاغماض
عنه ايضا نقول ان غاية ما يلزم منه لزوم وجوب الوضوء مهما تعلقت الارادة بالصلوة ولو
قبل دخول الوقت ومعلوم ان مقتضى التعليق انتفاء الوجوب عند انتفاء الارادة فيكون وجوب
الوضوء ح ايضا للغير فلا يصح التمسك بالاية فى اثبات الوجوب النفسى كما لا يخفى على المتامل الزكى
غاية ما فى الباب انه يتجه الايراد فى الحصر المستفاد من كلماتهم من عدم وجوب الوضوء
بالاصالة الا حال اشتغال الذمة بالواجب المشروط به لكنك قد عرفت ان عند الجمهور ان
اطلاق الاية الشريفة فللغفلة عن المقيد المذكور والا فلا ايراد اصلا فما ذكره من الايراد
ساقط عن درجة الاعتبار ثم ان ما ذكره من قوله والا لما كان الوضوء فى اول الوقت واجبا

بالنسبة الى من اراد الصلوة فى اخر وقته المراد فان التحقيق فى ذلك ما نبهنا عليه توضيح الحال
فى ذلك يستدعى تقرير مرامه ثم الاشارة الى ما فيه فنقول مراده انه لو اعتبرنا المقارنة بين
الارادة للصلوة ونفسها لزم انتفاء الوجوب للوضوء فى اول الوقت فيما اذا كان المراد الاتيان
بالصلوة فى اخره واللازم بط لاطباقهم على وجوب الوضوء بعد دخول الوقت ولو كان عزمه
الاتيان بالصلوة فى اخره فالملزوم مثله ونحن نقول لم يقل احد باعتبار المقارنة بين الوضوء
والصلوة فى اتصاف الوضوء بالوجوب بل المعتبر فى ذلك كونه لاجل الصلوة الواجبة سواء كان
فى عزمه اتيان الصلوة متصلة بالوضوء او منفصلة عنه اذ الوضوء الذى يمكننا الحكم بوجوبه عن
الكتاب والسنة والاجماع انما هو ذلك لا ازيد منه فعلى هذا نقول من اراد الوضوء ولم يكن
فى عزمه الاتيان بالصلوة المفروضة بذلك الوضوء سواء نوى به الاتيان بالنافلة فقط كصلوة
الزوال مثلا او امر اخر مما استحب الوضوء لاجله لا يمكن فى حقه قصد الوجوب ولو كان بعد
دخول الوقت لانتفاء الدليل عليه ان قيل يكفى فى ذلك اطلاق قوله ع فى الصحيح السالف اذا دخل
الوقت وجب الطهور قلنا قد بينا الحال فى ذلك فيما ابرزناه بتبين لك ان بطلان اللازم فيما
ذكره صاحب المدارك مسلم على تقدير وهم على تقدير اخر كما لا يخفى على المتامل وتنقيح المقام يستدعى
ان يقال ان من توضا بعد ان دخل الوقت للصلوة المفروضة فحاله لا يخ من اقسام الاول ان ينوى
به انه لاجل الاتيان بتلك الصلوة فقط سواء نوى به الاتيان بها بعده من غير فصل او معه و
الثانى ان ينوى به الاتيان بالصلوة المفروضة والنافلة وغيرهما من الغايات التى يستحب لاجلها
الطهارة والثالث ان لا ينوى به النافلة ولم يكن فى عزمه الاتيان بالفريضة بذلك الوضوء بل
كان فى عزمه عدم الاتيان بها معه والاول لا شك فى نية الوجوب فيه والثالث لا يمكن فيه
قصد الوجوب بل ينوى فيه الاستحباب وان جاز الاجتزاء بالقربة المطلقة فى القسمين واما الثانى
فيمكن التامل فيه لكونه جامعا بين الغاية الواجبة والمستحبة فاما ان ينوى التداخل بان ينوى
فيه الوجوب بالاضافة الى الغاية الواجبة والاستحباب بالاضافة الى الغايات المستحبة
فيلزم ان يكون شيئا واحدا شخصيا مصداقا للواجب والمستحب مع تضادهما او ينوى فيه الوجوب
فقط او الاستحباب كذلك او لا هذا ولا ذاك بل ينوى فيه القربة المطلقة والاول قد عرفت
الحال فيه واما الثانى فاللازم فيه قصد الوجوب بالاضافة الى غاية المستحبة ايض فيكون ناويا
للوجوب فيما ليس بواجب لاجتماعه مع الواجب كما ان فى الثالث عكس ذلك فاللازم فيه قصد
الاستحباب حتى بالاضافة الى الغاية الواجبة لاجتماعه مع المستحب فاللازم فى الثانى تغليب
الواجب على المستحب كما ان اللازم فى الثالث تغليب المستحب على الواجب فيحتمل بطلان الوضوء
فيهما من راس سيما فى الثالث واما الرابع فلا ريب فيه فلا ينبغى الاعراض عنه ويمكن قصد

الوجوب بنحو اخر توضيح الحال فى ذلك يستدعى ان يقم كما ان الوضوء المستحب اى الذى يؤتى به
لغاياته المستحبة فيسوغ الاتيان بالواجب يكون الامر فى الواجب ايض كذلك اى اذا اتى الغايات
المستحبة للوضوء مع الوضوء الواجب كانه يؤتى بها مع الوضوء المستحب وذلك لا ريب فيه و
السر فى ذلك فى المقامين هو ان الحدث مانع عن الاشتغال بالصلوة كما انه مانع عن تلك
فى الغايات المستحبة فاذا توضا المكلف لاجل غاية من غاياته المستحبة يكون ذلك هو
موجبا لرفع الحدث المانع فح لا يبقى مانع عن الاشتغال بالفريضة فيسوغ الاتيان بها والدليل
الموجب للوضوء للصلوة من الكتاب والسنة والاجماع انما هو فى حق المحدث اما الكتاب فالصحيح
المروى فى اوايل التهذيب عن ابن ابى عمير عن ابن اذينة عن ابن بكير قال قلت لابى عبد الله ع قوله تعالى
اذا قمتم الى الصلوة ما يعنى بذلك قال اذا قمتم من النوم الحديث وقد سمعت من كلام سيدنا المرتضى
قدس الله روحه دعوى اطباق المفسرين عليه ومعلوم ان النوم من الاحداث الموجبة للوضوء كما
هو المدلول عليه بالاية الشريفة بمعونة ما ذكر وغيرها فيكون المدلول عليه بالاية الشريفة وجوب
الوضوء بالاضافة الى المحدث واما السنة فلان المدلول عليه بقوله ع اذا دخل الوقت وجب
الطهور وجوب الطهور اى ما يرفع الحدث ومعلوم ان ذلك انما هو عند تحقق الحدث واما
مع انتفائه ورفعه فلا والحمل على ما كان كك عند وجوده فيجب ولو مع عدم وجوده مخالف
للظ لا يصار اليه الا لداع وهو منتف فيما نحن فيه واما الاجماع فغير مفتقر الى البيان لامكان
دعوى اطباق الاصحاب على ان وجوب الوضوء انما هو فى حق المحدثين دون المتطهرين اذا تحقق
ذلك فلنعد الى ما كنا بصدد بيانه فنقول من اشتغلت ذمته بالواجب المشروط بالطهارة واراد
التوضؤ لاجل اتيانه وكان فى عزمه الاتيان بالغايات المستحبة ايض فهو اما ينوى القربة
المطلقة وقد عرفت انه مما لا ينبغى الريب فيه وان كان مقتضى كلام المفسرين للوجه خلافه و
يحتمل حمل كلامهم على غير الصورة المفروضة اى اذا كان المنوى منحصرا فى المفروض مثلا وينوى
الوجوب فقط وهو ايض مما لا ريب فيه لكن ينبغى ان يجعل الغاية الصلوة المفروضة فاذا اتى
بالوضوء الواجب للصلوة المفروضة يوجب ذلك رفع حدثه بالمرة فله ان ياتى بالغايات المستحبة
مقدما للواجب او مؤخرا عنه لما بيناه وهل يسوغ فى حقه الاتيان بالوضوء المستحب بعد نظر
الى غايته المستحبة فياتى بالوضوء المستحب عند غاياته المستحبة الظ لا لانتفاء المقتضى و
هو الحدث نعم يسوغ بقصد التجديد ولكن فى محل التجديد واما اتيان الوضوء بقصد الاستحباب
فقط فى الصورة المفروضة اى فيما اذا كان عزمه الاتيان بكل من الواجب والمستحب فياتى بالوضوء
المستحب ثم ياتى بالمشروط الواجب به فالظ عدم جوازه لما عرفت من ان مقتضى الكتاب والسنة
ان الوضوء مع نية اتيان الواجب به يكون واجبا فنية الاستحباب فيه ح يكون نية الاستحباب

فى الواجب وهو غير صحيح نعم لا بأس به فيما اذا لم يكن غرضه الا الاتيان بالمستحب لكنه خارج عن المفروض
وانت اذا احطت خبرا بما ابرزناه فى المقام من البداية الى هنا تبين لك حقيقة الحال فى حكم
موضع السؤال لكنا نعيد المقال خوفا عن غفلة اهل السؤال وتنبيها لما ينبغى التنبيه عليه لاهل
الفضل والكمال فنقول من اشتغلت ذمته بالصلوة المفروضة فهى اما اداء او قضاء فهنا مقامان
احدهما ان يكون الذمة مشغولة بالصلوة الادائية فح لو توضا لاجلها يكون ذلك الوضوء واجبا
فلا يجوز فيه قصد الاستحباب اما لو توضا لا لاجلها بل لاجل غاية من غاياته المستحبة فيكون
الوضوء مستحبا فلا يسوغ فيه نية الوجوب بل يأتى به بقصد الاستحباب والظ جواز اتيان
المفروضة به وعدم جواز اعادته بقصد اللزوم لما فصلناه والثانى ان يكون الذمة مشغولة
بالقضاء فعلى القول بالمواسعة يكون الامر مثل الواجبة الادائية فاذا توضا لاجل الاتيان
بالصلوة المقضية يكون الوضوء واجبا يصح فيه قصد الوجوب واما اذا توضا لا لذلك بل لاجل
غاياته المستحبة فلا يصح فيه قصد الوجوب بل ينوى فيه اما الاستحباب والقربة وبالجملة
ان الامر ح كما فى اشتغال الذمة بالصلوة الادائية وقد فصلنا الحال فى ذلك واما على القول
بالمضايقة فبناء على ما حكاه العلامة فى المختلف عن السيد المرتضى وابن ادريس المنع عن الاشتغال
بالافعال المباحة والاعمال المندوبة بل الواجبات الموسعة ومن النوم الا بقدر الضرورة لا
يمكن فى حقه الاتيان بالوضوء المستحب لكن لا باعتبار وجوب الوضوء ولو مع العزم بعدم
الاتيان بالقضاء بل لاجل المنع والنهى عن الاعمال المندوبة ح واما على القول بامكان قصد
الندب بناء على هذا القول من المضايقة والفورية فيكون الوضوء فيما اذا لم ينو به الاتيان
بالفوائت بل نوى به احدى الغايات المندوبة مندوبا والحاصل ان اشتغال الذمة بالمقضية
لا يوجب اتصاف الوضوء بالوجوب على اى نحو كان لانتفاء الدليل عليه بل نقول ان الوضوء
الواجب بالاصالة انما يكون فيما اذا نوى به لاجل الاتيان بالفائتة مثلا فلا يتفاوت
الحال من اشتغال الذمة بالفائتة وغيره فيما ذكر نعم ان الفرق بينهما هو انه مع اشتغال
الذمة بالفائتة يمكن قصد الوجوب فى الوضوء فى جميع الاحوال بخلافه مع عدم اشتغال الذمة
فانه انما يمكن بعد دخول الوقت وقبل الاتيان بالفريضة ولا يتفاوت من هذه الجهة بين القول
بالمضايقة والمواسعة فى الفوائت كما علمت تنبيه اعلم انه ربما يتوهم من العلامة فى نهاية الاحكام
صحة نية الوجوب فى الوضوء ان عليه مقضية ولو لم ينو انه لاجلها قال لو نوى من لا قضاء عليه
قبل دخول الوقت الوجوب لظن الدخول ثم ظهر الكذب فان كان مع تعذر العلم صح وضوؤه
والا فلا ولو نواه مع العلم بعدم دخول الوقت لم يصح وضوؤه ويحتمل ضعيفا صحته بناء على ان
الموجب للطهارة هو الحدث وقد وجد الا ان وقتها يتضيق عليه بدخول الوقت ولانه اكد

بدخل محته حكما اذ المبرجواز الترك وهو غيره اذ فعلى الاول لو صلى الفرض به بطلت صلوته فان
لم يعد توضا اخرى قبل دخول وقتها واجبا صح وضوؤه اذا صار عليه صلوة واجبة فيجب لها
الوضوء ولو توضا قبل دخول الوقت ندبا فدخل قبل كماله فالاقرب الاستيناف على وجه
الوجوب لانه محدث دخل عليه وقت الفريضة ويحتمل الاتمام بنية الوجوب لئلا يبطل العمل
انتهى كلامه رفع مقامه وفى مواضع منه يتوهم ذلك منها قوله لو نوى من لا قضاء عليه قبل
دخول الوقت الوجوب اه اذ مقتضى المفهوم صحة ذلك فيمن عليه قضاء مط ومنها قوله فان
لم يعد وتوضا اخرى قبل دخول وقتها واجبا صح وضوؤه اذ قد صار عليه صلوة واجبة ومنها
قوله لانه محدث دخل عليه وقت فريضة لوضوح ان الظاهر من هذا الكلام هو ان محض دخول وقت
الفريضة يكفى لنية الوجوب كما لا يخفى والجواب اما عن الاول فلان المفهوم منه حكمان عدمى وهو
عدم صحة نية الوجوب قبل دخول الوقت فيمن لا قضاء عليه وصحته فيمن عليه قضا والمقصود فى
الاول سلب الكلى فاللازم فى الثانى هو الايجاب الجزئى لا الكلى وهو مسلم اى فيما اذا كان الوضوء للقضا
تتمه بعضى مدعى اين مطلب شده اند كه در نوافل لازم است اقتصار بصيغه السلام عليكم و
عدول از ان بصيغه ديگر جايز نيست وهم چنين جمع ما بين السلام عليكم وما بين دو صيغه ديگر
در نوافل جايز نيست بلكه اين از خواص فرايض است ج اين سؤال مشتمل بر دو مطلب است اول
انكه لازم است در تشهد نوافل اقتصار بصيغه السلام عليكم وعدول از ان بصيغه السلام
علينا وعلى عباد الله الصالحين جايز نيست واين صحيح نيست بلكه چنانچه در فرايض عدول از السلام
عليكم واقتصار بصيغه السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين جايز است وهم چنين است در نوافل
عدول از السلام عليكم واقتصار بصيغه السلام علينا جايز است وتفاوتى در اين باب ما بين
فرايض ونوافل نيست وظاهر از شيخ طوسى قدس الله تعالى روحه دعوى اجماع شيعه است در اين
باب چنانچه مطلع خواهى شد ودليل بر اين مطلب اطلاقات نصوص وارده در مسئله است مثل
حديث مستفيض منقول از طرق عامه وخاصه بطرق مختلفه از جناب مخزن اسرار ربانى ومنبع
فيوضات سبحانى جناب رسالت پناهى صلى الله عليه واله كه فرمود تحريم الصلوة التكبير و
تحليلها التسليم بنا بر اينكه تسليم در اين حديث چنانچه شامل السلام عليكم هست شامل السلام
علينا نيز هست چنانچه شيخ صدوق نور الله تعالى مضجعه در عيون اخبار الرضا حديث حسن قريب
بصحيح نقل نموده كه در ان حديث تصريح شده كه لفظ تحليلها التسليم شامل السلام علينا نيز
ميباشد وهم چنين در كتاب خصال حديثى ذكر فرموده كه صريح در اين مطلب است چنانچه تحقيق
اين مطلب را با ايراد احاديث در كتاب مطالع الانوار ذكر نموده ايم بنا بر اين ميگوئيم صلوة در حديث
مذكور اعم است از فريضه ونافله پس مقتضاى حديث مذكور چنانچه جواز اقتصار است در فريضه

بهر یك از صیغتین جواز اقتصار است بهر یك از انها در نافله پس لازم نیست در نوافل اقتصار بصیغه السلام علیکم وعدول از این بصیغه السلام علینا جایز خواهد بود وهم چنین دلالت میکند
بر این مطلب حدیثی که ابن ادریس در اخر سرایر از کتاب حریز نقل کرده از ابی بصیر که او از حضرت باقر ع
نقل نموده که حضرت فرموده که جدا کن ما بین هر دو رکعت از نوافل خود را بتسلیم زیرا که تسلیم چنانکه
دانستی شامل السلام علینا نیز میباشد وهم چنین دلالت میکند بر این مطلب حدیث صحیحی که ثقة
الاسلام وشیخ الطایفه نور الله ضریحهما در کتاب کافی وکتاب تهذیب روایت نموده اند که حاصل
مضمون ان اینست که اگر بگوئی در تشهد نماز السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین پس منصرف و
فارغ میشوی از نماز و این نیز اعم است از صلوة واجبه ومندوبه پس بمقتضای حدیث مذکور جواز
اقتصار است در هر یك از انها بصیغه مذکوره بعلاوه ان احدی از علمای قایل بتفرقه ما بین صلوة
فریضه ونافله نشده وتوهم این مطلب از کلام شیخ طوسی در مصباح بسیار بیجاست بعلت انکه
غالب انچه از ایشان صادر شده دران کتاب اینست که اقتصار فرموده اند در تشهد نافله زوال
بصیغه السلام علیکم واز این لازم نمی اید که ایشان تجویز نکنند عدول از این صیغه واقتصار
بصیغه السلام علینا را کما لا یخفی بعلاوه انکه ایشان در موضعی از تهذیب تصریح فرموده
بجواز گفتن السلام علینا در نافله بلکه ظاهر ایشان دعوی اجماع شیعه است بر این مطلب و مطلب ثانی
اینست که در فرایض جمع ما بین السلام علیکم ودو صیغه دیگر از سلام جایز ومستحب است ودر
نوافل این مطلب ثابت نیست پس بدعت خواهد بود جواب این مطلب نیز صحیح نیست وفی الحقیقه کر
اثبات استحباب صیغتین در نوافل محتاج بدلیلی که دال بر این مطلب باشد بخصوصه نیستیم وما این
مطلب را بذکر مثالی که مناسب فهم عوام باشد بیان میکنیم پس میگوئیم مثال ما نحن فیه اینست که سلطان
معجونی قرار میدهد مرکب از اجزای متعدده که بعض از ان اجزا مدخلیت در تحقق ثمرات انمعجون
دارد که با نتفاء ان اجزا ثمره مطلوبه از ان معجون متحقق نمیشود وبعضی دیگر نه اینچنین است بلکه
با نتفای ان بعض ثمره انمعجون متحقق میشود لکن نه بر وجه کمال پس ان جزء مدخلیت در کمال ان
ثمره دارد وبا عدم ان نیز ثمره مطلوبه انمعجون متحقق میشود لکن تحقق ان بروجه کمال موقوف بر
مراعات جمیع اجزاست پس ان سلطان اسمی تعیین میکند بجهة انمعجون ویکدفعه طلب میکند ان
معجون را از عبید خود در ضمن ان اسم که از برای او تعیین نموده بعنوان حتم والزام ودفعه دیگر
همان معجون را طلب مینماید در ضمن همان اسم لکن نه بعنوان حتم والزام بلکه بعنوان ندب ورجحان بنا
بر این تعلیم ان معجون در صورتی که متعلق طلب حتمی است کفایت میکند در تعلیم ان در صورتی که متعلق
طلب رجحانی است ودر صورت ثانیه محتاج به بیان مجددی نیست وهذا مما لا ریب فیه ولا شك
بعد از انکه هرگاه این مراتب را دانستی میگوئیم ماهیت صلوة مثل ان معجون است اجزای واجبه بجهة

الاهمیت

از اهمیت واجزاء مندوبه اجزای واجبه اجزائیست که انتفای انها باعث عدم حصول امتثال است و
اجزای مستحبه اجزائیست که انتفای انها موجب انتفای کمال انست نه عدم امتثال واسمی که
لفظ صلوة باشد شارع بجهة این ماهیت تعیین نموده ودفعه این ماهیت را در ضمن این
اسم اراده نموده بطریق حتم ودفعه دیگر بطریق استحباب ومعلوم است این ماهیت در
احد قسمین کفایت میکند در علم بمطلوب در قسم دیگر پس در صورة ثانیه محتاج به بیان علی
حده نخواهد بود ومفروض اینست اجزای واجبه صلوة واجزای مندوبه ان در صورتی
که متعلق طلب حتمی است معلوم شده وبهمین لفظ در وقت دیگر متعلق طلب استحبابی شده
از اینجا مشخص میشود که مراد در این صورت نیز همان ماهیت با همان اجزاست بهمان نحو مگر در صورتی
که دلیل بخصوصه دلالت کند در عدم اعتبار امری از امور معتبره در اول یا اعتبار امری دیگر
ما دامی که دلیل منتفی است ظاهر میشود مراد همان نحو اول است پس در صورتیکه صلوة متعلق
طلب ندبیست در حکم ببقای اجزای ان محتاج بدلیل مجددی نخواهیم بود پس جمیع اجزای
پس جمیع اجزای مستحبه در صورة ثانیه محکوم ببقاست تا خلاف ان مشخص شود بنا بر این
میگوئیم جمع ما بین صیغ ثلث در فرایض راجح است پس در نوافل نیز راجح خواهد بود نظر
باینکه دلیلی بر عدم ان نداریم وهو المدعی بنا بر اینست حکم میکنیم در نوافل باستحباب اموری
که مستند انها ظاهر است در فرایض مثل قول بسم الله وبالله و قول وتقبل شفاعته فی
امته در تشهد وقول بحول الله وقوته عند القیام من السجود وقول سمع الله لمن حمده بعد
الانتصاب من الرکوع وقول الحمد لله رب العالمین بعد از ان وهم چنین است دعاها در
بلند شدن از رکوع وسجود وامثال اینها واگر مستند در بعضی از امور مذکوره بعنوان اطلاق بود
باشد فی الحقیقه در اثبات مرام محتاج باطلاق نخواهیم بود واگر گوئی این مسلم است لکن
دلیل بر عدم استحباب جمیع صیغ ثلث در نافله داریم واین چنانست که شیخ طوسی در مصباح
در تشهد نافله زوال اقتصار بصیغه السلام علیکم فرموده واگر جمع مستحب میبود
اقتصار نمینمود خصوصا در تشهد اقتصار بر امور واجبه ننموده بلکه بعضی از امور مندوبه
را نیز ذکر فرموده لاسیما اینکه در تشهد صلوة ظهر جمع فیما بین صیغ ثلث فرموده جواب
از این بچند راه میگوئیم اول اینکه قول فقیه واحد دلیل بر مطلب شرعی نمیتواند شد که
تواند مخرج از مقتضای قاعده مذکوره شود دوم انکه مرحوم شیخ طوسی در تهذیب تصریح
فرموده بجواز جمع ما بین السلام علینا والسلام علیکم چنانچه فرموده بایراد احادیثی که
مشتملست بر جواز تسلیم در دو رکعت شفع وعدم اعتبار انکه حاصل ان اینست که ما این
احادیث را حمل میکنیم بر تسلیم مخصوص یعنی السلام علیکم زیرا که نزد ما که شیعه ایم هرگاه کسی

بگوید در تشهد السلام علینا و علی عباد الله الصالحین از نماز فارغ میشود و بعد از صیغهٔ مذکوره
ما بین گفتن السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و عدم آن و این بعینه حکم فریضه است که
هرگاه در تشهد آن بگوید السلام علینا و علی عباد الله الصالحین از نماز خارج میشود و بعد مخیر
است ما بین گفتن السلام علیکم و عدم آن و معلوم است مراد بالجمله متساوی الطرفین نیست پس
مقصود استحباب و عدم تعیین است مجملا این کلام از شیخ طوسی است در جواز جمع ما بین
صیغتین در نافله پس بنا بر این اعتماد کردن بچیزی که کلام ایشان در مصباح موهم آنست
بصورتست این کلام در جمع ما بین السلام علینا و السلام علیکم بود در نافله و اما السلام
علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته پس ممکن است استدلال کرده شود باز دو حدیث یکی
از آن دو حدیثی است که شیخ صدوق در فقیه و شیخ الطایفه در تهذیب اعلی الله مقامهما روایت
نموده اند از ابی کهمش که سؤال نموده از حضرت امام جعفر صادق ع از دو رکعت اولین پس هرگاه
نشستم در آنها از برای تشهد پس گفتم در حالت جلوس السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و
برکاته آیا این انصراف از نماز حاصل خواهد شد با نه حضرت فرمودند خیر باین صیغه فراغ از
صلوة حاصل نمیشود ولکن وقتی که گفتی السلام علینا و علی عباد الله الصالحین پس با این انصراف
از صلوة حاصل خواهد شد پس میگوییم دو رکعت که آن انصراف از نماز بشود در فرایض یومیه
نداریم مگر صلوة صبح و ذکر اولین مناسب آن نیست بخلاف آنکه هرگاه مقصود نافله باشد
مثل رکعتین اولین از نافله ظهر یا عصر یا نافله مغرب یا نماز شب و ظاهر از سؤال سائل اینست که
معتقد جواز السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته هست لکن نمیداند که انصراف از
نماز بان متحقق میشود یا نه جناب معصوم او را منع از آن اعتقاد نفرموده بلکه بهمان اعتقاد
باقی گذاردند و فرمودند فراغ از نماز بان صیغه نیست بلکه صیغه دیگر است پس جمع ما بین
دو صیغه در نافله مستفاد از این حدیث شد بعلاوه آنکه محتاج بادعای ظهور و مورد
سؤال در نافله نیستیم بلکه همان اطلاق مورد سؤال کفایت میکند در اثبات مرام نظر باینکه
که مجیب بحکم تفرقه ما بین صلوة واجبه و مستحبه نفرموده حکم جواب بر سبیل اطلاق فرموده
و حدیث ثانی حدیث صحیحی است که ثقة الاسلام و شیخ الطایفه در کافی و تهذیب روایت فرموده
اند از حلبی که او از حضرت صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود هر چه ذکر کنی خدای عز
و جل را بان و همچنین ذکر کنی بان جناب رسول خدا را در نماز پس آن از جمله نماز است
و معلوم است السلام علیک ایها النبی در نماز نافله در مقام تشهد ذکر جناب رسول خدا است
پس بمقتضای این حدیث صحیح از جملهٔ اجزای از صلوة خواهد بود و اجماع منعقد است بر اینکه
از اجزای واجبه نیست پس از اجزای مستحبه خواهد بود و هو المطلوب بهر حال مقصود تنبیه بر

این بود که مستفاد از احادیث چه چیز است و الا بعد از تامل در کلمات فقها در مباحث تشهد
و غیرها ظاهر میشود که احدی از علما قائل بتفرقه ما بین صلوة واجبه و مندوبه در این باب نشده و
اگر جمع ما بین صیغ ثلث در نافله جایز نبود البته تصریح بان مینمودند چنانچه می بینیم امور که
در فریضه ثابت است و در نافله ثابت نیست تنبیه بر آن فرموده اند مثل اینکه اتیان بجماعت
در فریضه از امور مستحبه است و در نافله ثابت نیست مگر در بعضی موارد مثل الاستسقا
تصریح بعدم جواز فرموده اند تشکیکی در این نیست مدخلیت صیغ سلام در نماز زیاده
از مدخلیت جماعت است پس اگر جمع ما بین صیغ ثلاث جایز نبود این اولی بود که متعرض شوند
و تنبیه نمایند نسبت باتیان بجماعت چنانچه ظاهر است و از جمله چیزهائی که مؤید است بر این مطلب
که تفاوتی ما بین فرایض و نوافل در این باب نمیباشد استدلالیست که صاحب مدارک قدس الله
روحه نموده بر اینکه سلام در صلوات واجب نیست و استدلال نموده بر این مطلب بحدیث صحیحی که
معویة بن عمار از حضرت صادق ع روایت نموده که آنحضرت فرمود وقتیکه فارغ شدی از طواف
خود پس بیا بمقام ابرهیم پس دو رکعت نماز در مقابل آن مقام میکنی و میخوانی در رکعت اولی
قل هو الله احد و در رکعت ثانی قل یا ایها الکافرون و بعد از آن تشهد میخوانی و حمد و ثنای جناب
اقدس الهی میکنی و صلوات بر محمد و آل محمد میفرستی و سؤال میکنی که جناب حضرت باری
تعالی شانه از تو قبول کند وجه استدلال چنانست که ظاهر این حدیث اینست که سلام در دو
رکعت طواف واجب نیست و طواف اعم است از طواف واجب و مستحب و نماز بجهت طواف واجب اگر
چه واجب است لکن نسبت طواف مستحب مستحب است و احدی از علما قائل بتفرقه ما بین فرایض و نوافل
و ما بین انواع فرایض نشده پس سلام واجب نخواهد بود مطلقا از این استدلال ظاهر میشود
که حکم سلام در فرایض و نوافل یکیست پس هر سلام ثابت در فرایض ثابت در نوافل خواهد
بود و هو المطلوب و ایضا اما می بینیم جماعتی از فقها سلام در سجده سهو متعرض اند بعضی حکم
میکنند بتعیین سلام مخرج از صلوة و بعضی غیر آن قال فی الدروس و یتشهد بعدهما تشهدا
خفیفا و یسلم التسلیم المخرج من الصلوة و قال الحلبی یخرج منها بالتسلیم علی النبی و احدی از علما
ندیده ایم در تسلیم نافله تفرقه گذارده باشند میان آن و تسلیم فرایض و اگر فرق میبود البته
متعرض میشدند چنانچه در سلام سجده سهو متعرض شده اند اسم مبارک جناب پیغمبر
را در نماز زید بشنود بگذرد صلوات بفرستد یا متعدد میشود متعدد صلوات بفرستد
ج در حین استماع اسم شریف آنحضرت صلوات مستحب است خواه در نماز بوده باشد یا غیر
نماز و در صورتیکه مکرر استماع نمود تکرار در صلوات نیز مستحب خواهد بود خصوصا
در صورتیکه فصلی ما بین استماع و استماع دیگر متحقق شده باشد س هرگاه بعضی از

عوام الناس تحقیق بعضی از مسائل اتفاقیه را نماید یا جاهل باشند تعلیم ایشان نمودن ضرور است
یا نه و از کتاب مجتهد حی مسائل را بانها تعلیم کردن چه صورت دارد ج احسن عبادات
تعلیم امور دینیه است بجهال از قراءة و کیفیت قراءة و مسائل معتبره در نماز لکن این شخص
معلم در مسائل شرعیه میباید یا مجتهد بوده باشد یا اخذ از مجتهد نموده باشد بیواسطه یا
بواسطه شخص عادل یا اخذ از کتاب مجتهد نموده باشد بشرط انکه بفهمد یا بفهماند مجملا تعلیم
مسائل شرعیه بجهال از کتاب مجتهد در صورتیکه این شخص معلم بفهمد بی عیب بلکه
بسیار مطلوب و مستحسن است س هرگاه در اثنای نماز کسی حمد را فراموش کند چه کند
ج اگر قران حاضر بوده باشد از قران بخواند و اگر حاضر نباشد نماز را قطع کند تا از قران
بخواند یا از کسی تعلیم بگیرد و هرگاه وقت وسعت نداشته باشد بقدر حمد یا قران یا ذکر
بخواند س کسیکه شغل او زراعت باشد همیشه در اوقات بیکاری پنج شش ماه خارج را
داری کند بنحوی که ده روز در خانه نماند یا کثیر السفر محسوب میشود یا نه ج بلی کثیر السفر است
س شخصی ظن قوی دارد که قضا نماز یومیه و کسوف و خسوف و زلزله در ذمه دارد
ایا بمجرد ظن بدون علم قضای ان نمازها واجبست یا نه و بر فرض عدم وجوب اگر مکلف خواسته
باشد احتیاطا ان نمازها را بنیت قربه مطلقه بدون انضمام نیت وجوب یا ندب قضا نماید ایا
صحیح است و شرعیت دارد و تشریع نخواهد شد و با وضوی ان نمازهای نماز اداء یومیه را
میتوان کرد یا نه و اگر این شخص در نفس الامر مشغول الذمه این نمازها بوده باشد یا از طور قضا
نمودن براءة ذمه واقعی بعمل میاید یا نه و اگر این شخص قبل از دخول وقت صلوة یومیه بجهة
این نمازها وضو بسازد یا بچه وضع باید نیت کند ایا واجبست وضو را بنیت قربة مطلقه
بسازد مثل اینکه وضو میسازم از برای مباح بودن نماز و رفع حدث قربة الی الله یا طور
دیگر است ج اگر ظن باشتغال ذمه بقضا نماز یومیه و قضای نماز کسوف و خسوف مسبوق
بعلم باشتغال ذمه بصلوة مذکوره بوده باشد مثل اینکه این نمازها از این شخص فوت
شده بود و قضا هم بعمل اورده و حال قطع باشتغال ذمه ندارد لکن مظنه باشتغال ذمه
دارد در چنین صورت تدارک واجبست قضا را بنیت وجوب و قربه هر دو میتواند بعمل
اورد و اگر چنین نبوده باشد بلکه ظن ابتدائی بوده باشد ظاهر اینست که معاقب نبوده باشد
لکن در چنین صورت اتیان قضا بنیت قربه مطلقه بسیار خوبست و اگر بنیت مطلقه اتیان
نماید و در واقع ذمه او مشغول بوده باشد انشاء الله مسقط ان خواهد بود و در نیت
وضو میتواند همین قصد نیت نماید باین نحو که وضو میسازم بجهة اباحه چنین نمازی قربة
الی الله و میتواند بنیت طهارت مطلقه اتیان بوضو نماید یعنی چونکه مستحبست و ضرور بجهة

کون مکلف بر طهارت باین قصد اتیان نماید بوضو و با این وضوء میتواند چنین نمازها را
اتیان نموده باشد س شخص مذکور در مسئله سابقه محدث است بحدث اصغر یا
اکبر و اراده قضای صلوات مفروضه را هم ندارد و هنوز وقت فرایض یومیه داخل نشده است
و این شخص هم دوست نمیدارد که تا دخول وقت یومیه جنب یا بیوضو بماند و میخواهد با وجود
مراتب مفروضه وضوئی بسازد یا غسل جنابت بکند بطوری که شرعیت داشته بعد از دخول
وقت بتواند با ان وضو و غسل جنابت نماز کند ایا بنیت این طهارتین را بچه وضع باید کرد که
بعد از دخول وقت احتیاج باعاده نداشته و با نها امر عمل مشروط بطهارت تواند بعمل اورد
ج اگر قصد ان شخص اینست که اتیان بغسل جنابت بجهة اتیان صلوة مفروضه بوده باشد و
مفروض اینست قضای چنین نمازی بفتوای مجتهدی که مقلد اوست لازم نیست در چنین
صورت اتیان بغسل بقصد استحباب میتواند نمود و همچنین در نیت قضا بقربت مطلقه میتواند
نمود و اگر این قصد او نیست یعنی نیت اتیان بصلوة مقضیه را ندارد باز غسل را بهمین نحو که
مذکور شد میتواند بعمل اورد باین نحو غسل میکنم بجهة انکه رضای الهی جل شانه در انست در
ان وقت چنین غسلی بی اشکال صحیح است و همچنین است حال در وضوء با چنین غسل و با
چنین وضوء بعد از دخول وقت نماز فریضه اتیان بنماز مفروضه میتواند نمود س در
نماز عید این نیت را واجب باید کرد یا سنت و اذان و اقامه در کار هست یا نه ج اذان و اقامه
در نماز عید ثابت نیست و در این زمنه نماز عید اینست استحباب یا قربت اتیان نماید و نیت
واجب صحیح نیست س هرگاه کسی اعمال شکیات نداند اعاده نماز را باید کرد یا نه ج
در ترک تعلم اثم و عاصی است و اما هرگاه در نماز شک نکند دور نیست که نماز صحیح بوده
باشد اگرچه احوط اعاده ان نماز است بعد از علم باحکام شک س رای شریف
در ادراک نماز جماعت بچه چیز است یا در حال رکوع اگر کسی امام را دریابد ادراک جماعت
را نموده یا باید در حال قیام ادراک نماید امام را ج عدم درک امام در حال قیام موجب عدم
درک جماعت نمیشود بلکه همین که درک امام در رکوع نمود از کفایت میکند در درک رکعت
در جماعت لکن این متصور بچهار صورت میشود اول انست که در حین اخذ امام بذکر رکوع ملحق
بامام در رکوع شد دوم انستکه امام مشغول بذکر در رکوع بوده این شخص داخل در رکوع
شد و اتیان بذکر نمود لکن باین نحو که امام مشغول بذکر اخر رکوع بوده این شخص اتیان بذکر
اول نمود سیم انستکه این شخص داخل در رکوع شد و اتیان بیک ذکر نمود در وقتیکه امام
مشغول بصلوات بوده و ظاهر اینست در کل صور ثلث مذکوره درک رکعت را بجماعت نموده
است چهارم انستکه داخل در رکوع شد و درک امام را در رکوع نمود لکن در وقتی که امام ذکر

اذکار فارغ شده بود و امام رفع راس نمود از رکوع پیش از آنکه این شخص یک ذکر را تمام نموده
باشد یا قبل از شروع بذکر در رکوع در این دو صورت دور نیست که درک رکعت با جماعت
کرده باشد لکن احتیاط اینست که اعاده نماید بعد از نماز این چهار صورت در وقتی بود که درک
امام در رکوع نموده باشد و اما هرگاه درک امام در رکوع ننموده باین نحو که بعد از آنکه
منحنی شده بجهت رکوع قبل از بلوغ بحد رکوع امام رفع راس نمود یا شک دارد که بعد از
بلوغ بحد رکوع امام در آن توقف در رکوع بوده است یا نه در این دو صورت درک رکعت ننموده
است و استیناف نماز لازم است چنانچه مذکور شد شش صورت در مسئله است هفتم آنست که تکبیرة الاحرام
گفت بقصد اقتدا با امام جماعت لکن قبل از انحنا بجهت رکوع امام رفع راس از رکوع نمود در این
صورت نماز این شخص ظاهر صحیح است باین معنی که قطع نماز در حق این شخص لازم نیست بلکه
جایز نیست لکن مخیر است میان دو امر اول آنستکه قصد انفراد نموده نماز را منفردا اتیان نماید
دوم آنستکه تامل نماید یعنی باقی بر وصف اقتدا و ایتمام بماند تا امام بعد از فراغ از سجده برخیزد
آن وقت این شخص قصد متابعت با امام نماید رکعت اول این شخص خواهد بود و رکعت ثانی امام
لکن قصد انفراد اسلم است از بقا بر وصف ایتمام این در صورتی بود که در رکعت اول نماز ملحق بامام
بوده باشد و اما هرگاه در رکعت ثانی امام ملحق بامام شده باشد باز امر بنحویست که مذکور شد
در صورتی که امام در تشهد اقتصار نماید بقدر متعارف و اما هرگاه در تشهد اختیار نماید
تشهد طویل را در این صورت بقا بر وصف ایتمام گاه مستلزم میشود بر اینکه لازم آید زیادتی
قیامیکه ماحی صورت نماز شود پس در چنین صورت عدول از ایتمام بانفراد نماید نماز را منفردا
اتیان نماید و هم چنین است هرگاه در سجود ذکر سجود را اجتنابا طول بدهد اما هرگاه چنین حالت
در رکعت ثالثه اتفاق افتاد پس هرگاه قصد انفراد نمود اشکال در آن نیست و اما هرگاه بر
وصف ایتمام باقی ماند چونکه قراءت در حق این شخص در چنین صورت مطلوب و لازم است یا لازم
است که صبر نموده تا امام برخیزد بجهت رکعت چهارم مثل آن وقت این شخص مشغول قراءت شود
یا لازم نیست تامل نمودن بلکه در حال اشتغال امام بسجود اشتغال بقراءة در حق چنین
ماموم جایز خواهد بود و هم چنین است حال هرگاه چنین امری بجهت ماموم در رکعت ثانی امام
اتفاق افتاده باشد نظر باینکه بعد از قیام امام بعد از فراغ از تشهد رکعت سیم خواهد
بود و اول ماموم قراءة در حق ماموم در اینصورت ثابت است یا لازم است که تامل نماید یعنی
مشغول قراءت نشود تا امام برخیزد یا جز تامل لازم نیست بلکه در حال اشتغال امام بسجود
و تشهد اشتغال ماموم بقراءة جایز خواهد بود حکم بجواز قراءت قبل از قیام امام در
این صورت اشکال از سابق خواهد بود نظر باینکه هر یک از سجود و تشهد که امام اتیان می

نماید

نماید از اجزای رکعت ثانیه است پس لازم میاید در وقتی که امام مشغول رکعت ثانیه باشد ماموم
اتیان بقراءت نموده باشد با آنکه قراءت از ماموم در وقتیکه ملحق بامام شد در رکعت ثانیه
ساقط است لکن دور نیست که حکم بجواز قراءت توان نمود حکم بسقوط قراءت در صورتیست
که درک رکوع رکعت ثانیه را با امام درک کرده باشد مفروض در محل کلام خلاف آنست لکن اسلم
در اینصورت اینست که تامل نموده تا امام برخیزد آن وقت مشغول بقراءة شود بلکه اسلم
از این آنست که عدول از اقتدا بانفراد نماید چنانچه در سابق بیان شد س هرگاه در حالت
برخواستن نماز وقت مشتبه باشد قضا و اداء آن نماز بچه نوع است ج اگر مراد اینست که
در آخر وقت شک دارد که وقت خارج شده یا نه در چنین وقت نماز را به نیت اداء میتوان
نمود احتیاط اینست که اکتفا بقربة مطلقه کند و اگر مراد در اول وقتست یعنی شک دارد
که وقت داخل شده است یا نه در چنین وقت شروع بنماز نمیتواند نمود س هرگاه رطوبت
ظاهری بنحویکه کمتر از درهم بغلی بوده باشد برسد یا این معفو عنه در صلوة هست مثل
خونی که کمتر از درهم بغلی بوده باشد یا نه ج این مسئله متصور بچند صورت میشود اول
آنستکه رطوبت ظاهری برسد بنحویکه اقل از درهم بوده باشد و جدا شود از آن خون و ببدن
یا بثوب مصلی رسد ظاهر اینست این رطوبت در اینصورت معفو عنه نبوده باشد خواه این
رطوبت اقل از درهم بوده باشد در حال عدم پیوست یا اکثر بجهت آنکه عفو از دم است
و مفروض اینست این دم نیست و عفو از نجس غیر دم در صلوة ثابت نیست دوم آنست این رطوبت
بخون کمتر از درهم رسید و این رطوبت منتشر شد و احاطه باطراف نمود ظاهر اینست با عفو
ثابت نباشد سیم آنستکه این رطوبت باقل از درهم رسیده باعث انتشار اصل خون شد لکن
خون باز بحد درهم نرسیده در اینصورت ظاهر اینست که عفو ثابت بوده باشد س هرگاه
زید یا هند فوت شود و در ذمه اش نمازی باشد یا روزه اش واجبست اداء آن یا نه بر فرض وجوب
بر کدام وارث واجبست از پدر و مادر و زن و اولاد از ذکور و اناث یا متعین است بولد
ذکر اکبر و بر باقی چیزی نیست بر فرض وجوب نماز بر ولد اکبر آیا کدام نماز بر او واجبست هر نمازی
که از میت فوت شده باشد چه با عذر و چه بی عذر چه در سفر و چه در حضر چه در مرض
موت و چه در غیر آن یا متعین است و بجهت والدین واجبست یا والد دون والده یا مطلق میت
چه والدین بوده باشد یا غیر آن از جد و جده و فرزند و غیره و هم چنین هرگاه در ذمه میت سایر
واجبات بوده باشد از روزه و خمس و زکوة و حج بر وارث واجبست ادای آنها یا نه و بر فرض
وجوب واجبات مذکوره از صلوة و صوم و غیرهما یا میتواند باجاره بدهد بغیر یا متعین است
که خود اتیان نماید ج تحقیق حال در جواب این سؤال محتاج است به بسط کلام در

چند مقام اول در ذکر عبارات فقها قدس الله تعالی ارواحهم که مناسب این مقام است مقام ثانی
در استقصای احادیثی است که مناسب این مطلب است مقام ثالث در تحقیق جواب هر یک از
احتمالات مذکوره در سؤال است مقام اول در ایراد کلمات اصحاب نور الله تعالی مراقدهم که
مناسب این مقام است پس میگوئیم قال فی المقنع اذا مات رجل وعليه صيام فعلى وليه ان يقضي
عنه وكذلك من فاته فی السفر او المرض الا ان يكون مات فی مرضه من قبل ان يصح فلا قضاء عليه اذا
كان كذلك واذا كان للميت وليان فعلى اكبرهما من الرجال ان يقضي عنه وان لم يكن له ولي من الرجال قضى
عنه وليه من النساء وفی الفقيه واذا مات رجل وعليه صوم شهر رمضان فعلى وليه ان يقضي عنه و
كذلك من فاته فی السفر والمرض الا ان يكون مات فی مرضه قبل ان يصح بمقدار ما يقضي به صومه فلا
قضاء عليه اذا كان كذلك وان كان للميت وليان فعلى اكبرهما من الرجال ان يقضي عنه فان لم يكن له
ولي من الرجال قضى عنه وليه من النساء وفی المقنعة اذا مات انسان وقد صام من شهر رمضان
بعضه فانه ينبغي للاكبر من ولده من الرجال ان يقضي عنه بقية الصيام فان لم يكن له ولد من
الرجال قضى عنه اكبر اوليائه من اهله واولاهم به وان لم يكن له الا من النساء فان لم يكن صام من الشهر
شيئا لعذر ثم مات لم يجب على احد من اوليائه ان يتكلف عنه القضاء ولو كان وجب عليه
صيام ثلثة ايام فی كفارة وغيرها او صيام نذر او كفارة يمين ففرط فيه حتى اذا ادركه الموت
لوجب على وليه ان يقضي عنه ذلك فرضا واجبا كما ذكرناه فان لم يكن فرط فيه فلا يجب على
وليه القضاء وفيه فی مباحث الارث اذا ترك الانسان ابنين احدهما اكبر من صاحبه او اولادا
ذكورا فيهم احد هو اكبرهم سنا يحبى الاكبر من تركته بثياب بدنه وبخاتمه الذي كان يلبسه و بسيفه
ومصحفه وعلى هذا الاكبر ان يقضي عن والده ما فاته من صيام وصلوته دون اخوته وفی
الانتصار ومما انفردت به الامامية ولها فيه موافق وسنذكر القول بان الصوم يقضى عن
الميت كانا اذا فرضنا رجلا مات عليه ايام من شهر رمضان لم يقضها بغير عذر فيتصدق
عنه لكل يوم بمد من طعام فان لم يكن له مال صام عنه وليه فان كان له وليان فاكبرهما
وباقي الفقهاء يخالفون فی ذلك ولا يرون انه يصام عن الميت فی قضاء شهر رمضان و
فی النذر بل يتصدق عنه وحكي عن ابي ثور انه يصام عن الميت فی قضاء شهر رمضان و
فی النذر وهذا موافق للامامية والحجة للامامية الاجماع المتكرر وقد طعن ما نقوله بقوله
تعالی وان ليس للانسان الا ما سعى وان ذلك ينبغي ان يكون سعي غيره وبما روي عن النبي صلعم من
قوله عليه السلام اذا مات المؤمن انقطع عمله الا من ثلث صدقة جارية وولد صالح يترحم عنه وعلم
ينتفع ولم يذكر الصوم عنه والجواب عن ذلك ان الاية انما تقتضي ان لا يثاب الانسان
الا بسعيه ونحن لا نقول ان الميت يثاب بصوم الحي وتحقيق القول فی هذا الموضع ان من مات

وعليه صوم فقد جعل الله هذه الحالة سببا فی وجوب صوم وليه وسماه قضاء لان سببه التفريط
المتقدم والثواب على الحقيقة فی هذا الفعل لفاعله دون الميت فان قيل وما معنى قولهم صام
عنه اذا كان لا يلحقه وهو ميت ثواب ولا حكم لاجل هذا العمل قلنا معنى ذلك انه صام
وسبب صومه تفريط الميت ولا حصلت علته قبل وقيل صام عنه من حيث كان التفريط المتقدم
سببا فی لزوم هذا الصوم فاما الخبر الذي رووه فمحمول ايضا على هذا المعنى وان كان المؤمن
ينقطع بعد موته عمله فلا يلحقه ثواب ولا غيره والذي ذهبنا اليه يخالف ذلك وخبرهم هذا
يعارض بما يروونه عن عائشة ان النبي صلعم قال من مات وعليه صيام صام عنه وليه وفی خبر اخر
ان امرأة جاءت الى النبي صلعم فقالت له ان كان على امي صوم شهر افاقضيه عنها فقال عليه السلام ارايت لو
كان على امك دين اكنت تقضيه قالت نعم يا رسول الله قال عليه السلام فدين الله احق ان يقضى وبما رواه
ابن عباس عن النبي صلعم فی صوم النذر انه امر وليه ان يصوم عنه وفی المبسوط من فاته شيء من شهر رمضان
لمرض لا يخ حاله من ثلثة اقسام اما ان يبرء من مرضه او يموت فيه او يستمر به المرض الى رمضان اخر
فان برء وجب عليه القضاء فان لم يقض ومات فيما بعد كان على وليه القضاء عنه والولي هو اكبر
اولاده الذكور فان كانوا جماعة فی سن واحد كان عليهم القضاء بالحصص او يقوم به بعضهم فيسقط
عن الباقين وان كانوا اناثا لم يلزمهن القضاء وكان الواجب الفدية من ماله عن كل يوم بمدين من
طعام واقله مد الى ان قال وان مات من مرضه ذلك صام وليه عنه ما فاته استحبابا وكل صوم كان
واجبا عليه باحد الاسباب الموجبة له متى مات وكان متمكنا منه ولم يصمه فانه يتصدق عنه
وليه والكفارة يكون من اصل المال القدر الذي ذكرناه وحكم المرءة فی هذا الباب حكم الرجل
سواء وكذلك ما يفوتها فی ايام حيضها وجب عليها القضاء فان لم تقض وماتت وجب على وليها
القضاء عنها اذا فرطت فيه او يتصدق عنها على ما قدمنا وفی الخلاف اذا افطر شهر رمضان
ولم يقضه ثم مات فان كان تاخيره لعذر مثل استمرار مرض لم يجب القضاء عنه ولا الكفارة
الى ان قال فان اخر قضاه لغير عذر ولم يصم ثم مات فانه يصام عنه وقال الشافعي فی القديم والجديد
معا يطعم عنه ولا يصام عنه وبه قال مالك والثوري وابو حنيفة واصحابه وقال احمد واسحق ان كان
صومه نذرا صام عنه وليه وان لم يكن نذرا اطعم عنه وليه وقال ابو ثور يصوم عنه نذرا
كان او غيره وقال اصحاب الشافعي هذا قول ثان للشافعي وهو ان يصام عنه دليلنا اجماع الفرقة
والاخبار التي رويناها فی الكتاب المقدم ذكره وروى عروة عن عائشة عن النبي صلعم من مات وعليه
صيام صام عنه وليه وروى سعد بن جبير عن ابن عباس قال جاء رجل الى النبي صلعم فقال يا رسول الله ان
امي ماتت وعليها صوم شهر افاقضيه عنها قال لو كان على امك دين اكنت قاضيه عنها قال نعم
قال فدين الله احق ان تقضى وهذا الحديث فی الصحيح وهو نص وفيه ايضا اذا اخر قضائه لغير

عذر حتى يلحق رمضان اخر ثم مات تقضى عنه وليه الصوم واطعم عنه لكل يوم مدين الحان
قال دليلنا اجماع الفرقة وفي ط في كتاب الصلوة من فاتته صلوة فريضة لمرض لا يزيل عقله لزم
قضاء وما فات ادركته الوفات وجب على وليه القضاء عنه وفي النهاية فان لم يصح المريض
ومات من مرضه الذي افطر فيه يستحب لولده الاكبر من الذكور ان تقضي عنه ما فاته من الصيام
وليس ذلك بواجب عليه فان برء من مرضه ذلك ولم يقض ما فاته ثم مات وجب على وليه ان
يقضي عنه وكذلك ان كان قد فاته شئ من الصيام في السفر ثم مات قبل ان يقضي وكان متمكنا من
القضاء وجب على وليه ان يصوم عنه الى ان قال والمريض اذا كان قد وجب عليه صيام شهرين
متتابعين ثم مات تصدق عنه عن شهر ويقضي عنه وليه شهرا اخر والمرءة ايضا حكمها ما ذكرناه في
ان ما يفوتها من الصيام بمرض او طمث لا يجب على احد القضاء عنها الا ان يكون قد تمكنت من القضاء
فلم تقضه فانه يجب القضاء عنها ويجب ايضا القضاء عنها ما يفوتها حسب ما قدمنا في حكم الرجال
وفيه في كتاب الارث اذا خلف الميت ولدين ذكرين احدهما اكبر من الاخر اعطي الاكبر منهما ثياب
بدنه وخاتمه الذي كان يلبسه وسيفه ومصحفه وعلى الاكبر ان يقضي عنه ما فاته من صيام
او صلوة دون اخيه الاخر وفي الجمل والاحوال ثلثة فيما بعد ان يبرء او يموت او يستمر به المرض الى
رمضان اخر فان برء وجب عليه القضاء فان لم يقض ومات وجب على وليه القضاء عنه والولي
هو اكبر اولاده الذكور فان كانوا جماعة في سن واحد كان عليهم القضاء بالحصص ويقوم به
بعضهم فيسقط عن الباقين الى ان قال وكل صوم كان واجبا على المريض باحد الاسباب الموجبة له
ثم مات تصدق عنه او يصوم عنه وليه وفي الاقتصاد والمريض لا يخلو من ثلثة احوال اما ان يموت
في مرضه او يبرء او يستمر به المرض الى رمضان اخر فان مات في مرضه ذلك يستحب لوليه القضاء عنه
وليس ذلك بواجب وان برء وجب عليه القضاء بنفسه فان لم يقض ومات وجب على وليه
القضاء عنه والولي هو اولاده الذكور دون الاناث وان كانوا جماعة في سن واحد كان عليهم
القضاء بالحصص او يتكفل به بعضهم ويقوم به فيسقط عن الباقين فان لم يمت وكان في عزمه
القضاء من غير توان ولحقه رمضان اخر صام الثاني وقضى الاول ولا كفارة الى ان قال وكل
صوم وجب عليه وتوانى عنه ومات تصدق عنه وليه ويصوم عنه كذلك وفي الوسيلة و
الثامن لمن برء من المرض ولم يقض ثم يمرض ويموت يلزم وليه القضاء عنه وجوبا والولي
هو اولاده الذكور فان كان له جماعة اولاده في سن واحد قضوا عنه بالحصص وان خلف
البنت وترك ما لا يدث عنه بما ذكرنا وفيه في مباحث الارث ويأخذ الابن الكبير ثياب بدن
الوالد وخاتمه الذي يلبسه وسيفه ومصحفه بخمسة شروط ثبات العقل وسداد الرأي و فقد
اخر في سنه وحصول تركة سوى ما ذكرناه وقيامه بقضاء ما فاته عن صلوة وصيام وفي المهذب

فان ترك ولدين ذكرين احدهما اكبر من الاخر دفع الى الاكبر منهما ثيابه وخاتمه الذي كان يلبسه
ومصحفه وسيفه وعلى هذا الاكبر ان يقضي ما فاته من صلوة او صوم وفي الكافي ومن مات و
عليه شئ من ضروب الصوم لم يؤده مع تعين فرضه عليه وتفريطه فيه على فعلي وليه القضاء عنه ان
لم يكن له ولي اخرج من ماله الى من يقضي عنه وان لم يتعين ذلك عليه فلا شئ على وليه ولا اخرج في
ماله وفي السرائر فان لم يصح المريض ومات من مرضه الذي افطر فيه يستحب لولده الاكبر من الذكور
ان يقضي عنه ما فاته من الصيام وليس ذلك بواجب عليه فان برء من مرضه ذلك ولم يقض ما فاته
ثم مات وجب على وليه ان يقضي عنه وكذلك ان كان قد فاته من الصيام من السفر ثم مات قبل ان
يقضي وكان متمكنا من القضاء وجب على وليه ان يصوم عنه الى ان قال والمريض اذا كان قد وجب
عليه صيام شهرين متتابعين ثم مات تصدق عنه عن شهر ويقضي وليه شهرا اخر هذا مذهب
شيخنا ابي جعفر في نهايته اورده الى ان قال وقال شيخنا المفيد في كتاب الاركان يجب على وليه
ان يقضي عنه كل صيام فرط فيه من نذر او كفارة او قضاء رمضان ثم قال مصنف هذا الكتاب
والذي اقوله في ذلك ان هذين الشهرين ان كانا نذرا وقدر على الاتيان بهما ولم يفعل
فالواجب على وليه وهو اكبر اولاده الذكور الصيام للشهرين ويكون تكليفه ذلك لا يجزيه
غيره وان كان عليه كفارة مخيرة فيها فانه ايضا مخير في ان يصوم شهرين او يكفر من ماله قبل قسمة
تركته اعني الولي ولا يتعين عليه الصيام ولا يجزيه الا ان يفعل من الكفارة جنسا واحدا اما صياما
او اطعاما هذا اذا كانت مخيرا فيها فليتأمل على ذلك ما قلناه من فقه المسئلة قال شيخنا ابو
جعفر والمرءة ايضا حكمها ما ذكرناه في ما ان يفوتها من الصيام بمرض او طمث لا يجب على احد القضاء
عنها الا ان يكون قد تمكنت من القضاء فلم تقضه فانه يجب القضاء منها ما يفوتها بالسفر
حسب ما قدمنا في حكم الرجال هكذا اورده شيخنا ابو جعفر في نهايته والصحيح من المذهب والاقوال
ان الحاق المرءة في هذا الحكم بالرجال يحتاج الى دليل وانما اجماعنا منعقد على ان الوالد يتحمل
ولده الاكبر ما فرط فيه من الصيام ويصير ذلك تكليفا للولد وكذا ما يفوته من صلوة
مرضه التي توفي فيها فانه يجب على الولد الاكبر قضاء ذلك عنه فاما ما فاته من الصلوات في مرضه
كله سواء كان صحيحا او مريضا فلا يجب على الولد القضاء عنه الا ما فاته في مرضه التي مات فيها على
ما بيناه وليس هذا مذهب لاحد من اصحابنا وانما اورده شيخنا ايراد الاعتقاد او اورد في
جمله وعقوده فقال فان برء المريض وجب عليه القضاء فان لم يقض ومات وجب على وليه القضاء
والولي هو اكبر اولاده الذكور فان كانوا جماعة في سن واحد كان عليهم القضاء بالحصص قال وان
يقوم به بعضهم فيسقط عن الباقين فهذا غير واضح لان هذا التكليف كل واحد بعينه وليس هو من
فروض الكفايات بل من فروض الاعيان فاذا صام واحد منهم ما يجب على جميعهم لم يبرء الا ذمة من صام

ما وجب عليه بحسب وذمم الباقين مرتهنة حتى يصوموا ما تعين عليهم ووجب في ذمة كل واحد بانفراده
والذي يقتضيه الادلة ويجب تحصيله في هذه القضاء انه لا يجب على كل واحد منهم قضاء ذلك لان
الاصل البرائة والاجماع غير منعقد على ذلك والقائل بهذا شيخنا الطوسي ره والموافق له من اصحابنا
المصنفين قليل جدا والسيد المرتضى لم يتعرض لذلك وكذلك شيخنا المفيد محمد بن النعمان وغيرهما
وانما اجمعنا على تكليف الولد الاكبر والتعليل قائم ههنا من استحقاقهم السيف والمصحف وثياب
بدنه فجميع ما قيل ورد في عين مسئلة الولد الاكبر لم يصح في الجماعة وفي الغنية ومن مات و
عليه صلوة وجب على وليه قضاؤها وان تصدق عن كل ركعتين بمد اجزاه فان لم يستطع فمن كل
اربع بمد فان لم يجد فمد لصلوة الليل وذلك بدليل الاجماع الماضي ذكره وطريقة الاحتياط و
كذلك نقول في وجوب قضاء الصوم والحج على الولي وقوله تعالى وان ليس للانسان الا ما سعى وما
روي من قوله ع اذا مات المؤمن انقطع عمله الا من ثلث لا ينافي ما ذكرناه لانا نقول ان للميت ثواب بفعل
الولي ولا ان عمله لم ينقطع وانما نقول ان الله تعالى تعبد الولي بذلك والثواب له دون الميت ويسمى قضاء
عنه من حيث حصل عند تفريطه وتعارض المخالف في قضاء العبادة عن الميت بما رواه عن عايشة ان
النبي ص قال من مات وعليه صيام صام عنه وليه ورووا ان امرأة جاءت الى النبي ص فقالت انه كان على
امي صوم شهر فاقضيه عنها فقال ص ارايت ان كان على امك دين اكنت تقضيه قال نعم فقال ص فدين الله
احق ان يقضى ومثل ذلك رووا في الحج في خبر الخثعمية عنه حين سألته عن قضاءه عن ابيها وروى
ابن عباس عنه ص في صوم النذر انه امر ولي الميت ان يصوم عنه وفيه في مباحث الصوم والولي يقضي
الصوم عن الميت على ما بيناه في قضاء الصلوة وفي الجامع يقضي الابن ما فات اباه من صلوة مرضه و
فيه في كتاب الصوم المرض الذي يخاف بالصوم فيه الهلاك والزيادة فيه يجب فيه الافطار فان صام لم
يجزه واذا برئ قضا فان لم يقضه حتى مات نقضي عنه وليه فان كان له وليان فاكبرهما فان استويا فان
بادرا بالقضاء فقد حصل والا صاما ما تمما فان كان الاكبر امرأة لم تصم وان مرض حتى مات لم يقض الولي و
ان اوصى الى من يقضي لم يلزمه القضاء ويقضي عنه ما فات بالسفر بكل حال ويقضي عن المرأة ما فات
بالحيض والمرض اذا فرطت في قضائه ويصام عنها ما فاتها بالسفر بكل حال وفي الشرايع يجب على الولي
ان يقضي ما فات الميت من صيام واجب رمضان كان او غيره سواء فات بمرض او غيره ولا يقضي الولي الا
ما تمكن الميت من قضائه واهمله الا ما يفوت بالسفر فانه يقضي ولو مات مسافرا على رواية والولي
هو اكبر اولاده الذكور ولو كان الاكبر انثى لم يجب عليه القضاء ولو كان وليان او اولياء متساوون
في السن تساووا في القضاء وفيه تردد ولو تبرع بالقضاء بعض سقط وهل يقضي عن المرأة ما فاتها
فيه تردد وفيه اذا لم يكن له ولي او كان الاكبر انثى سقط القضاء وقيل يتصدق عنه عن كل
يوم بمد من تركته ولو كان عليه شهران متتابعان صام الولي شهرا وتصدق من مال الميت عن

شهر وفيه في كتاب الميراث يحبى الولد الاكبر من تركة ابيه بثياب بدنه وخاتمه وسيفه ومصحفه
وعليه قضاء ما عليه من صلوة وصيام وفي اللمعة يقضي عن الميت اكبر ولده ما تركه من صيام لمرض و
غيره مما تمكن من قضائه ولم يقضه ولو مات من مرضه لم يقض منه وجوبا واستحب وروي القضاء
عن المسافر ولو مات في ذلك السفر والاولى مراعاة التمكن ليتحقق الاستقرار ولو كان له وليان فصاعدا يقضي
بالحصص ولو تبرع بعض صح ويقضي عن المرأة ما تركته على تردد وفيه اذا كان الاكبر انثى فلا قضاء
وقيل يتصدق من التركة عن كل يوم بمد ولو كان عليه شهران متتابعان جاز ان يقضي الولي شهرا و
يتصدق عن شهر الآخر وفيه في مباحث الميراث يحبى الولد الاكبر بثياب بدن الميت وخاتمه و
سيفه ومصحفه اذا خلف الميت غير ذلك ولو كان الاكبر انثى اخذ الاكبر من الذكور ويقضي عنه ما
تركه من الصلوة والصيام وفي المعتبر يقضي عن الميت اكبر ولده الذكور ما فاته من صيام بمرض و
غيره مما تمكن من قضائه ولم يقضه وهو مذهب الشيخ في يه وط وقال المفيد اذا لم يكن الا انثى
قضت عنه وما ذهب اليه الشيخ اظهر في المذهب وفي التلخيص ويقضي عن الميت اكبر اولاده الذكور
على ما راى من تمكن منه او فات بالسفر على رواية ويتصدق مع عدم الولي عن كل يوم بمد وقيل بها
بعكس الترتيب ولو تساووا في السن تساووا فيه على راي ولو كان عليه شهران متتابعان صام
شهرا وتصدق عن آخر ويقضي السبعة بدل الهدي مع تمكن الميت على راي وفيه في مباحث الارث
يحبى ولد الاكبر بثياب البدن والخاتم والسيف والمصحف وعليه قضاء ما عليه من صيام وصلوة
بشرط عدم السفه وفساد الراي ووجود ما ذكر ولو كان الاكبر انثى اعطي اكبر الذكور ولو تعدد
الاكبر تشاركوا وفي الارشاد لو فاته رمضان او بعضه بمرض ومات في مرضه سقط واستحب لوليه
القضاء عنه الى ان قال ولو مات بعد استقراره وجب على وليه القضاء وهو اكبر اولاده الذكور
ولو تعددوا قضوا بالتقسيط وان اتحد الزمان ويوم الكسر واجب على الكفاية ولو تبرع احد اسقط
ولو كان الاكبر انثى لم يجب عليها وتصدق عن كل يوم بمد من تركته ولو كان عليه شهران متتابعان
صام الولي شهرا وتصدق من تركة الميت عن آخر وفيه في مباحث الارث يحبى الولد للصلب الذكر
المؤمن الاكبر غير السفيه بثياب بدن ابيه وخاتمه وسيفه ومصحفه ان خلف الميت غيرها و
عليه ما فات الاب من صلوة وصيام ولو كان الاكبر انثى خص اكبر الذكور وفي المنتهى ولو برئ من مرضه
زمانا تمكن فيه من القضاء ولم يقض عنه حتى مات قضى عنه ذهب اليه علماؤنا وبه قال الشافعي في
القديم وابو ثور وقال الشافعي في الجديد يطعم عنه عن كل يوم مد الى ان قال لنا ان الصوم
استقر في ذمته بالتمكن منه فلا يسقط بموته كالدين ويجب على وليه القضاء بما وجب
عليه من الصيام لما رواه الجمهور عن ابن عباس قال ركبت امرأة في البحر فنذرت ان الله ان نجاها
ان تصوم شهرا فانجاها الله تعالى فلم تصم حتى ماتت فجاءت قرابة لها الى النبي ص فذكرت ذلك له فقال

سومي وعن عائشة ان النبي ص قال من مات وعليه صيام صام عنه وليه وعن ابن عباس قال جاء
رجل الى النبي ص فقال يا رسول الله ان امي ماتت وعليها صوم شهر افاقضيه عنها قال لو كان على
امك دين كنت قاضيه قال نعم قال فدين الله احق ان يقضى وفي رواية جاءت امرأة الى ان قال
الذي يقضي عن الميت هو اكبر ولده الذكور ما فاته من الصيام بمرض وغيره مما تمكن من قضائه ولم يقضه
ذهب اليه الشيخ ره فان لم يكن له ولد ذكر وكان له اناث قال الشيخ ره يتصدق عنه بدل من ماله عن كل
يوم واقله مد وقال المفيد ره اذا لم يكن الا انثى قضت عنه والاقرب اختيار الشيخ ره لنا الاصل براءة
الذمة من قضاء ما وجب على غير المكلف الى ان قال لو لم يكن له ولي من الذكور قال الشيخ تصدق عنه
عن كل يوم بمدين واقله مد والسيد المرتضى اوجب الصدقة اولا فان لم يكن له مال صام عنه وليه
ثم قال والاقرب قول الشيخ وفيه ايضا لو كان له اولاد ذكور في سن واحد قال الشيخ ره قضوا بالحصص او
يقوم به البعض فيسقط عن الآخرين واختاره ابو جعفر بن بابويه ره وقال ابن ادريس لا يجب صومهما ان
الاكبر يقتضي الواحدة وان النص على الاكبر يمنع المتساويين وليس بجيد وفيه ايضا قال الشيخ ره ولو
لم يكن له ولد ذكر وكان له اناث سقط القضاء ووجبت عليه الصدقة واذا لم يكن له ولي تصدق عنه
بما قال الشيخ ره ويخرج عن اصل المال لانه حق واجب عن الميت يخرج من الاصل كالدين وفيه لو صام اجنبي
عن الميت بعد قول الولي ففيه تردد ينشأ من كون الوجوب على الولي فلا يخرج عن العهدة بفعل
المتبرع كالصلوة عنه حيا ومن كون الحق على الميت فسقط بفعل المتبرع عنه الوجوب كالدين اما
لو امره فهل يجزيه ام لا للشافعي وجهان وفيه ايضا وهل يجوز للولي ان يستأجر عنه من يصوم والاقرب في
ذلك كله عدم الاجزاء عملا بالاصل قال وقال الشيخ ره كل صوم واجب على المريض باحد الاسباب الموجبة
كاليمين والنذر والعهد اذا مات وجب عليه مع الامكان القضاء ولو لم يقضه وجب على وليه القضاء
عنه او الصدقة وعليه دل عموم النصوص وفيه ايضا قال ره اذا وجب عليه صيام شهرين متتابعين تصدق
عنه عن شهر ويقضي وليه شهرا آخر وهو رواية الوشا وقال ايضا لو وجب عليه صوم شهرين متتابعين
على التعيين فالحكم فيه ما ذكرنا وقال ابن ادريس يجب عليه صيام الشهرين معا اما لو وجب على التخيير في
كفارة افطار رمضان مثلا فالوجه فيه تخيير الولي بين ان يصوم شهرين متتابعين او يتصدق من مال
الميت من اصله او يعتق منه من اصل المال ايضا لانه صوم وجب مخيرا فلا يتضيق على الولي والصدقة عن
الميت ليست واجبة والتخيير سقط في حق الميت فيتخير القائم مقامه وفيه ايضا قال الشيخ ره حكم المرأة
حكم الرجل في ذلك في ان ما يفوتها في زمن الحيض او سفر او مرض لا يجب على احد القضاء عنها ولا
الصدقة الا اذا تمكنت من قضائه واهملته فانه يجب على وليه القضاء او الصدقة على ما مر في الرجل
سواء وانكر ابن ادريس ذلك والوجه ما قاله الشيخ ره وهو قول اكثر الجمهور وفي التذكرة لو برئ
من مرضه زمانا يتمكن فيه من القضاء ولم يقض حتى مات قضى عنه عند علمائنا وبه قال الشافعي

في القديم وابو ثور ثم قال الذي يقضي عن الميت هو اكبر اولاده الذكور ويقضي ما فاته من الصيام بمرض و
غيره اذا تمكن من قضائه ولم يقضه وان لم يكن له ولد ذكر وكان له اناث تصدق عن ماله عن كل يوم بمدين
قال الشيخ ره وقال المفيد اذا لم يكن الا انثى قضت عنه والوجه قول الشيخ لاصالة البراءة الى ان قال اذا
عرفت هذا فلو لم يكن له ولي من الذكور قال الشيخ يتصدق عنه عن كل يوم بمدين واقله مد والسيد المرتضى ره
عكس فاوجب الصدقة ولا فان لم يكن له مال صام وليه ثم قال والمعتمد قول الشيخ ره لان الوجوب
في الاصل الصوم فالفروع الاول لو لم يكن له الا ولد واحد ذكر وجب عليه القضاء لانه وليه والثاني
لو كان له اولاد ذكور في سن واحد قضوا بالحصص فان قام بالجميع بعضهم سقط عن الباقين الثالث لو لم يكن
له ولد ذكر وكان له اناث سقط القضاء ووجبت الصدقة وكذا لو لم يكن له ولي ولو كان له اولاد ذكور
واناث وكان الاكبر انثى وجب القضاء على اكبر الذكور والرابع لو تعدد الولي قضوا بالحصص فان انكسر العدد
فاليوم المنكسر واجب عليهم على الكفاية كما لو كانوا ثلثة في سن واحد وعليه اربعة الخامس يجوز اتحادهم
في الزمان فلو فاته يومان وله ولدان فصاما معا يوما واحدا كفاهما عن اليومين والسادس لو صام اجنبي
عن الميت بغير قول الولي سقط الصوم عن الميت والولي معا وان صام بامر الولي فالاقرب الاجزاء وللشافعي
فيه وجهان وكذا يجوز للولي ان يستأجر عنه من يصومه السابع قال الشيخ ره كل صوم واجب على
المريض باحد الاسباب الموجبة كاليمين والعهد والنذر اذا مات من وجب عليه مع امكان القضاء
ولم يقضه وجب على وليه القضاء عنه او الصدقة وكذا يجب عليه قضاء ما فاته من الصلوة ثم قال
الشيخ ره حكم المرأة حكم الرجل في ان ما يفوتها من زمان الحيض او السفر او المرض لا يجب على احد القضاء
عنها ولا الصدقة الا اذا تمكنت من قضائه واهملته فانه يجب على وليها القضاء والصدقة على ما مر في
الرجل سواء وهو قول اكثر العامة وانكر ابن ادريس ذلك وليس بشيء لما رواه ابو بصير في الصحيح عن
الصادق ع قال سألته عن امرأة مرضت في شهر رمضان وماتت في شوال فاوصتني ان اقضي عنها
قال هل برئت من مرضها قلت لا قال لا يقضى عنها فان الله لم يجعله عليها قلت فاني اشتهي ان اقضي
عنها وقد اوصتني بذلك قال وكيف تقضي شيئا لم يجعله الله عليها فان اشتهيت ان تصوم لنفسك
فصم استفسر ع عن حصول البرء اولا ولو لم يجب القضاء مع البرء لم يكن للسؤال معنى لا يقال انه قد حصلت
الوصية فجاز ان يكون الوجوب بسببها لانا نقول الوصية لا تقتضي الوجوب اما مع عدم القبول فظ
واما معه فلانه راجع الى الوعد انتهى عبارة التذكرة وفيه دلالة على عدم وجوب الوفاء بالوعد
بل انه من الامور المسلمة لكن لا يخفى ما فيه لاقتضائه عدم وجوب العمل بمقتضى الوصية ولو مع
القبول وموت الموصي ولا شبهة في ضعفه وفي التحرير لو استمر به المرض حتى مات قضى عنه الذي
يقضي عن الميت اكبر اولاده الذكور سواء فاته بمرض او غيره مع ترك الميت القضاء وتمكنه ولو لم
يكن له ولد ذكر وكان له اناث قال الشيخ يتصدق عن كل يوم بمدين من ماله واقله مد وقال

المفيد يقضي الانثى والاول اقوى وفيه ايضا اذا كان للولي واحد تعين عليه قضاء الجميع ولو كانوا جماعة
في سن واحد تقضوا عنه بالحصص او تطوع به البعض فيسقط عن الاخرين ولو اتحد اليوم وانكسر
الاقرب انه عليهم كواجب الكفاية ولم اقف فيه على نص وفيه ايضا قد بينا وجوب الصدقة مع عدم الولي ويخرج
من صلب المال ولو صام اجنبي عن الميت بغير قول الولي فالاقرب عدم الاجزاء ولو امره او استاجر ففي
الاجزاء نظر كل صوم واجب على المريض وغيره كالمنذور وغيره اذا مات مع امكان القضاء ولم يقض وجب
على الولي القضاء عنه والصدقة ولو وجب عليه صوم شهرين متتابعين ثم مات تصدق عن شهر من مال
الميت والظاهر انه اما بمدين عن كل يوم او بمد وقضى وليه شهرا وللولي ان يصوم شهرين عنه من غير صدقة
سواء كان وجوبهما على التعيين او على التخيير نعم في المخير للولي ان يصوم شهرين او يتصدق من صلب مال
الميت ويعتق من اصل المال وفيه ايضا قال الشيخ حكم المرءة في ذلك حكم الرجل فيما يفوتها في زمن الحيض
السفر والمرض لا يجب قضاؤه ولا الصدقة عنه الا مع تمكنها من القضاء والا فيجب على الولي القضاء والصدقة
كما قلنا في الرجل خلافا لابن ادريس وفيه في مباحث الارث يخص اكبر الاولاد الذكور من تركة ابيه بثياب
جسده وخاتمه وسيفه ومصحفه بشروط ثلاثة ان لا يكون الولد سفيها وان لا يكون فاسد الاعتقاد
وان يخلف الميت شيئا سوى هذه فلو لم يخلف غيرها لم يخص بشيء وعلى هذا الولد قضاء ما على ابيه من صلوة
وصيام وفي القواعد ولو فات رمضان او بعضه لمرض واستمر حتى مات لم يجب القضاء عنه بل يستحب ولا فدية
وكل صوم واجب رمضان او غيره فات وتمكن من قضائه ولم يقض حتى مات وجب على وليه وهو اكبر
اولاده الذكور القضاء عنه سواء فات بمرض وسفر او غيرهما ولو فات بالسفر ومات قبل التمكن من
قضائه ففي رواية وجب على الولي قضاؤه ولو كان الاكبر انثى لم يجب عليها القضاء ح ويسقط القضاء
وقيل يتصدق عنه من اصل تركته عن كل يوم بمد وكذا لو لم يكن له ولي ولو كان له وليان فما زاد تساووا
في القضاء بالتقسيط وان اتحد الزمان وان كان في كفارة وجب التتابع فان تبرع بعضهم سقط عن
الباقين وان انكسر يوم فكالواجب على الكفاية فان صاما وافطرا بعد الزوال دفعة او على التعاقب او
احدهما ففي الكفارة وجوبا ومحلا اشكال وفي القضاء عن المرءة والعبد اشكال ولو كان عليه شهران
متتابعان صام الولي شهرا وتصدق عنه من مال الميت عن شهر وفيه في كتاب الارث يحبى الولد الاكبر
الذكر من تركة ابيه بثياب بدنه وخاتمه وسيفه ومصحفه وعليه قضاء ما فات الاب من صلوة وصيام
وفي التبصرة يحبى الولد الذكر الاكبر بثياب بدن الميت وخاتمه وسيفه ومصحفه اذا لم يكن سفيها ولا
فاسد الراي بشرط ان يخلف الميت غير ذلك وعليه قضاء ما على الميت من صلوة وصيام وفي المختلف لو فات
المريض وقد فاته الشهر او بعضه بمرض فان برئ بعد فواته وتمكن من القضاء ولم تقضه وجب على وليه
القضاء ولم تقضه وجب على وليه القضاء عنه ذهب اليه الشيخان وابنا بابويه والسيد المرتضى وابن
البراج وابن حمزة وابن ادريس وقال ابن ابي عقيل وقد روي عنهم عليهم السلام في بعض الاحاديث ان من

مات

مات وعليه قضاء من شهر رمضان فليقض عنه اقرب الناس اليه من اوليائه كما يقضي دينه وكذلك من
مات وعليه صلوة قد فاتته وزكوة قد لزمته وحج قد وجب عليه قضي عنه وليه بذلك كله جاء
نص الاخبار بالتوقيف عن آل الرسول على لسان عترته وشيعتهم وقد اعتل من قال من الشيعة
بهذا الخبر بان قال زعم من انكر علينا هذا من مخالفينا ان الميت جاز ان يحج عنه ولا يجوز ان يصام ويصلى
عنه ردا على رسول الله صلى الله عليه وآله وخلافا للمأمور وقد جاء الخبر في قضاء الصوم والصلوة على الميت كما جاء في
قضاء الحج عنه فلم كان احدهما اولى بالقضاء عنه من الاخر ولا التحكم في دين الله والخروج عما سنه رسول
الله وقد روي انه من مات وعليه صوم من رمضان تصدق عنه عن كل يوم بمد من طعام وبهذا تواترت
الاخبار عنهم عليهم السلام والقول الاول مطروح لانه شاذ والمعتمد الاول لنا انها عبادة فاشبه بعد وجوبها
فوجب قضاؤها عنه كالحج ولانه دين الله تع فيدخل تحت قوله للخثعمية وقد سالته عن قضاء الحج
ارايت ان كان على ابيك دين تقضيه قالت نعم قال فدين الله احق ان يقضى ولعموم قوله تع فعدة من
ايام اخر ولم ينص في الاية على المباشرة للقضاء وفيه ايضا الذي يقضي عن الميت هو الولد الذكر
المكلف عند موته فلو كلف بعد موته ولو بلحظة لم يجب عليه القضاء فان تعدد الذكور بالوصف
المذكور وجب على الاكبر وان كانوا ذكورا واناثا فالذكر الاكبر ولو كان اصغر من الانثى وانما
البحث هنا فيما اذا لم يكن له ولد ذكر مكلف وله انثى مكلفة سواء كان هناك ذكر غير مكلف او لم
يكن ولعلمائنا فيه اقوال ثلثة الاول لا قضاء ولا فداء لاصل البراءة واصل عدم تكليف مكلف
بقضاء ما وجب على غيره ولقوله تع وان ليس للانسان الا ما سعى خص بالنص على اكبر الذكور فبقي الباقي
على الاصل وروى حماد بن عثمن عمن ذكره الى ان قال فهذه ضعيفة السند مرسلة لكن الاية والاصل
يعضدانها الثاني انه يجب عليها القضاء وهو قول المفيد وابن بابويه لانها وليه وكل ولي يجب
عليه القضاء اما الاولى فلان الولي هو الوارث واما الثانية فلقوله ابا عبد الله ع فان مرض فلم يصم شهر
رمضان ثم صح بعد ذلك فلم يقضه ثم مرض ومات فعلى وليه ان يقضي عنه الحديث وانفق الكل على عمومه
والجواب المنع من الاولى وقد دلت الروايات الصحيحة عن تفسير الولي انه اكبر اولاده الذكور الثالث ليس عليها
قضاء ويجب الفداء عن كل يوم بمد وهو قول الشيخ في ط وابن حمزة وابن ادريس لما رواه ابو مريم عن الصادق ع في
حديث فلم يزل مريضا حتى يموت فليس عليه شيء وان صح ثم مرض حتى يموت وكان له مال تصدق عنه
الحديث وقد ظهر ان عوض الصوم الفداء وهو مد والاصح الاول وفيه ايضا بعد ان عنون فان انكسر يوم
الى قوله السالف ففي الكفارة وجوبا ومحلا اشكال ما هذا عينه اقول اذا كان وليان وانكسر عليهما
يوم كما لو وجب قضاء خمسة ايام فصام كل واحد يومين بقي الخامس وكان خمسة اولياء ووجب عليهم
ستة ايام فالكلام هنا في موضعين الاول كيفية وجوب ذلك اليوم عليهما ولا شك في سقوطه عن كل
واحد بفعل الاخر فهل عدم فعل كل واحد شرط في وجوبه على الاخر ويكون من قبيل الواجب المشروط

وجوبه او من قبيل الواجب على الكفاية فلذلك قال فكالواجب على الكفاية ولم يجزم بكونه واجبا على
الكفاية وليس من المباحث المهمة هنا والاقوى انه واجب على الكفاية عليهما الثانى فى الكفارة و لو
حصل افطار فى هذا اليوم بعد الزوال فنقول الصائم اما احدهما او كلاهما والثانى اما ان يفطر
احدهما او كلاهما والثانى اما ان يكون افطارهما دفعة او على التعاقب فالمسائل اربع الاولى ان يصوم
احدهما ويفطر فالاقوى وجوب الكفارة لانه قضاء عن رمضان وجب افطر فيه بعد الزوال وكلما كان
كذلك وجب الكفارة والمقدمتان ظاهرتان ويحتمل العدم لانه لم يتعين عليه والكفارة وجبت فيما وجب على
الاعيان وهذا لم يجب عينا بل بالكفاية والوجوبان متغايران فلا يلزم من اقتضاء احدهما الكفارة
اقتضاء الاخر ايضا ما لان الوجوب على الكفاية معرض للسقوط وعدم الاثم بالترك وهو ضعيف والحق
الاول لعموم النص على من افطر فى قضاء رمضان خصوصا على القول بان الواجب على الكفاية يتعين بالشروع
ابتداء الثانى لو صاما معا وافطر واحد منهما خاصة فهذا يبنى على مسئلة اصولية هى ان الواجب على
الكفاية يجب على الكل وانه يسقط بتمام فعل واحد من المكلفين به عن الاخر فقبل التمام يكون الواجب على
الكل لم يسقط عن احد فعلى هاتين المقدمتين يحتمل وجوب الكفارة لانها اولى من الوجوب لو افطر
ثم حاضت لوجود التكليف هنا حال الافطار بخلاف الحائض على ما اخترناه والحق عدم الوجوب لانه
تدفع قضاء ذلك اليوم فى ذلك الزمان واجزاء عن المفطر كما لو فعله هو الثالث ان يفطرا معا فالاشكال
هنا فى موضعين احدهما فى ايجاب هذا الافطار الكفارة فنقول يحتمل العدم لاستحالة كون الصوم بعينه
لو صحا قضاء عن ذلك اليوم واحدهما ترجيح بلا مرجح واحدهما لا بعينه لا يوجب الكفارة فيه لانها تابعة
لتعين الصوم ولهذا شرط فى قضاء رمضان كونه بعد الزوال فيتعين ويحتمل الوجوب لانه افطار فى قضاء
رمضان بعد الزوال فيدخل تحت العموم والموضع الثانى على تقدير وجوب الكفارة والاشكال فى محلها
فيحتمل الوجوب عليهما بمعنى انه على كل واحد كفارة لوجوب الواجب على الكفاية على الكل ولم يحصل فيسقط
عن احدهما ويحتمل عن احدهما معا كفارة واحدة لان القضاء واحد ولا ترجيح والوجوب هنا على الكفاية
كالاصل وهو الاقوى عندى والرابع ان يفطرا على التعاقب فالاشكال فى وجوب الكفارة كما مر وفى
محلها ايضا فيحتمل على الاخير لتعينه لقضاء رمضان بافطار الاول ويحتمل عليهما لان كل واحد قد افطر
فى قضاء رمضان وليس بجيد لان الاداء صوم واحد فلا يتعدد قضاؤه فاحدهما غير قضاء ولا تتم القضاء
ما هو منهما وشرط التكليف العلم لاستحالة تكليف الغافل ولم يدل دليل على ترجيح احدهما والاصح
عندى انه لا كفارة اذا عرفت ذلك فيقول المصنف وان صاماه وافطراه بعد الزوال دفعة اشارة
الى المسئلة الثانية وقوله او على التعاقب اشارة الى الرابعة وقوله او واحدهما اشارة الى المسئلة
الاولى والثانية او واحدهما صائم ثم افطر او احدهما افطر خاصة وفى الدروس ولو تمكن من القضاء
ومات قبله فالمشهور وجوب القضاء على الولى سواء كان صوم رمضان او لا وسواء كان له مال

اولا ومع عدم الولى يتصدق من اصل ماله عن كل يوم بمد وقال المرتضى يتصدق عنه فان لم يكن له مال
صام وليه وقال الحسن يتصدق عنه لا غير وقال الحلبى مع عدم الولى يصام عنه من ماله كالحج والاول
اصح والمراة هنا كالرجل على الاصح واما العبد فمشكل والمساواة قريبة ثم الولى عند الشيخ اكبر اولاد
الذكور لا غير وعند المفيد لو فقد اكبر الولد فاكبر اهله من الذكور وان فقدوا فالنساء وهو ظاهر
القدماء والاخبار والمختار ولو كان له وليان فصاعدا متساويان توزعوا الا ان يتبرع به بعضهم
قال القاضى يقرع بينهما وقال ابن ادريس لا قضاء والاول اثبت فروع خمسة الاول لو استاجر الولى غيره فالاقرب
الاجزاء سواء قدر او عجز ولو تبرع الغير بفعله احتمل ذلك الثانى لو مات الولى ولما يقض فان لم يتمكن
من القضاء فلا شئ على وليه وان تمكن فالظاهر الوجوب عليه ويحتمل الصدقة من تركته والاستيجار
الثالث لو انكسر يوم فكفرض الكفاية فان لم يصم به احدهما وجب عليهما فلو كان من قضاء رمضان وافطرا
فيه بعد الزوال فالاقرب عدم الكفارة ولو قلنا بها فهى تتعدد هنا واتحادها عليهما بالسوية وكونها
فرض كفاية كاصل الصوم نظر ولو افطر احدهما فلا شئ عليه اذا ظن بقاء الاخر والاثم لا غير الرابع
لو استاجر احدهما صاحبه على الجميع بطل فى حصة الاجير ولو استاجره على ما يخصه فالاقرب الجواز الخامس
لو تصدق الولى بدلا عن الصوم من مال الميت وماله لم يجز ويظهر من كلام الشيخ التخيير نعم لو كان عليه
شهران متتابعان صام الولى شهرا او تصدق من مال الميت عن اخر ولكن الشهر الثانى فى رواية الوشا
واوجب ابن ادريس قضاءهما الا ان يكونا من كفارة مخيرة فيتخير وتابعه الفاضلان لضعف الرواية والاول
ظاهر المذهب وفيه فى كتاب الصلوة يجب ان يقضى الولى جميع ما فات الميت وفى البيان يجب على الولى قضاء
ما فات اباه مط ومنهم من خصه بما فات لعذر كالمرض والنسيان وفى اللمعة وشرحها اذا تمكن من القضاء
ثم مات قضى عنه اكبر ولده الذكور وهو من ليس له اكبر منه وان لم يكن له ولد فمتعدد ذوو نعم بلوغه
عند موته فلو كان صغيرا نفى الوجوب عليه بعد بلوغه قولان ولو تعدد دوتساووا فى السن اشتركوا
فيه على الاقوى فيقسط عليهم بالسوية فان انكسر منه فكفرض الكفاية ولو اختص احدهم بالبلوغ و
الاخر بكبر السن فالاقرب تقديم البالغ ولو لم يكن له ولد بالوصف لم يجب القضاء على باقى الاولياء
وان كانوا او لادا اقتصارا فيما خالف الاصل على محل الوفاق والتعليل بانه فى مقابل الحبوة وقيل
يجب القضاء على الولى مطلقا من مراتب الارث حتى الزوجين والمعتق وضامن الجريرة ويقدم الاكبر من ذكور
فالاكبر ثم الاناث واختاره فى الدروس ولا ريب انه احوط ولو مات المريض قبل التمكن من القضاء
سقط ونفى القضاء عن المسافر لما فاته منه بسبب السفر خلاف قربه مراعات تمكنه من المقام و
القضاء ولو بالاقامة فى اثناء السفر كالمريض وقيل يقضى عنه مطلقا لاطلاق النص وتمكنه من
الاداء بخلاف المريض وهو الممنوع لجواز كونه ضروريا كالسفر الواجب فالتفصيل اجود ويقضى
عن المراة والعبد ما فاتهما على الوجه السابق كالحر لاطلاق النص ومساواتهما للرجل الحر فى كثير من

الاحكام وقيل لا لاصالة البراءة وانتفاء النص الصريح والاول في المراة اولى وفي العبد اقوى والولي
فيهما كما تقدم والانثى من الاولاد على ما اختاره لا تقضي لاصالة البراءة وعلى القول الاخر تقضي مع فقده وحيث
لا يكون هناك ولي او لم يجب عليه القضاء يتصدق عن التركة عن اليوم بمد في المشهور هذا اذا لم يوص الميت بقضائها
والا سقط الصدقة حيث يقضي عنه ويجوز في الشهرين المتتابعين صوم شهر والصدقة عن آخر من مال
الميت على المش وهذا الحكم تخفيف عن الولي بالاقتصار على قضاء الشهر ومستند التخيير رواية في سندها
ضعف فوجوب قضاء الشهرين اقوى وعلى القول به فالصدقة عن الشهر الاول والقضاء للثاني لانه مدلول
الرواية ولا فرق في الشهرين بين كونهما واجبين تعيينا كالمنذورين وتخييرا ككفارة رمضان ولا يتعدى
الى غير الشهرين وقوفا مع النص لو عمل به وفي اللمعة في مباحث الارث يحبى الولد الاكبر من تركة ابيه بثيابه
وخاتمه وسيفه ومصحفه وعليه قضاء ما فاته من صلوة وصيام وفيهما في كتاب الصلوة ويجب على
الولي وهو الولد الذكر الاكبر وقيل كل وارث مع فقده قضاء ما فات اباه من الصلوة في مرضه الذي مات
فيه وقيل ما فاته مطلقا وهو احوط وفي الدروس قطع بقضاء مطلق ما فاته وفي الذكرى نقل عن
المحقق وجوب قضاء ما فاته لعذر كالمرض والسفر والحيض لا ما تركه عمدا مع قدرته عليه ونفى
عنه البأس ونقل عن شيخه عميد الدين نصرته فصار للمص في المسئلة ثلثة اقوال والروايات تدل
باطلاقها على الوسط والموافق للاصل ما اختاره هنا وفعل الصلوة على غير الوجه المجزي شرعا
كتركها عمدا للتفريط واحترز المص بالاب عن الام ونحوها من الاقارب فلا يجب القضاء عنهم على
الوارث في المش والروايات مختلفة ففي بعضها ذكر الرجل وفي بعض الميت ويمكن حمل المط على المقيد
خصوصا في الحكم المخالف للاصل ونقل في الذكرى عن المحقق وجوب القضاء عن المراة ونفى عنه البأس
اخذا بظاهر الروايات وحملا للفظ الرجل على التمثيل ولا فرق على القولين بين الحر والعبد على الاقوى
وهل يشترط كمال الولي عند موته قولان واستقرب في الذكرى اشتراطه لرفع القلم عن الصبي والمجنون
واصالة البراءة بعد ذلك ووجه الوجوب عند بلوغه اطلاق النص وكونه في مقابل الحبوة ولا
يشترط خلو ذمته من صلوة واجبة لتغاير السبب فيلزمان معا وهل يجب تقديم ما سبق سببه وجهان و
اختار في الذكرى الترتيب وهل له استيجار غيره يحتمله لان المط القضاء وهي مما يقبل النيابة بعد الموت
ومن تعلقها بحي واستنابته ممتنعة واختار في الذكرى المنع وفي صوم الدروس الجواز وعليه
يتفرع تبرع غيره به والاقرب اختصاص الحكم بالولي فلا يتحملها وليه وان تحمل ما فاته عن نفسه وفي
جامع المقاصد بعد ان عنون وهو اكبر اولاده ما هذا لفظه هل يشترط بلوغه حين الوفاة فلا
يجب لو كان غير بالغ الظاهر نعم وفيه ايضا بعد ان عنون فان صام وافطر بعد الزوال دفعة او على
التعاقب واحد منهما ففي الكفارة وجوبا ومحلا اشكال ما هذا عينه والاحوط وجوب الكفارة على من
افطر تعددا واتحد دفعة او على التعاقب لان ما وجب من باب المقدمة واجب قطعا فيندرج في قضاء

رمضان واتحاد الاصل لا ينافي التعدد باعتبار المقدمة الا ان يدعى ان احدهما لا بعد قضاء رمضان
فان صح ذلك اتجه عدم الوجوب للجهل بمحله وفي الاول رجحان واحتياطا ولو صام اجنبي عن الميت بغير اذن
الولي او باذنه ففي الاجزاء نظر ينشأ من كون الوجوب على الولي فلا يسقط بفعل الغير ومن ان اصل الوجوب
على الميت فيسقط به وعدم الاجزاء اقوى واليه ذهب في المنتهى وفيه ايضا بعد عنوان وفي القضاء عن المراة
والعبد اشكال لا قضاء عن المراة والاحوط في العبد القضاء وفيه ايضا بعد عنوان ويتصدق من مال
الميت عن شهر الظاهر عن كل يوم بمد وفي تعليقاته على الشرايع في شرح والولي هو اكبر اولاده الذكور
ما هذا عينه المراد بالاكبر من ليس ثم ذكر اكبر منه فلو لم يخلف الميت الا ذكرا واحدا تعلق به الوجوب
ولو خلف ذكورا في سن واحد تعلق الوجوب بهم جميعا على الاصح واليه الاشارة بقوله ولو كان
له وليان او اولياء متساوون في السن تساووا في القضاء على تردد ومنشأ التردد من انتفاء الاكبر في
صورة الفرض لاستوائهم في السن ومن صدقه على الجميع فان كل واحد لو انفرد تعلق به الوجوب فلا
يسقط ذلك بانضمام غيره اليه وهو الاقوى ولو كان الاكبر غير بالغ تعلق به الوجوب اذا بلغ وفيها في
شرح وهل يقضى عن المراة ما فاتها فيه تردد المراد انه هل يجب على ولي المراة قضاء ما فاتها من
الصوم اذا تمكنت من قضائه كالرجل ومنشأ التردد من استواء الذكور والاناث في الاحكام غالبا
وما يلوح من رواية ابي بصير وغيرها ومن انتفاء النص الصريح واصالة البراءة فلا يجب وهو الاصح وفي
شرح قوله اذا لم يكن له ولي او كان الاكبر انثى سقط القضاء وقيل يتصدق عنه عن كل يوم بمد من
تركته ما هذا لفظه لو لم يكن للميت الا انثى لم يجب القضاء عليها ولو كان له ذكور واناث وكان الاكبر
انثى تعلق القضاء بالولد الذكور وهذه الصورة مندرجة في العبارة فلا بد من استثنائها والقول
بوجوب الصدقة عن كل يوم بمد من طعام من التركة مع فقد الولي قول الشيخ وجماعة وهو احوط وفي
شرح قوله ولو كان عليه شهران صام الولي شهرا وتصدق من مال الميت عن شهر ما هذا كلامه
اي لو وجب على الميت شهران متتابعان سواء كانا على التعيين او التخيير لكونهما في كفارة مخيرة تخير
الولي فان شاء صامهما وان شاء صام شهرا وتصدق عن الشهر الثاني من تركة الميت عن كل يوم بمد
من الطعام على الاصح وقيل بتعيين صوم الواجبين ولا ريب انه احوط وفي تعليقاته على الارشاد لو لم
يكن الاكبر بالغا تعلق به وجوب القضاء عند البلوغ وفيها في شرح قضوا بالتقسيط وان اتحد
الزمان قضاءهم لعدم وجوب الترتيب في الصوم بخلاف الصلوة فلا يقضيها الاولياء بالتوزيع في زمان
واحد وفي شرح ويلزم الكسر واجب على الكفاية اي الذي يبقى بعد التوزيع ولا يمكن التوزيع في المجموع
لا ينكسر كالخامس والاولياء اثنان والعاشر وهم ثلثة واجب على الكفاية بالنسبة الى الاولياء بمعنى ان
الجميع مخاطبون بفعله ويسقط الخطاب بفعل البعض ولا ريب انه غني لكن بسبب تعدد الاولياء
حصل له ما الحقه بالواجب على الكفاية وفي شرح ولو كان الاكبر انثى لم يجب عليها ويتصدق عن

كل يوم بمد من تركته لو لم يكن الا انثى فلا قضاء ولو كان له ذكور واناث وكان الاكبر انثى تعلق وجوب
القضاء بالولد الاكبر وبهذه الصورة مندرجة في العبارة فلا بد من استثناء ما والقول بوجوب
الصدقة عن كل يوم بمد من التركة مع فقد الولي قول الشيخ وجماعة وهو حوط وفي شرح قوله ولو كان
عليه شهران متتابعان صام الولي شهرا وتصدق عن تركة الميت عن آخر ما هنا عبارته لو وجب على الميت شهر
ان متتابعان سواء كانا على التعيين او التخيير لكونهما من كفارة مخيرة مخير الولي فان شاء صامهما وان شاء صام
شهرا وتصدق عن شهر عن تركة الميت عن كل يوم بمد على الاصح وقيل بتعين صوم الواجبين على التعيين وفي
المسائل بعد اعتبار العبارة السالفة ولا يقضي الولي الا ما تمكن من قضاءه الا ما يفوته بالسفر
فانه يقضي ولو مات مسافرا على رواية هي رواية منصور بن حازم عن ابي عبد الله عليه السلام في الرجل يسافر
في شهر رمضان فيموت قال يقضى عنه وان امراة حاضت في شهر رمضان فماتت لم يقض عنها وكذا المريض
قبل البرء في وجوب القضاء على المسافر خاصة تمكن المسافر من الاداء وهو ابلغ من التمكن من القضاء بخلاف
المريض والحايض ويشكل الفرق في السفر الواجب ومن ثم ذهب جماعة من الاصحاب الى اعتبار التمكن من
القضاء في وجوب القضاء عنه كغيره ولو بالاقامة في اثناء السفر وهو الاقوى والرواية مع عدم صحة
سندها يمكن حملها على الاستحباب او على الوجوب لكون السفر معصية وان بعد وفيه بعد ان عنون
والولي هو اكبر اولاده الذكور ما هنا كلامه هذا هو المشهور بين المتاخرين والمراد بالاكبر من ليس هناك
ذكر اكبر منه فلو لم يخلف الميت الا ذكرا تعلق به الوجوب وهل يشترط في تحمله بلوغه حين موت ابيه فلو كان
صغيرا لم يجب عليه شيء وان بلغ ام يراعى الوجوب ببلوغه فيتعلق به حينئذ قولان والمعتبر الاكبر بالسن عند
الاشتراك في البلوغ وعدمه اما لو اختص احدهما بكبر السن والآخر بالبلوغ بالانبات والاحتلام ففي
تقديم ايهما نظر اقربه تقديم البالغ ولو لم يكن هناك ولي بالوصف المذكور لم يجب القضاء على باقي الورثة
وان كانوا اولادا اناثا في وجوب ما خالف الاصل على موضع الوفاق ولانه في مقابلة الحبوة وذهب
جماعة من القدماء واختاره الشهيد في س وبعض المتاخرين الى وجوب القضاء عند عدم الولد الذكور على كل
وارث حتى المعتق وضامن الجريرة والزوج والزوجة ويقدم الاكبر فالاكبر من الذكور ثم الاناث فكان
وهو احوط وفي شرح العبارة السالفة ولو كان له وليان او اولياء متساوون في السن تساووا في
القضاء وفيه تردد ما هنا عبارته منشاء التردد من انتفاء الاكبر في صورة الفرض لاستواءهم في
السن ومن صدق الولي على الجميع فان كل واحد لو انفرد تعلق به الوجوب فلا يسقط ذلك بانضمام غيره اليه
وهو الاقوى فعلى هذا يقسط عليهم الفائت بالسوية فان انكسر منه شيء وجب عليهم كفاية ويصير
عينيا عند عدم قيام احد به ولو كان الفائت من قضاء رمضان فصاماه معا وافطرا فيه بعد الزوال
ففي وجوب الكفارة عليهما او وجوب واحد بالسوية او كونهما فرض كفاية كالاصل اوجه اوجهها عدم
الكفارة ولو افطر احدهما فلا شيء عليه ان ظن بقاء الآخر والا اثم ولو تبرع احدهما بالجميع

او احدهما فالاقرب الجواز وفي شرح قوله ولو تبرع بالقضاء بعض سقط ما هنا لفظه يمكن ان يريد به
شرع بعض الاولياء المتساوين في السن بناء على الوجوب عليهم جميعا وتبرع اجنبي عن الولي مطلقا
وما هو اعم ووجه السقوط حصول المقتضي وهو براءة ذمة الميت عن الصوم ويحتمل عدم الاجزاء لان
المكلف به هو الولي فلا يجزي فعل غيره عنه عملا بظاهر الآية ولو صام الاجنبي باذن الولي او احد الوليين
باذن الآخر فاولى بالجواز وفي شرح قوله وهل يقضى عن المراة ما فاتها فيه تردد ما هنا عبارته منشاؤه
من اشتراك الذكور والاناث في الاحكام غالبا وظاهر رواية ابي بصير ومن اصالة البراءة وانتفاء النص
الصريح والاول اولى والثاني اقوى وحيث لم نوجب على الوارث القضاء او اوصى به الميت وجب انفاذ
وصيته وقضاؤه عنه ولو لم يوص به فالمشهور عدم الوجوب خلافا لابي الصلاح حيث جعله كالحج وفي
شرح قوله اذا لم يكن له ولي او كان الاكبر انثى سقط القضاء وقيل يتصدق عنه عن كل يوم بمد من
تركته ما هنا كلامه هذا مبني على اختصاص الولي بالولد الذكر كما مر ووجه سقوط القضاء حينئذ
اصالة عدم الوجوب واما الصدقة فاوجبها الشيخ وجماعة كما ذكر وتوقف عنها المص وجعلها في المعتبر لعدم
النص الصريح بها على هذا الوجه فان الموجود في ذلك رواية ابي مريم الانصاري وهي متضمنة لتقديم الصدقة
على قضاء الولي وعمل بها المرتضى والجماعة لا يقولون بمضمونها واعلم انه متى كان الاكبر انثى وكان الذكر
دونها في السن فالقضاء متعلق به مع بلوغه ومع عدمه عند بلوغه كما مر وانما يسقط القضاء مع كون
الاكبر انثى اذا لم يكن له الا الاناث ولم يكن له غيره على ما فسرنا به الاكبر من ان المراد به انه ليس هناك
اكبر سواء وهذه الصور كلها داخلة في عبارة المص مقتضية لسقوط القضاء في الجميع وليس كذلك
فكان عليه ان يستثني الاولين والاولى اللهم الا ان يذهب المص الا ان المراد بالولي هو الاكبر ان كان
ذكرا والا فلا كما يظهر من كلامه هنا فلا يجب على تقدير كون الاكبر انثى عليه ولا على الذكر الصغير و
ان كان بالغا فيتم اطلاقه هنا الا ان الاجود الاول والمقام الثاني في ذكر النصوص الواردة في المقام
فمنها الصحيح المروي في الكافي عن ابن ابي عمير عن حفص بن البختري عن ابي عبد الله ع في الرجل يموت
وعليه صلوة او صيام قال يقضي عنه اولى الناس بميراثه قلت فان كان اولى الناس به امراة فقال لا
الا الرجال ومنها المعتبر المروي في الكافي ايضا عن حماد بن عثمن عمن ذكره عن ابي عبد الله ع قال سألته عن
الرجل يموت وعليه دين من شهر رمضان من يقضي عنه قال اولى الناس به قلت فان كان اولى الناس به
امراة قال لا الا الرجال ومنها الصحيح المروي فيه ايضا عن محمد بن يحيى عن محمد والظاهر ان المراد عنه محمد
بن الحسن الصفار قال كتبت الى الاخير والمراد منه مولانا الحسن العسكري ووقع التصريح به في الفقيه كما ستقف
عليه فعلى هذا يكون المراد ان محمد بن الحسن الصفار قال كتبت الى مولانا الامام ابي محمد الحسن العسكري
رجل مات وعليه قضاء من شهر رمضان عشرة ايام وله وليان هل يجوز لهما ان يقضيا عنه جميعا خمسة
ايام احد الوليين وخمسة ايام الآخر فوقع يقضي عنه اكبر وليه عشرة ايام ولاء ان شاء الله تع وفي

الفقيه باسناده الى محمد بن الحسن الصفار وطريقه اليه صحيح هكذا وكتب محمد بن الحسن الصفار الى ابي محمد
الحسن بن علي عليهما السلام في رجل مات الى اخر ما في الكافي ثم قال ره وهذا التوقيع عندي مع توقيعاته الى محمد بن
الحسن الصفار بخطه ع وبه صرح في مواضع من الفقيه منها ما قد سمعته ومنها ما في اواخر باب غسل الميت
من الطهارة قال وكتب محمد بن الحسن الصفار الى ابي محمد بن الحسن بن علي عليهما السلام كم حد الماء الذي يغسل
به الميت كما رووا ان الجنب يغتسل بستة ارطال من ماء والحايض بتسعة ارطال فهل للميت حد من
الماء الذي يغسل به فوقع ع حد غسل الميت يغسل حتى يطهر ان شاء الله تعالى وهذا التوقيع في جملة توقيعاته
بخطه عندي في صحيفة ومنها ما ذكره في باب الرجلين يوصى اليهما فينفرد كل واحد منهما بنصف التركة
من كتاب الوصايا من الفقيه قال كتب محمد بن الحسن الصفار الى ابي محمد بن الحسن بن علي عليهما السلام رجل اوصى
الى رجلين ايجوز لاحدهما ان ينفرد بنصف التركة والاخر بالنصف فوقع ع لا ينبغي لهما ان يخالفا الميت و
يعملان على حسب ما امرهما ان شاء الله تعالى وهذا التوقيع عندي بخطه ع ومنها الصحيح المروي في الكافي ايضا
عن محمد بن مسلم عن احدهما ع قال سألته عن رجل ادركه رمضان وهو مريض فتوفي قبل ان يبرء قال ليس عليه شيء
ولكن يقضى عن الذي يبرء ثم يموت قبل يقضى ومنها المعتبر المروي فيه ايضا عن ابان بن عثمان عن ابي
مريم الانصاري عن ابي عبد الله ع قال اذا صام الرجل شيئا من شهر رمضان ثم لم يزل مريضا حتى مات
فليس عليه شيء وان صح ثم مرض ثم مات وكان له مال تصدق عنه مكان كل يوم بمد وان لم يكن له مال
صام عنه وليه ورواه في الفقيه باسناده الى ابان بن عثمان وطريقه اليه صحيح فسند الفقيه
اقوى مما في الكافي ومنها ما رواه في الفقيه مرسلا عن مولانا الصادق ع انه قال اذا مات الرجل و
عليه صوم شهر رمضان فليقض عنه من شاء من اهله ومنها الصحيح المروي في الكافي والفقيه عن ابي
حمزة عن ابي جعفر ع قال سألته عن امرأة مرضت في شهر رمضان او طمثت او سافرت فماتت قبل ان
يخرج شهر رمضان هل يقضى عنها قال اما الطمث والمرض فلا واما السفر فنعم ومنها الصحيح المروي في ب
عن ابي مريم عن ابي عبد الله ع قال اذا مرض الرجل رمضان فلم يزل مريضا حتى يموت فليس عليه شيء وان
صح ثم مرض حتى يموت وكان له مال تصدق عنه وان لم يكن له مال تصدق عنه وليه ومنها
الموثق المروي في يب ايضا عن علي بن الحسن بن فضال عن محمد واحمد ابني الحسن عن ابيهما عن عبد الله بن
بكير عن بعض اصحابنا عن ابي عبد الله ع في الرجل يموت في شهر رمضان قال ليس على وليه ان يقضي عنه
الصيام فان مرض ولم يصم شهر رمضان فلم يزل مريضا حتى مضى رمضان وهو مريض ثم مات في مرضه
ذلك فليس على وليه ان يقضي عنه الصيام فان مرض ولم يصم شهر رمضان ثم صح بعد ذلك فلم يقضه
ثم مرض ومات فعلى وليه ان يقضي عنه الصيام لانه قد صح ولم يقض ووجب عليه اعلم ان قوله في
صدر السند الحسن بن فضال نسبة الى الجد اذ الحسن والده علي فالمناسب الحسن بن علي بن فضال
لكن نسبة الحسن هنا الى جده في الاسانيد غير عزيزة والظاهر ان محمدا واحمد فيه هما ولداه فان

للحسن

للحسن بن علي بن فضال ابنا منهم علي ومنهم محمد ومنهم احمد فان الكشي حكى عن محمد بن مسعود انه قال عبد الله بن
بكير وجماعة من الفطحية هم فقهاء اصحابنا ثم ذكر منهم علي واحمد ومحمد بنو الحسن بن علي بن فضال فعلى هذا
يكون المراد ان عليا احمد ابني الحسن بن فضال روى عن اخويه محمد واحمد هما روايا عن ابيهما الحسن بن علي بن
فضال وهو يروي عن عبد الله بن بكير وهما من اصحاب الاجماع فلا يضر الارسال ومنها الصحيح المروي في
يب عن ابي بصير عن ابي عبد الله ع قال سألته عن امرأة مرضت في شهر رمضان فماتت في شوال فاوصتني
ان اقضي عنها قال هل برئت من مرضها قلت لا ماتت فيه قال لا يقضى عنها فان الله لم يجعله عليها قلت فاني
اشتهي ان اقضي عنها وقد اوصتني بذلك قال وكيف تقضي شيئا لم يجعله الله عليها فان اشتهيت ان تصوم
لنفسك فصم ومنها ما رواه في يب ايضا عن منصور بن حازم عن ابي عبد الله ع في الرجل يسافر في شهر رمضان
فيموت قال يقضى عنه وان امرأة حاضت في شهر رمضان فماتت لم يقض عنها والمريض في رمضان ولم يبرء
حتى مات لا يقضى عنه ومنها الموثق المروي في يب ايضا عن محمد بن مسلم عن ابي عبد الله ع في امرأة مرضت في شهر رمضان
او طمثت او سافرت فماتت قبل ان يخرج رمضان هل يقضى عنها فقال اما الطمث والمرض فلا واما السفر فنعم
ومنها الموثق كالصحيح المروي في زيادات يب عن ابي بصير قال سألت اباعبد الله ع عن رجل سافر في رمضان
فادركه الموت قبل ان يقضيه قال يقضيه افضل اهل بيته ومنها المعتبر المروي في الكافي عن الحسن بن علي
الوشاء عن ابي الحسن الرضا ع قال سمعته يقول اذا مات رجل وعليه صيام شهرين متتابعين من علة فعليه ان
يتصدق عن الشهر الاول ويقضي الشهر الثاني فهذه هي النصوص المتعلقة بالمسألة التي اوردناها في
المقام وستقف على غيرها مما ستقف عليه في بعض المباحث الاتية باعانة الله سبحانه والمقام الثالث في
تحقيق الجواب في الفروض المفروضة في السؤال المذكور مبنيا ثم تنقيح مقام در تحقيق جواب مقتضى اراد
كلام است در چند مطلب اول انست هرگاه والدكسي متوفي شود و بر ذمه او نمازي بوده باشد آيا واجب
بر فرزند او است كه آن نماز را نمايد يا چه جواب اگرچه توهم ميشود از بعضي از عبارات فقها در كتاب صوم
عدم وجوب تدارك نمازي كه در ذمه والد بوده باشد نظر باينكه حكم بوجوب فرموده اند نسبت بصوم
بنحوي كه موهم اختصاص حكم است نسبت بصوم و عدم لزوم است نسبت بصلوة مثل عبارت مقنع
و فقيه و انتصار و اقتصاد و جمل العقود و كافي ابي الصلاح و غير اينها قال في المقنع اذا مات رجل و عليه
صيام فعلى وليه ان يقضي عنه الى اخر عبارته السالفة و في الكافي من مات و عليه شيء من ضروب الصوم
لم يؤده مع تعين فرضه عليه و تفريطه فيه فعلى وليه القضاء عنه لكن حكم چنين نيست بلكه لزوم
تدارك چنانچه در صوم ثابت است در صلوة نيز ثابت است و كلام بعضي از فقها اگرچه موهم اختصاص
است بصوم در كتاب صوم لكن تصريح بتعميم فرموده اند در صوم و صلوة در مباحث ميراث در
مقام بيان مسئله حبوة فلاحظ العبارات السالفة من المقنعة والنهاية والوسيلة والمهذب لابن
البراج وغيرهم مع العبارات السالفة اگرچه بسياري تصريح بر آن در غير كتاب ارث نفرموده

اند لكن مرحوم شيخ در كتاب مبسوط وابن ادريس در سرائر وابن زهره در غنيه وصاحب جامع وشيخ شهيد در دروس و
بيان وذكرى وصاحب موجز در موجز وغيرهم در مباحث صلوة نيز تصريح باين فرموده اند
قال في الغنية فاتته صلوة فريضة لمرض لا يزيل عقله لزمه قضاؤها ان ادركته الوفاة وجب على
وليه القضاء عنه وان شئت فلاحظ غيره في جملة العبارات السالفة والمستند في ذلك مضافا الى
الاجماع عليه في الغنية الصحيح السالفة عن حفص بن البختري عن ابي عبد الله ع في الرجل يموت وعليه
صلوة او صيام قال يقضي عنه اولى الناس بميراثه والتصريح في السؤال بالصلوة الثابتة في ذمة الميت و
جوابه بانه يقضي عنه اولى الناس بعنوان الاطلاق دليل على ثبوت الحكم في الصلوة ايض كما لا يخفى وهو
المط؛ واين محل تامل نيست لكن كلاميكه درين مقام است اينست كه ايا حكم مذكور ثابت است نسبت بهر
نمازي كه در ذمه والد بوده باشد خواه عمدا ترك كرده باشد يا سهوا يا ترك نكرده باشد لكن متخصص شده
كه نمازهاي او محكوم ببطلان بوده است يا بجهت ترك تقليد مجتهد حي با تمكن از ان يا بجهت ترك بعضي
از امور معتبره در نماز وخواه نماز از خود والد بوده باشد يا از غير مثل اينكه نمازي بطريق اجاره در
ذمه والد بوده باشد ويا عدم اتيان بان فوت شده باشد يا اينكه نماز از جد ابي او فوت شده باشد
وبر والد نظر باينكه ولد اكبر او بود لازم بود كه اتيان نموده باشد قبل از اتيان بان فوت شده باشد
خواه بعد از انقضاء زماني بوده باشد كه متمكن از اتيان بان نماز بوده باشد واتيان بان نكرده
باشد يا قبل از ان مدلول عليه بكلام ابن ادريس عدم وجوب سنن بر ولد مكر قضاء صلوتي كه
از والد فوت شده باشد در مرض موت پس نمازي كه از والد فوت شده باشد در غير مرض موت
قضاي ان بر ولد واجب نخواهد بود خواه در حال عرض غير مرض موت فوت شده باشد يا در حال
صحت خواه متعمدا بوده باشد يا ساهيا قال في السرائر بعد از حكم بوجوب؛ قضاء الصوم على الولد ما
هذا لفظه وكذلك ما يفوته من صلوة مرضه التي توفي عنها فانه يجب على الولد الاكبر قضاء ذلك عنه فاما
ما فاته من الصلوات في زمانه كله سواء كان صحيحا او مريضا لا يجب على الولد الاكبر القضاء عنه الى
اخر عباراته السالفة ووافقه سبطه يحيى بن سعيد في الجامع قال يقضي الابن ما فات اباه من صلوة مرضه
ولكن فوت صلوة در مرض در كلام صاحب جامع اعم است از مرض موت وغيره پس كلام صاحب جامع اكر
چه اختصاص دارد بصلوة فائته در حال مرض لكن مرض شامل غير مرض موت نيز هست؛ الظاهر من
الغنية والشرايع والتلخيص والتحرير والتبصرة وغيرها ثبوت الحكم بعنوان العموم قال في الغنية من
مات وعليه صلوة وجب على وليه قضاؤها الى اخر عبارته السالفة وقوله وعليه صلوة شامل
لجميع الفروض المذكوره وفي الشرايع قال يحبو الولد الاكبر من تركة ابيه بثياب بدنه وخاتمه و
سيفه ومصحفه وعليه قضاء ما عليه من صلاة وصيام وفي التلخيص يحبو الولد الاكبر بثياب
البدن والخاتم والسيف والمصحف وعليه قضاء ما عليه من صلوة وصيام وفي التحرير فعلى هذا

الولد قضاء ما على ابيه من صلوة وصيام وفي التبصرة وعليه قضاء ما على الميت من صلوة وصيام واوجب
جماعة على الولي قضاء ما فات من الوالد من صيام وصلوة فالمناط عندهم في وجوب القضاء على الولي صدق
فوت الصلوة والصوم من الوالد وهو المدلول عليه بما في النهاية والوسيلة والمهذب لابن البراج
والارشاد والتذكرة والقواعد وغيرها والفرق بينه وبين القولين المذكورين هو انه اعم من الاول و
اخص من الثاني اما الاعمية فغير مفتقر الى البيان واما الاخصية فلظهوره في عدم شمول ظاهر الفوت لمثل
ما وجب على الوالد قضاؤه باعتبار الجد وكذا الحال لما وجب عليه باعتبار الاجاره وقد عرفت ظهور
شمول الثاني لهما والمختار هو القول الثالث لقوله ع في صحيحة حفص بن البختري يقضي عنه اولى الناس بميراثه
في جواب كلام السائل في الرجل يموت وعليه صلوة او صيام الشامل لجميع الصور المفروضة من غير استفصال
بين محتملات السؤال وقد تقرر في محله ان ترك الاستفصال في مقام السؤال مع قيام الاحتمال يفيد
شمول الحكم في جميع محتملات السؤال ولم اظفر في النصوص بما اشتمل على لفظ الصلوة غير هذا الحديث و الحديث
الاتي الذي رواه ابن طاوس عن عبد الله بن سنان ولعل المستند في الاول هو ان الاصل براءة ذمة الولد الا اذا
ثبت خلافه والقدر الثابت هو قضاء الصلوات التي فاتت عنه في مرض موت الوالد لاطباقهم عليه و اما
غيره فلا وجوبه از ذلك انما الحسن عند عدم ملاحظة الصحيح المذكور واما معها فلا كما لا يخفى لكن ابن
ادريس مشى على اصله من عدم حجية خبر الواحد فهو مؤاخذ باصله لا بفتواه ويمكن التفرقة بينه و
بين صاحب الجامع هو ان كلامه يفيد وجوب القضاء على الابن للصلوة التي فاتت من الوالد في
مرض سواء كان مرض موته ام لا كما هو المدلول عليه بكلام المبسوط صريح في الاختصاص بالاول فعلى
هذا يكون الاقوال في المسئلة اربعة والمستند في الثالث هو ان المتبادر من قوله وعليه صلوة هو
ما فاتت منه ولا يشمل مثل ما كانت عليه بالاجارة وغيرها بل شموله لما اخل به متعمدا فيه كلام و
الجواب عنه منع التبادر سيما بعد الالتفات الى العموم المستند الى ترك الاستفصال؛ مطلب ثاني در
بيان اينست كه ايا حكم مذكور كه عبارت از وجوب قضاي صلوة فائته بوده باشد مختص است بولد
يا ثابت است نسبت بكل اقارب ميگوئيم تشكيكي در ثبوت در حق ولد نيست كلامي كه هست نسبت
بغير ولد است تحقيق اين مطلب محتاج است به بسط كلام پس ميگوئيم مسئله منصور ميشود بچند صورت
اول انست كه كسي فوت شد فرزندي بجهة او نيست لكن والد دارد خواه والد مع والده بوده باشد
يا منفرد چنانچه ممكن است كه والده تنها داشته باشد نه والد در صورت اول كه ميت منفي الولد
است ووارث او والد است خواه مجتمع بوده باشد با والده يا منفرد بوده باشد در اين صورت
مقتضاي حديث صحيح مذكور اينست كه قضاي صلوات فائته در ذمه ميت واجب بوده باشد بر
والد؛ لقوله يقضي عنه اولى الناس بميراثه؛ نظر باينكه مقطوع به اينست اولى ناس بميراث فرزند
در صورت انتفاء ولد والد او ست؛ فنقول ان الوالد في الفرض المذكور اولى الناس بميراثه

المیت فیجب علیه قضاء الصلوة الثابتة فی ذمة المیت اما الصغری تغنی عن البیان واما الکبری فللحدیث
المذکور واذ دلالته مع صحة سنده ظاهرة فینبغی الحکم بمقتضاه ولا فرق فی ذلک بین انفراد الوالد عن
الوالدة واجتماعه معها کما لا یخفی لا یقال ان دلالة الحدیث وان کانت مسلمة لکنه مخالف للاجماع
لانا نقول ان مخالفة الاجماع غیر مسلمة اذ القدر المسلم علی فرض تسلیمه عدم تعرض الاصحاب لذلک
ولا یلزم عدم التعرض الانکار کما لا یخفی علی اولی التامل والانظار علی انا لا نسلم عدم تعرض
الاصحاب لشمول کلام شیخ الطایفه وغیره لذلک ایضا قال ومن فاتته صلوة فریضة لمرض لا یزیل عقله لزمه
قضاؤها فان ادرکته الوفاة وجب علی ولیه القضاء عنه انتهی ومعلوم ان الولی شامل للوالد ایضا بل
اطلاقه علیه لو لم یکن اولی من اطلاقه علی الابن فلا اقل من المساوات لظهور فساد دعوی اولویة عکسه
وکذا الحال فی عبارة الغنیة قال ومن مات وعلیه صلوة وجب علی ولیه قضاؤها عنه نعم ان الابن مذکور فی
کثیر من عباراتهم لکنه باعتبار بیان الحکم فی الحبوة وهی لما کانت مختصة بالابن خصوه بالذکر واضافوا
الیه لزوم قضاء الصلوة علیه ایضا فلاحظ کلماتهم التی الغیر حتی یتضح لدیک الحال وسنقف علی مزید
کلام فی هذا المطلب فی قضاء الصوم صورت دیگر آنست که میت منفی الولد است باز لکن وارث او منحصر است
در والده یا والده مثل والد است در این حکم یا نه ظاهر اینست که حکم در حق والده ثابت نبوده باشد
نظر باینکه مقتضی ثبوت حکم منحصر است در صحیحه مذکوره واین نص است در اختصاص مذکور وعدم
ثبوت آن در حق اناث لقوله الا الرجال ظاهر از کلام شیخ صدوق و والد بزرگوار ایشان وشیخ
مفید ثبوت قضا است اگرچه کلام این بزرگواران در عموم است لکن ظاهر اینست که فرق نباشد
ما بین مقامین کلام در مسئله مذکوره خواهد شد صورت ثانیه آنست که والد جمع شده باشد با
چهار ولد یا کمتر در اینصورت وجوب قضا در حق والد خواهد بود نه ولد نظر باینکه اولی بمیراث در
چنین صورت والد است ظاهر اینست که مراد از اولی بمیراث اکثر ارثا بوده باشد چنانچه نظیر این را
فقها در مباحث صلوة میت تفسیر این فرموده اند وصورت ثالثه آنست که والد جمع شده باشد با
شش ولد قضا عدا در آن صورت اکثر ارثا والد خواهد بود پس اولی بمیراث والد خواهد بود بنا
بر این در چنین صورت وجوب قضای صلوات در حق او ثابت خواهد بود وصورت رابعه آنست که
والد جمع شده باشد با پنج ولد و بنابر در اینصورت والد و ولد مساوی در ارث خواهد بود نظر باینکه
هر یک مستحق سدس میباشد در این حکم بتوزیع است یا بقرعه حکم آن در صوم انشاء الله مبین خواهد
شد مخفی نماند از آنچه مذکور شد ظاهر میشود حکم در صورتی که وارث منحصر بوده باشد در برادر
یا در جد یا در عم یا خال وهم چنین است حال در صورت اجتماع بعضی با دیگری چنانچه وجه آن با ادنی
تامل ظاهر میشود پس هرگاه وارث میت منحصر در برادر باشد در این صورت مشخص است اولی بمیراث
او خواهد بود وهم چنین است حال هرگاه وارث منحصر در جد یا در عم یا در خال بوده باشد

وهم چنین است هرگاه برادر پدری ومادری یا برادر پدری تنها جمع شود با خواهر یا عم جمع شود با
عمه پس مقتضای حدیث صحیح آنست که قضای صلوتی که بر ذمه میت هست در صورت مذکوره بر برادر
یا جد یا عم یا خال بوده باشد واما هرگاه وارث منحصر در خواهر یا عمه یا خاله بوده باشد پس حکم
آن ظاهر میشود از آنچه مذکور شد در صورت انحصار وارث در والده کما لا یخفی علی المتامل مطلب ثالث
در بیان مشارکت مادر است با والد در این حکم بعدم آنست باین معنی هرگاه نمازی در ذمه مادر بوده
باشد وفوت شود آیا لازم است قضای آن نمازها بر فرزند او یا نه حکم خالی از اشکال نیست نظر
بانچه مذکور شد که مقتضای حدیث صحیح آنست که بر برادر لازم است در صورتی که اولی بارث میت بوده
باشد قضای صلوتی که در ذمه برادر او بوده باشد پس قضای صلوتی که در ذمه مادر بوده باشد
بر فرزند او بطریق اولی لازم خواهد بود وعموم عبارت مبسوط وغنیه مقتضی لزوم در محل
هست وتذکیر ضمایر در این عبارات ابی از این نیست نظر بعایت ظاهر من موصوله قال فی ط من
فاتته فریضة لمرض لا یزیل عقله لزمه قضاؤها فان ادرکته الوفاة وجب علی ولیه القضاء عنه وفی
الغنیة من مات وعلیه صلوة وجب علی ولیه قضاؤها انتهی آنچه مذکور شد وجه لزوم بود و
اما عدم لزوم پس وجه آن اصالة برائة ذمه مکلف است از تکلیف وحدیث نظر باینکه مورد آن
رجل است چنانچه سابق اشاره شد تمسک بآن در مخالف اصل در محل کلام صحیح نیست پس اصالة
برائة باقیست من غیر معارض پس عمل بمقتضای آن لازم است ممکن است جواب از این باین نحو غایت آنچه
که از این لازم می آید آنست که تمسک بمنطوق حدیث در این مقام ممکن نیست واز این لازم نمی آید
عدم صحة تمسک بعنوان اطلاق نظر به ثبوت دلالت مفهوم بطریق اولی چنانچه دانسته شد لکن
نظر باینکه قیاس بطریق اولی استدلال است از حکم مذکور نسبت بغیر مذکور باین معنی ثبوت حکم
نسبت بمذکور مقتضی ثبوت حکم است نسبت بمسکوت عنه بطریق اولی پس صحت استدلال موقوفست
بر ثبوت حکم در منطوق ومذکور تا تعدی شود از آن بغیر مذکور پس در ما نحن فیه صحت استدلال
موقوفست بر اینکه لازم بوده باشد بر برادر در صورتی که اولی بارث بوده باشد قضای نمازهائی
که در ذمه برادر بوده باشد واین مطلب اگرچه مدلول علیه است بحدیث صحیح مذکور چنانچه
مذکور شد لکن کلامیکه در این مقام است اینست که چنین حکمی معمول به نزد فقها نیست
بلکه اجماع بر خلاف آن منعقد است بنابر این پس اعتماد بحدیث در این باب ممکن نخواهد بود پس عمده
در این مقام تحقیق این مطلب است میگوئیم اگرچه ظاهر میشود از ظواهر جمله از عبارات عدم تسلیم حکم
مذکور قال فی ط والولی هو اکبر اولاده الذکور وفی النهایة فان لم یصح المریض ومات من مرضه الذی
افطر فیه یستحب لولده الاکبر من الذکور ان یقضی عنه ما فاته من الصیام ولیس ذلک بواجب علیه فان
برئ من مرضه ذلک ولم یقض ما فاته ثم مات وجب علی ولیه ان یقضی عنه الی آخر ما تقدم والتصریح فی

بن محمد از معلی بن محمد عن الحسن بن علی الوشاء عن حماد بن عثمن عمن ذکره عن ابی عبد الله ع اشکالی در
این سند نیست مگر از دو راه اول بجهة معلی بن محمد و ثانی بجهة ارسال لکن هیچ یک مضر نیست اما
معلی پس بجهة انکه مرحوم علامه مجلسی ره و غیره تصریح فرموده اند باینکه او از مشایخ اجازه
بوده است و اما ارسال پس بسبب انکه حماد بن عثمن که مرسل است از اصحاب اجماع است و ظهور دلالت
دو حدیث در عدم اختصاص حکم با ولاد بنحوی است که محتاج باظهار نیست چنانچه مفصلا بیان
شد مجملا مدلول علیه بحدیث صحیح انست که قضای صلوتی که در ذمه میت هست بر کسی است که
اولی بارث او بوده باشد و این معنی چنانچه صادق است بر ولد صادق است بر والد و کاه هست
صادق است بر اخ چنانچه کاه هست صادق است بر عم و هکذا چنانچه این لفظ وارد شده است
در صلوة میت فرموده یصلی علی الجنازة اولی الناس بها و حمل فرموده اند این لفظ را در انجا
بمعنی که مذکور شد با انکه حمل لفظ مذکور در حدیث صحیح در محل کلام باین معنی اولی است
تنقیح المقام یستدعی ان یقال ان الالفاظ المذکورة فی النصوص الواردة فی هذا المطلب فی القضاء
للصلوة المقضیة والصوم فی المقضی مختلفة منها ما فی الصحیح المذکورة من قوله علیه السلم یقضی عنه اولی
الناس بمیراثه ومنه قوله ع فی المرسل المعتبر اولی الناس به فی جواب من یقضی عنه اذ المذکور فی الصحیح لابد
علی انه علی حذف المضاف ومنها انه افضل اهل بیته المیت کالموثق السالف عن ابی بصیر قال سئلت ابا
عبد الله ع عن رجل سافر فی رمضان فادرکه الموت قبل ان یقضیه قال یقضیه افضل اهل بیته ومنها
انه من شاء من اهله کالمرسل السالف اذا مات الرجل وعلیه صوم شهر رمضان فلیقض عنه من شاء
من اهله ومنها انه ولیه کالموثق المتقدم فان مرض ولم یصم شهر رمضان ثم صح بعد ذلک فلم یقضه
ثم مرض فمات فعلی ولیه القضاء ان یقضی عنه ومثله روایة ابی مریم الانصاری لکن بعد ان لم یکن للمیت ما
یتصدق عنه قال وان لم یکن له مال صام عنه ولیه ومنها اکبر ولیه لقوله ع فی المکاتبة الصحیحة السالفة
یقضی عنه اکبر ولییه ومنها الامر باتیان القضاء من غیر تعیین القاضی کصحیحة محمد بن مسلم السالفة قال
لیس علیهم شیء ولکن یقضی عن الذی یبرء ثم یموت قبل ان یقضی ورواية منصور بن حازم عن ابی عبد الله ع
فی الرجل یسافر فی شهر رمضان فیموت قال یقضی عنه الی اخر ما سلف ومنه صحیحة ابی حمزة قال سئلته
عن امرأة مرضت فی شهر رمضان او طمثت او سافرت فماتت قبل ان یخرج شهر رمضان هل یقضی عنها قال
اما الطمث والمرض فلا واما السفر فنعم ومثلها موثقة محمد بن مسلم السالفة اذا علمت ذلک نقول
احسن النصوص المذکورة سندا واظهرها دلالة صحیحة حفص البختری اذ مضمونها ان المراد بالقضاء
عن المیت هو اولی الناس بمیراثه وقد مر الظاهر ان المراد منه اکبر ارثا ولا منافاة بینه وبین الالفاظ الباقیة لامکان
ارجاع الکل الیه اما ما اشتمل علی الامر بالقضاء من غیر تعیین القاضی فظ لوضوح انه ما عین فیه القاضی
یکون مبینا لذلک واما ما اشتمل علی انه افضل اهل بیته فکذا ایض لوضوح انه لیس المراد منه الا افضل

الاول بالولد الاکبر دلیل علی ان المراد بالولی فیما بعد هو ذلک وفی الاقتصاد والولی هو اکبر اولاده الذکور
دون الاناث وفی الجمل هو اکبر اولاده الذکور وفی الوسیلة والولی هو اکبر اولاده الذکور وفی السرائر
فالواجب علی ولیه وهو اکبر اولاده الذکور الی اخر ما تقدم وفیه ایض وانما اجماعنا منعقد علی ان الوالد
یتحمل ولده الاکبر ما فرط فیه من الصیام ویصیر ذلک تکلیفا للولد وکل ما یفوته من صلوة فی مرضه الذی
توفی فیها فانه یجب علی الولد الاکبر قضاء ذلک عنه وفی الجامع یقضی الابن ما فات اباه من صلوة مرضه وفی
الشرایع والولی هو اکبر اولاده الذکور وفی المعتبر یقضی عن المیت اکبر اولاده الذکور ما فاته من صیام بمرض
وغیره وفی المنتهی والذی یقضی عن المیت هو اکبر ولده الذکور ما فاته من صیام بمرض وغیره وفی التلخیص یقضی
عن المیت اکبر اولاده الذکور وفی الارشاد وجب علی ولیه القضاء وهو اکبر اولاده الذکور وفی التحریر
الذی یقضی عن المیت اکبر اولاده الذکور سواء فاته بمرض وغیره وفی التذکرة والذی یقضی عن المیت
هو اکبر اولاده الذکور وفی القواعد وجب علی ولیه وهو اکبر اولاده الذکور القضاء عنه وفی اللمعة
اذا تمکن من القضاء ثم مات تقضی عنه اکبر ولده الذکور مخفی نماند عبارات مذکوره باسرها صریح
است در اینکه کسی که قضا بر او واجب است اکبر ذکور از اولاد است و مراد از ولی در این مقام نیست
پس در صورت فوت ولد بر والد لازم نیست قضای انچه فرزند ابعمل اورده باشد و هم چنین است
حال در برادر نسبت به برادر و هکذا پس حکم در مقیس علیه مسلم الثبوت نیست مشخص است
ثبوت حکم در مقیس که مسکوت عنه بوده باشد فرع ثبوت انست در مقیس علیه ممکن است جواب
از این باین نحو که تفسیر ولی در این مقام باکبر ذکور از اولاد میت اگرچه صادر شده است از مرحوم
شیخ الطایفه قدس الله تع روحه و متابعین ایشان نموده اند اکثر من تاخر از ایشان لکن نظر باینکه تلحاظ
ماخذی بجهة تفسیر مذکور ندیده ایم اعتماد بان نمیتوان نمود خصوصا در صورتی که مخالف بوده باشد
با ظاهر حدیث صحیح و غیره دور نیست داعی بر این تفسیر التفات بمسئله حبوه بوده باشد نظر باینکه
اخبار معتبره وارد است در اینکه ثیاب میت و مصحف و خاتم و شمشیر میت مختص باکبر ذکور از اولاد
میت است و در این مقام تصریح فرموده اند باینکه لازم است بر اکبر ذکور اولاد قضای صوم و صلوة
میت باین سبب در کتاب صوم و غیره تفسیر ولی فرموده اند باکبر ذکور از اولاد توضیح این اجمال مقتضی
اینست که گفته شود مقتضای حدیث صحیح و غیره مروی در کافی انست که قضای نماز و روزه میت لازم
است بر کسی که اولی بارث میت بوده باشد حدیثین در سابق مذکور شد حدیث اول حدیث
صحیحی است روایت نموده ابن ابی عمیر از حفص البختری عن ابی عبد الله ع فی الرجل یموت وعلیه صلوة
او صیام قال یقضی عنه اولی الناس بمیراثه الی اخره و حدیث ثانی از مروی در کتاب مزبور است از حماد
بن عثمن عمن ذکره عن ابی عبد الله ع قال سئلته عن الرجل یموت وعلیه دین من شهر رمضان من یقضی عنه
قال اولی الناس به الی اخر ما سلف ثقة الاسلام روایت فرموده است این حدیث را از حسین

بحسب العلم او بحسب الزهد لانتفاء المناسبة فيكون المراد ما ذكرناه فيحمل على ان المراد منه افضل اهل بيته
واقربهم بالاضافة اليه ومصداقه بالاغلب من كان اكثر ارثا كما لا يخفى واما ما اشتمل على انه من شاء من
اهله فلان التعارض بينه وبين ما تقدم منا من تعارض المطلق والمقيد لوضوح ان من شاء اعم من ان يكون
اولى بميراثه وغيره فيحمل على الاول للصحيح المذكور واما ما اشتمل على الولى فلانا لم نجد في النصوص الواردة
في المقام تفسير الولى فيكون مجملا وما ذكرناه مبين له فيما فصلنا تبين لك ان ما ذكره فخر المحققين قدس
الله تعالى روحه في عبارته السالفة في مقام الاستدلال على انتفاء القضاء على الانثى من اختصاص النص على
اكبر الذكور غير معلوم الصحة لانا لم نجد في شيء من النصوص ما اشتمل على ذلك فكلامه لا يخلو من غرابة واغرب منه
ما ذكره بعد ذلك حيث قال وقد دلت الروايات الصحيحة على تفسير الولي بانه اكبر اولاده الذكور ونحن لم
نظفر على رواية ضعيفة اشتملت بذلك فضلا عن الروايات الصحيحة فما ان تفسير الولي باكبر الذكور في محل
الكلام غير معلوم والوجه عدا ما ارسلناه مما ورد في مسئلة الحبوة من انها لاكبر الذكور من الاولاد فالمتنا
ان يكون هو المأمور بالقضاء لكنه ليس على حد يمكن التعويل عليه لا سيما في مقابلة الصحيحة الظاهرة
الدلالة على خلافه فيما ابرزناه تبين ان ما ذهب اليه شيخنا المفيد قدس الله روحه السعيد مقرون
بالصواب قال في المقنعة اذا مات انسان وقد صام من شهر رمضان بعضه فانه ينبغي للاكبر من ولده من
الرجال ان يقضي عنه بقية الصيام فان لم يكن له ولد من الرجال قضى عنه اكبر اوليائه من اهله واولاهم به
واتهم شيخنا الشهيد نور الله تعالى روحه السعيد بعد حكايته عنه وعن ظاهر القدماء قال في س و
عند المفيد لو فقد اكبر الولد فاكبر اهله من الذكور فان فقدوا فالنساء وهو ظاهر القدماء والاخبار والمختار انتهى
كلامه رفع مقامه ولا يخفى عليك ان كلام شيخنا المفيد مشتمل على مطلبين احدهما انه عند فقد اكبر الولد من الذكور
يتعلق قضاء الفائت على اكبر ولده من الذكور والثاني هو انه عند فقد الذكور من اهله واقاربه يتعلق تدارك
القضاء بالنساء من اهله ونسبه الى ظاهر القدماء وظاهر الاخبار فاقول ان نسبة المطلب الاول الى ظاهر
القدماء والاخبار مطابقة للواقع اما المطابقة لظاهر القدماء فلانه قال شيخنا الصدوق في الفقيه و
اذا مات رجل وعليه صوم شهر رمضان فعلى وليه ان يقضي عنه الى ان قال وان كان للميت وليان فعلى
اكبرهما من الرجال ان يقضي عنه فان لم يكن له ولي من الرجال قضى عنه وليه من النساء وبمثله افتاه في المقنع
وقد اوردنا عبارته في اول المبحث وحكى في المختلف عن والده علي بن بابويه انه قال من مات وعليه صوم
شهر رمضان فعلى وليه ان يقضي عنه وان كان للميت وليان فعلى اكبرهما من الرجال فان لم يكن
له من الرجال قضى عنه وليه من النساء ومثلها الكتاب المشتبه الحال قال اذا كان للميت وليان
فعلى اكبرهما من الرجال ان يقضي عنه فان لم يكن له ولي من الرجال قضى عنه وليه من النساء ومقتضى هذه
العبارات ثبوت قضاء الميت على ذمة اقاربه ولو لم يكونوا من ولد الميت كما لا يخفى وهو مقتضى الكلام
المحكي عن ابن الجنيد ايضا قال واولى الناس بالقضاء عن الميت اكبر ولده الذكور واقرب اوليائه اليه ان لم

يكن له ولد وهو لا فادته على تقديم الاولاد على غيرهم من الاقارب والولي فيما قبله وان كان الظاهر انه المراد ايضا
والمحكي عن ابن براج قال على ولده الاكبر من الذكور ان يقضي عنه ما فاته من ذلك ومن الصلوة ايضا فان لم
يكن له ذكر فالاولى به من النساء واما المطابقة لظاهر الاخبار فلما سمعت من قوله في صحيحة حفص بن البختري
يقضي عنه اولى الناس بميراثه الشامل للاولاد وغيرهم كما لا يخفى وقوله في المرسل المعتبر السالف يقضي عنه
اولى الناس به وغيرهما واما نسبة مطلب الثاني الى ظاهر القدماء وان كان لا حرج فيها كما افاده لكن
النسبة الى ظاهر الاخبار غير جيدة لكون صحيحة حفص بن البختري والمرسل المعتبر السالف نصا في خلافها
قال في الاول قلت فان كان اولى الناس به امرأة فقال لا الا الرجال ومثله المرسل المذكور والاطلاق في
بعض الاخبار بعد هذا التصريح غير ملتفت اليه كما لا يخفى وقد تبين مما ذكرنا انهم بعد اطباقهم على ثبوت
الولاية في القضاء للاولاد اختلفوا في انه عند انتفاء الاولاد هل الولاية ثابتة لغيرهم من ذكور اقارب
الميت ام لا فذهب شيخنا المفيد الى الاول وهو ظاهر ثقة الاسلام وشيخنا الصدوق في الفقيه والمقنع
ابن الجنيد وابن البراج واختاره شيخنا الشهيد في س في كتاب الصوم وقد سمعت عبارته بعد ان جعله في
كتاب الصلوة منه احوط والولي هو الولد الاكبر وظاهر الروايات ان الاقرب مطلقا وهو الاحوط
واختاره في الذكرى والبيان ايضا قال في الذكرى بعد نفي الباس عن القول بان الولد الاكبر هذا افضل
وان كان القول بان الولد الاكبر هنا افضل وان كان القول بعموم كل ولي ذكرا اولى لتضمنه
الروايات وفي البيان تخصيص الوجوب بالاكبر وفي قضاء غيره من الاولياء وجه اقوى وهو مختار صاحب
المدارك والذخيرة والكفاية قال في المدارك مشيرا الى الحديثين المذكورين مقتضاهما عدم اختصاص
الوجوب بالولد الاكبر بل تعلقه بالاولى بالميراث من الذكور مطلقا وبمضمونهما افتى ابن الجنيد وابنا بابويه
وجماعة ولا باس به ونفى في الذخيرة والكفاية والوقوف على مقتضى الاخبار الحكم بوجوب القضاء على اولى
الذكور سواء كان ولدا ام لا انتهى وهو كذلك لكن لا على وجه التخيير بل على الترتيب لوضوح ان مقتضى
قوله يقضي عنه اولى الناس بميراثه والظاهر انه المراد لكن تسامح في العبارة كما في العبارات السالفة من
جماعة من قدماء الاصحاب ايضا فان عدم قضاء الولي على الاخ مع وجود الولد فلا تسامح وذهب الشيخ
الطائفة الى الثاني فلا يجب قضاء الفائت الا على اكبر الذكور من الاولاد وقد سمعت كلامه في ط وبه
والجمل والاقتصاد وافقه في الوسيلة والسرائر والجامع والشرائع والمعتبر والمنتهى والتذكرة والتحرير و
التلخيص والقواعد والارشاد واللمعة ومستندهم الاصل والاقتصار فيما خالفه على القدر المتفق عليه
وقد عرفت الجواب عنه حاصله ان الاصل انما يصار الى مقتضاه عند انتفاء المعارض وقد عرفته وهو
صحيحة حفص بن البختري ومرسله حماد بن عثمان السالفتان وكذا ما رواه شيخنا الشهيد في الذكرى عن ابن طاوس
انه روى عن عبد الله بن سنان عن مولانا الصادق انه قال الصلوة التي حصل وقتها قبل ان يموت الميت
يقضي عنه اولى الناس به ومنه يعلم الجواب عن الثاني لوضوح ان لزوم الاقتصار على القدر المتفق

عليه انما هو عند انتفاء الدليل على الزايد عليه واما معه فلابد من المصير الى مقتضاه فما ذهب اليه ابن الجنيد وشيخنا المفيد وشيخ الشهيد في الذكرى وسر والبيان وصاحب الموجز والمدارك وغيرهم قوى اذا تحقق ذلك فلنعد الى ما كنا بصدد بيانه فنقول لو مات شخص وعليه قضاء الصلوات وكان بوارثه اخاه وجب عليا ان يقضيه للنصوص المذكورة المعتضدة بعمل الاعاظم المذكورة فوجب قضاء الولد كما فى ذمة امه بطريق اولى بل يمكن التمسك لاثبات المرام باطلاق المروى عن ابن طاوس لظهور شمول الميت فى قوله قبل ان يموت الميت للاناث ايضا فمقتضى قوله يقضى عنه اولى الناس به لزوم القضاء على الابن ولو عن الام ايضا ولا ينافيه التذكير فى قوله عنه لانه بالاضافة الى لفظ الميت فتم وبالصحيح المروى فى الكافى والفقيه عن ابى حمزة عن ابى جعفر قال سئلته عن امراة مرضت فى شهر رمضان او طمثت او سافرت فماتت قبل ان يخرج شهر رمضان هل يقضى عنها قال اما الطمث والمرض فلا واما السفر فنعم وهو واضح بالجميع ومثله الموثق السالف المروى فى بيع عن محمد بن مسلم لقوله فيه اما الطمث والمرض فلا واما السفر فنعم ومقتضاهما وجوب قضاء الصوم عن المراد والقاضى وان لم يذكر فيهما لكن الظاهر ان المراد هو الاولى بارثها وهو يختلف باختلاف الفروض ومصداق الولد فى اغلبها ثم وانهما وان وردا فى الصوم لكن الظاهر انتفاء الفرق والفارق بين الصوم والصلوة فى ذلك وهذا هو مقتضى كلام المحكى عن المحقق ونفى عنه الباس فى الذكرى قال وكلام المحقق يؤذن بالقضاء عن المراة ولا باس به اخذا بظاهر الروايات والمراد من كلام المحقق ما حكاه عنه فى رسالة البغدادية المنسوبة الى سؤال جمال الدين بن حاتم من قوله الذى يظهر ان الولد يلزمه قضاء ما فات الميت من صلوة وصيام العذر كالمرض والسفر والحيض لا ما تركه الميت عمدا مع قدرته عليه واختاره شيخنا ابو العباس بن فهد فى موجزه قال والام كالاب فشاركة الام مع الاب فيما ذكر من لزوم تحمل الولى فيهما فانهما مستفادة من كلام المحقق وان تردد فيه فى الشرايع والنافع قال فى الاولى وهل يقضى عن المراة ما فاتها فيه تردد وفى النافع يقضى عن المراة ما تركته على تردد انتهى والحاصل ان المشاركة المذكورة مستفادة من كلام المحقق وشيخنا الشهيد فى الذكرى وصاحب الموجز فقد عرفت انه المختار والمطلب الرابع فى بيان ما يظهر من بعض الغنية من كون الولى مخيرا بين قضاء الصلوة التى على ذمة الميت وبين الفدية عن كل ركعتين بمد عند تمكنه منه والا فعن كل اربع بمد فان لم يتمكن فمد لصلوة النهار ومد لصلوة الليل وهو موافق لما حكاه فى الذكرى عن ابن الجنيد والعليل اذا وجبت عليه صلوة فاخرها عن وقتها الى ان مات قضاها عنه وليه كما يقضى عنه حجة الاسلام والصيام ببدنه وان جعل بدل ذلك مدا لكل ركعتين اجزاء فان لم يقدر فلكل اربع مد فان لم يقدر فمد لصلوة النهار ومد لصلوة الليل ومستندهما فى هذا التخيير غير معلوم واما رواية ابى مريم الانصارى فانها وان اشتملت على الصدقة بمد لكن لا دخل لها فيما ذكراه اما اولا فلان مدلولها الصدقة عن كل يوم بمد واما ثانيا فلانها صريحة فى تقديم

الصدقة على صوم الولى لا فى تخيير الولى بينهما واما ثالثا فلان مدلولها تعين كون الصدقة من مال الميت بخلاف كلاميهما نعم ان الرواية المذكورة ظاهر الانطباق بما ذكره السيد المرتضى ره وعلى اى حال لا ربط بينها وبين ما ذكراه بل مستندهما غير معلوم كما عرفت نعم ان التفصيل المذكور فى كلاميهما مدلول عليه بما رواه فى الكافى فى تدارك قضاء النوافل وهو ما رواه عن عبد الله بن سنان قال قلت لابى عبد الله رجل عليه من صلوة النوافل ما لا يدرى ما هو من كثرتها كيف يصنع قال فليصل حتى لا يدرى كم صلى من كثرته فيكون قد قضى بقدر علمه قلت فانه لا يقدر على القضاء من كثرة شغله فقال ان كان شغله فى طلب معيشة لا بد منها او حاجة لاخ مؤمن فلا شئ عليه وان كان شغله لدنيا تشاغل بها عن الصلوة فعليه القضاء والا لقى الله مستخفا متهاونا مضيعا لسنة رسول الله قلت فانه لا يقدر على القضاء فهل يصلح له ان يتصدق فسكت مليا ثم قال نعم فليتصدق بصدقة قلت وما يتصدق فقال بقدر طوله وادنى ذلك مد لكل مسكين مكان كل صلوة قلت وكم الصلوة التى يجب عليه فيها مد لكل مسكين فقال لكل ركعتين من صلوة الليل وكل ركعتين من صلوة النهار فقلت لا يقدر فقال مد لكل اربع ركعات فقلت لا يقدر فقال مد لكل صلوة الليل ومد لصلوة النهار والصلوة افضل والحاصل ان المستند فيما يدل عليه كلاميهما غير ظاهر واما الحديث المذكور فانه وان اشتمل عليه لكنه فى تدارك نوافل الفائتة وان ذلك تمام فيه الكلام فالقول المذكور ضعيف لعدم ظهور مستنده فى انه هل يجوز للولى تفويض الصلوة التى يجب عليه قضاؤها باعتبار الولاية الى الغير بالاستيجار وغيره ام لا وهل يمكن الحكم بسقوطها عنه بفعل الغير ولو بعنوان التبرع من غير اذن الولى ولا والمدلول عليه بجملة من العبارات هو الجواز والسقوط قال فى الذكرة لو صام اجنبى عن الميت بغير قول الولى سقط الصوم عن الميت والولى معا وان صام بامر الولى فالاقرب الاجزاء وللشافعية وجهان وكذا يجوز للولى ان يستاجر عنه من يصومه وفى الدروس لو استاجر الولى غيره فالاقرب الاجزاء سواء قدر او عجز ولو تبرع الغير بفعله احتمل ذلك وفيه ايضا لو استاجر احدهما صاحبه على الجميع بطل فى حصة الاجير لو استاجره على ما يخصه فالاقرب الجواز وفى المسالك ولو تبرع احدهما بالجميع او استاجر ثالثا او احدهما الاخر فالاقرب الجواز ثم انهم وان ذكروه فى الصوم لكن الظاهر انتفاء الفرق والفارق بينه وبين الصلوة وفى كشف الالتباس واستقرب فى الذكرى عدم جواز الاستيجار للمخاطبة بها والصلوة لا تقبل التحمل عن الحى قال ويمكن الجواز لما يأتى انشاء الله فى الصوم ولان الغرض فعلها عن الميت وهذا هو المعتمد انتهى ما فى كشف الالتباس وفى شرحه على الشرايع المسمى بغاية المرام الثانى لو استاجر الولى غيره جاز سواء كان عاجزا او قادرا عليه وكذا الكلام فى الصلوة وهو اختيار الشهيد وابى العباس ويحتمل المنع لما قلناه فى الفرع الاول هذا لو تبرع غير الولى القضاء احتمل قويا الاجزاء لانه كالدين فيجوز التبرع ويحتمل العدم لانه حق بدنى وجب على مكلف به وجوبا شرعيا فلا يجوز التبرع به عن الغير كالعبادة اللازمة للمكلف بالاصل وفى المناهج السوية ينبغى ان لا ريب فى انه اذا قضى غير الولى

اجزاء ذلك عن الميت ولم يكن على الولى ان يفعله ثانيا سواء كان تبرعا او عن امر الولى واستيجار من غير فرق
فانه لا شبهة فى ان ما فات الميت يقبل النيابة عنه ولا اختصاص لذلك بالولى فانه لو لم يكن ولى اجزاء
عنه فعل غيره وذهب جماعة منهم الى العدم فلم يجوزوا للولى الاستيجار عليه منهم العلامة فى المنتهى قال
وهل يجوز للولى ان يستاجر عنه من يصوم والاقرب فى ذلك كله عدم الاجزاء عملا بالاصل وفى التحرير لو صام
اجنبى عن الميت بغير قول الولى فالاقرب عدم الاجزاء ولو امره او استاجره ففى الاجزاء نظر ومنهم
شيخنا الشهيد فى الذكرى مع احتماله الجواز بعده قال الاقرب ليس له الاستيجار لمخاطبته بها ولان
الصلوة لا تقبل التحمل عن الحى ويمكن الجواز لما يأتى انشاء الله تع فى الصوم ولان الغرض فعلها عن الميت
فان قلنا بجوازه وتبرع اجزات ايض ومنهم المحقق الثانى قال فى جامع المقاصد لو صام عنه اجنبى
الميت بغير اذن الولى او باذنه ففى الاجزاء نظر ينشا من كون الوجوب على الولى فلا يسقط بفعل
الغير ومن ان اصل الوجوب على الميت فيسقط به وعدم الاجزاء اقوى ومنهم صاحب المدارك قال
قال الشارح قدس سره ووجه السقوط حصول المقصود وهو براءة ذمة الميت من الصوم ويتوجه
عليه ان الوجوب يتعلق بالولى وسقوطه بفعل غيره يحتاج الى دليل ومن ثم ظاهر ابن ادريس و
العلامة فى المنتهى الى عدم الاجزاء بفعل المتبرع وان وقع باذن من تعلق به الوجوب لاصالة عدم
سقوط الفرض عن المكلف بفعل غيره وقوته ظاهرة ومنهم صاحب الكفاية قال والاقرب انه ليس
له الاستيجار عليه ثم ان ابن ادريس وان لم يتعرض للاجارة بل المصرح به فى كلامه ان تبرع بعض الاولياء
بجميع ما على ذمة الميت لا يوجب السقوط عن جميعهم لكن يلوح من استدلاله عدم السقوط ولو كان
باذن الولى ولو بطريق الاجارة فلاحظ ما ذكره فى عبارته السالفة ثم ان جواز الاستيجار للولى
وسقوط الواجب به عنه مصرح به فى عبارة التذكرة والدروس والمسالك كما سمعت وهو المستفاد
من شيخ الطايفة فى الجمل والاقتصاد والمبسوط والمحقق من الشرايع والنافع والعلامة من الارشاد و
القواعد لتصريحهم بسقوط الواجب عن الولى بفعل المتبرع قال فى المبسوط فان كانوا جماعة فى سن واحد
كان عليهم القضاء بالحصص او يقوم به بعضهم فيسقط عن الباقين ومثله عنه فى الجمل والاقتصاد
وجه الاستفادة هو ان المفهوم من الكلام هو انه عند استواء الذكور فى السن وجب القضاء عليهم
جمعا والمصرح به فى العبارة هو انه عند قيام بعضهم بالجميع يسقط عنه وعن الباقى فنقول ان قيام ذلك
بما وجب على غيره اما باذنه من غير عوض او معه او من غير اذن وعلى التقادير يستلزم المط اما على الثانى
فلوضوح ان فعل الغير لو اوجب سقوط الواجب على الغير مع عدم اذنه فسقوطه مع اذنه بطريق
اولى وبالجملة ان القطع حاصل بان عدم الاذن لا مدخلية له فى تاثير السقوط كما ان الاذن ليس
مما يؤثر فى عدم سقوطه وهو مما لا شبهة فيه فالقائل بسقوط الواجب عن المكلف بفعل المتبرع كما هو الظ
من العبارة يقول بسقوطه عنه مع الاذن والاجرة ايض وهو المط ومنه يظهر الحال فى كلام المحمود و

العلامة

العلامة قال فى الشرايع ولو تبرع بعض بالقضاء سقط وفى القواعد ولو كان له وليان فازيد تساووا فى
القضاء بالتقسيط الى ان قال فان تبرع بعضهم سقط عن الباقين فالقول بسقوط الواجب عن الولى المكلف
بالاستيجار وغيره هو الظ من المبسوط والجمل والاقتصاد والشرايع والنافع والقواعد والارشاد و
المصرح به فى التذكرة والدروس والمسالك واختاره فى الموجز ايض قال ويقضى الولد الذكر الاكبر
المكلف حين موت ابيه ما تركه لمرض وسفر ونوم من صلوة وصوم وتتميمها كالاحتياط ويجد تمكن
منه لا ما تركه عمدا او تحمله باجرة او غرابة والامر كالاب لا الجد والعبد ولو اوصى بهما الميت برى وله
الاستيجار من ماله ابتداء انتهى والضمير المجرور بحرف الجر والمضاف يعود الى الولد الاكبر فالمراد ان للولد
الاكبر ان يستاجر ما وجب عليه مما فاته من والده من ماله وهذا القول هو المختار لكن لا اختصاص للواجب على
الولى بما فات من الوالد لعذر بل مطلقا كما فصلنا المقال فى ذلك فيجب عليه قضاء الصلوات الثابتة
فى ذمة الوالد ولو كان السبب هو الاخلال بما اعتبر فى الصلوة عامدا ولو ترك التعلم لكن يسقط
عنه بفعل المتبرع مطلقا سواء كان باذنه ام لا وعلى الاول باجرة وغيرها اما السقوط بفعل المتبرع فيمكن
الاستدلال لاثباته بعدة نصوص منها الصحيح المروى فى باب التعزية والجزع من الفقيه عن عمر بن
يزيد قال قلت لابى عبد الله ع ايصلى عن الميت فقال نعم حتى انه ليكون فى ضيق فيوسع عليه ذلك الضيق
ثم يؤتى فيقال خفف عنك هذا الضيق بصلاة فلان اخيك عنك وجه الاستدلال هو ان قوله
ايصلى عن الميت اعم من الصلوة التى فى ذمته وغيرها وترك الاستفصال مع الجواب بالجواز يفيد ثبوت الحكم
فيهما بل يمكن ان يدعى ان قوله ع حتى انه ليكون فى ضيق الى اخره ملايم للاول وكذا كلمة عن فى قوله عن
ميت وقوله ع بصلاة فلان اخيك يومى الى انه بعنوان التبرع ومنها ما رواه فى الباب المذكور من الفقيه ايض
لكن مرسلا حيث قال وقال ع من عمل من المسلمين عن ميت عملا صالحا اضعف له اجره ونفع الله به الميت
لوضوح ان الموصول يعم الولى وغيره وكذا قوله ع عملا صالحا يعم الصلوات المفروضة وغيرها ومنها
ما رواه فى الباب المذكور مرسلا ايض قال قال ع يدخل على الميت فى قبره الصلوة والصوم والحج والصدقة
والبر والدعاء ويكتب اجره للذى يفعله وللميت بناء على ان الصلوة والصوم والحج يعم المفروضة و
غيرها كما ان قوله ع للذى يفعله يعم الولى وغيره كما لا يخفى ومنها الصحيح المروى فى باب ما يلحق الميت
بعد موته من وصايا الكافى عن معاوية بن عمار قال قلت لابى عبد الله ع ما يلحق الميت بعد موته
فقال سنة سنها يعمل بها بعد موته فيكون له مثل اجر من يعمل بها من غير ان ينقص من اجورهم
شىء والصدقة الجارية تجرى من بعد موته والولد الطيب يدعو لوالديه بعد موتهما ويحج ويتصدق و
يعتق عنهما ويصلى ويصوم عنهما فقلت اشركهما فى حجى قال نعم وجه الاستدلال هو ان الولد فى
قوله ع والولد الطيب اعم من اكبر الذكور وغيره كما ان قوله ع يصلى ويصوم عنهما اعم من الصلوة والصوم
الذين فى ذمتهما وغيرهما بل كلمة عن فى قوله ع عنهما ترجح الاول فالمتحصل منه تجويز الصلوة التى فى

ذمة الوالد الميت لبعض ولاده مع وجود من هو اكبر منه وهو يوجب السقوط عن ذمة الولد فتسقط
عن اكبر الذكور ايضا لان الواجب عليه ما كان في ذمة والده فالسقوط عنه يوجب السقوط عنه فيقول
انه اعم من ان يكون باذن اكبر الذكور فيما اذا كان غيره وعدمه بل يمكن دعوى ظهوره في الثاني فيقتضي السقوط
على الحالين اما بالاطلاق او بالفحوى ومنها ما روى عن علي بن موسى بن طاوس انه روى في كتاب غياث
سلطان الورى لسكان الثرى عن شيخ الطايفة باسناده الى عمار بن موسى عن كتاب اصله المروي عن الصادق
في الرجل يكون عليه صلوة او صوم هل يجوز له ان يقضيه غير عارف قال لا يقضيه الا مسلم عارف وجه
الدلالة هو انه قضاء الرجل العارف اما بطريق التبرع او باذن الولي مع عدم الاجرة او معها والقدر
المتيقن هو الاول فقد دل على برائة ذمة الميت عن الصلوة التي في ذمته بفعل الاجنبي متبرعا وهو المطلوب
ومنها ما رواه في باب البر بالوالدين من كتاب الايمان والكفر من اصول الكافي عن محمد بن مروان قال ابو عبد الله
ما يمنع الرجل منكم ان يبر والديه حيين وميتين يصلي عنهما ويتصدق عنهما ويحج عنهما ويصوم عنهما فيكون
الذي صنع لهما وله مثل ذلك فيزيده الله تعالى ببره وصلته خيرا كثيرا فان الرجل في قوله ما يمنع
الرجل منكم وان كان المراد منه الابن لكنه اعم من اكبر الذكور وغيره وقوله يصلي عنهما بعد قوله
حيين وميتين لا صراحة فيه في جواز الصلوة عن الابوين في حال حيوتهما لامكان ان يقال ان ذكر
الحيوة انما هو لترتيب على مطلق البر اليهما غير الصلوة ويكون المراد من قوله يصلي عنهما الصلوة
عنهما في حال الممات فنقول ان الصلوة فيه اعم من المفروضة التي في ذمة الوالدين وغيرها فيقتضي
قوله فيكون الذي الخ سقوط الصلوة عن ذمة الوالدين ولو بفعل غير اكبر الذكور وان لم
يكن مأذونا عنه ومنها ما رواه الثقة الجليل علي بن جعفر في مسائله قال في اخرها وسئلته
عن الرجل هل يصلح له ان يصلي او يصوم عن بعض موتاه قال نعم يصلي ما احب ويجعل ذلك للميت اذا جعل
ذلك له وقوله عن بعض موتاه يشمل ولو كان الميت غير الوالدين وكلمة عن في قوله عن بعض موتاه
تومي الى الصلوة والصوم ما في ذمة الميت وقوله ما احب يرشد الى ان الرجل غير اكبر
الذكور وبعبارة اخرى غير من وجب عليه التدارك وقوله ويجعل ذلك الميت اذا جعل
ذلك له الظاهر ان المراد منه انه اذا اتى به الرجل عن ذلك الميت يثبت الكرام الكاتبون في
صحيفة عمل ذلك الميت كالصلوات الصادرة منه بنفسه في الحيوة النصوص المذكورة باسرها
اقتضت سقوط الصلوة التي في ذمة الميت عنه بفعل المتبرع كما لا يخفى واما السقوط عنه
فيما اذا اتى به الغير باذنه فللقطع بان اذن الولي للغير استنابة له ليس مما يمنع
عنه لو لم يؤكده وجه الدلالة على المدعى اي السقوط عن الولي بفعل المتبرع هو ان
النصوص المسطورة اقتضت سقوط الصلوة الثابتة في ذمة الميت عن ذمته بفعل المتبرع
فتسقط عن ذمة الولي ايضا لوضوح ان الواجب عليه ما كان ثابتا في ذمة الميت بحيث

برئت ذمته بفعل المتبرع كما هو المدلول عليه بالنصوص المذكورة انتفى مقتضى الايجاب على الولي فيلزم
من انتفاء المقتضي انتفاء المقتضى وذلك كالدين الثابت في ذمة المديون فانه لاشتغال ذمته
بحق الغير وجب عليه ابراء ذمته باداءه فاذا تبرع احد باداءه ما وصله الى المديون برئت ذمة المديون
عن ذلك فيسقط مقتضي وجوب الاداء عنه فلا يجب عليه لانتفاء الموضوع فالامر فيما نحن فيه
كذلك لوضوح ان المقتضي لوجوب القضاء على الولي اشتغال ذمة الوالد مثلا بالقضاء فحيث
برئت ذمته بفعل الغير المتبرع يسقط عنه لانتفاء الموضوع اذ حينئذ لا يمكن للولي ان ينوي في مقام
العمل باتيان ما في ذمة والده لسقوط ذمته عنها اما السقوط ذمته بفعل المتبرع فالنصوص
المذكورة واما استلزامه للسقوط على الولي فلما عرفت من انتفاء الموضوع ان قلت ان ذلك
انما يسلم اذا كان المقتضي للوجوب هو اشتغال ذمة الوالد مثلا حين عمل الولي وهو ممنوع
لامكان ان يكون المقتضي هو اشتغال ذمته حين الموت بل قبل فعل المتبرع وهو ثابت وان
بعده ففعل المتبرع غير موجب لانتفائه والحاصل ان الزائل من فعل المتبرع هو نوع اشتغال
خاص والمقتضي للايجاب على الولي مطلق الاشتغال ولا يلزم من انتفاء الاخص انتفاء الاعم فنقول
ان الساقط من فعل المتبرع هو الاشتغال بعد الممات والمقتضي للايجاب على الولي هو الاشتغال
حين الممات فالساقط بفعل المتبرع غير الموجب على الولي فلا يكون الموجب على الولي ساقطا بفعل
المتبرع فلا يكون فعله مسقطا عنه فيجب عليه ولو مع فعل المتبرع قلنا لما كان الاصل براءة ذمة
المكلف عن التكليف فلا يصار الى القول بثبوته الا بعد ان تم الدليل عليه فلا بد من النظر و
التامل فيه حتى يتبين ان الثابت منه ما هو فيقتصر عليه اقتصارا فيما خالف الاصل على مورده
فنقول ان المقتضي لثبوت التكليف على الولي فيما نحن فيه الاجماع والنص اما الاجماع فالقدر الثابت
منه ان اللازم على الولي قبل فعل المتبرع واما بعده فلا لما علمت من تصريح جماعة من الاعاظم
بالسقوط عنه بفعله واما النص فكذلك اذ الظاهر من صحيحة حفص بن البختري السالفة عنه في
الرجل يموت وعليه صلوة او صيام قال يقضي عنه اولى الناس بميراثه هو الواجب على الولي ما
كان في ذمة المورث عند اشتغال الولي واما صورة قيام غيره بذلك تبرعا فلا ينصرف النص اليه
فلا يمكن العدول عن مقتضى الاصل بذلك فاصالة البراءة في الصورة المفروضة سالمة عما يصلح
للمعارضة ان قيل ان قوله وعليه صيام جملة حالية وذو الحال هو الرجل في قوله في الرجل يموت
فالمستفاد منه ان المقتضي للوجوب على الولي موت المورث حال اشتغال ذمته بالقضاء وهو
متحقق ولو برئت ذمته بفعل المتبرع فيما بعد فالساقط غير الموجب والموجب غير ساقط قلنا ان المتبادر من قوله
في الجواب عن هذا السؤال يقضي عنه اولى الناس بميراثه وجوب القضاء على اولى الناس بالارث ما كان
ثابتا في ذمة المورث حين اشتغاله بالقضاء كما نبهنا عليه فلا يمكن التمسك به في الحكم بالوجوب فيما

بران ذمته بفعل المتبرع فح يكون الشك فى اصل التكليف لا فى سقوط المكلف فلا شبهة ح فى صحة
التمسك لدفعه اذا علمت ذلك نقول ان المدلول عليه بالنصوص المذكورة سقوط ذمة الميت عن الصلوة
التى فى ذمته مثلا بفعل المتبرع ولا تتفاوت الحال بالاصل بين كونه باذن الولى وعدمه للقطع
باذن الولى لو لم يكن له مدخلية فى السقوط لم يكن مضرا به كما لا يخفى مضافا الى امكان دعوى
الشمول بعضها لصورة الاذن ايض فعلم من ذلك ان الولى ليس له مدخلية فى جواز المباشرة بل
مدخليته انما هى فى الوجوب عليه بقى الكلام فى جواز الاستيجار فنقول يمكن ان يقال بعنوان القاعدة كل فعل
يسوغ الاتيان به عن الغير تبرعا من غير اجرة يسوغ الاتيان به عنه معها وبعبارة اخرى كل فعل يصح فيه
الاستنابة من غير اجرة يصح معها لوضوح انه ليس الا التاكيد فى ذلك واما استيجار الولى عما وجبت عليه
فنقول قد علمنا ان فعل المتبرع كما اوجب السقوط عن ذمة الميت وجب السقوط عن الولى فهو كل واجب يسقط
عن المكلف بفعل غيره تبرعا يسوغ لذلك المكلف تفويضه اليه باجرة وغيرها وهو ظ لا خفاء فيه فعلم مما
ذكر براءة ذمة الميت عن الصلوة مثلا بفعل المتبرع مع اذن الولى وعدمه وكذا جواز اصل الاستيجار
فى ذلك واستيجار الولى عما وجبت عليه من ماله كما هو الظ ويمكن الاستدلال لذلك ايض بوجوه الاول
هو انا نقول يكفى فى الحكم بجواز استيجار الولى فيما وجب عليه مما فى ذمة مورثه انتفاء الدليل على عدم
جوازه فان انتفاء الدليل على العدم دليل على انتفاء العدم وبعبارة اخرى انتفاء الدليل على الحرمة دليل
انتفاء الحرمة اذ لا تكليف الا بعد البيان لا يكلف الله نفسا الا ما اتيها وقد اطردت العادة فى الشريعة
على بيان المحرمات واستقصائها فانه قال الله تعالى قل تعالوا اتل ما حرم عليكم ربكم وقال ايض وما لكم الا
تاكلوا مما ذكر اسم الله عليه وقد فصل لكم ما حرم عليكم وقد روى شيخ الطائفة فى التهذيب فى الصحيح
عن زرارة عن احدهما عليهما السلام انه قال ان اكل الغراب ليس بحرام انما الحرام ما حرم الله فى كتابه وفى الصحيح
عن محمد بن مسلم قال سئلت ابا عبد الله عن الجرى والمارماهى الى ان قال فقال لى يا محمد اقرء هذه الاية
التى فى الانعام لا اجد فيما اوحى الى محرما على طاعم يطعمه قال فقرأتها حتى فرغت منها فقال انما
الحرام ما حرم الله ورسوله وفى الصحيح عن مولانا الباقر ع انه سئل عن سباع الطير والوحش الى ان قال
ليس الحرام الا ما حرم الله فى كتابه فنقول ان المستفاد من النصوص المذكورة وامثالها قاعدة
كلية وهى ان كلما لم ينطق الكتاب بحرمته لا يكون حراما فنقول بذلك الا اذا دل دليل من سنة او اجماع
على تحريمه فيخصص بذلك العموم المذكور واما عند انتفائهما فيحكم بانتفاء الحرمة عملا بالعمومات
المذكورة فالقاعدة المذكورة من انتفاء الدليل على الحرمة دليل على انتفاء الحرمة مستفادة من
العقل والكتاب والسنة فنقول ان استيجار الولى لما وجب عليه مما فى ذمة مورثه لم يقم على حرمته دليل
فيكون جائزا ويؤيده العمومات الناطقة بانتفاء العسر والحرج فى الدين اذ قد يتفق ان يكون ما فى ذمته
المورث خمسين سنة من الصلوة والصوم ولا يخفى ما فى ارتكاب الولى بنفسه لذلك من المشقة الشديدة

والثانى قوله تع يا ايها الذين امنوا لا تاكلوا اموالكم بينكم بالباطل الا ان تكون تجارة عن تراض منكم
بناء على ان المستفاد من الاية الشريفة منع وجواز اما الممنوع عنه فهو التصرف فى الاموال بالباطل
واما الجائز فهو التصرف فيها بالتجارة عن تراض من الطرفين واحدهما معلوم لاتضاح المعنى فيه وهو
التصرف فى الاموال بالتجارة عن تراض من الجانبين فالمستفاد منه جواز كل تصرف فى الاموال اذا كان ذلك
بطريق التجارة عن تراض من الجانبين والظ ان المراد من التجارة هو المعاملة المشتملة لاخذ العوض
فيشمل مثل الاجارة ايض والاخر غير معلوم وهو التصرف فى الاموال بالباطل الممنوع عنه والظ ان
المراد منه تعلق الشرع او العقل بعدم جوازه كالغصب والرباء والقمار فالمستفاد من الاية الشريفة جواز
كل تصرف فى الاموال اذا كان ذلك بطريق التراضى من الجانبين الا اذا دل دليل على عدم جوازه فجواز
التصرف فى الاموال بطريق الاجارة بعنوان الاطلاق مستفاد من الاية الشريفة ولم يثبت دليل
على خلافه ولو فيما نحن فيه فيحكم بالجواز ولذلك نقول ان الطرز المذكور من الاستدلال وان كان
متينا فيتجه الاستدلال بالاية الشريفة على جواز الاستيجار ايض لكن فيما اذا كان ذلك موجبا للتصرف
فى المال من الجانبين كاجارة المساكن والمركب ونحوهما للتصرف الموجر فى مال الاجارة والمستاجر فى
العين المستاجرة واما فيما نحن فيه اى فى اجارة النفس لعمل معين فلا فان التصرف فى المال وان تحقق
من طرف الموجر ولكنه غير متحقق فى طرف المستاجر ويمكن الجواب عنه بانه ليس المراد من قوله تع هو الكم
تحقق التصرف فى المال بالاضافة الى كل واحد من المتعاقدين فانه يكفى فى الصدق تحقق التصرف فى
المال ولو فى احدهما ولو متحقق فيما نحن فيه والثالث خصوص عموم ما ورد فى الاجارة مما اطبق المشايخ
العظام اسكنهم الله تعالى فى اعلى غرفات الجنان اما ثقة الاسلام فى باب كراهة اجارة الرجل نفسه من
الكافى عن على بن محمد بن بندار عن احمد بن ابى عبد الله عن ابيه عن ابن سنان وثانيها الصدوق فى وفى باب
المكاسب من الفقيه عن محمد بن خالد البرقى عن محمد بن سنان واما الشيخ الطائفة فهو فى وسط كتاب المكاسب
عن احمد بن محمد عن ابيه عن ابن سنان عن ابى الحسن ع قال سئلته عن الاجارة فقال صالح لا باس به اذا
نصح قدر طاقته قد اجر موسى ع نفسه واشترط فقال ان شئت ثمانى وان شئت عشرا فانزل الله
فيه ان تاجرنى ثمانى حجج فان اتممت عشرا فمن عندك وجه الاستدلال هو ان الظاهر من جوابه ع
ان مقصود السائل هو السؤال عن اجارة الاجير نفسه فقد اجاب بالجواز من غير تفرقة بين بعض الاشياء دون
غيره فقال ع اذا نصح قدر طاقته قال فى القاموس نصح خلص والظاهر ان المراد لا باس باجارة الاجير
نفسه اذا خلص نفسه وبذل طاقته فى الاشتغال بالمستاجر فيه وعدم ذكر متعلق الاجارة
يفيد الجواز فى كل شئ الا فيما دل الدليل على عدم الجواز فيه ومعلوم ان ما نحن فيه مما لم يقم
دليل على عدم الجواز فيه فمقتضى الحديث المذكور جوازها فيه وهو المطلوب ويمكن المناقشة فى الجميع
اما فى الاول فلانا نمنع انتفاء الدليل على العدم فى محل الكلام لوضوح ان الظاهر من قوله ع فى صحيحة

حفص البختري السالفة يقضي عنه اولى الناس بميراثه لزوم مباشرة اولى الناس بالميراث للقضاء بنفسه و
كذا الحال في قوله في المرسل المعتبر السالف يقضي عنه اولى الناس به ومعلوم ان جواز الاستيجار مناف لذلك و
اما في الثاني فيعلم مما ذكر اذ مقتضى قوله يقضي عنه اولى الناس بميراثه تعين مباشرة الولي القضاء
بنفسه فلا يسوغ الاستيجار فيه فاللازم فيه بعد تسليم دلالة الاية الشريفة على جواز الاستيجار
في محل الكلام تخصيصها بغيره فلا يصح التمسك به في المقام واما في الثالث فلان غاية ما يستفاد منه
جواز اجارة الاجير نفسه بعنوان العموم الا فيما دل الدليل على خلافه والمفروض ان المستفاد من قوله يقضي
عنه اولى الناس بميراثه فيخصص بغير ما نحن فيه فالاقتضاء في جواز الاستيجار للولي بما ذكرناه اولا واولى
ويمكن الجواب عن ذلك بان ذلك كله مبني على امكان حمل قوله يقضي عنه اولى الناس بميراثه على ظاهره
وهو غير ممكن لما علمت مما سلف من السقوط عن الولي فيما اذا اتى بما في ذمة الميت غير الولي متبرعا فلا بد من
تقييده بما اذا لم يقم به احد ولا يقوم به فلا يمكن التمسك به في الحكم بعدم جواز صدوره من المستاجر
ولا بعدم جواز الاستيجار من الولي كما لا يخفى على المتامل والرابع اطلاق جملة من النصوص السالفة كقوله
من عمل من المسلمين من ميت عملا صالحا اضعف له اجره وقوله يدخل على الميت في قبره الصلوة والصوم
والحج والصدقة والبر والدعاء ويكتب اجره للذي يفعله وللميت لشمولهما ولو كان ذلك بعنوان الاستيجار
ولو من الولي فنقول ان صحة العمل ممن استاجره الولي يستلزم صحة اصل الاستيجار فيه وهو المطلوب و
كذا الحال في الموثق السالف اي قوله في الرجل يكون عليه صلوة او صوم هل يجوز له ان يقضيه غير عارف
قال لا يقضيه الا مسلم عارف بناء على ان الرجل في السؤال يعم الولي وغيره وعلى الاول يكون الداعي على السؤال
هو ان السائل اعتقد جواز التفويض للولي الى الغير لما وجب عليه مما في ذمة مورثه لكن شك في كون المفوض
اليه غير عارف اي غير عارف بالائمة كما هو المعهود في الاخبار فقرره مع اعتقاده من جواز الاستيجار
للولي لكن صرح باعتبار العرفان في الطب وعلى تقدير ان يكون المراد من الرجل هو الميت نقول ان ظاهر
اعتقاده جواز تفويض فعل الصلوات في ذمته الى الغير لكن الداعي لسؤاله هو التحير في جواز كون المفوض
اليه غير عارف فقرره على اعتقاده لكن صرح بعدم جواز التفويض الى غير العارف ومعلوم انه اعم
من ان يكون الميت او الولي ولا يمكن حمله على الثاني بعيد جدا بناء على المختار من كون المراد من الولي في
المقام هو الاولى بالارث لا خصوص اكبر الذكور هذا كله فيما اذا كان تفويض الولي لما وجب عليه مما في
ذمة مورثه الى العامل بطريق الاجارة ويمكن للولي تفويضه اليه بطريق الصلح ايضا بل يمكن ان يدعى انه
اسلم من الاجارة لعموم الصحيح المروي في الكافي والتهذيب عن حفص بن البختري عن ابي عبد الله ع
قال الصلح جائز بين المسلمين اذ الظاهر ان الالف واللام في قوله للاستغراق فالمراد كل صلح جائز
بين المسلمين ويلزم عليهم العمل بمقتضاه فقول الولي للعامل اني صالحتك عن هذا المبلغ بان تصلي
شهرا مثلا عن مورثي وقول العامل قبلت ذلك صلح بين المسلمين فيجب العمل بمقتضى ذلك العموم المذكور

والحديث

والحديث على النحو المروي في الفقيه اظهر في الدلالة على ما ذكر اذ المروي فيه هكذا الصلح جائز بين المسلمين
الا صلحا احل حراما او حرم حلالا بناء على ان الظاهر ان معناه كل صلح يجب العمل للمتصالحين بمقتضاه الا
الصلح الذي اوقعه المتصالحان في مقام تحليل ما دل الدليل الشرعي على تحريمه على وجه الاطلاق او في مقام تحريم
ما دل الدليل على تحليله كذلك وقد حققنا الحال في معنى الحديث في بعض رسائلنا الموضوع في جواز
الصلح في اسقاط حق الرجوع لا بقيد انه وان كان لك ان تقول ان قوله يقضي عنه اولى الناس بميراثه مناف
لذلك لما بينا انفا قلنا لا خط في تحقيق الحال فيما اذا صدرت الوصية من الوالد مثلا في
قضاء الصلوات الثابتة في ذمته فهل يكون ذلك مسقطا للتكليف عن اكبر الذكور من اولاده اولا
وعلى الثاني هل يعمل بالوصية ايضا او لا بل وجودها كعدمها فيجب القضاء على اكبر الذكور فقط والمختار
هو الاول والمستند في ذلك ما دل على وجوب العمل بمقتضى الوصية من الكتاب والسنة اما الكتاب
فقوله تعالى فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه على الذين يبدلونه واما السنة فمنها المكاتبة الصحيحة المروية
في الفقيه وباب الاوصياء من التهذيب قال كتب محمد بن الحسن الصفار رض عنه الى ابي محمد الحسن بن
علي عليهما السلام رجل اوصى الى رجلين ايجوز لاحدهما ان ينفرد بنصف التركة والاخر بالنصف فوقع ع
لا ينبغي لهما ان يخالفا الميت ويعملان على حسب ما امرهما ان شاء الله قال في الفقيه وهذا التوقيع عندي
بخطه ع ومنها مكاتبته الاخرى المروية في الفقيه قال كتب محمد بن الحسن الصفار رض عنه الى ابي محمد
الحسن بن علي عليهما السلام رجل اوصى بثلث ماله في مواليه وموالياته الذكر والانثى فيه سواء او للذكر مثل
حظ الانثيين من الوصية فوقع ع جائز للميت ما اوصى به على ما اوصى به انشاء الله والمراد من الجواز في المقام ونحوه
هو اللزوم اي لازم ان ينفذ للميت ما اوصى به على ما اوصى به ومنها المعتبر المروي في الباب المذكور
من الكافي عن علي بن مهزيار قال كتب ابو جعفر والمراد به هنا مولانا الجواد الى جعفر وموسى فيما امرتكما
من الاشهاد بكذا وكذا النجاة لكما في اخرتكما وانفاذ لما اوصى ابواكما وبر منكما لهما واحذرا ان لا تكونا
بدلتما وصيتهما ولا غيرتماها عن حالها لانهما قد خرجا من ذلك رضي الله عنهما وصار ذلك في رقابكما
وقد قال الله تبارك وتعالى في كتابه في الوصية فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه على الذين يبدلونه
ان قيل ان المدعى لزوم العمل بوصية الوالد مثلا المتعلقة بقضاء صلواته الثابتة في ذمته والتمسك
بالاية الشريفة في اثباته غير صحيح اذ الضمير في قوله تعالى فمن بدله عائد الى وصية الولد بالمال للوالدين
والاية هكذا كتب عليكم اذا حضر احدكم الموت ان ترك خيرا الوصية للوالدين والاقربين بالمعروف
حقا على المتقين فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه على الذين يبدلونه فمدلول الاية الشريفة
المنع عن تبديل الوصية المتعلقة بالمال للوالدين فلا يصح التمسك بالاية الشريفة في عدم جواز
تبديل مطلق الوصية قلنا ان سياق الاية وان اقتضى ذلك الا ان الظاهر من تصفح النصوص التي تمسك
فيها ائمتنا عليهم السلام ارجاعه الى مطلق الوصية فها انا اورد جملة منها في المقام للاطلاع على

حقيقة الحال فنقول منها الصحيح المروي في باب انفاذ الوصية من وصايا الكافي وفي باب وجوب نفاذ الوصية
من الفقيه وباب الوصية لاهل الضلال من التهذيب عن محمد بن مسلم قال سئلت اباعبدالله ع عن رجل
اوصى بماله في سبيل الله تع فقال اعط لمن اوصى به له وان كان يهوديا او نصرانيا ان الله تبارك و
تعالى يقول فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه على الذين يبدلونه ومعلوم ان استناده ع بالاية
الشريفة مع كون المفروض في السؤال تعلق الوصية بالمال في سبيل الله انما يستقيم اذا كان الضمير
في بدله عايدا الى مطلق الوصية سيما بعد الالتفات الى قوله وان كان يهوديا او نصرانيا كما لا
يخفى وان كان في اندراج ذلك تحت المفروض في السؤال من ذكر في سبيل الله لا يخفى ما فيه ومنها
الصحيح المروي في باب ان الوصي اذا كانت الوصية في حق وغيرها من الكافي وفي باب ضمان الوصي لما
يغيره عما اوصى به الميت من الفقيه واواخر باب وصية الانسان لعبده وعتقه له قبل موته من
التهذيب عن محمد بن سنان عن ابن مسكان عن ابي سعيد عن ابي عبدالله ع قال سئل عن رجل اوصى بحجة فجعلها وصيه
في نسمة فقال يغرمها وصيه ويجعلها في حجة كما اوصى به فان الله عز وجل يقول فمن بدله بعد ما سمعه
فانما اثمه على الذين يبدلونه ومنها ما روي في الكتب الثلثة المذكورة عن يونس بن يعقوب ان
رجلا كان بهمدان ذكر ان اباه مات وكان لا يعرف هذا الامر فاوصى بوصية عند الموت فقال ان
رجلا اوصى الي ان اضع ماله في يهودي او نصراني لوضعته فيهم ان الله عز وجل يقول فمن بدله بعد ما سمعه
فانما اثمه على الذين يبدلونه فالمستفاد من النصوص المذكورة وما ضاهاها ان الضمير في قوله تعالى بدله
عايد الى مطلق ما يصدق عليه انه وصية فلا بد من المصير اليه فنقول ان المدلول عليه بالاية الشريفة و
النصوص المذكورة وجوب العمل بمقتضى الوصية وعدم جواز العدول عنها وتبديلها مطلقا فيكون
التعارض بينها وبين الصحيحة السالفة يقضي عنه اولى الناس بميراثه من تعارض الظاهرين والعموم من
وجه لوضوح ان مقتضاها وجوب القضاء على اولى الناس بالميراث سواء صدرت الوصية من المورث في
تلافي ما في ذمته من الصلوات ام لا ومقتضى الاية الشريفة والنصوص المذكورة عدم جواز التغيير
في الوصية سواء كان متعلقها الصلوات التي في ذمته ام غيرها لكن الترجيح للاية والنصوص المذكورة
للقطعية في المتن والكثرة في العدد والاعتضاد بفتاوى من رايناه من المتصدين للمسئلة قال في
البيان ولو اوصى بها الميت سقطت عن الولي وفي الدروس عند البحث عن قضاء الصلوة لو اوصى
الميت بقضائها سقطت عنه ووجب اخراجها من ثلث ماله مع عدم الاجازة وقيل هي كالحج من
اصل المال ولو لم يوص بها او لا باس به وفي الذكرى لو اوصى الميت بقضائها عنه باجرة من ماله
او اسندها الى احد اوليائه او الى اجنبي وقبل فالاقرب سقوطها عن الولي لعموم وجوب العمل بما
رسمه الموصي وفي الموجز لو اوصى بهما الميت برئ الولي ولو اوصى بالصلوة والصوم برئت ذمة
الولي عنهما وفي كشف الالتباس لو اوصى بها الميت باجرة من ماله او اسندها الى احد اوليائه او

اجنبي

اجنبي وقبل سقطت عن الولي المخاطب بها لوجوب العمل بما رسمه الموصي وفي الروضة لو اوصى الميت بها
بقضائها على وجه ينفذ سقطت عن الولي وبالبعض وجب الباقي وفي الذخيرة لو اوصى الميت بقضائها
عنه باجرة من ماله او اسندها الى احد اوليائه او الى اجنبي فهل يسقط عن الولي فيه وجهان اقربهما
السقوط عملا بما رسمه الموصي واقتصارا في الوجوب على الولي بالمتيقن س بيان فرمايند كه فاصله
بين الصفين چه قدر بايد باشد ج احتياط شديد در اينست كه فصل بين الصفين زياده از يك
گام كه خطوه است نباشد و در صورت زياده از يك قدر احتياط مقتضي اعاده آن نماز است س انفصال
در طول صف را بيان فرمايند تا چه قدر مجزي خواهد بود بنا بر راي شريف ج معلوم نشد كه مراد
از انفصال صف در طول چه چيز است اگر مراد اينست مقدار انفراج اهل صف يعني مقدار بعد بعضي
از اهل صف از ديگري ظاهر اينست بعد بعضي از اهل صف از ديگري كه در آن صف باشد مضر بصحت
صلوة اهل آن صف نباشد لكن اشكال در صحت صلوة كسي ميشود كه در عقب ايستاده باشد باين
نحو اگر پيش روي اين شخص عقبي واز باشد بحدي كه يكنفر بازياده تر در آنجا تواند ايستاد احتياط شديد
نسبت باين شخص كه در عقب ايستاده است آنست كه نماز را اعاده نموده باشد س اشخاصي كه
قرائة آنها قطعا صحيح نيست بچه قسم نيت بكنند و اقتدا بكنند در صورتيكه جاهل باشند باينكه
نماز واجب دارد و مستحب دارد و در صورتي كه عالم باشد باينكه نماز مركب است از واجب و مستحب
لكن نميداند كه واجب كدام است و مستحب كدام است ج هرگاه قرائت صحيح نباشد لكن ذكر ركوع و
سجود و تشهد و سلام صحيح باشد و اتيان نماز بجماعت يعني اقتدا ممكن باشد چنين شخصي در چنين
حالت مخير است ما بين تعلم قراءة و اتيان نماز بجماعت اقتدا در چنين صورت واجب تخييري است و
اما هرگاه متمكن از تعلم نباشد اقتدا كردن واجب عيني است و در هر دو حالت در نيت اكتفا
بقصد قربت ميتواند نمود و هرگاه كسي نداند كه نماز مشتمل بر واجب و مستحب هست ولكن اتفاقا
آنچه را كه اتيان نمايد همه واجب باشد و هيچ يك از مستحبات را اتيان ننمايد در اين صورت قصد
وجوب در نيت بي عيب است و همچنين نيت قربة مطلقه و اما هرگاه اقتصار باجزاي واجبه ننمايد بلكه
جمع ما بين اجزاي واجبه و مستحبه نمايد باعتقاد اينكه همه آنها واجب است و قصد وجوب در همه
آنها نمايد ظاهر اينست كه نماز او باطل باشد و اگر قصد وجوب مطلقا ننمايد بلكه اقتصار نمايد بر قربت
مطلقه حكم بصحت نماز مشكل است حكم كسي كه عالم باشد كه صلوة مشتمل بر امور واجبه و مستحبه هست
لكن امتياز واجب از مستحب ننموده باشد در رساله مفصلا مذكور است س كسيكه عالم
باينچه در باب نيت در رساله فرموده اند بوده باشد و تشخيص واجب و سنت نماز را داده لكن در
حال قيام و تكبيرة الاحرام از اقسام اربعه كه فرموده اند نيت واجب در واجب و مستحب در مستحب در
صورت اجمال باكل قربت مطلقه يا در واجب قربت و در سنت سنت يا در سنت قربت و در [illegible]

واجب هیچ متعرض این اقسام اربعه نشود عمداً و تکبیر بگوید نماز او چه صورت دارد در صورت عدم
تعیین ج ظاهر اینست که صحیح بوده باشد س در نماز جماعت در چه صورت قراءت از ماموم
ساقط است و در کجا قراءت بر ماموم ثابت است مستدعا آنکه مفصلاً بیان فرمایند ج تشکیکی
نیست در ثبوت قراءت در حق ماموم در رکعتین اخیرتین در نماز چهار رکعتی و هم چنین در رکعت
ثالثه در نماز سه رکعتی خواه ماموم مسبوق بوده باشد یا نه لکن در صورت عدم مسبوقیت ماموم
مخیر است مابین قراءت حمد و تسبیحات اربع مثل اینکه نماز او منفرد بوده باشد و اما در صورت
مسبوقیت مثل اینکه ماموم در رکعت ثانیه ملحق بامام شد در این صورت اگرچه در رکعت اولی
ماموم و رکعت ثانیه امام قراءت از ماموم ساقط است لکن در رکعت ثانیه ماموم که رکعت ثالثه
امام است قراءت در حق ماموم متعین است و اما در رکعتین اولیین از نماز چهار رکعتی یا سه رکعتی
پس در این صورت اگر ماموم درک امام نمود در رکعت اولی امام در این صورت در هر دو رکعت
قراءت از ماموم ساقط است و اما هرگاه درک امام نمود در رکعت ثانیه امام در این صورت اگرچه
قراءت از ماموم در رکعت اولی که رکعت ثانیه امام است ساقط است لکن در رکعت ثانیه
ماموم که رکعت ثالثه امام است اتیان بقراءت بر ماموم لازم است اخلال بقراءت در اینصورت
جایز نیست و اما هرگاه درک امام نمود در رکعت ثالثه امام در اینصورت اتیان بقراءت بر
ماموم لازم است خواه در رکعت اولی ماموم بوده باشد یا رکعت ثانیه لکن در صورتی که درک
امام در رکعت ثالثه نمود در رکعت رابعه امام که رکعت ثانیه ماموم است اگرچه مطلقا قراءة
بر ماموم لازم است لکن در رکعت ثالثه امام که رکعت اولی ماموم است گاه هست اتیان بقراءت
لازم است و گاه هست لازم نیست تفصیل آن اینست که اگر وارد شد در وقتی که امام در رکوع رکعت ثالثه
بود در اینصورتی اشکال نیست میتواند نیت نماز را اقتدا نموده ملحق بامام شود در رکوع قراءت از ماموم در
آنوقت ساقط است اگرچه رکعت ثالثه امام است و رکعت اولی ماموم و همچنین است حال هرگاه درک
امام نمود در وقتی که امام تکبیر رکوع گفت و داخل در رکوع شد در اینصورت نیز ظاهر اینست که
قراءت از ماموم ساقط است میتواند همان وقت بعد از نیت و تکبیرة الاحرام داخل در رکوع شود
و اتیان بقراءت ننماید و اما هرگاه درک امام نمود در حال قیام امام پس در اینصورت اگر داخل در
نماز شد و بعد از دخول اگر متمکن از اتیان بقراءت بوده باشد ظاهر اینست که در این صورت قراءت
در حق او مطلوب و لازم بوده باشد س چه میفرمایند که شخصی زمانی متولد شده و چشم بینائی داشته
و بعد از شش ماه چشم او نابینا شده و حال با وجود قراءت و صحیح بودن مخارج و دانستن مسائل واجبه
میتواند امامت بکند از برای جمعی که قراءة و مخارج آنها صحیح نباشد یا نه و دیگر نیت نماز و غیره را بزبان
جاری میتواند کرد یا نه و نماز میت را آن مرد کور میتواند امامت بکند یا نه حکم شرعی را بیان فرمایند

ج

ج در صورتیکه مامومین آن شخص را عادل دانند یعنی معتقد این باشند که این شخص مسائل نماز
و روزه را اخذ کرده باشد از مجتهد حی و هم چنین معتقد این باشند که اجتناب و احتراز مینماید از معاصی
سیما از کذب و غیبت در چنین صورت از آن شخص اقتدا میتوانند نمود و نابینا بودن باعث
عدم جواز امامت نمی‌شود بلی در صورتی که امر مردد شود مابین امامت شخص بینا و امامت کردن نا
بینا اولی و افضل اینست که بینا امامت نماید و ملاحظات نیت بلفظ میگویم نیت از امور واجبه است
لسان از دان مدخلیتی نیست بلکه هرگاه کسی تلفظ نماید باعتقاد اینکه این لفظ نیت است چنین
شخصی در این اعتقاد آثم خواهد بود و فرقی در امامت کردن مابین نماز یومیه و نماز میت نمی‌باشد هر
کس که امامت در نماز یومیه میتواند نمود امامت در نماز میت هم میتواند نمود بشرط صدور اذن
از ولی میت و علم بامور واجبه در آن س مدیونی که متمکن از ادای دین خود بوده باشد و ادا
نمیکند آیا میتواند نماز خود را در اول وقت بکند یا نه بر فرض نتوانستن آیا میتواند که نماز قضائی
که در سابق در ذمه داشت قبل از این بعمل بیاورد یا نه مدیون مزبور میتواند تلاوت قران و ادعیه و تعقیب
و زیارات نماید یا نه غسل جنابت و وضو را میتواند در سعه وقت به نیت قربت محض یا به نیت مستحب
بعمل آورده بهمان غسل و وضو اکتفا نموده نماز را در ضیق وقت بعمل آورد یا نه ج مدیون در
صورت تمکن از ادای دین و مطالبه صاحب حق و عدم رضای او بتاخیر در چنین صورت جمعی از معتمدین
علما نماز را در سعه وقت باطل میدانند و باعتقاد این خادم شریعت مطهره اگرچه نماز باطل
نیست لکن خلاف احتیاط در دین است لهذا بر کسی که بر ذمه او دین باشد یا صاحب حق را راضی نماید
بتاخیر یا تاخیر در ادای آن ننماید بالجمله کلام در صحت نماز و بطلان آن است یا معصیت در ترک در
ادای دین در صورت مفروضه محل تشکیک و ریب نیست همین قدر کفایت میکند در مبادرت
در ادای دین و اجتناب از ترک آن و از آنچه مذکور شد حکم نماز قضا در صورت مفروضه ظاهر
میشود و هم چنین است حال در تلاوت قران و ادعیه و تعقیب و زیارت یعنی در ترک مبادرت
در ادای دین در صورت مفروضه اگرچه آثم و عاصی میباشد همین کفایت میکند در حق کسی که
در دین داشته باشد لکن موجب این نمیشود که گفته شود که اعمال المسطوره صحیح نباشد و اما سؤال از
جواز اتیان غسل به نیت قربت در سعه وقت پس اگر در حق مدیون است در صورت تمکن از اداء و عدم
رضای مالک در تاخیر پس حکم آن از آنچه مذکور شد ظاهر میشود و اگر مقصود مدیون نیست بلکه
مراد اینست کسیکه در اول وقت غسل جنابت میکند یا وضو میسازد لکن اراده ندارد که نماز واجب
را با آن غسل یا وضو بعمل آورد باشد آیا میتواند در چنین صورت غسل جنابت را به نیت وجوب بعمل
آورد یا نه ظاهر اینست که در چنین صورت نیت وجوب نمیتواند نمود بلکه غسل را به نیت
قربت اتیان نماید یا به نیت استحباب و هم چنین وضو را س نماز شک نماز علی حده است

باجزو همان نماز است چنانچه اختلاف کرده اند ج ظاهر اینست که جزء نماز مشکوک فیه نباشد بلکه
نماز مستقلی است لکن مکمل آن نمازی است که شک در آن موجب این نماز شده است س نیت را
رکن دانیم یا خارج و شرط ج اختلاف در این نیست که نیت نماز رکن نماز است یا نه بلکه رکن نیست اگر
بعض عبارة موهم اینست بلکه رکنیت نیت محل وفاق است لکن خلاف در اینست که آیا نیت از اجزای
رکنیه است مختار اینست که از شرایط رکنیه است نه اجزای رکنیه مجملا حق اینست که نیت خارج از اعمال
و شرط و موقوف علیه امتثال است و از شرایط رکنیه است که اخلال بان عمدا یا سهوا مبطل است س
بجهة سفر از محله بمحله نقل مکان مثلا از پای قلعه بچهارسو و شهر نو قصر یا تمام است ج در بلاد عظیمه
مثل اصفهان مثلا ظاهر اینست که اعتبار بمحله بوده باشد بنابراین در فرض مذکور ظاهر اینست قصر نماید
اگر چه احتیاط مقتضی جمع مابین قصر و اتمام است س در نماز قضا ترتیب لازم باشد یا نه ج ظاهر اینست
که در صورت معلومیت عدد و قضا ترتیب لازم باشد س الاذان للمراة مستحب ام لا ج استحباب
اذان اختصاص برجال ندارد بلکه در حق نساء هم استحباب آن ثابت است لکن مبالغه و تاکید بنحوی که در
حق رجال است در حق نساء نیست مجملا اذان از مستحبات اکیده است در حق رجال و مستحبات غیر مؤکده
است در حق نساء س هم چنانکه جمیع نوافل را ادا یا قضا یا نماز جعفر طیار و نمازهای پیغمبر یا ائمه
را میتوان در راه رفتن و سواره کرده رکوع و سجود آن را بایماء کرد اگر چه بهر سمتی باشد حتی پشت بقبله
باشد در حال اختیار در حال نشستن نیز بهر سمتی باشد اختیارا بایماء در رکوع و سجود میتوان کرد یا
مرخص فرموده اند ج اتیان بنوافل مطلقا بچند نحو میتوان نمود اول انست که رو بقبله نموده نافله را
بجا آورده رکوع و سجود را بطریق متعارف بعمل آورد دوم مثل اول است مگر اینکه رکوع و سجود را بایما
بعمل آورد سیم مثل دوم است مگر اینکه سجود را سجود متعارف بعمل آورد پس نماز نافله را ایستاده
رو بقبله بعمل آورد بعد از فراغ از قرائت ایماء بجهة رکوع بعمل آورده و سجود را بطریق متعارف
بعمل آورد چهارم انست که نافله را نشسته بعمل آورد رو بقبله و رکوع و سجود را بطریق
متعارف بعمل می آورد پنجم انست که نافله را نشسته بعمل آورد رو بقبله و رکوع و سجود را بایما بعمل
آورد ششم مثل پنجم است مگر آنکه سجود را بطریق متعارف بعمل آورد پس نماز نافله را نشسته
رو بقبله بعمل می آورد و بعد از فراغ از قرائت ایماء بجهة رکوع میکند و بعد از آن سجود را
بطریق متعارف بعمل می آورد هفتم انست که نماز نافله را ایستاده بعمل می آورد بدون توجه بسمت قبله
بلکه با توجه بسمت مشرق و رکوع و سجود را بطریق متعارف بعمل می آورد هشتم انست که نماز نافله
را ایستاده بسمت مشرق نماید و بجهة رکوع و سجود ایماء نماید نهم انست که نماز نافله را بجانب مشرق
ایستاده نماید و بعد از فراغ از قرائت ایماء بجهة رکوع نماید لکن سجود را بطریق متعارف نماید دهم
انست که نماز نافله را بجانب مشرق نماید نشسته و رکوع و سجود را بطریق متعارف نماید یازدهم انست

کنماز

که نماز نافله را بجانب مشرق نماید نشسته لکن رکوع و سجود را بطریق ایماء بعمل آورد دوازدهم
انست که نماز نافله را نشسته بجانب مشرق بعمل آورد و بعد از فراغ از قرائت ایما بجهة رکوع
نماید و سجود را بطریق متعارف بعمل آورد سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم و هفدهم و هجدهم
مثل هفتم و هشتم و نهم و دهم و یازدهم و دوازدهم است مگر اینکه در حال اتیان بنافله متوجه بجانب
مغرب میشود نوزدهم و بیستم و بیست یکم و بیست دوم و بیست سیم و بیست چهارم مثل صور مذکوره
است مگر آنکه در حال اشتغال بنافله پشت بقبله کرده است ظاهر اینست که جمیع اقسام مذکوره
جایز بوده باشد بنابراین هرگاه کسی در مجلس نشسته باشد پشت بقبله و در تنگی وقت نافله خوف خروج
وقت نافله را داشته باشد ظاهر اینست که بهمان حالت اتیان بنافله میتواند نمود و در رکوع و
سجود اکتفا بایما میتواند نمود لکن در ایما بجهة سجود سر را قدری پستتر کج نماید مخفی نماند که حکم بجواز در
کل صور مذکوره اگر چه مسلم است لکن نظر باینکه در غیر دو شش صورة که اولا مذکور شد امر دائر
است مابین اتیان بمستحب ظاهر و فعل حرام محتمل نظر باینکه جماعتی از فقها در حالت وقوف و استقرار اتیان
بنافله را بغیر از سمت قبله تجویز نفرموده اند لهذا احتیاط اجتناب خواهد بود و انچه مذکور شد از
اقسام مذکوره همه در اشتغال بنافله بود در حالت وقوف و استقرار و اما در حالت مشی یعنی در حال راه
رفتن بی تشکیک در جواز آن نیست خواه کل نافله اتیان شود بسمت قبله یا کل اتیان شود بغیر از سمت قبله یا بعضی
بسمت قبله و بعضی بغیر از سمت قبله و خواه رکوع و سجود را بطریق متعارف عمل آورد مثل آنکه
در اثنای مشی شروع نمود بنافله بعد از فراغ از قرائت میتواند رکوع و سجود را بطریق متعارف بعمل
آورد یا ایما نماید بجهة هر یک از رکوع و سجود لکن در ایما بجهة سجود سر را زیادتر کج نماید و میتواند
جمع مابین هر دو نماید باین نحو که بجهة رکوع ایماء نماید و سجود را بطریق متعارف بعمل آورد و در
صورتی که نافله را بغیر از سمت قبله اتیان نماید احتیاط مقتضی اینست که در حال تکبیرة الاحرام رو
بقبله نماید لکن لازم نیست س زید در جائی قصد اقامه کرده از محل اقامه بجائی که از حد ترخص میگذرد
میتواند برود یا نه و هرگاه تواند برود بجائی برود شب در آنجا میتواند بماند یا نه و هرگاه تواند فرق
در عشره اول و ثانی هست یا نه و در صورتی که از محل اقامه بجائی برود بقصد اینکه در مراجعت
یازده روز دیگر در همان محل اقامه بماند میتواند رفتن یا نه در صورتی که بتواند رفت مثلا یکسفر
رفت و مراجعت نمود پیش از آنکه ده روز دیگر بعد از این مراجعت نماید بمحل اقامه نمانده باشد
باز میتواند بجائی برود با آنکه هر سفری که بجائی رفت و مراجعت بمحل اقامه نمود قصد بکند ده روز
بماند باز یکسفر دیگر برود بعد از آنکه مسافر در جائیکه تمام ماند یا از این شروط را درکار دارد
و حد ترخص بانگ مؤذن معتبر است یا سواد بلد و قریه و در سواد اعظم مثل اصفهان یا شهر کوچک
از محله بمحله دیگر که مسافت آن بقدر ترخص باشد میتواند رفت یا نه ج در حین نیت اقامه عشره

ایام اگر منظور این شخص این بوده که از محل اقامه در اثنای عشره ایام بان موضع که خارج از آن مکان است
یعنی توابع آن نیست تردد خواهد نمود ظاهر اینست در چنین صورت اقامه عشره منقطع نشده
پس قصر نماز لازم است و اما هرگاه در حین نیت اقامه عشره ایام جازم باشد که دو روز در آن
مکان توقف خواهد نمود لکن در اثنای عشره ایام باعثی بهم رسید که خواهد از محل اقامه بان مکان رفته
باشد پس هرگاه قصد او این باشد که بعد از عود از آنمکان ده یوم توقف خواهد نمود در آن محل اقامه پس
نماز را در محل اقامه در چنین صورت تمام میکند و اما هرگاه قصد توقف ده یوم را در آن محل اقامه نداشته
باشد احتیاط در دین مقتضی جمع مابین قصر و اتمام است و اما هرگاه قصد حرکت از محل اقامه بان مکان
بعد از انقضای عشره ایام بوده باشد در اینصورت اگر قصد عود بمحل اقامه را ندارد و قصد توقف ده
یوم در آنمکان نیز ندارد بلکه مقصودش اینست که دو یوم مثلا در آنمکان توقف نموده از آنجا بوطن خود مراجعت خواهد
نماز قصر خواهد بود و اما هرگاه قصد توقف ده یوم در آنجا داشته باشد مشخص است نماز تمام
خواهد بود و اگر قصد عود بمحل اقامه را داشته باشد در اینصورت اگر مقصودش از آن باشد بعد از عود
ده یوم توقف در محل اقامه خواهد نمود البته نماز تمام خواهد بود و اما هرگاه قصد عود بآنمکان
را از محل اقامه داشته باشد لکن قصد توقف ده یوم را نداشته باشد نماز را در اوان ذهاب
بآنمکان و در نفس آنمکان تمام بنماید و در محل اقامه باز ظاهر اینست که تمام باشد مع الاحتیاط در این
صورت در محل اقامه جمع مابین قصر و اتمام است س هرگاه کسی نماز واجبی خود را اکثر از روی
سهل انگاری بدون عذر ترک نماید حال پشیمان و نادم شده آیا توبه اش چه چیز است و قضای
آن چگونه بعمل آورد و موسع است یا مضیق ج نظر بتصریح آیات قرآنیه و اخبار وارده از حجج الهیه
جلت عظمته توبه امثال این معصیته که مذکور شد مقبول است هرگاه فی الحقیقه نادم از آن عمل
قبیح بوده باشد و از ندامت واقعیت داشته عازم بر عود بآن در استقبال نبوده باشد بلکه تا
عدم عود بمثل آن بوده باشد خداوند عالم جلت عظمته مواخذه از آنچه از او شده نخواهد فرمود
توبه و همین ندامت است که مذکور شد و قضای چنین نمازها واجب است و از نمازها که باین
نحو اخلال نموده قضا نماید احتیاط اینست مهما امکن تعجیل در اتیان بصلوة مقضیه نماید تا فارغ
شود س شخصی مدیون و مقروض باشد و ملک و املاک و خانه و اثاث البیت هم داشته باشد
و علاوه بر اینها خط خوبی داشته باشد چنانچه کتابت بکند هر هزار بیت پنج هزار بهم رسد و نخواهد
طلب مردم را حبس نموده نرساند نافله شب بکند یا این نافله شب از برای چنین شخصی عبادت است یا
معصیت ج در صورتی که صاحب حق راضی بتاخیر نشده باشد بر مدیون واجب است ادای
دین خود نماید اگرچه بطریق کتابت بوده باشد با تمکن ادای ترک آن و اشتغال بنوافل در حق
او در صورت عدم رضای صاحب حق جایز نیست بلکه جماعتی از فحول و اعاظم علما حکم فرموده اند

در چنین صورت نماز واجب و امر کاه در سعه وقت بعمل بیاورد باطل خواهد بود س اگر کسی
خود را عادل نداند و بعضی او را تکلیف کنند که پیش نمازی ایشان را بکند و باو بگویند که ما
عدالت ترا فهمیده ایم و ترا عادل میدانیم آیا در اینصورت اگر آن شخص پیش نمازی کند باعث
ناخوشی بجهت او ندارد یا دارد و مسئله دیگر اگر پیش نمازی او و باعث کسر قلب پیش نمازی که معلم
آن شخص در بعضی اوقات بوده باشد بشود در اینصورت کسر قلب از معلم مرجوح تر است یا کسر قلب
آن بعض ج باعتقاد این خادم شریعت مطهره عدالت شرط ائتمام است نه امامت بنابراین هرگاه
ماموم کسی را عادل داند اقتدا باو میتواند نمود اگرچه امام خود را عادل نداند بلی هرگاه امام
اخبار بعدم عدالت خود نماید بلحاظ اخبار موجب تزلزل ماموم شود در عدالت امام از مقام دیگر
مجملا در صورتی که ماموم کسی را عادل دانست در نماز یومیه اقتدا باو میتواند کرد اگرچه مقتدی
به راضی باقتدا باو نبوده بلکه عالم باینکه دیگری باو اقتدا میکند نبوده باشد و اما آنچه قلمی شد
که امامت شاگرد موجب کسر قلب استاد میشود از سخن سوء ظن است مسلمان چه نحو ممکن است
که کسی عادل متدین باشد راضی بنا باشد که کسی اقدام نماید مستحسن در شریعت مطهره مجملا
از سوء ظن بمسلمانان اجتناب از آن لازم است س در خصوص قصر صلوة و صوم بباغ تو
خانه بقدر مابین چ که احتیاط در دین رعایت قصر و اتمام است س ترک صلوة عشا نسیانا
موجب روزه است یا نه ج بلی اخلال بنماز عشا نسیانا باعتقاد این خادم شریعت مطهره موجب
صوم نهار روزه است لکن در مسئله تفصیلی هست مثل آنکه هرگاه اخلال بنماز عشا در حول مسئله
اتفاق افتاده باشد یا بسبب بعد نظر باعید اصح اتفاق افتاد تفصیل مسئله علی ما ینبغی مذکور در
تحفة الابرار است رجوع بآن مناسب بلکه لازم است س در نماز شفع قنوت دارد یا نه ج بلی
قنوت ثابت و مستحب است در نماز شفع و قول بعدم ثبوت قنوت در آن ضعیف است س ماموم
قبل از امام سر بردارد یا باید دو باره بسجده برود یا نه ج ماموم هرگاه قبل از امام رفع راس از
سجود باعتقاد اینکه امام رفع راس از سجود نموده است بعد از رفع راس ماموم فساد اعتقاد
او ظاهر شد در این صورت اگر ممکن باشد از درک امام در سجود لازم است بر ماموم که عود بسجده
نماید پس هرگاه در صورت مفروضه ملحق بامام نشود در سجود نماز او باطل خواهد بود و اما هرگاه
متمکن از لحوق بامام در سجود نباشد باین نحو که امام بلا فصل رفع راس از سجده نمود در چنین
صورت ظاهر اینست که عود ماموم بسجود لازم نباشد بلکه ظاهر اینست که عود ماموم بسجود
در اینصورت جایز نبوده باشد س هرگاه شکی حاصل شود در حال قیام مابین سه و
چهار در جائی که یقین بیک سجده فراموش شده نماید از رکعت ما تقدم بعد از تروی آیا حکم حالت
شک ما بین دو و سه دارد که محکوم ببطلانست یا حکم شک در مابین سه و چهار دارد و اقوی است

که مصلی طامع است براینکه از سه کمتر نیست لکن احتمال اینکه رکعت چهارم باشد قایم است بنابراینکه
قیام را منهدم نموده احتمال میدهد رکعتی که اخلال بیک سجده او نموده رکعت دویم باشد چنانچه
احتمال میرود رکعت سیم باشد بنابراین شک او راجع میشود بدو و سه چونکه قبل از اکمال سجدتین است
بنابراین نماز باطل خواهد بود این در صورتی نیست که به همان حالت شک باقی باشد وگاه هست در این
صورت بعد از تروی مظنون شود که رکعت دویم است یا سیم است بنابراین عمل به مقتضای مظنه
خواهد نمود س از رکعت اول نماز یک سجده را فراموش نمود و از رکعت دوم رکوع را فراموش
نمود و سجده اولی را بعمل آورده حال متذکر شد آیا صحیح است ج اگر قبل از دخول در سجده متذکر
شود که سجده را در رکعت اول فراموش نموده در اینصورت مسئله میداند که این سجده را که بعمل
می آورد از سجده رکعت اولی است نماز او صحیح خواهد بود و اما هرگاه بعد از دخول در سجده
یا بعد از رفع راس از سجده متذکر شود چونکه سجده را بقصد رکعت ثانیه بعمل آورده است
چونکه مفروض اینست که رکوع آن رکعت را فراموش نموده است نماز باطل خواهد بود س در
باره شخص مسافری که قصد اقامه ده روز در بلدی نماید و بعد از اتمام ایام اقامه یقینا ده روز دیگر
میداند که در این بلد نخواهد بود که قصد اقامه مجدد نماید در خصوص نماز و روزه در اتمام
قصر صوم و افطار چکند هر کدام در شرع شریف مقرر است بیان فرمایند و دیگر زن مسافره
وارد بلدی شد و قصد اقامه ده یوم نمود در آن حین عادتی که زنان داشته اند بر او طاری شد
بعد از تطهیر حکم نماز و روزه آنچه چیز است ج اقامه مجدد ضرور نیست بلکه هر قدر که در محل اقامه
است اگرچه یک روز بوده باشد لازم است تمام صلوة و ایشان بصوم نموده باشد ضعیفه بعد
از رفع حیض غسل نماید بعد از غسل لازم است تمام صلوة و ایشان بصوم نموده باشد نظر باینکه
فرض اینست که قصد اقامه عشره ایام نموده بوده است تخلل عادت در اثنای مدت اقامه
تغییر حکم نمیشود س التماس اینست جهر و اخفاتی که در نماز ثابت است بیان فرمایند ج
اقوال و اذکار ثابته در صلوات باعتبار جهر و اخفات منقسم میشود بر چهار قسم واجب الجهر و واجب الاخفات
و راجح الاخفات و راجح الجهر توضیح مطلب مقتضی اینست که گفته شود در نماز جهری مثل نماز
مغرب و نماز عشا اقسام اربعه مذکوره در هر یک از دو نماز مذکور متحقق است اما آنچه جهر در
آن واجب است مثل قرائت حمد و سوره در هر یک از دو رکعت اولی از این دو نماز و اما آنچه اخفات
در آن لازم است مثل فاتحة الکتاب یا تسبیحات اربعه بدل آن در رکعت ثالثه از نماز مغرب
و رکعت ثالثه و رابعه در نماز عشا و آنچه اخفات در آن راجح است در استعاذه یعنی اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم در رکعت اولی قبل از شروع بقرائت حمد و اما آنچه جهر در آن مستحب است
در ما عدای اقسام ثلثه که مذکور شد مثل ذکر رکوع و سجود و تشهد و تسلیم و قنوت و دعا

بعد

بعد از رکوع و سجود و تکبیرات مثل تکبیرة الاحرام و غیر از تکبیرات واقعه در اثنای صلوات که تکبیرة الرکوع
و تکبیرات سجود است و اما نماز صبح پس در آن یک قسم که وجوب اخفات بوده باشد منتفیست و اما
اقسام ثلثه غیر از آن ثابت است مثل آنکه جهر در قرائت حمد و سوره در هر دو رکعت لازم است و
اخفات در استعاذه مستحب است و در سایر اذکار و ادعیه جهر راجح است چنانچه در نماز ظهرین وجوب
جهر منتفی است و سایر اقسام برقرار است مثل آنکه اخفات لازم است در حمد و سوره در دو رکعت اولی
و ثانیه و همچنین اخفات لازم است در حمد یا تسبیحات بدل آن در دو رکعت اخرتین و جهر مستحب است در
بسم الله الرحمن الرحیم در حمد و سوره و همچنین جهر مستحب است در قنوت و همچنین مستحب است در
دعای بعد از رفع راس از رکوع یعنی در سمع الله لمن حمده والحمد لله رب العالمین اهل الجبروت والکبریاء والعظمة
لله رب العالمین و اخفات مستحب است در ما عدای آنچه مذکور شد از وجوب اخفات و جهر مخفی
نماند آنچه مذکور شد در حق رجال است و اما نساء پس وجوب جهری بلکه رجحان جهری در حق ایشان ثابت
نیست و همچنین آنچه مذکور شد در حق منفرد است و اما در حق امام پس رجحان اخفات در حق
او ثابت نیست مگر در استعاذه و تکبیرات سته افتتاحیه اگرچه ممکن است که گفته شود که تکبیرات
مذکوره خارج از محل کلام بوده باشد و اما در حق ماموم پس عکس امام است پس رجحان جهری در
حق او ثابت نیست اگرچه در نماز جهری بوده باشد چنانچه در حق امام رجحان اخفاتی ثابت نیست
اگرچه در نماز اخفاتی بوده باشد مگر در استعاذه در جمیع صلوات س بیان فرمایند که شخصی
فرش بقدر نشستن چهار پنج نفر در مسجد شب پهن میکند بجهة فردا که نماز بکند و مانع است
از اینکه دیگران در آن مکان بنشینند یا در این صورت دیگری میتواند این فرش را بردارد و
در آن مکان بنشیند و نماز بکند یا نه و شخصی که فرش را پهن کرده مردم را منع از نشستن میکند
و بعضی از دوستان و آشنایان را خود در آنجا جای میدهد بیان فرمایند که نماز صاحب فرش و کسانی را که بروی
فرش جای میدهد و کسی که فرش را برمیچیند و در آن نماز میکند چه صورت دارد ج نظر باینکه
که مسجد وقف است بر مصلین هر شخص مصلی میتواند بقدری که خود در آن نماز کند بجهة نماز
خود تصرف نموده باشد و در صورتی که تصرف نمود آن شخص احق و اولی است نسبت بدیگران
ما دامیکه در آنجا نشسته است یا پاشده باشد لکن بقصد عود و رحل او در آنجا باقی باشد مثل
مهر یا تسبیح یا جوراب یا جای نماز و نحو آنها و هرگاه علاوه بر این قدر را تصرف کند پس هرگاه
وکالت از دیگری در این باب داشته باشد و بقصد وکالت موکل تصرف کرده باشد ظاهر این
است در چنین صورت آن شخص موکل اولی و احق از دیگری هست یعنی دیگری را تسلط نیست
مکانی را که شخص وکیل بجهة موکل خود تصرف نموده انتزاع نموده باشد و اما هرگاه چنین تصرف
بقصد وکالت از شخصی نموده باشد بلکه مکانی را در مسجد تصرف نموده هر کس را که خواهد جا داده

باشد و هر کس را که نخواهد ممانعت نموده باشد ظاهر اینست که چنین تصرف موجب اولویت تخصص
نسبت بعلاوه از مکان نشود پس دیگری را در چنین صورت از نماز در آن مکان ممانعت نمیتواند نمود
پس ممانعت در چنین صورت مخالف شریعت مطهره خواهد بود بنا بر این دیگری با عدم رضای
آن شخص در آن مکان نماز میتواند کرد س نماز جمعه را در امثال این زمان جایز میدانند
یا نه و حکم نماز جمعه کدام یک از احکام خمسه است ج صلوة جمعه اعصار که غیبت امام زمان است
پس قول بوجوب عینی انکار جماعت متاخرین مستحدث شده و انصاف اینست که بین الضعف و ظاهر الخطا
میباشد اما قول بحرمت اگر چه آن هم ضعیف است لکن نظر باینکه قایل باین جماعت از اعاظم فقها
میباشند لهذا ترك نمودن اقرب باحتیاط خواهد بود پس مختار در این اعصار در نظر این خادم
شریعت سید ابرار قول تخییر است یعنی مکلف مخیر است بعد از زوال جمعه ما بین اتیان بصلوة
جمعه و ترك ظهر یا بعکس ظاهر اینست امامت در صلوة جمعه مختص بمجتهد و فقیه نیست
اختصاص مفتی بلمعه و تنقیح و محقق ثانی است در جامع المقاصد و جعفریه و تعلیقات از مرحوم
بر شرایع و ارشاد بلکه چنانچه در حق مجتهد ثابت است و مقلد مجتهد نیز میتواند امامت نمود در
صورت تحقق شرایط آن از تمکن اتیان بخطبتین و عدد و غیرهما س هرگاه شخصی نماز قضاء
بر ذمه خود داشته باشد نماز یومیه خود را اول وقت میتواند بجا آورد و مشغول اعمال مستحبه
میتواند شد یا نه ج ظاهر اینست اشتغال ذمه بفریضه مانع از ارتکاب مستحبه نشود و همچنین
ظاهر اینست که اشتغال ذمه بقضاء فریضه مانع از اشتغال بحاضره در سعه وقت نشود
س شخصی اعمال مستحبه بدنی اجازه مجتهد حی از کتاب میت مثل جامع عباسی و زاد المعاد تواند
بجا آورد یا نه ج اعمال مستحبه مثل ادعیه از هر کتاب باشد تلاوت میتواند نمود س هرگاه
کسی با امام برسد و صفها برجا باشد و منفرد نماز بخواند اذان و اقامه جایز است یا نه ج در صورتی
که صفوف باقی باشد همان نماز که امام فارغ شده این شخص خواهد اتیان نموده باشد در چنین
صورت اذان و اقامه ساقط است س هرگاه ماموم مسبوق در رکعتین اخیرتین امام پیش از قرائت
بعض فاتحة الکتاب را نتواند درك نموده متابعت بکند یا قصد انفراد و هرگاه ادراك تمام حمد
خاصه نمود دون سوره قصد انفراد نماید یا متابعت کند ج هرگاه رکعت اولی ماموم باشد
رکعت ثالثه و رابعه امام و امر در چنین صورت مردد میشود ما بین اتمام حمد و عدم درك رکوع
با امام ظاهر اینست هر دو جایز باشد با افضلیت ثانی نظر باینکه در اول قصد انفراد مینماید
نماز منفرد را خواهد بود و اولی اینست در چنین صورت اگر قبل از دخول در صلوة عالم باشد که متمکن
از اتمام حمد نخواهد بود داخل در نماز نشود مگر بعد از دخول امام در رکوع س در کلام
بیجا و سلام بیجا سجده سهو باشد یا نه در غیر از دو که یک سجده و تشهد فراموش شده و شك

میان چهار و پنج بوده باشد سجده سهو هست یا نه ج در غیر پنج موضع سجده سهو لازم است س با علم
بنجاست در مسجد و عدم ازاله آن صلوة در سعه وقت صحیح است یا نه ج در چنین صورت اگر چه حکم
ببطلان نماز نمیکنیم لکن احوط اعاده آن نماز است س با متنجس محمول مثل ثوب محمول در جیب و بغل و دستمال
و امثال آن صلوة جایز است عمدا یا نه ج متنجس محمول اگر ما یتم به الصلوة است مثل لباس بحیثی که در
جیب باشد نماز با آن جایز نیست و اگر ما لا یتم به الصلوة باشد عیب ندارد س کسی که نماز قضا وجوبا
بر ذمه دارد در سفر بدون قصد اقامه میتواند اتیان نماید یا خیر ج نماز قضا را در سفر و حضر
اتیان میتوان نمود در سفر حاجت بقصد اقامه نیست س اذان و اقامه را با استقبال نشسته
میتوان اتیان نمود یا نه ج بلی میتوان لکن افضل در اذان و احوط در اقامه آنست که امور معتبره
در اصل نماز رعایت در آن شده باشد س اذکار مستحبه که در کتابها دیده میشود مثلا مثل اینکه
حدیث است که سلام الله الحسین و لعنة الله علی قاتل الحسین از این قبیل هرگاه اذن از مجتهد نخواهد
دید هما حدیث در کتاب بگوید بنا دید سنت نمود یا خیر ج دور نیست که اکتفا توان نمود لکن با
سؤال از مجتهد اولی خواهد بود س هرگاه میت وصیت نموده که از تاریخ مکلف شدن او تا موت
نماز بجهة استیجار صوم و صلوة نمایند یا پانزده سال بجهة ایام عدم تکلیف محسوب داشته ما بقی را
صوم و صلوة بجهة او بگیرند یا آنکه میتوانند من باب الاحتیاط دو سال یا سه سال زیاد در استیجار
صوم و صلوة نمایند بجهة احتمال اینکه شاید در چهارده سال یا سیزده سال مکلف شده باشد ج
اگر زمان تکلیف آن شخص مشخص نموده باشد پانزده سال موضوع نموده علاوه را استیجار نمایند
ظاهر اینست همین قدر کفایت میکند در عمل بمقتضا وصیت س بیان فرمایند که موصی قرار
معینی بجهة استیجار صوم و صلوة نموده و تعیین آن را با وصیا واگذاشته یا اوصیا میتوانند که بهر مبلغ
که صلاح دانند بجهة صوم و صلوة بدهند یا آنکه حد وسط یا اعلی یا اقل آنچه کمتر نمیگیرند باید بدهند
ج در صورتی که تعیین را با وصیا واگذارده باشد بهر نحو که صلاح دانند میتوانند نمود س حکم
وجود حائل ما بین امام و ماموم در رجال مانع از اقتدا است در حق زن نیز چنین است یا نه یعنی
که هرگاه مرد امامت نماید و زن در جائی بایستند که حائل باشد بنحوی که نه مشاهده امام میتوانند
نمود و نه مشاهده احدی از مامومین که مشاهده امام نماید آیا در حق چنین زن اقتدا بمرد در
چنین صورت جایز هست یا نه ج این مسئله محل خلاف ما بین فقهای شیعه است این حال در نظر
اینست که این دلیل بر منع فرموده از اقتدا در چنین صورت یعنی نفر به مرد و زن ننموده است که وجود
حائل را در هر دو صورت مانع از اقتدا دانسته عبارت شرح و این باب اینست لا تکون بین الجماعة
بین المأموم و الامام او بین الصف حائل یحجبها و غیره الی ان قال و قد وردت الرخصة للنساء ان یصلین اذا
کان بینهن و بین الامام حائل و الاول الاظهر و الاصح ظاهر اینست که وجود حائل در حق زنان مانع

از اقتدا بنوده باشد و فاقا للاکثر الاصحاب قال فی الذکری الحایل انما یمنع اذا کان المأموم رجلا
وخشی علی الاقرب اما لو اقتدت المرأة بالرجل وبینهما حایل فانه جایز وظاهر العلامة فی التذکرة دعوی
الاجماع علیه قال یجوز ان تصلی المرأة من وراء الجدار مقتدیة بالامام وان لم تشاهده ولا من یشاهده
عند علمائنا والمستند فی ذلک الموثق المروی فی باب احکام الجماعة من یب عن عمار قال سئلت ابا عبد الله
عن الرجل یصلی بالقوم وخلفه دار فیها نساء هل یجوز لهن ان یصلین خلفه قال نعم ان کان الامام اسفل
منهن قلت فان کان بینهن وبینه حایطا او طریقا قال لا باس هو العالم س در سقوط اذان
واقامه در جوقی نادم مسجد اتحاد صلوتین را شرط فرموده اند یا حال که نماز ظهر و عصر و یا مغرب و
عشا کیا هم گذارده میشود و کسی بقصد ظهر یا مغرب بیاید و بعد از هر دو نماز برسد یا ساقط
است یا نه در صورت عدم سقوط از نماز اول یا از نماز دوم ساقط است یا بقای صفوف یا نه ج معلوم
است آنشخص که بقصد ادای نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا رسید در این وقت نسبت بصلوة ظهر و مغرب
اتیان باذان واقامه مینماید اما نسبت بنماز عصر و نماز عشا ظاهر اینست که اذان واقامه ساقط
باشد در صورت بقای صفوف و ثابت باشد در صورت تفرق صفوف کل اینها مستفاد میشود بتحقیق
الابرار حاصل آنچه نقل نموده اند در صورتیکه کسی بقصد اداء ظهرین یا عشائین وارد مسجد شد
که امام از هر دو نماز فارغ شده است اتیان باذان و اقامه بنماز بجهت نماز ظهر و نماز مغرب و هم
نسبت بنماز عصر و نماز عشا در صورتی که حین اشتغال بصلوتین صفوف متفرق شده باشد و اما
هرگاه از آنوقت متفرق نشده باشد اذان و اقامه ساقط خواهد بود س اینکه قشون بیگی
حکام جور میباشند و در سفر قصد ظلم نداشته باشد نماز در سفر قصر کنند یا اتمام ج سفر
حکام اگر مشروع باشد مثل آنکه سفر بجهة دفع دزد است در اینصورت نماز هم قصر خواهد بود
هرگاه فساد از راه دیگر باشد و اگر سفر مشروع نباشد نماز تمام خواهد بود مگر بعضی از روی اضطرار
و عدم قدرت بر ترک اختیار آن سفر را نموده باشد در این صورت در حق چنین شخصی نماز قصر
خواهد بود س اگر چنانچه شخصی نماز قضا در ذمه او باشد آیا میتواند که نماز نافله شب را
بکند ج شخصی که نماز قضا در ذمه او باشد و اشتغال بنماز شب نماید اگر چه چنین کسی ظاهر
اینست که اشتغال بنماز شب در حق او جایز باشد لکن در صورتی که نماز قضا از خود باشد احتیاط
در این مقتضی اینست که سعی و اهتمام نموده ذمه خود را از نماز قضا بری نموده بعد از آن
اشتغال بنوافل نماید س اگر ثوب مصلی از آب مغصوب تر باشد آیا نماز با آن صحیح است یا نه
ج ثوبی که با آب غصبی تر باشد اگر رطوبت ناخوش داشته باشد نماز با چنین ثوب نمیتوان نمود
و اگر رطوبت فی الجمله یعنی رطوبت خفیفی باشد حکم بعدم جواز صلوة در آن نمیتوان نمود مگر در
صورتی که این رطوبت خفیفه مسبوق باشد برطوبت کثیر مجملا اگر این رطوبت باین نحو بوده باشد

که قطره

که قطره از آب غصبی یا قطرات از آن بثوب چکیده در چنین صورت حکم بعدم جواز نماز نمیتوان نمود
بلکه ظاهر اینست که جایز باشد خصوصا غالب در امثال این مقام اذن شاهد حال موجود است و
اگر باین نحو نباشد بلکه باختیار یا بی اختیار ثوب واقع در آب غصبی شد اگر اذن شاهد حال هست چنانچه
غالب چنین است نماز بی عیب است و اگر نه ظاهر اینست که نماز صحیح نباشد اگر رطوبت خفیف باشد س بعضی
ماموین که در عقب صفوف هستند قبل از آنکه صفوف پیشین تکبیرة الاحرام بگویند تحریم و اقتدا
ج همین که آنشخص در پیش روی این شخص است تکبیر گفت شخصی که در عقب او است تکبیر و اقتدای او میکند
است اگر چه سایر اشخاص که در صف مقدم هستند تکبیر نگفته باشد س جایی که متنجس از خون باشد اگر
قطره از آن بر لباس مصلی بچکد میتوان با آن نماز کرد یا غسل آن واجب است ج آبی که از خون نجس میشود
آن خون یا کمتر از درهم بغلی است یا بقدر درهم یا اکثر از درهم بر جمیع تقادیر آن آب متنجس از خون که
ثوب یا بدن رسیده سعه آن آب اگر کمتر از درهم بوده باشد در جمیع صور مذکوره نماز در آن جایز
است و اما هرگاه سعه آن آب بقدر درهم یا اکثر از درهم بوده باشد نماز در آن ثوب جایز نیست خصوصا
در صورتی که آن خون که این آب از آن نجس شده بقدر درهم یا اکثر از درهم بوده باشد س صلوة
استیجاری که عمل آن موقت بوقتی نباشد و هم چنین مدتی از برای او قرار داد نکنند اجاره آن صحیح خواهد
بود یا نه و بر فرض صحت وقت آن در این صورت موسع است یا مضیق ج حکایت استیجار در صلوة آیت
توقیت آن بوقت معین مثلا از طلوع شمس الی الزوال مثلا در صورتی است که چند سال صلوة از شخص
واحد باشد و نایب متعدد باشد در چنین صورت که منوب عنه واحد باشد و نایب متعدد چونکه ظاهر
احتیاط رعایت ترتیب است و ترتیب با عدم توقیت متحقق نمیشود لهذا مقتضای احتیاط توقیت است
باین نحو که یک نفر قرار شود نماز را بعمل آورد از طلوع شمس الی الزوال و دیگری من الزوال الی الغروب
ثالث من الغروب الی نصف اللیل و دیگری من نصف اللیل الی طلوع الفجر و خامس من طلوع الفجر الی طلوع الشمس
باین نحو که هر یک نماز یکروز را که شروع میکند از نماز ظهر نماز آن روز را تمام کند تا دیگری که
در وقت دیگر شروع بنماز ظهر میکند ترتیب در قضا حاصل شود و هکذا این شخص که شروع بظهر
میکند نماز همان روز را تمام نموده و هم چنین است حال با نایب آخر و اما هرگاه تعدد نایب نباشد
این توقیت ضرور نیست و اما تقیید مدت مثل اینکه یکساله نماز را از یکماه نکنند اند نیز مطابق احتیاط
است که جهل در زمان عمل نباشد لکن لازم نیست لکن احتیاط در صورت عدم تقیید مدت تعجیل
و مسارعت در فعل نماز است اگر چه حکم بلزوم نمیتوان نمود س مستحبات متعارفه در نماز
استیجار ترک میتوان نمود یا نه ج در ترک مستحبات نماز است در نماز اجاره ترک بعض مستحبات
مثل ترک دو تسبیحات اربعه در رکعت ثالثه نماز مغرب و رکعت ثالثه و رابعه نماز چهار رکعتی
مشکل نیست بلکه ظاهر اینست که جایز بوده باشد مگر در صورت تصریح در حین صیغه اجاره و هم

چنین است ترک تکبیرات رکوع و سجود و صیغه اولی از سه صیغه سلام و صیغه ثالثه ج در سجده
واجب و اگر اکتفا بیک ذکر میتوان نمود با آنکه بایست دعای بخصوص بخواند اگر در صورت نوشته ظاهر
شود که سائل معتقد وجوب ذکر در سجده واجبه تلاوت است چنین نیست ظاهر اینست که اصل
ذکر واجب نباشد بلکه مستحب است مخصوص اقتضا بما ثور اولی است س شخصی که امامت میکند
آیا بر ماموم لازم است که تفحص نماید و بداند که امام مجتهد است یا مقلد یا آنکه بمحض ثبوت عدالت
کفایت میکند شرعا میتوان بچنین امامی اقتدا نمود یا نه ج ظاهر اینست ماموم همین که امام را عادل
دانست اقتدا باو جایز باشد اگرچه علم باجتهاد یا تقلید او نداشته باشد پس در صورت ثبوت عدالت
امام تفحص از اینکه او مجتهد است یا مقلد لازم نیست س در بین نماز جماعت قصد انفراد یا جایز است
مطلقا یا جایز نیست یا احتیاج بتفصیل است مثل در حال اختیار یا اضطرار بیان فرمایند ج
ظاهر اینست که شروع در نماز بقصد جماعت در غیر جماعت واجبه منشأ وجوب اتمام آن نماز بجماعت
نباشد پس هر وقت که خواهد قصد انفراد میتواند نمود اگرچه در حالت اختیار بوده باشد بلی هرگاه
جماعت در آن نماز واجب باشد مثل نماز جمعه مثلا مشخص است قصد انفراد در حال اختیار
جایز نخواهد بود س ذکر سجده سهو را بیان فرمایند که بچه نوع بگوید ج ذکر سجده سهو
بچند نحو وارد شده است اول بسم الله و بالله اللهم صل علی محمد و آل محمد دوم بسم الله و بالله
السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته بهر یک از این دو نحو که بخواند خوبست دور نیست
که اول اسلم باشد س هرگاه عرقچین یا بره کلاهی یا دستمال مصلی حرام باشد نمازش صحیح است یا نه
و هرگاه اینها نجس باشد چه صورت دارد ج عرقچین یا دستمال حرام نماز با هر یک از اینها اگر بوده
باشد یعنی نماز در صورتی که عرقچین حرام یا دستمال حرام با مصلی بوده باشد و در وقت نماز عالم
بحقیقت حال بوده باشد نماز باطل خواهد بود خواه عرقچین در سر مصلی بوده یا جای دیگر بلی هرگاه
جاهل بحقیقت حال بوده باشد یعنی نمیدانسته که آن عرقچین که با او هست حرام بوده است ظاهر
است که نماز او صحیح بوده باشد و اما هرگاه عرقچین نجس بوده باشد ظاهر اینست که نماز با او صحیح
بوده باشد اگرچه در حالت نماز عالم بحقیقت حال بوده باشد س اما مبنی مدعی اجتهاد دین
فرض ثبوت اجتهاد چنین امامی تقلید میت را جایز میداند ماموم که تقلید مجتهدی میکند که او تقلید
میت را جایز نمیداند میتواند با چنین امامی اقتدا نماید یا جایز نیست و بر فرض عدم جواز آیا مدتی
که بدون اطلاع آن مجتهد نماز کرده نماز او چه صورت دارد ج اعتقاد مجتهد بجواز بقاء
بر تقلید مجتهد میت مانع از اقتداء بآن مجتهد نیست اگرچه ماموم مقلد مجتهدی باشد که بقا
بر تقلید مجتهد میت را تجویز نکند و اما هرگاه کسی اقتدا بچنین مجتهدی کرده باشد با عدم
اطلاع بفتوای مجتهدی که تقلید او مینمود پس اگر در حین اقتدا شک داشته باشد در صحت

عمل نماز او باطل و اعاده او لازم و اگر شک نداشته باشد بلکه معتقد صحت آن بوده دور نیست که
نماز او صحیح بوده باشد نظر باینکه دور نیست که مسئله محل وفاق فقها بوده باشد س در اینکه
زمین مباحی که در او عمارت بنا کنند و چوب و خشت و سفال آن عمارت غصبی باشد بعبارت اخری در
زیر سقف غصبی و جداری که سقف بروی آنست غصبی باشد نماز صحیح است یا نه و هم چنین بر روی
آن جدار غصبی چوب حلال بکشند از قبیل بالاخانه عمارت و غرفه که زمین عمارت حلال دیوار
که بر روی آن چوب گذارده اند و چوبها حلال نماز در اینصورت جایز است یا نه ج در صورتیکه زمین
الطاق و فضای آن مباح بوده باشد و سقف و جدار از آلات غصب ساخته شده باشد و وقت اشتغال
بنماز هیچ عضوی از اعضای مصلی بجدار او و سقف آن نرسد در چنین صورت حکم ببطلان نماز در
نظر این خادم شریعت مطهره مشکل است لکن احتیاط در دین مقتضی اجتناب از آن است و اما
هرگاه چوب مباح بوده باشد و واضع سازند و طره چوب را بجدار غصبی که بالاخانه در آن ساختم
بشود و در حالت نماز با ایستادن بالاخانه یعنی اشتغال بنماز در آن بالاخانه نماید حکم بصحت
چنین نماز مشکل است و دور نیست که نماز در بالاخانه باطل باشد پس اجتناب لازم خواهد بود س
آیا کسی که تقلید میت میکند و هر فرق اینست که مرد این یک مسئله اجتهاد کرده ام و یا از فلان مجتهد
حی که تقلید میت را جایز میداند تقلید کرده ام یک مسئله را آیا مقلد شما میتواند که بچنین امام
اقتدا کند یا نه ج کسی که میگوید من تقلید میت میکنم در نماز خود نماز آنکس باطل خواهد بود
پس حکم ببطلان نماز اقتدا بچنین کسی میتوان نمود بلی اگر امام کسی باشد که تقلید مجتهد حی
نموده بعد آن مجتهد از دار فنا بعالم بقا رحلت نمود شخص مقلد بتقلید مجتهد حی باقی بر آن
تقلید باشد و چنین کسی امامت کند کسیکه تقلید مجتهدی کند که بقای بر تقلید را تجویز
نمیکند گاه هست اقتدا بچنین امام میتوان نمود و گاه هست اقتدا نمیتوان نمود تفصیل مطلب
مقتضی اینست که گفته شود اگر آن امام که باقی بر تقلید میت است بنا نماز نماید هر چیز را که مجتهد حی
که بقاء بر تقلید میت را تجویز نمیکند لازم میداند و هم چنین اجتناب نماید هر چیز را که مجتهد
مذکور اجتناب از آنها را لازم میداند در چنین صورت مقلد آن مجتهد اقتدا بامام مسطور میتواند
نمود و هرگاه چنین نباشد مثل اینکه امام اتیان بنماز مینماید که بهند حرمتش مثلا بتقلید
مجتهد میتی که قایل بجواز آن بود و شخص ماموم تقلید مجتهدی مینماید که عمار باکمه بند حرمت
را تجویز نمینماید در چنین صورت اقتداء بچنین شخصی چنین امامی جایز نیست ملخص مقال
در اینمقام اینست که اعتقاد امام بجواز چیزیکه مجتهدی که ماموم تقلید از مجتهد او میکند
که تجویز آن نمیکند مضر باقتدا نمودن نیست بلکه موجب عدم جواز اقتدا اتیان امام است در نماز
چیزیرا که مجتهدی که ماموم تقلید آن مجتهد میکند از او تجویز نمیکند تنقیح مقام مقتضی اینست

که گفته شد یا معلوم است که امام بعمل میاورد در اثنای نماز چیزی را که مجتهد ماموم تجویز نمی
کند یا معلوم است که بعمل نمی آورد چنین چیزی را اصلا یا اتیان چنین چیزی در اثنای نماز
وعدم اتیان هیچ یک معلوم نیست و در قسم ثالث یا معلوم میشود بر ماموم که امام اتیان
بچنین چیزی در اثنای نماز نموده یا نه و در صورت معلوم شدن بر ماموم میگویم یا معلوم شدن
بعد از فراغ از نماز است یا در اثنای نماز پس اقسام مسئله متعدد است اول آنست که معلوم است
بر ماموم قبل از شروع در نماز که امام اتیان مینماید بچیزی را که مجتهد ماموم تجویز نمی نماید در چنین
صورت اقتدای چنین ماموم بچنین امام جایز نیست دوم آنست که ماموم عالم است براینکه امام
اتیان نمی نماید در نماز بچیزی را که مخالف با رای مجتهد ماموم است در چنین صورت اقتدا جایز است سیم
آنست که موافقت و مخالفت هیچ یک بر ماموم مشخص نیست در چنین صورت ظاهر اینست که اقتدا
جایز باشد بنا براین اقتدا نمود و موافقت و مخالفت هیچ یک مشخص هم نشد نه در اثنای نماز و نه بعد
از فراغ از نماز نماز او صحیح و بی عیب است چهارم مثل سیم است لکن مخالفت بعد از فراغ از نماز مشخص شد یعنی
بعد از فراغ از نماز مشخص شد که امام در اثنای نماز بعمل آورده است امری را که مجتهد ماموم تجویز
از آن نمی نمود ظاهر اینست که نماز ماموم صحیح است پس اعاده بر ماموم ساقط و لازم نباشد پنجم مثل رابع
است لکن مخالفت در اثنای نماز مشخص شد و این دو قسم است یک قسم اینست مخالفت مشخص شد که
مستمر بوده از اول نماز تا آن وقت که حقیقت حال مشخص شد مثل اینکه بعد از دو رکعت از نماز مشخص
شد که ترک نموده است شیئی را از اول نماز تا آن وقت که حقیقت حال مشخص شد دوم آنست که چنین نیست
بلکه مخالفت با رای مجتهد ماموم در همان حین واقع شد مثل اینکه امام در رکعت ثانیه مثلا رکوع را
فراموش نموده بعد از دخول در سجده اولی ملتفت شد امام رفع راس نموده عود کرد برکوع نظر بتقلید مجتهد
خود و مجتهد ماموم حکم میکند ببطلان نماز چنین کسی در مثل این دو صورت ظاهر اینست که نماز صحیح باشد
لکن لازم است بر ماموم بمحض اینکه مطلع بر مخالفت شد قصد انفراد نموده نماز را منفردا تمام
کند هرگاه چنین نماید نماز او صحیح خواهد بود س مسموع میشود که شما فرموده اید که چند نفر
در زمان واحد عبادت استیجاری را بنیابت میت واحد نکنند یا فرموده شما ست و بر سبیل حتم است
یا احتیاط ج نیابت اشخاص متعدده از جانب میت واحد الی چنین است که شنیده اید وجه آن اینست
که چونکه ترتیب در قضا مطلوب است در صورتی که منوب عنه واحد باشد و نایب متعدد هرگاه ترتیب در
حق نایب متعدد ملاحظه نشود ترتیب در قضا متحقق نمیشود نظر باینکه هرگاه دو نفر در زمان
واحد بنیابت شخص واحد مشغول نماز بشوند مثل نماز ظهر مشخص است نماز ظهر نسبت به شخص در
یکروز نیست مگر یک نماز ظهر پس هرگاه دو نفر در یک وقت مشغول نماز ظهر شوند بنیابت
شخص واحد یک نماز ظهر از روزی خواهد بود نماز ظهر دیگر از روز دیگر پس لازم می آید نماز ظهر

یوم لاحق مقدم شود بر نماز عصر و نماز مغرب و عشای یوم سابق و نماز مغرب و عشا و نماز صبح و نماز روز
پس اختلال در ترتیب می شود لهذا فرار از آن خادم شریعت مطهره از نیابت در صورتی که نایب متعدد
از شخص واحد باشد ترتیب را ملاحظه مینمایم باین نحو قرار میشود یکی از طلوع شمس الی الزوال مشغول
میشود دیگری در آن وقت مشغول نماز نشود و شخص دیگر مشغول نماز میشود من الزوال الی الغروب
مثلا و دیگری در آن زمان مشغول نماز نشود و همچنین از غروب تا نصف شب و از نصف شب الی طلوع الفجر
و قرار هم چنین میدهیم که نماز یکروز را تا تمام نکند یعنی هر نفری نماز یکروز را تمام نموده باین
نحو ابتدا از نماز ظهر کرده ختم بنماز صبح نماید تا دیگری که ابتدا از ظهر نماید ترتیب حاصل شود اگرچه
در ختم بودن باین طریقه اشکالست لکن تشکیکی در رجحان و احتیاط بودن آن نیست س اگر
امام نماز قضای غیر را که بر او لازم شده میکند آیا جایز است بر ماموین که نماز قضای خود را
یا غیر را بآن امام اقتدا کنند یا نه ج ظاهر اینست که جایز باشد لکن اسلم اجتناب است ما در
صورتیکه نماز قضا از خود بوده باشد اشکالی در جواز اقتدا باین شخص نیست خواه نماز قضای
مقتدی از خود بوده باشد یا از غیر مجملا اقتدا در نماز قضا بنماز قضا چهار قسم میشود نماز قضای
امام از خود و نماز قضای ماموم هم از خود اشکالی در اقتدا در این وقت نیست دوم نماز قضای
امام از خود و نماز قضای ماموم از غیر در این قسم هم اقتدا جایز سیم و چهارم آنست که نماز قضای
ماموم از خود بوده باشد یا از غیر در این دو قسم نیز ظاهر اینست که اقتدا جایز باشد لکن اجتناب
اسلم خواهد بود س شخصی مشغول بنماز عشا میباشد در بین نماز در حالت قیام متذکر گردد
که نماز مغرب را دو رکعت کرده بعد از آن شک کرد فیما بین سه و چهار و که آیا این رکعت سیم
یا چهارم و بر حالت شک باقی میباشد تکلیف وی چیست ج بعد از آنکه در اثنای نماز عشا
یقین کرد که نماز مغرب را دو رکعت کرده عدول میکند از نماز عشا بنماز مغرب و هرگاه بعد از آن
شک کند میانه سه و چهار از اشتغال بافعال نماز میکند تامل میکند در تحصیل مظنه
اگر مظنون شد که رکعت سیم است آن رکعت را تمام میکند بعد از سلام اتیان بنماز عشا می
نماید و هرگاه مظنون او شد که رکعت چهارم است رکعت را منهدم میکند سلام میگوید بعد
از فراغ قربة الی الله اتیان بدو سجده سهو می نماید و هرگاه بعد از تامل ظن او متعلق بهیچ یک نشد
نماز او باطل خواهد بود استینافا نماز را خواهد نمود س شخصی در نماز چهار رکعتی شک
کرد فیما بین سه و چهار و پنج اگر در حال قیام است تکلیف چیست و اگر در رکوع رفته یا سر از
سجده ثانیه برنداشته تکلیف چیست و اگر بعد از اکمال سجدتین باشد تکلیف چیست ج اگر
این شک در حال قیام باشد قیام را منهدم میکند مینشیند شک آن راجع بدو و چهار میشود
بنا بر چهار میگذارد بعد از اتیان بتشهد و تسلیم دو رکعت نماز احتیاط بعمل آورد بعد دو سجده

سهو بجهة زیادتی قیام قربة الی الله بعمل میاورد و اگر احتیاطا اعاده اصل نماز نماید بسیار خوبست
و اگر این شک در حالت رکوع یا در حالت سجود یا بعد از رفع راس از سجود باشد ظاهر اینست که نماز
باطل باشد پس استیناف نماز لازم خواهد بود ج شخصی که نماز قضا مظنه بر ذمه او باشد و لکن مظنه
مسبوق بعلم نیست که در نماز قضا علم او واقع شده و حال مظنه دارد بنماز قضا آیا شخصی که نماز قضا
یقین دارد میتواند با این امام اقتدا کند یا نه س ظاهر اینست در چنین صورة اقتدا نتواند نمود
بلکه ظاهر اینست که اقتدا اولی از انفراد بوده باشد ج چه میفرمایند که دست بر کردن در تکبیرة الاحرام
تا محاذی گوش واجبست یا نه و در قرائت وقف بحرکت و وصل بسکون مبطل قرائت است یا نماز یا
هیچ کدام و نیست این عبارات از داعی بر غفلتی شد اس این سوال مشتمل بر چند مطلب است اول اینست
که رفع یدین در تکبیرة الاحرام تا محاذی گوش واجب است یا نه و رفع یدین مطلقا اگرچه تا محاذی
گوش نرسد واجب نیست خواه در تکبیرة الاحرام باشد یا سایر تکبیرات لکن مستحبست تا محاذی گوش
باین معنی که این افضل و اکمل خواهد بود و رفع یدین در حال تکبیرة الاحرام اگرچه بمحاذی گوش نرسد
اتیان بمستحب میشود لکن افضل و اکمل اینست که رفع یدین نماید تا بمحاذی گوش رسد مطلب دوم وقف بحرکت
است در قرائت ظاهر اینست که وقف بحرکت عمدا در قرائت موجب بطلان باشد سیم وصل بسکونست
در قرائت این مطلب باعتقاد این خادم شریعت مطهره محتاج بتفصیل است نظر باینکه کلمه که بعد از
کلمه ایست که آن را ساکن نموده یا اول او همزه وصل یا نه اگر اول آن کلمه همزه وصل نداشته باشد
مثل مالک یوم الدین در این صورت ظاهر اینست که وصل بسکون موجب بطلان بنا شد و اگر اول
همزه وصل داشته باشد مثل الرحمن الرحیم که از بعد العالمین در الحمد لله رب العالمین است
در این صورت اگر فصلی واقع سازد ما بین فراغ از عالمین و شروع بالرحمن الرحیم ظاهر اینست که باز قرائة
صحیح باشد و اشکال در صورت عدم تخلل فصل است در این صورت حکم بصحت بسیار مشکل است بلکه ظاهر
اینست که موجب بطلان باشد بطلان قرائت موجب بطلان نماز است ج غلط در مستحبات مبطل است
در نماز یا نه و در ذکر رکوع زیاده از ذکر واجب اگر بگوید بتعیین واجب ضرور است یا نه و در تسبیحات
اربعه یکی را واجب میدانند یا سه را و بر فرض وجوب یکی یا اختیار هر سه را با تعیین واجبست یا نه
س غلط در اذکار مستحبه فی نفسه موجب بطلان نماز نمیشود لکن گاه هست غلط در ذکر
موجب این میشود که آن ذکر از اذکار و دعا خارج میشود در این صورت اتیان بآن در اثنا
صلوة موجب بطلان نماز میشود و در صورتیکه اتیان باذکار متعدده در رکوع و سجود
نماید ظاهر اینست که ذکر اول واجب باشد و ما عدای آن مستحب خواهد بود و اما تسبیحات
اربعه که بدل حمد است در رکعت ثالثه نماز مغرب و رکعتین اخیرتین نماز عشا و ظهرین پس
واجب از آن یک دفعه است که دفعه اولی بوده باشد و ضم دو یا دفعه اولی مستحب است لکن این

در نماز خود مکلف است خواه ادا بوده باشد یا قضا اما نمازی که بطریق اجاره بر این شخص لازم می
شود پس ظاهر اینست که اجزاء بیکی نمیتوان نمود مگر در صورتی که در حین عقد اجاره تصریح
بآن شود س مرحوم سید بین المشرق و المغرب را از برای مختار قبله میدانستند یا رای جناب
در این مسئله چه چیز است و آیا قبله در نماز و در حال بول و غایط یکی است یا تفاوت دارد
ج عزیز من این نسبت اشتباه است بلکه احدی از علمای شیعه این دعا را نکرده است که در هر
بلدی که بوده باشد در حق مختار قبله ما بین مغرب و مشرق بوده باشد خواه مراد ما بین مشرق و
مغرب بوده باشد یا اعم یعنی هر جزو از اجزاء که ما بین مشرق و مغرب واقع باشد هیچ یک از دو احتمال
که بوده باشد صحیح نیست بلی احتمال اول در بلدی صحیح است که نقطه سمت قبله آن بلد نقطه جنوب بوده
باشد در آن بلد قبله وسط حقیقی ما بین مشرق و مغرب خواهد بود و در غیر این بلد این مطلب صحیح
نیست بلی معنی ثالث هست که صحیح است بنا از اینست که نسبت به هر بلدی بلکه جزء معین از اجزاء
واقعه ما بین مشرق و مغرب قبله است باین معنی که در بعض بلاد نقطه جنوبست چنانچه مذکور
شد و در بعضی بلاد دو درجه مثلا از نقطه جنوب مایلست بجانب مغرب یا مشرق و در بلدی دیگر
ده درجه مثلا سمت قبله مایل است از نقطه جنوب بجانب مشرق یا مغرب و همچنین این معنی صحیح
و بی عیب است پس در حق مختار این مطلب بعنوان اطلاق صحیح نیست همان قبله که در حال صلوة توجه
بآن لازم است همان قبله است که اجتناب از آن در حال بول و غایط لازمست س امام جماعت
اغلب اوقات در رکعت اول عادت او این بود که بعد از فراغ از سوره مبارکه حمد و سوره مبارکه
انا انزلناه میخواند و لکن در یکدفعه بعد از فراغ حمد غفلة سوره توحید خواند توحید که تمام
شد مطلع شد که همیشه سوره قدر میخواند و لکن برکوع نرفته تکلیف او چیست و اگر برکوع
رفته مطلع شد تکلیف او چیست و در صورت اول که برکوع رفته مطلع شد ندانست تکلیف
او چیست بدون اعاده سوره قدر برکوع رفته نماز را تمام نمود بعد از فراغ از نماز تکلیف
او چیست و اگر بایست اعاده نماید نماز خود را اعاده کرده ماموین که اقتدا کرده اند
نماز آنها چه صورت دارد و دیگر بر امام لازمست که اعلام ماموین نماید که نماز خود را اعاده
کنند یا نه ج هرگاه قبل از دخول در رکوع متذکر شد بحقیقت حال که منظور او این بود
نظر بعادت مستمره قرائت سوره قدر نموده باشد غفلة قرائت توحید نموده اجزاء
باین قرائت نمیتواند نمود بلکه لازمست یا قرائت سوره قدر نموده یا همان سوره توحید
را بعد از تعیین قرائت نماید بنابراین هرگاه اکتفا بهمان قرائت نمود نماز باطلست اعاده
لازم است لکن اعلام ماموین واجب نیست و اما هرگاه بعد از دخول در رکوع متذکر
شد نماز صحیح خواهد بود س اگر امام جماعت در جیب و دندان ریزی گوشت یا نسار جی بوده با

فراموش نموده نماز کرده نماز او چه صورت دارد ج اگر فهمیدن از خود مصلی بوده باشد ظاهر
اینست که موجب بطلان نماز نشود اگرچه در حال نماز متذکر بوده باشد و اما هرگاه از
غیر مصلی بوده باشد ظاهر اینست که موجب بطلان نماز نشود اگرچه جاهل بحکم بوده باشد س
در هر نقیصه نماز لازم است سجده سهو یا لازم نیست مثل قیام موضع قعود یا قعود موضع
قیام هرگاه اتفاق افتد چیزی بر او هست یا نه ج حکم بوجوب سجده سهو بجهة هر زیادتی یا
نقصانی که بوده باشد ممکن نیست لکن اتیان بسجده سهو بقصد قربت بی عیب است بلکه اقرب باحتیاط
است سیما مثل قعود در محل قیام یا قیام در محل قعود س اگر شخصی در نماز جزئی را اخلال
نمود و بسبب ترک آن جزء بر او سجده سهو لازم شده باشد و بعد از نماز اگر عمدا اخلال نماید
هر دو را باعث بطلان صلوة میشود و اگر احدهما را اخلال نماید حکم او چیست و اگر سهوا اخلال
بهر دو یا احدهما نماید تکلیف چیست و اگر فعل منافی بعد از نماز و قبل از جزء منسی و سجده سهو عمدا
یا سهوا اتفاق افتاد باعث بطلان صلوة میشود یا نه ج اگر عمدا یا سهوا اخلال بجزء منسی
نموده باشد احتیاط مقتضی اینست که اولا جزء منسی را بعمل آورد و بعد از آن اعاده اصل نماز
نماید در صورتی است که فصل طویل متخلل شده یا فعل منافی دیگر بعمل آورده باشد و اما هرگاه
جزء منسی را بعمل آورده و اخلال بسجده سهو نموده باشد دور نیست که موجب بطلان اصل نماز
نشود بلکه همان سجده سهو را بعمل آورد و لکن اگر احتیاطا نماز را هم اعاده نماید خوبست س
شخصی شک کرد در نماز چهار رکعتی مابین چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین بنا بر چهار گذاشت و نماز را
تمام کرد و بعد دو سجده سهو بعمل آورد بعد از دو سجده سهو یقین کرد که نماز دو یا سه
بوده حال تکلیف او چیست بفعل منافی فاصله شده باشد تفاوتی هست یا نه ج هرگاه قبل
از تخلل فعل منافی باشد که مبطل نماز بوده باشد سهوا و عمدا تدارک نماید باتیان ناقص و اگر بعد از
تخلل فعل منافی بوده باشد ظاهر اینست که نماز باطل بوده باشد پس لازم است که اعاده آن نماز
نموده باشد بلکه احتیاطا مقتضی اعاده اصل نماز است اگرچه قبل از تخلل فعل منافی بوده باشد نظر
باینکه مفروض اینست که بعد از اتیان بدو سجده سهو عالم شد بحقیقت حال بلی هرگاه علم بحقیقت
حال قبل از اتیان بسجده سهو بوده باشد ظاهر اینست که سجده سهو ضرور نباشد و اکتفا نماید
بتلافی آنچه مشخص شده که از نماز ناقص شده مثل اینکه مشخص شده که نماز سه رکعت بوده قبل
از اتیان بسجده سهو در این صورت ایستاده یک رکعت نماز بقصد اینکه رکعت آخر آن نماز است اتیان
نموده ظاهر این است که نماز صحیح بوده باشد س در خصوص خون بواسیر قلمی فرمایند که در بیان
نماز معفو میباشد یا نه و چنانچه قبل از نماز آمده باشد با عدم علم یا علم چه حال دارد ج در خصوص
خونی که در بدن انسان یا ثوب انسان باشد و جاهل باشد و هم چنین سایر نجاسات مجملا نمازی که

با جهل بنجاست ثوب یا بدن شده باشد نماز صحیح و اعاده آن لازم نیست و هرگاه عالم باشد و در
اجتناب آن صعوبت و مشقت شدید نباشد اجتناب لازم است صلوة با چنین نجاست در چنین
حالت جایز نیست و خون بواسیر که در اثنای نماز خارج میشود اگر در اجتناب از آن مشقتی نیست و خون هم بقدر
درهم یا زیادتر بوده باشد و در اثنای نماز متمکن از ازاله بنحوی که مستلزم فعل کثیر نشود نباشد
قطع نماز لازم است و اما هرگاه اجتناب از آن مشقتی باشد که متحمل نتوان شد نماز صحیح است س
کسی که یقین است بعدم صحت نماز او یا در صف جماعت در پیش روی شخصی باشد باعث فساد صلوة آن
میشود یا نه ج ظاهر اینست که محض بطلان نماز کسی که پیش روی آن شخص باشد موجب بطلان نماز شخص
متأخر نشود لکن اشکال در صحت نماز متأخر از راه دیگر هست نظر باینکه بعد از علم به بطلان نماز
لازم است بر آن شخص از باب امر بمعروف و تعلیم نماز او را نموده باشد و از آن لازم است فورا و بر آن تعلیم در صورت
ظن بتأثیر و اشتغال نماز در آن حالت مشکل است در صورت سعه وقت اگرچه بلا عنقا از خادم شریعت مطهره
نماز محکوم به بطلان نیست لکن احتیاط یعنی تقدیم تعلیم بر اشتغال بنماز در سعه وقت اولی خواهد بود
س مردی که از برای زن صلوة بعمل میآورد یا در صلوة جهری باید رعایت جهر نماید یا اخفات یا
رعایت واجب است یا مستحب و از منوب عنها صلوة در سفر هم قضا شده با آنکه از راه دیگر اخلال بصلوة
نموده لکن نمیداند چه قدر نماز از او فوت شده است در این وقت به چه نحو استیجار نماید و بعمل بیاورد
ج کیفیت صلوة مرد در صورتیکه نایب زن شود یا بعکس ظاهر اینست در چنین صورت عبره بحال نایب
باشد نه منوب عنه بنا بر این هرگاه نایب مرد باشد لازم است در صلوات جهریه جهر نماید در نماز جهری و اخفات
نماید در نماز اخفاتی اگرچه منوب عنه زن بوده باشد و هرچه در نماز سفر فوت شده تعیین یا نمود
که صلوة سفر بعمل آورده باشد و در صورت عدم معلومیت عدد آن احتیاطا بقدر متیقن ظاهر
اینست میتوان نمود و هرگاه رعایت نماید که اتیان بصلوة سفر نماید بنحوی که قاطع باشد که علاوه
بر آن نبود ما سابق اسلم خواهد بود س مصلی در اثنای حمد یا تسبیحات اربعه متذکر شد که تشهد را
نخوانده است و بعد نشست و تشهد را خواند یا بعد از آن باید حمد یا تسبیحات اربع را از سر گیرد
یا از همان جا که بوده است تمام نماید ج کسی که در اثنای حمد یا تسبیحات اربعه متذکر شود باخلال
بتشهد لازم است عود نموده بنشیند تشهد را بعمل آورد و بعد استیناف حمد یا تسبیح نماید بنا گذاشتن
از همانجا که قطع نموده جایز نخواهد بود س مصلی در اثنای نماز شک کند که این نماز را که منوی
مغرب است یا عشاء مثلا چه کار کند ج آنچه ظاهر است که این مقصود در سه صورت میشود نظر باینکه
این شک یا در وقت مختص بنماز مغرب است یا در وقت مختص بنماز عشاء است یا در وقت مشترک میان دو
نماز است اگر در وقت مختص بنماز مغرب باشد لازم است که قرار دهد که این نماز نماز مغرب باشد و هم
چنین است حال هرگاه این شک در وقت مشترک میان دو نماز بوده باشد در اینصورت نیز ظاهر اینست

که فراود قصد بر اینکه ان نماز نماز مغرب است بان نیت تمام نماید واما هرگاه این شک در وقت مختص
بنماز عشاء باشد در اینصورت لازم است که قرار دهد بر اینکه ان نماز نماز عشا است بهمین نیت
نماز را تمام نماید در اینصورت احتیاطا مقتضی اینست که نماز مغرب را بعد از فراغ از نماز عشا قضا
نماید س ادعیه وصلوة مستحبه ایام ولیالی متبرکه شهور سنه که در زاد المعاد است اعلی
دران چه چیز است یا همه اش بطریقی که در ان ثبت است و اگر مقلدین از خدا بکاهند از انها بعمل
آورند با بعضی ذکر بعضی است و بر فرض تا همه ادعیه را جایز است دون از صلوة یا بعکس یا بعضی
هر یک از صلوة وادعیه بر فرض ثانی موقوف است به تعیین آن خدا یکانی ج بسمه تعالی چگونه ممکن است
که گفته باشیم عمل بانچه مذکور در زاد المعاد است صحیح و بی عیب است و حال انکه مشخص است بعضی از انچه
مذکور در انست اشتباه شده است مثل حکایت عمل لیالی قدر که فرموده اند که قرآن را در دست
بگیرد و بگشاید و این دعا را بخواند و این اشتباه است بلکه مدلول علیه حدیثی که مستند است اعمال
اینست که قرآن را بردارد و باز نماید پیش روی خود بگذارد و دعا را بخواند مجمل الحکم با انچه جمیع اینکه در
زاد المعاد است صحیح و متبع است ممکن نیست لکن بمقتضای اکثر ان بی عیب و صحیح است مثل ادعیه
در روزهای ماه مبارک و شبهای او و صلوات مسنونه که در غیر اوقات فرایض یومیه است و هو العالم
س اگر در نماز سهوا نیت خلاف مقصود را کند چه صورت دارد ج همان نمازی که مقصود و منظور
او بوده که بعمل اورده باشد همان کفایت در حصول امتثال مینماید اگرچه اشتباها ملتفت بغیر آن شده
باشد س هرگاه کسی شک کند در اجزای نماز قبل از دخول در جزء دیگر رای سرکار این است که لازم
است عود بجزء مشکوک فیه را بعمل اورد یا انکه مراد اینست که در جزء واجب عود واجب و در جزء
مستحب عود مستحب یا اینکه در مستحب هم عود واجب است ج جزء مشکوک فیه یا واجب است یا مستحب
علی التقدیرین این شک یا قبل از دخول در جزء دیگر است یا بعد از دخول در جزء دیگر هرگاه شک
قبل از دخول در جزء دیگر باشد عود بمشکوک فیه مینماید بر سبیل وجوب هرگاه جزء مشکوک
فیه واجب باشد و بعنوان استحباب هرگاه ان مستحب باشد و اما هرگاه شک بعد از دخول در جزء
دیگر بوده باشد عود نکند خواه جزء مشکوک فیه واجب باشد یا مستحب و همچنین است خواه
جزئی که داخل شده است واجب است یا مستحب در هیچیک اعتنا بشک مشکوک
فیه ننماید پس هرگاه بعد از دخول در جزء مستحب مثل
قنوت مثلا شک کند که تلاوت سوره کرده یا نه
ظاهر اینست که بنا بر قرائت سوره نماید
عود بسوره نکند
و هکذا

هرگاه

کتاب الزکوة والخمس

س هرگاه شخصی عیال دیگری بوده باشد و صاحب عیال غایب باشد و علم یقینی از برای او حاصل
نباشد که صاحب عیال زکوة فطره او را خواهد داد یا نه در اینصورت بر این شخص واجب است که زکوة فطره
خود بدهد یا نه ج شخص مذکور واجب النفقه ان شخص میباشد یا نه و بر تقدیر اول سبب وجوب
انفاق اما القرابة او الملکیة او الزوجیة و بر تقدیر زوجیت خبر یا موسره یا معسره و بر جمیع
تقادیر عیلوله بالفعل محقق هست یا نه و بر تقدیر ثانی یا ان شخص یا موسره است یا معسره صور
متکثره است محل سؤال گنجایش تفصیل همه را ندارد لکن اقتصار میشود بچیزی که ظاهر ام مراد از
سؤال ان است معلوم میشود پس میگوئیم هرگاه عیلوله بالفعل متحقق باشد و شخص معیل هم موسر
باشد فطره شخص عیال بر ذمه معیل ثابت و لازم است در جمیع صور و در اشکال این است و فطره بر او نیست هر چند
اداء فطره از معیل معلوم او نبوده باشد بلکه اداء فطره از او و منشأ سقوط تکلیف از معیل هم
بود س خمس در تنخواهی که قرض نماید جهة سفر مکه معظمه که بعد حاصل اموال که بعمل اید در
وصفی فروخته ادا نمایند وجه مقروض خمس دارد یا نه ج اخراج خمس در چنین تنخواه لزوم ندارد
س هرگاه ملک موروثی مبیع نمایند جهة مصارف حج یا اخراجات دیگر ثمن او خمس دارد یا نه ج
خمس لازم نیست مگر در صورتی که مشخص شود مورث ان ملک را از تنخواهی ابتیاع نموده که خمس
ان را نداده باشد در چنین صورت اخراج خمس از ان ملک یا از ثمن ان لازم است و در صورت
عدم معلومیت این مطلب اخراج خمس از ثمن ملک موروثی یا خود ملک لازم نیست س هرگاه
حیوانی را معاوضه با حیوانی یا شیء دیگر نمودند و بعد معوض را فروختند خمس تعلق میگیرد به تنخواه
یا نه ج اگر حیوان اوله از وجهی ابتیاع نموده باشد که خمس ان را داده باشد یا اخراج خمس ان از ثمن لازم
نبوده باشد در چنین صورت اخراج خمس از ثمن حیوانی که بمعاوضه منتقل باو شده لازم نیست مگر در
صورتی که این حیوان از مدتی تربیت نموده ترقی در قیمت او هم رسیده مثل اینکه حیوان اول فرضا ده
تومان ارزش داشته است و حیوان ثانی را بعد از تربیت و ترقی فروخت بمبلغ بیست تومان در اینصورت
اخراج خمس از ده تومان لازم است س وجوب اداء خمس چه وقت است ج وقت ظهور تحقق
ربح وقت اداء خمس است لکن تاخیر در اداء خمس تا یکسال جایز است بعد از انقضاء سال
ان رجوع بحساب نماید مؤونه سال را موضع نموده هرچه از ربح و نما علاوه باشد اخراج خمس لازم

است تا آخر جایز نیست س در چند چیز خمس واجبست و حد خمس در طلا و نقره چه قدر است ج
در ارباح تجارات و زراعات خمس لازم است و حد خمس در ارباح تجارات و زراعات تعیین نشده
بلکه هر قدر که بعد از وضع مؤنه سنه خود و عیال خود باقی بماند اخراج خمس آن لازم است اگر چه یک
شاهی باقی بماند یا کمتر س خمس بکه باید داد ج خمس منقسم میشود بشش قسم سه قسم آن که عبارت
از نصف خمس بوده باشد در این اعصار مختص بجناب صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه میباشد و سهم
آنحضرت در حال غیبت میبایست بمجتهد عصر رسانند یا باذن مجتهد بارباب استحقاق رسانند و سه قسم دیگر
متعلق بفقرای سادات عظام که مالک مؤنه سنه یا کسبی که وفا بمعیشه او کند نداشته باشند میباشد
س هر گاه کسی اسباب موروثی را بفروشد مثلا از منقولات جهة اخراجات یا معامله باید خمس بدهد یا نه
ج در سابق مذکور شد مالی که منتقل میشود بارث بوارث خمس در آن واجب نیست بفروشد یا نه
مگر در صورتیکه قاطع باشد که مورث او خمس نداده باشد یا معامله نماید از قیمت آن اجناس که بارث
منتقل باو شده و از آن منفعت حاصل شود از آن منفعت اخراج خمس لازم است س طلا و
نقره مسکوک خمس دارد یا غیر مسکوک یا هر دو ج فرقی مابین مسکوک و غیر مسکوک در خمس نمیباشد
بلی فرق در زکوة میباشد که اگر مسکوک نبوده باشد زکوة آن واجب نیست س حد زکوة در غله چه
قدر است ج ظاهر اینست که غله بقدر یکصد و چهل و چهار من بسنگ شاه الا چهل و پنج مثقال
صیرفی که رسید زکوة آن واجبست س زکوة بکه باید داد ج احتیاط اینست که بشخص متدین فقیر
باید بدهند ظاهر اینست س مستحق زکوة چه نوع کسیست ج مستحق زکوة کسیست که مالک
مؤنه سنه خود و واجب النفقه خود نبوده باشد و یا کسبی که وفا بمعیشة او نماید نداشته باشد
و احتیاط شدید در اینست که بغیر عادل ندهند س هر گاه زکوة غله را دادند و بعد غله را فروختند
تنخواه آن زکوة دارد یا نه ج اگر عین آن تنخواه را ضبط نماید تا یکسال بر آن بگذرد اخراج زکوة آن
لازم است س هر گاه کسی ملازمی داشته باشد که اگر متوجه امر خودش باشد نتواند از کسبی
که دارد گذران سالش را بکند و مواجبی که دارد بقدر کفاف سالیانه اش نیست میتوان از زکوة
باو داد یعنی آنکسی که خدمت او را میکند باو بدهد ج اگر شرایط اخذ زکوة در او موجود باشد
مانعی ندارد در صورتیکه قصد قربت نداشته باشد س زید مبلغی از خمس و رد مظالم بر ذمه
او میباشد و حال بسبب تعسر بلکه تعذر دارد دادنش از برای زید عمرو که گیرنده خمس و رد مظالم میباشد
زید را بری الذمه میکند باین قسم که قدری پول را بدست میکنند زید بعمرو میدهد بقصد
وجوب و عمرو بزید میبخشد چندین دفعه باین کیفیت پول دست بدست را زید از عمرو میگیرد
بیان فرمایند که زید بری الذمه میشود یا نه ج در صورت مفروضه اگر در هر دفعه بقصد خمس
مثلا بمستحق خمس بدهد و قصد استرداد نداشته باشد باین معنی که اگر گیرنده نخواهد باو رد

نماید

نماید با وجود فی نداشته باشد و از شخص مستحق بسببی از اسباب ناقله شرعیه منتقل باو گردد هم چنین تمام
انشاء الله بری الذمه خواهد شد و هم چنین است حال رد مظالم س زید مبلغی رد مظالم بر ذمه
او میباشد و بعضی از ارباب حقوق را میشناسد و ممکن است که حق ایشان را رد کند نظر بشرم از خلق
رد نخواهد نمود تا بمیرد با وجود اینکه میداند خداوند از او انتقام خواهد کشید آیا در اینصورت
رد مظالم بدهد بری الذمه خواهد شد با آنکه نخواهد بجا و عبث زید او بیرون نفقه و دین
در گردنش خواهد بود و در روز قیامت خداوند از او انتقام خواهد کشید ج رد مظالم که
موجب برائت الذمه میشود در صورتیست که کسی داند که مالی در ذمه او میباشد از غیر و لکن صاحب آن
مشخص نیست اما در صورتیکه صاحب آن مشخص بوده باشد قطعا لازم است که بصاحب مال رسانند
یا بوارث او رسانند بغیر در چنین صورت البته موجب برائت ذمه نمیشود و فرقی نیست ما بین اینکه
خود داده باشد یا وصیت نماید که بعد از فوت او دیگری بدهد س هر گاه زید مثلا زنی
میگیرد و دوازده تومان یا بیشتر مهر آن زن میکند و بعد وکیل آن زن سی تومان از مهر را مصالحه
میکند بوکیل زوج بمقدار یک جریب باغ و یک دانگ از خانه که مثلا شش تومان میارزد یا بیشتر آیا
آن زن بعد از اکمال سنه باید خمس آن باغ و خانه را بدهد یا نه و بر فرض دادن اگر قبل از اکمال سنه
مصالحه کند بزوج خود آن باغ و خانه را که قصدش فرار از خمس باشد یا اگر قصدش فرار نباشد آیا خمس
از او ساقط میشود یا نه و دیگر بیان فرمایند که نمو سنیها و زیادتی قیمت املاک از خمس تعلق
میگیرد یا نه ج جواب از مسئله اولی اینست که آنچه از املاک شده بمصالحه و مال المصالحه جزء صداق
قرار داده چنانچه مفروض در سؤال است آنچه مال المصالحه است ظاهر اینست که خمس در آن
واجب نبوده باشد و اما در علاوه بر این ظاهر آن خمس لازم است بلی هر گاه این املاک را در اول
امر جزء صداق قرار دهند ظاهر اینست که خمس واجب نبوده باشد و جواب از سؤال ثانی اینست که آنچه را
خمس در آن واجب شد از خمس ساقط نمیشود بهبه و انتقال بغیر اگر قصد فرار از خمس بوده باشد یا
خمس لازم و اگر مقصود فرار از خمس نبوده باشد بلکه مقصود محض صله و احسان بوده باشد هم
نیست که خمس از در اینصورت واجب نبوده باشد و اما نمو اموال پس اگر نمو منفصل باشد مثل اثمار
اشجار و بره گوسفند و امثال اینها البته خمس آن واجبست اگر چه اصل از خمس نداشته باشد یا
از زاده باشند و اگر نمو متصل بوده باشد مثل بزرگ شدن درخت و چاق شدن حیوان لاغر
در دین مقتضی اینست که خمس آن نیز داده شود و اما محض زیادتی قیمت ظاهر اینست که خمس در آن
واجب نبوده باشد س اگر فقرا و مساکین در بلدی باشند و اما مسائل را در نماز واجبست همه
را نمیدانند و در تحصیل آن هم نیستند بلکه مثل شکی و بعضی از مقدمات را نمیدانند و مخارج
حروف نیز نمیدانند آیا میتوان خمس و زکوة را بایشان داد با وجود مستحق زکوة عالم یا نه

بلد و با عدم وجود مستحق عالم را میتوان با ایشان داد یا نه و بیان فرمایند که خمس را بسید غیر فقیر
با وجود او میتوان داد یا نه و ایضا با وجود مستحق زکوة در بلد جایز است نقل زکوة بغیر بلد یا نه
ج کسانیکه عالم بمسائل واجبه صلوة نیستند و در صدد تحصیل آنهم نیستند زکوة و خمس بآن
اشخاص دادن صورتی ندارد و مستحق خمس سید فقیر است یعنی سیدی که مالک مؤنه خود نبوده خمس نمیتوان
داد با وجود مستحق در بلد احوط اینست نقل زکوة از آن بلد ببلد دیگر نشود مگر زید کو منفعتی
دارد و اکثر اوقات علف ابتیاع مینمایند و بآنها میدهند آیا زکوة آنها تمام باید داد یا آنکه نصف یا
زکوة ندارند نداشتند علی آنکه حکم مسئله را بیان فرمایند ج مقتضای سؤال اینست که در اکثر اوقات
علف ابتیاع مینمایند بگوسفند میدهند اگر مراد اینست که اکثر اوقات سنه چنین معمول میدارند در این
اشکال زکوة واجب نیست بلکه هرگاه زمانی که علف ابتیاعی بخورد مساوی باشد با زمانی که در صحرا
بچرد باز زکوة واجب نیست س نصاب زکوة در نقدین و غلات بیان فرمایند و همچنین مقدار
فطره رایج ج نصاب اول در طلا بیست دینار است و در نقره دویست درهم است و دینار عبارت
از یک مثقال شرعی است و مثقال شرعی سه ربع مثقال صیرفی است پس مثقال صیرفی یک مثقال
شرعی و ثلث است بنابراین نصاب اول طلا پانزده مثقال صیرفی است و قیمت آن بپول حال که
اشرفی بیست نخودی دو یکتومان بوده باشد از قرار مثقال صیرفی در هفت هزار دینار مبلغ ده تومان
و پنجهزار میشود و اما درهم هفت مثقال شرعی و پنج مثقال و ربع صیرفی است پس دویست درهم
صد و پنج مثقال صیرفی است و قیمت آن از قرار نقره مثقالی در یازده شاهی پول حال مبلغ پنج تومان
و هفت هزار و هفتصد و پنجاه دینار است بنابراین مهر سنه که خمسماة درهم است دویست
شصت و دو مثقال و نیم مثقال صیرفی است و قیمت آن بپول حال از قرار نقره مثقالی در یازده شاهی مبلغ
چهارده تومان و چهار هزار و سیصد و هفتاد و پنج دینار است و نصاب زکوة در گندم و جو پنج وسق
است و هر وسق شصت صاع است و حاصل از ضرب پنج در شصت سیصد است پس زکوة در
گندم و جو واجب نمیشود مگر در صورتی که هر یک بمقدار سیصد صاع برسد و هر صاعی چهار
مد است و هر مدی یک چهار یک من تبریز است پس هر صاعی یک من تبریز است و مد بنابر مشهور ما بین فقها
دویست و نود و دو درهم و نصف درهم میباشد پس هر مد بنابر تحدیدی که در درهم مذکور
شد صد و پنجاه و سه مثقال صیرفی و چهار ثمن مثقال و نصف ثمن مثقال صیرفی بیست و پنجاه شاه
که عبارت از ثمن من شاه میشود یک شانزده ثمن با صد و سی مثقال صیرفی است پس پنجاه شاه بمقدار
شش مثقال صیرفی و سه ثمن و نصف ثمن مثقال صیرفی علاوه است از چهار یک من تبریز که مد
است پس هر ثمن شاه بمقدار بیست و پنج مثقال صیرفی علاوه است از یک من تبریز که عبارت
از صاع است و یکمن شاه بمقدار پنجاه و یک مثقال و نیم زاید است از دو من تبریز که عبارت

پس صد و پنجاه من شاه از سیصد من تبریز که عبارت از سیصد صاع است بمقدار هفت هزار و هفتصد
و بیست و پنج مثقال صیرفی علاوه است از سیصد صاع که نصاب زکوة است و هفت هزار و هفتصد و
بیست و پنج مثقال و شش من شاه و چهل و پنج مثقال است پس سیصد صاع بمقدار صد و چهل
چهار من شاهی الا چهل و پنج مثقال صیرفی است و از اینجا معلوم شد که مقدار فطره که عبارت از
صاع است بمقدار بیست و پنج مثقال و سه ربع مثقال صیرفی از نیم شاه کمتر است س شخصی در
سالی دو وقت زراعت مینماید در دو فصل حاصل زرع در هر فصلی بحد نصاب زکوة نمیرسد لکن
بعد از انضمام زرع احد فصلین بدیگری متجاوز از حد نصاب است آیا در این صورت زکوة واجبست
یا نه ج این منصور بچند صورت میشود اول آنست که کسی زرعی نمود درو نمود و قبل از حصاد
نمودن آن زرع زراعت دیگر نمود در مکان دیگر این صورت بی اشکال اینست که هرگاه هر دو
محصول بحد نصاب برسد زکوة واجبست قطعا اگرچه هر یک اقل از نصاب بوده باشد صورت دیگر
آنست که بعد از حصاد نمودن زراعت اول زرع دیگر کرد این قسم اگر بنحوی است که زرع هر دو در
یکسال بوده باشد ظاهر اینست باز لازم است زکوة در صورتی که هر دو بحد نصاب برسد اگرچه
هر یک از اقل نصب بوده باشد قال فی المبسوط ادراک الغلات والثمار یختلف و تاتیها الی
و فی ذلک اربع مسائل الی ان قال الرابع اختلاف اطلاعها و ادراکها هو ان اطلع بعضها و ارطب وحد
ثم اطلع الباقی بعد جذاذ الاول فکل هذا یضم بعضها الی بعض لانه ثمرة عام واحد و کل من کان له نخل کثیر فی
بعضه رطب و فی بعضه بسر و فی بعضه بلح و فی بعضه طلع فجذ الرطب ثم ادرک البسر فجذ ثم ادرک البلح فجذ ثم
ادرک المطلع فجذ ثم بعضها الی بعض لانها ثمرة عام واحد والمستند فی ذلک العموما کالصحیح
المروی فی التهذیب عن زراره عن ابی جعفر قال ما انبتت الارض من الحنطة والشعیر والتمر والزبیب ما بلغ
خمسة اوساق والوسق ستون صاعا فذلک ثلثمائة صاع ففیه العشر س قدر واجب از زکوة در گندم
و جو چه قدر است ج در هر یک از گندم و جو یک نصاب بیش نیست یا نه یعنی که گندم مثلا تا صد و چهل و چهار من
بوزن شاه الا چهل و پنج مثقال صیرفی نرسد زکوة در آن واجب نمیشود و بعد از آنکه باین قدر رسید زکوة
در آن واجب است و همچنین در زاید از این مقدار اگرچه کم باشد و اما قدر واجب از زکوة در اینها
پس اگر آب گندم و جو از آب جاری باشد یا از باران باشد یا محتاج آب دادن نباشد مثل آنکه در زمین
آب زرع شده باشد در این صورت مقدار زکوة عشر حاصل از زراعت خواهد بود پس از دویست
بیست من لازم است داده شود و هکذا و اگر آب آنها از چاه باشد یا از شتر یا از پا یا از گاو و مثلا آب داده شود
در این صورت مقدار زکوة نصف عشر خواهد بود پس در دویست من ده من واجب خواهد بود و اگر
مختلف باشد باین معنی که بعضی از اوقات از آب جاری مثلا آب میدهند و بعضی اوقات از آب چاه حکم
با غلب خواهد بود پس اگر اغلب اوقات از آب جاری مثلا خورده باشد مقدار زکوة عشر خواهد بود

واگر اغلب اوقات از آب چاه داده باشد نصف عشر واگر غلبه در هیچ طرف متحقق نباشد همان قدر
که از جاری خورده از چاه داده باشند در این صورت مقدار زکوة سه ربع عشر خواهد بود بعبارت
اخری از نصف زرع عشر لازم است واز نصف دیگر نصف عشر که نسبت بمجموع سه ربع عشر خواهد بود
س نصاب گوسفند را در زکوة باقسامه بیان فرمایند با آنچه واجبست در هر مرتبه ج در گوسفند
بنابر مشهور واقوی پنج نصابست اول چهل است ثانی یکصد وبیست ویک عدد سیم دویست ویک و چهارم
سیصد ویک پنجم چهارصد اما واجب در نصاب اول یکی است ودر نصاب ثانی دو گوسفند ودر
ثالث سه گوسفند ودر رابع چهار گوسفند وهم چنین است در خامس بعد از آن هرچه زیاد شود
در هر صد گوسفند یکی واجبست مثلا در پانصد گوسفند پنج گوسفند ودر ششصد شش وهکذا
س شخصی مالک چهل گوسفند شد وبعد از شش ماه که از این گذشت چهل گوسفند دیگر
خرید آیا در این صورت دو گوسفند بر این شخص لازم است که داده باشد یا اکتفا بیکی میشود بعد
ج بعد از مضی حول در اولی اشکال لازم است یک گوسفند داده باشد لکن کلام در چهل
گوسفند ثانی است که آیا بعد از انقضای حول لازم است یک گوسفند دیگر بدهد یا نه بعضی استدلال
کرده اند بحدیث فی اربعین شاة شاة بر وجوب دادن گوسفند دیگر ظاهر اینست که استدلال
تمام نباشد چه ظاهر اینست مراد معصوم تحدید نصاب اول گوسفند است که چهل است و
تمسک بحدیث در حکم بوجوب گوسفند دیگر صحیح نیست وصحیح اینست که اکتفا بیک گوسفند
میشود بعود للاصل لسالم عن المعارض وصحیحة الفضلاء عن مولانا الباقر والصادق فی الشاة
فی کل اربعین شاة شاة ولیس فیما دون الاربعین شیء ثم لیس فیها شیء حتی تبلغ عشرین ومائة و
الظاهر ان من ملک اربعین شاة ثم بعد ذلک لیس فی الغنم المملوکة له زکوة الی ان تبلغ العدد المذکور
سواء کان البلوغ الیه بسبب النتاج الحاصل من الاربعین او لا س شخصی مالک پنجاه عدد گوسفند
شد ویک حول بر این گذشت یک گوسفند بابت زکوة داد وبعد از آن دو سال گذشت و مجدد نصاب ثانی
نرسیده آیا زکوتی دیگر بر این شخص واجب هست یا نه ج بلی واجبست دو گوسفند بجهة انقضای
دو سال بلکه هر سالی که بگذرد بازای هر سالی یک گوسفند لازم است که بدهند تا بحدی که از چهل که
نصاب اول است کمتر شود لعموم قوله فی کل اربعین شاة شاة قال فی الشرایع ولو کان عنده
نصاب فحال علیه احوال فان اخرج زکوته فی کل سنة من غیره تکررت الزکوة فیه وان لم یخرج وجبت
علیه زکوة حول واحد ولو کان عنده اکثر من نصاب کانت الفریضة فی النصاب ویجبر من الزائد
وکذا فی کل سنة حتی ینقص المال عن النصاب قال فی التذکرة لو کان عنده اکثر من النصاب وحال
علیه احوال تعددت الزکوة وجبر الناقص من النصاب بالزائد علیه الی ان ینقص عن النصاب فیسقط س
شخصی مالک چهارصد گوسفند شد در یک وقت وحول بر آن منقضی شد آیا واجبست بر این شخص

میان چهار گوسفند که در نصاب آخر واجب بود با آنکه نظر باینکه مشتملست بر جمیع نصب واجبست که
آنچه در جمیع مراتب نصاب مذکور شد ج آنچه ظاهر میشود از تتبع کلمات علما نور الله تعالی مراقدهم این
است که هرگاه کسی مالک شد علاوه بر نصاب اگر بحد نصاب ثانی نرسیده باشد مثل اینکه مالک یک
صد راس گوسفند شد وحول بر آن منقضی شد واجب بر آن شخص همان چیزیست که در نصاب اول واجب
است پس در این صورت یک گوسفند بر او واجبست در صورت انقضای حول واگر بحد نصاب
ثانی مثلا رسیده باشد مثل اینکه مالک یکصد وبیست ویک راس گوسفند شد یا علاوه لکن بحد
نصاب ثالث نرسیده باشد واجب بر آن شخص همان چیزیست که در نصاب ثانی واجبست یعنی دو راس
گوسفند س ضعیفه میباشد که شوهر او مبلغ شصت اشرفی با جاقلو وهفتاد تومان در مدت ده
سال در مکانی مخفی گذاشته ومبلغ مزبور را خمس وزکوة نداده وبعد از ده سال هفتاد تومان بر شوهر
داده وشصت اشرفی را دارد خمس وزکوة را تعیین فرمایند وعلاوه بر مسئله آنکه یک خانه خرید از وجه
ارث بچهل وپنج تومان ویک دکان از مال الشمسه استطاعت زیارت ضعیفه میباشد که بمکه معظمه مشرف
شود یا نمیباشد ولا محاله بکفر که متوجه خدمات او شود هم ضرور است چنانچه مستطیع میباشد ج
اما خمس مبلغ مرقوم که لازم است اخراج شود در صورتی که مال از جمله مالی بوده باشد که اخراج
خمس از لازم بوده از شصت عدد اشرفی دوازده عدد اشرفی است واز هفتاد تومان چهارده تومان
است وخمس لازم مبلغ مرقوم همین قدر است که مذکور شد بنکرر سنین متکرر نمیشود اگرچه
اثم در تاخیر اخراج از ثابت است قطعا در سهم سادات واما مقدار زکوة پس از متکرر میشود بتکرر
سنه بایز نحو اول مبلغ مرقوم را از بابت خمس اخراج نمود بعد از ملاحظه نموده هرچه میشود در سال
اول ربع عشر از باقی را بابت زکوة اخراج نموده وهم چنین در سال ثانی ربع عشر ما بقی لازم است از
بابت زکوة اخراج نماید وهمچنین ربع عشر ما بقی را در سال ثالث وهمچنین در سال رابع وهکذا تا آنکه
منتهی شود وتجاوز ننماید از حد نصاب اول زکوة که عبارت از بیست اشرفی باجاقلو است در ذهب
دویست درهم است در نقره که معادل یکصد وپنج مثقال صیرفی است وقیمت آن از قرار نقره
مثقالی سه عباسی شش تومان وسه هزار دینار از قرار روپیه دو مثقال عددی یکهزار وسیصد دینار
میشود واما حکایت استطاعت پس اگر آنچه ملکی شده در همان وقت مالک بوده وما نعی از مسافرت
بسمت مکه معظمه نبوده البته استطاعت ثابت بود در تاخیر آثم وعاصی بوده لازم است تدارک
نماید س هرگاه شخصی زکوة گندم خود را وباز زکوة وخمس مال خود را نداده باشد از زمان وگندم
وآن مال که خمس وزکوة از آن نداده است چیزی بستاند وبخورد حلال است یا حرام ج این مسئله
مبنی بر این است که خمس وزکوة متعلق بذمه مکلفست یا بعین مال ظاهر اینست که متعلق بوده باشد
بعین مال بنابر این پس حق فقرا متعلقست در آن مال بطریق اشاعه ما دامیکه اخراج ننماید وقصد

اخراج هم متحمل نداشته باشد اکل از مال مشتری حرام خواهد بود و اگر از آن چیز فروخته ثمن از صرف
لباس نماید پوشیدن آن لباس حرام و نماز در آن باطل خواهد بود س خمس و زکوة را هرگاه صاحبان
مال ندهند با محصل میتوان گرفت از باب امر بمعروف بانه ج اولا ویرا نصیحت و موعظه نماید
اگر مفید نشد تندی نمایند و اگر فایده نکرد بضرب هم میتوان مطالبه نمود س در دادن زکوة
قروض هم داخل در اخراجات است باید موضوع بشود و زکوة داده شود این صادر بار و تحمیلات
دیوانی باید موضوع بشود بانه ج قرض که مصروف در اخراجات زراعت شده باشد موضوع
میتوان نمود اما هرگاه بجهة صرف در زراعت نشده باشد موضوع نیست و اما تحمیلات
دیوانی اگر از عین زراعت بگیرند و ممکن نبوده باشد اخراجات زکوة اگرچه بطریق مخفی بوده
باشد ظاهر اینست که موضوع بشود و در غیر این صورت بسیار مشکل است والله اعلم س اگر گوسفند
سائمه بیست روز بعلت برف و سرما بصحرا نرود و کاه بخورد زکوة از آن ساقط میشود یا خیر
تحدیدی در شرع از برای آن شده بانه ج علف دادن در بیست روز موجب سقوط زکوة نمیشود
س شخصی طفل ذکوری دارد او را مدت هشت سال بمکتب برده در خدمت معلم حال میگوید
که من چیزی ندارم که خرج تو کنم میخواهم طفل را بر کسب و شغلی و کاسبی و طفل راضی نمیشود میگوید من
محال است که از درس دست بکشم و پدرش میگوید که امروز مکلفی تو دیگر من خرج تو را نمیدهم
فکر خود بکن پسر میگوید ما به توکلی بر پدر تا صرف کنم و درس بخوانم پدر میگوید تا بحال دادم
الحال دیگر نمیدهم آیا عمو و اقارب از وجوه زکوة میتوانند بدهند که تحصیل علم کند بانه ج
حیف نباشد پدر در صورتی که فرزند او راغب و طالب تحصیل علم بوده باشد او را از تحصیل علم
ممانعت نماید مگر شرافت و شرف تحصیل علوم را نشنیده است مجملا اگر فرزند او قابل ترقی در مراتب
علوم دینیه بوده باشد البته او را ممانعت ننموده بلکه اعانت او نموده در تحصیل علوم در
صورتی که فرزند قابل ترقی بوده باشد و مشغول تحصیل شود و خود هرگاه مؤنه نداشته باشد بر او
لازم است انفاق او و در چنین صورت که آثار ترقی در علوم دینیه در حق او ظاهر شود نفقه و کسوه او
اگرچه بر والد او است لکن در امور دیگر مثل کتب محتاج الیها و نحو آن سایر مسلمانان از بابت زکوة باو
امداد میتوانند نمود س شخصی را وجه خمس در ذمه او قرار میگیرد و لکن در بلدی است که حاکی
از مجتهد است سهم غیر امام را چون میداند که چندان احتیاجی ندارد خود بدست خود با معرفت ملائی
بلکه از ناصیه ایشان آثار تقدس و صلاح ظاهر است و این شخص هم اعتمادی بایشان دارد در دست
عطا که استحقاق دارند میرساند و سهم امام را از چند جهة نمیتواند از ذمه خود ادا نمود اول آنکه
مجتهدی در آن بلد نیست که تسلیم او نماید دوم آنکه در بلدی دیگر که مجتهد جامع الشرایط هست در آن
بلد رفتن این شخص صعوبت دارد یا تعذر که خود بمجتهد رساند یا آنکه بخواهد بنفر بسند جهة نقد از

امین

امین یا بجهة اغتشاش راه که در مظان تلف است احتمال تلف دارد سیم آنکه این وجه مبلغ خطیریست
و نفس اقبال نمیکند که این همه مبلغ را دست بردارد و قطع نظر کند و مجتهدی که حاضر نیست که توهم
کند که حیح امر میشود فی الفور خود را بری الذمه کند و نقلش مع عیاله با اسعد با اشعریت بیان
فرمایند که تکلیف این شخص چه چیز است و سهم امام را چه کند آیا رخصت میدهید که مثل سهم سادات
عظام کم کم بسلیقه و اهتمام خود با بوساطت و معرفت ملائی که اعتماد تمام بانها دارد بسادات
کرام عظام که مستحق خمس هستند برساند بانه بعنوان جرواج آنچه از سهم سادات است خود این
شخص همین قدر که شخصی را سید دانست و استحقاق او مشخص بوده باشد و بعد از قصد
قربت و اطاعت جناب احدیت جل شانه بارباب استحقاق برساند انشاء الله تعالی بری الذمه میشود در
سهم جناب امام زمان عجل الله تعالی فرجه باز خبا الان که در استفتا طی شده جاری نمیشود و عدم
وجود مجتهد در آن بلد موجب تغییر حکم نمیشود و همچنین نیست که موجب سقوط تکلیف شود
و همچنین تعلق این شخص باین مبلغ موجب سقوط آن نمیشود بلی نقل از آن بلد با مظنه تلف محل اشکال است
جائزه از بسیار اینها اول مرحله اینست که مجتهدی را دیده آن شخص مجتهد وکیل تعیین میشاید در
اخذ آن مبلغ و این شخص بعد از آنکه این مبلغ که سهم امام است تسلیم این وکیل مجتهد نمود ظاهر
اینست که بری الذمه میشود اگرچه فرض شود که در این راه تلف شود البته جائزه آن نموده
وساوس شیطانی را از خود دور نموده خود را مشغول الذمه نگذارد س آیا تاخیر در اخراج
خمس تا آخر سال جایز است یا نه و آیا هدیه و صله رحم و نذر و کفاره و مؤنه تزویج و زیارت و
حج واجب در عام استطاعت از جمله مؤنه سال حساب میشود و بعد از وضع اینها خمس را باید
بدهد یا نه بلکه پیش از وضع ج ظاهر اینست که تاخیر در اخراج خمس میتوانند نمود تا انقضای
حول آن وقت ملاحظه نموده اگر علاوه دارد خمس آن را بدهد ظاهر اینست که هدیه که لایق بحال این
شخص بوده باشد و صله و نذر و کفاره و مؤنه تزویج و زیارات و حج واجب در عام استطاعت
کل اینها از جمله مؤن محسوب میشود پس اخراج خمس بعد از اینها هم خواهد بود س هرگاه دو نفر
فقیر بوده باشند شرعا و زکوة هم بذمه اینها قرار گرفته باشد هر یک زکوة خود را بدیگری میتوانند
داد یا نه ج میتوانند هرگاه مانعی از راه دیگر نبوده باشد س هرگاه شخص جنسی از بابت زکوة
بشخصی داد و آن شخص زکوة گیرنده زکوة در ذمه او میباشد که متمکن از ادای آن از مال خود
نیست آیا میتواند همان جنس ما خود را زکوة از بابت زکوتی که در ذمه او است بهمان شخص زکوة
دهنده در صورت استحقاق او داد یا نه و این مسئله را از شخصی از مشاهیر علما سؤال نموده اند در جواب
فرموده اند که میتوان داد لکن باید بقیمة در آورده قیمت آن را در زکوة محسوب دارد ج ظاهر این است
که همان جنس را از بابت زکوة بهمان شخص میتوان داد و اگرچه متمکن بوده باشد از ادای زکوة از مال

خود واگر جنس ماخوذ از آن شخص متحد بوده باشد با آنچه در ذمهٔ اوست در جنس مثل اینکه جنس
ماخوذ گندم بوده باشد و زکوة در ذمهٔ او نیز گندم بوده باشد محتاج بتقویم و ملاحظهٔ قیمت
نیست بلکه صحیح نیست علی وجه الاطلاق بجهة اینکه گاه هست مراعات قیمت موجب ضرر مالک
میشود و گاه هست موجب ضرر فقرا میشود بنا بر مطلب آنست که قیمت آن گندم مثلا در وقتی که در ذمهٔ
او زکوة واجب شد یا مساوی نیست در قیمت در آن وقت که میخواهد داده باشد یا مختلف و در صورت
ثانیه یا زیاده است یا اقل در صورت زیادتی موجب ضرر بمالک میشود و در صورت اقل بفقرا بلکه
موجب برائت ذمهٔ زکوة دهنده نمیشود کما لا یخفی علی المتامل بلی در صورت اختلاف جنس لابد است
از ملاحظهٔ قیمت س مقدار زکوة فطره چه قدر باید داد ج زکوة فطره هر گاه نیم سنگ شاه
که حال متعارف میباشد اگر اخراج نماید قدر واجب را اخراج نموده خواهد بود بلکه بقدر بیست و
پنج مثقال کسری علاوه از واجب خواهد بود س گوسفند دارم قدری خورده میشد و قدری
در رشته که حمل بهم رسید بجهة آنها و قدری را بجهة کشتن نگاه داشته ایم که صرف کنند آن
خود نمائیم همه مخلوط میباشد زکوة آنها را بچه طریق باید داد ج گوسفند تفرقه ما بین کشتن بجهة
صرف معیشت و غیره نیست اگر نصاب گوسفند ثابت باشد و حول بگذرد باین معنی از وقت تملک
تا داخل در ماه دوازدهم حد نصاب از یازده بوده باشد و در صحرا چرید باین نحو که علف خریده
بگوسفند نداده اگر چه در نصف سال بوده باشد در این وقت زکوة لازم است س در
نقد مشترکی که بقدر نصاب بوده باشد مشاع ما بین الکبار و الصغار بعد از مضی حول یا کبار می
توانند این کبرا در سهم صغار قرار بدهند و زکوة ندهند یا باید که بعد از وضع سهم صغار تتمه را
زکوة بدهند و اگر چند حول بر آن گذشته باشد بچه نحو از عهدهٔ زکوة باید بر آیند ج پولی که
مشاع بوده باشد ما بین کبیر و صغیر مثل بر آن گذشته لازم است بقدر سهم کبیر زکوة آنچه شود
اخراج نماید و حال خواهد بچه قرار از زکوة کل آنرا سهم صغیر قرار بدهد و سهم کبیر را از مال غیر
زکوی قرار دهد ظاهر آنست که نتواند نمود و کیفیت اخراج زکوة در سنوات متعدده آنست
که در سال اول مقدار زکوة را موضوع نموده و در سال ثانی باقی مال را بعد از وضع زکوة سال اول
ملاحظه نموده هر چه زکوة او بشود داده باشد و هکذا در سال دیگر س قریهٔ اربابی دارم
زکوة آنرا بعد از خرج صحرا و مالیات دیوانی باید داد یا آنچه عاید ارباب میشود زکوة را داده شود
یا آنکه از کل محصول قبل از حقوق دیوانی و مخارج صحرا از قبیل چوم کش و بوجار و غیره بیان فرمایید
قریهٔ دیگر با حاکم شریک هستیم از زکوة چه نوع باید بدهند ج اخراجات متعلقه بخصوص زراعت این
سال را وضع مینمایند آنچه باقی میماند زکوة آنرا میدهند و اما ماخوذ دیوانی پس تفصیل آن آنست
اگر از عین مزروع میگیرند باین نحو که ثلث حاصل یا نصف آنرا یا کمتر یا زیادتر از عین آن حاصل میگیرند

در این صورت اگر مالک متمکن از رفع زکوة کل بوده باشد اگر چه بطریق مخفی در شب یا روز وقت حلول
باین نحو که هر گاه زکوة را اخراج نموده با عدم اطلاع مباشر دیوانی آنچه معهود بوده که میگرفتند
مثل ثلث حاصل ثلث ما بقی را میگیرند در این صورت لازم است اخراج زکوة از کل نماید ماخوذ
دیوان را وضع نمیتواند نمود و اگر اخراج ننمود با تمکن از عهدهٔ زکوة آنچه را دیوان گرفته بر نمیآید
باشد و اگر متمکن از اخراج زکوة بنحویکه مذکور شد نبوده باشد یا باین نحو که مباشر دیوان از روز
حصاد تا آخر منفک نمیشود یا آنکه در حین حصاد یا قبل از آن بازدید و تخمینی مینمایند آن مقدار را از
کل میگیرند خواه رفع زکوة مخفی نماید یا نه در این صورت ظاهر آنست ماخوذ دیوان را میتواند وضع
نمود و اگر تحمیل دیوانی را نقد میگیرند نه از عین آن حاصل پس اگر آن وجهی که میگیرند موقوف علیه
اصل زراعت بوده باشد باین معنی که اگر آن وجه را ندهند نمیگذارند زراعت بکند ظاهر آنست
در این صورت نیز آن وجه را میتواند وضع نمود و از آنچه مذکور شد حکم در آنچه باشتراک زرع
مینماید مشخص شد باین نحو آنچه اخراجات متعلقه بآن زراعت است وضع میتواند نمود س هر گاه
در ذمهٔ زید خمس آل رسول باشد هر چند وعظ و نصیحت و موعظه نمایند باز نمیدهد و بجبرهم
نتواند گرفت از او و هر گاه کسی خفیه از مال زید بر دارد و بسادات بدهد نیابة از زید از جهت
امر بمعروف یا خمس زید حساب میشود یا نه یا آنکه آن شخص که برداشته مشغول ذمه است ج از باب
امر بمعروف و نهی از منکر آن شخص را جبر میتواند نمود در اخراج خمس لکن اخذ مال او را بعنوان
سرقت اگر چه بقصد دادن بارباب استحقاق خمس باشد ظاهر آنست که جایز نبوده باشد س
با وجود وجوب خمس در تملیکات هر گاه صاحبان او خمس آنرا ندهند نماز در آن املاک از برای
خود متصرفین و غیر ایشان و سایر تصرفات مثل استعمال آب چاه ها چه صورت دارد و هر گاه
خواسته باشند شرکاء مثل زوج و غیره که املاک را ضمیمه نمایند آیا احتیاج باطلاع حاکم
شرع میباشد یا نه و هر گاه صاحبان تملیکات خمس آنها را ندهند آیا زوج و غیره بعنف میتوانند
بگیرند یا نه ج خانه یا باغ یا ملکی که در قیمت پنجاه تومان گنجایش داشته باشد هر گاه زوج بزوجه
خود مصالحه نماید بمبلغ ده تومان از صداق و بر زوجه لازم است بعد از وضع ده تومان
در علاوه که چهل تومان بوده باشد خمس را داده باشد و هر گاه خمس نداده و تصرف کرد در آن
نماید مثل نماز و غیره اگر نسبت باشخاصی که مطلع بحقیقت حال نبوده باشند عبادات آنها صحیح
و اما در حق خود ضعیفه و زوج او که مطلع هستند از حقیقت حال پس اگر بعد از علم بر این
که اخراج خمس از آن تملیک لازم است بوده باشد نماز باطل است و اگر قبل از علم بوده باشد
محل اشکال است لکن دور نیست که صحیح بوده باشد و اما اکل میوه حاصل از اشجار آن پس آن
نیز حکمش از آنچه مذکور شد ظاهر میشود باین نحو که بعد از علم بحقیقت حال حرام و جایز نیست

تصرف نظر باشتراك ان مابين سادات وما لك وامّا قبل از علم اگر چه حكم بحرمت نميتوان نمود
لكن دور نيست كه ضامن بوده باشد لكن در خوز وجه ممكن است كه قيمت نموده خمس قيمت را از مال
خود داده باشد و حاجت نيست بحاكم شرع وغيره نيست لكن بايد دقت نموده تا مجتهد قيمت شود
و در صورتى كه ضعيف بخوا هش خود نه هد ديگران از باب نهى از منكر او را منع و زجر ميتوانند نمود در
اين باب ... قلمى فرمايند در خصوص ملك بائر مجهول المالك كه آيا تصرف در آن بدون اجازه
از حاكم شرع انور جايز است يا تصرف موقوف و محتاج است باجازه از حاكم شرع و در صورتى كه محض
بدون اجازه از حاكم شرع تصرف در ملك غير بوده تمام ما لك مالك ميشود يا نه ج در صورت ثبوت موضوع
يعنى مزرعه مخروبه مجهول المالك بوده باشد چنين زمين مال الامام است در زمان غيبت امام مرخص
تصرف در آن در حق شيعيان ايشان است حاجت باجازه از حاكم شرع نيست اما اينكه اراضى مخروبه
مجهول المالك مال امام و از جمله انفال است پس ظاهر اينست كه محل خلاف ما بين فقهاى شيعه اعلى
الله تعالى مقامهم نبوده باشد و مدلول عليه بجمله از احاديث معتبره هست از جمله حديث صحيحى است از جمله
اجزاى آن حديث اينست الانفال كل ارض خربة وبطون الاودية فهو لرسول الله وهو للامام من
بعده و يضعه حيث يشاء و از جمله از احاديث حديث مرسل كالصحيح است كه فرموده الانفال
كل ارض خربة باد اهلها و از جمله از احاديث حديث موثق كالصحيح است كه فرموده است الا
نفال كل ارض خربة و بطون الاودية فهذا كله من الفيء و از جمله حديثى است كه فرموده در بيان
انفال كل قرية يهلك اهلها او يجلون عنها و اما اينكه تصرف در آن جايز است نسبت بشيعيان ايشان و جواز
تصرف توقف باجازه از حاكم شرع نيست پس مدلول عليه است باخبار معتبره از جمله حديثى است صحيح از فخر
الاوايل والاواخر جناب امام محمد باقر عليه السلام كه فرموده وجدنا فى كتاب على ع ان الارض لله يورثها من يشاء من عباده
والعاقبة للمتقين انا و اهل بيتى الذين اورثنا الله الارض و نحن المتقون والارض كلها لنا فمن احيى ارضا من
المسلمين فليعمرها وليؤد خراجها الى الامام فان تركها و اخربها فاخذها رجل من المسلمين من بعده فعمرها واحياها فهو احق
بها من الذى تركها الحديث و احاديث در اين مطلب مستفيض است سؤال هرگاه درخت چنار يا درخت
ديگر مثلا درختى كه در امامزاده ها ميباشد و گفته ميشود كه وقف است و وقف بودن و غير معلوم و
واقف و موقوف عليه غير مشخص بجهت بعد عهد مجهول من جميع الوجوه است آيا ها شمى نسبى يا ديگرى ميتوانند كه او را
با زش نمايد و تصرف مالكانه نمايد ج چنين چيزى كه وقفيت آن معلوم نيست و هم چنين مالك آن معلوم نيست
پس مجهول المالك خواهد بود و حكم مجهول المالك آنست كه بنيابت مالك تصدق نمايند و متصدق در جزو
تصدق بر خود قرار دهد كه اگر مالك پيدا شود تصدق را امضا نمود از عهده بر آمده باشد س زكوة
را ميتوان بشخصى كه قراءت و مسائل خود را اخذ نكرده باشد يا يتيم كه پدر او تمام آن مسائل بوده باشد داد
يا نه ج صرف زكوة در ايتام باين معنى كه بولى يتيم يا قيم شرعى او دادن كه صرف يتيم نمايد عيب ندارد و اما

زكوة دادن بشخصى كه عالم بقراءت نماز و مسائل نبوده باشد خوب نيست بلكه مشكل است كه زكوة داده شود
برئ الذمه شود س آيا كسى كه معامله ميكند و چيزى مجرد و منفرد شد مثلا ده تومان يكدفعه نفع و
شود آيا اخراج خمس آن وقت است يا بعد از انقضاى حول است تا آن وقت حساب كند هر قدر نفع كرده خمس
آن را بدهد آيا مهمانى و كفارات و نذر داخل مئونه هست يا نه ج ظاهر اين است كه هديه كه لايق
بحال اين شخص بوده باشد و صله و نذر و كفارات و مئونه تزويج و زيارات و حج واجب در عام استطاعت
كل اينها از جمله مئون محسوب ميشود پس اخراج خمس بعد از وضع اينها همه خواهد بود س در باب املاك
باير مخروبه كه مجهول المالك است آيا تصرف آن موقوف است باذن مجتهد جامع الشرايط فتوى يا نه
ج اراضى مخروبه كه مجهول المالك بوده باشد از جمله انفال است مختص است بامام زمان عجل الله تعالى فرجه
و در زمان غيبت امام شيعيان ايشان ماذون هستند كه احياى آن نموده باشند و در صورتى كه احيا
نمودند احق و اولى ميباشند از ديگران كسى را تسلط نيست كه از آن شخص اخذ نمايد لكن آنچه مذكور
شد در صورتى است كه ارض موات بوده و مالك مجهول از آن نباشد يا معلوم نباشد در تصرف كردن
آن محتاج باجازه از مجتهد نيست س حقير بعضى اوقات مبتلا ميشوم باموری چند كه بايد از
مجتهد باشد لزوما يا احتياطا آن امور بر وفق شرع انور انجام داده شود تا امر بگذرد مثل
آنكه خانه حكام يا امثال ايشان يا كسانى كه ميدانيم خمس و زكوة نميدهند نوعى ميشود كه مردم
خانه ايشان بايد اجاره در خانه و فرش ايشان بدهيم از جهت يقين دو حرمت يا شبهه اما ايشان
يا غير از خود يكساعت يا بيشتر در آنجا عبور و استعمال ميشود اجاره قرار بدهيم يا طعام و قهوه
و غليان و كلاب ايشان را قيمتى بنظر در آورده يا بكسى بدهيم باذن ايشان يا بى اذن ايشان مثل اينكه
بگوئيم امشب اخبار اين طعام را به بنده واگذارند آنها را واگذارند بسيد فقير يا عامى بدهيم از باب
مظالم ايشان و آنرا بگوئيم كه مال تست مهمان ميكنى ميخوريم او بگويد شما را مهمان كردم بخوريد يا
طعام را بمالك آن بفروشيم و او هم بگويد بخوريد وجه آنرا بمظالم بفقير بدهيم بگوئيم بدهد تا طعام بى
شبهه شود يا رفيق فقير يا ما باشد بدون اطلاع مالك آنرا با و بدهيم از بابت مظالم و او قبول
كند و بگويد بخوريد ج اين سؤال مشتمل بر چند مطلب است اول آنست كسى كه خمس و زكوة مال
خود را نميدهد در خانه چنين اشخاص رفتن بقصد ضيافت و غذا در خانه آنها خوردن صحيح است يا خير
جواب اصل خمس و زكوة ندادن موجب اين نميشود كه حكم شود بحرمت اكل در خانه او و در صورتى كه
ضيافت كند نظر باينكه افعال مسلمين محمول است بر صحت احتمال دارد اين ضيافت را از نماى انسال
نموده باشد يا از مالى نموده باشد كه خمس نداشته باشد يا قرض نموده باشد و اين ماكول را از
مال القرض مهيا نموده باشد و هم چنين است حال در زكوة باين معنى كه اصل ضيافت را از مالى
نموده باشد كه زكوة در آن لازم نبوده باشد بلى كلام در صورتى است كه كسى علم دارد باينكه

اين ماكول را از مالى مهيا نموده كه خمس در ان لازم بوده و قرار نداده كه خمس را از وجه ديگر ادا نموده
باشد نظر بعلم باينكه تارك خمس است و هم چنين است حال در زكوة يعنى عالم است باينكه اين صاحب ضيافت
از مالى است كه زكوة در ان تعلق گرفته با علم بعدم اخراج زكوة ان در اينصورت ميگوئيم كه اين
شخص مهمان يا از اهل استحقاق خمس است در صورت خمس و يا اهل استحقاق زكوة است در صورت زكوة
يا غير مستحق خمس و زكوة هيچ يك نيست در صورتى كه اين شخص مستحق زكوة باشد اشكالى كه در اينصورت
ميتوان نمود اينست كه زكوة متعلق بعامه فقراء است مادامى كه مكلف بزكوة بقصد زكوة بيكى
از فقراء تسليم ننمايد مال او نميشود پس بعضى از فقراء در غير اين صورت تصرف در ان نميتوانند
نمود نظر بعدم اختصاص و تحقق اشتراك با غير از اين را هست كه مستحق زكوة بعنوان سرايت زكوة را
تصرف نميتواند نمود جواب از اين ميتوان گفت محصل جواب اينست كه دو نحو شركت در زكوة
متحقق است يكى ميان فقراء و مالك و ثانى ما بين فقراء اول بعنوان اشاعه است ولهذا فقرا با عدم اذن
مالك تصرف نميتوانند نمود اگرچه بقدر زكوة بوده باشد دويم شركت بعنوان اشاعه
نيست بلكه شركت بطريق بدليت است ولهذا ايضا بقاطبه ارباب استحقاق و تسويه ما بين ايشان
لازم نيست بنا بر اين ميگوئيم در صورت مفروضه ظاهر اينست كه اكل ان ماكول از عين مال زكوة
است يا از مالى كه زكوة در ان بود مهيا شده است نسبت بمستحق زكوة جايز خواهد بود نظر
بثبوت اذن از مالك يعنى معطى زكوة پس تصرف مينمايد مستحق زكوة چيزيرا كه مشترك است ما بين صاحب
ضيافت و ميان فقرائى كه اين شخص احدى از انها است بمقتضاى جعل الهى كه فرموده انما الصدقات
للفقراء والمساكين شركت در اين صورت بطريق اشاعه ما بين مالك و مستحق زكوة كانه ان چنين مشترك
است ميان دو نفر احدهما باذن ديگرى در ان تصرف مينمايد از انچه مذكور شد دانسته ميشود كه
بان مقدارى كه از مال زكوة در ان مال هست كه اين شخص بقصد زكوة تصرف در ان نمايد
ذمه از مالك ميشود باين معنى كه تدارك ان لازم نيست لكن احتمال معاقب بودن در ترك
امتثال قائم است نظر باينكه اعطاى ان مال را بقصد زكوة ننموده پس اگر در مثل صورت مفروضه
يعنى صورت ضيافت هرگاه قصد امتثال داشته باشد احتمال اثم نيز مرتفع مستحقين خمس اينها
در صورتى بود كه اين شخص مستحق خمس يا زكوة بوده باشد و اما هرگاه مستحق خمس نبوده باشد
امر در اينجا اشكل از سابق است نظر باينكه ان ماكول مهيا شده است از مال مالك و مستحق زكوة
يا مستحق خمس و اذن نسبت باين شخص در تصرف در ان مال اگرچه از مالك ثابت لكن اكتفا
نميكند در اباحه تصرف نسبت باين شخص نظر باينكه تصرف در مال مشترك ما بين شريكين توقف
دارد بان هر دو و اذن احدهما اكتفا نميكند پس تصرف جايز نخواهد بود غاية تدبيرى كه
در اين مقام ميتوان نمود اينست كه اين مال نيست در عرصه تلف نظر باينكه مفروض اينست كه مالك

تارك

تارك خمس و زكوة است پس هرگاه متصرف در حين تصرف بر خود قرار دهد كه خمس انچه را تصرف ميكند
در صورت خمس ايصال بارباب استحقاق خمس نمايد و ربع عشر انرا در زكوة ايصال بارباب استحقاق
نمايد در اينصورت تصرف بى عيب خواهد بود نظر باينكه اين احسانى است بر فقراء مطلب ثانى
اينست كه كسى كه نزد در دوخانه حكام ميباشد ماكولى حاضر مينمايند تصرف و اكل از چه حالت دارد
جواب ميگوئيم مادامى كه علم بحرمت ان چيز بخصوصه حاصل نباشد بمقتضاى ظاهر شريعت
مطهره حكم بعدم جواز تصرف در ان نميتوان نمود بنا بر اين بلكه تصرف ان جايز و اكل ان مباح
خواهد بود و هرگاه علم بحرمت ان حاصل باشد پس اين دو قسم ميشود اول اينست كه مالك
ان مشخص بوده باشد دوم اينست كه مالك ان مجهول
است اول اگر استيذان

س هل يجب الزكوة في الاعيان ام يجزي مثلها او قيمتها في الذمة ج نعم يجب الزكوة في العين لكن يجوز
الاجزاء بدفع القيمة او مثل تلك العين س هل على عامل المزارعة والمساقات زكوة اذا بلغ
نصيبه النصاب مطلقا وان اختص المالك مالك الارض بالبذر ام يجب عليه اذا كان البذر فيهما
او اختص هو به ج وجب عليه الزكوة عند تحقق النصاب في سهمه ولو لم يكن له بذر اصلا اذ يصدق
عليه انه ملك هذا المقدار من الغلة بالمزارعة فهذا يكفي في الحكم بوجوب س هل يجب الزكوة
على مالك الارض رقبة ام بعينه وللمالك لمنفعتها بالاجارة منه وبالصلح له من المالك والحاكم
بالجملة هل على مثلث وانتم عالمون بحال الناذ زكوة ام لا ولو ملك منفعتها بالوقف عليه هل عليه زكوة
والمقصود ان المناط في وجوب الزكوة ما هو ج اذا كان الزارع مالكا للمنفعة الارض سواء كان
ذلك تبعا للملكية الرقبة او لا يكفي ذلك للزكوة ولو كان بطريق العارية بل يمكن القول
بذلك ولو مع عدم المالكية اصلا كما اذا فرض المزارعة في الارض المغصوبة فالمناط تملك النصاب
بالزرع س زكوة كبيررا كه چند حول بران كذشته باشد بايد كه هر چه سال كذشته
زكوة را از كل وضع كند يا انكه سال ثاني را بعد از ملاحظه زكوة سال اول تتمه را زكوة
بدهند وهم چنين آنچه كذشته است ج مقدار زكوة در سال اول را در سال ثاني وضع نموده
وزكوة باقي را اخراج وهم چنين در سال ثالث مقدار هر دو زكوة را وضع نمود وهكذا
تا نصاب اول به رسد س زيد ملكي را باجاره ميدهد بشخص بپنج خرواره ديواني در مال الاجاره
زكوة بر موجر است يا مستاجر ج ظاهر اينست كه بر موجر در چنين صورت زكوة واجب باشد
س سيادت بچه چيز ثابت ميشود در صورت عدم عدلين ج اكر بجهة خمس دادن
باشد همين كه شخص ادعاي سيادت نمود وقول او مفيد مظنه باشد ومعارضي در حق او ثابت
نباشد اكتفا بقول ان شخص مخبر در صورت مرقومه ميتوان نمود س كسي زميني خريد بمبلغ
پنجتومان و مزرعه را باغ نموده است از جهة خرج كذران خود و قصد تجارت نداشته باشد كه بعد
از انكه باغ نمو نمود بفروشد و حال نمو كرده است وقيمت او رسيده است به بيست تومان آيا
خمس بر او تعلق ميكيرد يا خير ج باعتقاد حقير مادام كه در معرض مبايعه شرعيه در
نيامده است اخراج خمس ان لازم نيست اكرچه احتياط مقتضي تدارك است س كرند
زكوة ورد مظالم عدالت شرط است ج
ظاهر اينست كه عدالت شرط
نيست

كتاب الصوم

س زن در ايام صوم ميتواند در اب رود بدون انكه سر را داخل اب كند ج داخل شدن زن در اب
در حين صوم بلي جايز است لكن احتياط اينست كه در اب ننشيند احتياط شديد در ترك جلوس است
س هر كاه شخص صائم در ايام رمضان غسل ارتماسي كند عمدا يا سهوا غسل واجب يا شد يا مندوب
آيا در جميع اين صور غسل وصوم هر دو صحيح خواهد بود يا باطل يا بعضي صحيح و بعضي باطل يا انكه
بعضي از صور حكمش با بعضي ديكر مخالف خواهد بود ج ملخص سؤال بالمال راجع بچند چيز است
اول صحت و فساد غسل است با تعمد ارتماس وحكم باين مشهور وحق نزد حرمة الارتماس للصائم
بمقتضاي قواعد شرعيه فساد است و فرقي بين غسل واجب ومندوب نيست بلي اكر در وقت
غسل نيت غسل نكند بلكه در آن خروج قصد تحقق غسل كند حكم بصحت غسل وجيه است
واكر در وقت كون در زير آب نيت كند شايد حكم بصحت آن مستبعد نباشد مع اشكال فيه دوم
انكه تعمد ارتماس منشاء فساد صوم ميشود يا نه در اين خلاف عظيمي بين فقها اعلى الله مقامهم في
الجنة العليا متحقق است جمعي از فقها اصحاب قايل بفساد صوم ولزوم قضا و كفاره اند بعضي
دعوي شهرت قدما بر اين نموده اند وسيد مرتضي در انتصار وسيد ابن زهره در غنيه بر اين دعوي
اجماع كرده اند و فرقي در اين باب بين ارتماسي كه بجهة غسل واجب يا مندوب بوده باشد يا
غير غسل نميباشد و مشهور ميان متاخرين صحت صوم وعدم لزوم قضا و كفاره است و بعضي
قايل بفساد صوم وتفصيل بين قضا و كفاره است بثبوت اول ونفي ثاني ميباشند و اين قول را
مرحوم شهيد در دروس اختيار فرموده و از ابن براج حكايت نموده اند وجميع اين اقوال متفق
اند در ثبوت حرمت وبعضي قايل بعدم حرمت اصل ارتماس شده اند و اين قول را جمعي نسبت
بسيد مرتضي و ابن ادريس داده اند و از علامه مرحوم در منتهي نسبت عدم كراهت را با ابن عقيل
بعضي نقل نموده اند و بنا بر اين قول نيز قضا و كفاره منتفي است بلكه فساد غسل هم لازم نمي
ايد كه قول ثاني اقوي است و اصل عمومات شاهد بر اين است وخصوص موثق اسحق بن عمار
نيز دليل بر اينست حيث قال قلت لابي عبد الله ع رجل صائم ارتمس في الماء متعمدا عليه قضاء
ذلك اليوم قال ليس عليه قضاء ولا يعودن وشيخ مرحوم در استبصار بعد از انكه ميل باختيار
اين قول نموده فرموده است عرفت حديثا في ايجاب القضاء والكفارة او ايجاب احدهما على
المرتمس في الماء ودعوي اجماع سيد مرحوم در باب ايجاب قضا و كفاره مسموع نيست بعد از انكه
خود بر خلاف او رفته باشد كما عرفت قال العلامة في التحرير الاغتماس في الماء قال
الشيخان يفسد الصوم وقال المرتضي لا يفسده وهو قوي وللشيخ قول ثاني محرم غير مفسد وهو احسن
انتهى وبهذا يعلم الجواب عن دعوى الاجماع الذي حكاه في المختلف عن الشيخ ودعوى اجماع

سید بن زهره بر فرض حجیت او در امثال این مقام مقاومت نمیتواند نمود لکن شبهه نیست در اینکه
اثبات قضا بلکه کفاره اقرب باحتیاط و اوفق بمنهج نجاة است ثالث آنکه ارتماس نسیانا موجب
فساد صوم نمیگردد بلی اگر بجهة غسل بوده باشد مستلزم بطلان او میشود یا نه ظاهر اینست که
ارتماس نسیانی اشکال ندارد و بی خلافی مضر بصحت صوم نیست و غسل نیز ظاهرا بی اشکال صحیح بوده
باشد پس هرگاه شخصی طلب می کند که در نهار رمضان عامدا او ناسیا عالما بالحرمة او جاهلا آیا
مبطل صوم هست یا نه و بر فرض ابطال آیا قضا و کفاره هر دو واجب میشود یا قضا تنها و بر فرض
وجوب کفاره آیا یک کفاره واجب است یا بیشتر ملخص سؤال بالمآل الراجع بچند چیز است
اول آنکه تعمد استمنا با علم بحرمت در نهار رمضان منشاء فساد صوم است یا نه و این خالی از این نیست
یا عالم ببطلان صوم بوده یا نه در صورت اولی بی اشکال مفسد صوم و موجب قضاء و کفاره
هر دو میباشد لکن در صورتی که منی خارج شود و الا صوم صحیح اما اثم است و در صورت ثانی
یعنی در صورتی که جاهل بوده استمنا موجب فساد صوم میباشد مسئله محل خلاف است
جمعی قایل بلزوم قضا و کفاره شده اند مثل علامه و این قول را صاحب کفایت نسبت باکثر
داده و جمعی مثل محقق مرحوم و علامه و شهیدین مرحومین و صاحب مدارک و غیرهم اکتفا بقضا تنها
نموده اند و جمعی قایل بلزوم هیچیک نشده اند و ظاهر قول ثانی است هرچند احتیاط با اول است
ثانی تعمد استمنا است با جهل بحرمت آن در این صورت اگر عالم بوده که مفسد صوم است موجب
قضاء و کفاره هر دو خواهد بود و الا مثل عالم بحرمت و جاهل بافساد است که مذکور شد
ثالث تعمد استمنا است نسیانا باین معنی که متذکر صوم نبوده اقدام باین فعل شنیع نموده
در این صورت قضا و کفاره بر او لازم نیست و صوم او صحیح است لکن اثم خواهد بود باعتبار
حرمت فعل رابع بیان کفاره است یک نیست یا بیشتر و این صورتی که استمنا بحرام باشد خلاف نیست
جمعی از فقها رضوان الله علیهم بجمع بین کفارات ثلث قایل شده اند لکن ظاهر جواز اکتفا بکفاره
واحده است هرچند نهایت احتیاط در جمع میباشد پس هرگاه کسی جاهلا بتحریم الارتماس در نهار
رمضان المبارک غسل ارتماسی بعمل بیاورد آیا موجب فساد صوم خواهد بود یا نه و بر تقدیر افساد
آیا قضاء و کفاره هر دو واجبست یا نه و هرگاه شخصی در نهار رمضان افطار بعمل آورد با استمنا و بعد
غسل ارتماسی نماید غسل او صحیح است یا نه جهل حکم در مسئله اولی اینکه ارتماس مطلقا با علم بحرمة یا
با و منشاء فساد صوم ظاهر اینست پس قضاء و کفاره بر مرتمس مخصوصا در وقتی که جاهل بحرمة
باشد لازم نیست لکن احوط اتیان قضاء بلکه کفاره هم میباشد و در مسئله ثانیه اینکه هرگاه
ابطال صوم بیکی از مفطرات نموده و بعد از آن غسل ارتماسی نماید ظاهر اینست که غسل صحیح است
وجه بطلان غسل ارتماسی از صائم تعلق نهی است بارتماس او و بنابر اینکه نهی در عبادات مقتضی

فساد است و جمیع اخبار ناهیه که در این باب بنظر رسیده مختص بصائم است و شامل مفطر و ارتماسی
که از او صادر شده باشد نیست و دعوی اولویت هم در این باب ممکن نیست پس در خصوص نیت صوم
و منافی آن بنوعی که رای علمای زمان عالی میباشد بیان فرمایند که وقت نیت را هم بیان فرمایند که چه
وقت نیت کند و هم چنین غسل جنابت هرگاه در شب احتیاج شود که چه وقت نیت نماید و قربة الی الله
نیت کند جمیع مراتب را بیان فرمایند که در نیت چنین بنماید که من منع خود مینمایم از اکل و شرب
عادی و غیر عادی و جماع و استمنا و تعمد کذب بر خدا و رسول و ائمه ع و از تعمد بقای بر جنابت و
ایصال غبار غلیظ بحلق و ارتماس و حقنه بمایع و تعمد قی و از معاودت بنوم جنبا از طلوع فجر
صادق الی الغروب بجهة امتثال امر الهی جل شانه اگرچه حکم بلزوم باین نحو مشکل است لکن باین نحو
نیت قطعی الصحة است و وقت این نیت در همه شب است هر وقت که خواهد خوب است حفظ همه
اینها ضرور دارد همین که نوشته اینها را در نظر داشته باشند همین قدر که اشاره کند امساک میکنم از این امور
معهوده از اول فجر صادق الی الغروب بجهة اینکه بر من واجبست قربة الی الله کفایت میکند و غسل
جنابت در شبهای ماه مبارک هر وقت از شب که نماید نیت وجوب میتواند نمود و قربة مطلقه در
جمیع عبادات کفایت میکند پس در شروع نمودن بروزه کفاره مراعات اول ماه اولی خواهد بود
یا نه و هرگاه از اول ماه خواهد شروع کند و باعتبار اینکه ماه زاید بر یک باشد و تشکیک کی باشد
یوم الثلثین را روزه بگیرد و روز بعد مشغول شود و آن ماه بیست و نه روز تمام شود از ماه دیگر یک
روز روزه خواهد داشت یا دو روز را و هرگاه دو روز صائم شد تتمه را بیست و هشت روز
روزه خواهد گرفت یا بیست و نه روز و یوم الثلث را هرگاه روزه بدارد غره محسوب خواهد شد
یا آنکه بعد از یوم الثلث همان ماهی که بیست و نه روز تمام شده یک ماه حساب خواهد کرد جواب این
سؤال مشتمل بر چند مطلب است اول آنکه در روزه مراعات اول ماه اولی خواهد بود یا نه حکم آن
اینست که در این باب مخیر است ما بین آنکه شهرین هلالیین را روزه بگیرد یا عدد انکسار یا شهرین
عددین که عبارتست از شصت یوم بوده باشد با انکسار هر دو یا آنکه یک ماه را هلالی اختیار کند
ماه دیگر را عددی مع انکسار احدهما و اتمام ماه منکسر علی التقدیر بسی یوم لازم است و اولویت
بعضی بر دیگری معلوم نیست و مطلب ثانی آنکه هرگاه یوم الثلث را روزه گرفت و ماه بعد از یکی بیست
و نه روز تمام شد از ماه دیگر یک روز را روزه خواهد گرفت بجهة تحقق تتابع یا دو روز جواب
یک روز قطعا کفایت میکند در تحقق تتابع و دو یوم لازم نیست و بر فرض روزه گرفتن دو یوم
از ماه بعد قطعا بیست و هشت روز بعد کفایت میکند و احتیاج به بیست و نه روز نیست
که گفته شود صوم همان یوم الثلث کفایت میکند در تحقق تتابع نظر باینکه شرعا از روز
از ماه قبل محسوب نیست و غره ماه شرعا یوم بعد است و بتمام شدن از بیست و نه روز تمام میشود

ماه هلالی پس صادق است یکماه و یک روز را روزه گرفته است شرعاً بنا بر این اکتفا بروزه بیست و
نه یوم نمیتواند نمود در تحقق صوم شهرین لکن الاحتیاط اینست که از ماه بعد روز اول را روزه بدارد تا
را بیست و نه روز تمام کند س شخصی روزه استحباباً میگرفته و بعد از ظهر فراموش کرده چیز خورده چه
باید کرد ج چونکه فرض اینست که چیز خوردن نسیاناً شده روزه او صحیح است و چیزی بر آن نیست بلی
افطار بعد از ظهر عمداً جایز نیست و اگر بعد از ظهر افطار عمداً نماید لازمست ده مسکین را طعام نماید
و با عجز از اطعام سه روز روزه بگیرد س نیت صوم را بیان فرمائید بنحویکه مفهوم و مشخص شود
ج در صوم واجب چنین نیت کند که من فردا روزه میگیرم بجهة امتثال امر خداوند عالم جل شانه که
بر من واجب کرده است لکن روزه را باید بداند که چه چیز است پس میگوئیم روزه و صوم عبارت است از
امساک کردن از اکل و شرب معتاد و غیر معتاد و جماع و استمناء و ارتماس و ایصال غبار بحلق و نحو
آن مثل دود غلیان و کذب بخداوند عالم جل شانه و کذب بجناب رسول خدا و ائمه ع و حقنه مایع
یعنی اماله کردن و قی نمودن عمداً باین معنی که صوم عبارت است از اجتناب نمودن از چیز مذکور
از طلوع فجر صادق تا غروب پس معنی آنکه روزه میگیرم واجب قربة الی الله اینست که ترک میکنم از
طلوع فجر صادق تا غروب اشیاء مذکوره را بجهة اطاعت و فرمانبرداری جناب باری تعالی شانه و اما
بقای بر جنابت عمداً تا طلوع فجر پس اگر چه مستلزم بطلان صوم است لکن اجتناب از آن معتبر در
ماهیت صوم نیست بلی صوم عبارت است از امساک از امور مذکوره از طلوع فجر تا غروب در صورتیکه
این امساک مقرون ببقا با جنابت عمداً تا طلوع فجر نبوده باشد پس هر گاه باقی بر جنابت ماند تا طلوع
فجر و امساک و اجتناب از امور مذکوره نمود از فجر تا غروب این امساک شرعاً صوم نیست لکن مقصود
اینست که لازم نیست حین نیت ملتفت این شود که کف نفس خود میکنم از تعمد بر بقا با جنابت تا فجر بلی
این معنی شرط در تحقق صوم است نه معتبر در مفهوم آن و همچنین است جواب ثانی در حق جنب
یعنی لازم نیست در حین نیت ملتفت این بشود که من اجتناب میکنم از خواب ثانی با جنابت تا فجر الا این
دو چیز معتبر است در شب و صوم عبارت است از اجتناب از آنچه مذکور است در نهار بنحویکه مذکور
شد س التماس اینست حکایت غلیان کشیدن در روز ماه مبارک رمضان را در حق صائم بیان فرمائید
با قائل بحرمت و قائل بجواز و مستند طرفین ج مشخص است خصوص غلیان معنون در کتب احادیث
از فقها نیست بلکه مذکور دخان است پس میگوئیم آنچه صریح فرموده باین صاحب ذخیره و کفایه است
که قائلین بحرمت اکثر متاخرین است و قائل بجواز بعضی لکن در دخان غلیظ و عبارات مرحوم در هر
دو کتاب اینست واکثر المتاخرین الحقوا بالغبار الدخان الغلیظ الذی یحصل منه اجزاء ویتعدی
الی الحلق کبخار القدر ونحو ذلک وانکره بعضهم وهو حسن انتهی بلکه ظاهر از صاحب مدارک
المنافی متاخرین نیست بحرمت قال والحق المتاخرین بالغبار الدخان الغلیظ الذی یحصل منه اجزاء

ویتعدی

ویتعدی الی الحلق وبخار القدر ونحوهما لکن حال اینها بنظر حقیر هست از قائلین بحرمت محقق ثانی است
در جمله از مصنفات خود قال فی تعلیقاته علی الشرایع بعد الحکم بتحریم ایصال الغبار الغلیظ الی الحلق
ولا باس بالحاق الدخان الغلیظ الذی یحصل منه اجزاء الغلیظ ویتعدی الی الحلق وکذا بخار القدر
ونحوه وفی تعلیقاته علی الارشاد ولا یبعد الحاق الدخان الغلیظ الذی ینفصل عنه اجزاء وکذا
بخار القدر ونحوه و هم چنین شهید ثانی در مسالک قال والحق به بعض الاصحاب الدخان الغلیظ
وبخار القدر ونحوه وهو حسن ان تحقق معهما جسم ومشی علی اثرهما الفاضل الخوانساری قال
فی تعلیقاته علی الروضة بمثل ما حکینا علی المسالک دوم یکی از غالب غلیان کشیدن ناشی میشود
که دهن پر میشود در اینکه دخان غلیظ است محل تامل نیست از دهن دود منفصل میشود اجزاء
بنا بر این کسانیکه دخان غلیظ را مبطل صوم میدانند لازم اینها هست که حکم کنند باینکه
غلیان بطریق معتاد میان اغلب الناس مبطل صوم بوده باشد بلی حرفی که در این مقام میتوان گفت
اینست که موضع مشخص نیست یعنی رسیدن آن بحلق معلوم نیست لکن این خلاف انصاف است
نظر بانچه تجربه شده هر گاه کسی راه رود یا بایستد جائی که غبار متصاعد میشود بعد بلغمی
از دماغ یا از سینه خارج میشود می بینند آن بلغم مخلوط بان گرد و غبار است پس این دودی
که داخل دهن میکنند خصوصاً در صورتیکه دهن مملو از آن شود بی تشکیک داخل در حلق میشود
بلکه حاجت بپر شدن دهن نیست و این ظاهر است و این قول ظاهر میشود از کسانیکه حکم
فرموده اند که ایصال غبار بحلق مضر و مبطل صوم است یعنی بقید غبار بغلیظ نکرده اند
مثل مرحوم شیخ مفید در مقنعه و مرحوم محقق در شرایع و نافع و مرحوم علامه در کتاب منتهی
و تلخیص و تبصره و مرحوم شیخ شهید در لمعه و شیخ شهید ثانی مرحوم اصرار و مبالغه فرموده
در اینکه حاجت بتقیید بغلیظ نیست و عبارات مرحوم اینست وایصال الغبار المتعدی
الی الحلق غلیظا کان ام لا المحلل کالدقیق وغیره کتراب وتقییده بالغلیظ فی بعض العبارات و
منها الدروس لا وجه له وجه ظهور این مطلب از این عبارات اینست که تشکیکی نیست که ادخال
دخان غلیظ در حلق اشد است از ادخال مطلق غبار و حکم بمفسدیت در آن مستلزم حکم بمفسدیت
اینست بطریق اولی بلکه میتوان ادعا نمود تفرقه میان غبار غلیظ و دخان غلیظ نمیباشد در این
باب نظر باینکه انفصال اجزای حسیه از این دخان ظاهر است و اگر خواهد کسی تجربه نماید پارچه
کتان را بر سر غلیان بگذارد بعد از غلیان کشیدن ملاحظه آن نماید و مرحوم ثقه جلیل
فاضل شیخنا ابو الصلاح از جمله چیزهائیکه اجتناب از آن را در حق صائم دانسته وقوف در غبار
متکاثف است و ظاهر لازم این قائل افاده که اجتناب نماید از پر کردن دهن از دود
غلیان کما لا یخفی و اما قائلین بر اینکه دخان مطلقا مفسد و مضر نیست یعنی کسیکه حال

نظر هست كه تصريح كرده بعدم ابطال اول صاحب تنقيح است وعبارت مرحوم اينست الدخان
لا يفطر لرواية عمرو بن سعيد عن الصادق ع في الصائم يدخن بعود او بغير ذلك فتدخل الدخنة في حلقه
قال لا بأس وبعد از ايشان صاحب مدارك است قال والحق المتأخرون بالغبار الدخان الغليظ
الذي يحصل منه اجزاء ويتعدى الى الحلق كبخار القدر ونحوه وهو بعيد انتهى ولك ان تقول
انه ليس تصريحا بالجواز وعدم الابطال استبعاد وبعد از ايشان صاحب كفايه وذخيره است قال فيهما بعد
حكاية الحاق الدخان الغليظ بالغبار عن اكثر المتأخرين ما هذا لفظه وانكره بعضهم وهو حسن والمستند
في الجواز مضافا الى الاصل ما رواه في التهذيب عن عمرو بن سعيد عن الرضا ع قال سألته عن الصائم
يتدخن بعود او بغير ذلك فتدخل الدخنة في حلقه قال لا بأس به وقد عرفت انه مما تمسك به صاحب
التنقيح في المقام ويتوجه عليه انه ضعيف سندا ودلالة اما الاول فلان شيخ الطائفة رواه باسناده
الى احمد بن الحسن بن علي بن فضال عن عمرو بن سعيد عنه ع ولم يذكر طريقه اليه في المشيخة واما في الفهرست
فانه وان ذكر طريقه اليه لكن بالاضافة الى كتاب الوضوء وكتاب الصلوة لاحمد المذكور والظاهر ان الحديث
المذكور مأخوذ من غيرهما فطريقه اليه مجهول وعلى فرض الاغماض عنه نقول ان احمد هذا وعمرو المذكور كلاهما
فطحيان ولك ان تقول انهما وان كانا كذلك لكنهما ثقتان فقد وثق الاول منهما النجاشي وشيخ الطائفة
والثاني شيخ الطائفة والمحقق في المعتبر عند ذكر الحديث الذي كلامنا فيه قال وفي عمرو قول
لكنه ثقة فالحديث موثق واما الثاني فلوضوح ان الكلام انما هو في ادخال الدخان الى الحلق
لا في دخوله في الحلق من غير عمد والقدر الظاهر من السؤال في الحديث المذكور انما هو الثاني لقوله
فيدخل الدخنة في حلقه بناء على الظاهر انه من الدخول لا من الادخال فمقصود السائل من قوله
عن الرجل يدخن بعود او بغير ذلك فيدخل الدخنة في حلقه ان من يشتغل بهذا العمل في
يوم الصوم فيدخل الدخنة في حلقه من غير عمد وشعور هل يجوز له ذلك قال ع لا بأس والى
هذا المطلب اشار المحقق قدس سره في المعتبر والعلامة رفع الله تعالى قدره في المنتهى في ذيل الحديث
المذكور وهو قوله وسألته عن الصائم يدخل الغبار في حلقه قال لا بأس قال المحقق بعد الحكم بان
الغبار مفسد للصوم ما هذا لفظه ورواية عمرو بن سعيد غير منافية ذلك لانا نقول بموجبها
لانا لا نوجب عليه قضاء ولا كفارة بدخول الغبار في حلقه وانما نوجب بادخاله حلقه قصدا
او اختيارا وفي المنتهى انا نقول بموجبها اذ المفطر عندنا ادخال الغبار عمدا الى الفم لا دخوله مع
وقال شيخنا المحدث الحر العاملي في الوسائل بعد ان اورد الحديث هذا محمول على الغبار والدخان
غير الغليظين او على عدم التعمد او عدم امكان التحرز ولا اشعار فيه بتعمد الادخال بل ظاهره
عدم التعمد وهو كما افاد بل ربما يمكن منه الاستدلال على لزوم الاجتناب بناء على انه ربما
يظهر من السائل انه اعتقد حرمة ادخال الدخان في الحلق متعمدا او انما يكون سؤاله للاشتغال

بذلك

بذلك الشغل مع انه قد يدخل الدخنة في حلقه من غير اختيار وقرره ع عليه وتقريرهم كافعالهم
واقوالهم حجة فتدبر ثم اعلم ان عمرو بن سعيد عده شيخ الطايفة في رجاله من اصحاب مولانا الرضا ع وقد روى
هذا الحديث عنه ع فما في التنقيح من نسبته الى مولينا الصادق ع ينبغي ان يكون من طغيان القلم
والله تعالى العاصم من الخطاء والزلل واما الاصل فيمكن ان يقال ان التمسك به هنا في غير محله بل المقام
مقام التمسك بقاعدة الاشتغال بناء على الجهل بحقيقة الصوم في الشريعة بناء على انه كما يكون
يعتبر فيه الامساك عن الغبار والاحتقان بالمايع وغيرهما يمكن ان يكون المعتبر فيه الاجتناب عن
ايصال الدخان الى الحلق وثبوت التكليف بالاتيان بالصوم من الامور الضرورية وتحقق المكلف
به مع عدم الاجتناب عنه غير معلوم فلا بد من الاجتناب تحصيلا للامتثال ويمكن الاستدلال
بوجوب الاجتناب عن ذلك مضافا الى ما مر بما رواه شيخ الطايفة في التهذيب عن سليمان بن داود
المروزي قال سمعته يقول اذا تمضمض الصائم في شهر رمضان واستنشق متعمدا او شم رائحة
غليظة او كنس بيتا فدخل في انفه وحلقه غبار فعليه صوم شهرين متتابعين فان ذلك
له فطر مثل الاكل والشرب والنكاح ووجه الاستدلال من وجهين الاول مدلوله ان
شم الرائحة الغليظة يكون مفطرا فلا بد من الاجتناب عنه ويظهر من شيخنا المفيد قدس الله تعالى
روحه السعيد في المقنعة وشيخ الطايفة الافتاء بمضمونه قال في المقنعة ويجتنب الصائم الرائحة
الغليظة الغبرة التي تصل الى الحلق فان ذلك نقض في الصيام قال ويشم الطيب كله الا المسك
والزعفران فانهما يصلان الى الحلق ولا يخفى عليك ان الظاهر من هذا الكلام المنع عن كل ما يصل الى
الحلق ولو كان مثل الدخان بل الامر فيه اشد من شم المسك والزعفران كما لا يخفى وفي النهاية
قال واما الذي يفسد الصيام مما يجب منه القضاء والكفارة فالاكل والشرب الى ان قال وشم الرائحة
الغليظة التي تصل الى الحلق فنقول ان الحكم بلزوم الاجتناب عن شم المذكور يستدعي الحكم بلزوم
الاجتناب عن الدخان الغليظ بطريق اولى والثاني ان مقتضاه ان ادخال مطلق الغبار في الحلق
يكون مفسدا ولو لم يكن غليظا فالافساد بالدخان الغليظ بطريق اولى كما قدمنا وايضا نقول ان التتبع
في الاخبار الواردة عن سادات الاخيار زيادة الاهتمام في الصوم والاجتناب فيه عن مطلق ما يدخل
في الحلق ففي الصحيح المروي في التهذيب عن الحلبي عن ابي عبد الله ع انه سئل عن الرجل يكتحل و
هو صائم فقال لا اني اتخوف ان يدخل رأسه والمقصود ابراز الاشكال في المسئلة وانها ليست من المسائل
التي يمكن الجرأة فيها بالفتوى بالجواز لان الاستدلال المذكور ليس مما يمكن المناقشة فيه بل يمكن
ان يقال بمقتضى الانصاف ان الحكم بعدم الجواز فيه اسهل من الجواز فينبغي فيه الاحتياط لكونه اقرب
الى سبيل النجاة واوفق بطريق السداد ومما يدل في هذا المطلب الصحيح المروي في التهذيب عن محمد بن
مسلم عن احدهما ع انه سئل عن المرأة تكتحل وهي صائمة فقال اذا لم يكن كحلا تجد له طعما في

حلقه فلا باس والموثق کالصحیح المروی فی الکافی عن سماعة بن مهران قال سألته عن الکحل للصائم
فقال اذا کان کحلا لیس فیه مسک ولیس له طعم فی الحلق فلا باس وغیرها وجه لتقویه ظاهر اذا لم یعد
منها دم من امثالها منع ایصال الی شیء کان الی الحلق س ضعیفه شب جنب شد از شبهای ماه رمضان
وقبل از صبح لکه خونی بقدر فرورش دید چون نزدیک بوعده حیض بود یقینش حاصل شد که حایض
شده ترک غسل جنابت نموده تا انکه صبح شد وروزش معلوم شد که حیض نبوده ولکن روزه را نخورده
بود ایا روزه اش صحیح است یا نه وعلی فرض بطلان قضا لازم یا کفاره هم دارد ج البته روزه را روزه
بگیرد وغسل کند وقضای همان روزه را قربة الی الله بگیرد وظاهر اینست کفاره لازم نباشد س
هرگاه در صوم مظنه ضرر بوده باشد مثل اینکه موجب طول مرض شود چنانکه هرگاه مرض ثقل
شدیدی محتاج احتقان از مایع بوده ومفروض انکه در شب اماله مکرر شده وهنوز اثار ثقل
در روز باقی است یا انکه از صبح تا الظهر ظهوری نداشت وبعد از ظهر تب حادث شده وشعر کرده
درد حلقه ها چشم الی غیر ذلک من الامارات وبر فرض جواز اکل وافطار ایا موقوف باذن حاکم
شرع است ج هرگاه مظنه ضرر باشد در صوم افطار جایز بلکه متعین است وهم چنین است حال
در تاخیر اماله الی اللیل اگر تاخیر موجب مظنه ضرر باشد البته تاخیر ننماید س هرگاه طفلی ملتحی را
در کوزه روزه ببینند و باعث لذت نفس گردد نه اینکه منظورش خلاف شرع باشد ایا روزه اش
صحیح است یا باطل ج در صورت مسطوره اگر چه روزه باطل نیست لکن اجتناب از امثال این امور مهما
امکن از مقتضای قوه ایمان است اگر چه در غیر صوم باشد س عبارت زاد المعاد بدانکه از جمله سنتهای
مؤکده که حضرت رسول ص بران مواظبت نمود تا از دنیا رفت روزه سه روز در هر ماه هست
وان موافق مشهور پنجشنبه اول ماه وپنجشنبه اخر ماه وچهارشنبه اول از دهه میان ماه هست
ایا رای قبله گاهی چنین است ج بلی استحباب روزه سه روز از هر ماهی محل تشکیک نیست لکن اول
پنجشنبه از عشر اول واول چهارشنبه از عشر وسط پس هرگاه دو پنجشنبه در عشر اول اتفاق افتد
مثل اینکه روز چهارشنبه یا روز پنجشنبه اول ماه باشد پنجشنبه اول را روزه بگیرد وهم چنین
هرگاه دو چهارشنبه در عشر اوسط اتفاق افتاد چهارشنبه اول را روزه بگیرد واما پنجشنبه عشر
اخر پنجشنبه اخر را اختیار نماید هرگاه متعدد بوده باشد س زید جاهل بمسئله بوده وبعمد استمنا نمود
کد استمنا در ماه مبارک رمضان حرام ومفطر است وباین اعتقاد بجا اورد در ماه مبارک رمضان
وبعد از ان چنین فهمید من دون تقلید بشخصی که استمنا در ماه مبارک رمضان حرام است
وموجب یک کفاره دو روز قضا وقبل از بجا اوردن کفاره واختیار یکی از خصال وبنا بر ان اجیر شد
باین نحو که با شخصی قرارداد کردند که روزه بنیابة شخصی بگیرد دو وجه اجاره ان را تعیین کردند
ولکن صیغه نخواندند وروزه را گرفت در سعه وقت وهر قدر که روزه گرفت ان شخص پول داد

باو محسوب قرار دادی که کرده است یا و ایا این اجاره صحیح ومنعقد است وروزه صحیح است وان
شخص بری الذمه است یا نه پولی که گرفته است اجیر بتقلید فساد اجاره یا روزه واشتغال
ذمه آن ایا میتواند ان شخص وصی که پول را باین داده که روزه بگیرد الحال از بابت رد مظالم بیایی
از حسابش کند یا وجود انکه هیچ یک نمیداند که مقدار ان را بالفعل اجیر وایضا بفرمایید که کفاره
استمنا جمع است یا نه ج ظاهر اینست در صورت جهل بعدم جواز استمنا در روز ماه
مبارک رمضان چنین عمل موجب بطلان صوم ولزوم قضا است وظاهر اینست که حکم بلزوم
کفاره در صورت مفروضه نمیتوان نمود لکن احتیاط مقتضی عدم اخلال بکفاره است واما حکم
صوم اجاره پس هرگاه در صورت عدم تمکن از صیغه عربی باین نحو قرار ما بین طرفین شده باشد
که خود را باجاره داده ام بتو که ده روز صائم شوم از جانب فلان شخص موصی شما بفلان مبلغ مثلا
ووصی قبول کرده باشد یا بنحو قبول کردم این کفایت میکند در تحقق اجاره یا اگر بنحو مذکور کرده
باشد ان شخص گفته باشد ده یوم روزه میگیرم از جانب فلان شخص بفلان مبلغ این شخص گفته
باشد خوب است ظاهر اینست این قدر کفایت کند در صحت ولزوم عمل واما هرگاه از قرار ورهم
بعمل نیامده پس هرگاه این شخص عمل را تبرعا بعمل اورده بجهة میت وشخص وصی وجه تبرعا داده
باشد یا واین هم کافی است وهرگاه تبرعا بعمل نیاورده باشد وقصد وجوب کرده ان نموده باشد یا
انکه مقتضی وجوب متحقق نبوده باشد بعد از این حکم بصحت عمل در چنین صورت مشکل است
مخلص از این باین نحو میشود که حال معادل وجه شخص وصی او بابت رد مظالم یا از بابت وجوه
بر بدهد باین شخص واو رد نماید بوصی از بابت وجه سابق مقدار صوم را میتوان مشخص کرد
که یکماه بوده یا دو ماه یا زیاده بعد از ان شخص وصی بدهد بطریق اجاره شرعیه باو یا بدیگری
که صوم بعمل اورد وچونکه مذکور شد که حکم بلزوم کفاره در صورت جهل بحرمت استمنا نمیتوان
نمود لهذا احادیث نیست که کفاره جمع است یا انفرادا اگر چه رعایت احتیاط مقتضی اتیان
بکفاره جمع است لکن ظاهر عدم لزوم است س شخصی در اوایل بلوغ جاهل بمسئله بوده در شب
ماه رمضان جنب میشد غسل نمیکرد صبر مینمود تا صبح شود بعد از ان غسل میکرد در ایام
متعدده این عمل از او صادر شد چه حکم دارد یا تکلیف او همان قضای فقط است یا قضا و
کفاره بر تقدیر قضا یا کفاره ایا یک کفاره باید بدهد یا بجهة هر روزی کفاره جمع باید بدهد چنانچه
باید اطعام مساکین نماید ایا در یک مجلس باید اطعام شصت مسکین نماید یا در مجالس متعدده
نیز جایز است وایا اصل اطعام شرط است یا قیمت ان را نیز میتوان داد بر تقدیر جواز قیمت
وتفرق مجالس میتوان قیمت را بیک نفر داد یا نه ویک نفر را میتوان شصت مرتبه اطعام کرد یا نه
واول واجب که اطعام چه چیز است ج قضای ان روزه ها واجب است واما کفاره با جهل

چنانچه مفروض است ظاهر اینست که واجب نبوده باشد لکن احتیاط مقتضی رعایت کفاره
است بلکه تعدد کفاره است بعدد روزهائی که غسل را تاخیر نموده تا صبح آن روز با تمکن از
غسل واما معتبر در اطعام انست که باید عدد مطعم علیه شصت نفر باشد خواه در مجلس واحد
بوده باشد یا مجالس متعدده پس اطعام یک نفر در شصت دفعه یا سی نفر در دو دفعه کفایت
نمیکند واما سواء ان از الطعام و قیمت پس اگر مراد اینست که پول نقد نمیتواند بفقیر بدهد ظاهر
اینست که جایز نباشد بلکه لازم است نان یا طعام یا گندم و هکذا اقل واجب در اطعام یک
مد است که ربع من تبریز است و نیم بوزن شاه که عبارت از سنگ شانزده عباسی بوده باشد
بقدر شش مثقال و کسری علاوه از مد است که ربع من تبریز است ولکن احتیاط در دو مد است
واما هرگاه اطعام را اختیار نماید پس واجب همان قدر است که سیر شود و هو العالم س شخصی در ماه
مبارک رمضان شب بقصد خوردن سحر برخواسته بتصور اینکه شب باقی است تفحص و تجسس
نکرده اکل و شرب نموده یا انکه وقت را نشناخته تا تفحص نماید در اثنای اکل صوت دو سه
موذن شنیده بعد تفحص نموده چیزی معلوم او نشده که صبح طالع است یا نه در اشتباه باقی
مانده که شب باقیست یا صبح طالع یا معلوم که صبح بوده است دو سه سال هم گذشته همان
روزه ماه مبارک را بجا نیاورده ایا کفاره هم در اینصورت لازم است یا هیچ کدام لازم نیست
ج در صورتیکه بعد از استماع اذان فحص نمود صبح بودن مشخص او نشده در چنین صورت
ظاهر اینست که قضا و کفاره هیچ یک لازم نبوده باشد بلی هرگاه مشخص شود که اکل بعد از
فجر واقع شده و این شخص در حین اکل معتقد بقای لیل بوده در چنین صورت قضای صوم آن
روز لازم است بتاخیر یا علم عدم ظاهر اینست که کفاره که عبارت از یک مد گندم میباشد
لازم نیست و احتیاط مقتضی رعایت دو مد است س چه میفرمایند در نوم اول و ثانی و
ثالث برای صائم در حال جنابت از قضا و کفاره حکم ان را بیان فرمایند ج شخصی که
جنب شده با جنابت خوابید این بر چند قسم میشود اول انست که خوابید با نیت عدم
غسل قبل از طلوع فجر و بیدار نشد تا طلوع فجر در اینصورت صوم باطل و قضا و کفاره
هر دو لازم دوم انست که خوابید من غیر نیة للغسل یعنی غافل از نیت و عدم غسل نه نیت
غسل کردن نه نیت غسل نکردن هیچ یک نداشت ولکن خوابید بهمین حالت بیدار نشد تا
طلوع فجر در اینصورت حکم بلزوم کفاره بلکه بلزوم قضا نیز مشکلست لکن احوط رعایت قضا
بلکه اتیان بکفاره است سیم انست که خوابید با نیت غسل و عادت او این بود که بیدار شود
لکن اتفاق افتاد بیدار نشد مگر بعد از طلوع فجر در اینصورت روزه او صحیح خواهد بود چهارم
مثل سیم است یعنی خوابید با عزم غسل و بیدار شدن و اتیان بغسل نکرده خوابید این

نوم ثانیه است در حق او و چنین اعتقاد داشت که بیدار خواهد شد لکن بیدار نشد در اینصورت
اگرچه ظاهر اینست که اصل خواب او در صورت مسطوره جایز بود یعنی معصیتی بجهة این خواب در حق
او نخواهد بود لکن قضای صوم واجب خواهد بود پنجم انست که از خواب دوم بیدار شد مع ذلک
قبل از اتیان بغسل خوابید این خواب سیم است در حق او و معتقد این بود که بیدار خواهد شد لکن
بیدار نشد مگر بعد از انفجار فجر در اینصورت ظاهر اینست که قضا و کفاره در حق او واجب باشد مخفی
نماند انچه مذکور شد در خواب اول و ثانی در صورتی بود که معتقد این باشد که بیدار شود و اما
هرگاه معتقد این بوده باشد که بیدار نخواهد بود و ما یوس از بیدار شدن بوده باشد در
اینصورت حکم کسی است که متعمدا باقی باشد بجنابت پس قضا و کفاره هر دو واجب خواهد بود
کلامی که در این مقام هست اینست این حکمی که از برای جنب مذکور شد ثابت است در حق هر
جنب حتی جنابتی که باحتلام بوده باشد یا اخیر میگوئیم تشکیکی در عموم نیست در جمیع انچه مذکور
شد مگر خواب اول در حق محتلم ممکن است که حکم شود در ان بثبوت قضا چنانچه در خواب ثانی
است نظر بحدیث صحیح مروی در کافی عن الحلبی عن ابی عبد الله ع انه قال فی رجل احتلم اول
اللیل او اصاب من اهله ثم نام متعمدا فی شهر رمضان حتی اصبح قال یتم صومه ذلک ثم یقضیه اذا
افطر من شهر رمضان و لیستغفر ربه و مقتضاه لزوم قضاء صوم ذلک الیوم و لو فی النوم الاول
والتقیید ثابت فی غیر الاحتلام للصحیح المروی فی یب عن معویة بن عمار قال قلت لابی عبد الله ع
الرجل یجنب فی اول اللیل ثم ینام حتی یصبح فی شهر رمضان قال لیس علیه شیء قلت فانه استیقظ
ثم نام حتی اصبح قال یقضی ذلک الطهور ان سیاقه فی غیر الاحتلام فعلی هذا لو نام بعد الاحتلام
و لم یستیقظ الا بعد الانفجار ینبغی علیه التدارک بقضاء صوم ذلک النهار مخفی نماند کسی توهم
نکند در مواضعی که قضاء صوم لازم است یا کفاره یا با علم ان اکل یا شرب مثلا در ان روز در
حق او جایز بوده باشد قطعا چنین نیست بلکه امساک در حق او لازم است در این روز مثل
سایر روزه داران و قضای صوم هم بعد از انقضا لازم خواهد بود س مضمضه در ماه مبارک
رمضان بیان فرمایند ج مضمضه در روز روزه ماه مبارک رمضان متصور بچند قسم
میشود اول انست که مضمضه میکند که مطلقا اب از حلق او که مخرج خای معجمه است تجاوز نمیکند
در اینصورت مطلقا حرجی و قضائی بر ان نیست دوم انست که مضمضه میکند و متعمدا اب را فرو
میدهد در اینصورت بی تشکیک قضا و کفاره هر دو لازم است سیم انست که مضمضه میکند
و اب از حلق او تجاوز میکند لکن بی اختیار و این مضمضه بجهة تبرید و دفع عطش باشد یا
بجهة پاک کردن دهن باشد یا عبث باشد در اینصورت اگرچه اثمی در ان نیست لکن قضای
ان روز لازم است چهارم انست که این مضمضه بجهة وضوی مستحب بوده باشد خواه وضو

بجهة نماز نافله بوده باشد یا بجهة تلاوت قرآن یا بجهة بودن بطهارت در بعضی اخبار از خلو
ادیان بین رفتن این قسم هم مثل قسم ستم است قضای صوم آن روز لازم است پنجم اینست که
مضمضه بجهة وضوء نماز واجبی بوده باشد خواه نماز فریضه ادائی بوده یا قضائی ودر
اثنای مضمضه آب بی اختیار بحلق او فرو رفت در اینصورت قضای صوم آن روز واجب نیست
وظاهر اینست وضو بجهة هر نماز واجب چنین باشد اگرچه نماز از غیر یومیه بوده باشد مثل صلوة
منذوره بوده باشد ششم هرگاه صائم نظر کند باجنبیه وغیرها واین نظر کردن باعث انزال
شود قضا وکفاره بر آن لازم هست یا نه جواب این مسئله مصور بچند صورت میشود وجوب
قضا وکفاره در بعضی از صور محل تأمل نیست ودر بعضی محل تأمل است تفصیل مقام مقتضی
اینست که گفته شود صورت اولی از صور مسئله اینست که کسی عادت او باین بود که هرگاه
نظر میکرد بزن مثلا باعث انزال او میشد ومع ذلک در حال صوم شهر رمضان نظر کرد ودر
حین نظر کردن قصد انزال هم داشت در اینصورت قضا وکفاره هر دو لازم است فرقی در این
مقام از حیثیت لزوم قضا وکفاره ما بین آنکه نظر بحلال باشد یا بحرام نمیباشد بلی در صورتی
که نظر بحرام باشد نعوذ بالله تعالی معصیت آن اکثر وعقوبت آن زیاد خواهد بود دوم اینست که
معتاد بود که نظر کردن موجب انزال میشد ودر روز ماه مبارک رمضان نظر کرد ولکن در حین
نظر کردن قصد انزال نداشت ونظر کرد وانزال شد دور نیست در اینصورت نیز قضا وکفاره
هر دو لازم باشد در صورتیکه نظر کردن باختیار واراده او بوده باشد بلکه نظر بفرض اعتبار
ممکن است که گفته شود این بالمآل منفک از قصد انزال نمیشود پس قضا وکفاره هر دو
لازم خواهد بود سیم مثل ثانی است یعنی معتاد بود که هر وقت نظر بزن میکرد انزال میشد
ودر صوم ماه رمضان نظر کرد وانزال شد لکن نظر کردن باختیار او نبود چنین اتفاق
افتاد نظر او بزوجه افتاد وانزال شد ظاهر اینست در اینصورت قضا وکفاره هیچیک نباشد
خواه ضعیفه حلال او باشد یا حرام چهارم اینست که معتاد در انزال نبود لکن در نظر کردن
قصد انزال کرد یعنی نظر کرد بجهة انزال شدن ونظر کرد وانزال هم شد در اینصورت هم ظاهر
اینست که قضا وکفاره هر دو لازم باشد ظاهر اینست که تفرقه ما بین حلال وحرام نبوده باشد
پنجم اینست که نظر کرد در صورتیکه معتاد در انزال نبود وقصد انزال هم نداشت لکن اتفاق
افتاد انزال شد ظاهر اینست در اینصورت قضا وکفاره هیچیک لازم نبوده باشد ششم اینست
که نظر کرد وداعی بر نظر کردن انزال بود یعنی نظر کرد که انزال بجهة او شود ولکن انزال نشد
در اینصورت محل اشکال است نظر باینکه استدامت در نیت عبارت از اینست که نیت منافی
ومخالف با نیت صوم نداشته باشد ومعلوم است که صوم عبارت است از امساک از اشیاء

معهوده

معهوده از طلوع فجر صادق تا غروب واز جمله کف نفس است از جنب شدن مثلا مفروض اینست
که این شخص قصد جنب شدن در بعضی اجزای نهار شهر رمضان نموده ومشخص است کف نفس
از جنب شدن مستلزم نیت بعدم جنابت است پس این نیت در صورت مفروضه منتقض شد
بنیت بجنب شدن پس استدامت نیت منتفی شد بنابر این بایستی قضا صوم لازم باشد مثل اینکه
کسی در صوم ماه مبارک رمضان قصد اکل نمود ولکن اکل بعمل نیاورده مجملا رعایت احتیاط در مثل
اینصورت اتیان بقضا است لکن کفاره ضرور نیست اگرچه احتیاط رعایت کفاره نیز هست و
چونکه کلام منجر شد باینکه نیت افطار با مفطر هست باز مناسب نیست که اشاره شود بجملهٔ
در مسئله پس میگوئیم علماء اختلاف کرده اند در این مسئله بسه قول اول اینست که قضا وکفاره
هر دو لازم است واین قول ظاهر میشود از کلام ابی الصلاح قال فی الکافی ان تعمد الاکل والشرب
الی ان قال او عزم علی ذلک فسد صومه ولزم القضاء بصیام یوم والکفارة عن کل یوم بعتق رقبة
او صیام شهرین متتابعین او اطعام ستین مسکینا دوم مقابل قول اول است یعنی قصد فعل
مفطر موجب بطلان صوم نیست فلا یجب علیه القضاء والکفارة این قول شیخ طوسی است
قال فی الخلاف اذا نوی فی اثناء النهار انه قد ترک الصوم او عزم علی ان یفعل ما ینافی الصوم لم یبطل
صومه الی ان قال دلیلنا ان نواقض الصوم قد نص لنا علیها ولم یذکروا فی جملتها هذه النیة
فمن جعلها من جملة ذلک کان علیه الدلالة قول ثالث تفصیل است ما بین قضا وکفاره بانحو
که قضای صوم آن روز واجب لکن کفاره واجب نیست احتیاط شدید در رعایت این قول است
مخفی نماند آنچه مذکور شد که نگاه کردن بزن جاری است در گوش دادن کلام زن پس این
نیز منقسم بشش قسم میشود اول اینکه کسی معتاد بود بر اینکه هرگاه استماع صوت ضعیفه
اجنبیه مشخصه را مثلا نماید این باعث انزال او میشود ومع ذلک استماع نمود بانیت انزال
باین معنی که استماع صوت این ضعیفه را بجهة انزال شدن نمود وانزال هم شد در چنین صورت
قضا وکفاره هر دو لازم خواهد بود بلکه احتمال کفاره جمع در حق او ثابت است نظر باینکه ثابت است
در حق چنین شخصی حرمت استماع صوت اجنبیه مشخصه در صورت مسطوره در غیر حالت
صوم پس ارتکاب چنین چیزی در حال صوم افطار بمحرم خواهد بود دوم اینست که استماع صوت
اجنبیه نمود با علم باینکه معتاد او اینست که مذکور شد لکن قصد انزال نداشت اما نظر باعتبار
انزال شد بنابر این فرق ما بین این صورت وصورت اولی اینست که داعی بر استماع در صورت
اولی میل بانزال بود ودر صورت ثانیه عکس اینست یعنی باعث انزال استماع صوت بوده ظاهر
اینست در صورت ثانیه نیز قضا وکفاره هر دو لازم باشد سیم اینست که قصد هر دو نمود یعنی
مطلوب او هم استماع صوت ضعیفه اجنبیه وهم طلب انزال بود مشخص است حکم بلزوم قضا

وکفاره در دو صورت اولی مستلزم حکم بلزوم آنها است در این صورت بجهاد در این صورت نیز
قضا وکفاره هر دو لازم خواهد بود چهارم آنست که باستماع صوت زن معتاد بانزال نبود و
استماع نمود لکن اتفاق افتاد انزال شد در این صورت ظاهر اینست که قضا وکفاره هیچ یك لازم
نباشد دور نیست که کلام شیخ طوسی محمول باین صورت بوده باشد قال ومتی نظر الی ما لا یحل
النظر الیه بشهوة فامنی فعلیه القضاء فان کان نظره الی ما یحل فامنی فلم یکن علیه شئ پنجم
آنست که باستماع معتاد بانزال نبود لکن قصد انزال در استماع نمود ومکرر استماع نمود تا انزال
شد در این صورت ظاهر اینست که قضا وکفاره هر دو لازم باشد ششم آنست که قصد انزال
باستماع صوت نمود یعنی داعی بر استماع صوت انزال بود وباین نیت استماع صوت نمود لکن انزال
نشد خواه معتاد بانزال بوده باشد یا نه حکم در این صورت راجع میشود بر اینکه نیت افطار موجب افطار
میشود یا نه کلام در این مذکور شد مخفی نماند که حکم تقبیل زن وملامسه با زنان یعنی دست
یا عضو دیگر ببدن زنان مالیدن از آنچه مذکور شد ظاهر میشود یعنی اقسام مذکوره در اینها
نیز جاری است در صورت اعتیاد بانزال ونیت انزال وتحقق انزال قضا وکفاره هر دو لازم است
ونعوذ بالله در صورتیکه نسبت بغیر حلال خود بوده باشد احتمال کفاره جمع قائم است ودر صورتی
که هر یك از اینها را بعمل آورد وقصد انزال نداشته باشد ولکن اتفاق افتاد انزال شد در صورت
عدم اعتیاد ظاهر اینست که قضا وکفاره نباشد واما در صورت اعتیاد وعلم باعتیاد وتحقق انزال
ظاهر اینست که هر دو لازم باشد ودر صورت نیت انزال وعدم تحقق آن پس کلام راجع میشود که
نیت افطار مبطل هست یا نه حکم آن مذکور شد وهم چنین حال تخییل جماع در حالت صوم آن نیز
از آنچه مذکور شد ظاهر میشود که در صورت نیت انزال وتحقق انزال قضا وکفاره هر دو لازم میشود و
در صورت تحقق انزال وعدم قصد بآن وعدم اعتیاد بانزال ظاهر اینست که هیچ یك لازم نبوده
باشد ودر صورت اعتیاد بانزال باین معنی که میداند از حال خود که هر وقت تخییل چنین چیزی
کند انزال خواهد شد با وجود آن در حالت صوم تخییل نمود وانزال شد ظاهر اینست که قضا
وکفاره هر دو لازم باشد ودر صورت نیت انزال وعدم تحقق آن در جمیع صور حکم آن راجع
میشود باینکه نیت مفطر مبطل صوم است یا نه مذکور شد وهم چنین است حال در صورت تخییل
صورت ضعیفه مثلا حکم نیز از آنچه مذکور شد ظاهر میشود مخفی نماند آنچه مذکور شد حکم
دست مالیدن یا عضو دیگر مرد بود ببدن زن وهم چنین است حال در مس زن بدن مرد را
خواه حلال مرد بوده باشد یا نعوذ بالله زن اجنبیه پس هر گاه زن دست خود یا موضع دیگر
از بدن خود را مالید ببدن مرد مثل اینکه ران مرد را مالید پس اگر چنین چیزی بخواهش مرد بوده
باشد ومقصود از این میل ورغبت بانزال بوده باشد وانزال هم متحقق شود قضا وکفاره هر دو

لازم خواهد بود واما هر گاه قصد انزال نداشته باشد ولکن اصل مالیدن زن [illegible] را
مرد را بخواهش مرد بوده باشد پس اگر عادت او باین نحو مستقر شده باشد که هر وقت چنین امری
میشد انزال میشد وچنین هم میدانست نظر بعادت مستمره انزال هم خواهد شد وانزال هم
شد در این صورت نیز قضا وکفاره لازم خواهد بود واما هر گاه قصد انزال را نداشت ومعتاد
هم نبود بانزال در چنین صورت بی اختیار وبی قصد انزال شد ظاهر اینست که قضا وکفاره هیچ یك
لازم نبوده باشد لکن غالب اینست که انزال مسبوق بغوظ است علامت انزال قبل از انزال ظاهر
میشود در چنین صورت بر مکلف صائم لازم است که رفع سبب نماید یعنی ممانعت زن نماید
از مس واز آنچه مذکور شد که موجب قضا وکفاره میشود نعوذ بالله اگر غیر حلال بوده باشد مثل
زن اجنبیه یا پسر امرد احتمال کفاره جمع قائم است واز قبیل است کلام در مالیدن ذکر که
تعبیر از آن بمشت ومال میکنند تفصیل آن نیز از آنچه مذکور شد ظاهر میشود درس بیان فرماید
که مساحقه مفسد صوم هست یا نه وآلت مصنوعی که در فرج داخل کنند مفسد است یا نه
ج تحقیق حال در جواب ایراد کلام است در چند مطلب اول در حقیقت ومعنی مساحقه است
ومیگوئیم مساحقه از سحق بفتح سین مهمله وحا واز سحق در اینمقام ذلك زن است فرج خود را
بفرج زن دیگر قال فی البحر السحق هو ذلك فرج المرءة بفرج اخری ظاهر اینست محض سائیدن
ومالیدن فرج بفرج نباشد بلکه اندك زدن وکوبیدن در آن هست مطلب ثانی در حکم اینست
میگوئیم شکی در حرمت آن نیست بلکه از معاصی کبیره است احادیث در مذمت
آن مستفیض است واز اخبار ظاهر میشود که در زمان حضرت لوط لواط ومساحقه حادث
شد بتعلیم شیطان شیطان متشکل بشکل پسر امرد شد تعلیم رجال نمود ولاقیس دختر شیطان
سحق را تعلیم زنان نمود روی ثقة الاسلام عن یعقوب بن جعفر قال سال رجل ابا عبد الله ع
وابا ابرهیم ع عن المراءة تساحق المراءة وکان متکئا فجلس فقال ملعونة ملعونة الراکبة والمرکوبة
وملعونة حتی یخرج من اثوابها الراکبة والمرکوبة فان الله عزوجل والملائکة واولیائه
یلعنونهما انا ومن بقی فی اصلاب الرجال وارحام النساء فهو والله الزنا الاکبر لا والله ما لهن
توبة قاتل الله لاقیس بنت ابلیس ماذا جاءت حاصل معنی حدیث اینست که کسی سؤال کرد از
حضرت امام جعفر ع یا از حضرت امام موسی کاظم ع از حال زنی که مساحقه میکرد با زن
دیگر امام تکیه کرده بود تغیر راست نشست فرمود چنین زنی ملعونه است هم زنی که در فوق است
وهم زنیکه در تحت است وهر دو ملعونند تا آنکه خارج شوند از ثوب خود ودور نیست
خروج از ثوب کنایه بوده باشد از ترك این عمل یعنی چنین زنان ملعونه میباشد مگر آنکه ترك
این عمل نمایند چنین زنی که فاعل چنین عمل است خداوند عالم جل شانه او را لعنت فرماید

وهم چنین ملائکه وهمه اولیاء الله اورا لعنت میکنند وهم چنین من وهر کس که در صلب پدران
ورحم مادران هست اورا لعنت میکنیم پس منم بخداوند جلیل که این عمل که سحق بود ملشند زنا
اکبر است منم بخداوند که فاعل چنین هستند توبه در حق ایشان نیست خداوند عالم بکشد لا
قیس دختر شیطان را که این چنین عملی نمود که تعلیم زنان نمود مطلب سیم در اینست که چنین عملی نعوذ
بالله هرگاه در حال صوم ماه مبارک واقع شود موجب بطلان صوم است یا نه جواب آن
اینست که هرگاه این عمل را بقصد انزال نمایند وانزال هم متحقق شود البته موجب بطلان صوم
وباعث قضا وکفاره هر دو هست بلکه لازم کفاره جمع است واما هرگاه قصد انزال نداشته
باشد وانزال هم نشود ظاهر اینست که موجب قضا وکفاره هیچ یک نباشد واما هرگاه قصد
انزال داشت ولکن انزال نشود این راجع میشود که نیت مفطر مبطل است یا نه دور نیست که
مبطل بوده باشد در چنین صورت قضا لازم است اما کفاره پس لازم نخواهد بود لکن احوط
رعایت کفاره بلکه کفاره جمع است مخفی نماند حکم انزال که موجب قضا وکفاره هر دو میشود در
صورتیکه منی از خود ضعیفه بوده باشد واما هرگاه منی خارج از ضعیفه از زوج ضعیفه باشد
وادخال در بطن ضعیفه دیگر کند در اینصورت اگرچه فعل از معاصی کبیره است لکن ظاهر
اینست که هرگاه نیت ضعیفه همین بوده باشد در چنین صورت حکم ببطلان صوم نتوان نمود
وروی ثقة الاسلام فی الصحیح عن حماد بن عیسی عن علی بن ابی حمزة عن اسحق بن عمار عن ابی عبد الله ع
قال دعانا زیاد فقال ان امیر المؤمنین ع کتب الی ان اسئلک عن هذه المسئلة فقلت وما هی فقال
رجل اتی امرأة فاحتملت ماءه فساحقت به جاریة فحملت فقلت له سئل عنها اهل المدینة قال
فالقی الی کتابا فاذا فیه سئل عنها جعفر بن محمد فان اجابک والا فاحمله الی قال فقلت
له ترجم المرأة وتجلد الجاریة ویلحق الولد بابیه مطلب چهارم در بیان آنکه این عمل شنیع از اعظم
کبایر است حد این حد زنا است روی ثقة الاسلام فی الصحیح عن اسحق بن حریز قال سئلتنی
امرأة ان استأذن لها علی ابی عبد الله ع فاذن لها الی ان قال فقالت اخبرنی عن اللواتی مع
اللواتی ما حدهن فیه قال حد الزنا انه اذا کان یوم القیمة یؤتی بهن قد البسن مقطعات من نار
وقنعن بمقانع من نار وسرولن من النار وادخل فی اجوافهن الی رؤسهن اعمدة من النار وقذف
بهن فی النار ایتها المرأة اول من عمل هذا العمل قوم لوط فاستغنی الرجال بالرجال فبقی النساء
بغیر رجال ففعلن کما فعل رجالهن حاصل ظاهر معنی حدیث اینست که ضعیفه بعد استیذان
واذن مشرف شد بخدمت جناب حضرت امام جعفر صادق ع عرض کرد زنانی که مساحقه میکنند
با هم حد ایشان چیز است حضرت فرمودند حد ایشان حد زنا است که بقصد تازیانه بوده باشد
آورده میشوند در روز قیامت زنانی که مباشر چنین عمل شده باشند در حالتی که پوشانیده شده

باشند

باشند بمقطعات از آتش جهنم بعضی مقطعات را تفسیر کرده اند بلباسی که قطعه قطعه کنند بعد
باهم وصل کنند مثل پیرهن نخوان نظر باینکه ملاصقه چنین لباسی ببدن بیشتر است از آنکه یک
قطعه بوده باشد مثل ردا وهم چنین در حالتی که سر آن زنان مستور باشد بمقنعه از آتش جهنم
وزیر جامه‌ها از آتش جهنم بوده باشد وعمودها از آتش داخل میکنند در جوف ایشان تا
سر ایشان ومی اندازند ایشان را در آتش جهنم آن وقت خطاب فرمودند جناب امام جعفر صادق ع
بآن زنان که ای زن اول زنانی که چنین عمل کردند زنان قوم لوط بودند چنانچه مردان در
دفع شهوت مشغول بمردان شدند بلواط وترک زنان کردند زنان هم مساحقه میکردند در
دفع شهوت هر دو بتعلیم شیطان بود مجملا شکی نیست که حد این عمل شنیع از حد زنا ست
که بقصد تازیانه بوده باشد لکن مصرح به در کلام جماعتی از اجله علما اینست که این عمل بقصد
تازیانه است در صورتیکه زن محصنه نبوده باشد واما هرگاه محصنه باشد حد آن رجم است
یعنی کودالی میکنند که محیط باشد تا کمر ضعیفه بعد از آنکه ضعیفه را در آن قرار دادند سنگ
بضعیفه میزنند تا بمیرد واین دور نیست نظر بحدیث صحیح که دال بر این مطلب است رواه ثقة
الاسلام عن عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن خالد عن عمرو بن عثمان وعن ابیه جمیعا عن
هرون بن جهم عن محمد بن مسلم قال سمعت ابا عبد الله ع یقولان بینا الحسن بن علی فی مجلس امیر
المؤمنین ع اذا اقبل قوم فقالوا یا ابا محمد اردنا امیر المؤمنین ع قال وما حاجتکم قالوا اردنا ان نسئله
عن مسئلة قال وما هی تخبرونا بها فقالوا امرأة جامعها زوجها فلما قام عنها قامت بحموتها فوقعت علی
جاریة بکر فساحقتها فالقت النطفة فیها فحملت فما تقول فی هذا فقال الحسن ع معضلة وابو الحسن لها
واقول فان اصبت فمن الله ثم من امیر المؤمنین ع وان اخطأت فمن نفسی فارجوا ان لا اخطئ ان شاء الله
نعمد الی المرأة فیؤخذ منها مهر الجاریة البکر فی اول وهلة لان الولد لا یخرج منها حتی تشق فتذهب
عذرتها ثم ترجم المرأة لانها محصنة وینتظر بالجاریة حتی تضع ما فی بطنها ویرد الولد الی ابیه صاحب
النطفة ثم تجلد الجاریة الحد قال فانصرف القوم من عند الحسن ع فلقوا امیر المؤمنین ع فقال ما قلتم لابی
محمد وما قال لکم فاخبروه فقال لو اننی المسئول ما کان عندی فیها اکثر مما قال ابنی توضیح فی
القاموس حموة الشمس حرها فمعنی قوله بحموتها بحرارتها والظاهر ان المراد من غیر تخلل فصل ثم لا یخفی
ان مورد الحدیث وان کان مختصا بالمرأة جامعها زوجها فالقت نطفة فی الجاریة بکر لکن مفهوم
العلة فی قوله ع لانها محصنة یقتضی ثبوت الحکم ای الرجم فی کل امرأة تحقق فیها الاحصان کما
لا یخفی ثم ان السند فی احد الطریقین وان اشتمل علی عمرو بن عثمن لکن الطریق الاخری عدة من
اصحابنا عن احمد بن محمد بن خالد عن ابیه عن هرون بن الجهم عن محمد بن مسلم صحیح فالحدیث
صحیح ودلالته علی ثبوت الرجم فی کل محصنة غیر خفیة کما عرفت فالظ ثبوت الاحصان فی المساحقة

المحصنة فان تحقق الاحصان فی الطرفین فرجمان جمیعا وان تحقق فی احدهما اختص بالرجم و بجلد
الاخری ولله الحمد علی نعمة العظمی مطلب خامس در حکم ادخال آلت مصنوعی است در فرج میکوییم اینچند
قسم میشود اول اینست که ادخال نمود و متحقق شد انزال درین قسم قضا و کفاره هر دو لازم است دوم انست
که انزال نشد و قصد انزال هم نداشت که درین قسم قضا و کفاره هیچ یک لازم نیست سیم انست که ادخال
ان بجهة انزال بود لکن انزال نشد این راجع میشود که نیت افطار مبطل صوم هست یا نه احتیاط مقتضی
رعایت قضا بلکه کفاره است فرقی در این باب میان آلت مصنوعی وغیرها مثل ادخال انکشت
نیست مخفی نماند آنچه مذکور شد در صور در صورتیست که خود ضعیفه متصدی ادخال شده باشد
و اما هرکاه غیر او متصدی شده باشد پس اکر باراده و خواهش خود ضعیفه باشد فرقی در این باب در
آنچه مذکور شد نخواهد بود و اما هرکاه بخواهش و اراده او نبوده باشد مثل اینکه زوج انکشت
خود را داخل نمود در فرج زوجه با عدم رضای زوجه پس حرجی در این باب بر زوجه نیست اکرچه با
قصد انزال بوده باشد پس بفرمایند که حکم حایض و مستحاضه در شهر رمضان در حکم بقای بر جنابت
تا صبح باخبر و هم چنین حکم مس میت چیست جواب این مشتمل بر سه مطلب است اول سؤال از مشارکت حایض
است با جنب در آنچه مذکور شد بلی مشارکت و مخالفت هر دو ثابت است اما شرکت پس میکوییم چنانچه
بر جنب واجب بود که اتیان بغسل قبل از فجر نموده باشد در صورت اخلال و بقای بر جنابت عمدا
تا فجر طالع شود آثم بود و قضای صوم آن روز لازم بود هم چنین است حال در حایض و المستفاد فی
ذلک الموثق المروی فی باب الحیض والاستحاضة من طهارة التهذیب عن ابی بصیر عن ابی عبدالله ع قال اذا
طهرت بلیل من حیضها ثم توانت ان تغتسل فی رمضان حتی اصبحت علیها قضاء ذلک الیوم و ما ذکره
العلامه فی المنتهی حیث قال لم اجد لاصحابنا نصا صریحا فی حکم الحیض فی ذلک فلیس علی ما ینبغی
وان استقرب المشارکة قال بعد العبارة المذکورة یعنی انها اذا انقطع دمها قبل الفجر هل یجب علیها
الاغتسال و یبطل الصوم لو اخلت به حتی طلع الفجر والاقرب ذلک لان حدث الحیض یمنع الصوم
فکان اقوی من الجنابة و قال فی التحریر من اجنب لیلا و تعمد البقاء علی الجنابة من غیر ضرورة و لا عذر
حتی طلع الفجر فسد صومه ثم قال والاقرب ان حکم الحایض والنفساء اذا انقطع دمها قبل الفجر
کذلک و اما مخالفت پس باین جهت است که بر جنب در صوم مفروضه بعلاوه قضا و کفاره لازم بوده
در حایض ظاهر اینست که کفاره لازم نباشد و لکن نظر باینکه از مرحوم علامه در کتاب مختلف
ظاهر میشود لزوم کفاره لهذا از رعایت کفاره احوط خواهد بود بتفصیلی کلام در حق حایض مقتضی نقل
کلام است در چند مقام اول انست که در صورت عدم تمکن حایض از غسل لازم است که تیمم
نماید بدل از غسل و مبقی از تیمم باشد تا طلوع فجر و در صورت انتقاض تیمم ببعض از نواقض
اعاده تیمم نماید بدل از غسل دوم در بیان حکم مسئله است در صورت تعذر از غسل و تیمم

از غسل و تیمم هیچ یک نیست میکوییم اکرچه حکم فاقد طهورین در صلوة سقوط صلوة است لکن
ظاهر اینست که حکم صوم چنین نباشد یعنی در چنین صورت صحت صوم توقف بغسل و تیمم
نداشته باشد بجهة اشتراطیة طهارت نسبت بصلوة اکرچه شرطیة مطلقه است لکن نسبت بصوم
شرطیت مط ثابت نیست بلکه شرطیت طهارت نسبت بصوم شرطیت مقیده است یعنی شرطیت
در حال قدرت است سیم انست که حصول نقا از حیض متصور بچند صورت است اول انست که پاک
شد از حیض و زمان بعد از نقا وسعت غسل نداشته لکن وسعت تیمم داشته باشد در چنین صورت
مشخص است تیمم لازم است ثالث انست که زمان بعد از نقا وسعت تیمم نیز نداشته باشد مثل
اینکه آب نیست و لکن تحصیل ما یتیمم به محتاج زمانیست که زمان مفروض کفایت آن نمیکند
ظاهر اینست در چنین صورت نیت صوم بان حالت لازم بوده باشد و صحت صوم در چنین حالت
توقف بطهارت نداشته باشد چهارم انست که بعد از طلوع فجر مطلع شد که از حیض پاک شده است
این متصور به صورت میشود یک صورت انست که علم بهم رسانید که این نقا قبل از فجر بوده دوم
انست که علم بهم رسانید که در حین فجر پاک بوده است و لکن حصول نقا بعد از طلوع فجر شده
است سیم انست که هیچ یک از قبل و بعد بودن مشخص او نیست احتمال میدهد که نقا قبل از طلوع
فجر شده چنانچه احتمال میدهد بعد از طلوع فجر شده در قسم اول ظاهر اینست که صوم صحیح
و لازم بوده باشد همان وقت نیت صوم مینماید و در قسم ثانی ظاهر اینست که صوم واجب نباشد
نظر باینکه شرط وجوب صوم بلکه صحت آن خلو از حیض است در مجموع نهار مفروض اینست که این
ضعیفه در اول جزء نهار حایض بوده پس صادق است در جمیع اجزاء نهار خالی از حیض نبوده مشخص
است انتفاء شرط مستلزم انتفاء مشروط است اما کون الوجوب بل الصحة مشروطا بذلک فیدل
علیه مضافا الی اطباق الاصحاب الصحیح المروی فی الکافی عن الحلبی عن مولانا الصادق ع قال سألته
عن امراة رأت الطهر فی اول النهار من شهر رمضان فتغتسل و لم تطعم فما تصنع فی ذلک الیوم قال
تفطر ذلک الیوم فانما فطرها من الدم و اما قسم سیم یعنی ضعیفه بعد از طلوع فجر مطلع شد بتحقق نقا
لکن احتمال میدهد که این نقا قبل از طلوع فجر متحقق شده باشد چنانچه احتمال میدهد بعد شده
باشد چنانچه اصالة بقای حیض و عدم حصول نقا مقتضی اینست که حکم شود که نقا بعد از طلوع
فجر شده باشد بنا بر این صوم واجب نخواهد بود میکوییم اصالة بقاء لیله و عدم انفجار مقتضی
اینست که تحقق نقا قبل از انفجار شده باشد بنا بر این صوم لازم خواهد بود و یمکن الاستدلال
لعدم الوجوب بالصحة المذکورة بناء علی ان المفروض فیها رؤیة الطهر فی اول النهار و هو اعم من
ان تکون متیقنة بحصول النقاء بعد الانفجار ام لا بل الغالب هو الثانی کما لا یخفی فمقتضی ترک
الاستفصال ثبوت الافطار فی کلا القسمین سیما بعد کون الغالب عدم تیقن حصول النقاء بعد

الانفجار كما علمت وبعد كون وجوب عدم الصوم عليها مستفتيا مطلب ثاني تا سؤال از شركت مستحاضه
با جنب ميكويم اين نيز مثل حايض است يعني مشاركت ومخالفت هر دو ثابت نيست اما مشاركت
پس از اين راه هست كه هر كاه استحاضه كه موجب غسل باشد در شب هم رسيد لازم است غسل
كرده باشد مثل جنب و در صورت اخلال بالغسل با تمكن از ان روزه باطل وقضا ان لازم است اما
مخالفت پس يكي از جهت ثبت لزوم كفاره است كه بر جنب در صورت اخلال بغسل عمدا قضا وكفاره
هر دو لازم بود وظاهر اينست در استحاضه كفاره لازم نباشد ووجه ديكر در حدوث در اثنا
نهار است باينمعني كه هر كاه جنابت در اثناي روزه هم رسيد بطريق احتلام اكر چه قبل از ظهر بود
باشد غسل در اينصورت شرط صحت صوم نيست لكن استحاضه نظر بانچه از كلمات اصحاب ظاهر
ميشود چنين نيست بلكه غسل در نهار با موجب شرط صحت صوم ميدانند پس اخلال بغسل در
نهار موجب بطلان صوم خواهد بود در مستحاضه بخلاف اخلال بغسل در جنب در فرض مذكور
قال في النهاية ومتى طهرت المرأة من الحيض والنفاس ثم استحاضت وصامت ولم تفعل ما تفعل المستحاضة
كان عليها قضاء الصوم وفي المبسوط في كتاب الطهارة اذا فعلت المستحاضة ما يجب عليها من الاغسال
وتجديد الوضوء لم يحرم عليها شيء مما يحرم على الحايض ويجوز لزوجها وطيها ومتى صامت لم يجب
عليه القضاء الا في ايام الحيض وان لم تفعل ما يجب عليها وصامت فقد روى اصحابنا ان عليها
القضاء وفي كتاب الصوم منه والمستحاضة اذا فعلت من الاغسال وما يلزمها من تجديد القطن
والخرقة وتجديد الوضوء وصامت صح صومها الا الايام التي يحكم بها بالحيض فيها ومتى لم تفعل
ما تفعله المستحاضة وجب عليها قضاء الصلوة والصوم وفي الكافي لابي الصلاح حقيقة الصوم
في ملة العزم على كراهية امور مخصوصة في زمان مخصوص لكون ذلك مصلحة مخلصا بها لمكلفه
سبحانه والامور التي يكرههما يكون المكلف صائما الاكل والشرب والازدراد والجماع والانزال
المنى والكذب على الله تعالى وعلى رسوله او على احد الائمة من اله عليهم السلام والتصبيح على الجنابة و
الحيض والاستحاضة والنفاس والارتماس في الماء وجلوس النساء فيه الى اوساطهن والقيء
والسعوط والحقنة والتقطير في الاذن والوقوف في الغبار المتكاثف وفي الشرايع بعد الحكم
بوجوب الاغسال الثلثة وغيرها للمستحاضة ما هذا لفظه فان لم تفعل ما وصفناه وصامت وصلت
وجب عليها اعادة صلوتها وصيامها ولا يحل لزوجها وطيها وفي الجامع اذا كان دم الاستحاضة يسيرا
لا يظهر على القطنة كان عليها الوضوء لكل صلوة وتصلي عقيبه بلا فصل فان اخرته بطل واستانفت
غيره وتغيير القطن والخرقة وان ظهر عليها فعليها مثل ذلك وغسل واحد لصلوة الغداة وان
ظهر ورشح على القطنة فعليها ذلك مع غسلين للظهر والعصر يجمع بينهما تؤخر الظهر وتعجل العصر
بغير نافلة بينهما وغسل للمغرب والعشاء مثل ذلك اذا فعلت ذلك بحكم الطاهرات وهي مريضة

فلا يقام عليها احد ولا يوجب القتل ويكره لها دخول الكعبة ويحل للزوج والسيد وطؤها فان لم تفعله
كان للسيد والزوج جبرها عليه ومتى صامت ولم يفعل الغسل قضت الصوم وفي المعتبر مذهب
علمائنا اجمع ان دم الاستحاضة حدث تبطل الطهارة بوجوده فمع الاتيان بما ذكره من الوضوء ان كان
قليلا او الاغسال ان كان كثيرا يخرج عن حكم الحدث لا محالة ويجوز له استباحة كل ما يستبيحه
الطاهر من الصلوات والطواف ودخول المساجد وحل وطيها ولو لم تفعل ذلك كان حدثها باقيا ولم
يجز ان تستبيح مما يشترط فيه الطهارة ولو صامت والحال هذه قال في المبسوط روى اصحابنا ان عليها
القضاء ومثله قال في الطهارة وفي الشرايع واذا فعلت ذلك كانت بحكم الطاهر وان اخلت بذلك
لم تصح صلوتها وان اخلت بالاغسال لم يصح صومها وفيه في كتاب الصوم ولا يصح صوم الحايض ولا
النفساء سواء حصل العذر قبل الغروب او انقطع بعد الفجر ويصح من المستحاضة اذا فعلت ما يجب
عليها من الاغسال او الغسل وفي النافع ويصح من المستحاضة مع فعل ما يجب عليها من الاغسال
وفي تحصيل المنافع ويصح من الصبي المميز والمستحاضة القائمة بالواجب وفي المنتهى اذا فعلت هذه
الاغسال صارت طاهرا لان الاستحاضة حدث يبطل الطهارة بوجوده فمع الاتيان بما ذكره من
الوضوء حالة القلة والاغسال حالة الكثرة يخرج عن حكم الحدث ويجوز لها استباحة كل ما
يشترط فيه الطهارة كالصلوة والطواف ودخول المساجد وقراءة العزائم واباحة الوطي ولو لم
يفعل ذلك كان حدثا باقيا وهل يصح صومها قال اصحابنا يجب عليها الصوم ويصح منها اذا
فعلت ما تفعله المستحاضة من الاغسال الى ان قال ولو اخلت بالاغسال لم تعتد بذلك الصوم
ويقضيه لفوات شرطه وفيه ايضا انما يعتبر الغسل في الصوم المستحاضة في حق من يجب عليها الغسل
كذا قال الشيخ في ط وفيه في مباحث الصوم المستحاضة بحكم الطاهر يجب عليها واما من لا يجب كالتي لا يظهر
الدم على الكرسف فانه لا يعتبر في صومها غسل ولا وضوء واما كثرة الدم التي يجب عليها غسل واحد
فانها اذا اخلت به بطل صومها والتي يجب عليها الاغسال الثلثة لو اخلت باحدى غسلي
النهار فكذلك ولو اخلت بالغسل الذي للعشائين فالاقرب صحة صومها لان ذلك الغسل انما يقع
بعد انقضاء الصوم ذلك اليوم وفي التذكرة اذا فعلت المستحاضة ما يجب عليها من الاغسال والوضوء
للتغيير للقطنة والخرقة صارت بحكم الطاهر وذهب اليه علماؤنا اجمع ويجوز لها استباحة كل شيء
تستبيحه المطهرة كالصلوة والطواف ودخول المساجد وحل الوطي وان لم تفعل كان حدثها باقيا
ولم يجز ان تستبيح شيئا مما يشترط فيه الطهارة اما الصلوة فظ واما الصوم فان اخلت بالاغسال
مع وجوبها بطل ووجب عليها الاعادة ولا كفارة مع فعل المفطر ولو لم يجب الاغسال فاخلت
بالوضوء لم يبطل صومها لعدم اشتراطه بالوضوء واما الوطي فالظاهر من عبارات علمائنا اشتراط
الطهارة في اباحته قالوا يجوز لزوجها وطؤها اذا فعلت ما يفعله المستحاضة وفيه ايضا لو اخلت

ذات الدم الكثير بالغسل للصلوة العشائين بطلت الصلوة والوجه صحة الصوم لو وقوعه قبل تجدد و
جوب الغسل وفيه في مباحث الصوم الاستحاضة ليست مانعة من فعل الصوم وغيره من العبادات
كالصلوات وشبههما اذا فعلت ما تفعله المستحاضة ويجب عليها الصوم ويصح عنها مع فعل
الاغسال ان وجبت عليها ولو اخلت المستحاضة بالاغسال مع وجوبها عليها لم ينعقد صومها
وتقضيه لفوات شرطه ولا يجب عليها الكفارة لاصالة البراءة وانما يعتبر الغسل في صحة الصوم
في حق من يجب عليها الغسل كالمستحاضة الكثيرة الدم اما التي لا يظهر دمها على الكرسف فانه لا يعتبر
في صومها غسل ولا وضوء واما كثيرة الدم التي يجب عليها غسل واحد فاذا اخلت به بطل
صومها والتي يجب عليها الاغسال الثلثة لو اخلت النهار بغسل او باحدهما بطل صومها ولو اخلت
بالغسل الذي للعشائين فالاقرب بصحة صومها لان هذا الغسل انما يقع بعد انقضاء صوم ذلك
اليوم وفي نهاية الاحكام واذا فعلت ما يجب عليها من الاغسال والوضوء صارت طاهرا ويستبيح
لها كلما يشترط فيه الطهارة كالصلوات والطواف ودخول المساجد وقراءة العزائم واباحة الوطي
ولو اخلت بالغسل والوضوء لم يصح صلوتها ولو اخلت بالغسل لم يصح صومها وفي التحرير اذا فعلت
هذه الاغسال صارت طاهرا وتستبيح لها مع الوضوء كلما يستباح به مما شرطه الطهارة ويجوز
وطيها ولو لم تفعل الاغسال كان حدثها باقيا ولا يصح صومها بل يجب عليها قضاء وهو الاقرب
اباحة وطيها وفيه في مباحث الصوم المستحاضة بحكم الطهر يجب عليها الصوم ويصح منها اذا فعلت
ما يجب عليها من الاغسال ولو اخلت بها مع وجوبها بطل صومها وقضته وفي القواعد والغسل
يجب لما وجب له الوضوء ولدخول المساجد وقراءة العزائم ان وجبا ولصوم الجنب مع تضيق الليل
الا لفعله ولصوم المستحاضة مع غمس القطنة ولو اخلت بشيء من الافعال لم يصح صلوتها ولو اخلت
بالاغسال لم يصح صومها وفيه في مباحث الصوم ويصح اي الصوم من المستحاضة فان اخلت بالغسل
او غسلي النهار مع وجوبها لم يصح ووجب القضاء وفي الارشاد لو اخلت بالاغسال لم يصح الصوم د
لو اخلت بالوضوء او الغسل لم يصح صلوتها وفيه ايضا والغسل يجب لما وجب له الوضوء ولدخول المساجد
وقراءة العزائم ان وجبا ولصوم الجنب والمستحاضة مع غمس القطنة وفيه في مباحث الصوم ويصح من
المستحاضة اذا فعلت الاغسال ان وجبت فان اخلت ح قضت وكذا البحث في غير رمضان وفي التلخيص
ويصح من المستحاضة مع الاغسال وفي الدروس وليها الجمع بين الليلة والصبح بغسل بين الصبح بما
بسع الليلة ولو لم تفعل اغتسلت بعد الفجر الآن تريد الصوم فتقدمه ومع الافعال هي طاهر وبترك
بعضها تبطل صلوتها وبترك الغسل يبطل صومها والاقرب كراهة الوطي وان لم تات بالافعال وقال
الثلثة لا يجوز بدونها وفيه في مباحث الصوم ويصح من المستحاضة اذا اغتسلت غسلي النهار
فلو تركت فكالحائض واللمعة ويصح من المستحاضة اذا فعلت الواجب من الغسل النهاري وفي

البيان

البيان وصحة الصوم يكفي فيها غسلا النهار فتقضي لو تركت وفي الذكرى اما الصوم فيكفي فيه الغسل
ولو اخلت به قضت لا غير الحر وكلام المبسوط يشعر بتوقفه على القضاء حيث اسنده الى رواية الاصحاب
نعم لا يشترط في صحة صوم يوم غسله الليلة المستقبلة قطعا لسبق تمامه وفي الجعفرية يوم مع الافعال
وهي بحكم الطاهر فان اخلت بشيء منها لم يصح صلوتها او بشيء او غسلي النهار لم يصح صومها وفي جامع
المقاصد في شرح ولو اخلت بالاغسال لم يصح صومها ما هذا لفظه المراد بالاغسال النهارية فلا
يشترط الصوم يوم غسل الليلة المستقبلة قطعا وهل يشترط غسل ليلة فيه وجهان ولو اخلت
بالغسل بطل صومها ووجب القضاء خاصة وفي تعليقاته على الشرايع المراد بالاغسال غسلا النهار
فلو اخلت بواحد منها بطل الصوم ولو اخلت بغسل الليل لم يؤثر في صوم اليوم السابق وفي مباحث الصوم
منها صحة صومها موقوفة على فعل الاغسال النهارية خاصة دون غسل العشائين في الليلة المستقبلة
وفي تعليقاته على الارشاد في شرح ولو اخلت بالاغسال لم يصح الصوم المراد غسلا النهار فان غسل
الليل لا دخل له في صوم اليوم السابق بخلاف ما بعده ويجب عليها قضاء الصوم خاصة مع الاخلال
وفي مباحث الصوم منها في شرح ويصح من المستحاضة ان فعلت الاغسال ان وجبت فان اخلت
ح قضت ما هذا كلامه هذا الحكم انما هو في غسلين الواجبين نهارا فان اخلت بهما او باحدهما
حيث يجبان او بغسل الصبح حيث وجب خاصة فسد صومها ووجب القضاء اما غسل الليل فلا اثر
له بالنسبة الى صوم اليوم الذي قبله نعم يعتبر غسل الليلة لصوم يومها وفي الموجز وهي لعلها
ظ وباهما له العباد تين وان حل الوطي والطلاق وبترك الوضوء الصلوة وبترك احد غسلي النهار
الصوم ولا كفارة كالحائض انتهى والمراد بترك الوضوء نقض الصلوة وبترك احد غسلي النهار نقض
الصوم وفي المسالك في شرح والغسل للصلوة الغداة ما هذا لفظه بعد طلوع الفجر ان لم يكن صائمة
والا قدمته على الفجر بمقدار فعله يقينا او ظنا ان كان الغمس سابقا على ذلك وكذا تقدمه مريدة
التهجد ليلا بالصلوة ويجزي به للفجر وفيه ايض فان اخلت بالاغسال لم يصح صومها عينه المراد به
الاغسال النهارية او مطلقا بالنسبة الى الصوم المستقبل اما الماضي فلا يتوقف على غسل العشائين لسبق
الحكم بصحته قبل الحكم بوجوبه ويعلم من ذلك عدم توقف الصوم على الوضوء وهو ظ اذ لا اثر للحدث الاصغر
في الصوم ودونها يحتمل اشتراطه بناء على كون الوضوء والغسل معاملة تامة في دفع الحدث الاكبر
وفيه في كتاب الصوم والغسل انما يشترط في صحة صومها فعل اغسال النهار بالنسبة الى يوم
الحاضر اما غسل العشائين فلا يتوقف عليه الصوم المذكور لسبق انعقاده فلا يؤثر فيه بعد ذلك
نعم وهو شرط بالنسبة الى الصوم المقبل فان لم تفعله في محله فلا بد من الغسل قبل الفجر للحدث
السابق ان لم يجب عليها غسل اخر للمستقبل والا تداخلا وحيث وجب عليها فاخلت به فسد
الصوم ووجب عليها القضاء اجماعا والاقوى عدم الكفارة وكذا الحائض والنفساء اذا انقطع دمها

قبل الفجر ولو تعذر الغسل یتیمم بدلا عنه وجوبا فلو ترکه القضاء وعدم الکفارة هنا اولی و فی
الروض لو اخلت المستحاضة بالاغسال الواجبة علیها فی حال التوسط والکثرة لم یصح منها الصوم
للنص ویظهر من المبسوط التوقف فیه حیث اسنده الی روایة الاصحاب لکن مع اخلالها بالغسل یجب
علیها القضاء دون الکفارة وهو اختیار المص فی التذکرة والشهید وجماعة للاصالة وعدم
وجوبها وعدم الدلیل وکذا القول فی الحائض والنفساء بطریق اولی لما تقدم من الخلاف فی
اشتراط صومها بالغسل دونها واوجب المص فی المختلف علیها الکفارة والمراد بالاغسال المشترطة
فی صحة الصوم الاغسال النهاریة فلا یشترط فی صحة صوم یوم غسل اللیلة المستقبلة لسبق تمامه
وقد تقدم وهل یشترط فی الیوم الحاضر غسل لیلة الماضیة وجهان والحق انها ان قدمت غسل
الفجر لیلا اجزء عن غسل العشائین بالنسبة الی الصوم وان اخرته الی الفجر بطل الصوم هنا وان لم نبطله
لو لم یکن غیره وفی الروضة وما یتعمها بغیر سبیل نرید علی ما ذکره فی الحالة الاولی الغسل للصبح
ان کان الغمس قبلها ولو کانت صائمة قدمته علی الفجر واجزأت به للصلوة ولو تاخر الغمس عن
الصلوة فکالاول وفی مجمع الفاید عدم صحة صومها بمعنی وجوب القضاء فقط لو ترکت جمیع
الاغسال النهاریة لیست ببعید بناء علی ما کانت علی بن مهزیار مع نقل الش الاجماع الا انه
یظهر المبسوط التوقف فی وجوب القضاء علی ما نقله الش ایض وفی المدارک بعد ان عنون عبارة
الشرایع وان اخلت بالاغسال لم یصح صومها ما هذا لفظه هذا مذهب الاصحاب الی ان قال
ویظهر من الشیخ ره وفی المبسوط التوقف فی هذا الحکم حیث اسنده الی روایة الاصحاب وهو فی
محله ثم قال واعلم ان اطلاق العبارة یقتضی ان اخلال المستحاضة بشیء من الاغسال مقتضی لفساد
الصوم وهو مشکل وقید الشارحون بالاغسال النهاریة وقطعوا بعدم توقف صوم الیوم
علی غسل اللیلة المستقبلة وترددوا فی غسل اللیلة الماضیة وفصل جدی قدس سره فی
والحق الی اخر عبارة الروض السالفة ثم قال والمسئلة محل توقف فان الروایة مع تسلیم سندها
انما تدل علی فساد ترک الاغسال کلها فاثبات ما زاد علی ذلک مشکل وکیف کان فیجب القطع بعدم
وجوب تقدیم الفجر علیه بل یکفی فعله للصلوة وان الاخلال بما یجب علیها من الاغسال مقتضی
لوجوب القضاء خاصة مرحوم مغفور ملا عبد الله شوشتری در رساله فارسیه فرموده جنب
غسل روزه شهر رمضان وقضای ان ندارد وهم چنین بهتر انست که در روزه نذر وشبه نذر
از واجبات دیگر مثل کفارات وغیر ان مراعات این کند اما روزه مستحب موقوف بان نیست
واگر غسل متعذر بوده باشد بهتر انست که تیمم کرده بیدار باشد تا صبح طالع شود وهم چنین
کند کسی که غسل حیض ونفاس بر او واجب باشد اگر چه اثبات وجوب نسبت بایشان خالی
از تامل نیست وظاهرا چون مستحاضه غسلها که بروی واجب است جهة نماز اوقات نماز بجا آرد

روزه او صحیح است اگر چه غسلی که بجهة نماز صبح بروی واجبست او را پیش از صبح نکند
وقال المولی التقی المجلسی والمش انه یشترط الاغسال الصحة صومها وخص بعضهم الاغسال بالنهاریة
واشترط بعضهم الاغسال بالنهاریة واشترط ان یکون الغسل للصبح قبل طلوعه ولا ریب فی
انه احوط وفی الذخیرة فی شرح ولو اخلت بالاغسال لم یصح الصوم ما هذا عینه هذا مذهب
الاصحاب ورّبما یدعی اتفاقهم ویظهر من الشیخ فی المبسوط التوقف فی هذا الحکم حیث اسنده الی
روایة الاصحاب وفی الکفایة والظ عدم توقف الصوم علی غیر الغسل واما الغسل فالظ من الروایة
ترک جمیع الاغسال موجب لقضاء الصوم واطلاق کلام بعضهم یقتضی حصول فساد الصوم بالاخلال
بشیء من الاغسال وقید ذلک جماعة من المتاخرین بالاغسال النهاریة وحکموا بعدم توقف صحة
علی غسل اللیل المستقبل وترددوا فی غسل اللیلة الماضیة الی ان قال والظ عدم وجوب تقدم
غسل الفجر علیه للصوم وفی المنظومة الغرویة ؛ وهو بحکم طاهر من بعد ما ؛ اتت بما کان علیها
لزما ؛ فلتستبح ذات الدم القلیل ؛ ما لیس للمحدث من سبیل ؛ فیه من الصلوات والطواف ؛
ومس تنزیل بلا خلاف ؛ ولتستبح ذلک غیرها وما کان علی الحائض قبل حرما ؛ فان اخلت بالصلو
تبطل ؛ کذا الطواف فیعاد العمل ؛ وهکذا الصوم اذا لم تغتسل ؛ شرطا له ومثل ذلک لا اوله
ان قدمت فی اللیل غسل الفجر ؛ ولیس فی تاخیره من حجر ؛ ان لم یجب فی اللیل غسل او یجب ؛ وقد
اتت فیه بغسل قد طلب ؛ یکفی وقوع نیة الصوم مط فی ای جزء من اجزائه ام یجب مقارنتها
للفجر لا یجب مقارنة النیة واتصالها بالفجر بل یکفی تحقق النیة فی ای جزء من اجزاء اللیل ولذا لا
یحرم علیه النوم قبل الفجر پس در صوم ماه مبارک رمضان اتیان در شب اول مجزیست
ما انکه باید هر شب تجدید نیت بشود ظاهر اینست که مجزیست ولکن اولی عدم اکتفا بانست
پس اعاده نیت در هر شب اولی است این بنا بر اخطاریبال است حوا بیست که نیت همان داعی
بر اقدام بعمل است واین منفک از عمل نمیشود پس روزه مستحب را بتکلیف شخصی مستحب است
افطار این تا ظهر است یا بعد از ظهر هم هست ج اختصاص افطار بقبل از ظهر ثابت نیست
بلکه چنانچه مستحب است افطار قبل از ظهر مستحب است بعد از ظهر پس مسواک را صائم بعد از
اخراج دهن با رطوبت دهن باز بدهن بردن واب دهن فرو بردن چه صورت دارد ج
ظاهر اینست مانعی نداشته باشد بلی اگر رطوبت بسیاری داشته
باشد اجتناب نمودن از فرو دادن اب دهن اولی است لکن
داخل نمودن در دهن با اخراج اب دهن بی عیب است پس شخص روزه
استحباب را صبح نیت کرده و گرفته و نمیداند که چند روز چنین کرده مع
روزه اگر چه عیبی نداشته باشد لکن اجتناب از بسیل احتیاط

كتاب الحج

س ضعيفه عازم مكه معظمه شده در وقت رسيدن بميقات حايض شده كيفيت عمل او را در احرام وطواف وغيرهما بيان فرموده كه دستور العمل او چه چيز است ج حيض مانع از احرام نيست بلكه حايض غسل احرام كه مستحب است ميتواند نمود لكن ترك نماز مينمايد ومحرم ميشود مثل حالت غير حيض واتيان به تلبيه مينمايد وداخل مكه ميشود بعد از دخول مكه اگر حيض قطع شده غسل ميكند واعمال عمره تمام بعمل مياورد واگر قطع نشده تا روز عرفه يعني تا زوال روز عرفه ان وقت عدول مينمايد از تمتع بافراد اكتفا بهمان احرام سابق مينمايد ووقوف عرفات ومشعر واعمال منى را بعمل مياورد واگر در روز عاشر ذي الحجة الحرام حيض منقطع شد عود بمكه مينمايد غسل نموده طواف حج وسعي بين الصفا والمروه وطواف نسا را بعمل مياورد واگر حيض منقطع نشد غير از طوافين همه را بعمل مياورد هر وقت كه حيض منقطع شد غسل نموده طوافين را بعمل مياورد وان وقت عمره مفرده بعمل خواهد اورد حج او صحيح خواهد بود س ضعيفه در حال حيض محرم شده در روز چهارم ويا ششم عادتا وكه هشتم ذي الحجة بوده باشد وارد مكه شده چنين فهميد كه خون او قطع شد غسل نموده طواف عمره وسعي وتقصير نموده محرم بحج شده ووقوفين ومناسك منا را بعمل اورده روز عيد اضحى كه هشتم عادت او بوده عصر خوني ميبيند عود بمكه نموده متمكن از غسل نبوده تيمم بدل از غسل مينمايد وطوافين را بعمل مياورد وبعد عود بمنا مينمايد روز دوازدهم ماه كه دهم عادت او بوده خوني مي بيند بعد غسل حيض ميكند بعد خوني ديگر نمي بيند اكتفا مينمايد بهمان طواف كه نموده مينمايد از مكه مراجعت مينمايد ايا حج او صحيح است يا فاسد حقيقت حال را بيان فرمايند ج ظاهر اينست كه حج او فاسد بوده باشد تحقيق حال در اثبات ام محتاج است ببيان چند مطلب اول انست كه ضعيفه هرگاه در ايام عادت حيض خون ديد تا عشره بوده وبعد از ان قطع شده در مجموع عشره حيض ميباشد خواه ايام عادت او كمتر از عشره بوده باشد يا نه خواه خون در مجموع عشره متصل بوده باشد يا نبوده باشد بلكه هرگاه در سه روز اول هر روز خون ديد وبعد هيچ خون نديد تا روز دهم خون ديد وبعد مطلقا خون نديد ظاهر اينست كه مجموع عشره ايام محكوم بحيض خواهد بود قال شيخ الطائفة في النهاية ان رات المراة الدم يوما او يومين فلتترك الصلوة والصوم فان رات اليوم الثالث او فيما بعدهما الى اليوم العاشر فذلك دم حيض فان لم تر بعد ذلك دما الا بعد انقضاء عشرة ايام فان ذلك ليس بدم حيض وقال في المبسوط اول ما ترى المراة الدم ينبغي ان تمتنع من الصوم والصلوة فان استمر بها ثلاثة ايام متتابعة قطعت على انه دم حيض ولم يكن عليها شيء وان رات اقل من ذلك قطعت على انه لم يكن دم حيض وقضت الصلوة والصوم وعلى الرواية الاخرى اذا رات الثلثة ايام في جملة العشرة دما لم

يلزمها

يلزمها الصلوة واذ قلنا لا يكون اقل من ثلثة ايام متواليات فمتى رات ثلثة ايام تركت الصوم والصلوة فان رات بعد ذلك الطهر وصلت وصامت فان رات بعد ذلك دما قبل ان تستوفي عشرة ايام في اي صفة كان الدم اسودا او احمرا او اصفر وعلى كل حال كان ذلك كله حيضا ولم يكن عليها فيما صامت وصلت شيء غير انها تقضي الصوم بعد وان رات بعد ان يمضي لها عشرة ايام دما قطعت على انه ليس بدم حيض وانه من الاستحاضة وسنذكر حكمه فان رات الصفرة او الكدرة في مدة عشرة ايام حكم بانها من الحيض فان رات الدم ثلثة ايام حكم لها بانه دم حيض ثم رات يوم الحادي عشر او الثاني عشر او الثالث عشر من وقت ما رات الدم الاول كان ذلك كله محكوما بانه دم استحاضة وقال في الوسيلة وللحايض ثلثة احوال اما ترى الدم قليلا وهو ثلثة ايام متواليات وروي مقدار ثلثة ايام في عشرة او كثيرا وهو عشرة ايام او متوسطات وهو ما بين الثلثة الى العشرة فاذا بلغت المراة تسع سنين فصاعدا او رات دما لم يخل من ثلثة احوال اما عرفته يقينا انه دم حيض او غيره او اشتبه عليها فان عرفت يقينا عملت عليه وان اشتبه عليها بدم الاستحاضة فهو حيض وان اشتبه بدم العذرة اعتبرت بقطنة فان انغمست فهو دم حيض وان تطوقت فهو دم عذرة وان اشتبه بدم القرح فان كان خارجا من الجانب الايسر فهو دم حيض والصفرة والكدرة في ايام الحيض او في ما يمكن ان يكون حيضا فهو حيض وفي ايام الطهر فهو طهر فاذا رات الدم بعد انقضاء تسع سنين ولم يشتبه عليها او اشتبه وكان محكوما عليه بالحيض تركت الصلوة والصوم ولها اربعة احوال احدها ان تريه ثلثة ايام متواليات ثم ينقطع ولا تراه بعد ذلك الى انقضاء عشرة ايام والثاني ان ينقطع الدم ثم يعود قبل انقضاء عشرة ايام والثالث ان تراه يوما او يومين ثم ينقطع عنها ولا يعود والرابع ان ينقطع عنها بعد يوم او يومين ثم يعود قبل انقضاء عشرة ايام بمقدار ما يتم به ثلثة ايام فالاول يلزمها ان تعمل عمل الحايض في الايام التي رات الدم فيها ثم تغتسل والثاني كان الدمان معا والطهر المتخلل بينهما حيضا والثالث ان يكون دم فساد ويجب عليها قضاء الصلوة والصوم والرابع ان يكون جميع عشرة ايام بحكم الحايض في احدى الروايتين وفي الجامع اقل الحيض ثلثة ايام متواليات واكثره عشرة وان توالى ثلثة ايام ثم تفرق الى العشرة فالكل حيض وقال في المعتبر لو رات ثلثا ثم انقطع ثم رات يوم العاشر او ما دونه كان الدمان وما بينهما حيضا وقال في التذكرة لو رات الدم ثلثة ايام ثم انقطع فهو دم حيض لحصول شرائطه فان رات قبل العاشر فانقطع عليه فالجميع حيض وكذا ايام النقاء المتخللة بين الدمين اذ لا يكون الطهر اقل من عشرة ايام وغير ذلك من عباراتهم الصريحة في هذا المطلب التي لا داعي لايرادها والحاصل انها اذا رات الدم في ثلثة ايام ثم لم تره الى اليوم العاشر فرات فيه ثم انقطع

بعده محکومة بانها حایض فی مجموع العشرة ولو فی ایام النفساء والمستند فیه الصحیح المروی فی
الکافی عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر ع قال اذا رأت المرأة من الدم قبل عشرة ایام فهو من الحیضة
الاولی فهو من الحیضة الاولی یومی الی عدم اتصال الدم والاطلاق یشمل محل الکلام عشرة کما
لا یخفی ثم ان قوله ع قبل العشرة وان کان ظاهره عدم شموله لما اذا رأت الدم فی نفس العاشر لکن
ذیل الحدیث یشمل ایضا وهو قوله ع وان کان بعد العشرة فهو من الحیضة المستقلة مضافا
الی امکان حمل القصد علی ما یکون شاملا لما رأته فی الیوم العاشر ایضا بان یکون المراد قبل انقضاء
عشرة ایام ویکون التحدید بالاضافة الی رؤیة الدم ویکون ذیله قرینة علی هذه التقدیر
والاطلاق یقتضی الحکم بالحیضة ولو فیما رأت الدم فی ثلثة ایام فی جملة العشرة فعلی هذا یکون
الاستناد به فی محل الکلام بالاطلاق والفحوی کما لا یخفی علی اولی النهی مطلب دوم ثبت
که چنانچه صوم وصلوة مشروط است بخلو از حیض چنین است طواف پس طواف در حال حیض
صحیح نخواهد بود بلکه میتوان بعنوان قاعدهٔ کلیه ادعا نمود که جمیع اعمال حج و عمره را با حیض تو ان
اتیان نمود مگر طواف وصلوة ان وصلوة احرام واینست مطلب یعنی عدم صحت طواف با حیض
مجمع علیه جمیع علما است و بعد از اتفاق علما در این مطلب اختلاف کرده اند در حق ضعیفه
که محرمه شده بعمرهٔ تمتع و ممنوع از طواف شده بجهة حیض مشهور ما بین فقها اینست که
اگر چنانچه مشخص شد که هر گاه تاخیر و صبر کند تا انقطاع حیض و توقفش از او فوت میشود
در اینصورت عدول میکند از تمتع بحج افراد و همان احرام سابق را احرام حج قرار میدهد میرود
بعرفات و مشعر و منی بعد از ادای مناسک و عود بمناسک و عود بمکه اگر حیض قطع شد
در یوم عید غسل نموده طواف حج وصلوة طواف و سعی و تقصیر و طواف نساء را بعمل میاورد
و اگر منقطع نشده انقضاء مینماید باعمال غیر از طوافین بعد از انقطاع حیض طوافین را بعمل میاورد
و از مرحوم علامه در تذکره ظاهر میشود که این اجماعی است حیث قال اذا حاضت المرأة
بعد الاحرام قبل الطواف لم یکن ان تطوف اجماعا لانها ممنوعة من الدخول فی المسجد بل تنتظر
الی وقت الوقوف فاذا طهرت وتمکنت من الطواف والسعی والتقصیر وانشاء احرام الحج وادراک
عرفة صح لها التمتع وان لم تدرک ذلک وضاق الوقت بطلت متعتها وصارت حجها مفردة عند
علمائنا ویقرب منه ما ذکره فی المنتهی قال اذا دخلت المرأة مکة متمتعة طافت وسعت وقصرت
ثم احرمت للحج کما یفعل الرجل سواء فان حاضت قبل الطواف لم یکن لها ان تطوف بالبیت اجماعا
لان الطواف صلوة ولانها ممنوعة من الدخول فی المسجد وتنتظر الی وقت الوقوف بالموقفین فان
طهرت وتمکنت من الطواف والسعی والتقصیر وانشاء احرام الحج وادراک عرفة صح لها التمتع و
ان لم تدرک ذلک وضاق لها الوقت والسعی والتقصیر وانشاء احرام الحج وادراک عرفة صح لها

التمتع وان تدرک وضاق لها الوقت واستمر بها الحیض الی وقت الوقوف بطلت متعتها وصار
حجها مفردا ذهب الیه علماؤنا اجمع وحکی شیخنا الشهید فی الدروس عن جماعة عدم العدول
بل تترک الطواف وتسعی وتقصر ثم تحرم للحج ثم تقضی طواف العمرة وطواف الحج والنساء حیث
قال الاظهر ان الحایض اذا خافت فوت الوقوف بالتربص نقلت عمرتها الی الحج ثم تعتمر بعد
الی ان قال وروی انها تسعی ثم تحرم بالحج وتقضی طواف العمرة مع طواف الحج وعلیه علی بن بابویه
وابن الجنید وابو الصلاح والحلبی والمشهور هو المختار للصحیح المروی فی التهذیب عن جمیل بن دراج
قال سألت ابا عبد الله ع عن المرأة الحایض اذا قدمت مکة یوم الترویة قال تمضی کما هی الی عرفات
فتجعلها حجة ثم تقیم حتی تطهر وتخرج الی التنعیم فتحرم وتجعلها عمرة وهو صحیح سنده واشتماله
علی جماعة من اصحاب الاجماع واعتضاده بالاشتهار بل دعوی الاتفاق اقوی مما دل علی القول
الثانی وان کان متعددا فلزوم العدول الی الافراد فی الصورة المفروضة مما لا ینبغی التامل
فیه بعد از ذکر مراتب عرض مینمائیم که مکلف در حق حایض در صورت مفروضه تاخیر طواف
است باتفاق علما خواه بعد از عدول از عمرهٔ تمتع بحج افراد بوده باشد چنانچه مختار و مشهور است
یا با عدم عدول چنانچه مقتضی قول ثانی است پس اتیان بطواف در ان حال خواه در عمره بوده
باشد یا در حج اتیان بغیر مامور به است بلکه اتیان بمنهی عنه است پس ماتی در این حالت
غیر مامور به است و مامور به غیر ماتی به است پس ماتی به موجب حصول امتثال نمیتواند شد
مطلب سیم اینست که جاهل بموضوع یعنی جاهل باینکه حایض است حین العمل بعد از انکه
فساد اعتقادش منکشف شود یعنی معلوم شود بعد از فراغ از عمل که حایض بوده است حکم
عالم است در فساد عمل و اگر چه مخالف با اوست در اثم پس در صورت علم بموضوع عامل آثم است
و عمل محکوم بفساد و در صورت جهل بموضوع اگر چه اثم منتفی است لکن عمل فاسد است
اما انتفاء الاثم فظ واما الفساد فلکون الخلو من الحیض من شرایط صحة الطواف وانتفاء
الشرط یقتضی انتفاء المشروط قال فی المبسوط ومن شرط صحة الطواف الطهارة فان طاف به
جنبا او علی غیر وضوء لم یجزه وعلیه اعادة الطواف ان کان الطواف فریضة الی ان قال و
من ظن انه علی طهارة وطاف ثم ذکر انه کان محدثا تطهر واعاد الطواف وفیه ایضا ومن نسی
طواف الزیارة حتی رجع الی اهله وواقع اهله کان علیه بدنة والرجوع الی مکة وقضاء طواف
الزیارة وان کان طواف النساء وذکر بعد رجوعه الی اهله جاز ان یستنیب غیره فیه لیطوف
عنه فان ادرکه الموت قضی عنه ولیه وفی النهایة من طاف طواف الفریضة وصلی ثم تبین انه
علی غیر وضوء توضأ واعاد الطواف من اوله انتهی کلامه رفع مقامه والحکم بالاعادة فیما اذا تبین
وقوع الطواف مع الحدث الاصغر یستدعی وجوبها فیما اذا تبین وقوعه مع الحدث الاکبر بطریق

اولى كما لا يخفى وفى الجامع وان ليسهى فطاف محدثا وذكر تطهر واعاد فى الفرض وتطهر وصلى ركعتين
فى النفل وفى التذكرة وقد بيّنا وجوب الطهارة من الحدث والخبث فى الثوب والبدن ووجوب
الستر فلو طاف جنبا او محدثا او عاريا او طافت المراة حائضا او نفساء او طاف وعلى ثوبه او بدنه
نجاسة عالما او ناسيا فى طواف الفريضة لم يعتد بذلك الطواف وفيه ايض لو ذكر انه طاف محدثا
فان كان طواف الفريضة استانف الطواف والصلوة ان كان قد صلى بحدثه وفى الشرايع من
طاف وذكر انه لم يتطهر اعاد فى الفريضة دون النافلة ويعيد صلوة الطواف الواجب واجبا والندب
ندبا وفيه ايض الطواف ركن من تركه عامدا بطل حجه ومن تركه ناسيا قضاه ولو بعد المناسك ولو
تعذر العود استناب فيه وفى النافع لو ذكر انه لم يتطهر اعاد طواف الفريضة وصلوته ولا يعيد طواف
النافلة ويعيد صلوتها استحبابا ولو نسى طواف الزيارة حتى رجع الى اهله وواقع اعاد واتى به ومع
التعذر يستنيب فيه وفى الكفارة تردد اشبهه انها لا يجب مع التذكر ولو نسى طواف النساء استناب
ولو مات قضى الولى وفيه ايض الطواف ركن فلو تركه عامدا بطل حجه ولو كان ناسيا اتى به ولو تعذر
العود استناب فيه وفى رواية وان كان على وجه جهالة اعاده وعليه بدنة وفى التذكرة ايضا
الطهارة شرط فى الطواف الواجب فلا يصح طواف المحدث عند علمائنا وفى المنتهى الطهارة شرط فى
الطواف الواجب ذهب اليه علماؤنا اجمع فلا يصح طواف الا مع الطهور من الحدث وفيه ايض قد بينا
ان الطهارة شرط فى الطواف فلو طاف وهو محدث متعمدا وجب عليه اعادة الطواف لان الطهارة
شرط فيه وقد فات فيبطل المشروط كالصلوة وفى التحرير لو طاف الواجب وهو محدث لم يجزه
وان كان ساهيا ويجب اعادته وفيه ايض الطواف ركن من تركه عامدا بطل حجه ولو كان ناسيا
قضاه ولو بعد المناسك فان تعذر العود استناب فيه وفيه ايض لو طاف واجبا وهو محدث عامدا
او ناسيا لم يصح طوافه ولو كان على جسده نجاسة عامدا اعاد الى ان قال لو تحلل من احرام العمرة
ثم احرم بالحج وطاف وسعى له ثم ذكر انه طاف محدثا فى احد الطوافين ولم يعلم ايهما اعاد الطوافين
معا وفيه ايض طواف الحج ركن فيه بالاجماع كما ان طواف العمرة ركن فيها فلو اخل به عامدا بطل
حجه وان اخل به ناسيا وجب عليه ان يعود ويقضيه فان لم يتمكن استناب فيه ولا يجزى طواف
الوداع عنه وغيرها ذكر عباراتهم الصريحة فى هذا المطلب والمستند فى ذلك مضافا الى اجماع الاصحاب
ما روى عن النبى ص انه قال الطواف بالبيت صلوة الا انكم تتكلمون فيه ووجه الاستدلال
هو ان الحمل على الحقيقة متعذر فلا بد ان يصار الى اقرب المجازات ومقتضاه الاشتراك فى جميع الاحكام
ومن جملة ما ثبت فى الصلوة انها اذا اتى بها فى حال الحيض تفسد سواء كان عامدا او ناسيا او جاهلا
فينبغى ان يكون الامر فى الطواف ايض كذلك ويؤيد ارادة هذا المعنى الاستثناء المذكور فى ذيل الحديث
ثم ان الحديث وان حكى عن طرق العامة لكن الاصحاب تلقوه بالقبول ويدل عليه ايض الصحيح المروى

فى الكافى عن محمد بن مسلم قال سئلت احدهما ع عن رجل طاف طواف الفريضة وهو على طهور
قال يتوضا ويعيد طوافه وان كان تطوعا توضا وصلى ركعتين والصحيح المروى فيه وفى التهذيب
عن على بن جعفر عن اخيه ابى الحسن ع قال سئلته عن رجل طاف بالبيت وهو جنب فذكر وهو فى
الطواف قال يقطع طوافه ولا يعتد بشىء مما طاف :: بعد از تمهيد اين مرقومه ميكوييم در صورت
مفروضه بمقتضاى مقدمه اولى طواف عمره وهم چنين طواف حج وطواف نساء هر سه در حال حيض
واقع شده وبمقتضاى مقدمه ثالثه طواف در حال حيض باطل خواهد بود خواه ضعيفه
عالم بحيض بوده باشد يا نه وبمقتضاى مقدمه ثانيه لازم بود بعد از عاشر اعاده همه
طوافها نموده باشد ومفروض اينست كه ننموده پس اخلال بطواف واجب نموده واين موجب
فساد حج است پس لازمست اعاده حج ظاهر اينست تفاوتى ما بين آنكه اخلال بطواف شود
عامدا يا جاهلا نمى باشد ودر فرض سؤال اخلال بطواف واجب نموده با جهل بوجوب آن در
اينصورت پس ضعيفه مذبوره در صورت مسطوره اخلال بجزء هر يك از حج نموده كه عبارتست
از طواف حج وطواف نساء وطواف عمره ودليلى بر عدم اعتنا باين نداريم نظر بقاعده اخلال بجزء
موجب اخلال بكل است مكر در صورتيكه دليلى دلالت بر خلاف آن كند واين در مورد سؤال
منتفى است بعلاوه جمله نصوص معتبره ناطق بر لزوم اعاده است :: منها الصحيح المروى فى
التهذيب عن على بن يقطين قال سالت ابا الحسن ع عن رجل جهل ان يطوف بالبيت طواف
الفريضة قال ان كان على وجه الجهالة اعاد الحج وعليه بدنة ومنها الصحيح المروى فيه ايض
عن حماد بن عيسى عن على بن ابى حمزة قال سئل عن رجل جهل ان يطوف بالبيت حتى رجع الى اهله
قال اذا كان على جهة الجهالة اعاد الحج وعليه بدنة :: واما آنچه از جمله عبارات سالفه ظاهر ميشود
كه اجزاء با اعاده خود طواف شود پس ظاهر اينست كه مراد از آنها با بقاى محل طواف است واما
هرگاه محل آن منقضى شده باشد مثل ما نحن فيه چنين نيست بلكه لازم است اعاده اصل حج
نظر باينكه فقها تقسيم نموده اند افعال عمره وحج را بر ركن وغير ركن وفرموده اند كه در مباحث آنست
كه اخلال بآن متعمدا موجب فساد عمره يا حج بوده باشد وغير ركن آنست كه اخلال بآن عمدا موجب
فساد نشود وطواف عمره وطواف حج را از جمله اركان گرفته اند دون طواف نساء پس مقتضاى اين كلام
آنستكه اخلال بطواف عمره وطواف حج عمدا موجب فساد حج بوده باشد ودر صورت مفروضه
اخلال بآنها در وشده جهلا :: والجاهل فى المقام عامد وقد سمعت مستنده :: پس معلوم شد
كه اخلال بطواف عمره وطواف حج اگر چه جاهلا بوده باشد موجب فساد حج است پس واجبست
اعاده حج واعاده طوافين تنها كفايت نميكند بلى در صورت نسيان طواف نساء اكتفا
بطواف نساء ميتوان نمود بلكه اكتفا بنيابت غير ميتوان نمود اما در نسيان طواف عمره

ونسیان طواف حج در اینجا فقها خلاف کرده اند با نسیان طواف حج مثل اخلال با وسط
عامدا پس موجب فساد حج است واعادهٔ حج لازم است یا چنین نیست بلکه اکتفا باتیان طواف فقط
میتوان نمود یعنی هرگاه قضاء طواف نماید حج او صحیح خواهد بود اگرچه ماه محرم مثلا بوده باشد
پس با امکان عود لازم است خود این شخص معاودت نموده قضا نماید و با عدم امکان عود میتواند
نایبی تعیین نماید که از جانب او طواف نماید و این حکم یعنی جواز استنابه در نسیان طواف نساء
ظاهر اینست اتفاقی بوده باشد نظر باینکه طواف نساء را فقها واجب غیر رکن میدانند و اخلال
بان را عمدا موجب فساد حج نمیدانند ولکن در نسیان طواف حج محل خلاف است «قال شیخ الطائفة
فی ط مشیرا الی طواف النساء وان ترکه وهو حی کان علیه القضاء فان لم یتمکن من الرجوع الی مکة
جاز ان یامر من ینوب عنه فیه فاذا طاف النائب عنه حلت له النساء وقال فی التهذیب ما هذا
لفظه والذی رواه علی بن جعفر عن اخیه ع قال سألته عن رجل نسی طواف الفریضة حتی قدم
بلده وواقع النساء کیف یصنع قال یبعث بهدی ان کان ترکه فی حج بعث به فی حج وان کان ترکه
فی عمرة بعث به فی العمرة ووکل من یطوف عنه ما ترک من طوافه محمول علی طواف النساء
لان ترک طواف النساء ناسیا جاز له ان یستنیب غیره مقامه فی طوافه ولا یجوز له ذلک فی طواف
الحج وهذا الکلام منه صریح علی ان الاستنابة فی الطواف المنسی مختص بطواف النساء فلا
یثبت فی طواف الحج وغیره وکلامه المذکور فی ط یقتضی ان الاستنابة فیه عند عدم تمکنه من العود الی
مکة والظاهر من کلامه فی یب جواز الاستنابة فیه مط قال فی التذکرة الطواف رکن من ترکه
عامدا بطل حجه ولو ترکه ناسیا قضاه ولو بعد المناسک فان تعذر العود استناب فیه وفیه ولو ترک
الحاج او المعتمر مفرد طواف النساء لم یحلل له ویجب له العود مع المکنة لیطوفه فان لم یتمکن امر
من یطوف عنه طواف النساء فاذا طاف النائب عنه حلت النساء ولو مات قبل طوفه طاف عنه
ولیه تتمه تحقیق المقام یستدعی ان یقال ههنا صور الاولی ان یکون قد ترک طواف الحج عامدا والحکم
فیه انه ان تمکن من الاتیان به فی وقته کما اذا تمکن من الاتیان به فی طول ذی الحجة وجب علیه
ذلک وصح حجه عند الاتیان به وبما بعده من السعی وغیره فیه وان لم یتمکن منه کما اذا خرج الشهر
کله بطل حجه س هرگاه زید استطاعت داشته وفوت شد حال یک دختر ده ساله دارد
وزوجه او هم هست یا دختر یا والده دختر ولجنست که حجة از برای او بگیرند و مفروض
اینست که وصیت هم نکرده است آن زید و بر فرض اینکه واجب شد که حجة بگیرند از برای او
آیا دختر بگیرد یا والده او یا حاکم شرع هر یک باشند بیان فرمایند ج بر فرض تحقق استطاعت
و لزوم حج و عدم ادای حج البته لازم است از اصل ترکه او وجه حج اخراج نمایند خواه زوجه
اخراج نماید یا دختر لکن اولی اینست که هر یک که متصدی میشود باذن و اطلاع حاکم شرع بوده

باشد س سایه بر سر انداختن را در حال احرام منع فرموده اند بنحوی است که در خیمه هم قرار
گرفتن یا نه و اگر که گرما شدت کرد و عمامه یا چیز دیگری بر سر بست و او را کفاره لازم شد اگر عمامه
یا غیر او را کفاره لازم شد اگر عمامه یا غیر او را بر دارد و دفعه دیگر باز بر سر گذارد کفاره مکرر میشود
یا نه ج راه رفتن در زیر سایه بر محرم حرام است لکن نشستن در خیمه در شرع ممنوع نیست و اگر
مضطر شود در ستر راس میتواند و کفاره میدهد و محض برداشتن عمامه و بر سر گذاشتن همان
عمامه در صورتیکه فصل طویل متخلل نشود و همچنین امتداد در ستر راس یعنی مدت مستور
بودن راس طول نکشیده باشد ظاهر اینست که موجب تکرر کفاره نشود و هرگاه امتداد
در زمان مستور بودن متحقق شده باشد یا فصل طویل ما بین کشف نمودن سر و پوشانیدن
آن ثانیا متخلل شود احوط تکرر کفاره است س هرگاه زید بمکهٔ معظمه رفته است و فراموش
کرده حج نساء را بعمل نیاورده است یوم چهاردهم ذیحجه بخاطرش می آید که حج نساء نکرده
آیا باید اینجا بماند تا سال دیگر حج او صحیح است یا نه و سایر اعمال او صحیح نیست یا نه ج نسیان
طواف یعنی طواف نساء را فراموش کرده در روز چهاردهم ذیحجة الحرام متذکر شود همان روز
طواف نساء را بعمل می آورد و حج او صحیح و حرجی بر وی نیست بی اشکال و هو العالم س کسانیکه
از بلاد بعیده به نیابت در حج بمکهٔ معظمه زادها الله شرفا مشرف میشوند آیا بر ایشان واجب
اتیان بعمرهٔ مفرده نمایند یا نه ج اگرچه توهم از کلمات جماعت فقها رضوان الله تعالی
علیهم عدم وجوب میشود نظر باینکه عمره را تقسیم فرموده اند بعمرهٔ مفرده و متمتع بها و فرموده اند
عمرهٔ مفرده فرض اهل مکه است و عمرهٔ متمتع بها فرض نائی است «قال فی الشرایع تنقسم الی متمتع
بها ومفردة فالاولی یجب علی من لیس من حاضری المسجد الحرام الی ان قال والمفردة تلزم حاضری
المسجد الحرام» لکن ظاهر اینست که واجب میشود «عموم المستند فهی الصحیح المروی فی الکافی
عن معویة بن عمار عن ابی عبد الله ع قال العمرة واجبة علی الخلق بمنزلة الحج علی من استطاع
لان الله عز وجل یقول واتموا الحج والعمرة لله وانما نزلت العمرة بالمدینة قال قلت له فمن
تمتع بالعمرة الی الحج ایجزی ذلک عنه قال نعم والمراد من قوله ع من استطاع الاستطاعة
للعمرة وعمومه یشمل ما نحن فیه وغیره ویدل علیه ایضا قوله ع نعم فی جواب قوله قلت له
فمن تمتع بالعمرة الی الحج ایجزی ذلک عنه اذ الظ من هذا السؤال ان السائل اعتقد وجوب العمرة
علی النائی ایضا لکن الداعی علی السؤال ان العمرة المتمتع بها هل تکون مجزیة عن العمرة المفردة
ام لا وقرره ع علیه واجاب بما حاصله ان مع الاتیان بالعمرة المتمتع بها لا یجب الاتیان
بالعمرة المفردة بل یکون المتمتع بها مجزیة عنها واوضح منه فی الدلالة علی المرام الصحیح المروی
فی الکافی عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا استمتع الرجل بالعمرة فقد قضی ما علیه

من فريضة العمرة بل يكون وجه الدلالة هو ان العمرة المتمتع بها انما هي في حق النائي وقد حكم عليه السلام في ذيل الحديث بان الاتيان بالعمرة المتمتع بها مسقط لما عليه من العمرة المفردة واللازم منه وجوب العمرة المفردة في حق النائي ايضا فلا يكون مختصة بحاضري المسجد الحرام ان قلت ان النائب قد اتى بالعمرة المتمتع بها فلتكن مسقطة عن العمرة المفردة في حقه ايضا قلنا فعل النائب لكونه نيابة عن المنوب عنه يترتب ثمرة عليه بالاضافة اليه لا بالنسبة الى النائب والمفروض انه من استطاع على العمرة فيجب عليه وهو المراد ويدل عليه ايضا ما رواه في الكافي عن محمد بن ابي بصير قال سئلت ابا الحسن ع عن العمرة اواجبة هي قال نعم قلت فمن تمتع يجزي عنه قال نعم وجه الدلالة يظهر بما مر مضافا الى قوله ع نعم مع ترك التفرقة بين النائي وغيره واما عبارة الشرايع فان فيها ما يومي الى ان وجوب العمرة ثابت في حق النائي ايض فانها هكذا تنقسم الى متمتع بها ومفردة فالاولى تجب على من ليس من حاضري المسجد الحرام ولا تصح الا في اشهر الحج وتسقط المفردة معها الى اخره قال قوله وتسقط المفردة الى اخره يقتضي ان المفردة واجبة في حق النائي ايضا لكنها تسقط بفعل العمرة المتمتع بها فعلى هذا يكون المراد من قوله وتلزم المفردة الى اخره ان المفردة لازمة على حاضري المسجد الحرام ايض بخلاف التمتع بها فانها لا تجب الا على من ليس من حاضري المسجد الحرام والعبارة لا تخلو من مسامحة والاولى عبارة في النافع فانها دالة على وجوب العمرة على كل مكلف قال المقصد الثاني في العمرة وهي واجبة في العمر مرة على كل مكلف بالشرايط المعتبرة في الحج س ـ تايب بعد از فراغ از اعمال عمره تمتع حج بلا فصل ميتواند اتيان بعمره مفرده نمايد يا نه بلكه لازم است تاخير نمايد تا اينكه بعد از فراغ عمرة تمتع ده روز منقضي شود بعد از انقضاء عشرة ايام شروع نمايد بعمرة مفرده ج ظاهر اينست اينچه خلافست ما بين فقهاء بجهة قول بعضي تجويز فرموده اند توالي عمرتين و بعضي شرط كرده اند فصل عشرة ايام ميان دو عمره و بعضي معتبر دانسته اند فصل به يكماه را و بعضي دانسته اند فصل بسنه را اين خلاف ظاهر اينست در عمره مفرده است نه مطلق عمرة لانه الظ من كلمات الاصحاب والنصوص الواردة في الباب بعض العبارات كالصريح في ذلك قال في الشرايع ويستحب المفردة في كل شهر واقله عشرة ايام ويكره ان ياتي بعمرتين بينهما من عشرة وقيل يحرم والاول اشبه روي في الكافي عن علي بن ابي حمزة قال سألت ابا الحسن ع عن رجل يدخل مكة في السنة المرة او المرتين او الاربعة كيف يصنع قال اذا دخل فليدخل ملبيا واذا خرج فليخرج محلا قال فلكل شهر عمرة فقلت يكون اقل قال لكل عشرة ايام عمرة بنا بر اين هر كاه فرض شود كه فراغ از عمرة تمتع در روز عرفه متحقق شود در روز سيزده هم ميتواند اتيان بعمرة مفرده نمايد بلكه تاخير مشكل است نظر باحتمال

فوريه

فوريه قال في الشرايع وجوب العمرة على الفور س ـ طواف نساء معتبر در عمره هست يا نه ج اما در عمرة متمتع بها معتبر نيست بنا بر مشهور و معروف بين الاصحاب بلكه قايل بخلاف اين نديده ايم چنانچه مرحوم علامه اعتراف باين فرموده اند و نصوص معتبره از ائمه اطهار ناطق باينست لكن شيخ شهيد در دروس از بعض اصحاب نقل فرموده كه قايل شده است باينكه طواف نساء در عمرة تمتع واجبست و اين قول با مجهول است قايل ان شاذ و ضعيف است واما عمرة مفرده پس طواف نساء در ان لازم است و يدل على المطلبين الصحيح المروي في الكافي عن محمد بن عيسى قال كتبت ابو القاسم مخلد بن موسى الرازي الى الرجل يسئله عن العمرة المبتولة هل على صاحبها طواف النساء والعمرة التي يتمتع بها الى الحج فكتب اما العمرة المبتولة فعلى صاحبها طواف النساء واما التي يتمتع بها الى الحج فليس على صاحبها طواف النساء بنا بر اين افعال عمرة متمتع بها بنيت عمره است و احرام و طواف بيت الله هفت شوط و دو ركعت نماز خلف مقام حضرت ابرهيم وسعي بين الصفا والمروة هفت شوط و تقصير و عمره مفرده مثل عمره متمتع بها است باضافة طواف النساء و دو ركعت نماز س ـ كسي در منا در روز نحر رمي جمره ننموده اول ذبح نموده بعد از ان رمي جمره نموده حج او چه صورت دارد ج لازم اين بود كه اول رمي جمرة عقبه نموده بعد از ان ذبح نموده بعد از هر دو حلق راس نمايد در صورتيكه باين ترتيب عمل ننمايد مثل اينكه اول ذبح نمايد اگر سهوا يا جهلا بوده باشد باكي نيست و اگر عمدا بوده باشد في اشكال الاثم و مستحق عقاب است لكن ظاهر اصحاب صحت حج و عدم وجوب اعاده است اگر چه با بقاي وقت بوده باشد قال في الشرايع و ترتيب هذا المناسك واجب يوم النحر الرمي ثم الذبح ثم الحلق فلو قدم بعضها على بعض اثم ولا اعادة ويدل عليه مضافا الى دعوى الاجماع عليه صحيحة جميل بن دراج عن ابي عبد الله ع انه قال ان رسول الله ص اتاه اناس يوم النحر فقال بعضهم يا رسول الله حلقت قبل ان اذبح وقال بعضهم حلقت قبل ان ارمي فلم يتركوا شيئا كان ينبغي لهم ان يقدموه الا اخروه ولا شيئا كان لا ينبغي لهم ان يؤخروه الا قدموه فقال لا حرج اگر چه در دلالت اين بر عدم وجوب اعاده اشكال ميتوان نمود لكن نظر بعدم ظهور مخالف در مسئله با دعوى اجماع اعتنائي باين اشكال نيست س ـ هر كاه كسي ذبح نموده در منا بمحض فراغ از ذبح جايز است حلق راس نمايد يا جواز حلق موقوف است باينكه قسمت نمايد گوشت را باقسام ثلثه ج ظاهر اينست كه بمحض فراغ از ذبح حلق ميتواند نمود و معني ايه شريفه ولا تحلقوا رؤسكم حتى يبلغ الهدي محله اين نيست كه لازم باشد تاخير حلق تا گوشت ان باهلش برسد بلكه ظاهر اينست كه مراد اين باشد كه تاخير حلق باشد تا رسيدن هدي بمنا و ذبح ان روي عن عمر بن يزيد عن ابي عبد الله ع اذا اذبحت اضحيتك فاحلق راسك بلكه مستفاد از بعض

اخبار اینست که خریدن اضحیه کفایت میکند در جواز حلق اگرچه ظاهر این معمول به نیست روی فی الکافی عن علی بن ابی حمزه عن ابی الحسن ع قال اذا اشتریت اضحیتک ووزنت ثمنها وصارت فی رحلک فقد بلغ الهدی محله فان احببت ان تحلق فاحلق س هرگاه ترک حلق یا ترک تقصیر نماید و طواف نماید یا اعاده طواف لازم است بعد از حلق یا تقصیر یا نه ج ترک حلق سهوا میباشد یا جهلا یا عمدا اگر عمدا بوده باشد باین معنی که با علم بلزوم تاخیر طواف حج از تقصیر یا حلق اتیان بطواف نماید قبل از تقصیر در اینصورت لازم است یک گوسفند قربانی نماید للصحیح المروی عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر ع فی رجل زار البیت قبل ان یحلق فقال ان کان زار البیت قبل ان یحلق وهو عالم ان ذلک لا ینبغی فان علیه دم شاة واما اعاده طواف بعد از حلق و تقصیر ظواهر کلمات بسیاری از فقها اگرچه عدم لزوم است لکن شهید ثانی در مسالک دعوی اجماع نموده بر وجوب اعاده وهو المدلول علیه بالصحیح المروی عن علی بن یقطین قال سالت ابا الحسن ع عن المرأة رمت وذبحت ولم تقصر حتی زارت البیت فطافت وسعت من اللیل ما حالها وما حال الرجل اذا فعل ذلک قال لا باس به یقصر ویطوف والطلاقه یشمل ما نحن فیه وغیر سیما بعد ترک الاستفصال و اگر سهوا بوده باشد کفاره واجب نیست لکن اعاده طواف بعد از حلق یا تقصیر لازم است وهم چنین است در صورت جهل کفاره واجب نیست لکن اعاده طواف لازم است نظر باصالة عدم امتثال مضافا الی اطلاق صحیحة علی بن یقطین السالفة س شخصی مستطیع میباشد عازم شده جمعی در ان بلد بقصد حج بیرون میروند آیا بر اینشخص لازم است بمصاحبت انها بیرون رود یا تا قافله دیگر جایز است ج اگر مظنه دارد که بتاخیر ممکن از رفتن خواهد بود تاخیر جایز است والا تاخیر جایز نیست س هرگاه کسی بعد از فراغ از حلق یا تقصیر و رمی جمره عقبه عود نمود بمکه بجهة طواف حج و سعی و طواف نساء وچونکه عود بمنا نمود دو ساعت یا سه ساعت از شب یازدهم گذشته بود آیا کفاره بر چنین شخصی لازم است یا نه ج ظاهر اینست که کفاره در چنین صورتی لازم نبوده باشد نظر باینکه آنچه از اخبار و کلمات اخیار مستفاد میشود که هرگاه کسی بیتوته در غیر منا نماید لازم است یک گوسفند قربانی نماید کما فی صحیحة علی بن جعفر عن اخیه ع عن رجل بات بمکة فی لیالی منی حتی اصبح قال ان کان اتاها نهارا فبات فیها حتی اصبح فعلیه دم یهریقه وقد علق وجوب الدم علی البیتوته بمکة حتی اصبح ومقتضاه انتفاء الدم عند انتفاء البیتوتة الی الصبح فلا یلزم فیما اذا بات بغیر منی فی بعض اللیل بلی کلام در ترتب اثم و عدم انست واما کفاره ظاهر انست که واجب نبوده باشد تفصیل مقام انست که اگر تاخیر عود بمنی تا انقضاء دو ساعت از شب گذشته بجهة اشتغال بطواف و سعی بوده باشد ظاهر اینست که اثم نبوده باشد کما هو المستفاد من صحیحة صفوان عن ابی الحسن ع انه قال سألنی بعضهم عن رجل بات لیلة من لیالی منی بمکة فقلت

لاادری

لا ادری فقلت جعلت فداک ما تقول فیها قال ع علیه دم اذا بات فقلت ان کان انما حبسه شأنه الذی کان فیه من طوافه وسعیه لم یکن لنوم ولا لذة اعلیه مثل ما علی هذا قال لیس هذا بمنزلة هذا وما احب ان ینشق له الفجر الا وهو بمنی وصحیحة معویة بن عمار انه سئل ابا عبد الله ع عن رجل زار البیت فلم یزل فی طوافه ودعائه والسعی والدعاء حتی طلع الفجر قال لیس علیه شیء کان فی طاعة الله تعلیل الحکم فیقتضی ثبوت الحکم فی الاشتغال بکل طاعة فاذا انتفی الاثم عن البیتوتة فی کل اللیل فی غیر المنی عند الاشتغال بالعبادة ففی بعض اللیل بطریق اولی واگر تاخیر تا ان وقت باین جهة نبوده باشد بلکه لا لعذر بوده باشد ظاهر اینست که بوده باشد اگرچه کفاره واجب نباشد س بیتوته که در شب یازدهم و دوازدهم در منی واجب است یا در مجموع لیل است یا بعض از ان ج آنچه واجب است بیتوته از اول لیل است تا نصف شب بعد از تجاوز از نصف لیل نقل بجای دیگر میتوان نمود کما هو المدلول علیه بصحیحة معویة بن عمار عن ابی عبد الله ع انه قال وان خرجت بعد نصف اللیل فلا یضرک ان تبیت فی غیرها س شخصی در حال احرام بعضی از امور محرمه بر محرم را مرتکب شده مثل انکه لبس مخیط یا ستر راس نموده باین سبب کفاره بر اینشخص لازم شده کفاره کم میباشد بایستی ذبح یا در مکه لازم است یا نه ج آنچه فقها ذکر فرموده اند انست که اگر ارتکاب این در احرام عمره بوده باشد لازم است قربانی را در مکه بعمل آورد و اگر در احرام حج بوده باشد لازم است این قربانی را در منی بعمل آورد قال فی الشرایع کلما یلزم المحرم من فداء یذبحه او ینحره بمکة ان کان معتمرا او بمنی ان کان حاجا قال فی المدارک بعد ذکر هذه العبارة هذا مذهب الاصحاب لا اعلم فیه مخالفا قال فی القواعد ومکان الکفارات جمع منی ان کان حاجا والا بمکة وفی الصحیح المروی فی الکافی عن عبد الله سنان قال قال ابو عبد الله ع من وجب علیه فداء صید اصابه وهو محرم فان کان حاجا نحر هدیه الذی یجب علیه بمنی وان کان معتمرا نحره بمکة قبالة الکعبة س کسی مستطیع بوده و حج ننموده فوت شد آیا لازم است حج ان شخص از بلد گرفته شود یا اکتفا بحج میقاتی میتوان نمود ج ظاهر اینست که اکتفا بحج میقاتی میتوان لکن احوط حج بلدیست لکن حج میقاتی را از اصل ترکه اخراج مینماید و علاوه را از ثلث اگر مقدور بوده باشد مگر در صورت رضای ورثه که کل از اصل موضوع شود س شخصی عازم مکه معظمه شده بعد از بلوغ بمیقات فوت شد حکم اینشخص در چنین صورت چه چیز است بینوا توجروا ج هرگاه فوت این شخص بعد از احرام و دخول حرم بوده باشد بمنزله کسی است که جمیع اعمال حج را او بعمل آمده باشد پس قضای حج در چنین صورت لازم نیست خواه حج از خود بوده باشد یا از غیر واما هرگاه فوت قبل از احرام بوده باشد قضا لازم است وهم چنین است هرگاه بعد از احرام و قبل از دخول در حرم بوده باشد بنا بر مشهور و حق س شخصی حج بر او واجب بوده و تاخیر در ادای حج نمود تا اینکه در این اوقات مبتلا بمرض شده که با آن مرض مسافرت بسمت مکه معظمه در حج او

ممکن نیست در اینصورت چه کار کند حج در صورتیکه ممکن از رفتن بمکه حال نبوده باشد و احتمال
تمکن بعد از این هم نبوده باشد لازم نیست نایبی معین نموده که بنیابت او حج نماید و اما در صورت احتمال
تمکن از حج بنفسه فیما بعد حکم بوجوب استنابه ممکن نیست و این در صورتیست که عجز از مسافرت مسبوق
بوده باشد بوجوب حج در ذمه اینشخص چنانچه مفروض در سؤال است و اما هرگاه چنین نبوده باشد
بلکه تمکن از زاد و راحله مسبوق بعذر بوده باشد یا در سنه واحد بوده باشد و مأیوس از زوال
عذر فی الاستقبال بوده باشد در اینصورت وجوب استنابه محل خلاف است احتیاط مقتضی استنابه است
اگرچه حکم بوجوب مشکل است س در طواف واجبست ابتداء از اول جزء از حجر الاسود نماید یا نه
ج اگرچه بعضی از علما حکم بوجوب ابتدا در طواف از اول جزء حجر الاسود فرموده اند لکن این مطلب
با عتقاد حقیر لازم نیست بلکه آنقدر که لازم است اینست که ابتدا نماید در طواف از حجر الاسود
و آن موضعی که ابتدا نموده ختم بآن موضع نماید و اما آنکه لازم بوده باشد که ابتدا طواف از اول
جزء از حجر الاسود بوده باشد چنین نیست بلکه رعایت آن نهایت تعسر دارد خصوصا با ازدحام
دیگر خصوصا در این اوان که اول جزء اول حجر الاسود ظاهر نیست س در طواف لازم است که در
جمیع شوط اجزاء مسافت ما بین اینشخص مطیف و بیت در جمیع جوانب مساوی بوده باشد یا نه ج آنچه لازم
است اینست که طواف در امتدادی که ما بین مقام حضرت ابرهیم و ما بین بیت هست واقع شود
و اما مساوات مسافت در جمیع اجزاء طواف لازم نیست بلکه کمال تعسر دارد خصوصا با ازدحام س
کسی در اوایل ذی القعدة الحرام از اعمال عمره متمتع بها فارغ شده و محل شده آیا جایز است قبل
از آنکه محرم شود بحج تمتع سر بتراشد یا نه ج بمقتضی آیه کریمه واتموا الحج والعمرة لله فان احصرتم
فما استیسر من الهدی ولا تحلقوا رؤسکم حتی یبلغ الهدی محله منع از حلق رأس است قبل از قربانی
نمودن در منا بنابراین بعد از فراغ از اعمال عمره جایز نیست حلق رأس نماید اگرچه قبل از احرام بحج
تمتع بوده باشد اگرچه فصل ما بین فراغ از عمره و احرام بحج علاوه بر شهر بوده باشد لکن اگر
کسی از راه جهل مسئله حلق نماید کفاره لازم نیست س شخصی از سمت شام عازم بیت الله شد
و از سمت مدینه عبور کردند و میقات ایشان مسجد شجره است احرام عمره را در چه موضع از آن باید
نموده حد آن چه قدر است و نهایه احتیاط در آن در کجا است ج اشکالی در اینست در صورتی
که محرم شود از مسجد شجره قطعا در اینصورت محرم شده خواهد بود از اصل میقات و کلام در این است
در صورتیکه محرم شود از خارج مسجد شجره آیا احرام او منعقد میشود یا نه لکن در صورتیکه محرم
از مسجد شجره بشود اشکالی در آن نیست و مسجد حال مسجد خرابیست در بلندی سمت مدینه
مشرفه در سمت مکه معظمه واقع است س مخیط را که منع فرموده اند در حال الاحرام اگر شخص صاحب
عذر بوده باشد مثل اینکه فتق بند داشته باشد که از جرم است و او را دوخته اند عیبی دارد یا نه

با کیسه پول خود را در کمر بسته باشد یا بجهة احتیاط کیسه در حال نوم با خود داشته باشد بجهة
احتلام و نجس شدن جامه احرام نظر باکی اب مضر است یا نه ج اما کیسه پول که تعبیر از آن بهمیان کرده
میشود منعی از آن در شریعت مقدسه نمیباشد بلکه در نص نص صریح بجواز آن شده و دور نیست فتق بند
و کیسه در نشو نش بجهة از احتلام آن نیز بی عیب بوده باشد س هرگاه کسی استطاعت حج داشته و تقصیر
نموده آیا بعد از وفات او از ترکه او حج بلدی یا میقاتی باید استیجار شود در صورتیکه وصیت نکرده باشد
ج اخراج وجه حجه شخص مستطیع که با امکان ترک حج نموده باشد ظاهر اینست آنچه که لازم بوده باشد
که از اصل مال موضوع شود همان قدر است که کفایت حج میقاتی نماید علاوه بر آن اگر وصیت نموده است
از ثلث مال موضوع شود مگر کبار ورثه راضی شوند که از اصل موضوع شود س در خصوص ضعیفه
علیله حامله که ایام وضع حمل آن در وسط شهر ذی الحجه الحرام واقع میشود یا این ضعیفه علیله
میتواند با حمل و با عذر اوقات وضع حمل آن مسافت بعیده را طی نماید و بمکه معظمه مشرف نشود یا منعذر است
و بر تقدیر متعذر بر هرگاه من بعد ممکن نشود مکه ساقط است یا معاقب و احتیاج به بیع و نایب است
ج بودن وضع حمل در وسط شهر ذی الحجه مانع از مسافرت بسمت مکه معظمه در این صورت مسقط
استطاعت نمیشود و اما آنچه نقل شده که ضعیفه علیله است اگر آن علیل بودن نظر با حمل جمع شده
موجب مشقت شدید بوده باشد که عادت متحمل نتوان شد در این صورت وجوب آن مشکل است
مناط رجوع ضعیفه است بحال خود نظر باینکه خود اعرف بحال خود است از دیگران س علمای
امامیه چه میفرمایند که زید تکلیف بعمرو نماید که باید شما از شیراز بیائید تشریف بیاورید از آنجا
انشاء الله در سال دیگر که سنه ۱۲۳۰ باشد بمکه معظمه مشرف شویم و اخراجات شما من جمیع الجهات
از رفتن و مراجعت نمودن هر قدر که بشود من متکفل میشوم تا وقتی که شما را بوطن شما برسانم آیا بعمرو
حج واجب میشود یا نه اگر احیانا تا این بهی که ذکر شد حج بعمرو واجب شود زید از خدا یکانی امید
وار است که جوابی بفرمایند که بعمرو این نوع تکلیفی نماید که حج بر عمرو واجب بشود در خدمت عمرو بهلی
بندد و دو سال دیگر از آنجا بمکه معظمه مشرف بشود این همه تلاش که زید بجهة در خدمت عمرو
و بودن مینماید اینست که در عرض راه چنانچه مسائل مشکله روی دهد از عمرو سؤال کند
و بجا درس خواندن نیز در خدمت عمرو و کذا ردج آنچه در جمله از کلمات فقها قدس الله اسرارهم
در این باب وارد است اینست که فرموده اند لو بذل له زاد و راحله ذهابا و ایابا وجب علیه الحج
ظاهر از این کلام اینست که هرگاه بذل زاد و راحله هر دو یک دفعه نموده باشد و شامل اینکه
کسی بگوید بیا که من متحمل اخراجات شما میشوم ذهابا و ایابا بحسب ظاهر نیست و این را هست که مرحوم
شهید ثانی فرموده اند که هرگاه کسی قیمت زاد و راحله را بدهد این کفایت نمیکند در استطاعت
نظر باینکه ماثور بذل زاد و راحله است و این شامل قیمت نیست میگوئیم لفظ زاد و راحله اگر

چه مذکور در بسیاری از کلمات فقها میباشد لکن این دو لفظ در اخباری که مستند مسئله
هست موجود نیست پس مناسب اینست که ذکر اخبار شود و آن وقت اشاره شود بمعنای در مسئله
اول حدیث صحیحی است مروی از حلبی عن ابی عبد الله ع فی قول الله عز و جل و لله علی الناس حج
البیت من استطاع الیه سبیلا ما السبیل قال ان یکون له ما یحج به قال قلت من عرض علیه ما
یحج به فاستحیی من ذلک أ هو ممن یستطیع الیه سبیلا قال نعم ما شأنه یستحیی دوم حدیث صحیحی است
مروی از ابو بصیر قال سمعت ابا عبد الله ع یقول من عرض علیه الحج و لو علی حمار اجدع مقطوع الذنب
فابی فهو مستطیع للحج سیم حدیث صحیحی است از محمد بن مسلم قال قلت لابی جعفر ع قوله تعالی و لله
علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا قال یکون له ما یحج به قلت فان عرض علیه الحج فاستحیی
قال هو ممن یستطیع الحج و لم یستحیی و لو علی حمار اجدع ابتر حاصل معنی فان عرض علیه الحج اه آنست
هرگاه کسی اظهار کند بدیگری که من متحمل اخراجات تو میشوم در سفر مکه ذهابا و ایابا یا بذل زاد و راحله
در یکدفعه بایشان بدهد یا قیمت آن را بدهد یا جمع ما بین هر دو نماید استطاعت مکه در حق چنین
شخصی ثابت است چرا باید حیا کند یعنی نباید حیا و مضایقه کند اگر چه باید سوار شود بر حمار گوش
و دم بریده مراد فقها قدس الله تعالی ارواحهم باید همین معنی باشد نه اینکه مختص مخصوص بذل
زاد و راحله باشد قال ابن ادریس فی السرائر من عرض علیه بعض اخوانه نفقة الحج فانه یجب علیه
عند اکثر اصحابنا ایضا مجملا نظر بمضمون نصوص معتبره و معتضده بعمل اصحاب کسی هرگاه بدیگری
بگوید که متکفل اخراجات تو میشوم بهر یک از انحاء مذکوره که بوده باشد بلی هرگاه آن شخص عیال
نداشته باشد همان اخراجات سفر ذهابا و ایابا کفایت میکند در تحقق استطاعت و اما اگر عیال
واجب النفقه داشته باشد انفاق عیال او نیز معتبر در استطاعت خواهد بود باینمعنی هرگاه
انفاق عیال او نکند و این شخص مؤنه عیال خود را نداشته باشد استطاعت در حق او ثابت نمیشود
پس نفقه عیال واجب النفقه او نیز مدخلیت در استطاعت دارد و اگر کسی بگوید این منافی است
با آنچه فقها ذکر فرموده اند که هرگاه کسی مالیکه کفایت حج کند به بخشد بکسی قبول هبه واجب نیست
بمقتضای آنچه مذکور شد میباید قبول هبه لازم بوده باشد و الا فرق ما بین این مقام چیست
جواب میگوئیم فرق اینست کسی که متکفل اخراجات دیگری شد ذهابا و ایابا و این شخص مطمئن از قول
او بوده باشد صادق است در حق این عرفا و شرعا که استطاعت حج دارد پس مندرج میشود در تحت
عموم آیه شریفه و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا پس حج بر او واجب میشود
بخلاف حکایت هبه نظر باینکه بمحض ایجاب این شخص مالک نمیشود در حق او ثابت صادق نیست آن
آنچه مذکور شد مشخص میشود این تفرقه در صورتیست که اباحه تصرف موقوف بقبول هبه
بوده باشد پس هرگاه فرض شود چنین نبود مثل آنکه کسی گوید این مال را بتو می بخشم

که بروی بسفر حج و بداند مقصود او اباحه تصرفست نه تملیک اگر بسفر مکه بجهت حج رفته باشد و مطمئن
از قول او بوده باشد در چنین صورت میگوئیم که حج بر او لازم میشود لکن نه بجهت تحقق هبه بلکه این
از جمله بذل زاد و راحله میشود که مذکور شد مجملا آنچه فقها فرموده اند که قبول هبه واجب نیست
که اباحه تصرف موقوف بمالکیت بوده باشد و مالکیت موقوف بر قبول باشد در اینصورت البته قبول
هبه لازم نیست این منافی نیست با آنچه فرموده اند که حج واجب میشود در صورت بذل زاد و راحله بنحو
که مذکور شد پس شخصی کریم نام در حیوة خود استطاعت بهم رسانیده و مهلت اجل از برای او بهم نرسید
که ادا نماید و فوت او رسید چند نفر وارث که داشت بعد از ممات کریم نام اولاد ذکور با دو نفر اناث
اموال و ترکه را تقسیم نمودند از قرار قانون شرع نبوی و الحال اولاد ذکور ایستادگی نمودند که مبلغی هم
دین مرحوم پدر را ادا نماید از آن جمله یکنفر راضی میباشد که رسد خود را از این مال و ملک بدهد
برادر خود که شاید دین مرحوم پدر را ادا نماید و یکنفر اناث در خصوص حصه و رسد خود تعلل
دارد و رضا ندارد آنچه سعی داشتیم نمودیم از موعظه و نصیحت انجام نگرفته دو نفر راضی هستند که
ادا نمایند یکنفر راضی نیست ج از اعظم حقوق آباء بر اولاد آنست که غایت سعی و اهتمام نمایند در برائت
ذمه آباء از حقوق الناس و حقوق الله تعالی بسیار بسیار تعجب است از اولاد که از اموال والد خود مضایقه
نمایند در امور یکه اصلح بحال والد آنها بوده باشد بهر حال در صورت انتفاء وصیت والد آنچه لازم
است از اصل مال والد موضوع شود در صورت استطاعت بجهت اداء حج قدریست که کفایت نماید
در اداء حج میقاتی رضای اولاد در این مقدار معتبر نیست یعنی وارث نمیتواند از اخراج این مقدار از اصل
ترکه ممانعت نماید و در علاوه از اینقدر موکول برضای وارث میباشد چنانچه اول مذکور شد مناسب
در حق اولاد اینست که قدریکه کفایت حج بلدی نماید از سهم خود آن مقدار را موضوع نمایند
در صورت عدم رضا یا بعضا یا کلا ظاهرا اینست و اجبار نمیتوان نمود مسئله زید را اموال و مواشی
از قبیل گاو و گوسفند و قاطر میباشد که از منافع اینها امورش میگذرد یا مال التجاره بقدری میباشد
که از ربح او امورش میگذرد آیا در صورت اول بر او لازمست که مواشی را بفروشد حج بکند و در
صورت ثانیه بر او لازم است که از اصل مال التجاره حج بکند حکم را بیان فرمایند ج مناط
در استطاعت در صورت امن طریق و صحت بدن آنست که این شخص مالک بوده باشد مالی را که کفایت
مؤنه او نماید ذهابا و ایابا و هم چنین کفایت اخراجات عیال او نماید تا مراجعت و بعد از مراجعت
نوعی نشود که امر او منجر شود در امر معیشت او بسؤال در چنین صورت مستطیع خواهد بود
لازم است اختیار مسافرت بجهت اعمال الحج نماید خواه موجب فروش مواشی و صرف مال التجاره
بوده باشد یا نه مسئله شخصی بمکه معظمه رفته بعد از فراغ از طواف فریضه فراموش نمود که
دو رکعت نماز را در مقام حضرت ابراهیم بایست نمود و در عرفات بخاطر نیست در جنب مقام

کذارده وبعد از فراغ از صلوة روانهٔ صفا کردیده وسعی ما بین صفا ومروه بروجه شرعی بجا اورده
وبعد از غروب خلاص ومعاودت بمسجد الحرام نموده وطواف نسا را بجا اورده وفراموش کرده
ومتذکر نشده که لازم است دو رکعت نماز طواف نسا را در مقام نیز کذارده غفلة ونسیانا دو رکعت
نماز طواف نسا را در زیر ناودان رحمت کذارده وبعد از آن از مسجد الحرام بیرون وروانهٔ منی کردیده
وبهیچ وجه متذکر این مطلب نبوده تا انکه روز ظهر سیزدهم متذکر کردیده مضطرب شده
در میان حجاج افقه واتقی از شیخ سلیمان قطیفی ندیده اما مجتهد ندانسته است وازو پرسیده
چون کمال حسن ظن بشیخ سلیمان قطیفی داشت ایشان در جواب کفتند فتوی اکثر اصحاب وبعضی
از نصوص اعادهٔ صلوة تنها است لکن احتیاط وخروج از اشکال بعضی از فقها انست که اعادهٔ صلوة
طواف فریضه وبعد به سبیل احتیاط سعی وبعد نیز علی سبیل الاحتیاط طواف نسا را وبعد دو رکعت
نماز آن را بجا اوری اعتمادی کرده عمل را باین نحو دانسته چون روز از دحام خلق بود حضور قلب
حاصل نمیشد بنا بر این انداخته تا نصف شب دوشنبه چهاردهم تجاوز از نصف شب نیز خواسته با وضو
وحضور قلب روانه بمسجد شده وتصور نموده شاید طواف زیارت روز عید چون کمال پریشانی
بود شاید صحیح نشده باشد وسوسه شیطانی شد کفتم احتیاطا طواف را اعاده نمایم لهذا
اولا بقصد احتیاط طواف زیارت را اعاده وبعد در مقام حضرت ابرهیم رفته ونیت نموده دو رکعت نماز
را که بر ذمه داشتم کذاردم وبعد از فراغ از مسجد روانه وسعی ما بین صفا ومروه را بنیت احتیاط اعاده
نموده وبعد از فراغ قبل از طلوع بمسجد امده وطواف نسا را احتیاطا اعاده وبعد در مقام
حضرت ابرهیم رفته دو رکعت نماز طواف نسا را بقصد وجوب کذارده فجر طالع شده نماز
صبح را بعمل اورده بیرون رفته بخدمت شیخ سلیمان کیفیت را عرض نموده ایشان در جواب کفتند
کمال احتیاط بعمل امده بری الذمه هستید حج اینکه فرض شده که چنین امری نسیانا واقع شده
خالی از بعد نیست که کسی عالم باشد که دو رکعت نماز طواف واجب ولازم است که در مقام
حضرت ابرهیم بعمل اورده باشد ومع ذلک این مطلب را فراموش نموده در صلوة طواف حج وطواف
نساء خلاف انرا بعمل اورده بلکه صورت مسئله مناسب با حال جاهل است بهر حال چونکه مفروض
وانسان محل نسیانست متعرض جواب میشویم میکوئیم حکم مسئله در صورت مفروضه انست که روز سیزدهم
در مکه معظمه که مطلع بلکه متذکر شده که چنین عملی از او صادر شده برود در مقام حضرت ابرهیم
چهار رکعت نماز اتیان نماید دو رکعت بقصد طواف حج ودو رکعت بقصد طواف نساء در صورتی
که باین نحو که بعمل اورد بدلالت صحیحه معتبره والمباق فقهای شیعه رضی حج او صحیح وبی عیب خواهد بود
واما انچه از عالی جناب قدسی القاب شیخ سلیمان قطیفی ذکر شده که ایشان فرموده اند مقتضی فتوی اکثر
اصحاب وبعض از نصوص اعادهٔ نماز تنها است صحیح لکن نسبت باکثر اصحاب وبعض نصوص محل خدشه

است

است نظر بانچه مذکور شد که حکم مفتی به کل فقها است ومدلول علیه بجمیع نصوص وارده در مسئله
است لکن سهل است واما انچه نسبت داده شده بایشان که فرموده اند که احتیاط مقتضی اعادهٔ
سعی وطواف نساء است بجهة خروج از اشکال بعضی از فقها این باعتقاد خادم شریعت مطهره
مطابق واقع نیست نظر باینکه فرض در صورت نسیان است احدی ندیده ایم دران اشکال نموده باشد
یا فتوی بر خلاف ان کفته باشد یا تامل دران نموده باشد بلکه چنانچه مذکور شد حکم از قرار مسطور
در صورت مفروضه که صورت نسیان بود محل وفاق ما بین علما است لکن ظاهر اینست که صورت
جهل هم چنین بوده باشد نظر بحدیث صحیحی که شیخ صدوق در فقیه ذکر فرموده حیث روی
باسناده عن جمیل بن دراج عن احدهما ع ان الجاهل فی ترك الركعتین عند مقام ابرهیم بمنزلة
الناسی ومعلوم شد که ناسی همان اکتفا باعاده صلوة فقط است پس حکم جاهل نیز چنین خواهد
بود بلی فتوی بر لزوم اعاده سعی وطواف نساء در صورت اخلال بصلوة طواف از ملا محمد باقر سبزواری
صادر شده در ذخیره وکفایه در حق عامد یعنی هرکاه کسی متعمدا ترك صلوة طواف حج نماید واتیان
بسعی وطواف نساء نماید در این حال چنین صورت حکم فرموده ببطلان سعی وطواف ولزوم اعاده
ایشان بصلوة طواف واین خارج از محل کلام است که اخلال بنماز طواف در مقام حضرت
ابرهیم شده نسیانا ومستند ایشان که در ذخیره ذکر شده تمام نیست بجهة الفتوی بر اعادهٔ سعی وطواف
نساء در چنین صورت بلکه اشکال دران از جهة تامل بحال اهر مخدوده ایم ای کاش این احتیاط را که عبارت
از اعادهٔ سعی وطواف نسا باشد نمی نموده بودید لکن از اینکه از نوشته سامی مشخص میشود که در نیت
صلوة منظوره خصوص این طواف نبوده بلکه منظور صلوة طوافی بوده که در ذمه سامی بوده لهذا
فعل سامی بعون الله تع صحیح وبی عیب بوده واما تشکیك که بعد از چند روز در صحت طواف شده
از وساوس شیطانی است اعتنائی بان نخواهد بود وبهر حال عملی که از شما صادر شده از قراری
که قلمی فرمودید باعتقاد این خادم شریعت مطهره علی صادعها الاف التحیة صحیح ومبری الذمة
شما است انشاء تشکیکی در این نخواهد فرمود مسئله زید در حال حیات مستطیع بود در مکه
رفت وبوصی کفته حج از برای او استیجار کند یا وصی از اصل ترکه حج استیجار کند یا از ثلث ایا حج
بلدی استیجار کند یا میقاتی ودیکر اینکه وصی مختار در ثلث هست که بهر راهی که خواهد خرج کند
وبیست تومان نقد را از اصل ترکه واکذاشته وتقسیم ورثه نکرده وزیاده بر بیست تومان
از باغ وخانه واملاك تقسیم نکرده نیز مانده هرکاه صرفه وصلاح ورثه را چونکه بعضی صغیر اند
منظور داشته این بیست تومان نقد را با ورثه مصالحه نماید زیاده از بیست تومان واز ثلث نیز
بیست تومان بکذارد از برای میت حجه بکیرد میتوانند یا نه جه ظاهر از کلام موصی که حجه بجهة
او استیجار نماید حجه بلدی است پس لازم است نظر بمقتضای وصیت حجه بلدی استیجار نماید لکن در صورتی

مفروضه بقدری که کفایت حج میقاتی کند از اصل ترکه موضوع نماید علاوه را از ثلث در صورتی
که تعیین بجهة مصارف ثلث از موصی شده باشد بلکه تفویض بوصی نموده باشد بهر نحو که صلاح
داند صرف میتواند نمود و اما حکایت بیست تومان نقد اگرچه مطلب درست مشخص نشد لکن
وصی بهر نحو که صلاح صغیر را داند معمول میتواند داشت مسئله بد مزاج خود را چنین فهمید
که هرگاه برود بسفر مکه ناخوش میشود و ظن دارد این مرحله دارد آیا لازم است که برود یا نه بلکه باعتبار
انکه مزاج طاقت گرمی هوا ندارد در حج اگر مظنون او بوده باشد که اختیار این سفر موجب عروض این
مرض میشود که متحمل نمیتواند شد اگرچه با کجاوه نشستن بوده باشد در چنین صورت اختیار
سفر مکه بر آن شخص لازم نخواهد بود و در ترک آن آثم نمیباشد و اما هرگاه مرض مظنون العروض
نحوی باشد که متحمل توان شد اگرچه شدید بوده باشد تاخیر آن جایز نخواهد بود و هو العالم
بحقایق الامور بیان کیفیت احرام بنحوی که در آن غایت احتیاط بعمل آید بیان فرمایند حج بعد از وصول
بیکی از مواقیت و اراده احرام لازم است اول نیت عمره تمتع نماید و مراد بعمره تمتع احرام و طواف
بیت الله و دو رکعت نماز طواف و سعی بین الصفا والمروة و تقصیر است یعنی مو و ناخن از بدن جدا
نمودن است و چونکه عمره تمتع مرتبط است بحج تمتع لهذا مناسب اینست در حین نیت عمره
تمتع التفات بحج نیز نماید پس نیت چنین نماید که من اتیان باحرام و طواف کعبه و دو رکعت نماز طواف
و سعی و تقصیر و احرام حج و وقوف در عرفات و وقوف در مشعر الحرام و رمی در جمره عقبه و قربانی
و حلق یا تقصیر و طواف حج و دو رکعت نماز طواف و سعی بین الصفا والمروه و طواف نساء و دو رکعت
نماز آن و بیتوته در منا در شب یازدهم و دوازدهم و رمی جمرات ثلث در روز یازدهم و دوازدهم
مینمایم قربة الی الله تع و بعد از آن نیت سنت است که تلفظ باین کلام نماید اللهم انی ارید
التمتع بالعمرة الی الحج علی کتابک و سنة نبیک فان عرض لی شیء یحبسنی فحلنی حیث حبستنی
بعد از آن شروع نماید بمقدمات احرام مثل تطهیر بدن از غبار و چرک و شارب و ناخن گرفتن
و نوره کشیدن بدن و بعد از آن غسل احرام نماید و نیت غسل چنین کند که غسل احرام مینمایم
قربة الی الله تع بعد از آن غسل نماید و قبل از غسل وضو بسازد و بعد از غسل دو جامه بپوشد
یکی را مثل لنگ و دیگری را مثل رداء بر دوش اندازد و هرگاه یک طرف آن را از زیر بغل در آورد و سر
دیگر اندازد و هم چنین طرف دیگر را از زیر بغل دیگر در آورده بدوش اندازد در هم خوب است و در وقت
اراده پوشیدن دو جامه باین نحو نیت نماید که من دو جامه احرام میپوشم در عمره تمتع قربة الی الله
تع و بعد از آن سنت است که شش رکعت نماز احرام نماید در هر دو رکعت یک سلام و اگر اقتصار بدو
رکعت نماید عیب ندارد در رکعت اول بعد الحمد سوره قل یا ایها الکافرون و در رکعت ثانی قل
هو الله احد بخواند بعد از آن نیت احرام نماید باین نحو که من محرم میشوم در عمره تمتعی که معتبر است در

ج

حج تمتع واجب قربة الی الله تع و اگر بعد از آن نیت اجمالی چنین نیت نماید که من اجتناب مینمایم در عمره
تمتع از صید بری نمودن و دلالت بر آن نمودن و اشاره بان و ذبح آن نمودن و از خوردن گوشت آن
و جوجه آن و تخم آن و نظر در آینه نمودن و وطی نمودن و بوسه دادن و نظر بشهوت بزن نمودن و بدن
ببدن زن مالیدن بشهوت و عقد نمودن و شاهد بر عقد شدن و وکیل در عقد شدن و سرمه
سیاه در چشم کشیدن و انگشتر در دست نمودن بجهة زینت و کذب و فحش و افتخار نمودن
و گفتن لا والله بلی والله بلکه از مطلق قسم و استعمال عطر نمودن و بوییدن عطر و خوردن طعام عطر
دار و طعام ادویه دار مثل زعفران و روغن بر بدن مالیدن و اخراج خون از بدن نمودن حتی
بتوسط خارانیدن بدن و موی از بدن جدا نمودن حتی کندن یک مو از بدن خود یا غیر و ناخن
گرفتن و سایه بر سر قرار دادن و در بین راه رفتن و از پوشیدن جامه دوخته و کشتن شپش
و کیک و انداختن آنها از بدن و جامه و پوشیدن سر و پشت پا گرفتن دماغ حین وصول بوی
بد بشامه و از ارتماس یعنی سر بر آب فرو بردن و از استمنا یعنی طلب خروج منی نمودن بهر نحو که
بوده باشد اگرچه بتخیل صورت زوجه خود بوده باشد و از حنا و رنگ بستن بجهة زینت و از
دندان کندن و سلاح بستن در غیر حال ضرورت و قطع نمودن درخت و حشیش در حرم و کندن
آنها و از زیور پوشیدن و طلا الات بستن قربة الی الله تع یعنی اجتناب میکنم از امور مذکوره
قربة الی الله تع اگر چنین نماید غایت احتیاط خواهد بود اگرچه حکم بحرمت جمیع امور مذکوره
در حال احرام مشکل است لکن بعنوان احتیاط محل اشکال نیست بعد از آن اندک تامل نموده نیت
تلبیه نماید باین نحو که من تلبیه میگویم در احرام عمره تمتع قربة الی الله تع و بگوید لبیک اللهم
لبیک لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد والنعمة لک والملک لا شریک لک لبیک و چونکه
بر زن سایه بر سر قرار دادن حرام نیست و هم چنین در زیر سایه راه رفتن و پوشیدن رخت
دوخته لهذا زن میتواند در حال احرام در کجاوه که رو پوش داشته باشد بنشیند بنا بر این
در نیت التفات اجتناب از اینها ضرور نیست در حق زن و هم چنین است حرمت ستر راس و ستر پشت
پا این هر دو نیز از خواص مرد است چنانچه بر زن حرام است ستر وجه و بر مرد حرام نیست پس پنج
چیز است که حرمت آنها مختص برجال است ستر راس و ستر پشت پا و سایه بر سر قرار دادن و در زیر سایه
راه رفتن و پوشیدن مخیط چنانچه بر زن حرام است ستر وجه و بر مرد حرام نیست پس زن
در نیت قصد اجتناب از ستر وجه باید نماید چنانچه اجتناب از زیور و طلا الات نیز از خواص نیست
چه حرمت آن برجال اختصاص بحال احرام ندارد سؤال چه میفرمایند بخصوص زنی که محرم شده
بعمره تمتع واجب بعد از فاصله و قبل از طواف حایض شد تکلیف او چه چیز است و اگر حدوث حیض
در اثنای طواف شد چه کند یا آنکه در حال حیض وارد یکی از مواقیت شد یا آنکه بعد از فراغ

از طواف وقبل از سعی حایض شد حج حیض مانع از اعمال عمره وحج نیست مطلقا مگر طواف ونماز
طواف بنابر این ضعیفه در حال حیض محرم میتواند شد وهم چنین اتیان بتلبیه بعد از احرام
میتواند نمود وهرگاه بعد از فراغ وطواف وصلوة طواف حایض شد اتیان بسعی ما بین صفا
ومروه میتواند نمود وهم چنین است وقوف در عرفات ومشعر واعمال منی از رمی جمره وذبح
وتقصیر محلا وزن در حالت حیض اتیان بجمیع اعمال الحج میتواند نمود مگر طواف پس هرگاه بعد
احرام بعمره وقبل اتیان بطواف حایض شد اگر در سعه وقت بوده باشد مثل انکه ممکن است
بعد از پاک شدن از حیض وغسل اتیان بطواف عمره ونماز طواف وسعی ما بین صفا ومروه
نموده درک وقوف عرفات نماید بعد از احرام بحج چنین نماید اگرچه در شب نهم درک
بیتوته در منا را ننماید واما هرگاه در ضیق وقت باشد باین معنی با تامل تا قطع حیض متمکن
از اعمال المسطوره ودرک وقوف در عرفات نباشد در اینصورت عدول مینماید از حج تمتع بحج
افراد نظر باینکه از اعظم اجزای عمره طواف است وحیض مانع از انست لهذا عدول مینماید
از عمره ونتیجه افراد مینماید بعمره وبعد از درک وقوف در عرفات ومشعر واعمال
منا در روز عید که عبارت از رمی جمره عقبه وقربانی کردن وتقصیر کردن یعنی جدا کرد
موا از خود مثل اینکه از سر زلف خود قطعه را بچیند یا ناخن میگیرد اگر پاک شد از حیض غسل
میکند میتواند همان روز یا روز بعد از ان برود بمکه بعد از طواف حج وصلوة طواف وسعی
بین صفا ومروه وطواف نساء وصلوة بمنا مینماید بجهة بیتوته در منی در شب یازدهم ودوازدهم ورمی
جمرات در ایام تشریق یعنی روز یازدهم ودوازدهم وسیزدهم ومیتواند تاخیر در رفتن بمکه نماید
تا بعد از انقضاء ایام تشریق نظر باینکه تاخیر طواف حج وسعی وطواف نساء در حج افراد وقران
تا اخر ذی الحجه جایز است این در صورتی بود که در روز دهم از حیض پاک شده باشد واگر
حیض قطع نشده باشد تامل میکند اعمال ومناسک منا را در روز عید ویازدهم ودوازدهم
بعمل میاورد با حیض ودر روز دوازدهم یا سیزدهم عود بمکه مینماید بعد از پاک شدن غسل
میکند باقی اعمال الحج را که طواف ودو رکعت نماز طواف وسعی بین الصفا والمروة وطواف نسا
ودو رکعت نماز این طواف را بعمل میاورد واما انکه تاخیر بقیه حج در حج افراد وقران تا اخر ذی
الحجه جایز است پس از مدلول علیه بکلمات اصحاب ونصوص معتبره در این باب است قال فی
المقنعة ثم یتوجه الی مکة لیزور البیت یوم النحر فان شغله شاغل فلا یضره ان یزور من الغد
ولا یجوز للمتمتع ان یؤخر الزیارة والطواف عن الیوم الثانی من النحر ویوم النحر افضل ولا باس
للمفرد والقارن ان یؤخر ذلک وفی النهایة اذا فرغ من مناسکه بمنی فلیتوجه الی مکة لیزور البیت
یوم النحر ولا یؤخره الا لعذر فان اخره لعذر زار من الغد ولا یؤخر اکثر من ذلک هذا اذا کان

متمتعا

متمتعا فان کان مفردا او قارنا جاز له ان یؤخر الی ای وقت شاء وفی المبسوط اذا فرغ من مناسکه
بمنی یوم النحر توجه الی مکة لزیارة البیت یوم النحر ولا یؤخر فان اخره لعذر زار من الغد ولا یؤخره
اکثر من ذلک هذا اذا کان متمتعا فان کان مفردا او قارنا جاز له ان یؤخره الی ای وقت شاء
والافضل التقدیم وفی الخلاف والافضل ان لا یطوف طواف الحج الا یوم النحر ان کان متمتعا
ولا یؤخره عن ایام التشریق واما المفرد والقارن فیجوز لهما ان یؤخرا الی ای وقت شاء والافضل
التعجیل علی کل حال الی ان قال دلیلنا اجماع الفرقة قوله ولا یؤخره ینبغی ان یکون عطفا
علی الافضل لا بقوله لا یطوف والا لم یکن فرق بین المتمتع وغیره کما لا یخفی علی المتمتع وغیره
ومقتضی العبارة علی ما ذکرنا ثلثة اشیاء افضلیة النفر فی یوم النحر وجوازه الی یوم الثالث
مع المرجوحیة وعدم الجواز فیما بعده هذا فی المتمتع واما فی المفرد فالجواز الی اخر الشهر کما
لا یخفی وفی الاقتصاد اذا فرغ من الحلق مضی من یومه الی مکة لزیارة البیت وطواف الحج فان لم
یفعل مضی من الغد ولا یؤخر اکثر من ذلک مع الاختیار وان کان مفردا او قارنا له تاخیره الی
بعد انقضاء ایام التشریق انتهی ولا یتوهم منه عدم جواز تاخیر الطواف فی حج الافراد مثلا
الی الرابع عشر من ذی الحجة بناء علی ان تعلیق الحکم بغایة یقتضی انتفاؤه فیما بعدها لوضوح
ان الکلام انما هو فی المضی من منی لا فعل الطواف وتعلیق المضی الی انقضاء ایام التشریق انما هو
من جهة انقضاء مضی بذلک وانتفاء المضی فیما بعدها لوضوح ان بعد انقضاء الثالث
عشر من الشهر لا یبقی هناک احد حتی یتوهم منه عدم جواز المضی فیما بعدها والحاصل ان تعلیق
الحکم بغایة انما یقتضی انتفاؤه فیما بعدها اذا لم یکن للتعلیق الغائی شیء اخر وهنا لیس کذلک للمعرفة
فتأ وفی جمل العقود فاذا فرغ من ذلک مضی فی یومه الی مکة وزار البیت وطاف طواف
الحج او من الغد اذا کان متمتعا فان کان غیر متمتع جاز له تاخیره عن ذلک وفی الوسیلة
فاذا فرغ المتمتع من المناسک توجه الی مکة لزیارة البیت ولم یؤخر الی غد لغیر عذر وغیر
المتمتع یجوز له التاخیر والتقدیم وفی المراسم ثم لیتوجه الی مکة ولیزور البیت ولا یؤخر الزیارة
عن یوم النحر فان شغل فلیزره الی الغد فلا حرج ولا یجوز للمتمتع ان یؤخر الزیارة والطواف
عن ثانی النحر فاما القارن والمفرد فان اخرا ذلک عن الثانی فلا جناح وفی الشرائع فاذا فرغ
المتمتع من مناسکه یوم النحر بمنی وهی ثلثة رمی جمرة العقبة فحسب علی ما قدمناه والذبح و
الحلق والتقصیر علی جهة التخییر علی ما ذکرناه ولا باس بتقدیم ایها شاء علی الاخر الا ان الافضل
الترتیب فلیتوجه الی مکة یوم النحر لطواف الحج وسعیه لا یؤخر الا لعذر زار البیت من الغد
ویستحب له ان لا یؤخر طواف الحج وسعیه اکثر من ذلک فان اخره فلا باس علیه ولو ان
یاتی بالطواف والسعی طول ذی الحجة لانه من شهور الحج وانما تقدیم ذلک علی جهة التاکید

للمتمتع ولا یجوز له تاخیر ذلک الی استهلال المحرم فمن اخره عامدا ابطل حجه وفی الشرایع اذا قضی
مناسکه یوم النحر فالافضل المضی الی مکة للطواف والسعی لیومه فان اخره فمن غده ویتاکد ذلک
فی حق المتمتع فان اخره اثم ویجزیه طوافه وسعیه ویجوز للقارن والمفرد تاخیر ذلک طول ذی الحجة
علی کراهیة وفی النافع ثم یمضی الی مکة للطواف والسعی لیومه او من الغد ویتاکد فی جانب المتمتع
ولو اخر اثم وهو موسع للقارن والمفرد طول ذی الحجة علی کراهیة وهذه العبارات وما ضاهاها صریحة
فی جواز التاخیر فی الطواف عن ایام التشریق للمفرد والمستند فی ذلک مضافا الی الطباق اصحاب
الصحیح المروی فی الکافی عن معویة بن عمار عن ابی عبد الله ع فی زیارة البیت یوم النحر قال زره فان
شغلت فلا یضرک ان تزور البیت من الغد ولا تؤخر ان تزور من یومک فانه یکره للمتمتع ان یؤخر
وموسع للمفرد ان یؤخره والصحیح المروی من باب الزیارة البیت من التهذیب عن معویة بن عمار ایضا
عن ابی عبد الله ع قال سئلت عن المتمتع متی یزور البیت قال یوم النحر او من الغد ولا یؤخر و
المفرد والقارن لیسا بسواء موسع علیهما قال فی التهذیب ویدل ایضا علی انه موسع للقارن
والمفرد الی یوم الثالث واکثر من ذلک ما رواه الحسین بن سعید عن صفوان بن یحیی عن اسحق بن
عمار قال سئلت ابا ابرهیم ع عن زیارة البیت تؤخر الی یوم الثالث قال تعجیلها احب الی ولیس
به باس ان اخره انتهی والحاصل ان جواز تاخیر الطواف وغیره فی حج الافراد والقران الی اخر ذی الحجة
لیس محل اشکال بنابراین ضعیفه که حیض او منقطع نشده باشد اعمال منا را کلا با حیض بعمل
می اورد در روز دهم یا سیزدهم حرکت میکند از منا بمکه بعد از انکه از حیض پاک شد
غسل میکند طواف حج وصلوة طواف وسعی ما بین صفا ومروه وطواف نساء را بعمل می اورد
با دو رکعت نماز طواف در این وقت از حج فارغ شده حج او صحیح است بی اشکال لکن عمره در حق
او واجب است در این صورت میرود با دنی الحل محرم میشود بعمره بعد از نیت احرام بعمره کما سلف
و پوشیدن جامه احرام ایشان تلبیه مینماید بعد از دخول در مسجد الحرام ایشان بطواف
مینماید بعد از ان دو رکعت نماز طواف را در مقام حضرت ابرهیم بعمل می اورد بعد از ان سعی ما
بین صفا ومروه را بعمل میاورد بعد از ان تقصیر یعنی که در سابق مذکور شده میکند بعد
از ان ایشان بطواف نساء مینماید طواف نساء اگرچه معتبر در عمره حج تمتع نیست لکن معتبر
در عمره مکه غیر از عمره تمتع بوده باشد هست بعد از فراغ از هفت شوط طواف نساء دو رکعت
نماز این طواف را نیز در مقام حضرت ابرهیم بعمل میاورد در این وقت از عمره نیز فارغ میشود مخفی
نماند انچه مذکور شد از عدول بعمره تمتع بحج افراد در صورتی بوده که عروض حیض قبل از اشتغال
بطواف بوده باشد واما هرگاه بعد از اشتغال بطواف در اثنای طواف بوده باشد یا بعد از
فراغ از طواف وقبل از ایشان بصلوة بوده باشد یا بعد از صلوة طواف وسعی قبل از ان بوده باشد

پس حکم ان محتاج بتفصیل است لهذا میگوئیم مسئله متصور بچند صورت میشود اول انست
که عروض حیض بعد از فراغ از طواف وصلوة طواف بوده باشد دویم انست که عروض حیض بعد
از فراغ از طواف وقبل از ایشان برکعتین طواف بوده باشد در این دو صورت طواف عمره تمتع
محکوم بصحت است ایشان بسعی ما بین صفا ومروه مینماید با حیض وهم چنین تقصیر مینماید یعنی قلیل
از موی خود جدا میکند یا ناخن میگیرد بلی در صورت ثانیه تدارک دو رکعت نماز لازم است بعد
از انکه از حیض پاک شد ایشان بدو رکعت نماز طواف میکند در مقام حضرت ابرهیم بعد
از تقصیر محرم میشود بحج میرود بعرفات وهکذا والمستند فیه الصحیح المروی فی الکافی عن ابی
الصباح الکنانی قال سالت ابا عبد الله ع عن امرأة طافت بالبیت فی حج او عمرة ثم حاضت
قبل ان تصلی الرکعتین قال اذا طهرت عند مقام ابرهیم ع وقد قضت طوافها وما رواه
فیه عن عبید الله بن صالح عن ابی الحسن ع قال قلت له امرأة متمتعة تطوف ثم تطمث قال تسعی
ما بین الصفا والمروة وتقضی متعتها والصحیح المروی فیه ایضا عن معویة بن عمار قال سالت ابا
عبد الله ع عن امرأة طافت بالبیت ثم حاضت قبل ان تسعی قال تسعی قال سالته عن امرأة
سعت بین الصفا والمروة فحاضت بینهما قال تتم سعیها صورت سیم انست که در اثنای طواف
حایض میشود این بدو نحو متصور میشود اول انست که حایض میشود بعد از تجاوز از نصف
مثل اینکه بعد از اتمام شوط رابع حایض میشود دویم انست که قبل از اتمام شوط رابع یا قبل
از بلوغ بشوط رابع حایض میشود در صورت اول باز عمره تمتع محکوم بصحت است در همان
جا که حیض عارض شده نشان میکند بتعجیل از مسجد بیرون میرود اگر وقت موسع است
تامل میکند تا از حیض پاک بشود بعد از غسل حیض از همان موضع از طواف میگیرد طواف
را تمام میکند مثل اینکه عروض حیض بعد از اتمام چهار شوط از طواف بوده بعد از غسل ایشان سه
شوط از طواف مینماید بقصد اتمام از طواف بعد از ان ایشان بدو رکعت صلوة طواف
مینماید در مقام حضرت ابرهیم ع واگر عروض در اثنای شوط خامس بوده باشد مثل اینکه
ایشان بنصف شوط خامس نموده بود حایض شد بعد از غسل حیض ایشان بدو شوط و نیم
از طواف باقی مینماید وایشان بصلوة طواف مینماید پس درک عمره تمتع کرده خواهد بود و در
احرام بحج تمتع محرم میشود بحج تمتع اعمال آنرا بعمل می اورد واما هرگاه وقت مضیق بوده باشد
مثل اینکه عروض حیض در روز هشتم از شهر ذی الحجة بوده باشد در چنین صورت در مکه
غیر مسجد الحرام بنیت احرام بحج میکند بعد از درک وقوف در عرفات ودرک وقوف در مشعر
مناسک منی را بعمل میاورد بعد از پاک شدن وغسل حیض ایشان بطواف حج وبقیه از
طواف عمره مینماید کلامی که در این مقام هست در چنین چیز است اول انست که یا

لازمست تقديم بقيه از طواف عمره بر طواف حج يا لازم است تقديم طواف حج بر بقيه از
طواف عمره يا مخير است دو وجه است كه قايل شويم بتقديم بقيه از طواف عمره بر طواف حج نظر
باينكه تقديم اعمال عمره در حج تمتع بر افعال حج لازم بود تشويع اشتغال باعمال حج در اثناى
طواف عمره باعتبار ضرورت بود مفروض ارتفاع ضرورت است پس اشتغال ببقيه اعمال عمره مقدم بر بقيه
اعمال حج لازم خواهد بود، ويدل عليه الصحيح المروي في الكافي عن محمد ابن عمير عن حفص بن
البختري عن العلاء بن صبيح عن عبد الرحمن بن الحجاج وعلي بن رئاب وعبد الله بن صالح كلهم يروونه
عن ابي عبد الله ع قال المراة المتمتعة اذا قدمت مكة ثم حاضت تقيم ما بينها وبين التروية
فان طهرت طافت بالبيت وسعت بين الصفا والمروة وان لم تطهر الى يوم التروية اغتسلت
واحتشت ثم سعت بين الصفا والمروة ثم خرجت الى منى فاذا قضت المناسك وزارت البيت طافت
بالبيت طوافا لعمرتها ثم طافت طوافا للحج ثم خرجت فسعت فاذا فعلت ذلك فقد احلت من
كل شيء يحل عنه المحرم الا فراش زوجها فاذا طافت اسبوعا اخر حل لها فراش زوجها دوم
كه حكم مذكور كه عبارت از بقاى ضعيفه بوده باشد بر حج تمتع مختص است بصورتيكه متمكن
باشد از درك طواف و در روز نهم بعبارت اخرى مختص است بصورتيكه معلوم باشد
كه ضعيفه تا روز يازدهم از حيض پاك خواهد شد بنحويكه متمكن خواهد بود بعد از پاك شدن
از درك طواف در همان روز بنا بر اين هرگاه مشخص باشد كه پاك نخواهد شد تا روز چهاردهم مثلا
روز هشتم شهر ذي الحجة حايض شد عادت مستمره او شش روز يا هفت روز بوده يا مبتلا باستمرار
نميكند پس در اين صورت لازم است كه عدول كند از حج تمتع بافراد مثل سابق يا عام است پس باقي
بر حج تمتع خواهد بود اگرچه مشخص باشد تا روز پانزدهم شهر پاك نخواهد شد حكم سابق كه عدم
جواز تاخير طواف در حج تمتع مختص بغير اين صورت است مسئله محل اشكال است مناسب اينست اولا
استقصا كلمات اصحاب شود بعد از ان تحقيق مسئله شود پس ميگوييم، قال في المقنعة واذا حاضت
المراة وهي في الطواف قطعت وانصرفت فان كان ما طافته اكثر من النصف بنت عليه اذا طهرت
وان كان اقل استانفت والحايض تقضي المناسك كلها الا الطواف بالبيت فانها لا تقربه حتى
تطهر لان الطواف حكم الصلوة وله صلوة مفروضة وحكم السعي في النصف واقل منه واكثر
حكم الطواف سواء وفي النهاية فان حاضت قبل الطواف انتظرت ما بينها وبين الوقت الذي
تخرج منه الى عرفات فان طهرت طافت وسعت وان لم تطهر فقد مضت متعتها وكانت حجة
مفردة تقضي المناسك كلها ثم تعتمر بعد ذلك عمرة مبتولة فان طافت بالبيت ثلثة اشواط
ثم حاضت كان حكمها حكم من لم يطف واذا طافت اربعة اشواط ثم حاضت قطعت الطواف و
سعت بين الصفا والمروة وقصرت ثم احرمت بالحج وقد تمت متعتها فاذا فرغت من المناسك

وطهرت

وطهرت تمت الطواف وان كانت قد طافت الطواف كله ولم تكن قد صلت الركعتين عند المقام
فلتخرج من المسجد ولتسع وتعمل ما قدمناه من الاحرام بالحج وتقضي المناسك ثم تقضي الركعتين اذا
طهرت واذا طافت بالبيت وسعت بين الصفا والمروة وقصرت ثم احرمت بالحج وخافت ان يلحقها
الحيض فيما بعد فلا يتمكن من طواف الزيارة وطواف النساء جاز ان يقدم الطوافين معا والسعي
بين الصفا والمروة ثم تخرج فتقضي المناسك كلها ثم ترجع الى منزلها فان كانت قد طافت طواف
الزيارة وبقي عليها طواف النساء فلا تخرج من مكة الا بعد ان تقضيه وان كانت قد طافت منه
اربعة اشواط وارادت الخروج جاز لها ان تخرج وان لم تتم الطواف وفي المبسوط المتمتع اذا اهل
بالحج لا يجوز له ان يطوف ويسعى الا بعد ان ياتي منى ويقف بالموقفين الا ان يكون شيخا كبيرا لا يقدر على
الرجوع الى مكة او مريضا او امراة تخاف الحيض فيحول ذلك بينهم وبين الطواف فلا باس بهم ان يقدموا
طواف الحج والسعي واما المفرد والقارن فيجوز لهما ان يقدما الطواف قبل ان ياتيا عرفات واما
طواف النساء فلا يجوز الا بعد الرجوع من منى مع الاختيار فان كان هناك ضرورة تمنعه من الرجوع
الى مكة او امراة تخاف الحيض جاز لهما تقديم طواف النساء ثم ياتيان الموقفين ومنى ويقضيان المناسك
ويذهبان حيث شاءا وفي المبسوط فان حاضت قبل الطواف انتظرت ما بينها وبين الوقت الذي
تخرج الى عرفات فان طهرت طافت وسعت وان لم تطهر فقد مضت متعتها وتكون حجة مفردة
تقضي المناسك كلها ثم تقضي العمرة بعد ذلك مبتولة وان طافت بالبيت ثلثة اشواط ثم حاضت
كان حكمها حكم من لم تطف واذا طافت اربعة اشواط ثم حاضت قطعت الطواف وسعت وقصرت
ثم احرمت بالحج وقد تمت متعتها فاذا فرغت من المناسك وطهرت تمت الطواف كله ولم تصل
عند المقام ثم حاضت خرجت من المسجد وسعت وقصرت واحرمت بالحج وقضت المناسك كلها
ثم تقضي الركعتين اذا طهرت واذا طافت بالبيت وسعت بين الصفا والمروة وقصرت ثم احرمت
بالحج وخافت ان يجيئها الحيض فيما بعد فلا تتمكن من طواف الزيارة وطواف النساء جاز لها ان تقدم
الطوافين مع السعي ثم تخرج فتقضي المناسك وتمضي الى منزلها فان كانت طافت طواف
الزيارة وبقي عليها طواف النساء فلا تخرج من مكة الا بعد ان تقضيه وان كانت طافت منه اربعة
اشواط وارادت الخروج جاز لها الخروج وان لم تتم الطواف وفي الاقتصاد ان حاضت قبل الاحرام
فعلت ما يفعله المحرم وتؤخر الصلوة والغسل ومتى حاضت قبل طواف العمرة وفاتها ذلك بطلت
متعتها وجعلتها حجة مفردة وتقضي العمرة فيما بعد وان حاضت في خلال الطواف فكانت طافت
اربعة اشواط تركت بقية الطواف وقضتها بعد ذلك وتسعى وتقصر وقد تمت متعتها وان طافت
ثلثة اشواط او اقل بطلت متعتها فتجعلها حجة مفردة ومتى خافت من الحيض عند عودها جاز
لها تقديم طواف الحج وطواف النساء قبل الخروج الى عرفات وفي جمل العقود فان حاضت قبل

الاحرام فعلت ما يفعله المحرم وتؤخر الصلوة فان حاضت قبل ان تطوف طواف العمرة وتفوتها
جعلت حجتها مفردة وتقضي العمرة بعد ذلك وتقصر وتتم متعتها وان كان اقل من ذلك جعلت
حجتها مفردة فاذا خافت من الحيض جاز لها تقديم طواف الحج وطواف النساء قبل الخروج الى عرفات وفي
الخلاف اذا حاضت المتمتعة قبل ان تفرغ من افعال العمرة جعلته حجة مفردة وقال الفقهاء باسرهم
يحتاج الى تجديد الاحرام دليلنا اجماع الفرقة واخبارهم وفي الوسيلة والحائض يصح احرامها
دون صلوته فان تركته لظنها انه لا يصح منها او تجاوزت الميقات فان امكنها الرجوع اليها رجعت و
احرمت منها فان لم يمكنها احرمت من موضعها فاذا دخلت مكة وامكنها الخروج الى خارج الحرم خرجت
واحرمت منه فان لم يمكنها احرمت منها فان كانت طاهرا طافت وسعت وقصرت واحلت فاذا
كان يوم التروية احرمت بالحج وقضت مناسكها على ما ذكرناه فان حاضت خلال الطواف وقد طافت
اربعة اشواط واكثر قطع وبنى عليه وخرجت من المسجد وسعت وقصرت واحلت ثم احرمت بالحج يوم التروية
وخرجت الى منى وعرفات فاذا رجعت الى مكة لقضاء المناسك بها قضت مناسك الحج ثم تممت الطواف و
صلت ركعتيه وان حاضت قبل ان تطوف اربعة اشواط بطلت متعتها ولزمتها الاقامة على احرامها
والخروج الى منى وعرفات والمشعر وقد صار حجتها مفردة فاذا فرغت منها قضت العمرة مفردة وان
دخلت مكة حائضا فحكمها مثل حكم من تحيض قبل ان تطوف اربعة اشواط فان لم تحض واتمت العمرة
واحرمت يوم التروية بالحج وخافت الحيض جاز لها تقديم الطوافين طواف الحج وطواف النساء والسعي
فان حاضت خلال الطواف النساء وقد طافت اربعة اشواط لم يجز لها الرجوع حتى تطوف وفي الوسيلة
ايضا ضربان مرتبة بالحج وغير مرتبة به فالمرتبة ضربان اما تقدمت عليه او تاخرت عنه فالمتقدمة هي
العمرة المتمتع بها الى الحج والمتاخرة هي عمرة القران والافراد فان تمتع بها لم تخل اما احرم
في اشهر الحج او في غيرها فالاول لا يجوز له ان يجعلها مفردة اذا نوى تلك كما
لو نوى التمتع جاز والثاني لا يصح لهذا عن حجه للقران ان شاء لم يعتد بعضا
ايام التشريق وان شاء اخر الى استقبال المحرم فاذا اراده خرج الى
التنعيم واحرم منها وشرط على ما ذكرنا في الحج ونوى العمرة
للحج ولبى فاذا دخل الحرم قطع التلبية وطاف
طواف النساء فان كان الحج واجبا
اولا كانت العمرة كذلك
هو العالم

كتاب الكفارات

س هرگاه در ذمه شخصی کفاره ماه مبارک رمضان قرار گرفته باشد وان شخص خواسته باشد که اطعام

شصت

شصت مسکین کند ایا لازم است که مجموع شصت مسکین غیر سید باشند یا انکه سید باشند مضر نیست
ج درصورتیکه مکفر از سادات باشد جواز اشتراک سادات با غیر سادات در الطعام بلکه اختصاص ایشان اولی
بی اشکالست وهم چنین در دو وقتیکه خمس کفایت مونه یوم و لیله ایشان نکند هرچند مکفر از غیر سادات
بوده باشد اما در غیر این دو صورت پس خالی از اشکال نیست لکن جواز شاید باز اقرب بصواب باشد هر چند
اجتناب وفق احتیاط واقرب بسبیل نجاتست س هرگاه بر ذمه شخصی قضا و کفاره ماه رمضان
لازم اید و بر ادای هیچ یک از کفارات مقرره قادر نباشد بجهة فقر در خصوص عتق رقبه و اطعام
شصت مسکین وبجهة مرض در خصوص صوم شهرین متتابعین حکم این شخص در اینحال بچه نسبت
خواهد بود ج درصورتیکه متمکن از ادای هیچ یک از کفارات ثلث نباشد ظاهر حصول امتثال است
بتصدق بقدر امکان لکن احوط انضمام صیام ثمانیة عشر یوم است با او اگر ممکن باشد و اگر متمکن
از تصدق به هیچ وجه نباشد استغفار نماید س ایا تواند کسی که کفاره شش روز ماه مبارک رمضان
بر ذمه او بوده باشد شصت مسکین را پیدا کند و هر یک از کفارات شش روزه بدهد یک دفعه و اقل
واجب کفاره چه قدر گندم است و ایا نان خورش دادن واجبست یا نه و بر تقدیر لزوم چه قدر باید
بدهد ج این سؤال مشتمل بر چند چیز است اول اینکه هر مسکینی را دفعه واحده زیاده از یک کفاره بیک روز
میتوان داد یا نه ظاهر اینست که میتوان داد ثانی انکه اقل واجب چه قدر است ظاهر اینست که اکتفا در
کفاره هر روز بمدی که عبارت از چهار یک من تبریز است میتوان نمود پس هرگاه یکمن و نیم بوزن در صورت
مسطوره بهر مسکینی هر چند یک دفعه باشد تسلیم نماید امتثال حاصل میشود انشاء الله ثالث انکه دادن
نان خورش واجبست یا نه ظاهر عدم وجوب است لکن احتیاط با امکان در دادن است س
زن مبتدئه خون دید که بودن ان بصفت حیض و عدم ان بر زوج معلوم نیست و بعد از چهار
روز منقطع شده غسل کرد و زوج در روز ششم با او مواقعه نمود و بعد از مواقعه خون ظاهر شد
و ششم و هفتم خون میدید و بعد منقطع شد غسل نمود و در روز هشتم نیز مواقعه واقع شد و بعد
از ان نیز خون دید یک روز که مجموع نه روز بود ایا در صورت مذکوره کفاره بر زوج واجبست یا نه
و در صورت وجوب چون نصف و ربع دینار طلای مسکوک نمیباشد هرگاه قیمت ان را نقره مسکوک
یا پول سیاه بدهد چونست و مصرف کفاره را بیان فرمایند که ایا عدالت در گیرنده ان شرط است
یا نه و صغیر بی پدر میتوان داد یا نه ج درصورت مفروضه اگرچه وطی در اثنای حیض شده است بلکه
وطی اول در وسط حیض شده و وطی ثانی در اخر حیض لکن ظاهر اینست که اثم و کفاره هیچ یک ثابت
نبوده باشد نظر بجهل بموضوع و ظاهر اینست وجوب کفاره در صورت علم بموضوع است س
هرگاه در ماه رمضان بفعل حرامی روزه ضایع شده باشد کفاره چه خواهد بود ج مسئله محل
خلافست ظاهر اینست کفاره جمع است یعنی عتق رقبه و صیام شهرین متتابعین و اطعام شصت مسکین و این

قول مختار جمعی از فحول فقها است مثل شیخ صدوق در فقیه و شیخ طوسی در تهذیب و استبصار و
مرحوم علامه در کتاب صوم و کتاب کفارات از تحریر و منتهی و هم چنین در کفارات تحریر و مرحوم شهید در دروس
و لمعه و شهید ثانی در مسالک و روضه و غیرهم و مستند این قول حدیث حسنی است که شیخ
صدوق در عیون اخبار الرضا روایت نموده عن عبد الواحد بن عبدوس عن علی بن محمد بن
قتیبه عن حمدان بن سلیمان عن عبد السلام بن صالح الهروی قال قلت للرضا یا ابن رسول الله
قد روی عن آبائک فیمن جامع فی شهر رمضان او افطر فیه ثلث کفارات و روی عنهم ایضا کفارة و
فبای الخبرین ناخذ قال بهما جمیعا متی جامع الرجل حراما او افطر علی حرام فی شهر رمضان فعلیه
ثلث کفارات عتق رقبة و صیام شهرین متتابعین و اطعام ستین مسکینا و قضاء ذلک الیوم و ان کان
نکح حلالا او افطر علی حلال فعلیه کفارة واحدة س در کفاره ماه رمضان هر گاه صوم شهرین
را اختیار کند و سی و یک روز را متوالی روزه گرفت بقیه را تعمدا تاخیر انداز د تا سال دیگر یا بیشتر از
یکسال بلکه بشدید که گاهی یک روز را روزه بدارد کفاره صحیح خواهد بود یا نه و بر فرض صحت آثم
خواهد بود یا نه ج این سؤال مشتمل بر دو مطلب است یکی آنکه بقیه صوم کفاره را تاخیر تا سال
ثانی یا ثالث و هکذا جایز است یا نه ثانی آنکه بقیه صوم کفاره که عبارت از بیست و نه یوم بوده باشد
لازم است در آن تتابع یا نه بلکه متفرقا مجوز خواهد بود جواز ثانی این است که مراعات تتابع در بقیه
صوم در صورت مفروضه واجب نیست بلکه اکمال شهرین متتابعین متفرقه جایز است اگر چه ظاهر کلام
شیخ مفید و ابن ادریس مقتضی لزوم رعایت تتابع است قال فی المقنعة من وجب علیه صیام
شهرین متتابعین فی افطار یوم من شهر رمضان او قتل خطاء او کفارة ظهار او نذر اوجبه علی نفسه
فافطر قبل ان یاتی بالصیام علی الکمال فحکمه یختلف و له احکام فان تعمد الافطار لغیر علة قبل
ان یکمل صیام شهر من الشهرین و بعد ان اکمله من غیر ان یصوم من الثانی شیئا فعلیه ان یستقبل الصیام
فان تعمد الافطار بعد ان صام من الشهر الثانی شیئا فقد اخطاء و علیه البناء علی ما مضی و التمام
وجه ظهور این کلام در لزوم رعایت تتابع در ما بقی این است که مقتضای عبارت مذکوره این است که
هر وقت متعمدا افطار نماید بعد از تجاوز از نصف این شخص خاطی خواهد بود پس اجتناب از خطا به لا بد
مگر به رعایت تتابع تا فارغ شود و قال فی السرائر فان افطر مختارا من غیر مرض او حیض فی الشهر الاول
و الثانی قبل ان یصوم منه یوما واحدا کان علیه الاستیناف بغیر خلاف و ان کان افطاره بعد ان صام
من الثانی و لو یوما واحدا کان مخطئا و جاز له البناء مختار جواز تفریق است یعنی بعد از آنکه یک ماه
را روزه گرفت و از ماه ثانی را یک روز را روزه گرفت افطار در حق او جایز است و تاخیر در صوم
باقی تواند نمود و بعد از آنکه شروع به بقیه نمود رعایت تتابع در آن واجب نخواهد بود و این مذهب
اکثر فقها است و المستند فی ذلک الصحیح المروی فی [illegible] منه عن الحلبی عن ابی عبد الله ع قال

صیام

صیام کفارة الیمین فی الظهار صوم شهرین متتابعین و التتابع ان یصوم شهرا و یصوم من الشهر
الآخر ایاما او شیئا منه فان عرض له شیء یفطر فیه افطر ثم قضی ما بقی علیه و ان صام شهرا ثم عرض
له شیء فافطر قبل ان یصوم من الآخر شیئا فلم یتابع اعاد الصیام کله و الشیء العارض فی الاولی و الثانیة
ینبغی حمله علی ما یکون مبیحا للافطار فی الصوم کما یظهر وجهه للمتامل و المدلول علیه بقوله ع و
التتابع ان یصوم شهرا الخ ان التتابع المعتبر فی شهرین یتحقق بعد التتابع فی شهر و یوم فی شهر بعد
فالتفریق فیما بعد غیر مضر و یدل علیه ایضا الموثق المروی فی الکافی عن سماعة قال سألته عن الرجل
یکون علیه صوم شهرین متتابعین ایفرق بین الایام فقال اذا صام اکثر من شهر فوصله ثم عرض له
امر فافطر فلا باس و ان کان اقل من شهر او شهرا فعلیه ان یعید الصیام و ذلک التقدیر لا باس بالتفریق فیما
اذا صام اکثر من شهر ثم الکلام فی الامر العارض کالکلام فی الشیء العارض فی الحدیث الاول
کما لا یخفی علی المتامل پس میگوییم مقتضای این دو حدیث آن است که کسی که یک ماه و از ماه ثانی یک روز را
روزه گرفت افطار در حق او مجوز خواهد بود بعد از آنکه یوم ثانی شهر ثانی را افطار کرد و روز ثالث
شهر ثانی را روزه گرفت رسید بیوم رابع میگوییم صادق است در حق آن شخص که اکثر از یک ماه
را متوالی روزه گرفت پس افطار روز رابع در حق آن شخص مجوز خواهد بود و هکذا الحال س کسی
که بر او قضای بعضی از ایام ماه مبارک با صوم کفاره افطار آن بر ذمه او باشد و هیچیک را بین
الرمضانین بجا نیاورد و داخل رمضان ثانی هم شد و ضع از قضای بعضی آن ایام کفاره افطار آن بر ذمه
قرار گرفت چه کند و تقدیم قضا بر کفاره یا جواز تقدیم قضائین بر کفارتین یا تقدیم کفاره
بر قضا و وجوب فوری و عدم آن و کیفیت نیت در اداء آن را بیان فرمایند و اگر کفاره جمع باشد
و از بعض خصال عاجز باشد باقی واجب است یا نه ج آنچه از قضای ماه مبارک تاخیر شده تا سال دیگر
بازای هر روزی یک مد است و پنجاه ثنا که عبارت از یکصد و شصت مثقال صیرفی است بعد از
شش مثقال صیرفی و سه ثمن مثقال و نصف ثمن مثقال صیرفی علاوه است از یک مد بنابراین اگر
بازای هر روزی یک من شاهی بدهد قلیلی از علاوه واجب داده خواهد بود و احتیاط در دادن
دو مد است و ظاهر این است که از تکرر سنین تکرر کفاره لازم نباشد بنابراین هر گاه تاخیر در
تدارک قضای ماه مبارک رمضان شده باشد با سالها ظاهر این است اکتفا به یک مد میتوان نمود باز
ای هر روزی و اما تقدیم قضا بر کفاره و تاخیر قضا ظاهر این است هر دو جایز بوده باشد لکن احتیاط
مراعات تقدیم قضا است سیما در صورتیکه اتیان بکفاره مستلزم تاخیر قضا شود تا سال دیگر بلکه
در این وقت دور نیست که تقدیم قضا متعین بوده باشد و اما مسئله منصوصه بچند صورت میشود
اول تقدیم کفاره سال سابق بر قضای همان سال و ثانیه تقدیم کفاره سال ثانی است بر قضای سال
سابق و ثالثه تقدیم قضای سال ثانی است بر کفاره سال اول ظاهر این است جمیع اینها مجوز بوده

باشد مگر در صورتیکه مذکور شد و اینها هم در صورتی نیست که اختیار صوم در کفاره نموده باشد
و اما غیر صوم مثل الطعام و عتق رقبه پس شکی در جواز تقدیم اینها بر قضا نمیباشد اگرچه
کفاره از سال ثانی بوده باشد و اما فوریت در قضاء اگرچه محل خلافست لکن ظاهر اینست فوریت واجب
نبوده باشد هر وقت که خواهد مخیر است مگر در صورتیکه فرض شود که با تاخیر نخواهد شد بلکه در
اینصورت تاخیر جایز نخواهد بود بجهت بعضی از عوارض در اینصورت تاخیر نمیتواند نمود با آنکه تاخیر نمود
تا وقت تنگ شود در آن وقت واجب است بعمل آورد و معیار همانست که با امکان تاخیر از ماه رمضان
دیگر جایز نخواهد بود و اما در کفاره اگرچه مستند عدم جواز تاخیر تا سال دیگر معلوم نیست لکن
رجحان مسارعت و مبادرت مسلم است خصوصا در صورتی که مظنون باشد که با تاخیر متمکن از کفاره
نخواهد شد مجملا اگرچه حال الحکم صریح بوجوب فوریت در مطلق کفاره مستندان در نظر نیست لکن
دور نیست که کفاره که موجب آن معصیت بوده باشد که کفاره در علاج و تلافی از معصیت قرار
شده باشد در اقدام چنین کفاره لازم بوده باشد س هرگاه کسی قضا روزه ماه مبارک را اهمال
کند تا ماه مبارک دیگر برسد کفاره آن چه قدر است و رسیدن سال دویم آیا کفاره ثانی هم واجب
میشود یا نه و نیز اگر روزه نذر معین را بلا عذر ننمودن با وجود جاهل بودن در مسئله چه صورت
دارد و عهد قلبی را آیا نذر میگویند یا نه ج کفاره اهمال در قضا ماه رمضان یک مد از گندم است
و مقدار مد از پنجاه و نیم شاه که عبارت از ثمن من شاهی بسنگ شاه که صد و سی عباسی بوده باشد بمقدار شش مثقال
صیرفی و سه ثمن مثقال و نصف ثمن مثقال کمتر است یعنی پنجاه شاهی که عبارت از یکصد و شصت مثقال
صیرفی نیست بقدر شش مثقال و نصف مثقال الا ثمن مثقال علاوه است نه مد پس هرگاه در مقام
اینکه کفاره پنجاه و نیم شاه کند بدهد بازای هر روزی قدر واجب را داده خواهد بود بعلاوه شش مثقال
و سه ثمن مثقال و نصف ثمن مثقال لکن احتیاط اینست که بازای هر روزی دو مد داده باشد که بعد
دوازده مثقال و هفت ثمن مثقال از صد درم کمتر است و اما تکرر کفاره بتکرر سال اگرچه حکم
بوجوب آن نمیکنیم لکن احتیاط مقتضی رعایت اینست و اما کفاره مخالف در صوم منذور ظاهر اینست
که مثل کفاره ماه مبارک است که یکی از سه چیز است که عتق رقبه مؤمنه یا صیام دو ماه
متوالی یا اطعام شصت مسکین بوده باشد و این کفاره لازم است اگرچه جاهل بوده باشد که کفاره
مخالفت در صوم منذور نیز بوده و اما عهد قلبی باینمعنی که کسی بقلب خود عهد نمود با خلاق عالم
که چنین کاری بکند یا نکند لکن تلفظ بصیغه ننموده اگرچه این عهد بایستی که در مخالفت این
کفاره لازم بوده باشد نیست لکن چون که بنده ذلیل با خالق عظیم جلیل خود چنین قرار داده مخالفت
نمودن با عدم مرجح خارجی مناسب
بندگی نیست

کتاب الجهاد

کتاب الجهاد

س هرگاه کسی شمشیر برهنه در دست دارد و رو بکسی دیگر می آورد آیا واجب است آنکس
هم برگردد و بآن شمشیر دار که دفع ضرر از خود بکند که شمشیر او را بگیرد یا حرکت او را دکند ج
در صورتیکه مشخص شد آنکس که شمشیر در دست دارد اراده قتل این شخص دارد بهر نحو که ممکن
بوده باشد میتواند دفع ضرر آن شخص را از خود کرده باشد س مسلم میتواند بهر تدبیر و حیله
که باشد از دزدی و فریب و خدعه مال کافر حربی غیر مطیع الاسلام را اخذ نماید که شرعا
بر او حلال باشد با آنکه نمیتوانند و دزدیدن اولاد و زنان ایشان جایز است یا نه و یا بیع ملک
مسلم میشود یا نه ج اما در خصوص مال الحال جواب از آن مقدور نیست ولکن دزدیدن و اسیر
کردن زنان و اطفال اینها جایز است مجملا اخذ کردن زنان و اطفال کفار خواه بطریق قهر و غلبه بوده
باشد و خواه بطریق اسر بوده یا بطریق بیع از کفار باین معنی عوض بدهد بکافر
بنات کافر را یا زنان کافر را بآن عوض بگیرد بی عیب است یعنی شخص
مشتری مالک میشود پس در حق مشتری جایز است
هر نحو که تصرف خواهد و همچنین نیز بآن متحمل
و یهود که غیر مطیع الاسلام باشند
ظاهر اینست که مسلم
با سر مالک
میشود

کتاب الامر بالمعروف والنهی عن المنکر

س شخصی عیالی دارد ایشان را هرچند باموری دین میخواند نمیشوند چه باید کرد ج از باب امر بمعروف
لازم است نهارا باموری دین وا دارد اول به نصیحت و تهدید و تخویف از عقوبت الهی جل شانه اگر ثمری
نبخشد بکج خلقی و تندی س امر بمعروف و نهی از منکر در چه مقام است ج هر کس دانست که فلان
امر منکر و حرام است و قدرت بر منع آن داشته باشند لازم است منع نماید س هرگاه طفل غیر
ممیز مس کتابت قرآن نماید منع آن بر کسی که مطلع شود واجبست یا نه ج بر ولی واجبست منع و بر
دیگران لزومی ندارد س هرگاه جماعت یهود در جنب خانه مسلمی از نو احداث مسجدی نمایند
و لیلا و نهارا بجهت آمد و شد در معبد خود اوقات مسلمانی که در جنب معبد یهود میباشد
تلخ نموده در شب خواب و در روز آرام قطع نمایند شب نگذارند که اطفال آن مسلمان آرام بگیرند
آیا مسلمانان را میرسد که نگذارند و منع نمایند که این طریق رفتار نمایند یا هر طریق رفتار نمایند
منع نکنند ج چونکه در حدیث صحیح از کاشف الاسرار و الدقایق جناب حضرت امام جعفر

صادق علیه السلام وارد است که خراب کردن معبد یهود و نصاری بجهة انکه در محل و مکان ان بنای
مسجد بگذارند بجهة اهل اسلام جایز است لهذا جایز است که اینشخص مسلمان این
معبد را خراب نموده بقصد انکه در انجا بنای مسجد بگذارد و اگر خود این شخص بانفراده
قدرت بنا مسجد ندارد سایر اهل اسلام اعانت و امداد او نمایند در بنای مسجد در ان
مکان نظر باینکه خراب کردن معبد کفار بجهة بنای مسجد در ان جایز است لهذا اینشخص
میتواند معبد یهود را خراب نماید و در انجا بنای مسجد بگذارد س هرگاه زید در ملک
خود مجاری در خانه دیگری که دور زی ساخته باشد که اذیت ان زید بان شخص برسد
و یکی هم از شارع مسلمین هم در کود و هم نز قرار داده و ضرر ان زید هم بمردمین هم رسد صاحب
خانه و سایرین را تسلطی شرعا بر منع نمودن زید است یا نه ج تصرف
در شارع بنحویکه مضر بر ماره بوده باشد جایز
نیست فلهذا مسلمانان منع
ان میتوانند نمود
و هو العالم

کتاب التجارة

س بیان فرمایند حکم این مسئله شرعیه را که چنانچه زید بکه از اهل خبره است طلای
مسکوک و غیر مسکوک از قبیل شمس و غیره به بیع صحیح شرعی که تقابض ثمن و مثمن در مجلس بعمل امده
باشد بخرد از عمرو و بعد از دو سه روز که تصرفات در مبیع نموده باشد زید مذکور مشتری بر عمرو بایع
ادعا نماید که یک جزو از جمله مبیع که ظاهرا بحسب محل خوب و خوش عیار مینمود مغز ان مغشوش
است و قدری از ان را که در دست دارد چنین است که میگوید لکن عمرو بایع بهیچ وجه از این
معنی مطلع نبوده و همین که ظاهر است مالک شده ایا در فرض مذکور زید امیر مسئله که فسخ متاع
با ادعای غبن نماید یا نه و حال انکه تفاوت غبن انهم تقریبا ده یک از کل مبیع بیشتر نمیشود
ج اصل در عقود لزوم است و بمحض ادعای مشتری غبن ثابت نمیشود و هم چنین ثبوت مغشوشیت
در بعض موجب ثبوت در کل نمیشود بلکه ثبوت ان یا باعتراف غابن است که بایع است یا باقامه

بغبن

بینه از مشتری و تحدید ثبوت غبن با عدم ان بده یک نظر درست نیست و گاه هست بده یک
ثابت نمیشود و گاه هست میشود نظر باینکه تحدید غبن در شریعت نشده هست بلکه فقهای ما
تعریف فرموده اند اگر قدری است که مسامحه در عرف و عادت میشود غبن باز ثابت نمیشود
و اگر چنین نبوده باشد میشود بنا بر این گاه هست ده یک قدری است که مسامحه میشود یا ان
مثل یک شاهی در ده شاهی و گاه هست مسامحه نمیشود مثل ده تومان در صد تومان و صد تومان
در هزار تومان پس در صورتیکه غبن ثابت شد مغبون مخیر است ما بین امضای معامله بنحویکه
شده یا فسخ ان و رجوع بمال خود مشهور ما بین فقها اینست که این خیار بتصرف ساقط نمیشود
مگر در صورتیکه مغبون مشتری بوده باشد و مبیع را منتقل بدیگری نموده باشد یا مانعی از رد
او متحقق شده باشد مثل استیلاد امة پس اگر تفاوت در محل سؤال قدری نیست که مسامحه
در ان شود و تصرف مشتری مثل تصرف مذکور نبوده باشد مختار بر فسخ خواهد بود و اگر
تشکیکی در ثبوت غبنی که موجب خیار بوده باشد در محل سؤال بوده باشد از راه دیگر
سخن ممکن است بنا بر این اینست که تواردخیار در محل واحد ممکن است بنا بر این در محل
سؤال قطع نظر از غبن کرده ممکن است که گفته شود مبیع در چنین صورت بر فرض ثبوت ان
معیوب خواهد بود و خیار عیب بجهة مشتری خواهد بود و در خیار عیب مشتری مخیر است
ما بین فسخ و ضبط مبیع و اخذ ما به التفاوت و چونکه صریح سؤال اینست که مشتری تصرف
در مبیع نموده بنا بر این مشتری مسلط بر فسخ نخواهد بود مسلط بر مطالبه ما به التفاوت خواهد
بود و در صورت علم معلومیت قدر ان خلاصی در مصالحه است و هو العالم س شخصی هرگاه
ملک بایری را بخرد بثمن مبلغ پنج تومان و پنج تومان دیگر صرف تعمیر ان نماید و بعد ملک غیر از کار
شود ایا مشتری مطالبه تعمیرات خود میتواند نمود یا نه ج در چنین صورت اصل ثمن را اگر عبارت
از پنج تومان بوده باشد بی اشکال مشتری مطالبه از بایع میتواند نمود اما سایر اخراجاتی که
نموده است پس اگر عینی از اموال مشتری در ان ملک باشد مثل اینکه عمارتی ساخته و درخت
و امثال اینها در ان قرار داده مشتری تسلط دارد که انها را از ان ملک انتزاع نموده متصرف
شود و اگر چنین نبوده باشد پس اگر استیفای منفعتی از ان ملک نموده باشد بازای خسارات
و اخراجاتیکه در ان ملک نموده باشد اقرب نیست که اکتفا باز نموده مطالبه از بایع ننماید
و اگر استیفای منفعت ننموده باشد یا بقدر خسارات استیفا ننموده باشد در اینصورت اگر
بایع عالم بوده باشد که مبیع ملک دیگری بوده مقطوع به در کلام جماعتی از جمله فقها انست
که رجوع و مطالبه این خسارات را از بایع میتواند نمود و در نظر حقیر محل اشکال است اما در اینصورت
که عالم نبوده باشد بلکه معتقد این بوده باشد که از مال خود بایع است مثل اینکه ملکی

در تصرف مورثشان بوده و بفوت آن منتقل باو شد چنین اعتقاد داشت که از مال مورث او بوده منتقل
باو شد و بعد از انتقال بدیگری مشخص شد که مال دیگری بوده در اینصورت حکم بجواز مطالبه
مشتری در جمیع خساراتی که در ان مبیع نموده از بایع اگرچه استیفای منفعت مطلقا ننموده
باشد بسیار بسیار در نظر حقیر محل اشکال است بلکه ظاهر اینست که نتواند نمود س زید
روغن میخواهد بعمرو و ابتیاع سلف نماید یا چنین معامله در شریعت جایز است یا نه ج
جایز است ج در سنوات سالفه زید تنخواهی بطریق معامله و مرابحه بعمرو داده و تنخواه
در ذمه عمرو قرار و استقرار یافته و از جمله تنخواه مذکوره قدری برانتهای فرنگی بوده است
که بایست در هندوستان وکیل عمرو گرفته باشد و عمرو در این ولا قدری از برانتهای خود را
ببکر نموده و تنخواه خود را گرفته و بعد از سالها عمرو اندرجه اعتبار ساقط و تنخواه زید ملغی
خطیر بدنزد عمرو معیوب و الحال زید مدعی است که برانتهای فرنگی امانت من بوده و عمرو من
عبرا دن فروخته است و ذمه بکر مشغول است چنانچه بکر ادعا نماید که برانتهای من بوده بر ذمه
عمرو تغلو داشته و برطبق ادعای خود بشهادت شهود اثبات مدعا نتواند نمود حاکم شرع
از او میپذیرد یا نه و اینکه بکر بگوید که اگرهم بالفرض و التقدیر برات مذکور امانت بوده
باشد من چون عالم بامانت نبوده ام و عمرو امین شما بوده عمرو باید از عهده این وجه مذکور بر آید
سخن بکر در اینمقام مسموع است یا نه و در صورتیکه زید ادعا نماید که عمرو خود اقرار بر غرا
بامانت برانتها داده بکر را میرسد که بگوید اقرار عمرو و امروز بامانت بودن انها از راه اضطرار و اضطرار
است زید چون صاحب علو و استیلا است ج اگر صاحب تنخواه معامله با عمرو نموده باشد
باینحو که مدیون عمرو شد و حواله نمود طلبی را که عمرو از او داشت بفرنگی یا غیر فرنگی که
در هندوستان یا غیر گرفته باشد و عمرو هم قبول این مطلب نموده بعد از آن زید یا اصفهان یا
غیر اصفهان با شخاص داده و وجه آن را گرفت و وجه هندوستان را حواله انها نمود در اینصورت
صاحب تنخواه که زید بوده باشد تسلطی بر این اشخاص ندارد که مطالبه وجه خود را از ان اشخاص
نموده باشد بلکه مسلط است بر مطالبه تنخواه از خود عمرو و اگر چنین که مذکور شد نبوده
باشد بلکه عمرو وکیل صاحب تنخواه بوده باشد در اینصورت اگر صاحب تنخواه او را وکیل مطلق
نموده باشد که تنخواه او را که در هندوستان است بهر نحو تصرف که خواهد نموده باشد ماذون
است این شخص وکیل برات صاحب تنخواه را در اصفهان مثلا باشخاصی داده و وجه از انها
گرفت که انها عوض وجه را در هندوستان گرفته باشند و این شخص وکیل وجه را تلف نموده
باز صاحب تنخواه تسلط بر این اشخاص ندارد که مطالبه وجه خود را از انها نموده باشد
اگر عمرو او وکیل نمود لکن نه بطریق مذکور بلکه وکیل نمود که بهندوستان رفته این وجه را از انجا

از ارباب برات گرفته باشد و بخود بکر ماذون نبوده باشد و این شخص وکیل تعدی نموده مقتضای
وکالت نموده باشد برات در اینجا ببعض داده و وجه را از او گرفته هرگاه این مطلب شرعا ثابت شود
که چنین بوده ظاهر اینست صاحب تنخواه مطالبه مال خود را از این اشخاص میتواند نمود نظر باینکه
بعد از ظهور حقیقت حال مشخص شد که این اشخاص بدون سبب شرعی مال او را تصرف نموده اند
و این اشخاص مطالبه حق خود را از ان شخص وکیل مینماید با علم او و حکم او حکم سایر معسرین خواهد
بود و در صورت اختلاف مابین صاحب تنخواه و این اشخاص و وکیل در تشخیص صور مسطوره محتاج
بمرافعه است س هرگاه زید ملکی را بیع شرط نموده و در بین مدت خیار بایع فوت شده و ورثه
مرحوم اختیار مجموع رنوفتو مشار الیه را بمشتری واگذارده باشد و مشتری را ماذون نموده
باشد که وجه طلب خود را از سایر منافع املاک مرحوم برداشته و وجه بیع خود را برداشته
تا انکه مدت خیار منقضی شده ایا بیع لازم و خیار ساقط گردیده است یا نه ج در چنین صورت
که ورثه بایع معادل ثمن مبیع را از ترکه بایع بمشتری واگذاشته اند در عوض ثمن مبیع و فسخ معامله
نموده اند در چنین صورت تسلطی بجهة مشتری در مبیع نخواهد بود و اگر چنین نبوده باشد بلکه
ورثه ماذون نموده باشند مشتری را اگر معادل ثمن را از ترکه بردارد و لازم مشتری بر نداشته باشد
تا مدت منقضی شود در اینصورت مبیع ملک لازم مشتری میشود و ورثه بایع را در صورت مفروضه تسلط
در ملک بیع شرطی نخواهد بود س زید نام شیء را باحدی داده است و نگفته است که این شیء
را بتو قرض میدهم و یا میفروشم لکن باشخاص دیگر میفروخته است بعد انقضای مدت آمده است این
زید و مطالبه پول ان شیء را در وقت دادن میکند آن زید مستحق پول ان شیء ماست و یا همان شیء را
طلبکار است ج اگر حکایت خرید و فروش مابین مذکور نشده باشد باینحو که ان شخص بقصد
فروش باو نداده و ان شخص نیز بقصد خرید نگرفته باشد بیعی متحقق نشده مثل از امستحق
میباشد اگر مثلی بوده باشد و عین را تلف نموده باشد و اگر عین باقی بوده باشد همان عین را
لازم است رد نماید و اگر قیمی بوده باشد بود ما عین موجود همان را رد مینماید و اگر ممکن رد آن از رد عین
نبوده باشد قیمة ان را ظاهر است که لازم در رد قیمت قیمة ادنی است حین المطالبه س زید با
عمرو معامله کرده است بثمن رایج و عمرو مشتری مدعی است که من ثمن رایج راس موعد مشغول
ذمه میباشم و زید مدعی است که من مستحق ثمن رایج حین العقد میباشم ایا ادعای عمرو مسموع میباشد
یا نه و دیگر در صورتیکه ثمن رایج حین العقد دو ثمن باشد ایا عمرو مخیر است در اینکه هر یک از دو
ثمن را خواسته باشد بدهد میتواند داد یا باید تنصیف نماید دو ثمن را یا زید مخیر است مفروض
اینست که دو ثمن حین العقد حالا که راس موعد است اختلاف بهم رسانیده است یا مشتری
مخیر است که هر یک را که خواهد بدهد یا باید تنصیف نماید ج معتبر در ثمن ثمن حین العقد است

پس هرگاه ثمن در دو رأس موعد مختلف بوده باشد باید ثمن حین العقد خواه بزیادتی یا بنقصان لازم است
که ادای آنچه معین بود حین العقد نماید و بایع مطالبه علاوه بر آن در صورت زیادتی نمیتواند نمود چنانچه
مشتری بدادن اقل در صورت نقصان بری الذمه نخواهد بود الا اظهر فیهما و اما آنچه در استفتا قلمی شده
که ثمن حین العقد مختلف بود بتعیین جنس ثمن از شرایط صحت بیع است پس لازم است حین العقد
تعیین شود که ثمن اشرفی است یا روپیه یا بعضی از اول و بعضی از ثانی در صورت عدم تعیین بیع صحیح
نخواهد بود س هرگاه شخصی ظالم مسلطی نخواهی از زید بدون حق و حساب بخواهد و زید بدی
نخواه کمال تعلل و مضایقه نماید شخص ظالم زید را گرفته مقید و محبوس نماید و تا چند یوم متوالی چوب
بسیاری بروی زدند بهیچ وجه متقبل وصول نشود بعد از آن یکنفر از قبیله زید بدون
اذن و اجازه زید ملک وی را بعمرو مبایعه میکند و ثمن او را گرفته تسلیم ظالم مینماید در صورت
مفروضه بیع از ملک بدون اذن و اجازه و امضای مالک چه صورت دارد و زید میتواند که اجرت
المثل زمان تصرف عمرو را از عمرو و بکر دریابد و در صورت فساد بیع عمرو در خصوص وجه ثمن بکر
یک رجوع مینماید ج اینشخص که مدعی اینست که ملک زید را با عدم اذن و امضای او فروخته
مدعی فساد عقد است و این ادعا از او مسموع نیست باید ثابت نماید بعد از ثبوت مشخص است
که بیع فاسد است و مالک مطالبه اجرت المثل ایام تصرف را میتواند نمود و مشتری با جهل
بحقیقت حال مطالبه اجرت المثل و مثل ثمن را از بایع میتواند نمود و اما با علم بحقیقت حال که
بایع مالک مبیع نبوده و ماذون نیز از قبیل مالک نبود پس حکم بمطالبه در صورتی که عالم نبوده
این ثمن را بایع ظالم نخواهد داد مشکل است س زید باغی را به بیع خیار بعمرو فروخته و بیع
مزبور لزوم بهم رسانید بعد از چندی که باغ باز بتصرف زید بود که بیعی رو نداده بوده است بخالد
میفروشد بمبلغی نقد عمرو که مشتری اول است از فروختن زید باغ را بخالد مستحضر میشود
بخالد میگوید که این باغ در نزد من به بیع خیار لزوم بهم رسانیده و ملک منست تو از زید مبادا
بخری بخالد اعتنا نکرده باغ را خریده و قیمت آن را نقدی داده و قباله را هم تا حال داده نشده
است و زید در قباله فروش بخالد ضامن کاشف فساد هم شده است که چنانچه فسادی این از شود
از عهده برآید و حال زید فوت شده و ورثه زید را چه باید کرد ج بر فرض ثبوت مضمون
مسطور باغ مال عمرو است ما دامی که فسخ از عمرو واقع نشده باشد تصرف غیر در آن با عدم اذن
عمرو جایز نیست و باغ مزبور در ید ورثه زید یا بید خالد هر یک که بوده باشد لازم است رد نماید
بعمرو و یا بناقل شرعی از او بخود منتقل نماید س شخصی گوسفندی را به بیع فاسد خریده و نتاج حاصل
از آن در ملکی که در نزد مشتری بوده مال مشتری است یا بایع ج نماء حاصل از ملک مال مالک
است س هرگاه زید ملک معین مشخصی در تصرف داشته باشد عمرو گوید همین ملک

از منست

از منست و زید مذکور گوید از وکیل تو خریده‌ام یا شرعا ملک مزبور حسب الاقرار زید تعلق بعمرو
دارد یا نه و زید مزبور باید ادعای خود را بثبوت رساند یا نه ج نظر باینکه زید تصرف خود را مستند
کرده با بتیاع از وکیل عمرو و این بمنزله اقرار است باینکه ملک متنازع فیه مال عمرو بوده و مدعی
انتقال بخود میباشد لهذا زید باید شراء بخود و وکالت وکیل را ثابت نماید و با عدم اثبات ملک مزبور
بحسب قواعد شرعیه متعلق بعمرو خواهد بود س دو نفر سه دانگ معروف از ملک معینی را
مشاعا مالک بوده بتفاوت باین نحو که یک دانگ مشاعا مملوک یکنفر و دو دانگ از آن مشاعا
بدیگری مالک دو دانگ یک دانگ و نیم را مشاعا فروخت بشخصی و نیم دانگ دیگر را مشاعا
فروخته بدیگری بعد مشخص شد که این شخص زیاده از یک دانگ را مالک نبوده و یک دانگ
دیگر بود این شخص بطریق غصب متصرف بوده حال آن شخص مالک واقعی این یک دانگ خود را
از مشتری یک دانگ و نیم مطالبه نماید یا از هر دو مشتری ج اگر مبایعه نیم دانگ مشاع مقدم
بوده بر مبایعه یک دانگ و نیم مبیع آن صحیح و لازم است و مالک واقعی یک دانگ را بر آن مشتری
تسلطی نخواهد بود پس مطالبه یک دانگ را از مشتری یک دانگ و نیم خواهد نمود و آن مشتری
نسبت به نیم دانگ باقی مختار بر فسخ مبایعه میباشد نظر بتبعض صفقه و اگر مبایعه یک دانگ و نیم
مشاعا سابق بوده باشد از بیع نسبت به نیم دانگ از یک دانگ و نیم باطل خواهد بود و اگر
مشتری یک دانگ و نیم در یک دانگ بیع را ممضی نمود مالک یک دانگ تسلط بر این یک
دانگ نخواهد داشت لکن مطالبه نیم دانگ از این یک دانگ و نیم و نیم دانگ دیگر را میتواند
نمود س هرگاه شخصی شیئی را بفروشد بوعده یک سال بمبلغ معینی و الا از مستحق از مبلغ
بیست و بازای آن شیء را بیع شرط نماید یا بیع شرط صحیح است یا نه بر فرض عدم صحت بیع شرط
هرگاه بفروشد آن شیء را بنقد هر چند قیمت آن شیء در حین معامله از آن نقد زیاد باشد ما بول را
قرض الحسنه میدهد تا آخر مدت یکسال بر فرض صحت در اینصورت نوعی که تسلط بهم رساند بایع
بر اخذ پول قرض الحسنه چه چیز است بیان فرمایند دام الله اظلالکم ج ظاهر اینست
میتواند باین نحو که میگوید فلان ملک را بشما فروختم بمبلغ ده تومان مثلا اگر از شما بر ذمه منست
که بر من لازم است که بعد از یکسال بشما داده باشم و در ضمن این عقد شرط مینماید که اگر تا یکسال
این وجه را بشما داده باشم مختار و مسلط بر فسخ مبایعه بوده باشم و الا بیع لازم و خیار ساقط بوده
باشد س هرگاه زید از عمرو ملکی را بمبلغ سیصد تومان خریده و بعد زید ادعای غبن نموده
باشد و بجهة تشخیص و تعیین غبن رجوع بارباب وقوف و بصیرت کرده و ایشان ملک مزبور را
بمبلغ یکصد و ده تومان مقوم نمایند بعضی یکصد و نود و تعیین ارباب خبرت غبن مشتری مبلغ
یکصد و نود تومان بوده باشد یا در اینصورت که در مبلغ سیصد تومان معامله یکصد و نود

تومان مشتری مغبون باشد مبایعه صحیح است یا باطل جـ حکم ببطلان صورت ندارد لکن بر فرض ثبوت
مراتب مرقومه شبهه در تحقق غبن نیست و در صورتیکه مشتری اسقاط غبن ننموده باشد مخیر
خواهد بود ما بین فسخ مبایعه و امضای آن بنحوی که عقد بر آن واقع شده در صورتی که فسخ نموده ببهای
داده ثمن از بایع خواهد نمود س هرگاه زید ملکی را بعمرو فروخته بقیمت مبلغ هفتاد و پنج
تومان مثلاً بتقویم اهل خبره و بصیره و خود مشتری مزبور هم از اهل خبره میباشد و چند نفر از اهل
خبره که قیمت نموده اند از خویشان و خیرخواهان وی بوده اند و بعد از انقضای یکسال یا شش ماه یا
هیجده ماه یا دو سال از مدت مبایعه مذکوره چنین ملکی را بمبلغ پنجاه تومان بیع و شری نموده اند
مشتری مزبور بعد از وقوع امر مزبور و انقضای مدت مسطوره میخواهد که مبیع مزبور را ببایع
مذکور رد نماید و ثمن را بگیرد یا شرعاً میتواند که ادعای غبن قدر تفاوت بین القیمتین نماید جـ ثبوت
خیار غبن در حق مشتری موقوف باینست که مشتری ثابت نماید به بینه معتبره در نزد حاکم شرع
که مبیع وقت اجرای صیغه بیع گنجایش آن ثمنی که عقد بر آن واقع شده است نداشته و مشتری نیز
جاهل بحقیقت حال بود و اگر این دو مطلب باقامه بینه معتبره نزد حاکم شرع یعنی مجتهد جامع
الشرایط ثابت نمود و اسقاط خیارات خود را حین العقد بمصالحه و غیرها ننموده باشد از برای
مشتری مخیر خواهد بود ما بین فسخ مبایعه و امضای آن همان نحو که واقع شده پس هرگاه مشخص شد
که حال کسی باز قیمت که مشتری خریده نمیخرد بلکه گنجایش آن ثمن را ندارد این موجب ثبوت
خیار غبن نمیشود چه ازمنه مختلف است گاه هست یکسال قبل چیزی بمبلغی گنجایش دارد
بعد تنزل مینماید و گاه هست ترقی مینماید مناط و معیار ثمن حین العقد است بشرط تمیز
و عدم اسقاط خیار غبن و هو العالم س هرگاه بایع بیع نماید ملکی را بشخص مشتری و ملک مزبور
را بتصرف مشتری نداده باشد بعد از آنکه مشتری رفته از متصرفین ملک مزبور مبیع خود را تصرف
کند متصرفین ادعای حقیقت و ملکیت بعضی از آن را نموده اند و بتصرف نداده اند آیا مشتری مزبور
را میرسد که بخیار عیب مذکور فسخ مبایعه مزبوره را نماید یا آنکه باید توزیع نماید صحیح را بالنسبه
اخذ کند و فاسد را دست بر دارد و یا آنکه مجموع از صحیح و فاسد را مبیع داند یا آنکه در حال بیع
عالم بوده صحیحاً صیغه جاری شده و در صورتیکه خیار غبن داشته باشد خیار بر فسخ دارد یا
یا آنکه ارش بگیرد جـ هرگاه عقد واقع شده باشد بر مقدار معینی از ملک و بعد مشخص شود
بعضی از آن ملک دیگری بوده و بعضی مال بایع در اینصورت اگر از مالک دیگر امضای معامله
و مبایعه را نمود خوب و اگر امضا ننمود بیع نسبت بما قدر مال او فاسد خواهد بود و مشتری
در بقیه مختار بر فسخ خواهد بود و هو العالم س شخصی چهار دانگ باغی بشخصی به بیع خیار
فروخته و در اثنای مدت خیار مشتری فسخ نموده و سه دانگ و نیم از آن را به بیع لازم بتصدیق

اهل خبره خریده است و نیم دانگ دیگر همان بحال بیع شرط اولی باقی مانده و معادل آن هم ثمن باقی
مانده و حال مدت خیار منقضی شده اما مبایعه نیم دانگ به بیع خیار لزوم بهم رسانیده یا نه
جـ اگر فسخ مبایعه را بالاضافه بسه دانگ و نیم نمود باین معنی که چهار دانگ باغ را فروخته بچهل تومان
به بیع شرط نموده که هر دانگ بازای ده تومان و بعد خواهش نموده بایع شرط از مشتری یا بعکس
طرفین قرار اینها چنین شده که سه دانگ و نیم را به بیع قطعی مبایعه شده باشد عقد سابق را
نسبت بسه دانگ و نیم فسخ نموده نیم دانگ بر حال خود باقی مانده و مبلغ پنج تومان نیز نسبت به
نیم دانگ منظور داشته اند و مدت منقضی شد این مبلغ را بایع رد بمشتری ننموده در اینصورت بیع
نسبت به نیم دانگ لازم و خیار ساقط نیم دانگ ملک لازم مشتری میشود و بایع را بعد از انقضای
مدت اختیاری نخواهد بود س زید خانه معینه را ابتیاع نموده از عمرو بمبلغ معین و صیغه را با
خود جاری نمود و حال میگوید که قصدم این بود که خانه معینه را بقصد بکر خریده باشم لکن
صیغه مجدده جاری نشده و وجه ثمن را از بکر اخذ و قبض نموده و حال میگوید بقصد بکر
بود و صیغه و قباله را باسم خود خوانده ام و نوشته شده یا در این صورت که بقصد بکر بود
گرفته و تجدید صیغه ننموده خانه مال زید است یا بکر و قصد بکر کفایت میکند یا
احتیاج بصیغه مجدده میباشد جـ در اینجا دو مقام است یکی اینست که بکر را لازم است
بمحض ادعای زید که این خانه را بقصد تو خریده ام تصدیق او نماید یا نه جواب آن اینست که اگر
بکر او را وکیل نموده باشد در خصوص مبایعه همان خانه بخصوص یا بعموم در اینصورت
قول وکیل ممضی است لازم است بر موکل که قبول نموده باشد و مقام ثانی اینست که هرگاه بکر
تصدیق او نموده در این ادعا که من خانه را بقصد تو خریده ام و خانه را متصرف شد یا در اینصورت
خانه بکر محتاج بصیغه دیگر هست یا نه جواب آن اینست که خیر حاجت بصیغه دیگر نیست بلکه
هرگاه بعد زید نکول نماید و گوید که من خانه را بقصد خود خریده بودم نه بکر این سخن شرعاً
از او مسموع نیست س اخذ ربا از کافر حربی جایز است یا نه و بر فرض جواز مختص است باینکه
در ولایت کفر بوده باشد یا آنکه در بلاد اسلام نیز اخذ ربا از ایشان میتوان نمود جـ اخذ
ربا از حربی باتفاق علمای شیعه جایز است اختلافی در این باب ما بین علمای شیعه نیست بلکه علمای
اهل سنت اختلاف کرده اند چه شافعی و مالک و احمد و یوسف منع نموده اند از اخذ ربا از
کافر مثل مسلم لکن ابو حنیفه جایز دانسته و اما اختصاص از بلاد کفر یا ثبوت بجواز اگرچه
بلاد مسلمین بوده باشد ظاهر اینست که حکم مختص ببلاد کفر نبوده باشد بلکه جایز است
اخذ ربا از حربی خواه در بلاد کفر بوده باشد یا در بلاد اسلام بلی حلیت از ظاهر علامه نقل
شده که موضع اختصاص است و از حدیث اینست که قال رسول الله لا ربا بین المسلمین و اهل

الحرب .: لکن حدیث مروی در طرق شیعه عام است اختصاص ببلاد کفر ندارد پس چه میفرمایند
در خصوص اینکه بیع بشرط خیار کرد ملک خود را بزید عمرو و قبل از بلوغ زمان خیار مصالحه نمود خیار
فسخ خود را ببکر بمبلغ معینی آیا بکر مزبور هر گاه فسخ معامله مسطوره نماید در زمان خیار ملک
مسطوره بنفس فسخ بکر منتقل میشود از عمرو باو یا بزید و با رجوع در مشار الیه بلفظ یا در آخر استفتا دو احتمال
است اول اینست که مقصود بکر فاسخ بوده باشد و ثانی اینست که مراد زید بایع بوده باشد اگر
مراد اول است پس اشکال فسخ معامله از بکر در فرض سؤال موجب انتقال باو نمیشود چه عقد بیع
بحسب شرع موجب حدوث علاقه ملکیت است مابین مشتری و مبیع و فسخ مزیل و رافع این
علاقه است پس بر میگردد مبیع بحال اول یعنی بمملوکیت بایع و فسخ محدث علاقه ملکیت مابین
فاسخ و مبیع نیست و اگر مراد ثانی است یعنی بعد از فسخ بکر مبیع منتقل شود از عمرو بزید بایع
ظاهر اینست که منتقل بشود و اشکالی که در اینمقام میتوان کرد اینست که اصل لزوم عقد
و فسخی که موجب ازاله حکم عقد میتواند شد بمقتضای آنچه فقها ذکر فرموده اند فسخی است که
از خود بایع بوده باشد یا غیر بایع در صورتیکه ضمن عقد شرط شده باشد فسخ او و در صورت
مفروضه هیچ یک متحقق نیست اما اول پس ظاهر است اما ثانی پس بجهة آنکه اگرچه فسخ از غیر است
لکن در ضمن عقد فسخ او شرط نشده است کما هو المفروض لکن جواب این اینست این فسخ اگرچه
از بایع نیست لکن در حکم فسخ بایع است نظر باینکه این حق بوده از بایع بحسب المصالحه منتقل شده
بدیگری پس همان فسخی است که بجهة بایع ثابت بود بحسب المصالحه که از عقود لازمه است منتقل نموده
بغیر بلی در اینمقام اشکالی در صحت اصل مصالحه میتوان نمود بنا بر اینست که مصالح عنه میباید
در حین مصالحه مملوک مصالح بوده باشد یا امکان ملکیت در آن وقت ثابت بوده باشد و این
در هیچ دو صورت مفروضه متحقق نیست نظر باینکه مفروض در سؤال اینست که مصالحه قبل از بلوغ
زمان خیار شده و معلوم است قبل از بلوغ زمان خیار هنوز خیار برای بایع مالک نشده تا بدیگری
منتقل نماید بصلح تحقیق حال در اینمقام مقتضی اینست که گفته شود عقد صلح عقدیست
که مقتضی نقل شیء است عینا کان او منفعة او کلیهما از مالک از دیگری یا مقتضی ابراء است
اگرچه در این صورت بر میتوان گفت که نقل متحقق است پس محتاج بکلام آخر نخواهد بود معلوم
است نقل و انتقال موقوف بمالکیت و مملوکیت بالفعل است بنا بر این میگوئیم اگر صلح خیار
بعد از بلوغ زمان خیار شود تاملی در صحت آن نخواهد بود نظر باینکه در این وقت بایع مالک
خیار که حقی است از حقوق مالیه میباشد و بعقد صلح اینحق منتقل میشود از او بمصالح له و اما قبل
از بلوغ زمان خیار هنوز بایع مالک شیء نشده است تا منتقل نماید بدیگری از اینست که فرموده
اند قبل از بلوغ زمان خیار عقد لازم است بعد از بلوغ آن جایز میشود بنا بر این پس

صلح متعلق نخواهد داشت پس صحیح نخواهد بود اینست حاصل اشکال در اینمقام لکن جواب
این اینست که دعوی کلیه در اینمقام که هر صلحی مبتدا مقتضی نقل شیء باشد بدیگری صحیح نیست بلی این
معنی هر صلحی مقتضی انتقال شیء بوده باشد از مصالح بمصالح له مسلم نیست چنانچه شبهه در این نیست
که صلح از دم عمد صحیح است در این صورت انتقال از مصالح بمصالح له نمیباشد و اما از جانب مصالح له
بمصالح گاه هست انتقال متحقق هست و گاه هست متحقق نیست چنانچه صلح بلاعوض بوده
باشد و هم چنین است صلح ادعای غبن و صلح زوجه حقوق خود را بزوج و امثال اینها و ثمره صلح
در امثال این موارد اسقاط حقوق است از مصالح نسبت بمصالح له و در کلام احدی از علما بنظر نرسیده
که در تعریف صلح نقل و انتقال را اخذ کرده باشد بلی نظیر این ایراد متوجه است بر تعریف بیع
نظر باینکه علما نقل ملک را در تعریف بیع اخذ نموده اند .: ففی المبسوط والسرائر والتذکرة ونهایة
الاحکام والقواعد والتحریر وغیرها ان البیع هو انتقال عین مملوکة من شخص الی غیره بعوض مقدر
وفی النافع وغیره انه الایجاب والقبول اللذان ینتقل بهما العین المملوکة من مالک الی غیره .: بعوض
مقدر و عکس تعریف منتقض میشود به بیع سلف نظر باینکه مبیع در بیع سلف غالب اینست که
حین العقد وجود نیست تا چه جای اینکه مملوک بایع بوده باشد در آنحال و همچنین است مطلق
بیع فی الذمة در صورتیکه بایع مالک جنس مبیع در حین عقد نبوده باشد مثلا یک من گندم [illegible]
با آنکه در آن وقت مالک یک حبه از آن نیست و شبهه در صحت بیع در چنین صورت نیست و کذا
الحال فی البیع الفضولی در صورتی که مالک امضا نماید بنا بر مشهور که اجازه مالک کاشف از نقل
است حین العقد نه اینکه ناقل بوده باشد اگرچه دفع این ایراد از تعریف مبسوط و نحوه ممکن است
نظر باینکه ماخوذ در این تعریف انتقال عین است از شخصی بمشتری و این اعم است از اینکه عین
منتقل الیه در حین عقد مملوک بایع بوده باشد یا نه و ممکن است مملوکیت در کلام ایشان
در مقابل ما لا یملک بوده باشد نه اینکه مراد این باشد که حین العقد مملوک بوده باشد لکن
اشکال باقی است در کلام نافع و غیره نظر بآنچه تصریح شده در آن که انتقال میباید از مالک بوده
باشد و دانستی که مالکیت بالفعل در صورت مذکوره ثابت نیست بعلاوه اینکه بعد از تعریف
در طی این مقام بیان شرایط ذکر فرموده اند که میباید متعاقدین مالک عوضین بوده باشد مگر
اینکه گفته شود که مالکیت اعم است از بالفعل و بالقوة پس هر گاه زید ملکی فروخته
باشد بعمرو و بقیمه معیوبه و قیمت معتبره هم بعمل آمده باشد و غبن در مبایعه را مصالحه نموده
باشد بمال المصالحه معین و اسقاط خیار غبن را نیز نموده باشد بعد از مدتی بایع مزبور بمشتری
ادعا نماید که من غبن دارم و معنا ندیده است یا در این صورت زید امیر سد بعمرو که دعوی غبن
نماید یا نه و در صورتی که دعوای غبن توان کرد آیا باید ادعای غبن زمان مبایعه را بکند یا زمانی

که دعوی نماید ج بر فرض وقوع مراتب مسطوره دعوای غبن ثابت نیست و معیار در ادعای غبن
زمان مبایعه است س در مبایعه نقدین که قبض مجلس شرط است مختص است بصورت
غیر انضمام شیء آخر یا اعم از صورت انضمام و غیره است مثلا هرگاه گوشواره طلا که در او سنگی
که مبلغ خطیری قیمة آنست نصب نموده اند بفروشد بمبلغ صد تومان مثلا بنسیه یا این
صحیح است یا فاسد ج در بیع نقدین مطلق قبض مجلس شرط است خواه منضم بشیء آخر شده
باشد یا نه اما صورت عدم انضمام پس محتاج به بیان نیست اما صورت انضمام بچیز دیگر مناسب
است که عبارت فقها که متعرض شده اند مذکور نماید قال شیخ الطایفة فی النهایة و السیوف
المحلاة والمراکب المحلاة بالذهب والفضة فان کان محلات بالفضة و علم مقدار ما فیها جاز
بیعها بالذهب والفضة نقدا ولا یجوز نسیة فان بیع بالفضة فلیکن ثمن السیف اکثر مما فیه
من الفضة جاز و ان کان اقل لم یجز ذلک فیه وکذا ان کان مثله الا ان یستوهب السیف و السیر
کل الحکم فیها اذا کانت محلاة بالذهب و علم مقدار ما فیها بیع بمثلها واکثر منه بالذهب ولا یجوز
بیعها باقل مما فیها من الذهب و یجوز بیعها بالفضة سواء کان اقل مما فیها من الذهب او اکثر اذا کان
نقدا ولا یجوز نسیة علی حال ومتی لم یعلم مقدار ما فیها و کانت محلاة بالفضة فلا یباع الا بالذهب
وان کانت محلاة بالذهب لم تبع الا بالفضة او جنس آخر سوی الجنسین من السلع والمتاع و متی کانت محلاة بالفضة
وارادوا بیعها بالفضة ولیس لهم طریق الی معرفة مقدار ما فیها فلیجعل معها شیء آخر و یبیع
بالفضة اذا کان اکثر مما فیه تقریبا ولم یکن به بأس وکذلک الحکم فیما کان من الذهب ولا بأس ببیع
السیوف المحلاة بالفضة نسیة اذا نقد مثل ما فیها من الفضة و یکون ما یبقی ثمن السیوف والنصل
انتهی کلامه و فی مواضع من هذا الکلام دلالة علی المرام کما لا یخفی علی اولی التامل والافهام
قال فی السرائر و السیوف المحلاة و المراکب المحلاة بالذهب والفضة فان کانت محلاة بالفضة
وعلم مقدار ما فیها جاز بیعها بالذهب والفضة نقدا ولا یجوز نسیة فان بیع بالفضة فلیکن
ثمن السیف اکثر مما فیه من الفضة جاز و ان کان اقل مما فیه او مثل ما فیه لم یجز بیع ذلک الا ان یستوهب
السیف و السیر او یشتری بهما ما عدا السیف و السیر نسیة فی ذمته و یعجل الفضة او الذهب س
هرگاه زید و عمرو در مجلس گفتگو و صحبت در باب ابریشم در ترقی و تنزل آن اختلاف نماید زید بدل
مقداری از ابریشم به بیع سلف بعمرو و بقیمه رخیصی فروخته اتفاقا در موسم تومانی ابریشم ترقی
نماید عمرو بمقتضای مبایعه ادعای ابریشم خود نماید زید مدعی این باشد که این معامله محض
صحبت بوده و رغبتی نشده یا در معامله شرط اعلا شده نظر باختلاف در اعلام مبیع مجهول
و نامشخص است یا در جمیع صور بیع صحیح است یا فاسد ج چونکه مفروض اینست که معامله فیما
بین طرفین ببیع سلف بوده و معتبر در بیع سلف آنست که مشتری در مجلس مبایعه تسلیم ثمن

نماید به بایع و فرض اینست که تسلیم ثمن نشده بنابراین بی اشکال مبایعه باطل خواهد بود بجهة اعتبار
در بیع سلف آنست که قبض ثمن حالا مجلا بشود یا انکه بایع مدیون مشتری بوده باشد بعد از تحقق
ثمن را مشتری از دینی که در ذمه بایع است محسوب نماید پس در صورتیکه هیچ یک واقع نشده باشد بی
اشکال معامله باطل است نه مشتری تسلط دارد که مطالبه مبیع نماید و نه بایع مسلط است که مطالبه
ثمن نماید و اگر فرض شود که طرفین قرارداده باشند در حین عقد مبایعه بعد از انکه بایع بعد از
حلول اجل تسلیم مبیع نموده مشتری نیز در ان وقت تسلیم ثمن نماید در این وقت اگرچه مبایعه بطریق
سلف که مذکور در سؤال است نشده لکن باز مبایعه باطل است نظر باینکه ثمن و مثمن هر دو موجل
خواهد بود و این نیز باطل است جماعتی از جمله اعاظم فقها بر بطلان این دعوی اجماع نموده اند پس
مبایعه که صحیح است سه قسم است اول آنست که ثمن و مثمن هر دو معجل بوده باشد تعبیر از ان بمبایعه
نقدی میکنند دوم آنست که مثمن معجل و ثمن موجل مثل اینکه یکمن ابریشم که موجود است مفروش شد
بمشتری بمبلغ یکصد و پنج معین و قرار فیما بین چنین میشود که ثمن را بعد از انقضاء دو ماه بدهد
و این نیز صحیح است تعبیر از ان به بیع نسیه میکنند سیم عکس اینست یعنی ثمن معجل و مثمن موجل تعبیر از
ان به بیع سلف مینمایند بی اشکال معتبر در این قسم آنست که ثمن را حین عقد مبایعه یعنی قبل از تفرق
تسلیم بایع نماید اگر چنین بوده باشد این قسم نیز صحیح است و اگر تسلیم ثمن ننموده باشد بی اشکال باطل
است س هرگاه کسی چندمن پنبه را از کسی بخرد بمبلغ معینی و پنبه حاضر نباشد و نصف مبلغ
را بصاحب پنبه داده اند و نصف دیگر را گفته اند با مشتری که هر وقت تو پنبه میاوری نصف پول
را میدهم بتو بقال گفته اند که من صد من پنبه را از تو خریدم به پنجاه تومان ان گفت که من فروختم آیا
لازم است یا نه ج اگر موجل بوده باین معنی که مقصود این بوده که پنبه بعد از چینک که میکنند بدهد
بیع لازم نیست بلکه صحیح نیست از دو راه یکی بجهة علم تعیین مدت و ثانی بجهة عدم بذل کل ثمن
را اگر موجل نبوده بلکه مراد این بوده باشد که نصف دیگر را وقتی که پنبه را بیاورد بتمامه گرفته باشد
عیب ندارد پنبه را باید بدهد س زید بعضی املاک را بیع شرط بعمرو نموده و خالد ضامن درک
مبیع شده که هرگاه مال غیر بیرون بیاید از عهده برآید یا این نوع بیع شرط صحیح است یا ضمانت یا انکه
صحیح نیست و بیع شرط هم مجوز است و بعد از انکه صحیح باشد و مبیع مال غیر باشد ضامن باید که از عهده
برآید یا نه ج هرگاه خالد در ضمن عقد لازمی بر خود لازم نموده باشد که هرگاه مبیع مال غیر بوده
باشد از عهده ثمن برآمده باشد صحیح و وفا بر ان لازم است و همچنین در صورتی که بعنوان عهد
شرعی بر خود لازم نموده باشد باید عمل بمقتضای ان لازم است یعنی هرگاه مبیع مشخص شود که مال
غیر بوده و بایع ماذون در مبایعه نبوده و مالک امضا ننموده بر خالد لازم است که از عهده ثمن
برآمده باشد و هرگاه در ضمن عقد لازمی یا عهد شرعی نبوده باشد بلکه محض وعده بوده باشد

در اینصورت اگرچه حکم باین که لازم است در صورت استحقاق غیر خالد از عهده ثمن برآمده باشد مشکل
لکن شکی نیست که راجح بلکه احتیاط در حق خالد اینست که از عهده ثمن برآمده باشد پس
هرگاه زید با عمرو دو قلم دادنی باشد یکی بیع شرط داشته باشد و دیگری نداشته باشد و زید
مدیون بخواهد رساننده باشد و گوید عمرو این تنخواه را از بابت بیع شرط داده ام و عمرو میگوید که
مرا از بابت طلب دیگر محسوب داشته ام آیا معتبر کلام مدیون است یا صاحب دین جواب آنکه چند قسم است
اول آنست که مدیون در حین ادای دین میگوید که فلان وجه را از بابت وجه شرط بیع میدهم و صاحب حق هم
حق میگوید که از بابت دیگر محسوب میدارم و مدیون راضی نشود بلکه گوید که مرا از بابت شرط بیع
میدهم در این صورت معتبر قصد و نیت مدیون است و کلام صاحب حق مسموع نیست ثانی آنست که
مدیون ادعا مینماید که فلان وجهی که سابق داده ام و صاحب حق منکر است میگوید از آن بابت نداده در
وقت محتاج بمرافعه و بینه و اقامه است و بمحض ادعای زید کلام او مسموع نیست پس سلم روغن و پیه و گوشت
چه صورت دارد جواب اما روغن و پیه ظاهر اینست که بیع سلم در آنها بی عیب بوده باشد و اما گوشت
پس مصرح بر دن نزد فقها اینست که سلم جایز نیست پس بیع معاطات را بیان فرمایند جواب بیع
معاطات نیست بیع معاطات است این بیع بیعی است که صیغه نداشته باشد لکن شرط بیع همه محقق بوده
باشد غیر از صیغه پس غنا نمودن در مرثیه جناب اباعبدالله ع چه صورت دارد جواب حرام و موجب
عقوبت است در آخرت خواه در مراثی بوده باشد یا غیر مراثی پس زید متاعی از عمرو نسیه خرید دفعی
از برای آن ثمن قرار دادند چه صورت دارد جواب داستند عالم آنکه شقوق آن از فروختن بنقد یا نسیه و محسوب
داشتن ما فی الذمه و فروختن ما فی الذمه موجل چه صورت دارد و مراد هرگاه عمرو از بیع و صلح
ثمن مؤجل بوده باشد چه حکم دارد و هرگاه قدری از ثمن نقد بوده و قدری نسیه چه صورت دارد
جواب در صورتیکه متاعی از مال [illegible] نسیه و بخواهد نفعی بثمن قرار داده باشد اسلم شقوق آنست که
قیمت نقدی آن متاع را ملاحظه نموده آن نفع را علاوه آن قیمت نموده عقد را بر آن واقع سازند پس
هرگاه شیره نجس یا بعضی موش در آن افتاده باشد میتوان به یهود یا نصاری یا مجوس داد بدون اطلاع
آنها در نجاست یا نه جواب ظاهر اینست که مبایعه چنین نجسی از مسلم جایز نیست خواه مشتری مسلم باشد
یا کافر فرقی ما بین آنکه اعلام نماید یا نه نیست پس هرگاه مسلمی یا شیعه با آنکه اطلاع دارد که شیره
نجس شده و با وجود این میخرد چگونه است جواب مبایعه نجس که قابل تطهیر نبوده باشد جایز نیست خواه
مشتری عالم بوده باشد یا نباشد مگر روغن نجس بجهت سوزانیدن که جایز است پس هرگاه کسی
ملکی بفروشد به بیع شرط بمدتی منافع ملک در بین مدت خیار با بایع است یا مشتری جواب ظاهر اینست
که مال المشتری است پس هرگاه زید یک تومان پول بعمرو بدهد بعنوان قرض بمدت معین یک
سال یا شش ماه و بلند یا کم با او بدهد و یکمن روغن از او بخرد بقیمت مثلا آن یا بیع و قرض صحیح

است

باخبر مسئله دیگر آنکه شخصی مبلغ معینی پول بدهد بعمرو بعنوان مضاربه عمرو پیش از عمل آیا ربح مال
المضاربه را میتواند بهمان شخص بفروشد یا نه جواب هرگاه قرض باین شرط بدهد مثل اینکه گوید مبلغ
یکتومان بتو قرض میدهم بشرط آنکه یکمن روغن را بمن بفروشی بیک عدد روپیه در اینصورت
جایز نخواهد بود اما هرگاه شرط ننماید ظاهر اینست که عیب نداشته باشد و بیع ربح مال المضاربه
قبل از عمل صورت ندارد از چند راه اول آنکه مبیع میبایست مشخص و معین بوده باشد در صورت مفروضه
مشخص و معلوم نیست ثانی آنکه ربح مال المضاربه مشترک است ما بین عامل و رب المال پس کل ربح
مشترک خواهد بود ما بین دو نفر و مبایعه مال شخص بخود آن شخص صورت ندارد پس زید
معینی جو از عمرو بعنوان قرض گرفته که رد مثل نماید و بعد عمرو مادیان زید فروخته بموعد معینی
و جو نزد زید و تنخواه مادیان نزد عمرو مانده و تا حال قیمت جو را با یکدیگر مسعر نکرده اند و در این
مدت [illegible] بجائی رسیده است الحال زید جو را بعمرو باید رد نموده و تنخواه خود را
گرفته باشد یا آنکه قیمت وقتی که موعد تنخواه مادیان بوده و نداده است باید محسوب شود و چنانچه
عمرو ادعای جو را نموده باشد و زید نداده باشد باید قیمت وقت مطالبه محسوب دارد یا نه جواب
در صورت مسطوره زید مستحق از مطالبه جو میباشد که داده یا قیمت آن در حین محاسبه و عمرو مستحق
قیمت مادیان است پس هرگاه زید بوکالت ورثه ملکی [illegible] بعمرو بیع نماید و وجه
وکیل گرفته و حال ورثه منکر شده اند که ملک را بفروخته ایم آیا شرعا ورثه را میرسد که ادعا بعمرو
نمایند در صورت ثبوت وکالت یا نه جواب بر فرض ثبوت وکالت و شرایط آن از قبیل بلوغ و عقل
و غیرهما و تحقق مبایعه به نهج معتبر در شرع بیع صحیح و مبیع مملوک عمرو خواهد بود پس
هرگاه زید خانه بیع شرط نموده و خانه مشهور باشد که خانه زید است و زید ولدی دارد
که ادعا مینماید که خانه از والده منست یا باید که از [illegible] ثابت نماید یا ادعای حقیقت میتواند
کرد جواب خانه هرگاه در تصرف زید بایع بوده باشد و زید آن خانه را در معرض مبایعه در آورده
باشد آن بیع بمقتضای قواعد شرعیه محکوم بصحت است خصوصا در صورتیکه مشهور و معروف
بوده باشد که خانه مال او است چنانچه مفروض در سؤال است و ولد زید یا دیگری بعد از تحقق
مبایعه و انتقال بدیگری ادعا نماید [illegible] که خانه مال منست این کلام از او مسموع نیست
بلکه محتاج بمرافعه شرعیه و اقامه بینه است پس اطفال ارامنه عیسوی را که اهل کتاب انجیل
اند در تاراج آقا محمد خان از تفلیس اسیر نموده اند و بشرف اسلام مشرف شده اند و غیر
گرجی میباشند یعنی ارمنی الاصلند که صاحب کتاب انجیل بوده باشند در اینصورت موافق شریعت
نبوی بیع و شری میتوان نمود یا نه جواب جمیع فرق کفار خواه صاحب کتاب بوده باشند یا نه در
صورتیکه تحت اهل اسلام و مطیع آنها نبوده باشند بیع و شرای آنها جایز است بعد از آنکه

یکی از مسلمانان مالک انها شد مملوک او میشود ما دامیکه او را ازاد ننموده است هر کس که نخواهد
میتواند فروخت س بعضی از اشخاص معاملاتی میکنند با جمعی مثلا ده ریال میدهند بیست
من برنج شاه شیر میخرند بوعده یکسال که ثمن معجل و مثمن موجل و بیعی میکنند از بایع بازای
بیست من شیره موجلی ایا بیع کردن بازای ثمن موجلی صحیح است یا نه ج اگر مبایعه بطریق بیع شرط
متعارف بوده باشد که بایع در صورتی که رد مثل ثمن نمود اختیار فسخ مبایعه را داشته باشد این
باتاجیل ثمن منصور نیست و اگر باین نحو نیست بلکه ملک معین مشخص را میفروشد بمبلغ ده من
شیره و بعد از انقضای مدت مثلا بده روز شرط دیگر انکه هر گاه بایع در راس موعده من شیره
را داد مختار و مسلط بر فسخ مبایعه ثانیه بوده باشد و الا فلا بیع لازم باشد باینحو عیبی است
ظاهرا س سید عبدالله نامی تازه امده در سمت چهار محال و خود را بشاگردی مثلا از زمان
سابق منتسب ساخته و پاره از مسایل را که در انجام مردم از او سؤال نموده اند و ایشان جواب گفته
اند از جمله انها سؤال نموده اند که ایا پیه میته حیوان ماکول اللحم که از قبیل گوسفند و گاو بوده باشد
میتوان خورد یا نه جواب فرموده اند که میتوان خورد و این حکم را مستند بعلماء زمان عالی مینمودند
در میان اهل چهار محال باین تقریب اغتشاش غریبی بهم رسیده حکم را بیان فرمایند ج اولا
حقیر این سید عبدالله نام نمی شناسم که کیست و ثانیا نمیدانم انچه جناب سید نقلی نموده اند خود
از ان سید استماع نموده اند یا دیگران جعل بر ان سید نموده اند یا اشتباه نموده مجملا انچه نقلی
شده که سید عبدالله نام گفته که اکل پیه میته ماکول اللحم جایز و حلال است و این مطلب را
نسبت باین خادم شریعت مطهره داده روح من از این خبر ندارد و اکل ان حرام است قطعا بلکه احدی
از علمای شیعه قایل بجواز اکل لحم و شحم میته اگرچه ماکول اللحم باشد نشده در حالت اختیار بلی انچه
فقها قدس الله تعالی ضرایحهم حکم فرموده اند جواز استصباح یعنی سوزانیدن روغن نجس است
و این حکم مختص روغن است که پاک باشد بعد از ان نجاست عارض او شود و شحم میته اگرچه از
ماکول اللحم بوده باشد چنین نیست بلکه اجزای میته که محل حلول حیات باشد از این حیثیت که جزو
میته است نجس است و اما انتفاع از ان خواه در اکل یا غیر اکل مثل استصباح و سوزانیدن بوده
باشد جایز نیست اگرچه زیر اسما بوده باشد یعنی در تحت سقف بوده باشد مجملا این چنین
مطلبی از غرایب زمان و عجایب دوران است بلکه موجب مواخذه شدید خالق ارضین و سموات
است نعوذ بالله سبحانه من غضبه و من هوی النفس الامارة فانهما مهلکة و مضلة الا ما رحم ربی
انه رحیم ودود س زید ملکی را موافق حدود و اوصاف معلومه در قباله بعمرو بطریق مبایعه
منتقل نموده بمبلغ معین و اجرای صیغه شده و اخذ وجه را نموده و ملک را از قرار حدود
و وصف بتصرف مشتری نداده و اگر این ملک در تصرف غیر است و نزاعت نمایند یا شرعا

بایع باید ملک را بتصرف شرعی مشتری دهد یا نه و در صورتیکه مشتری مبیع را بعوض قلیلی از ثمن
بر بیع خیار در مدت معین بزید فروخته باشد با وجود انکه مبیع را کلا بتصرف مشتری نداده است
در اینصورت ایا مبایعه مذکوره قطعیه و مبایعه خیاریه صحیح است یا باطل ج تصرف دادن مبیع موقوف
علیه صحت مبایعه نیست بلکه بعد از مبایعه یعنی اجرای صیغه هر گاه شرط تاخیر نشده باشد
بر بایع لازم است که تخلیه ید از مبیع نموده بتصرف مشتری بدهد و قبل از انکه مبیع در تصرف
مشتری یعنی در تحت ید او در اید هر گاه مقداری از مبیع بمبایعه شرطیه یا قطعیه بکسی منتقل نماید
بی عیب است س هر گاه زید و عمرو در خصوص بیع و شرای عقاری فیمابین خود نه با صیغه شرعیه
فارسی که زید گوید فروختم و عمرو گوید خریدم بعد از گفت و شرایط وجه قیمه عادله از که در ان
میعاد چند وقت قیمه ملک من بود را از عمرو اخذ نماید و بهمین صیغه طی گفتگو نموده عمرو
رفته بنداری قدر معینی از وجه که نقد قرار یافته و باز خاطر جمع نموده و خود را مالک ملک
دانسته بعد از اجرای صیغه شرعیه فارسیه رفته ملک را بدیگری فروخته ایا این صحیح است
یا نه ج هر گاه تعیین ثمن نموده باشد باین نحو که بایع گفته فروختم به پنجاه عدد روپیه دو
مثقالی و هم چنین مبیع را تعیین نموده باشد و قرار داده باشند ثمن معین را تا دو ماه داده
باشد باین نحو و بنا بر مذکور شده باشد که بایع گفته این دکان را مثلا بتو فروختم به پنجاه عدد
روپیه دو مثقالی و در ضمن ان شرط نموده که همان مبلغ را بعد از انقضای دو ماه بالاتصال تسلیم
نموده باشی و مشتری گفته باشد همان چیز را خریدم بهمین مبلغ و بهمین شرط و متمکن از صیغه
عربی نبوده باشد بیع صحیح و عمل بمقتضای ان لازم است و قبل از انقضای موعد اگر بدیگری منتقل
نماید باطل و صحیح نخواهد بود س هر گاه زید خانه معینه خود را بثمن مبلغ نه تومان
و هشت هزار دینار بیع شرط کند و عمرو مشتری دو تومان و هشت هزار دینار ثمن مبایعه
خیاریه را نداده ایا چنانچه مدت خیار منقضی گردد مبایعه خیاریه که تمام ثمن رسیده لزوم
می یابد یا نه ج هر گاه خیار فسخ را بایع مشروط کرده باشد برد کل ثمن و دو تومان یا بیشتر یا کمتر
باقی مانده باشد بایع مسلط بر فسخ نمیباشد اختیار با مشتری است لکن این در صورتیست که
بایع معترف باشد بر اشتری بنحو مسطور مجملا در صورت صدق مرقوم بایع اختیار فسخ ندارد
لکن سهل امریست مشتری وجه را گرفته مبیع را انتقال نماید ببایع س مزرعه خرابه
بایره را از زیدی که خود را مالک بالاستحقاق از مزرعه میدانست بعمرو وی فروخت و عمرو
مشتری حسب المبایعه واقعه بتعمیر و تنقیه مزرعه معینه مشغول گشته چاهی چند از
ان قنات را تنقیه نموده در خلال این احوال بکری از خارج کار کنان عمرو مشتری را از تعمیر
و تنقیه قنات مزبور ممانعت نموده ادعا مینماید که مزرعه مزبوره مال من است و ما بوهبه من

اراضی مزرعه مزبوره را متصرف بوده ام و تصرف بکر مدعی باقرار و اعتراف خود و اطلاع و تحقیقات
اهالی و سکنهٔ آن سرزمین منحصر بهمین قدر است که تقریبا بیست سال قبل از این بعضی از
از مزرعهٔ بایره که مسمی باحمدآباد است آورده و در بعضی از اراضی مزرعهٔ بایرهٔ مزبوره قلیل
زرع کشتی نموده باز مزرعه مزبوره را بحالت سابقه و بایر گذاشته و رفته بیان فرمایند که
همین قدر از تصرف مدعی مزبور در کل مزرعه مزبوره ذو الید میباشد یا نه در صورتیکه
ذو الید نباشد آیا این نحو از ذو الید بودن اثبات مالکیت او بالفعل و الان میشود یا نه و نیز
بیان فرمایند که زید بایع میتواند مدعی بدعوای بکر مدعی شود یا نه و چنانچه بتواند که
از عهدهٔ اثبات ادعای خود بر نیاید بکر را میتواند قسم داد یا نه و نیز بیان فرمایند که در این
دعوی بکر مدعی فساد بیع زید است یا نه و بر تقدیریکه مدعی فساد بیع باشند ذو الید بودن
او بتصرف بیست سال قبل از این اثبات این فساد میکند یا اثبات این فساد منوط بثبوت مالکیت
بالفعل بکر است ج طی امثال این امور که در آن دعوی و نزاع است ممکن نیست مگر مرافعهٔ
شرعیه لکن من حیث البحث و التکلم فی الجمله چنین است که بمقتضای قواعد شرعیه بیعی که از مسلمی
صادر شده محکوم است بصحت مگر در صورتی که کسی که مدعی فساد است اثبات فساد آن
نماید و آنچه در استفتا قلمی شده که مدعی مالکیت کل مزرعه مستمسک باین است که مزرعه متصرف
میباشم و اعتراف مدعی ثابت است همین قدر است و پس در این صورت اگر آن کسی که داخل مزرعه
متصدی بیع کل مزرعه شده اگر تصرف او بعد از تصرف این مدعی در کل مزرعه بزراعت یا اجاره
دیگری ثابت بوده باشد مبایعه که شده محکوم بصحت است زیرا که سابق بر تصرف بایع بوده مقتضی
فساد بیع نمیشود بلکه مدعی فساد میباید اثبات ملکیت در حال نماید و اگر چنین تصرف آن
شخص بایع ثابت نبوده باشد پس اگر مدعی مالکیت این شخص بایع را قبل از تصرف خود مسلم
داشته باشد یا اصل تصرف او را مسلم داشته باشد یا احدهما ثابت بوده باشد اگر چه آن شخص
مدعی انکار نماید در چنین صورت تصرف آن شخص متصرف در بعضی قطعات مزرعه قرینه در صورتیکه
فساد آن مشخص نبوده باشد حکم بمالکیت متصرف میشود در خصوص قطعهٔ متصرف فیها نه قطعات
دیگر پس چنین تصرفی قابل این نیست که رفع استحقاق مستحقان قطعات دیگر نماید پس مبایعه در آن
قطعات در صورت مسطوره محکوم بصحت خواهد بود و مشتری نظر بتبعض صفقه مختار در فسخ بیع
خواهد بود و اگر شخص مدعی در تصرف کل مزرعه بوده باشد و این مطلب در نزد حاکم شرع
به بینهٔ شرعیه معتبره ثابت نماید و تصرف بایع بعد از تصرف آن شخص ثابت نبوده باشد عمل بمقتضای
آن تصرف است و قبالهٔ قدیمه قابل معارضه با تصرف جدید نیست لکن این همه بطریق فرض است و تشخیص
امر چنانچه در اول قلمی شد موقوف بمرافعه است و هو العالم بحقایق احکامه س چه میفرمایند

دراین

در این مسئله شرعیه که تغنی که در شرع حرمت آن وارد شده است کدام است و بنا بر تقدیر حرمت
آن آیا عموما میباشد یا آنکه در بعضی مواضع استثنا شده است مواضع استثنا را با حقیقت غنا
بیان فرمایند یا غنا در قرآن جایز باشد یا نه ج غنا بنا بر مشهور و معروف بین فقها ترجیع صوت
مع الطرب به ترجیع عبارت از تکریر و گردانیدن صوت است در حلق و طرب حالتی است عارض انسان میشود که
منشاء سرور بوده باشد یا حزن هر صوتی که جامع این دو صفت بوده باشد یعنی ترجیع مع الطرب
آن را غنا میگویند و حرمت آن از جملهٔ امور مسلمه است خواه در اشعار بوده باشد یا مراثی یا در غیر آن
در قرآن بوده باشد یا در اذکار و در جمیع اینها حرام بلکه از جملهٔ کبایر است استثنای در آن نشده مگر
خوانندگی که از برای سرعت سیر ابل میشود این بنا بر مشهور ما بین فقها مستثنی است و ما عدای آن
حرام و موجب عقاب است س زید از عمرو تنباکو خرید بوعده یکسال و تمسک داد و در تمسک تنخواه
طلب عمرو را از زید باین نحو ریال دو مثقال شش نخودی قید کرده و در راس موعد عمرو از زید مطالبه
طلب خود نمود زید جمیع طلب عمرو را باجاقلو شمرده داده عمرو هم باجاقلو را تصرف کرده قبض رسیدگی
طلب خود را بزید داد که فلان مبلغ از بابت طلب خود بموجب تمسک خود دریافت کرد بعد و زید آن
عمرو را ضبط نمود و ادعای رد تمسک نکرد بعد از مدتی عمرو و امثله ادعا کرد که تو ریال مذبور
بودی باجاقلو دادی حال تفاوت ریال باجاقلو بمن بده ج ثبت در تمسک مناط اعتبار نیست
بلکه معتبر وقوع عقد است بر ثمن مشخص پس اگر عقد واقع شده باشد بریال دو مثقال شش نخودی
البته ذمهٔ مشتری بهمچنین ریال مشغول میشود در وقتی که اشرفی باجاقلو را اگر در آن وقت عدد اشرفی
مثل حال بود که هر عددی معادل شش روپیه دو مثقالی است پس در این وقت اگر بمصالحه امر ما
بین طرفین منقضی شده باشد باین نحو که مشتری گفت طلبی که از تو داشتم آن را مصالحه کردم بتو باین
باجاقلو در این وقت بعد از این مصالحه مطالبه ما به التفاوت نمیتواند نمود و اگر چنین نشده
باشد محض گرفتن باجاقلو بوده باشد و اسقاط ما به التفاوت به بعضی از انحاء معتبره در شریعت
مطهره ننموده باشد ظاهر این است مطالبهٔ ما به التفاوت را میتواند نمود اگر چه بعد از قبض
دادن و تصرف نمودن در تنخواه بوده و هو العالم س زید صد من شیره فروخته بعمرو تا مدت
معینی بعد از انقضای مدت شیره را با ظرف خیک آورده و کشیده بعمرو داده و حال عمرو مطالبه
عوض خیک شیره میکند یعنی وزن خیکها زید میگوید که خیکها را بمن بده تا شیره بتو بدهم
آیا عمرو میتواند که خیکها را ندهد ج مشتری مسلط مطالبه همان مقدار شیره اگر در حین
العقد صیغه بر آن جاری شده مسلط بر مطالبهٔ ظرف شیره نیست بر بایع لازم است همان
مقدار شیره را تسلیم مشتری نماید بر مشتری لازم است ظرف شیره را در صورت مطالبه تسلیم بایع نماید
س دهل زدن در تعزیهٔ جناب سید الشهداء و شبیه بیرون آوردن چه صورت دارد ج

اما دهل زدن پس جایز نیست خواه در تعزیه جناب سید الشهدا بوده باشد یا در غیر تعزیه
و اما شبیه پس حکم آنحال مشخص چیز نیست س زید در ایام حیوة خود املاک خود را
بعمرو مبایعه شرطیه نموده باین طریق که تا مدت معین هرگاه ثمن و سایر اعواض را رد بمشتری
نماید فسخ مبایعه با زید بوده باشد و قبل از انقضاء مدت خیار زید متوفی شده و اولاد
او صغیر بوده و کسی که متصدی امور ایشان بشود نبوده و مدت خیار منقضی شد آیا در این
صورت اولاد زید بایع را میرسد که بعد از بلوغ رد تنخواه را بسوی عمرو نموده فسخ مبایعه را نمایند
ج بعد از انکه مدت خیار منقضی شده و رد مثل ثمن بمشتری نشده باشد ورثه را انتزاع ملک
از مشتری نمیباشد خواه صغیر بوده باشد در اوان موت بایع یا کبیر مجملا بعد از انقضاء خیار و
عدم رد مثل ثمن بمشتری مبیع ملک لازم مشتری است و ورثه را تسلطی بر او نیست بلکه رد نمودن
در چنین صورت موکول برضا و مروت اوست س شخصی مثلا شغل و کسب او نعل بند است آهن
میخ بوزن و بعدد میفروشد مثلا یک زوج نعل میفروشد بصد دینار و یا نصد زوج دیگر
همان طریق میفروشد و در اینها زیاده و نقصان بحسب وزن میباشد اگر مقصود او اینست که اصل
آهن را بوزن میخ و نعل را بغیر وزن میفروشد چنین معامله چه صورت دارد جواب آن اینست که
عیب ندارد اگر مقصود اینست که نعل اسب مثلا مقدار معینی از آهن متعارف است و هم چنین نعل
قاطر و نعل الاغ و این شخص عمدا آهن را کمتر قرار میدهد از متعارف و مشتری چنین اعتقاد دارد
که بطریق متعارف است ظاهر اینست که اگر معهودیت مقدار معین در هر یک از اصناف ثلث ثابت باشد
و مشتری چنین اعتقاد داشته باشد که بطریق معهود است و در واقع چنین نبوده باشد چنین بیع جایز
نیست و اما هرگاه معهودیت مقدار معین ثابت نباشد لکن مختلف اتفاق می افتد بعضی
کمتر است در وزن و بعضی زیادتر در چنین صورت نظر باینکه آنچه مشاهده میکند میخ و نعل ظاهر
اینست که اختلاف در وزن در مثل این صورت عیب نداشته باشد س چه میفرمایند
علمای امامیه و فقهای اثنا عشریه که شخصی علم دارد براینکه عامل قلمکار کافر است و نجس
میباشد و بعد از شستن ظاهر خواهد شد الحال با نجاست میتواند با مسلمان بیع نماید
یا نه و حال آنکه در وقت بیع اطلاع بدهد که این مال نجس است و باید طاهر کرد و اگر نتواند
بیع نمود ضرر کلی بایتام و فقرا خواهد رسید بسبب انکه مال مرحوم میرزا عبد الکریم که قلمکار
میباشد در محیلی بند بهمین حالت است و اگر بخواهد بشوید و بیع نماید در نظر مشتری
جلوه نمیکند و نصف قیمت آن نخواهند خرید تکلیف این شخص بچه نوع است و اگر راه دیگر
هم در وقت بیع بجهة این شخص بمصالحه یا نوع دیگر داشته باشد تعلیم بفرمایند که بسیار محل
حاجتست و الحال بخصوص بیع و شرای بعضی اجناس که مثل قلمکار میباشد معطل میباشند ج

تفصیل در مسئله مبایعه نجس اینست که هرگاه نجس العین بوده باشد مثل خمر و خنزیر و میته
و نحو آنها صحیح نیست مگر بعض اقسام کلب مثل کلب صید یا کلب زراعت مجملا اشکالی در عدم
جواز بیع نجس العین نیست و اشکالی در بطلان چنین مبایعه نیست مگر در بعض اقسام کلب
مثل کلب گله و صید و زراعت و اما هرگاه نجس العین نبوده باشد بلکه نجاست عارض
شده باشد این بر دو قسم میشود یک قسم آنست که قابل تطهیر نیست مثل اجسام مایعه مثل شیر
و دوغ و ماست و نحو اینها این قسم نیز مبایعه ان جایز نیست خواه اعلام مشتری نماید یا ننماید
مگر روغن نجس در صورت اعلام بنجاست آن بیع آنرا تجویز فرموده اند بجهة سوزانیدن
زیر آسمان و اما هرگاه قابل تطهیر بوده باشد مثل قلمکار و نحو آن این قسم در صورت اخبار بایع
بنجاست آن بیع آن جایز است و با عدم اخبار جایز نیست س چه میفرمایند بخصوص اینکه
زید بهندوستان تنخواهی فرستاده در نزد عمرو که از برای او قلمکار خریداری کرده و در نزد بکر که
در بوشهر میباشد ارسال دارد و بکر بعد از رسیدن قلمکار باشخاص متعدده فروخته و تنخواه
از او وصول کرده بعد تنخواه را بزید که مالک مال است داده و بر زید علم حاصل شده که مهر کش
این قلمکار کافر بوده و قلمکار نجس شده و الحال عین قلمکار باقی نیست و اشخاصی که خریده بودند
بمصرف فروش رسانیده اند این تنخواه از برای زید چه صورت دارد و تکلیف زید چیست و اگر
باید این تنخواه را باشخاصی که خریده اند پس بدهند خانه زید خراب خواهد شد بسبب اینکه قلمکار
در میان نیست و آنها که قلمکار را خریده اند بمصرف رسانیده اند الحال تنخواه را باید بدو عوض
پس بدهد و اکثر معاملاتی که واقع میشود صورت این خواهد بود و وقتی که بکنه آن برسد موجب
عسر و حرج میشود و سد باب معاملات خواهد شد بینوا توجروا ج آنکه مشخص شده که
وکیل زید که در بندر بوشهر بود عالم بود بنجاست قلمکار در صورت علم او بنجاست آنچه معلوم
زید شده که وکیل عالم بحقیقت حال اعلام مشتری ننموده بوده مجملا در صورت مسطوره دیگر
که صاحب تنخواه بوده حرجی نیست و الله العالم بحقایق احکامه س زمین مفتوح العنوه
است یا نه پس فرضی که مفتوح العنوه باشد کسی او را عمارت کرد بعد از او فوت شد عمارت
او خراب شد و او وارث دارد و دیگری آمد و او تصرف کرد بر او ورثه او ولی میرسد که بگویند این
زمین در تصرف ما بوده بما میرسد ج مفتوح العنوه بودن ثابت نیست بلکه ظاهر اینست
که نبوده باشد بنابراین هرگاه ملکی در تصرف مسلمانی بوده باشد مادامی که شخص متصرف
یا وراث و معلوم بوده باشد و مدعی ملکیت بوده باشد دیگری تصرف نمیتواند نمود با
عدم اذن متصرف اگر چه عمارات او ابنیه در آن منهدم شده باشد و اما هرگاه ملک متصرفی
نبوده باشد و مالک آن معروف نبوده باشد در چنین صورت از ملک انتقال میباشد مختص بامام

مخالف نیست تصرف بجهة شبهه ایشان جایز است س — زید عمرو را وکیل نمود که فلان جنس را
بجهة من بفروش و عمرو همان جنس را میتواند بقیمتی بجهة خود بخرد که دیگران از آن قیمه زیاده
نمیخرند ج نظر باینکه تصرف در مال غیر موقوف باذن مالک است کلام مالک که تو وکیل منی
این مال را بفروش منصرف باین نمیشود که بجهة خود خریده باشد پس وکیل در صورتیکه وکیل در
فروش مال بوده باشد بنحو مذکور ظاهر اینست که نمیتواند بجهة خود ابتیاع نماید پس در صورت
وکالت بنحو مسطور هرگاه مال موکل را انتقال بخود نماید بعنوان بیع مبایعه بمقتضای وکالت نشده
خواهد بود بلکه فضولا واقع شده خواهد بود موقوف بامضای موکل است بعد از اطلاع بلی
درچنین صورتی هرگاه بدیگری بفروشد بعد از آن از آن شخص مشتری باز شخص وکیل بخرد
در صورت رضای مشتری آنوقت بی عیب خواهد بود لکن از محل کلام خارج میشود و در صورت
عدم جواز که مذکور شد فرق نمیکند که متصدی طرفین عقد خود وکیل شود باینحو که القای
ایجاب از جانب موکل نماید و قبول از جانب خود یا خود وکیل متصدی نشود مثل اینکه ایجاب را از
جانب موکل خود وکیل متصدی نشود و دیگری را از جانب خود وکیل نماید که متصدی قبول شود یا
بعکس باینحو که دیگری را از جانب موکل وکیل نماید در اینکه متصدی ایجاب شود در صورت اذن
در توکیل غیر و خود وکیل متصدی قبول شود از جانب خود بجمله مسئله مفروضه بچهار صورت میشود
وکیل خود متصدی ایجاب و قبول شود یا دیگری را وکیل نماید در اجرای ایجاب و قبول یا متصدی
ایجاب خود شود و متصدی قبول دیگری بوکالت آن شخص یا بعکس در هیچیک از اقسام اربعه مذکوره
مبایعه صحیح نخواهد بود اینها در صورتی نیست که تصریح باین از موکل نشده باین نحو که اگر خود
خواستی خریده باشی بجهة خود مأذونی یا عمومی که در قوه تصریح بوده باشد درچنین صورت
بی عیب خواهد بود خصوصا در صورتیکه متصدی طرفین عقد متعدد شده باشد س — زید عمر را
وصی کرده و متوفی شد و عمر و خالد را وکیل نمود که اجناس زید موصی در بلادی که مسلط
بفروش رساند حال خالد میتواند که از این اجناس بعضی را بجهة خود بخرد بقیمتی که دیگران
دیناری از آن زیاده نمیخرند این مسئله را مفصلا بیان فرمایند ج وصی ظاهر اینست
مال الموصی را منتقل بخودش میتواند نمود بقیمتی که دیگران میخرند یا زیاده از آنها و وکیل وصی
ظاهر اینست که نتواند نمود باین معنی وصی کسی را وکیل نمود که اموال الموصی را فروخته باشد و وکیل
وصی درچنین صورت نمیتواند مال الموصی موکل خود را بمحض این وکالت منتقل بخود نموده باشد
مگر در صورتی که تصریح از وصی باشد یا عمومی که در قوه تصریح بوده باشد بجهة الاحکم و
کیل وصی در مال الموصی حکم وکیل وصی است در مال وصی نه حکم وصی است در مال الموصی
س — زید مثلا از اصفهان نخواهی در کلکته نزد عمرو ارسال میشناید و علم دارد که نیل

بجنس

بجنس میباشد یا این علم بعمرو مینویسد که نخواه مرا نیل خریده و بفرست عمرو هم بنا بر خواهش
زید نیل بجنس را خریداری نموده و از برای او میفرستد یا در اینصورت مشغول ذمه نخواه زید میباشد
یا نه مسئله دیگر اینکه زید با علم بنجاست نیل از اصفهان در کلکته بعمرو مینویسد که
فلان قدر نیل بجهة من فرضا خریداری نموده بفرست و عمرو هم بنا بر خواهش زید با علم بنجاست
نیل نیل را بوعده خریده ارسال داشته حال عمرو مستحق مطالبه نخواه قیمه نیل که فرضا بنا
بر وکالت زید خریده بوده میباشد یا نه و دیگر اینکه زید از اصفهان بجهة عمرو قلمی نموده که نیل
خریداری نموده بفرست و عمرو مثلا علم دارد که زید اطلاع از نجاست نیل نداشته و توهم
که نیل بجز و نیل پاک در کلکته ممکن نبوده باشد در اینصورت میتواند که عمرو بنا بر خواهش
زید نیل خریده ارسال دارد یا نه ج از مسئله اولی یعنی با علم صاحب نخواه از نجاست نیل
هرگاه وجهی از برای عمرو نماید که وکیل و مأذونی از جانب من که نخواه مرا بدهی بازای آن
نیل بجس درچنین صورت که عمرو حسب الخواهش صاحب نخواه معمول دارد اشتغال ذمه
در حق او ثابت نیست و اما جواب از مسئله ثانی که با علم بنجاست نیل کسی را وکیل میکند
که بعنوان نسیه نیل نجس را بجهة او ابتیاع نماید و وکیل هم بمقتضای خواهش موکل عمل نمود
میگوئیم آن نیل نجس اگر قابل تطهیر بوده باشد مثل اینکه آن نیل را در ظرفی وارد و
از ظرفیت آب نیل داخل آب جاری نمایند و با همه اجزای آن نفوذ نماید بعد از آن از آب اخراج
نمایند درچنین صورت معامله صحیح البته مسلط بر مطالبه ثمن از موکل خود هست و
اما هرگاه فرض کنیم که قابل تطهیر نبوده باشد در اینصورت اصل معامله باطل خواهد بود
و صاحب نیل بمقتضای شریعت مطهره مسلط بر مطالبه ثمن از وکیل نیست و همچنین وکیل
نسبت بموکل خود و اما هرگاه فرض شود که وکیل قدرت بر تخلف ندارد باین معنی که جبرا و قهرا
از او میگیرند در اینصورت حکم به تسلط وکیل بر مطالبه ثمن از موکل خالی از اشکال نیست
ممکن است که تفصیل داده شود ما بین کسی که عالم بوده باشد باینکه قابل تطهیر نیست و
بیع چنین چیزی جایز نیست درچنین صورت وکیل مطالبه از موکل نتواند نمود اگرچه
قهرا مال الله نیل از او بگیرد چه این ضرری است خود بر نفس خود وارد آورده است و میان
جاهل با آنچه مذکور شد و حکم در اینصورت چنین بنا شد یعنی مسلط بر مطالبه ثمن از
موکل خود بوده باشد با امکان اشکال در آن و اما جواب از مسئله ثالثه که وکیل عالم
است بنجاست نیل و عالم است باینکه موکل او عالم است بنجاست آن نیل پس تفصیل مذکور
در اینمقام نیز جاری است باینحو که اگر عالم است باینکه قابل تطهیر هست خریدن آن جایز باشد
و اگر عالم باشد باینکه قابل تطهیر نیست مبایعه آن جایز نبوده باشد س — معامله طلا

بانقره یا برعکس که مثلاً ده تومان اشرفی بدهند و دوازده تومان روپیه یا زیاده و کم بگیرند
یا اینکه ده تومان روپیه بدهند دوازده تومان اشرفی بگیرند صحیح است یا نه و مؤجل و معجل آن
تفاوت دارد یا نه ج اگر بطریق بیع بوده باشد تفاوت مابین مؤجل و معجل هست نظر باینکه
در بیع نقدین قبض در مجلس یعنی قبض قبل از تفرق متعاقدین از هم دیگر شرط صحت عقد است لهذا
هرگاه ده تومان اشرفی را زید بعمرو بفروشد بدوازده تومان روپیه و قرار دهد که ده تومان را بعد
شش ماه بکر مثلاً داده باشد مبایعه باطل خواهد بود و اما هرگاه معجل بوده باشد یعنی ده
تومان اشرفی را بفروشد بدوازده تومان نقد باین معنی که قبض محقق شود قبل از تفرق متعاقدین
از هم دیگر صحیح خواهد بود و اما هرگاه بطریق صلح بوده باشد ظاهر اینست که معجل و مؤجل
هر دو صحیح خواهد بود مثل اینکه بعمرو میگوید ده تومان اشرفی بتو مصالحه مینمایم بدوازده
تومان روپیه زر قرار عددی دو مثقالی در یکهزار و دویست و پنجاه دینار و در ضمن عقد شرط
مینمایم که مبلغ دوازده تومان روپیه را بعد از انقضای یکسال التسلیم نموده باشی صحیح خواهد بود
و همچنین هرگاه عکس بوده باشد یعنی ده تومان روپیه را بدوازده تومان اشرفی مصالحه نماید
س رضائی که از جبر ناشی میشود در معاملات مجزی میباشد مثل اینکه کسی پول دیوانی
دادنی هست محصل جبر میکند که پول دیوان بدهد و از راه استیصال میرود ملک خود را بفروشد
که پول دیوان بدهد ج هرگاه جبر موجب این شده که برضاء و رغبت تمام ملک خود را بفروشد
ظاهر اینست که مبایعه بی عیب باشد و اگر جبر در مبایعه تملک باشد البته از مبایعه باطل خواهد
بود س هرگاه شخصی ملکی را بفروشد به بیع خیار و هنوز حلول اجل نشده و موعد خیار منقضی
نگردیده آیا مشتری را میرسد که تصرف مالکانه در مبیع نماید و بغیر منتقل نماید به بیع و هبه و صلح و
امثال اینها موقوفست بانقضای زمان خیار و تعذر رد ثمن المثل بسوی مشتری ج اگر مقصود اینست
که آیا مشتری میتواند مبیع به بیع خیار را در اثنای مدت خیار بغیر منتقل نماید بنحوی که در رأس موعد
خیار فسخ را نداشته باشد ظاهر اینست که این تسلط را ندارد و لکن دور نیست که تواند منتقل بغیر
نماید بنحوی که در رأس موعد اختیار فسخ بجهة بایع اولی قرار دهد که هرگاه بایع در رأس موعد رد
مثل ثمن نمود و فسخ مبایعه را نمود مبیع منتقل میشود و تسلط انتزاع آنرا دارد س خیار
غبن در مبایعه منتقل میشود بورثه یا نه ج در صورت ثبوت خیار خواه خیار غبن بوده باشد
یا غیر بموت مورث آن خیار منتقل میشود مگر در صورتیکه ثبوت خیار مقید بدوام حیات مورث بوده
باشد در چنین صورت بموت مورث خیار منتفی میشود پس خیاری در اینجا باقی نبوده تا منتقل بوارث
شود س هرگاه کسی از بابت تحصیل معاش روغن طعام در فصل ارزانی ابتیاع نماید
و نگاه میدارد و بعد که ترقی میکند و قیمت زیاده بشود میفروشد آیا این معامله داخل

در احتکار ممنوع میباشد یا مجوز است بینوا توجروا دام الله ظلالکم ج در صورتیکه روغن در بلد
منحصر در روغن این شخص نبوده باشد بلکه وفور داشته باشد ضبط روغن در چنین صورت بجهة
اینکه شاید نرخ در قیمه از اتفاق افتد آنوقت فروخته باشد حرجی و منعی در آن نیست یعنی حکم
بحرمت ضبط روغن در چنین صورت نیست و هو العالم بحقایق الاحکام س زید در حالت
صحت بدن و سلامت عقل وجهی در ید عمرو گذاشت و گفت این وجه در نزد تو باشد که باید
صرف دفن من بمکه معظمه بشود و اختیار با تو است که بخواهی این وجه مرا خود برداری در معامله
و غیره و بعد از ملکی زید مجنون گردید و وجه مزبور را عمرو قبل از عروض جنون زید ملکی را بیع
شرط نموده و بیع لازم شده و حال در تصرف عمرو است و وظیفه عمرو بعد از صورت بر فرض مذکور چه میباشد
و زید مجنون زوجه معقوده دائمه و اولاد کبیر و صغیر دارد و زید مجنون کسبیکه خرج او را متحمل بشود
نداشت عمرو آنرا از بابت منافع ملک مزبور خرج زید را متوجه است و آنچه بر عمرو در حال حیات زید لازم
است عمل نماید و بعد از ممات زید عمرو چه قسم رفتار نماید ج عالم بحقایق امور وقف و ابصر بضمایر
خلایق و استار و مبین است هو الذی لا یعزب عن علمه مثقال ذرة فی السموات و لا فی الارضین این
شخص که باذن مالک وجه ملک را بیع شرط نموده باید ملاحظه نمود که چنین ملکی قابل این بود
و گنجایش این داشت که بازای آنوجه از ملک بیع شرط شود یا نه اگر گنجایش داشت و بیع این منعقد
گردیده بیع لازم شده و صلاح صاحب وجه و هم چنین بوده در چنین صورت این ملک مال صاحب
وجه میشود و چونکه مفروض اینست که صاحب وجه را جنون عارض شده در چنین صورت ولایت چنین
شخصی با حاکم شرع است و این شخص لازم است که از باب رجوع بحاکم شرع نماید از قرار دستور
العمل حاکم شرع در منافع ملک معمول داشته باشد آنچه مذکور شد در صورتی بود که صلاح
صاحب وجه در چنین معامله بوده و آن ملک گنجایش داشته باشد که بازای
از مبیع بیع شرط شود و اما هرگاه چنین نبوده باشد آن معامله
صحیح نخواهد بود نظر بعدم تصرف از صاحب وجه بمثل
از معامله والله تعالی عالم بضمایر
عبده وهوجارظهم
بنباهم

کتاب الرهن

س شخصی یک دانک از خانه خود را بشخصی رهن نموده بمبلغ بیست تومان تا مدت یکسال
مرهونرا صاحب تنخواه تصرف ننموده براهن مزبور باجاره داده بمبلغ چهار تومان و صیغه شرعیه
بینهما بالفارسیة والعربیة جاری شد بعد از انقضاء مدت یکسال باز بهمین نهج راهن رهن نموده
و صاحب تنخواه اجاره داده و راهن باجاره گرفته تا چهار سال و در این چهار سال مرهون بتصرف راهن بوده
و هرگز در این چهار سال یکساعت نبوده که صاحب تنخواه متصرف شود آیا در اینصورت معامله صحیح
یا نه ج شرط رهن اینست که مرهون مقبوض مرتهن شود یا آنکه راهن را وکیل نماید که از جانب او
قبض نماید و در صورتیکه هیچ یک متحقق نبوده باشد رهن صحیح نخواهد بود و اما حکایت اجاره پس
اگر راهن منفعت مرهونه را بر بعضی از اسباب ناقله منتقل نموده باشد بمرتهن بعد مرتهن منتقل
نموده باشد براهن ظاهر اینست که صحیح بوده باشد بنا بر این مبلغ این چهار تومان در هر سال که داده
بازای منفعت خواهد بود و از جمله بیست تومان محسوب نمیشود و اگر منتقل ننموده باشد بمرتهن
مطلقا صورتی ندارد در اینصورت راهن میتواند آن مبلغ را از جمله بیست تومان محسوب دارد س
هرگاه راهن بدون اذن مرتهن مرهونرا فروخت و قبل از فک نه فسخ و نه امضا از مرتهن یا همین
فک رهانت شد یعنی راهن وجه را بمرتهن رد نمود بیع واقع قبل از فک لازم میشود یا محتاج است بامضا
و اجازه ثانی از راهن بعد از فک ج کلمات فقها در مسئله غایت اضطراب دارد چه بعضی از مواضع
ظاهر میشود که اذن مرتهن را شرط صحت بیع میدانند قال فی القواعد و یشترط فی الملک التمامیة
فلا یصح بیع الوقف الا ان یؤدی بقائه الی خرابه الی ان قال ولا بیع الرهن بدون اذن المرتهن و فی
التذکرة ولا یصح بیع الرهن لتعلق حق المرتهن به و نقصا ملک الراهن ما لم یجز المرتهن لان الحق لا
یعدوهما بلا خلاف ولو باع و لم یعلم المرتهن فک لزم البیع لانتفاء المعارض و مع ابطال بیع الفضولی

لزمه الابطال و فی الشرایع لا یصح بیع الوقف ما لم یؤد بقاؤه الی خرابه الی ان قال ولا بیع الرهن الا
مع الاذن و فی نهایة الاحکام لا یصح بیع المرهون بعد الاقباض قبل الافتکاک لانه ممنوع من تسلیمه
شرعا لما فیه من تفویت حق المرتهن فان اجاز المرتهن صح و بسیاری از عبارات نفی جواز شده قال
فی التحریر لا یجوز بیع الرهن الا باذن الراهن او یکون المرتهن وکیلا و کذا لیس للراهن بیعه الا باذن
المرتهن و لو باع کل منهما من دون اذن صاحبه صار للآخر الفسخ الا ان یبیع المرتهن الوکیل س
هرگاه کسی مدیون شخصی بوده باشد بدو دین یکی رهن داشته باشد و دیگری خالی از رهن اجل
هر دو رسیده است و شخص مدیون تنخواه میدهد بعد از نزاع فیما بین ایشان میشود مدیون میگوید
که وجه بازای طلب رهن داده ام و طلبکار میگوید که بعوض دین کرفته ام تقدیم قول دافع بمجرد [illegible]
است و حضور و غیاب را تفاوتی هست یا نه ج معتبر در اینمقام قصد مدیونست در صورتیکه
ثابت شود که مدیون انوجه را بازای دینی که وثیقه و رهن داشته داده است یعنی در حین دادن
بازین نیت داده است عمل بمقتضای آن میباید بشود اگر چه صاحب طلب بقصد طلب بی رهن قبض نموده باشد
و در صورت اختلاف محتاج بمرافعه است و عمل بقول مدیونست با یمین در صورت انتفاء بینه
و انکار صاحب طلب س مال مرهون بعد از انقضاء مدت و فوت راهن و غرما نمودن اموال راهن
آیا مال مرهون هم داخل در غرما میباشد یا مرتهن میباید استیفا حق خویش نماید از آن مال مرهون و ما
بقی را بغرما باید داد ج با تحقق رهن بنحو معتبر در شریعت مرتهن احق و اولی است بمرهون بعد
آنکه مرتهن استیفا حق خود از مرهون نموده علاوه اگر بوده باشد مال غرما خواهد بود و هو
العالم س ظاهرا زید مدیون عمرو و مرهون عمرو را و موعد و نفعی معین نموده است و بعد از انقضا
موعد عمرو او را وکیل در تجدید نموده است و عمرو بعد از مضی مدت وکالت نفعی علاوه و تجدید نموده
اما بعد از تجدید که برضا طرفین شده است عمرو میتواند که قبل از انقضاء مدت مطالبه طلب خود را
از زید نماید یا نمیتواند ج این مطلب محتاج بمرافعه است که آنچه نقل شده مطابق واقع بوده باشد
یعنی عمرو اقرار نماید که من بمقتضای وکالت تجدید معامله نموده ام تا مدت معینی بنا بر این قبل از
انقضاء مدت عمرو تسلط مطالبه ندارد و هو العالم س هرگاه شخصی خانه خود را در نزد
زید مرهون سازد در مدت چهار سال و منافع خانه از شخص صلح کرده که مرتهن در خانه سکنی
نماید یکسال از مدت بگذرد شخص راهن فوت کند وارث راهن را میرسد که تنخواه مال الرهانه را بمرتهن
دهد و فک رهانه نماید یا نه هرگاه مرتهن خود برضا پس دهد قبل از آنکه فک رهانت بشود بیع
و شری در آنخانه چه صورت دارد ج ورثه راهن هر وقت از اوقات که خواسته باشد میتوانند وجه
را بمرتهن یا ورثه مرتهن رد نموده فک رهانت نمایند لکن نظر باینکه مفروض در سؤال اینست که
منافع را راهن در مدت چهار سال بمصالحه منتقل نموده بمرتهن بنا بر این مرتهن را میرسد که بگوید

که منافع تا مدت منقضی نشود مال مدت استیجار از او ممنوع است و ورثه تسلط اخذ منافع را
ندارند مگر در صورتیکه مرتهن راضی شود س هرگاه زید مبلغی از عمرو استقراض نموده و خانه
خود را مرهون نموده الحال مدت منقضی شده زید تنخواه سرمایه در دست ندارد و دادن تنخواه
مساهله و کوتاهی مینماید عمرو مطالبه طلب خود را مینماید زید میگوید تقاص حق خود را از مرهون
مذکور نما و رهن فیما بین چند نفر مشترک میباشد و باین خصوص هیچکس طالب معامله و مبایعه او
نمیباشد آیا شرعا عمرو را میرسد که از تنخواه سرمایه زید مطالبه و تقاص حق خود را نماید یا خیر باید رهن را
فروخته و تقاص حق خود را نماید ج رهن موجب این نمیشود که ذمه راهن از حق مرتهن بری شود بلکه
با تحقق رهن ذمه راهن باز مشغول است بحق مرتهن و در صورت مطالبه مرتهن و عدم رضا او به تاخیر هرگاه
راهن قدرت بر ادا داشته باشد لازم است تعجیل در ادا از نموده باشد و تاخیر در صورت مسطوره
قطعا جایز نیست مجملا در صورت مسطوره در استفتا که بجهة آنکه رهن مشترک
است ما بین جمعی از شرکا و باینجهة مشتری یافت نمیشود و راهن یعنی
مدیون متمکن از اداء دین از راه دیگر هست تاخیر در حق
او قطعا در چنین صورت جایز نیست بلکه
تعجیل بقدر امکان
لازم و واجب
است

کتاب احکام المولی علیه

س هرگاه زید اطفال صغیر چند داشته باشد و خود از عهده نفقه اطفال بر نیاید عاجز باشد
منقاد ملک یا خانه یا غیر اینها چیزی داشته باشد و عسرت میکشند پدر بولایت میتواند مال اینها را
بفروشد و خرج اینها بکند که تلف نشوند ج در صورتیکه صورت مرقومه مطابق واقع بوده باشد
والد میتواند اموال ولد صغیر خود را در معرض بیع در آورده و فروخته در اصلاح حال صغیر بنحویکه صلاح او میداند
نماید س زید از نفر عیال خود را اندازه قرار کرده است و حال اطفال عیال او بمرتبه فقر
دارند که نزدیک بتلف میباشند و باغ و ملک دارد و هم از اینها تحمل دین و امیخواهند که عیال او را
از ار میدهند یا در این صورت تلف شدن عیال او و اولاد او مرخص میفرمایند که مومنین ملک و باغ
او را بفروشند یا نه ج این مطلب موقوف به ثبوت است بر فرض ثبوت مطلب بنحویکه قلمی شده انوقت حاکم
شرع جمعی را تعیین نخواهد نمود و دستور العمل بجهة اینها خواهد داد س شخصی قلعه از اعیان
مالکی که در زمین خالصه واقع میباشد با انضمام حق الاکره بولد صغیر زراعت خالصه مزبوره و اگر تصرف
میباشد بولد صغیر خود مصالحه نموده و حال صرفه و صلاح صغیر مزبور را والد ان دانسته که منافع
عنه مزبوره و اکره اعیان و حق الاکره بوده باشد در معرض بیع در اورده و وجه ثمن از البسه و امتعه
داده و نفعیکه از ان حاصل بشود گرفته بمصرف احتیاج صغیر مزبور برساند نظر باینکه خود [illegible]
قادر بر انفاق و اکساء صغیر مزبور نمیباشد آیا والد صغیر مزبور میتواند اینعمل را بکند یا نه ج
بلی همین که صلاح و غبطه صغیر را چنین دانست ظاهر اینست که تواند عین مال صغیر را بفروشد
مجملا در صورتیکه والد فروش عین مال صغیر را اصلح بحال صغیر دانست از برای ان ظاهر اینست
که تواند فروخت و هو العالم بحقایق الاحکام س هرگاه کسی ولد صغیری داشته باشد که مال از خود نداشته
باشد و از والد محتاج و معسر نشود آیا میتواند از مال صغیر خود بمصرف انفاق خود برساند یا نه ج
در صورتیکه والد معسر فقیر بوده و ولد صغیر ملی بوده باشد ظاهر اینست که والد بقدر نفقه خود از
مال ولد صغیر ملی خود انفاق خود میتواند نمود س طاحونه مشترکیست ما بین صغار و جمعی از شرکا را
جایز است که فیما بین خود قرعه نموده هر یک روز نوبه خود را متصرف شوند یا بدون وصی و قیم شرعی

تصرف ایشان در مال خود جایز نیست و با تعذر از وصول خدمت مجتهد عادل تکلیف ایشان چیست
و هرگاه از کیفیت ورثه و نوبه ایشان مطلع نباشیم که آیا بر هیچ شرعیست یا خیر میتوانیم در نوبه غیر صغار
غله خود دکر دن اعمال الایشان احمل رجعت نمود هر چند بجهة الاذن دانیم ایشان را با تحسس ضرورتست ج
تصرف در مال مشترک نسبت بهر شریک موقوفست باذن سایر شرکاء و در صورتیکه احد از شرکا صغیر
بوده باشد موقوفست باذن وصی یا ولی و در صورت انتفاء وصی و ولی ولایت با حاکم شرعست و در صورت
تعذر رجوع بمجتهد عدول مؤمنین بهر نحو که صلاح صغیر را دانند میتوانند معمول دارند و در صورتی
که هیچ یک نبوده باشد یعنی تصرف باذن وصی و یا ولی نبوده باشد تصرف در حق خود شرکاء جایز نیست پس
چگونه در حق دیگری جایز بوده باشد و اما هرگاه چنین اسبابی مشترکی در تصرف مسلمی بوده باشد و
کیفیت تصرف مشخص نبوده باشد فعل آن محمول به صحتست و بها و خرجی در خورد کردن گندم و غیره
س عمارت مشترک صغار را باذن وصی و ولی داخل میتوان شد یا هرگاه با ولی ایشان شغلی داشته باشند
تردد میتوانند کرد و نماز در آنجا میتوانند کرد یا مصلحت صغار شرطست ج ظاهر اینست که باذن وصی یا
ولی دخول در خانه صغیر و نماز در آنجا جایز بوده باشد و اما با عدم اذن وصی و یا ولی اگر در دخول
در آن خانه منفعتی بجهة صغیر بوده باشد مثل اینکه داخل خانه صغیر میشود که چیزی با نها داده باشد
اینست عیبی نداشته باشد و الا جایز نیست س ضعیفه شوهر او فوت شده یک طفل رضیعی دارد مادر
که شیر میدهد نفقه با کیست و تا چند ماهست اگر نفقه از اصل ترکه است و عموی آن طفل مال
آن طفل را از ید الولایه میتواند تصرف کند یا نه ج نفقه صغیر در مدت رضاع از مال خود آن ضعیفه
خواهد بود و اموال متعلقه بطفل مذکور در صورت انتفاء وصی باید بدست قیمی منصوب از جانب حاکم
شرع بوده باشد خواه عم بوده باشد یا غیر عم و عم قطع نظر از قیمومیت کرده تسلطی ندارد در تصرف
صغیر و الله اعلم س اسمعیل نام فوت کرده و ترکه او منحصر بدو صبیه صغیره و قلیلی جنس و میش و گاو
و گوسفند از مرحوم مزبوره مانده صغیرها مزبوره عمه و عموزاده دارند عمه مذکوره صغیرها مزبوره
یا متخلفات ایشان تصرف نموده و مینماید که متخلفات مزبوره را صرف صغیرها مینمایم تا آنکه کبیر شوند
عموزاده مزبور در جواب عمه مذکوره میگوید اگر صغیرها مزبوره را نعین المال خود متوجه ماکول و ملبوس
ایشان میشوم بعد از آنکه بزرگ شدند پول ایشان را با منافع میدهم آیا کدام یک تصرف کنند ج
بدون صورت مفروضه نه عمه میتواند تصرف در اموال دو صغیر نماید و نه عموزاده و چونکه ظاهر این سؤال
که والد دو صغیر بغیر وصی نموده لهذا در چنین صورت لازم است در امور دو صغیر رجوع بحاکم
شرع یعنی مجتهد نمایند بعد از رجوع بمجتهد آنمجتهد هر کس را که صلاح داند نصب مینماید که متصدی
امور دو صغیر از قرار داد و دستور العمل شد باشد خواه عمه بوده باشد یا عموزاده یا دیگری س
شخصی دختر را منقطعه خود نموده و لاینه الی مدت سال و قریب بیکسال که گذشته است دختر

رفته است و شوهر کرده است قبل از انقضاء مدت بدو سال آنکه ولی مدت را به بخشد چنانچه حکم
هبه حکم طلاقست و ولی را اختیاری نمیباشد در آن متزوجه شدن ضعیفه خلاف شرع بوده بیان
فرمایند این مطلب به حاکم شرع باید مشخص بشود یا آنکه هرگاه امثال ما و جمعی دیگر از مؤمنین
اینمطلب واضح شود میتوانیم حکم نمائیم بتفریق و ضعیفه صبر نماید تا مدت سه سال بگذرد بهمان شخص
اول که شوهر کرده بخلاف شرع یا الیشخص دیگر شوهر نماید و جمع کثیر در نزد حقیر شهادت دادند که
بر حقیر علم حاصل شد که این ضعیفه در مدت سه سال شوهر کرده بدون هبه نمودن ولی مدترا
و حال هم زوج ثانی منکر اینمطلب نیست که محتاج بفحص باشد آنچه حکم الهی باشد در این واقعه زود
اعلام فرمایند که خلاف رضای الهی بعمل نیاید و قضیه ثانیه اینکه شخصی پنج سال و کسری میباشد
که مفقود شده و یک زوجه و یک طفل صغیر دارد و قدری املاک دارد و ضعیفه در این مدت خرج
خود و اطفال را بقرض و عسرت گذرانیده و تحمیل هم داده و حال دیگر یا ر دارد و خرج هم دارد
و تحمیل هم دارد ضعیفه بیچاره در مانده است و دیگر در قوه او نیست که قرض کند یا اذن میدهند
که عدول مؤمنین اتفاق نموده املاک را بفروشند و دیون ضعیفه و طفل را بدهند و اگر
چیزی باقی بماند از بابت نفقه خود خرج نمایند چنانچه اذن میدهند حقیر خود متوجه میشوم
و آنچه موافق رضای الهی باشد با اطلاع جمعی از معتمدین و مؤمنین بعمل میآورم قربة الی الله تعالی آنچه
حکم باری سبحانه میباشد در حاشیه عریضه قلمی فرمایند که حجت شرعی باشد عند الحاجة ج
هرگاه طرفین یعنی زوج و زوجه معترف بوده باشند باینمطلب که در اثنای مدت انقطاع عقد شده
بر قاطبه اهل اسلام با امکان لازم است اینها را از باب نهی از منکر منع نمایند و همچنین هرگاه
احدهما معترف بوده باشد لکن نسبت بهمان شخص که اعتراف نموده مجملا در صورتیکه عقد در
مدت انقطاع شده باشد و زوج هم تصرف نموده باشد بی اشکال بر آن شخص حرام است همان ضعیفه
حراما مؤبدا بر فرض تفریق بینهما و انقضاء مدت همان شخص ثانیا نمیتواند نمود و اما قضیه بقیه مدت
از ولی پس تدبیر آن باینحو ممکن است چون تصرف ولی در امور متعلقه بمولی علیه مقید بنا بر منوط بمصلحت
و غبطه او بوده باشد بنا بر این هرگاه تواند بنحوی نمود که صلاح صغیر در آن شود مثل اینکه
که بجهة صغیر بر آن ضعیفه هست از جانب صغیر مصالحه شود با آن ضعیفه بمبلغی که اصلح حال
صغیر بوده باشد نسبت به بقای حق صغیر در چنین صورت دور نیست که تدبیر بهمان نحو توان نمود
و چونکه مفروض اینست که زوج منکر اصل مطلب نیست بنا بر آن نمیتوان از رجانب تحقق
شرع نیست قاطبه اهل ایمان که اعتراف از او شنیده اند نمیتوانند بکنند و اما زوجه
پس هرگاه آن نیز معترف به اصل عقد انقطاع و وقوع عقد ثانی در اثنای مدت بوده با آن نیز
چنین است و اما هرگاه منکر هر دو یا احد بوده باشند در اینصورت محتاج بفحص است شرعه هد

مطالبهٔ صداق ظاهر میشود و اما بیع ملک غایب را داء دین که عیال او نموده اند پس بسیار مشکل
است اولاً باید دین ثابت شود ثانیاً باید مشخص شود که دین در انجام چیزی شده که بر غایب لازم
بوده که متکفل او شده باشد و تعدی از آن کار و کفا نشده باشد این مشکل است بعد از غمض
عین از اشکال مبتلا [شد] نزد حاکم شرع ثابت شود والا غایب بعد از حضور معارض میتواند [شد]
و اما بیع مال غایب در صرف اخراجات عیال واجب النفقه در اخراجات ضروریهٔ عیال غایب پس
کلام در این اگرچه اسهل از سابق است لکن بجهة دفع مفسده بعد از حضور غایب چاره [نیست]
که استشهادی در آن نوشته شود بر این مضمون که منتقل بر غیبت آن شخص و مدت غیبت و عدد عیال
و معطلی و اضطرار آنها بجهة نفقهٔ ضروریه بوده باشد آن استشهاد را معتمدین مهر نموده در [حاشیه]
آن تعیین خواهد شد کسیکه متصدی مبایعهٔ آن باشد بقدر ضرورة س مولای عبدی
داشت و این عبد صاحب تنخواه بوده و مولی عبد را آزاد نموده در اینصورت تنخواهی که در ید مملوک بوده
بعد از آزاد شدن منتقل بمالک میشود یا مملوک و همچنین نمائی که از تنخواه مذکور بعد از آزاد
شدن مملوک هم رسانده خواهد بود ج فرض در سؤال اینست که عبد صاحب تنخواه بوده پس [سؤال]
چه معنی دارد و علی ای حال اگر مقصود اینست که شخصی عبدی داشته و آن عبد در ایامی که نزد
مولی بوده تنخواهی تحصیل نموده بعد از این مولی او را آزاد نموده آن وجه مال عبد میباشد یا مال
مولی ظاهر اینست که مال مولی میباشد مگر در صورتیکه بعد از آزاد نمودن آن مال را منتقل نموده
باشد باو و اگر منتقل ننموده لکن مقصود مولی این بود که مال را از او نگیرد و حال نادم شده
میخواهد گرفته باشد اگرچه دور نیست که بتواند گرفت شرعا لکن این در عرف حسنی ندارد و اما
مطالبهٔ نماء در اینصورت که مقصود مولی این بود که از او وجه را نگرفته باشد پس ظاهر این بوده است تصرف
تنخواه بهر نحو که خواهد بنا بر این عبد بعد از آزاد شدن ماذون بوده است در تصرف این [مال]
نمودن بسیار مشکلست و اما اگر مطلع نبود که این عبد وجهی دارد بعد از آزاد شدن که مدتی گذشت
معلوم شد در اینصورت مطالبهٔ وجه بی نماء حاصل از عین آن وجه را هر دو میتواند نمود و هو العالم
س هرگاه زید صبیهٔ صغیرهٔ خود را بحبالهٔ عقد عمرو در آورده و ولایة اجرای صیغهٔ نکاح نمود با
بعد از آنکه صبیهٔ زید کبیر شود راضی نباشد یا میتواند عقد را بر هم زند یا نه ج در صورتیکه عقد
والد مشخص نبوده باشد که بر خلاف مصلحت صغیره بوده قطعا عقد لازم و اختیاری بجهة دختر بعد
از بلوغ نخواهد بود س دختر یکه تقریبا هفت هشت سال بوده باشد و پدر او فوت شده با
وصی تعیین نموده باشد در امور خود و وصی مزبور نظر بصرفهٔ عیال و غبطهٔ احوال دختر مذکوره
امر اکنون که لابوی مجال او بوده باشد میتواند که صیغهٔ عقد دوام او را اذن دهد که جاری [کنند] ملمع
اند بمهری که امثال او اقران او میبوده و یا آنکه وصی مزبور در این باب اختیاری ندارد شرع

تزویج

تزویج نمودن در چنین صورت چنین نیست که جایز بوده باشد لکن کلام در اینست که هرگاه وصی عقد
نمودن یا این عقد لازم میشود یا اینکه مثل عقد فضولی است میتواند دختر بعد از بلوغ امضا ننماید
باشد مشهور مابین فقها ثانی است یعنی دختر بعد از بلوغ میتواند ممضی نداشته باشد س [آیا] دختر
که بحد رشد رسیده احتیاج بقیم دارد یا نه ج در صورت عقل و رشد محتاج بقیم نیست س
هرگاه زید فوت شود و در حیات خود وصیتی نکرده باشد و حاکم شرع کسی را هم قیم قرار نداده باشد
و چند صغیر از او میباشد و قدری مال از او مخلف شده باشد و بعد از فوت زید بعضی از حضرات ملاها
و کدخدا ده عمرو که امینتر دانسته باشند و قیم نمایند یا قیمومت صحیح است و بر فرض صحت تصرفات
عمرو هم فوت شود و کبیری هم از عمرو باقی نمانده باشد بغیر چند صغیر و بعد صغیرهای عمرو کبیر شوند
صغیرهای زید هم کبیر شوند یا در اینصورت صغیرهای زید بعد کبیر شده اند از اولاد عمرو میتوانند ادعا نمایند
که پدر شما قیم ما بود و مال ما را تلف کرده و بمصرف ما نرسانیده و فرض اینست که از عمرو چیزی باقی نمانده ج
با تمکن از حاکم شرع معتبر است که مبتلا در امثال این امور رجوع بحاکم شرع نمود با تمکن از حاکم
شرع دیگری متصدی نمیتواند شد و در صورتیکه متمکن از حاکم شرع نبوده باشد مؤمنین هرگاه
کسی را امین و معتبر دانند تعیین میتوانند نمود بجهة اچون مفروض اینست که عمرو متصرف بوده
وفات نموده و مطلقا چیزی از او نمانده بنا بر این ورثهٔ زید تسلط مطالبه از اولاد عمرو که از مال او لا
مطالبه نمایند ندارند س هرگاه یتیم هاشمی مالک قوت سالیانه بلکه شش ماهه بلکه سه ماهه
بلکه یومیه نباشد و جد امی یتیم مذکور که اینهم مبتلا بفقر علی ما یقول میباشد و از وجوه بر معیشت خود را
میگذرانند همه روزه لابد و ناچار که معاینه بلند قوتی بجهة یتیم مذکور هم رسیده یا آنکه از خوف
زوجهٔ خود که جدهٔ یتیم مذکور است قوتی میخورانند و مرجوع یتیم میشود یا یتیم هاشمی گدائی یا بر فرض
تسلیم آنکه فقر در یتیم هم مثل تسمین و شرط باشد در ادای خمس میتواند خود ابنیه او و یا یک مرتبه
یکتومان یا دو تومان بجدهٔ امیه و میتواند داد که صرف کند از آن یتیم کند یا نه جدهٔ امی او و جز با الاضطرار
از گلوی خود و واجب النفقه خود قوتی باز میگیرد و بر یتیم مذکور میخورانند غنی است و میتواند از
بابت خمس به یتیم مزبور خورانند یا بجد امیه او برسانند بجهة او ج در صورتیکه جدامی نداشته
باشد یا داشته باشد لکن قدرت بر انفاق او نداشته باشد و همچنین جدامی قدرت بر انفاق او
نداشته باشد در چنین صورت بعد از آنکه حاکم شرع هر کس را صلاح دانست منصوب نموده که
متصدی امور یتیم باشد خمس دهند خمس را میتوانند تسلیم آن قیم نمایند که صرف آن یتیم نموده با
س مدت سه سال و نیم قبل از این مرحوم والد بنده خانه ابتیاع نموده بمبلغ یکصد و چهل
و پنج تومان نقد و با بعضی از املاک دیگر مصالحه فرمودند با خوی کوچک که حال هم هفت سال
میباشد بعد از فوت مرحوم والد محترم خان خواستند که مداخل املاک او را مشخص نمایند

وقرار اخراجات ولر بدهند کمترین در حضور فضلاء نائین برزم خود قرار دادم که اخراجات او را با کلیه
مالیه که اخوی شما الیه صغیر میباشد از مال خود بدهم و عوض نخواهم و املاک او را بدست آقا عبدالله
خالویش سپردم که سال بسال محصول آنرا ضبط نموده بفروش برساند و حسابش را بملاهای معتمد
انجا محول نمودم برسند و نخواه از اهل کسی که متدین و اعتبار داشته باشند بدهند و بحجه باسم خودش
بگیرند و هشت ماه قبل از این شخصی آمده که خانه مذکوره را از حقیر ابتیاع نماید بعلت عدم احتیاج
صغیر و نداشتن قیم شرعی و ضرورت خانه بجهة صغیر قبول نکردم و در حینی که در دار العباده یزد قیم
بودم چند نفر از حضرات نائین گفته بودند که خانه مذکور را بفروشند صرفه صغیر است صاحب اجاره خانه
مذکور را خود خریده بودند بمبلغ یکصد و سی یا چهل تومان بموعد یکسال و ایشان همان شخصی که
طالب خریدش بود از حقیر فروخته بودند بمبلغ یکصد و سیزده تومان نقد و حال آنکه الیوم بمبلغ
یکصد و هفتاد تومان نقد و دویست تومان بموعد یکسال مشتری دارد در اینصورت معامله خانه
مزبوره چه صورت دارد و هرگاه شخصی تعمیر و تبدیل در عمارت خانه مزبوره نموده باشد چگونه خواهد
بود قیمومت شرعی دخل و تصرف در اموال الصغیر نمودن چه صورت دارد یا بعد از کبیر بودن صغیر
و احتیاج تمام بخانه داشتن و عدم احتیاج و ضرورت بجهة اخراجات و بقیه نازل فروختن اموال
صغیر شرعا اجازه میرسد که املاک او را نقد نماید که مظنه اتلاف در آن هست … از قراریکه
که در استفتا قلمی شده هرگاه مطابق واقع بوده باشد چنین مبایعه باطل و موجب انتقال بمشتری
نمیشود و جمیع تصرفات مشتری در چنین صورت مخالف شریعت مطهره و جمیع عبادات او واقعه در آن
محکوم بفساد خواهد بود بلکه جمیع حرکات و سکنات بدان خانه معصیت و منهی عنه خواهد بود
مجملا تصرف در اموال الصغیر در شریعت مطهره جایز نیست مگر در حق ولی آن صغیر و ولی صغیر
منحصر است در والد و جد او در صورت انتفاء هر دو وصی و در صورت انتفاء وصی تصرفات در اموال صغیر
منوط و موکول باذن از حاکم شرع است حاکم شرع کسی را که امین دانست منصوب مینماید بمقتضای
آیه شریفه ولا تقربوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن هر چه را اصلاح در حق صغیر داند معمول
داشته باشد و در صورتیکه رجوع بحاکم شرع ممکن نبوده باشد در انجا در چنین وقت عدول
مؤمنین بقدر حاجت تصرف در مال الصغیر میتوانند نمود تا زمانی که نصب قیمی از حاکم شرع شود در تصرف
قیم شرعی یا عدول مؤمنین در صورتی ممضی خواهد بود که مصروف بصلاح صغیر خواهد بود و در صورت
مرقومه که خانه مسطوره را بقیمت نقد در یکصد و هفتاد تومان مشتری بوده باشد یکصد و چهل تومان
بموعد یکسال البته صلاح نخواهد بود بعلاوه تصرف در مال الصغیر به بیع در صورتیکه در حفظ
عین آن مظنه تلف در آن نبوده باشد و حاجت بآن هم نبوده باشد چنین تصرفی در نظر این خادم شریعت
مطهره بسیار بسیار مشکلست مگر در صورتیکه مقصود این بوده باشد که باعلی القیم بمصرف رسانیده

وتبدیل

وتبدیل بشود بچیزیکه کل عقلا اتفاق نمایند بر اینکه چنین تبدیل اصلح و الیق بحال الصغیر بوده باشد
مجملا بنحویکه در استفتا قلمی شده اگر مطابق واقع بوده باشد صحیح نخواهد بود و اما تصرفاتیکه در آن
نموده باشند بتعمیر و تبدیل پس اگر موجب انتقاص در قیمت باشد لازمست برگردانند بصورتیکه بوده
با امکان و در صورت عدم امکان لازمست از عهده قیمت آن بر آمده باشد و اگر موجب زیادتی در
قیمت بوده باشد مستحق عوض از مال الصغیر نیست بلی هرگاه اعیانی احداث در آن نموده باشد مثل در و پنجره
آن عین را میتوانند اخذ نمود و هرگاه اخذ چنین عینی موجب خسرانی شود میباید از عهده آن بر آید
س هرگاه دو طفل از کسی باز مانده و این دو طفل معسر میباشد و جد ابی و والده این دو طفل
موسر میباشد آیا نفقه و کسوه این دو طفل با جد ابی میباشد یا با والده اطفال ج با وجود جد ابی
و مادر طفل معسر و بسا هر دو نفقه طفل معسر در چنین صورت با جد ابی است با وجود جد ابی بر مادر
نفقه لازم نیست بلی هرگاه پدر و جد ابی نباشند یا معسر باشند در چنین صورت نفقه طفل بر مادر
موسره لازمست بلی مادر در انفاق مقدم است بر جد مادری یا بر معینی با وجود مادر موسره و جد مادری
نفقه طفل بر مادر است و در صورت انتفای مادر یا فقر او نفقه طفل بر جد مادری لازم است س
هرگاه طفلی دو خاله داشته باشد یکی ابی و یکی از مادری و اموالی طفل داشته باشد و از
دو خاله آمده که طفل مذکور را هر یک بر داشته برده باشند حضانت نمایند یا در این صورت طفل نزد
خاله ابی که میرسد یا مادری کدام میتوانند که حضانت و نگهداری طفل یا اموال الطفل نمایند ج
والد این طفل یا وصی تعیین نموده یا خیر در صورتیکه والد تعیین وصی نموده باشد ولایت چنین
طفلی در چنین صورت با وصی خواهد بود حضانت او را هر یک از دو خاله که خواهد تفویض خواهد
نمود و اگر دیگری را اصلح بحال الطفل داند میتواند حضانت را باو تفویض نموده و همچنین ولایت و
اختیار مال آن طفل نیز در چنین صورت با وصی است و هرگاه والد این طفل تعیین وصی ننموده باشد و
لایت مال در چنین صورت با حاکم شرع است هر کسی را که صلاح داند منصوب خواهد نمود که متصدی
امور آن طفل شده باشد و اما حضانت طفل پس اگر هیچ یک از دو خاله برضا خود نخواهند حضانت
طفل نمایند کسی را تسلطی نیست که ایشان را اجبار نماید در این باب هرگاه خاله ها خواسته باشند حضانت
طفل نموده باشند ابیها مقدم میباشند بر دیگری و در صورت نزاع مابین دو خاله باین معنی که هر یک
خواسته باشد او حضانت او را نموده باشد هرگاه بعضی مطالبه اجرت در حضانت نماید و دیگری اجرت
نخواهد آنکه اجرت از مال الطفل نخواهد مقدم است و در صورتیکه هیچ یک اجرت نخواسته باشند هر یک
خواسته حضانت با او بوده باشد در اینصورت عمل بقرعه است س علمای امامیه و فقهای اثنا عشریه
زاد الله فضلهم و نفوسهم چه میفرمایند در این مسائل شرعیه که شخصی را مجتهد جامع الشرایط قیم
صغیر نموده و صغیر خانه و دکاکین داشته محتاج بتعمیر بوده قیم صلاح و غبطه صغیر را دانسته

از مال خودش تعمیر نموده و حال صغیر فوت شده و منتقل بوالده او شده وجه اخراجات را مطالبه
میتواند نماید یا خیر و هم چنین مداخل صغیر و قایم عمارتش نکرده از خود داده مطالبه میتواند نمود
یا خیر و هرگاه بنیم حق الحضانه قرار نداده باشد بجهة حضانت صغیر والده حاضنه میتواند مطالبه حق
نماید از قیم صغیر یا اراده اخذ حق مدتی که قرار حق ننموده بود ندارد یا خیر و در صورتیکه حاکم شرع قیم و ناظر
هر دو تعیین فرموده باشند و قیم بدون اطلاع ناظر اخراج خمس مال الصغیر نموده یا تصرف دیگر چه
حکم دارد دام ظلکم بزودی بیان فرمایند ج بر فرض ثبوت دو مطلب اول که قیم از خود تعمیر ضروری خانه
و دکاکین نموده باشد و هم چنین از مال خود انفاق صغیر نموده باشد در هر دو صورت استیفای
حق خود را از مال الصغیر میتواند نمود و این مقدم بر وارث است بعد از استیفا یعنی علاوه که میماند
بعد از استیفاء مال والده صغیر خواهد بود و همچنین هرگاه ثابت نباشد لکن والده صغیر تصدیق
هم نماید اما مطالبه والده صغیر اجرت حضانت را پس اگر از مطالبه در صورت مفروضه است که صغیر متوفی
شده اثری ندارد چه مال الصغیر کلا در صورت انحصار وارث در والده منتقل بوالده میشود مشخص است
بر قیم صغیر واجب نیست که از عین مال خود که قیم است اجرت حضانت والده را داده باشد بنا بر اینکه
از مال الصغیر باید داده شود ثمره در اینباب بحق والده ندارد که بعضی را از بابت حضانت مطالبه نماید
و تتمه را از بابت ارث و اگر در غیر صورت مفروضه است پس اگر والده در حین حضانت قصد اخذ اجرت نداشته
باشد حالا بجهة سابق مطالبه اجرت نمیتواند نمود و اگر ادعا نماید که قصد اخذ اجرت داشتم مسئله محتاج
بمرافعه است و اما آنچه در آخر قلمی شده که قیم بدون اطلاع ناظر اخراج خمس از
مال الصغیر نموده است این مطلب مفهوم نشد نظر باینکه خمس بر
صغیر واجب نیست که تا قیم اخراج آن از مال
صغیر نماید با اطلاع ناظر یا
با عدم اطلاع ناظر
بوده باشد

کتاب الدین

س هرگاه زید طلبی از عمرو داشته باشد و ثابت کند که عمرو یا بکر جمع المال باشند یا محض ثبوت
جمع المال بثبوت میتواند طلب خود را از بکر مطالبه نماید ج صاحب دین مسلط بر مطالبه حق خود را
از مدیون میباشد و مسلط بر مطالبه حق خود از غیر مدیون نمیباشد اگرچه شریک مدیون بوده
باشد بلی در صورتی بعد از استیفای حق خود را از اموال المدیون میتوانند نمود س زید قدری معینی
جو از عمرو بعنوان قرض گرفته که رد مثل نماید بعد زید مادیانی بعمرو فروخته بموعد معین و جو
نزد زید و تنخواه مادیان نزد عمرو مانده تا حال قیمت جو را با یکدیگر مسعر نکرده اند در این مدت
ترقی و تنزل بسیار در جو بهم رسیده الحال زید جو را بعمرو بابت داده نموده و تنخواه خود را گرفته باشد
با آنکه قیمت روزی که موعد تنخواه مادیان بوده و نداده است باید محسوب شود چنانچه عمرو ادعای جو را نموده
باشد و زید نداده باشد باید قیمت وقت مطالبه محسوب دارد ج عمرو در صورت مسطوره مستحق
مقدار جو میباشد که داده یا قیمت آن را در حین محاسبه و زید مستحق قیمت مادیان است س شخصی
بزازی از اهل قمشه همیشه با چند نفر از اهل اصفهان معامله داشته که قدری از مال البزازی از ایشان
میگرفت و طلب ایشان را در دستک خود بخط ولد کبیر خود نوشته و بعلاوه آن دیگر از هم بعضی بعلم
قطعی و بعضی بعلم اجمالی اطلاع از بدهی بزاز مذکور دارند و علاوه بر علاوه طلبکارها که از اهل
اصفهان و اهل قمشه حرز نموده هستند الحمد لله چنین اتفاق افتاده که مشکل میباشند و هیچ
کدام ایشان موافق شرع بکنند و حال شخص بزاز فوت شده و مطلقا وصیتی را خود با وصی
بخصوص اداء دیون خود ننموده و دو اولاد ذکور و یک اناث و زوجه دارد دو ذکور صغیر و کبیر
اموال از قبیل تنخواه بزازی و مال البزدرو عمارتی از او مخلف شده و بتصریح بیقین هم میباشد که مخلفات
مذکوره وفا بتمامت دیون متوفی مذکور نمینماید حال امر جعیزان مشکل بلکه دایر بین المحظورین
تصرف در اموال بدون وجه شرعی و متوفی در زیر دین با وجود اطلاع و اقرار ورثه کبار چه باید کرد
و دیگر بیان فرمایند که از جمله غرماء آن شخص متوفی یکنفر او پنجاه تومان زیاده روغن چراغی بمتوفی
مذکور فروخته بوعده که حال وعده او شده و شخص متوفی روغن چراغ را در یزد برده فروخته و وجوه آن
خود را مالک پول روغن چراغ مذکور میداند پول از او داده و تنخواه یزد از قبیل قصب البحر و غیرهم گرفته
و حال آن مال جداگانه در تصرف متوفی میباشد یا در صورت غرماء مال متوفی طلبکار پول روغن چراغ
داخل در غرماء میباشد یا باید حق خود را از همان مال بخصوص بگیرد و زیاده و نقیصه داخل در غرماء

بوده باشد دیگر از جمله طلبکارها یک نفر مثلا سه من نیل بوعده معینی داده که حال وعده رسیده
یا بعد فوت غریم معجل شده و یکمن نیل او حال موجود میباشد آیا صاحب نیل بتمامه باید داخل غرما
باشد یا بعد از گرفتن یکمن نیل داخل غرما شود ج چونکه مفروض اینست که ترکه وفا بدیون نمی‌نماید
و از جمله ورثه دو نفر صغیر میباشد لهذا اداء دیون از سهم صغیر در صورت مفروضه که وصی و وصیت منتفی
است بظاهر شریعت ممکن نمیشود مگر اینکه مدعی طلب اثبات طلب خود نماید نزد حاکم شرع و اما
کبار ورثه پس کار آنها سهل است نظر باینکه مفروض اینست که آنها عالمند بحقیقت مدعا بنا براین
آنها از جمله شهود او خواهند بود در صدق ادعای او و در صورت عدم تمکن از اثبات مدعی نزد
حاکم شرع و علم کبار ورثه باشتغال ذمه میت بکل مدعی به و امن آنها از مفسده دینیه باین معنی که بعد از
بلوغ صغیر و رشد او مطمئن باشند که مطالبه نخواهند نمود که چرا سهم ما را بمدعی طلب داده اید در
اینست که میتوانند ادا نمود و جواب مسئله ثانیه اینست که آنچه را بازای دو غنچراغ گرفته مثل سایر ترکه
میت خواهد بود و کل غرما در آن شریک میباشند بالمساوات و مرتهن آن شیئی را بصاحب دو غنچراغ برد دیگر از
نخواهد بود و همچنین حال در سؤال ثالث یعنی یک من نیل موجود مثل سایر ترکه میت و غرما
در آن سهیم میباشند مگر در صورتی که بیع متحقق نشده باشد شرعا یعنی انتقال از صاحب نیل
شرعا متحقق نشده باشد در اینصورت نیل موجود مختص بمالک او خواهد بود س هرگاه زید مثلا
مبلغ یکصد تومان از عمرو بموعد یکسال طلبکار بوده باشد شش ماه از مدت بگذرد فرضا پنج
تومان از تنخواه را تنزیل نماید و پنجاه تومان بگیرد و زید و عمرو با هم گویند که هرگاه یکسال بگذرد
و پنجاه تومان ما بقی را طلب را عمرو ندهد تنزیل را برگرداند و مدت که بگذرد و تنخواه را عمرو ندهد
آیا در اینصورت آن شرط شرعی میباشد و زید مطالبه این پنج تومان را که تنزیل نموده میتواند نمود ج
اگر تنزیل مبلغ پنج تومان را معلق و مشروط بر آن نماید که بقیه تنخواه پنجاه تومان را در راس موعد
کارسازی نماید باینحو که پنج تومان طلب خود را کم میکنم باین شرط که بقیه تنخواه پنجاه تومان را در راس
موعد کارسازی نمائی و در راس موعد پنجاه تومان را کارسازی نکرده باشد صاحب تنخواه میتواند پنج
تومان را کم ننماید یعنی مطالبه پنج تومان را در اینصورت میتواند نمود س هرگاه زید تنخواهی بدون
عمرو استقراض کند بموعد معین و منافع مشروعه بهیچ وجه قرار ندهد و در راس موعد تنخواه
ما فی الذمه خود را مسامحه نماید عمرو والحال میگوید که این تنخواه از مال غیر نزد من بوده و من باید منافع
آنرا از قرار ده دو بحساب از زید بدهم و مطالبه منافع ده دو بدون صیغه از زید میکند در اینصورت آیا شرعا
زید باید منافع بدون صیغه را بدهد یا نه و دیگر آنکه هرگاه تنخواهی مدیون خالد باشد و ادای آن
نقد در قوه او نباشد و جنس داشته باشد و چنانچه خواهد جنس یا ملک خود را بفروشد احتمال
تلف در آن باشد بطلبکار خود بگوید که بعوض تنخواه طلب خود جنس یا ملک بر دار یا نه ج جواب

از سؤال

از سؤال اول آنکه اگر آنچه قلمی شده مطابق واقع بوده باشد بر زید لازم نیست رد نماید مگر معادل آنچه
که استقراض نموده و عمرو مقرض تسلط مطالبه علاوه بر آنچه داده در صورت مفروضه ندارد بلی هرگاه خواهد
زید مستقرض شرعا علاوه برضا و خواهش خود چیزی داده باشد باکی نیست و جواب از سؤال ثانی اینست
که البته بر مدیون لازم نیست مثل آنچه استقراض نموده رد نماید مفروض اینست نقد معینی قرض گرفته
همان نقد لازم نیست رد نموده در صورت عدم رضای صاحب پول لازم است جنس را بهر قیمتی که بوده باشد
بفروش رسانیده مثل آنچه گرفته رد بصاحب پول نماید اگرچه بثمن المثل کسی ابتیاع ننماید مگر در صورتیکه
طلبکار برضا و خواهش خود جنس قبول نماید عوض طلب خود و احتمال تلف که در سؤال قلمی شده معنی
از آن نفهمیدم س قروض میت را از منقول ادا کنند یا از غیر منقول یا از هر دو و بر فرض مساوی بودن
هر دو یا اختلاف حکم آنرا بیان فرمایند ج اداء دیون میت لازم است از ترکه او بشود خواه از منقول
بوده باشد یا از غیر منقول بلی در صورت عدم رضای صاحب حق بتاخیر هر یک از منقول و غیر منقول که اسرع
در اداء است از آن اختیار نمایند س زید مثلا زوجه خود را مطلقه بطلاق رجعی نموده و حقوق
وی از صداق و سایر تملیکات در ذمه زوج میباشد و همین زوج زوجه دیگری دارد که صداق و
سایر حقوق وی در ذمه باقی هست و همچنین چند نفر طلبکار دیگر دارد که هم مطالبه طلب خود
مینمایند یا در صورتیکه زید متعذر از اداء کل دیون و اشتغال ذمه خود نسبت بکل ارباب طلب
بوده باشد لازم است بر وی که با تمکن از اقتراض بقدر دیون خود از جای دیگر قرض نموده تسلیم
طلبکارهای خود نماید و طلبکارها میتوانند او را امر بقرض نمایند یا نه بلکه در اینصورت نیز معذور و مکلف
است باداء ما تیسر من ماله و بر فرض لزوم اقتراض هرگاه متمکن نشود مگر بقدر بعضی از دیون خود آیا
در اینصورت زید میتواند قدر میسور را اعم از آنکه اقتراض بوده یا از مال خود بالنسبه بدیون خود
توزیع و تقسیم طلبکار نماید یا آنکه تفرقه مابین ارباب حقوق و طلب زوجه مطلقه میباشد باین معنی که
اداء حقوق وی از صداق و غیر مقدم است بر سایر دیون چنانچه زوجه مطلقه مدعیه تقدیم
خود بر دیگران میباشد ج ظاهر از سؤال اینست که زوجه مطلقه و سایر طلبکاران معترفند باین
هستند که زید متمکن از اداء دین نیست سؤال از این شده که در چنین صورت بر او لازم است در
صورت امکان قرض قرض نماید بجهة اداء دین خود یا نه جواب از این اینست که بر زوج مطلق زوجه لازم
نیست در صورت عدم تمکن از اداء صداق زوجه قرض نماید که اداء صداق زوجه نموده باشد و
اما سایر طلبکاران پس آن نیز چنین است هرگاه قرض در حال حاجت و ضرورت بوده باشد و اما
هرگاه چنین نبوده باشد در آن اشکال میتوان نمود خصوصا در صورتیکه اشتغال ذمه بجهة غصب
مال المسلمین یا ربا یا بسبب اکل مال یتیم ظلما یا بسبب خیانت در امانت بوده باشد بالجمله لزوم
قرض بجهة اداء صداق زوجه ثابت نیست در صورت عدم تمکن زوج از اداء آن لکن عمده در این

مقام تشخیص عدم تمکن است که تعبیر از ان بمعسر بودن مینمایند ظاهر اینست هرگاه کسی مال علاوه
از قوت یوم و لیله خود و عیال واجب النفقه خود بوده باشد هما قدری که کفایت قوت یوم و لیله
او و واجب النفقه او نماید مستثنی باشد و علاوه از ان مقدار را در صورت مطالبه و عدم رضا
بتاخیر لازم باشد بر وجه تسلیم نماید و هم چنین است حال در سایر طلبکاران در صورت مطالبه
و عدم رضا بتاخیر و هو العالم س شخص در مظالم میخواهد نماید در قوه او نیست که یکدفعه
ذمه خود را از جمیع حقوق خلاص نماید ج اینمقام مقام تسویل شیطانست نظر بعد او بنکه باقتضا طبیعه
انسان دارد طالب اینست که همواره انسان را مبتلا نماید بچیزیکه موجب عقوبت او شود در اخرت
امور یکه موجب عقوبت شود در اخرت نسبت با اهل ایمان بدتر از همه اشتغال ذمه بحقوق ناس است
و جاء از خلاق و ارض شما انست که توفیق خاص بقاطبه شیعیان ائمه انام علیهم السلام عنایت فرموده که
ذمه خود را مشغول ننمایند بحقوق ناس بر فرض اشتغال ذمه بحقوق ناس اعانت فرمایند که خود را
بری الذمه نمایند از ان و انچه قلمی شده که در قوه او نیست که یکدفعه ذمه خود را بری نماید اگر
واقعا چنین است که در یکدفعه قدرت ندارد که ذمه خود را بری نماید هر قدر که قدرت دارد بعمل
اورد اگر مقدور او نیست در یکدفعه بتدریج بعمل اورد تا ذمه خود را بری نماید و هو العالم س
هرگاه شخصی چند فقره قرض داشته باشد بعضی موعد منقضی شده و بعضی را موعد منقضی نشده
و مئونه او وفا بهمه دیون او نمیکند و تنخواهی موجود دارد بدون انکه حاکم شرع او را مجور کرده باشد
میخواهد تنخواه موجود خود را بقروض موعد شده خود بدهد از برای ارباب طلب که موعد
ایشان نرسیده و طلب دارند هست که بدون رضای مدیون و سایر ارباب طلب که موعد ایشان منقضی
شده از تنخواه مدیون اخذ نمایند یا خیر و در صورتیکه حاکم شرع شخص مدیون را مجور نماید باز ارباب
اشخاصیکه موعد شان منقضی نشده و طلب دارند هست که بدون سایر ارباب طلب که موعد شان
شده است از مال مدیون اخذ طلب خود را نمایند یا نه ج مادامیکه شخص مدیون بمقتضای شرع انور
مطهر مجور علیه نشده جمیع تصرفات او در ما یملک او ممضی خواهد بود لهذا انچه از دیون او که
موعد او منقضی شده میتواند از ما یملک خود ادا نماید و ارباب طلبی که موعد طلب انها حلول ننموده
تسلط بمما نعت از ان مطلب را ندارند چه جا انکه توانسته باشد با عدم رضای مدیون اخذ مال او نموده
باشند در عوض طلب خود قبل از حلول اجل از محملا انچه در استفتا قلمی شده
که ارباب طلب که موعد انها حلول ننموده اند میتوانند با عدم رضا
مدیون تصرف در مال او نمایند یا خیر
قطعا تسلطی بجهتها ثابت
نیست

کتاب

کتاب الضمان و الحواله

س هرگاه زید متاعی از عمرو ابتیاع نموده باشد و وجه ان را حواله بچندین نفر نموده و بعضی
محال علیهم قبول نمودند اعم از اینکه وجه بعمرو حین بورد رسیده باشد یا نه ایا ذمه زید محیل بعد از
حواله بری شده یا نه ج در صورتیکه حواله متحقق شده باشد و عمرو هم قبول حواله نموده باشد و محال
علیه نیز راضی شده باشد چنانچه مفروض در سؤالست و محال علیه در حین حواله موسر بوده
باشد یا معسر بوده باشد لکن محتال عالم با عسار او بوده باشد بی اشکال زید محیل بتحقق حواله در
صورت مفروضه بری الذمه میشود از حق عمرو و محتال دیگر تسلطی بجهت او در باب همین وجه که حواله
نموده در صورت مفروضه نخواهد بر زید س زید بعضی املاک را بیع شرط عمرو نموده و خالد ضامن
درک مبیع شده که هرگاه مبیع مال غیر بر امد از عهده ثمن بر اید ایا اینوع بیع صحیح است یا ضمانت
با انکه صحیح نیست و بیع شرطی بهم میخورد و بعد از انکه صحیح باشد و مبیع مال غیر باشد ضامن باید
از عهده بر اید یا نه ج هرگاه خالد در ضمن عقد لازمی بر خود لازم نموده باشد که هرگاه مبیع مال
غیر بوده باشد از عهده ثمن بر امده باشد صحیح و وفا بان لازمست یعنی هرگاه مبیع مشخص شود که
مال غیر بوده و بایع ماذون در مبایعه نبوده و مالک امضا ننماید بر شخص خالد لازم است که از عهده
ثمن ان بر امده باشد و هرگاه در ضمن عقد لازمی یا عهد شرعی نبوده باشد بلکه محض همین قول
بوده باشد در اینصورت اگرچه حکم با اینکه لازم است در صورت استحقاق غیر خالد از عهده ثمن بر امده
باشد مشکلست لکن شکی نیست که راجح بلکه احتیاط در حق خالد اینست که از عهده ثمن بر امده
باشد خصوصا در صورتیکه مشخص باشد که مشتری بجهت اعتماد بقول خالد راضی بمبایعه شده باشد و هو
العالم س هرگاه زید از عمرو طلبکار بشود و بکر ضامن تنخواه بشود و در حاشیه تمسک نوشته
که این تنخواه بر ذمه من میباشد و رجوعی بعمرو ندارد و بعد بکر متوفی بشود ایا در اینصورت عمرو
مشغول ذمه میباشد یا بکر و زید را میرسد که مطالبه تنخواه از عمرو بکند یا نه ج در اینصورت تنخواه
در ذمه بکر است که ضامن شده زید را تسلطی بعمرو در خصوص این تنخواه که بکر ضامن شده تمسک شده

بعد از فوت بکر زید میتواند از ترکه او مطالبه نماید بر فرض ثبوت ضمانت بنحویکه مسطور شد و
در صورت عدم ثبوت ضمانت بکر ابجز است س شخصی بندانی خانه دارد مشتمل است بر چند باب
الطاق یکی از انها را قرار داده که همیشه دکان او بوده و بعد از الطاق بندانی مینموده و اکثر اوقات هم
بسبب محافظت مال مردم دران الطاق میخوابیده و شبی جمعی از سارقین از دیوار خانه بر امده یا قفل یا کلون
همان الطاق را شکسته و قدری پنبه از مردم برده و قدری مانده و از قضا انشب در ان او در الطاق نبوده
حال صاحبان پنبه مطالبه پنبه خود را مینمایند ج هرگاه معتاد اینشخص این بوده که در ان دکان
میخوابیده و مردم نیز مطلع بوده اند که در انجا میخوابیده و باز به سبب او مال میدادند در اینصورت در
صورت نخوابیدن تفریط کرده خواهد بود باید از عهده مال مسلمانان برآید و اگر چنین
نبوده حرجی بر اینشخص نیست پس مطالبه عوض از اینشخص نمیتوانند نمود س زید ادعای طلبی از
عمرو مینمود و منکر بینهما نزاع و گفتگو بطول انجامید خالد بجهة رفع نزاع قبول نخواه نمود
از خود تمسک داده باعتقاد اینکه انکار عمرو بعلت تهی دستی است
بعد از رفع عسرت کارسازی میکند حال مدتی گذشته عمرو
باسر خود باکه شغل ذمه نبوده وفی و معه را بازید میکنیم
اباد در اینصورت خالد ضامن از عهده
طلب زید باید بر آید یا نه ج
هرگاه در واقع زید طلبکار
باشد بلی خالد باید
از عهده
بر آید

كتاب الصلح

س ضعیفه ما یملک خود را به پسر خود مصالحه نموده باشد بوجه معین معلوم و از خارج قرار
داده شده که هر ساله مقدار یکصد من گندم بوزن سابق مصالح له بمصالح برساند حال مصالح
له متوفی شده ایا مصالح عنه داخل ترکه میباشد یا نه ج اگر مصالحه متحقق شده باشد چنانچه مفروض
در سؤال است البته مصالح عنه از جمله مال مصالح له میباشد بعد از فوت او مثل سایر ترکه او میباشد
و مصالحه کننده را بر فرض تحقق مصالحه على الاطلاق تسلطی بر مصالح عنه نمیباشد

خواه در حال حیوة مصالح له بوده باشد یا بعد از ممات و انچه نقلی شده در خارج یعنی در خارج
عقد مصالحه قرار داده که هر ساله مقدار یکصد من گندم داده باشد اگر چنین نبوده باشد بلکه
این امر مصالح بر قرار داده باشد یا بنحو مصالحه شده باشد که مصالح له هر ساله اینقدر گندم بضعیفه
که مصالحه نموده داده باشد اشکالی در صحت و صلح بهم میرسد س اگر پدر ملکی را با اولاد خود
صلح نموده و اولاد صغیر باشد میتواند که صرف نظر او لاد را منظور داشته باشد صلح را تغییر داده بضعیفه
وقف بهمان اولاد منتقل سازد یا نه ج در صورتیکه ملک را صلح نموده بولد صغیر خود و ولایت از
جانب صغیر قبول نمود صلح لازم میشود ملک مملوک ولد صغیر میشود و وقف والد در این
صورت بی معنی است چه معتبر در وقف اینست که موقوف مملوک واقف بوده باشد بلی هرگاه فرض
شود که فسخ مصالحه اصلح بحال صغیر بوده باشد مثل اینکه اگر باقی بر ملکیت صغیر بوده باشد
ظالمی انملک را غصب خواهد نمود میتواند بشرط انکه بعد از فسخ وقف بهمان اولاد صغیر نماید
س میتوان ملکی را با اولاد صلح نمود و اختیار فسخ با خود و اگذارد ج بلی میتوان لکن هرگاه موت
در زمان خیار اتفاق افتد خیار فسخ منتقل بوارث میشود مگر در صورتیکه مقید بمادام الحیوة
بوده باشد در اینصورت ظاهر اینست که صلح صحیح بوده باشد و وارث را اختیاری نخواهد بود
توضیح مطلب اینست که اگر صلح نمود و زمان خیار را معین نمود مثل اینکه تا دو سال مثلا مختار در فسخ
مصالحه بوده باشم بی اشکال صلح صحیح است لکن اگر موت در اثناء دو سال اتفاق افتد خیار منتقل
بوارث میشود میتوانند فسخ نمود و اگر خیار را متعلق بموت خود نمود مثل اینکه مادام الحیوة اختیار
فسخ مصالحه با خود بوده باشد در ان اشکالی در صحت صلح بهم میرسد لکن ظاهر در نظر
حقیر صحت صلح است و بعد از ممات وارث را اختیاری نخواهد بود س هرگاه زوجی اثاث
البیت خود را مصالحه نموده باشد بزوجه اش یا ال الصلح منافع املاکی که بعوض صداق
بزوجه اش منتقل نموده و اسباب خانه و منافع املاک را مشخص ننماید که چه قدر است مشروع
است یا نه ج اگر مقصود از اثاث البیت کل اثاث البیت است و همچنین مقصود از منافع
املاک کل منافع املاک است در جمیع ازمنه صلح صحیح خواهد بود و اثاث البیت موجوده در وقت
مصالحه مختص بزوجه خواهد بود بعد از او مثل سایر متروکه زوجه خواهد بود و منافع املاک
کلا مال زوج میشود بعد از زوج مثل سایر مخلفات زوج خواهد بود و عین ملک مسلوب
المنفعه مال زوجه خواهد بود و اگر مقصود از اثاث البیت بعض بوده باشد و تعیین نکرده
و همچنین از منافع املاک بعض منافع انها بوده لکن در جمیع ازمنه منظور نبوده باشد بلکه
بعض بوده باشد نظر بعدم تعیین حین عقد مصالحه باطل است س هرگاه کسی در ایام حیوة
خود چیزی را با اولادش صلح نمود که بعد از خیار دیگر نصیبی در بعضی از ترکه از منقول یا غیر منقول

که مشخص نماید که چه چیز است نداسته باشد صحیح است یا نه ج هر چیز یکه مملوک شخص بوده باشد
حین وفات بعد از فوت او منتقل میشود بوارث و این قرار شارع مکر اینکه مانع از ارث موجود
بوده باشد انتقال بعض اشیاء ببعض ورثه در حال حیوة مانع از ارث نیست و اگر در ضمن عقد
مصالحه شرط نماید باینحو که این اشیاء را بتو مصالحه میکنم بشرط اینکه بعد از وفات من از ترکه من ارث
مستحق نباشی چنین مصالحه باطل است س عمرو از هندی ملکی مصالحه کرفته است و صیغه
شرعیه جاری شده و مال المصالحه قبض نشده و یکروز بعد یا پنج روز بعد هند و نکول یا از مصالحه
مزبوره نموده و الحاح پنج ماه هست که قبض مال المصالحه ننموده که در آن پنج یوم اول مال المصالحه
موجود نبوده و بعد از موجود شدن هند مزبوره راضی نبود در صورت مزبوره مصالحه منحقق میشود
یا نه ج مصالحه از عقود لازمه است عمل بمقتضای آن لازم است پس هر کاه عقد مصالحه واقع
شد بنحویکه معتبر در شریعت است و در ضمن عقد مصالحه شرط تاخیر در وجه مصالحه نشده
تعجیل در ادای آن لازم بود غایت ما فی الباب اینست که در صورت تاخیر در وجه مصالحه تاخیر در ادای
حق لازم مصالح نموده و این موجب فساد عقد یا ثبوت خیار در حق متعاقدین یا احدهما نمیشود بلی
در بیع مقرر چنین است هر کاه مشتری تاخیر در ادای ثمن نمود در صورتیکه شرط تاخیر نشده بود در آن
صورت تاخیر در ادای ثمن نماید تا سه روز بایع در چنین صورت مختار بر فسخ مبایعه میباشد نظر بنصوص
وارده در بیع و از منشاء آن نمیشود که در صلح نیز اکر چنین امری واقع شود حکم بثبوت خیار شود
س هر کاه زید ملکی را بطریق مبایعه یا مصالحه منتقل بعمرو نموده بمبلغ معین و صیغه جاری شده
و عمرو قرار داده که در دو مدت تنخواه زید را رساند و هر دو مدت منقضی شده و تنخواه ملک
زید را نداده در اینصورت بایع یا مصالح را شرعا میرسد که فسخ نماید یا نه ج ظاهر اینست در صورت
مسطوره با امکان اخذ ثمن و مال المصالحه بهر نحو که بوده باشد خیار فسخ نداشته و هر کاه متمکن
از استیفای ثمن و مال المصالحه نبوده باشد میتواند فسخ نمود و هو العالم بحقیقة س هر کاه زید
سه باب ملک را در یکقطعه قباله با عمرو مبایعه یا مصالحه نموده باشد و یکی از آن املاک را فساد
ظاهر شود آیا شرعا فساد یکی از آنها باعث کل فساد میشود که هر سه معیوب شود یا آنکه از یکی که فساد
شد آن دو ملک دیکر بیع یا صلح آن صحیح خواهد بود ج هر کاه سه قطعه ملک را بعقد واحد منتقل
نموده باشد فساد در یکقطعه ظاهر میشود در بقیه دیکر مشتری مختار بر فسخ میباشد در صورت جهل بحقیقه
حال و هر کاه فسخ نمود مشخص است ثمن را استرداد مینماید و اکر امضا نمود آنچه از ثمن بازای آنچه فساد
معامله از آن ظاهر شد استرداد مینماید س زید قطعه از خانه خود کما کان بزوجه خود مصالحه
نموده مدتی کذشته مرمت جزئی از قبیل حوض و لرسی و پنجره زوج در همان خانه میکند فی وجه
خانه منتقله بخود را بعد از مرمت زوج بدو نفر از اولاد خود مصالحه میکند در حیات زوج و

زوج

زوج را هم وصی خود کرده و در وصیت نامچه هم قید کرده که خانه مزبوره را با آلات و ادوات حوض
و لرسی و پنجره بدو نفر از اولاد مذکور آن مصالحه نمودم و همان مصالحه نامچه و وصیت نامچه را هم زوج
شاهد است و مهر کرده است یا امضای زوج مرمت جزئی فی قدر الحصه خود زوج از خانه او از مهر
کردن مصالحه نامچه و وصیت نامچه مهر زده یا خیر و قرار وصیت نامچه زوج را هم داده است که خانه را با آلات
مصالحه کند ج متعلق مصالحه بنحویکه صلح بر آن واقع شده مختص بمصالح لهما میباشد و صدور مرمت
قبل از مصالحه از زوج موجب این نمیشود که حکم شود از الآن مال الزوج بوده باشد خصوصا در صورتی
که خود زوج مطلع بوده و مصالحه نامه را مهر نموده باشد و بر مدعی خلاف است که اثبات مدعی
بر خود نماید به بینه معتبره نزد حاکم شرع س مصالحه فیما بین دو نفر واقع شد و مال المصالحه
یکمن کندم بوزن معین و یکصد درهم نقد موهوبین بوده و لکن تعیین کندم آبی یا دیمی نشد
آیا چنین مصالحه صورت دارد و صحیح است یا فاسد ج ظاهر اینست که صحیح بوده باشد این صلح
اوسع از این است که امثال این ابهام مضر بوده باشد س زید بمقدار معینی کیل کندم در دار
السلطنه تبریز ابتیاع کند و بعمرو مکاری بکرایه دهد که بکاشان اورده بوکیل او داده باشد
عمرو مکاری ماذون شود که اکر منی سی شاهی بخرید بفروشد الا بپسر زید یا وکیل او تسلیم نماید
تا ورود مکاری بکاشان ترقی در قیمت کندم بهم رسیده یک من سه روپیه میخریدند عمرو مکاری
بوکیل و پسر زید نداده و از قرار یکمن سه روپیه فروخته و یکمن سی شاهی پول از آن بوکیل داده و کفته
که سی شاهی ماذون نموده ابتدا داده ام زید از قیمت کندم و معامله مکاری مطلع شده و بمرافعه و منازعه
منتهی کردیده زید تفاوت قیمت را بعمرو مکاری مصالحه نماید بر پنجاه تومان و یکمن کندم و اجرای
صیغه مصالحه بروجه شرعی شود و مصالحه نامه نوشته شود و معتبر شده و اخذ مال المصالحه شود
بعد از طی امر مصالحه و اجرای صیغه و دادن مال المصالحه بزید مزبور عمرو مصالح له را امر سد
که ادعا کند که تو مرا ماذون نمودی که یک من سی شاهی بفروش و من کندم را فروختم و یکمن سی شاهی
که کفته بودی دادم پنجاه تومان را پس بده آیا شرعا سخن و مطالبه عمرو مکاری مسموع است و
میتواند ادعا و مال المصالحه را نماید یا اینکه غیر مسموع و بی وجه است ج بر فرض صدق مراتب
مرقومه لازم است بر مکاری هر قیمه که فروخته است همه از وجه را ایضا کندم داده باشد از
صاحب مال در مصرف رساند و اذن هر منی سی شاهی موجب این نمیشود که در صورت ترقی علاوه از سی
شاهی مال واسطه شود قطعا بلی هر کاه از قرار منی سی شاهی منتقل نموده باشد بواسطه در اینصورت
کندم مال واسطه میشود هر قیمه که فروخته است در اینصورت مال او میشود لکن دخل بفرض
سؤال ندارد و ادعای مکاری در صورت مصالحه علاوه از سی شاهی را باید بمن برد تا نظر باینچه
ماذون نموده بود که من در سی شاهی فروخته باشم بی صورت است س مادر زید سه سال مولی خود

بزید مصالحه نمود بمبلغ ده تومان و شرط کرده که مبلغ مزبور را بعد فوت او صرف وصایای
موصیه نماید و سدس مزبور در تصرف موصی بوده که زید وفات یافته و چند صغار و کبار دارد
باوجود انکه موصیه در حیات است یا خود موصیه یا وکیل شرعی او میتواند مبلغ مزبور را از سدس
مزبور یا اموال دیگر متوفی مطالبه نماید یا انکه بعد از فوت موصیه مزبوره باید ده تومان را
مطالبه نمایند و دیگر املاکی که زید در ظرف مدت پانزده سال قبل از این تا بحال داشت و در تصرف
او بوده و حال که متوفی شد والدهٔ زید ادعا مینماید که بعضی از املاک مزبوره و در نزد او بوده و
واگذاشته که او متصرف شوند یا بدون مرافعه شرعیه حیله ای بسر برد که املاک مزبوره را متصرف
شود و حال انکه صغار و کبار دارد ج بر فرض ثبوت مصالحه سدس اموال مادر مال زید متوفی
خواهد بود و مادر میتواند مبلغ ده تومان را از ترکه زید پسر خود استیفا نماید در صورتیکه مشخص
بوده باشد که مصالحه واقع شده و مال المصالحه از قرار مسطور فی ما بوده باشد و اینجا املاکی که در ید
متوفی در حال حیوة متصرف بوده بحسب قواعد شرعیه محکوم بر آنست که مال زید بوده و مادر
و غیر مادر هر گاه ادعا نمایند احتیاج بمرافعه است و در صورت علم مرافعه بتصرف ایشان نمیتوانند
داد س زینب نامی اراده مکه داشت در وقت رفتن اموال و املاک خود و اثاث البیت را که
در ملکیت او بود ثابت بود بشهربانو نامی صلح کرد بیکصد دینار و یک من گندم مشروط بانکه
شهربانو بوصایای او چند عمل نماید و اموال و املاک در تصرف زینب خودش بوده و بتصرف شهربانو
نداده و بعد مراجعت از سفر امد در سر مال خود قرار گرفت و از جمله ان اموال خانه بود این خانه
را بعمرو فروخت و بعد از چند مدت زینب متوفیه شد حال وارث شهربانو ادعا مینماید که زینب
اموال خود را بوالده من صلح کرده است و حال این مال منست ایا در اینصورت این مصالحه صحیح است
یا نه و این اموال مال وارث زینب است یا وارث شهربانو و دیگر اینکه این بیع که زینب بعمرو
کرده است صحیح است یا نه ج نظر باینکه ظاهر از سؤال اینست که شرط اقدام بوصایای زینب
در ضمن عقد مصالحه شده و ظاهر از لفظ وصایا انست که بعد از فوت زینب بعمل اورد
بنا بر این شبهه در صحت مصالحه هم میرسد نظر باینکه اقدام شهربانو بوصایای زینب بعد از موت
زینب موقوف به بقاء شهربانو است بعد از موت زینب و این مقدور شهربانو نیست و عدم
مقدوریت شرط موجب عدم مقدوریت عوض است و در مصالحه مقدوریت عوض شرط است
و بعد از اغماض از این مرحله و تسلیم صحت مصالحه کما هو الاظهر نظر باینکه فرض اینست که شهربانو
قبل از فوت زینب فوت شده بنا بر این شرط در ضمن مصالحه بعمل نیامده لهذا زینب قادر بر فسخ
مصالحه میباشد و نظر باینکه افعال مسلمین محمول است بر صحت بنا بر این ظاهر اینست تا فسخ مصالحه
ننموده مبایعه خانه را ننموده پس مبایعه خانه صحیح خواهد بود بنا بر این ادعای ورثه شهربانو

درباب خانه بحسب ظاهر قواعد شرعیه مسموع نخواهد بود و بر فرض معلومیت عدم فسخ مبایعه
خانه فاسد است بنا بر این اگر این خیار فوری باشد و معلوم باشد که زینب فسخ ننموده ورثه زینب
را تسلطی نمیباشد و خانه مال ورثه شهربانو خواهد بود و اگر فوری نباشد کما هو الظاهر پس خیار
زینب منتقل میشود بوارث زینب پس وارث زینب میتواند فسخ مصالحه نمود و بعد از فسخ و
رثه شهربانو را تسلطی نخواهد بود و هو العالم س زید اموال خود را بدیگری مصالحه نموده
و خیار فسخ را در مدت دوازده سال قرار داده و در اثنای مدت مذکور مصالح فوت شده و ورثه
او مطالبه از مصالح له مینمایند و او ادعا مینماید که مجموع اموال را صرف اخراجات زید نموده ام و این
دعوی از من مسموع است و ورثه تسلط مطالبه دارند یا نه ج اگر معلوم باشد یا مصالح له ثابت
کند که مجموع اموال را در ایام حیوة زید و باطلاع و خواهش زید صرف اخراجات او نموده ظاهر اینست
که ورثه او را در اینصورت تسلطی بر انشخص نبوده باشد چه تسلط ورثه فرع تسلط مورث ایشان میباشد
و در صورت مرقومه مورث را تسلطی بر او نمیباشد چه اینوع تصرف نیست از قبیل الخیار و تصرف در
مدت خیار مسقط خیار بلکه در ما نحن فیه مبطل اصل مصالحه است و اگر بعد از فوت تصرف میت
رسانیده باشد و ثابت نماید که بمصارف واجبه میت صرف نموده مانند اداء دین او است ثابت و حج
لازم و مانند اینها باز ورثه مطالبه نمیتوانند نمود و اگر در مصارف غیر واجبه صرف نموده باشد و ثابت
نماید که این بوصیت میت بوده باشد ظاهر اینست که این نوع تصرف نیست از انشخص و مبطل اصل
مصالحه است و ورثه دو ثلث مطالبه نمیتوانند و در ثلث دیگر را مطالبه میتوانند نمود در صورتی
که این شخص عالم باشد بتحقق بلکه احتمال بودن وارث نیز ظاهرا کفایت میکند بلی هر گاه میت خود
اعتراف نموده باشد که من معدوم الوارثم ظاهر اینست در صورتیکه مجموع اموال را صرف نموده
باشد و بعد مطلع شود بر بودن وارث ورثه اصلا مطالبه نتوانند نمود و هر گاه اموالی باقی باشد
مطالبه دو ثلث میتوانند نمود و اگر بوصیت میت نبوده باشد لکن مصالحه نموده باشد و شرط نموده
باشد که خیار در مدت مذکوره با خود باشد نه با دیگری یا از نوع که تا در حیوة باشم قادر بر فسخ باشم
خود نه دیگری که عدم ثبوت خیار نسبت بدیگری ملحوظ بوده باشد حین العقد باز ظاهر اینست
که ورثه تسلط بر انشخص نداشته باشد و اگر بر این نوع نبوده باشد بلکه همین مصالحه نموده و اختیار
فسخ را در مدت مذکوره بخود گذارده و در اثنای مدت فوت شده در اینصورت ظاهر اینست که خیار
منتقل بوارث شود و در اثنای مدت فوت شده قادر بر فسخ میباشد و اگر فسخ نموده اند مطالبه
مجموع اموال را میتوانند نمود اگر اموال باقی باشد و اگر تلف نموده باشد اگر بمصارف خود صرف نموده باشد
باز مطالبه میتواند نمود و اگر ثابت نماید که بمصارف میت صرف نموده باشد و انشخص معتقد عدم وارث
از میت بوده باشد یا میت خود در حیوة اعتراف نموده باشد که معدوم الوارثم ظاهر اینست که ورثه

مسلط بر مطالبه نباشند و اگر چنین باشد بلکه آن شخص عالم باشد بوارث بلکه احتمال بودن
ولی هم نیز قائم باشد در نظر آن شخص مطالبه میتواند نمود والله العالم س ضعیفه مجموع اموال
مخلفات خود را بشخصی مصالحه نموده و فوت شده و حال ورثهٔ ضعیفه مطالبهٔ مزبور کان لم یکن مینمایند
با وجود مصالحه کلام ورثه مسموع است یا نه ج اگر مصالحهٔ مزبوره در حال صحت بوده باشد
بی اشکال مصالحه صحیح است و ورثهٔ ضعیفه را بر شخص مصالح تسلطی نمیباشد و هم چنین اگر
مصالحه در حال مرض بوده باشد و از آن مرض شفا یافته و در مرض دیگر فوت شده و اگر مصالحه
در حال مرض واقع شده باشد و در همان مرض فوت شده باشد باز اشکالی در صحت مصالحه
نیست در صورتی که مرض مرضی که در آن مظنهٔ فوت باشد نبوده باشد و اگر مصالحه در حال مرض بوده
باشد و مرض مظنهٔ فوت در او بوده باشد و در همان مرض نیز فوت شده باشد مسئله خالی از اشکال
نیست س هرگاه زید ملکی را منتقل سازد بعمرو بصیغهٔ صلح و بعد زید مذکور ملک مزبور را
ببکری منتقل سازد و بیع نماید آیا شرعا عمرو مذکور را میرسد که ملک مزبور را از ید متصرف
اخذ نماید یا نه ج در صورت ثبوت مصالحه بعمرو مصالحه ببکری غلط و عمرو میتواند از ید متصرف
انتزاع نماید س شخصی ملکی را مصالحه نموده بغیر زید خود را خیار فسخ مصالحه را در مدت یکسال
مثلا بجهت خود قرار داده و حال مدت خیار منقضی شده مصالح مدعی اینست که در مدت خیار فسخ
مصالحه نموده‌ام آیا بمحض ادعای فسخ از من له الخیار مسموع است یا محتاج بمرافعه و اقامه بینه است ج مسئله
منصور بچند صورت است یکصورت آنست که مصالح له معارضه با مصالح در این دعوی میکند بلکه
تصدیق او مینماید در این دعوی در این صورت اشکالی در فسخ و عود مصالح عنه بمصالح نمیباشد
صورت دیگر آنست که مصالح له میگوید که من تکذیب و تصدیق مصالح نمیکنم و مطلقا علم بفسخ
و عدم فسخ ندارم مطالب حکم خدا و تعجیل ثانیه میباشم در چنین واقعه که ادعای فسخ از من له الخیار
بمحض ادعا مسموع است و این صورت ثالثه آنست که مصالح له منکر فسخ است در این صورت ظاهر اینست
که بمحض ادعای مصالح حکم بثبوت فسخ نمیتوان نمود بلکه محتاج باقامه بینه است لاصالة عدم
عدم الفسخ قال الله ولیس لصاحبه ای لصاحب الخیار الفسخ و لا امضاء فی حضور الاخر و غیبته
بحکم الحاکم و علمه نعم ثبوته یتوقف علی الاشهاد مع النزاع و فی الکافی فی باب الشرط و الخیار فی
البیع عن السکونی عن ابی عبدالله ع ان امیرالمؤمنین ع قضی فی رجل اشتری ثوبا بشرط الی نصف النهار
فعرض له ربح فاراد بیعه قال لیشهد انه قد رضیه فاستوجبه ثم لیبعه ان شاء فان اقامه فی السوق
و لم یبع فقد وجب علیه س زید اموال و مملکات خود را مصالحه نمود با اولاد ذکور خود
بمال المصالحه مبلغ یک عدد یا لعه و بکن یوز شاه کندم و یک من جو و در ضمن عقد
مصالحه شرط کرده است که مصالح لهم مادام حیاته خود از عهدهٔ نفقه و کسوهٔ او و عیال او

النفقه

النفقه او بر آیند و کلف از عهدهٔ صادر یا دیوانی او نیز بر آیند یا این جهالت که در ایام انفاق و
مقدار انفاق است باعث فساد مصالحه میشود چونکه باعث جهالت شرط است یا نه و یا اینکه شرط
کرده بکر در ضمن عقد شده است که اخراجات دیوانی مصالح مزبور را از عهده بر آیند عدم تعیین مقدار
آن باعث فساد مصالحه میشود یا نه و حین با وجود مصالح مباشر دیوانیان بمصالح لهم رجوع نمینمودند
ج آنچه از سؤال ظاهر میشود اینست که اشکال در صحت مصالحهٔ مزبوره از دو جهت شده یکی آنکه مقدار
نفقهٔ مشروطه در ضمن عقد معین نشده است جواب از اینست ظاهر اینست که این مضر نبوده باشد
بعلت آنکه مقدار نفقه اگر چه معین نشده است در ضمن عقد مصالحه لکن عادت معین است
و لهذا در نصوص منکثره که در آنها حکم شده است بوجوب نفقه بر واجب النفقه در هیچ یک
از آنها بیان قدر نفقهٔ کل واجب النفقه نشده است و فقها قدس الله ارواحهم حکم فرموده اند
مناط در قدر نفقه بذل قدر کفایت است و معلوم است آن مختلف میشود بحسب اشخاص کما
لا یخفی و بنا بر این است که هرگاه در ضمن عقد منقطع که موجب نفقه متمتع بها نیست شرط نماید
نفقهٔ او را حکم بفساد عقد نمیشود اگر چه تعیین قدر نفقه نباشد با آنکه اهتمام در صیغ نکاح
علاوه بر اهتمام در سایر عقود است و الملخص مادر بین چگونه عدم تعیین قدر نفقه در ضمن
عقد مصالحه که دایرهٔ او اوسع است از سایر عقود موجب فساد تواند شد و ثانی آنکه ایام نفقه
مشروط در ضمن عقد مصالحه غیر معین است و این محل اشکال است بجهت جهالت شرط و جهالت
احد عوضین است در عقود لازمه و ممکن است جواب از این که امثال این جهالت ظاهرا نیست
که در مصالحه مضر نبوده باشد خصوصا در صورت عدم تمکن از تعیین چنانچه در ما نحن فیه است
س هرگاه شخصی ملک معین را در حین حیات خود مصالحه کند بشخصی که بعد از ممات در تصرف
آن شخص دهند و در حین حیات در تصرف خود بوده باشد یا بعد از وفات در آن مصالحه حرفی
هست یا نه ج اگر ملک را با آن شخص صلح نموده و در ضمن عقد مصالحه شرط نموده که منافع آن
ملک مادام الحیوة با خود مصالح بوده باشد چنین مصالحه باعتقاد حقیر صحیح و لازم است
بعد از ممات مصالح تسلیم مصالح له نمایند و هو العالم س هرگاه زید با عمرو شراکت کند
بعد از چند مدت نزاعی فیما بین ایشان اتفاق افتد و بعد از قیل و قال از یکدیگر جدا شوند و زید
با عمرو صیغهٔ صلح بخواند بمبلغ معینی و بعد از چند سال با صیغهٔ صلح زید بگوید که من با این مصالحه راضی
نیستم و مغبون هستم آیا شرعا سخن زید مسموع است یا نه ج نظر باینکه از جملهٔ شرایط غبن جهالت
مغبون است در قیمت مغبون فیه و مدعی غبن در صورت مفروضه هرگاه معلوم بوده باشد حین
چنانچه ظاهر سؤال است مصالحه نموده باشد از ابمبلغ معین بنابراین اشکال دعوی
غبن نمیتواند نمود و اگر چنین مصالحه نموده باشد بعد معلوم شود و غبن متحقق باشد و اسقاط

نموده باشد بوجهی از وجوه شرعیه ظاهرا دعوای او مسموع خواهد بود س زید ملکی را صلح
کرد بولد خود و ولد عمر بود و منافع آن ملک را بزید صلح کرده مادام حیاته او یعنی مادامی که زید
حیات دارد منفعت آن ملک با او بوده باشد و لکن به صیغه عقد عمری و ولد آن ملک را تملیک زوجه
خود نموده و وفات یافته آیا چنین صلحی صحیح است یا نه ج آنچه را زید بولد خود مصالحه نموده صحیح و
عبارت و هم چنین است مصالحه ولد نظر باینکه امثال اینجهل در مصالحه مضر نیست و بعد انکه و
لد آن ملک را تملیک زوجه خود نموده مال زوجه میشود مسلوب المنفعه تا ممات والد زوج بعد
از آن منفعت آن با انضمام عین محض زوجه خواهد بود س علمای امامیه و فقهای اثنا عشریه دامت
برکاتهم چه میفرمایند که زینب بعضی املاک خود را مصالحه نموده بقید عقد عمری بدو نفر از اولاد
خود که منافع آن در زمان حیات زینب مال او باشد و اتفاق یکی از اولاد قبل از زینب وفات یافته
آیا املاک عود بزینب میکند یا منتقل بورثه ولد متوفی میشود بینوا توجروا ج اگر مراد اینست که
مصالحه نمود عین املاک را بدو فرزند خود و شرط نمود که نمای آن در حال حیات خود مال او
بوده باشد بعد از فوت فرزند عین آن مال منتقل بوارث میشود و شرعی او و از جمله همین والده
اوست که سدس آن حسب الارث منتقل میشود باو در صورتی که آن فرزند ولدی داشته باشد و
اگر ولدی نداشته باشد ثلث آن منتقل بوالده او میشود در صورت وجود والد و با عدم ولد و
والد کل مال منتقل و متعلق بوالده خواهد بود و مخفی نماند اینکه مذکور شد در صورت عدم ولد و وجود
والد ثلث متعلق باو است در صورتی که از میت دو برادر یا یک برادر و دو خواهر یا چهار خواهر پدری
و مادری یا پدری فقط نداشته باشد و الا سدس مختص والده او است س هرگاه پنج طاق مشترک
باشد بالمناصفه مابین زید و عمرو و کذا زید مالک دو طاق و نیم بوده باشد و در حین اشاعه زید
دو طاق از جمله دو طاق و نیم خود را وقف نماید و بعد ذلک زید واقف بلا اطلاع معین از جمله دو
طاق و نیم خود که دو طاق را وقف کرده و نیم طاق را بملکیت و اگذاشته مصالحه نماید بولد عمرو
آیا وقف سابق با بقا ملکیت نیم طاق منافی آن مصالحه است یا نه در صورت منافی یا مانع تعیین این
صلح است و اصل صلح صحیح است یا انکه اصل صلح بالمره فاسد است یا انکه مصالحه باعتبار ملکیت فی
الجمله باعتبار نیم طاق صحیح است ج امیدوارم که خداوند جل شانه بحق و حرمت اشرف احفاد آدم
همه را سیما متقین بیچاره را از شر خلایق محافظت فرماید که هستند کسی که قدر معینی از ملک را مصالحه
مینماید بمسلمانی و بعد نادم میشود و در صدد چاره فساد آن بر میآید بانواع حیل و تدابیر که
در فساد آن میشود بیچاره مفتی که عالم الغیب نیست بمقتضای استفتا جواب مینویسد مجملا اگر این
مصالحه که مفروض است از واقف صادر شده خود واقف متولی وقف بوده و حقیقت حال معلوم
نبوده باشد فعل آن محمول بر صحت میشود و قرار میشود که واقف متولی چنین صلاح دانسته اطلاع

معین

معین را از جمله نیم طاق ملکی قرار داده صحیح خواهد بود و هرگاه متولی نبوده باشد یا متشخص شود
که چنین نبوده مصالحه کل اطلاع باطل است نظر باینکه مفروض اینست که دو طاق مشاع را وقف
نموده بل مصالحه در یک خمس آن بلا اطلاع صحیح است و در چهار خمس باطل خواهد بود و مصالحه در چنین
صورتی هرگاه متعامل بحقیقت حال بوده باشد مختار بر فسخ مصالحه خواهد بود س علمای اسلام
و فقهای ذوی الاحترام چه میفرمایند در این مسئله شرعیه که هرگاه زید مدقوق یا مسلول باشد
و جمیع مشاعر او برقرار باشد که مظلم کردن نقصانی در مشاعر نبوده باشد مصالحه یا وصیتی نموده باشد
و بعد از اندو سه ماه فوت شده در اینصورت بیان فرمایند که مصالحه یا وصیت صادره و کلا
صحیح است یا نه ج اما وصیت پس تامل در آن نیست که از ثلث معتبر است خواه در حال صحت
بوده باشد یا در حال المرض و اما مصالحه و غیرها از تصرفات نافله پس اگر مسامحه در قیمت
آنها نشده باشد یعنی بازای مصالح بر چیزی گرفته باشد که معادل آن بوده باشد در نفوذ آن
تاملی نیست که لازم است و از اصل محسوب میشود و اما اگر مسامحه در آن شده باشد یعنی ما بازای
معادل آن نبوده باشد ظاهر در نظر حقیر اینست که باز لازم است و از اصل محسوب میشود خصوصا
در صورتی که در مرض شده باشد که در آن مرض فوت نبوده باشد و هو العالم س عمرو کل املاک
و مستغلات و متروکات خود را از منقول و غیر منقول بزید مصالحه نموده و زید بعضی از آنها را
فروخته و مصالحه نموده و بدیگر از منتقل نموده و بعد از مدتی بعضی از آنها را هم بجهة خود معین
و موضوع نموده و ما بقی را کلا با خواهر مصالح مصالحه نموده است در این صورت آیا نقض مصالحه بانوا
مصالحه زید بدیگری منتقل نموده صحیح است یا نه ج خیر و منافی آن ظرف مدتیکه عمرو بزید مصالحه نموده
و وقتی که زید با خواهر عمرو مصالحه نموده است مختص بزید است بالخواهر عمرو ج املاک بمقتضای عقد مصالحه
مال مصالح له که زید باشد شده هر تصرفی که در کل املاک مزبوره نموده قبل از انتقال با خواهر عمرو صحیح
کسی را با او تسلطی نخواهد بود و هم چنین نما و منافعی که از آن املاک بهم رسیده قبل از انتقال
مختص بمصالح له میباشد کسی مسلط بر آنها نمیباشد س هرگاه زید ملکی را بمبلغ و مدت معینه
بعمرو مصالحه نماید و عمرو آن ملک را بخالد اجاره بدهد و قبل از انقضای مدت خالد فوت شود
و عمرو مفلس شود و قادر بر ادای مال المصالحه نباشد و زید دعوی فسخ مصالحه بقیمة ملت نماید
آیا در این صورت زید امیر سد که اجرت المثل آن ملک را از وارث خالد مطالبه نماید یا آن ملک را از
ید وارث خالد انتزاع نماید یا نه ج هرگاه عمرو مدتی را که اجاره بخالد داده مساوی با مدتی باشد
که منفعت آن ملک مملوک عمرو بوده یا اقل از آن مدت بوده باشد مادامی که مدت اجاره منقضی نشود
عمرو تسلطی ندارد تا فسخ تواند نمود نظر باینکه حق اینست که بموت مستاجر اجاره باطل نمیشود
پس در اینصورت ثمری بر فسخ مصالحه فیما بین زید و عمرو مترتب نمیشود هرگاه ورثه خالد راضی بفسخ اجاره

بشوند بعد از ازعمرو فسخ اجاره نماید و بعد از فسخ از اجاره مصالحه نماید در انوقت ثمری بر ان
فسخ مترتب میشود در صورت عدم فسخ اجاره زید را تسلطی نمیباشد که انتزاع املاک را از زید
ربنا خالد نموده باشد س زید اموال و اثاث البیت خود را مصالحه نماید بیکنفر از اولاد
خود و خیار مدت از تا ده سال بجهت خود وا گذارد و هنوز مدت منقضی نشده فوت شود ایا خیار
فسخ صلح منتقل بورثه میشود یا انکه صلح بحال خود باقیست مختص بمصالح له میباشد ج
بر فرض وقوع مصالحه بنحو مسطور و موت قبل از انقضای مدت خیار واقع شده باشد خیار منتقل
بوارث با ابقای مدت فسخ میتواند نمود بعد از فسخ مصالحه مثل سایر ترکه شخص مصالح میان
منقسم میشود بنابر کل ورثه از قرار قرارداد در شریعت مطهره این در صورتیست که صلح واقع
شده باشد بنحویکه در استفتا قلمی شده و اگر باینحو نبوده باشد بلکه در مصالحه نامه که در ید
مستفتی است قلمی شده باینحو که صلح نموده اختیار فسخ مصالحه مادام حیات مصالح با خود مصالح بوده
باشد در اینصورت مصالحه صحیح و مال المصالحه مختص بمصالح له میباشد بکر از آن ابدا بهره بنحو
بود س ضعیفه یکباب و شصت و شش اصله تاک مو و باغی که در صحرای اسفلی دارد و باغی
که در صحرای اعلی دارد مجموع را بولد خود منتقل نموده لکن مسلوب المنفعه که مادام حیات این ضعیفه
منافع این باغات با خود شریک باشد حال اینولد فوت شده و وارثی دیگر ندارد مگر زوجه اینولد
متوفی شده و والده او که این املاک را مصالحه نموده آیا آن زوجه ولد متوفی از این باغات چیزی
باو میرسد یا نه و منفعت حالا از والده میباشد یا نه و ایا ان مصالحه بموت ولد بهم میخورد یا نه و
اصل اعیان و باغات مال کی میباشد ج مصالحه باعتقاد حقیر صحیح است لکن منافع مادام الحیوة
والده مختص باوست دیگری را تسلط بران نیست و حق مفروض اینست که وارث ولد ضعیفه
منحصر در والده او که همین ضعیفه است و زوجه او میباشد و چونکه زوجه از غیر منقول محروم
ارث نیست بنابراین کل شصت اصله تاک و کل باغ صحرای اسفلی و علیا حسب الارث کلا انها
منتقل بوالده متوفی میشود و زوجه او مطلقا در آن حظی و بهره نمیباشد بلی در ربع از ربع ابنیه
احتیاط مقتضی اینست که امر مصالحه مابین انها بکند زید و هو العالم س زید باغی یا ملکی یا غیر آن
از عمارات بعمرو فروخته بقیمه عادله بصیغه مصالحه منتقل نموده و او باین صرف و مشتری یا مصالح له
نداده و ثمن را یا وجه مصالحه را این مشتری یا مصالح له باو تسلیم ننموده و دو سه ماه بر آن گذشته یا
معامله مرقوم نظر بصیغه شرعیه که جاری بینهما شده حال بحال باقی میباشد و باید بایع یا مصالح
مبیع را یا مصالح عنه را بتصرف مشتری یا مصالح له بدهد و وجه مطالبه نماید یا نه ج هرگاه
بایع چیزی را فروخت و شرط تاخیر ثمن چنانچه در بیع نسیه است نشد یا شرط تاخیر بثمن چنانچه
در بیع سلف است نشد هرگاه از زمان مبایعه سه روز منقضی شد که بایع تسلیم مبیع بمشتری

نموده

ننموده و مشتری تسلیم ثمن ببایع ننموده در اینصورت بعد از انقضاء سه روز بایع مختار بر فسخ
مبایعه میباشد میتواند فسخ مبایعه نمود و عمل بمقتضای صیغه بعد از سه روز در صورت مفروضه لازم
نیست و اما در مصالحه یعنی مصالحه شده مال المصالحه تسلیم مصالح نشده و هم چنین مصالح عنه
تسلیم مصالح له نشده در اینصورت حکم بثبوت خیار نسبت بمصالح مشکلست بلکه فسخ نمیتواند
نمود و در صورتیکه متمکن از اخذ مال المصالحه بوده باشد و اما هرگاه متمکن نبوده باشد در این
صورت فسخ میتواند نمود س هرگاه زید در حال صحت نفس املاک و رقبات و اثاث البیت خود
هر یک را بهر یک از اولاد مصالحه نماید و مادام حیوة خود خیار فسخ صلح را بجهت خود وا گذارد و بعد
متوفی شده ایا خیار فسخ منتقل بورثه او میشود یا انکه انچه هر یک مصالحه نموده بحال خود باقی
است بر فرض انتقال هرگاه بعض ورثه مصالحه را قبول دارند صلح بر هم میخورد یا نه ج در صورتی
که مصالحه بنحو مذکور شده باشد بعد از فوت مصالح خیاری نیست که منتقل بوارث شده بلکه بر
فرض ثبوت چنین مصالحه عمل بمقتضای چنین صلحی لازم است و هو العالم س هرگاه ضعیفه
اموال خود را از قبیل خانه و مزرعه و ملک مصالحه نماید باولاد خود و در ضمن عقد شرط نماید
که بعضی اعمال از قبیل حج و قراءة قران و صوم و صلوة بعد از فوتش و مصالح له اخراج نماید و زید
مصالح له میباید بفرزند صغیر خود مصالحه نماید املاک مزبور را بدون شرطی و بعد بیاید و لایة
مصالحه نماید قدری از املاک مذکوره را باولاد ضعیفه مذکوره بشرایط مذکوره ایا صلح ثانی صحیح است
یا باطل و ایا از برای پدر ولایت شرعی هست در مال صغیر خود یا نه ج اگر مقصود اینست که
املاکی از ضعیفه منتقل شده بود باین شخص این شخص کل آن ملک را مصالحه نموده بود بفرزند صغیر
خود و ولایة از جانب صغیر قبول نمود این مصالحه صحیح و بی عیب است و هم چنین مصالحه دیگر
که بعض از همین املاک را که مصالحه نموده بود بصغیر خود مصالحه نموده است باولاد ضعیفه
مسطوره این مصالحه نیز محکوم بصحت است نظر باینکه فعل والد در اموال اولاد صغار او مادام
که فسادش ظاهر نبوده باشد محمول بر صحت است بلی اشکال در این مقام هست و آن اینست چونکه مفروض
در سؤال اینست که ضعیفه شرط نموده که خود مصالح له اخراج نماید ظاهر این عبارت اینست که متصدی
این امور خود شده باشد بنابراین اگر چنین بوده باشد تفویض بدیگر نمودن مشکلست بلکه جایز
نیست مگر در صورتیکه مشخص بوده باشد که مقصود ضعیفه تحقق این وصایا بوده باشد که
متصدی ان هر کس که بوده باشد خوبست بنابراین عیبی نخواهد داشت س ایا غبن فاحش بل افحش
با عدم ملاحظه و سر رشته در صلح مسموع است یا خیر و در صورت صحت سبب فساد عقد مصالحه
میشود یا اینکه بقصد تدارک و فوت مطالبه غبن نمایند ج تحقق غبن فاحش موجب فساد
عقد نمیشود بلکه موجب ثبوت میشود در فسخ و امضا بنحویکه عقد این واقع شده ممکن ا

خیار در این مقام مشروط است بچند امر اول انست که غبن حین العقد ثابت بوده باشد خواه باعتراف
غابن یا به بینه معتبره دوم انست که ما به التفاوت قدر معتدبه بوده باشد سیم انست که مغبون جاهل بوده
باشد بحقیقة واقعه رابع انست که اسقاط خیارات شرعیه ننموده باشد با تحقق این امور مغبون مخیر است میان فسخ عقد
و امضای ان بنحویکه واقع شده و مغبون مسلط بر مطالبه ما به التفاوت نیست ظاهر اینست با تحقق شرایط مذکوره فرقی
ما بین عقد بیع و عقد صلح نبوده باشد لکن در صورت عدم اعتراف غابن ثبوت مطلب محتاج بر افعال است
س شخصی قدری از اموال خود را در حیات خود صلح نموده است به بعضی از اولاد خود صغیر او کبیر ا صلح مطلق
و قدری از ان مال را خرج نموده و وصیت هم نکرده که عوض انچه خرج نموده ام از این مال بدهید بولد مصالح
له یا وصی باید از ابد بدهد یا خیر و مسئله دیگر شخصی وصیت نموده است که مسجدی از مال او بنا نمایند
و مسجدی کوچک از قدیم هست یا میتوان اخراجات نمایند و قدری زمین علاوه کنند و مسجد کبیر را بسازند
ج شخص مصالح در حین تصرف نمودن قدری از ان مال را و خرج نمودن ان یا فقیر بوده است یا غنی
و علی التقدیرین مصالح له یا ولد صغیر او بوده یا کبیر در صورت فقیر بودن والد ممکن نیست حکم نمودن باشتغال
ذمه والد با نوا از استیفا از مال او نمودن در صورتی که مال منحصر و فقیر بقدر نفقه او بوده باشد اگرچه
ظاهر از سؤال صورت فقر والد مقصود نیست اما در صورت غنای والد پس اگر مشخص بوده باشد از تصرف
والد باذن ولد مصالح له کبیر بوده باشد ظاهر اینست معادل انچه را که تصرف نموده از مال والد استیفا
نمود و اما هرگاه صغیر بوده باشد پس حکم در اینصورت حکم باشتغال ذمه والد نمیتوان نمود مگر در صورتی
که مشخص بوده باشد که والد انچه را که تصرف نموده در مصارف صغیر خرج نکرده باشد و اما مسئله
مسجد پس هرگاه مقصود در توسعه در مسجد بوده باشد وان مسجد سابق بجهت کثرت مصلین تنگ
بوده باشد و عمارت جدیدی که در نظر هست احکم و اتقن از عمارت و بنای سابق بوده باشد در اینصورت
هدم مسجد اول بی عیب است لکن در صورتی که مال موصی موجود بوده باشد و قدری که کفایت
بنای مسجد اوسع از مسجد سابق نماید و مع ذلک تعجیل در مسجد جدید و این مسجدی که در نظر
هست ممکن بوده باشد نظر باینکه دنیا محل حوادث است نوعی نشود که هدم ان مسجد نمایند و
باتمام نرسد و اگر ممکن بوده باشد که مسجد کوچک سابق را خراب ننمایند مگر بعد از بنای مسجد
جدید بقدری که ممکن است چنین نمایند س زید مثلا سه سال قبل از این خانه محل سکنای
خود را با انضمام سه طاق از مزرعه و سه قطعه ملکی که مالک ان بوده مصالحه نموده است بزید بمصالح
به نیم طاق از قریه مثلا و در حین عقد مصالحه مزبوره سه طاق از مزرعه مسطوره را مرهون نزد بکری بوده
که چند سال قبل از مصالحه مزبوره وثیقه نموده بود و در حین مصالحه مسطوره هنوز در رهانت باقی
و فک رهانت نشده بوده و چگونگی ان را در حین مصالحه زید مذکور نموده و گفته که بعد از این
از از رهانت بیرون خواهم اورد و تا حال دو سال و کسری از مصالحه مذکوره گذشته و قدرت بر اداء دین

وبیرون

و بیرون اوردن مرهون مذکور از رهانت بهم نرسیده است ایا مصالحه مذکوره صحیح و مشروع است یا
باطل و در صورت بطلان ایا همان جزئی که مرهون بوده باطل است یا اجزای دیگر هم باطل است ج مصالحه
انست مخصوص مرهون که عبارت از سه طاق مزرعه بوده باشد در صورت عدم اذن از مرتهن و عدم از
امضا و اجازه ان بعد از اطلاع باطل و لکن نسبت بما عدای سه طاق مرهون صحیح است لکن خیار فسخ مصالحه
در حق مصالح له ثابت است میتواند فسخ نمود و مصالح بر را متصرف شود س زید زینب را بعقد نکاح
دائم در اورده و باغ خود را در ان وقت باو مصالحه و تملیک نموده و باین عبارت قباله او نوشته که صلح نموده
با زوجه خود موازی ده سهم از جمله هفتاد و دو سهم از جمله چهارده سهم یکباب باغ واقعه در فلان
موضع و او حال بمساحت در اورده انچه چهارده سهم قلیلی کسر نموده و زید مزبور فوت شده و اولاد او
حرف اینکه هر قدر کسر میباید زینب مزبوره نیز باید بقدر حصه خود کسر از ابرد و زینب را حرف اینکه شوهر من
مالک زیاده بر تملیک من بود و اینقدر را بمن تملیک نموده فرزندان بیام بیان فرمایند چه با یکند ج اگر مراد
اینست که زوج را اعتقاد این بود که چهارده سهم از پنجاه سهم مثلا از باغ را مالک بوده ده سهم از چهارده
ده سهم از پنجاه سهم مثلا مصالحه نموده و بعد مشخص گشت که مالک چهارده سهم از پنجاه سهم مثلا نبوده
لکن علاوه از ده سهم را مالک بوده در اینوقت ظهور نقصان چهارده سهم موجب این نمیشود که ده سهم
ضعیفه کم شود بلکه ضعیفه مستحق ده سهم است و اگر مقدار معین از باغ مزبور را مصالحه نموده
زوجه باعتقاد اینکه ده سهم از چهارده سهم از پنجاه است و بعد مشخص شده خلاف ان ضعیفه
مستحق همان مقدار معین است اگرچه از ده سهم از چهارده سهم از پنجاه کمتر بوده باشد لکن ظاهر
از سؤال اول است حکم ان همانست که مذکور شد س غبن در مصالحه در صورتیکه
عالم بغبن نباشد یا هست مطلقا در مصالحه نیست ج حکم در صورت ثبوت خیار غبن مشروط
بچهار امر است اول انکه متعلق بیع یا اجاره یا مصالحه حین العقد علاوه از ان قدری که عقد ازو
واقع شده گنجایش داشته باشد و ثانی انکه ان علاوه قدر معتدبه بوده باشد یعنی قدری بوده
باشد که مسامحه بدان شود ثالث انکه شخص مغبون جاهل بحقیقة حال بوده باشد رابع انکه اسقاط
خیار خود را ننموده باشد در صورت اجتماع امور اربعه خیار غبن ثابت است خواه عقد مصالحه بوده
باشد یا اجاره یا مبایعه س هرگاه ضعیفه عقار خود را با ولاد خود بطریق مسلوب المنفعه مصالحه
نماید و منافع را بولد دیگر ایا این مصالحه صحیح است و این ولد میتواند منافع را بکر دیگر اخراج [illegible]
باینحو که منافع را در مدت معینه مثل سال باحد اولاد خود مصالحه کند و عین را بولد دیگر
بعد از انقضای پنج سال مثلا منافع تابع عین بوده متعلق باین ولد باشد که عین را باو مصالحه نموده
چنین مصالحه صحیح بی عیب و لازم است س زید اولاد ذکور میباشد تنخواهی دارد با ایشان مصالحه
میکند یا هبه میکند اختیار فسخ از برای خود میگذارد در زمان معینی که اگر بخواهد فسخ نکند

بجهة اینکه اگر اولاد ذکوری بعد خداوند عالم باو بدهد او را بی نشو بلک نماید یا آنکه اصل از هبه باصلح را میکند یا مستطیع بحج نشود یا چنین هبه یا صلحی صحیح است یا نه و بر فرض صحت اگر اولاد صغیر باشد زید ولایة از جانب اولاد صغار خود قبول بکند و تنخواه در پیش خودش باشد میتواند نفقه و کسوه ایشان را با تمکن از مال خود شان بکند یا نه ج بلی مصالحه صحیح و بی عیب است هرگاه راه فساد از راه دیگر نداشته باشد در چنین صورت نظر بولایت والد بر صغار و ولایت از جانب انها قبول مصالحه مینماید و لکن هرگاه موتی نسبت بوالده مصالح اتفاق افتاد در اثنا مدت خیار خیار منتقل بورثه میشود میتواند فسخ نمود و در صورت فسخ مثلا اینست که مصالحه نکرده باشد بر والد انفاق ولد در صورتی لازم است که ولد مال از خود نداشته باشد پس هرگاه مال از خود داشته باشد اگرچه مصالحه والد نسبت بولد خود بوده باشد در چنین صورت بر والد لازم نیست از مال خود انفاق ولد مالی خود نموده باشد بلکه از مال ولد انفاق و میتواند نمود س شخصی شخصه را تزویج نمود بصداق معینی و زوج قدری باغ و ملک بقدری از زوجه صداق بزوجه مصالحه نموده و زوج مذکور در حیات میباشد لکن زوجه را تصرف نکرده ایا زوجه میتواند باغ و ملک که زوج باو مصالحه نموده است تصرف نماید یا نه ج چونکه بمحض عقد زوجه نصف صداق ملک لازم و حق ثابت زوجه میشود بنابراین هرگاه زوجه یا وکیل زوجه نصف صداق یا اقل از نصف را بچیزی مصالحه نموده باشد زوج با علم اذن و رضای زوجه تصرف در آن میتواند نمود در صورت تسلیم مصالحه س زید در ایام حیات خود ملکی را نزد عمرو بمبلغ معین مرهون نموده و منافع مرهون مزبور را قبل از مراهنه مزبوره بعمرو مرتهن مزبور بمدت معین مصالحه شرعیه نموده و بعد از آن منافع منتقله مزبوره را در ظرف مدت مزبور از عمرو بقبول مصالحه شرعیه نموده است بمبلغ معین و در ضمن العقد عمرو مرتهن مزبور را وکیل در حیات و وصی در ممات خود نمود که بعد از مضی ایام مصالحه و عدم اداء دین مزبور زید بدستور قرار داد تجدید مصالحتین را نماید و هکذا الی ان یؤدی الدین و بعد از چندی زید راهن مزبور متوفی شده و عمرو بنحو قرار داد در راس هر موعد تجدید عقد مصالحتین را نموده است یا در صورت مسطوره عمرو مرتهن مزبور را میرسد که مال الرهانه و مال المصالحه را آنچه در ایام حیات راهن و بعد فوت بنحو مرقوم تجدید نموده است از رهن خود استیفا نماید و یا آنچه تجدید در ایام حیات زید و بعد از وفات او شده در حکم تفاوت دارد یا نه ج آنچه از مصالحه را اگر بعد از ممات راهن یعنی زید در فرض سوال نموده صورت ما بازاء آن را مطالبه نمیتواند نمود و لکن استیفاء دین خود را از مال المرهون میتواند نمود و همچنین مال المصالحه را که در حال حیات راهن شده استیفا از ترکه زید میتواند نمود از مال المرهون مرهون مال المصالحه نیست بلکه مرهون اصل دین است این در صورتیست که اصل رهن صحیح بوده باشد و اما هرگاه رهن صحیح نبوده باشد از محل کلام خارج است س زید مبلغ معینی از مال خود را معین

نماید و منظور دارد و وصیت کند که بعد از فوت او بمصارف خیریه از صوم و صلوة و غیره برسانند و بقیه اموال را باشخاصی چند صلح کند و خیار فسخ را بانفس خود قرار دهد بدون غیر خود و ورثه و مدتی بجهة فسخ تعیین بکند که تا آن زمان اختیار با او بوده باشد و فوت شود یا اختیار فسخ که بانفس خود قرار داده بفوت او بوارث میرسد یا خیر و مبلغی که معین و بجهة مصارف موضوع داشته بعد از فوت ورثه مطالبه آن دو ثلث را میتواند نمود و گرفت یا شرعا مطالبه نمیتوانند نمود و باید تمام مبلغ مزبور صرف زید شود هر چند ورثه ممضی ندارند و مطالبه نمایند حکم مسئله را بیان فرمایند تا از آن قرار عمل شود ج آنچه در این اوقات متعارف شده که شخصی بعضی اموال خود را یا کل اموال خود را مصالحه میکند بشخصی و اختیار فسخ مطالبه را در مدت معینه بجهة خود قرار میدهد و شرط در ضمن عقد مصالحه میکند که این خیار فسخ مختص بخود بوده و بعد فوت منتقل بوارث نشود این شرط صحیح نیست باعتبار اینکه مخالف و منافی است با آنچه در شریعت مقدسه ثابت شده نظر باینکه انتقال خیاری که بجهة مورث بوده باشد بوارث او در اول ادله بعموم کتاب و سنت و اجماع است پس شرط مذکور مخالف است با آنچه در شریعت ثابت شده پس باطل خواهد بود و بعد از تحقیق این مراتب میگوئیم اگر اشتراط الشرط فاسد در ضمن عقد موجب فساد اصل عقد شود چنانچه جماعت از فقها اعلی الله تعالی مقامهم حکم فرموده اند اصل عقد مصالحه باطل خواهد بود و کل مال حسب الارث منتقل بوارث او میشود و اگر اشتراط فاسد موجب فساد اصل عقد نباشد چنانچه جمعی کثیر از فقها بر اینند و بعضی دعوی اجماع بر این نموده اند اصل عقد مصالحه صحیح خواهد بود لکن خیاری که بجهة مورث بود بعد فوت قبل از انقضاء مدت منتقل بوارث میشود و بعد از فوت همین وارث با بقای مدت خیار منتقل او میشود پس میگوئیم در محل سؤال بنابر صحت مصالحه بعد از فوت مصالح خیار فسخ منتقل میشود بوارث و که منحصر است بولد صغیر او و نظر باینکه این طفل صغیر نیز قبل از انقضاء مدت خیار فوت شد خیار منتقل الیه منتقل میشود بوارث این صغیر که والده او بوده باشد پس والده این صغیر با بقای مدت خیار فسخ مصالحه را میتواند نمود و در صورت فسخ نمودن مال در حکم مال میت و لکن مصالحه فسخ نشده بود نه طفل بجهة اینکه تا حیات این طفل این مال از موروث او نبوده مگر حسب الارث منتقل باو بشود بلکه بعد فوت شدن آن طفل و فسخ نمودن والده آن طفل در حکم مال موروث آن طفل نبوده بلکه استحقاق وارث مالی را که بعد از فوت شده در حکم مال موروث او شود ندارد پس باید منقسم مابین وارث میت ولد بشود و وارث و حال منحصر است بوالده او و زوجه که مادر طفل است و نسبت قدری از مال خود را بجهة مصارف خود موضوع دارد و بقیه را به یک نفر شخص و نواده های خود مصالحه کند و اختیار فسخ مصالحه صادره از خود را تا مدت بیست سال تمام بانفس

نفس خود بدون اینکه این خیار بوارث او برسد قرار دهد و فوت شود از سر این نفر طفل
صغیر که از جمله مصالح لهم است و یک ثلث مال را با وصی نموده و یکنفر زوجه دائمه و والده طفل
صغیر دارد و در صورت فوت طفل خود یا والده طفل مصالحه واقعه را شرعا نظر باینکه مورث
اختیار فسخ را با نفس خود قرار داده در مدت معینه میتواند نمود یا نه و هر گاه فسخ کند مال منتقل
بزوجه میشود یا انتقال بنوادگان میرسد یا هر دو ج این سؤال مشتمل بر دو مطلب است اول که شخصی
مصالحه نمود اموال خود را بجمعی و در ضمن عقد مصالحه شرط نمود که اختیار فسخ مصالحه در مدت
معینه با او باشد بدون انتقال بورثه او و در اثنای مدت مزبوره فوت شده آیا این خیار بعد از فوت
شخص مصالح منتقل بوارث میشود یا نه دوم این خیار مثل سایر انواع خیار منتقل بوارث میشود
و شرط عدم انتقال بوارث امریست منافی با آنچه در شریعت مطهره ثابت شده نظر باینکه
انتقال خیار ثابت بجهة مورث بوارث و مدلول علیه بعموم کتاب و سنت و اجماع است پس شرط مذکور
مخالف است با آنچه در شریعت مقدسه ثابت شده پس باطل خواهد بود و بعد از تحقیق این مرتبه میگوئیم
که خلاف است ما بین فقهاء در اینکه اشتراط شرط فاسد در ضمن عقد موجب فساد اصل عقد
میشود یا نه بلکه همان شرط فاسد است و عقد صحیح است بنابر قول اول چنانچه جمع کثیری از متاخرین
فقهاء قائل بر اینند اصل عقد مصالحه فاسد خواهد بود و بنابر قول ثانی چنانچه جماعة از فحول قدما
بر اینند و بعضی دعوی اجماع کرده اند همان شرط باطل خواهد بود و اصل عقد صحیح است لکن خیار
که بجهة مورث بود در مدت معینه بعد فوت و قبل از انقضای مدت منتقل بوارث او میشود و بعد
از فوت همین وارث با بقای مدت خیار منتقل بوارث او میشود و بعد از تمهید مراتب مرقومه
میگوئیم در محل سؤال بنابر قول کسانی که اشتراط شرط فاسد را در ضمن عقد موجب فساد اصل
عقد میدانند کل مال بعد از فوت مصالح منتقل میشود بطفل صغیر او و بعد از فوت طفل
منتقل میشود بوالده او و بنابر قول دیگر که فساد مختص بشرط است و اصل عقد صحیح است و لعله
الاظهر بعد از فوت طفل مصالح خیار فسخ مصالحه منتقل میشود بوارث او که منحصر است بولد صغیر او و نظر
باینکه این طفل صغیر قبل از انقضای مدت خیار فوت شد خیار منتقل الیه منتقل میشود بوارث
این صغیر که والده آن بوده باشد پس والده این صغیر با بقای مدت خیار فسخ مصالحه را میتواند
نمود و در صورت فسخ نمودن مصالحه مال در حکم مال میت اول که مصالح است خواهد بود
و ثمن این بی اشکال حسب الارث منتقل میشود بزوجه و هفت ثمن دیگر مردد است ما بین
والده طفل و نوادگان مصالح وجه انتقال بوالده طفل آنست که مصالح حین فوت ولد ولد
ورثه ولد خود این شخص در ارث مقدم است بر ولد ولد لکن جواب از آن ممکن است بنا بر این
اینست که این مطلب مسلم است در اموال ثابته از برای والد در حال حیات طفل و این در صورت

مفروضه منتفی است بجهة اینکه تا حیات طفل نظر بعدم فسخ مصالحه این مال از مورث طفل
نبوده که بحسب الارث منتقل شود باو بلکه بعد از فوت شدن و فسخ نمودن والده طفل مصالحه
را مال مورث از طفل شده و دلیلی بر استحقاق ولد مال والد اگر بعد از فوت شدن والد در حکم
مال والد او شده نداریم بلکه آنچه ظاهر از کتاب و سنت میشود آنست که اموال ثابته از برای والد در
حین موت منتقل میشود بولد او که در حیات باشد با بقاء مالکیت والد نسبت بمال پس میتواند
این مال بعد از وضع ثمن مختص بنوادگان او باشد نظر باینکه وارث اقرب موجود بمیت است و آن
در صورت مفروضه مختص بنوادگان است س زید مثلا قدری از املاک و قلیلی از اموال
خود را مسلوب المنفعة یعنی ما دام الحیوة منافع را بخود وا گذارده و عین را بچهار نفر اولاد ذکور
خود مصالحه نموده و شرط نموده که هر گاه از اولاد ذکوری بعد از وقوع مصالحه هم رسد سهیم
و شریک مصالح لهم بوده باشد آیا چنین صلحی صحیح است یا نه و بر تقدیر وقوع مصالحه و صحت آن
منافع املاک و نتاج گوسفند مثلا با خود نیست و بعد فوت او منتقل بسایر ورثه میشود یا نه
ج اینحو صلحی که قلمی شده که اگر بعد فرزندی هم رسد سهیم و شریک مصالح لهم بوده باشد صحت
ندارد لکن اگر باینحو قرار دهد که هر گاه بعد از این ولدی هم رسد مصالح اختیار فسخ مصالحه را
داشته باشد بعد از تولد ولد مصالحه را میتواند فسخ نمود بعد از فسخ مصالحه همه نموده باشد و بر
فرض صحت مصالحه چون شرط کرده که منافع متعلقه بمصالح منهم با خود بوده باشد ما دام حیات
لهذا منافع املاک و نتاج گوسفند با خود مصالح خواهد بود و هو العالم س هر گاه زید
در مرض موت بعضی از اموال خود را با ولاد صغار خود صلح کند آیا چنین صلحی صحیح است یا نه ج
صلح صحیح و بی عیب است ظاهر اینست که از اصل ترکه موضوع شود س شخصی
در ملکی حقی دارد لکن حصه خودش را نمیداند چه قدر است در این
وقت میتواند بصیغه صلح بصیغه دیگر منتقل بکسی دیگر
کند یا نه ج در صورت عدم معلومیت مقدار حق میتواند
حق ثابت خود را که مجهول المقدار است بطریق صلح بدیگری
منتقل نماید ظاهر اینست که فرقی در این باب ما بین آنکه
متمکن از تعیین آن بوده باشد یا نبوده باشد
اشکالی در این نیست خصوصا در صورتی
که مصالح له کسی بوده باشد که
تتمه ملک مال او بوده
باشد

کتاب الشرکة

س ـ آقای عمرو و زید و عبد الغفار نامی بوعده بشراکت بخرند و یک سهم عبد الغفار نام شریک
شود و چهار سهم عمرو و زید و مال المشترک بفرستند باصفهان در نزد آقا بابا نام برادر و شریک عبد
الغفار آقا بابا کل مال را بفروشد و وجه بنام خود بگیرد و تنخواه را بوصول برساند و یک خمس بخود و
شریک خودش برساند و چهار خمس سهم سایر شرکا را هم بخودشان برساند در اینصورت آیا آقا بابا
نام از چهار سهم عمرو و زید که فروخته و عمل نموده میتواند از آنها مطالبه حق السعی نمود یا نه
ج ـ در صورتیکه آقا بابای مذکور در وقتی که متصدی مبایعه این مال میشده معتقد این بود که عمرو
و زید راضی اند که مبایعه این مال را آقا بابا نماید بقصد اخذ اجرت و مبایعه را بقصد اخذ اجرت
در حین مبایعه نموده باشد در اینصورت این تصرف در حق آقا بابا نام جایز و میتواند مطالبه
اجرت و حق السعی خود در آن عمل نماید و اما هرگاه معتقد این بود قبل از مبایعه که عمرو و زید
راضی بچنین تصرفی که متصرف بقصد اخذ اجرت نماید نبوده اند در اینوقت این تصرف نسبت
باو جایز نبود و همچنین اگر در حین مبایعه و سایر اعمال عازم اخذ اجرت نبوده باشد مطالبه
و حق السعی نمیتواند نمود و هو العالم بحقایق احکامه س ـ هرگاه خانه فیما بین شش نفر مشترک
باشد و اصل بیوتات خانه را شرکاء فیما بین خود قسمت نموده اند و خانه مزبوره هم دو باب بحار(?)
دارد و پنج نفر از شرکاء مطبخ ندارند و دالان و یکدر خانه وسعتی دارد و پنج نفر مزبور در یک
دالان مذکور قرار داده اند که چیزی طبخ نمایند و یکنفر شریک احتیاج بآنجا ندارد و مطبخ دارد و ممانعت
مینماید و ایشان در جواب میگویند که تو ممر و مدخل از دالان مزبور مینمائی و راه آمد و شد
تو که سد نشده در یک سمت ما مطبخ مینمائیم ضرری که بتو ندارد و از راه لجاج ممانعت مینماید آیا
شرعا سخن او مسموع است در صورت مذکوره یا نه ج ـ اگر مطبخ مذکور مختص ممانعت بوده باشد
و سایر شرکاء در آن شرکت نداشته باشد ظاهر اینست تا آن شریک راضی نشود تصرف سایر شرکا
در دالان مشترک جایز نیست و اگر مشترک باشد ما بین جمیع و متصرف مانع از انتفاع سایر
باشد یا انتفاع زیاده از یکنفر ممکن نباشد ظاهر اینست تصرف سایر در دالان مذکور موقوف

برضای

برضای آن نیست س ـ هرگاه حوض آبی مشاع بوده باشد میان زید و عمرو و غیره و حوض
مزبور در ملک زید واقع شده باشد آیا عمرو را میرسد که بدون اذن زید و سایر شرکا حوض مزبور
را شق نموده آب بملک خود برده باغ و بنا فرمایند که هرگاه شخص مجری المیاه قناتی را وقف نموده
باشد که بجهت اهل اسلام آنجا جاری باشد بجهت دفع احتیاج آنها از شرب آب و وضو و غسل نمودن و غیره
آیا شرعا میتوان نهر آب مزبور باغچه ساخته اشجار مثمره و غیر مثمره غرس نموده یا نه در صورتی که غرس
و زرع نماید میوه و محصول آن چه صورت دارد ج ـ اما حکم مسئله اولی پس اگر مراتب مسطوره مطابق
واقع بوده باشد عمرو با عدم استیذان مالک شق نهر نمیتواند نمود و اما مسئله ثانیه پس اگر معلوم
باشد اختصاص وقف بجهت وضو و غسل و شرب آب صرف آب موقوفه در غیر مصارف معینه
جایز نیست و اگر اختصاص معلوم نباشد ظاهر اینست که تصرف مزبور بی عیب باشد س ـ
عمرو و زید ملک متصل بیکدیگر دارند و عمرو باید از ملک زید داخل ملک خود بشود آیا زید
میتواند مانع عبور او بشود یا نه ج ـ اگر معبر او منحصر در ملک زید بوده باشد چنانچه ظاهر
سؤال است و همیشه عبور از آن مینموده حال زید ممانعت نمیتواند نمود س ـ در خصوص اینکه
زید و عمرو سرمایه در میان آورده با یکدیگر شراکت نموده اند و قبل از آنکه در مال الشرکه
عمل بشود و نمائی حاصل بشود زید بقدر ده تومان مثلا از سرمایه خود برداشت نموده بمصرفی
که خارج از مصارف شراکت است رسانیده در اینصورت زید مستحق منافع باقی سرمایه خود میباشد
و یا موافق سرمایه که روز اول بمیان آورده از منافع سهم میبرد ج ـ رجا از خلاق ارض و سما اینست
که بحرمت فخر انبیا و ائمه هدی علیه و علیهم آلاف التحیة و الثناء مفتی را از شر شیطان خصوصا
از شر مستفتین محافظت فرماید عزیز من شرکت متحقق نمیشود مگر در صورت اختلاط و امتزاج
مالین بحیثیکه امتیاز مال هر یک از دیگری ممکن نبوده باشد و مع ذلک چه نحو میتوان حکم کرد
که قبل از آنکه نمائی حاصل شود احد از شریکین بقدر ده تومان سرمایه خود برداشت نموده بعد از
تحقق امتزاج و اختلاط که موقوف علیه تحقق الشرکة است هرچه از سرمایه را که احد شریکین
تصرف نموده مشترک خواهد بود میان هر دو شریک اگر با عدم اذن از شریک بوده اثم و عاصی
خواهد بود و اگر باذن بوده اثمی و عصیانی نیست در هر دو صورت آنچه از سرمایه که برداشت نموده
که تصرف نموده مشترک در میان هر دو خواهد بود بنا بر این نمائی که از ما بقی هم رسیده مشترک میان
هر دو خواهد بود بمقتضای مال الشرکه و قرار داد بالمساوات یا بالتفاوت بلی هرگاه احد شریکین
بقدر ده تومان سرمایه را تصرف نموده و شریک دیگر مصالحه نمود سهم خود را که در متصرفی شریک
میباشد یعنی سهم خود را که در آنچه شریک دیگر تصرف نموده میباشد بمعادل آنچه سهم آن شریک
است در بقیه سرمایه در اینصورت نمای حاصل آن مقدار مختص شریک دیگر که غیر متصرف است

خواهد بود و هو العالم س شرکت بدون عقد متحقق میشود یا نه در خصوص اینکه در وقت
سرمایه شراکت موجود نباشد یا مضر در تحقق شراکت هست یا نه ج جواب از مسئله اولی
میگوئیم کلام جناب مستفتی شراکت بدون عقد متحقق میشود دو احتمال دارد اول اینست که
آیا ممکن است که شرکت متحقق شود میانه دو نفر در مالی بدون عقد جواب از این اینست که بلی تحقق
شرکت چنانچه بعقد میشود مثل اینکه مالی را شخص منتقل بنماید ببعض از اسباب ناقله شرعیه
بدو نفر بضاعة ابطریق اشاعه در اینصورت شرکت متحقق شده است بسبب عقد هم چنین شرکت
متحقق میشود بغیر عقد مثل اینکه دو نفر یا زیاده نیز مالی را که متفق در جنس و وصف بوده با
ممزوج و مخلوط بنمایند بنحوی که هیچ یک از دیگری ممتاز نیست تشکیکی نیست که در اینصورت
شرکت مابین ایشان در آن مال متحقق شده است با عدم عقد و هم چنین هرگاه هست شرکت ما بین
دو نفر ضاعد ابهم برسد در مالی بفوت مورث در اینصورت در حق وارث صادق است که شریکند
در اموال متروکه از مورث و عقدی در اینجا نیست پس شرکت مطلق توقف بر عقد ندارد بلکه بعقد
و غیر عقد هر دو متحقق میشود احتمال ثانی اینست که ثمره شرکت توقف دارد بر صیغه یا خیر یعنی
در صورتیکه دو نفر متفق الجنس و الوصف را با هم مخلوط و ممزوج نمودند بنحویکه صادق است
که این مال مشترکست میانه دو نفر پس تحقق شرکت در آن مال اگرچه توقف ندارد بر عقد [و صیغه]
لکن آیا این ثمرات شرکت مثل جواز تصرف در آن نسبت بهر یک و استحقاق شریکین نما حاصل از آن
مال مشترک را توقف دارند بر عقد یا نه بی اشکال توقف بر عقدی که عبارت از ایجاب و قبول باشد
ندارد همانا اذن شریک بدیگری در جواز تصرف کفایت میکند نمائی که هم رسد تابع اصل
شرکت مابین هم خواهد بود و اما جواب از مسئله ثانیه یعنی تحقق شرکت توقف دارد بر [وجود]
مال الشرکه پس این نیز دو احتمال دارد اول اینست که آیا ممکن است میانه دو نفر مثلا متحقق
بشود در چیزی و حال آنکه در آنوقت مال الشرکه موجود نباشد یا نه جواب از آن اینست که
بلی ممکن است تحقق شرکت در چیزی موقوف بر وجود آنچیز در آن وقت نباشد مثل بیع سلف
مثل اینکه شخصی ده من برنج میفروشد بدو نفر قرار میدهند بعد از یکسال داده شود در این
صورت شرکت میانه دو نفر متحقق شده در ده من برنج و حال آنکه انمال المشترک حین تحقق
الشرکه موجود نیست احتمال ثانی اینست که آیا ممکن است که شرکت بمزج متحقق شود و حال آنکه
مال الشرکه موجود نبوده باشد باینحو دو نفر با هم قرار میدهند که مالی که بعد از این بهم
رسانیدیم با هم ممزوج میکنیم و شریک میشویم آیا شرکت ما بین دو نفر در اینصورت اینوقت که
مال موجود نیست بمحض این قرار شرکت متحقق است یا نه جواب از آن ظاهر است که شرکتی در آن
وقت متحقق نیست و این حاجت بسؤال نیست از این قبیل است مثل اینکه دو نفر مالی دارند

دربلدی

در بلدی دیگر حال با هم قرار میدهند احدهما یا کلاهما بعد از آنکه وارد بان بلد شدند و جمع مال
نمودند مشخص است در حین قرارداد با هم شریک نمیشوند بلکه شراکت در حین جمع مال و مزج
آن متحقق میشود و مجملا شرکت باین معنی موقوف است بر وجود مال الشرکه و خلط و مزج آن بنحوی
که مذکور شد با عدم شرکت متحقق نمیشود پس محض موجود بودن مال نیز کفایت نمیکند در تحقق
شرکت بلکه لابد است از خلط و مزج س هرگاه زید مبلغ ده تومان بعمرو قرض الحسنه داده و ده
تومان دیگر نیز از مال خود تحویل عمرو مذکور نموده بنا شرکت نموده اند و تنخواه مذکور را مخلوط
و ممزوج نموده مشروط بر اینکه عمرو مذکور مشغول معاملات از مال مشترکه مذکوره بوده باشد
و مطالبه حق الجعاله از زید شریک خود ننماید و حین تفریق شراکت رد مثل ثمن نصف خود و نصف
دیگر را اصلا و فرعا تسلیم شریک خود نماید آیا شرکت مذکوره صحیح یا باطلست و در صورت صحت هرگاه
عمرو مذکور ادعا نماید که با وجود شرط عدم اخذ حق الجعاله از سهم شریک خود حین عمل قصد [حق]
الجعاله نموده ام و وفا نمودن بشرط بر من لزومی نداشته میتواند اخذ حق الجعاله نماید یا آنکه چون از جانب
شریک ماذون در عمل با اخذ حق الجعاله نبوده و در اینصورت عمل را فضولا نموده مطالبه حق الجعاله
نمیتواند نمود و شرعا مستحق حق الجعاله نمیباشد و در صورت باطل بودن شرکت نصف مال زید
را که عمل نموده اصل را با بهره رد نماید یا اصل و فرع بعد از اخذ حق الجعاله یا بدون اخذ حق الجعاله
حکم شرعی بیان فرمایند ج اگر در حین قرض دادن این شرط نموده باشد باینحو که این مبلغ را بتو قرض
میدهد بشرط اینکه مطالبه حق السعی از من ننمائی این جایز نیست بلکه از جمله ربا خواهد بود که از معاصی
کبیره است و اگر قصد این بود لکن در ضمن عقد قرض این شرط نشده بلکه بعد چنین قرارداد فیما
بین شده باشد ظاهر اینست که بی عیب بوده باشد و اما کلام عامل که وفا باین شرط بر من لازم نبوده
مرید حین عمل قصد اخذ اجرت داشته ام اگر فی الحقیقه این خلاف واقع است و حین عمل ناوی اخذ
اجرت نبوده است در تصرفاتی که در آن مال الشراکه نموده اثمی نخواهد بود و مطالبه حق السعی نمیتواند
نمود و اگر در این ادعا صادق بوده باشد یعنی حین عمل عازم بود که اخذ اجرت خواهم نمود در این
صورت در این تصرفات دور نیست که آثم بوده باشد نظر باینکه تصرف در مال مسلمانی موقوف
باذن مالک است و اذنی که داشت با علم مطالبه اجرت بوده بنا بر این عامل ید غاصب خواهد بود
مطالبه حق السعی نمیتواند نمود بعلاوه اثم خواهد بود لازم است اصلا و فرعا تسلیم مالک نماید
و هو العالم س دو نفر شریک شده باشند بسرمایه مشخص باین شرط یکنفر در اصفهان و
دیگری در همدان هر دو مشغول داد و ستد باشند و از اصفهان خرید شود و در همدان فروش
رسانند و شرط شده فیما بین که هر قدر نفع و ضرر و یکبه حاصل شود بالسویه فیما بین تقسیم شود و
شریکی در همدانست با دو سه نفر اشخاص معین بنای معامله گذارد که مخالف رای آن شریک

باشد و مکرر بنویسد بشریک خود که من راضی نیستم با این اشخاص معامله نمائی و او متعرض نشود و
مخالفت رای او نماید و حال اینکه در نزد همان اشخاص تنخواه معقولی تلف شده باشد یا از ضرر فیما
بین تقسیم باید بشود یا مختص است بشریک ثانی الفتح ج این مطلب محتاج بمرافعه است مجملا در صورتیکه
انچه قلمی شده مطابق واقع بوده باشد یعنی احد شریکین با عدم رضا بلکه با منع شریک دیگر چنین
عمل نموده البته تفریط نموده است میباید از عهده برآمده باشد س شخصی متوفی و صغیر و کبیر
دارد و یتیم و وصی ندارد و ولد کبیر بدون اذن ورثه تصرف در اموال او نموده و داد و ستد کرده
هر گاه تلف یا خسرانی یا نفعی باشد همه ورثه شریکند یا مختص است بمتصرف ج در صورتیکه صورت
سؤال مطابق واقع بوده باشد یعنی ولد کبیر بدون وصایت و اذن از حاکم شرع تصرف در ان اموال مشترکه
مابین صغیر و کبیر نموده باشد جمیع منافعی که از عین مال مشترک بهم رسیده مشترک مابین کل ورثه
خواهد بود و اگر تلف یا خسرانی بهم رسیده باشد در اینصورت آن تلف مختص همان ولد کبیر متصرف است
دخلی بدیگران ندارد بلکه هر گاه علاوه از سهم خود بوده باشد بعینه الشخص متصرف که تصرف او
بدون اذن مجوز شرعی بوده از مال خود از عهده برآمده باشد لکن این در صورتیست که الشخص متصرف
مسلم داشته باشد با عدم تسلیم محتاج بمرافعه است س زید با عمرو شراکت کند در سرمایه معینی و
یومیه قرار بدهند باین طریق که زید صد دینار بردارد و عمرو یکعباسی مثلا بجهة ماهر بودن و
استاد بودن در ان فن و ما بقی منافع را معین نسازند بعد از وضع اصل سرمایه و خرج یومیه
هرچه منافع خدا عطا کند بالسویه قسمت نمایند نظر بمساوی بودن سرمایه ایشان یا انکه از بابت
یومیه دو مقابل عمرو بهره دارد و یک مقابل زید ج در صورت تساوی مال الشرکه نمای آن نیز بالسویه قسمت
باید بشود ما بین شریکین مگر در صورتیکه فیما بین شده باشد بجهة احد شریکین علاوه و زیادتی
از دیگری در صورتیکه صاحب زیادتی زیادتی در عمل داشته باشد در امور متعلقه بشراکت در این
صورت احدهما الخذ نما را علاوه از دیگری اخذ نماید بقدری که شرط فیما بین شده است س در
خصوص زید و عمرو و بایکدیگر شرکت نموده یکی از ایشان منافع حاصله بقدر سهم خود برداشت
نکرده بر بقیه سهم او از منافع نفعی مزید شده است یا نفع مزبور بینهما باید قسمت شود یا مختص
بصاحب سهم مزبور است ج فرض مسئله بچند نحو متصور میشود اول انستکه احد شریکین او
کلاهما از مال الشراکه تصرف مینمایند خصوصا بوده باشد دوم آنستکه قصد مینماید آنچه را که
اخذ و تصرف میکند از منفعت بوده باشد نظر باینکه مطلع هست شریک دیگر نیز بهمین قصد تصرف
در مال مشترک مینماید لکن مشخص نباشد که احدهما علاوه از دیگری متصرف شده و بعد هم حین
المحاسبه مشخص شد احدهما علاوه از دیگری تصرف و برداشت نموده در این دو صورت راه ندارد که
کسی بگوید احدهما زیاد برداشت نموده باید ... معادل علاوه مختص بدیگری بوده باشد سیم

انستکه احدهما علاوه از دیگری برداشت نموده و در حین تصرف مشخص بوده که علاوه برداشت
نموده خواه باذن شریک دیگری بوده یا با عدم اذن همین قدر مشخص بوده که حین برداشت علاوه
از شریک دیگر برداشت نموده در اینصورت نیز ظاهر اینست که کل نماء بالمساوات یعنی بمقتضای
قرارداد شراکت فیما بین قسمت میشود حکم باختصاص نمای مقدار علاوه بشریک دیگر ممکن نیست
بلی در صورت عدم اذن از شریک اثم و عاصی در تصرف خواهد بود صورت چهارم انستکه علاوه
از شریک دیگر تصرف نموده مثل اینکه ده تومان علاوه از شریک خود برداشت نموده و قرار با
شریک داده پنج تومان مثلا از مال الشریک که در ده تومان میباشد معادل این از سایر تنخواه مختص
شریک بوده شریک نیز راضی باین مطلب شده در اینصورت دور نیست نمائی که حاصل از علاوه باشد
مختص باین شریک بوده باشد مجملا مسئله محتاج بمرافعه است با ستفتا درست شدن مشکل آن
س چهار نفر بالاتفاق والاشتراک بنای کاروانسرائی گذارده اند و دالان آن را دو مرتبه فوقانی
و تحتانی ساخته باشند و سه نفر از ایشان هر کدام حصه مختصه مشاعه خود را وقف بر اولاد نموده
یکنفر فوت شود آن سه نفر شریک که زنده اند اراده نمایند که بالاحجرات و بیوتات تحتانی خان
مذکور مرتبه دیگر فوقانی احداث کنند از مال خود و هر کدام بنحوی وقف نموده دو نفر بر اولاد و یک
نفر بر عتبات وقف باشد و از مال الخالص خود حجرات فوقانی بنا نموده باشد با تمام رسانده و از هنگام
ساختن عمارات فوقانی و مرتبه ثانی باذن و اطلاع دو نفر شریک خود و حاکم شرع و مجوز شرعی
بنا و احداث نمایند و الحال ورثه شریک فوت شده میگوید که مزد در عمارت فوقانی که در اصل
کاروانسرا بعد از انکه بالاخانهای دالان ساخته شده بود ساخته اند با انکه بمال خود ساخته
اند شریکیم و سه نفر دیگر میگویند که تو شرکت در بالاخانهای احداثی دفعه ثانی نداری یا ورثه
شخص فوت شده از حجرات فوقانی اصل کاروانسرا رسد دارد یا نه ج عبارات از استفتاء غیر ملائم
است نظر باینکه در اول تصریح شده که احداث بنا فوقانی از سه نفر شریک زنده شده و در اخر ذکر
شده که احداث بنای فوقانی از یکنفر باذن و اطلاع دو نفر شریک شده بعد از غمض عین از این
مرحله میگوئیم در اینجا دو مقام است مقام اول انستکه هر گاه عمارت تحتانی مشترک ما بین چهار
نفر بوده باشد ایا جایز است که سه نفر احداث بنای فوقانی نمایند فوق عمارت تحتانی یا نه جواب
از این انستکه وارث شریک متوفی در حین اراده بنای عمارت فوقانی یا صغیر میباشد یا کبیر در
صورت اول شریک متوفی یا نصب قیم بر صغار نموده است در این صورت اگر احداث عمارت فوقانی
باذن وصی بوده باشد حرجی و اثمی در حق سه شریک در این باب نخواهد بود و هم چنین در صورتی
که در حین اراده احداث عمارت فوقانی وارث متوفی کبیر بوده باشد و احداث عمارات باذن انها
بوده باشد در اینصورت اذن حاکم شرع را در آن مدخلیتی نمیباشد بلی هر گاه استیذان از حاکم شرع لغو

و بیجا نیست خواهد بود بلی هرگاه وارث صغیر بوده باشد و متوفی تعیین وصی ننموده باشد یا وصی
فوت شده باشد یا بعزل حاکم معزول شده باشد در این صورت در حال صغر وارث ناسیدن از حاکم
شرع لابد منه است و هرگاه احداث عمارت در اینصورت با عدم اذن از حاکم شرع در صورت
وجود وصی با عدم اذن وصی شده باشد ان اشخاص یعنی سه شریک در این باب آثم و عاصی خواهند
بود چنانچه در صورت کبیر بودن وارث هرگاه احداث عمارت با عدم اذن کبیر بوده باشد بانی عمارت
آثم و گناه کار خواهد بود مقام ثانی اینست که هرگاه شرکاء ثلثه احداث عمارت فوقانی نموده اند
خواه باذن از وصی یا حاکم یا وارث بتفصیلی که مذکور شد یا با عدم اذن یا وارث متوفی در این
عمارت فوقانی سهیم و شریک خواهند بود یا نه جواب از این است که بی اشکال شرکت انها در این عمارت
فوقانی ثابت نیست در صورتیکه مشخص بوده باشد احداث ان عمارت فوقانی از عین مال شرکاء
ثلثه بوده است بلی وارث متوفی در اینصورت مطالبه اجرت المثل محل عمارت معادل سهم خود
میتواند نمود لکن مسلط بر هدم نمودن ان عمارت هستند بی اشکال در صورتیکه احداث این عمارت
از شرکاء ثلثه مستند باذن از وصی یا از خود وارث یا از حاکم بتفصیلی که مذکور شد نبوده باشد و
اما هرگاه مستند بمحض اذن انان بوده باشد مسلط بودن وارث بر هدم عمارت در این صورت محل
اشکال است لکن دور نیست در اینصورت نیز توانند هدم نمود خصوصا در صورتی که اذن مستند
بوصی یا حاکم بوده باشد سیما در صورتیکه از عهده غرامت اخراجات بر آیند و انچه مذکور شد در
صورتی بود که احداث عمارت مستند بمحض اذن بوده باشد و اما هرگاه مستند بمثل اجاره بوده باشد
در اینصورت با بقای مدت اجاره تسلطی نمیباشد مراتب مرقومه در صورتی است که وارث متوفی مسلم
داشته باشد که احداث عمارت از عین مال شرکاء ثلثه شده چنانچه مفروض در سؤال است و اما هرگاه
مسلم نداشته باشند در اینوقت محتاج بمرافعه شرعیه خواهد بود س چاه و منبع مشترک ما بین
دو دستخانه میباشد از دو صاحب و صاحب یکی از این دو خانه عمارت جدیدی بنا گذارده خارج
این دو خانه و حوضی احداث نموده مشتمل بر سه فواره ایا از این چاه و منبع مشترک بدون اذن شریک
اب بجهة حوض تازه احداثی که در خارج بنا گذارده میتواند ببرد یا نه ج نظر باینکه تصرف احد شریکین
در ملک مشترک با عدم اذن از شریک دیگر جایز نیست و چونکه مفروض اینست که چاه مشترکست
مابین دو نفر و همچنین منبع نیز مشترکست پس بردن اب مشترک بان حوض جدید که مختص است باحد
شریکین با عدم اذن و رضای شریک جایز نیست بعلاوه اینکه اب را یا از راه اب حوض مشترک بیشتر
میبرد یا از راه اب دیگر اگر از همین راه اب مشترکست این تصرف دیگر است در مال مشترک با عدم
اذن شریک جایز نخواهد بود و اگر از راه اب دیگر اب میبرد ممکن نمیشود مگر مبداء ان راه اب از منبع
مشترک قرار دهد ان نیز با عدم اذن شریک جایز نخواهد بود مجملا بردن اب مشترک از منبع مشترک با عدم

اذن

اذن شریک جایز نیست و هو العالم س شخصی فوت شده و املاکی از او باقی مانده نصف از
املاک را شخص متوفی عمارت نموده و نصف دیگر ساده بوده باشد و یک وارث شخص متوفی
ان نصف ساده را عمارت نموده باشد و بعد از عمارت وارث دیگر از ولایت دیگر اید و ادعای
مخلف شخصی را که فوت کرده نماید ایا در اینصورت وارث غایب از عمارت سهم میبرد یا زمین ساده
را میبرد ج اینشخص که عمارت ملک ساده را نموده یا معترف هست باینکه محل عمارت مشترک
است ما بین او و ما بین انشخص مدعی یا خیر بلکه منکر است در صورت اعتراف باشتراک احداث عمارت
که در ملک مشترک نموده یا از مال مشترک که از مورث مخلف شده مثلا نموده است یا احداث ان
عمارت از مال مختص بخود نموده در صورتیکه از مال مشترک بینهما احداث این عمارت را نموده باشد
یا باذن این شریک نموده است یا با عدم اذن شریک نموده است پس مسئله متصور بچند صورت
میشود صورت اولی اینست که احداث عمارت در ملک مشترک از مال مشترک باذن شریک نموده باشد
یا بنحوی انشخص متصدی عمارت در سهم این شخص کانه وکیل او بوده در اینصورت شکی نیست که
این عمارت مثل محل مشترک ما بینهما خواهد بود صورت ثانیه اینست که احداث عمارت در ملک مشترک
از مال مشترک بوده لکن با عدم اذن شریک بوده در اینصورت اینشخص شریک که غایب بود ظاهر
اینست که مخیر بوده باشد ما بین انکه مقدار از عمارت را که معادل سهم او بوده باشد تصرف نماید یا از
حق خود با انکه مطالبه نماید قدر الحصه مال خود را که انشخص تصرف نموده با عدم اذن اینشخص و
صرف بنای عمارت نموده در صورتی که اختیار عمارت را نموده چنانچه محل عمارت مشترکست بینهما
اصل عمارت نیز مشترک خواهد بود و در صورتیکه مطالبه وجه را نمود لازم است بر ان شخص که
اجابت نموده باشد قدر الحصه مال او را تسلیم نموده باشد و در این صورت اینشخص میتواند مطالبه
اجرت المثل ایام تصرف را از انشخص نموده باشد بعلاوه مسلط هست باینکه ان عمارت را اخراب
نموده باشد نظر باینکه مفروض اینست که احداث این عمارت در ملک مشترک با عدم مسوغ شرعی
بوده صورت ثالثه اینست که احداث عمارت در ملک مشترک از مال مختص بخود نموده باشد در این
صورت این شخص غایب مسلط بر مطالبه عین ان عمارت نیست لکن میتواند مطالبه اجرت المثل ایام
تصرف را از انشخص نموده باشد بعلاوه مسلط بر تخریب این عمارت هست صورت رابعه اینست که این
شخص که احداث عمارت نموده منکر اشتراک ان ملک ساده است در اینصورت چونکه انشخص متصرف ذی
الید است حق با اوست بر مدعی است اثبات مدعی خود را نماید به بینه مجملا محتاج بمرافعه
با استفتا مشخص نمیشود س هرگاه زید بانی مسجد بجهة منع ورود و عبور کلب از بام مسجد
خواهد اطراف بام مسجد دیواری که مانع شود بکشد و عمرو جار مسجد که ابنا نموده که دیوار مشترک
را بلند نماید یا میتواند یا نه ج نظر باینکه مفروض اینست که اصل ان دیوار مشترک است ما بین

مسجد وجار مسجد لهذا چنین تصرفی با علم تعدی جار جایز نیست س در خصوص ابی که در قدیم
بعد از خروج ان از چشمه وارد میشود بر اسطرخ واقع در باغ زید وان اسطرخ مقسم است که
شرکاء ان اب از اعوضع بالمناوبه اب باملاک خود میبرند وچنانچه راه اب بعضی شرکاء مکرر دانند
که از موضع دیکر ببرند زید که صاحب باغ واسطرخ مشار الیه است متضرر میشود ایا در اینصورت بعضی شرکا
میتوانند که در وقت نوبه خود اب یکرد انند وان غیر مقسم ببرند یا نه ج در صورتیکه تغییر مجری
اب موجب ضرر مسلمانی شود وعدم تغییر موجب تضرر مالک
نوبه اب نشود ظاهر اینست که تغییر در
مجری نمیتوان داد
وهو العالم

كتاب القسمة

س هرگاه ماهتابی که مشاع کل شرکاء خانه بوده باشد بعضی از شرکاء خانه خواسته باشند که
ماهتابی مزبور را تقسیم نمایند وبر تقسیم ضرر ببعض شرکاء میرسد باین حیثیت که وضع خانه بجهت
تقسیم نمودن در دیوار کشیدن در میان ماهتابی برهم خورد وضرر ببقیه خانه میرسد وماهتابی قابل
تقسیم نباشد ایا شرعا در اینصورت که بعض شرکاء راضی بتقسیم نباشند بجهت ضرر رسیدن ان تقسیم
صحیح است یا نه ج در صورتیکه طالب قسمت بعض شرکاء باشند وقسمت موجب ضرر باشد نسبت
بکل یا ببعض که راضی بقسمت وطالب ان نیست مانع از قسمت واجبار در قسمت نمیتوان نمود س
ملکی مشترک بوده میان چند نفر مابین خود قسمت نموده وهر یک سهم خود را متصرف کردیده بعد
از چندیکه کذشت بعضی از شرکاء ادعا مینماید که من این قسمت را مسلم ندارم ایا کلام او در این باب
مسموع است یا نه ج هرگاه این قسمت از شخصی بوده که امام یا نایب امام نصب نموده باشد که قسمه
نماید بعد از قسمت بتعیین هر یک از سهام بقرعه نموده باشد در اینصورت قسمه لازم است احدی
از انها نکول نمیتوانند نمود خواه بعد از قرعه راضی شده باشند یا نه وهرگاه این قسمه از نایب
منصوب امام یا نایب امام نشده باشد بلکه خود شرکاء کسی را تعیین نموده باشند که مابین انها ملک
مشترک را قسمت نماید یا خود شرکاء مابین خود قسمه نمایند اکر بعد از قسمه تعیین سهام بقرعه نموده
باشند بعد از قرعه راضی بمقتضای ان شده باشند ظاهر اینست قسمه لازم است احدی از انها عدول
نمیتوانند نمود اکرچه مطلقا صیغه مابین انها جاری نشده باشد واما هرگاه قرعه اخراج نمودند لکن
بعد از قرعه راضی نشده باشند ظاهر انست عدول میتوانند نمود س دو نفر برادر جمع المال بودند

در عمارت واملاک وسایر چیزها ونه پسری دارد وقلیلی از عمارت واملاک را مشاعا تملیک
قبالة النکاح نامچه زوجه پسر خود کرده وبعد عمارت واملاک را با برادر خود قسمه نمودند الحال
پسر زید تسلط دارد که بعمرو بکوید من باین قسمه راضی نیستم وقسمت خود را از کل عمارت واملاک
باید بکیرم واز هر قسمی موافق سهم خود متصرف شوم ج اکر انچه قبلی شده واقعیت دارد یعنی دو برادر
در حال حیوة املاک مشترکه را قسمه ومفروز نموده باشند وهر یک سهم مفروز خود را متصرف شده
باشند در حال حیوة بعد از وفات احدهما یا هر دو وارث تسلط ندارد که بکوید من این قسمه را
قبول ندارم باید حال تقسیم نمایم بلکه لازم است بمقتضای ان قسمه معمول داشته باشد واکر
کلام در اصل قسمه داشته باشد یعنی ورثه شرعی بوده باشد طی امر انها موقوف بمرافعه است
س شخصی فوت شده وورثه او اموال او را قسمه نموده سهمی که بازای بعض ورثه قرار یافته شخصی ادعا
ادعا مینماید که این عین متصرف فیها از مزارست وبمتصرف میکوید که تو علم داری که عین مفروضه
از مزارست یا مدعی علیه کل ورثه است یا همان متصرف در صورتیکه قسم نفی العلم متوجه شود بمتصرف
ونکول از قسم نمود ومدعی عین مدعی بها را تصرف نمود یا این منشاء فساد اصل قسمه میشود یا نه ج
مسئله منصوره چند صورت میشود یکی انکه مدعی میکوید که این عین که متصرف هستی از مزارست واز
تو بمن منتقل شده دوم انست که مدعی میکوید که این عین از منست وذکر سبب مطلقا نمیکند سیم
انست که بکوید این عین از منست تو بعنوان عدوان متصرف بوده در صورت اولی وثانیه معلوم است
که مدعی علیه همان متصرف است ودر صورت عجز مدعی از اقامه بینه اکر قسم نفی العلم خورد فلا اشکال
در صورت نکول از قسم نظر باینکه نکول از یمین در قوه اعتراف مدعی علیه است بحقیقة دعوی مدعی
متصرف عین مدعی بها خواهد شد واین منشاء فساد قسمه اصل نمیشود ومدعی علیه را تسلطی
بسایر ورثه نخواهد بود واما در صورت اولی فظاهر واما در صورت ثانیه فلکون الاصل الصحة
القسمة وعدم تسلط علی سایر الورثة واحتمال کون السبب فی الدعوی الانتقال من المدعی علیه الی
المدعی ولم یذکره فی الدعوی واما در صورت ثالثه پس اکر متصرف باز نکول از قسم نمود ومدعی القای
دعوی بسایر ورثه ننمود ظاهر اینست باز چنین باشد پس مدعی کل عین مدعی بها را متصرف
میشود ومدعی علیه را تسلطی بسایر ورثه نخواهد بود بجهة اینکه این ضرریست که خود باعث
شده نظر باینکه اکر علم داشت نکول از قسم نبایست بکند واکر مدعی القای دعوی از سایر ورثه
نیز نمود اکر کل نکول از یمین نموده اند مدعی متصرف عین مدعی بها میشود ظاهر اینست که
باعث فساد اصل قسمه میشود پس ما بقی ترکه بعد میباید مابین کل ورثه قسمت شود نظر باینکه
دعوی در انوقت در ترکه میت است ونظر بنکول کل ورثه از یمین که بمنزله اعتراف بحقیقت مدعی
نموده اند واکر بعضی نکول نموده وبعضی قسم خوردند انکه قسم خورد سهم او برقرار میماند وانکه

نکول نمود سهم او با متصرف مال مدعی به تقسیم میشود و اگر ورثه فرض کنیم سه نفر باشند دو نفر
که غیر متصرف باشد قسم نفی العلم خورند بخلاف متصرف که او نکول نمود بنابراین دو نفر از قرار
قسمه اولی بر قرار میمانند و مدعی از سهم متصرف را متصرف میشود در این صورت شخص متصرف محروم
خواهد بود از ترکه مورث در صورت انحصار ترکه در آن مثلا و از اینجا ظاهر میشود جواب از سؤال
کننده بر آن اینست که جاست که هرگاه شخصی بمیرد و وراث او منحصر باشد بسه پسر یکی از پسران او
محروم باشد از ترکه با آنکه یکی از پسر نصف ترکه میت را ببرد و دو نفر دیگر
هر یک ربع کما لا یخفی و در صورت ثالثه هرگاه متصرف قسم خورد
ولکن دو نفر دیگر نکول از قسم نمایند در این صورت نکول اینها
در قوه اقرار در حق غیر است و نظر باینکه این غیر اقرار
باشتغال ذمه مورث است بنابراین میباید
این دو نفر از سهم خود شان
از عهده قسم مدعی
برآیند

کتاب المضاربه

س شخصی نقدی دارد و اجناس هم دارد و میخواهد اجناس را بعنوان مضاربه بعاملی داده باشد نوعی
که شرعا بی عیب باشد بنا نمایند و هم چنین در صورتیکه مال منحصر بجنس باشد و نقد نداشته باشد
ج مضاربه در غیر نقدین که عبارت از ذهب و فضه باشد متحقق نمیشود بلی شرعا تحقق مضاربه در
صورت و لی ممکن است بچند وجه یکی از آنکه نقد را مال المضاربه داده بعامل که عقد مضاربه در
نقد متحقق شود و بعد اجناس را بعامل بفروشد ببیع ذمه بعین مال المضاربه و عامل را ماذون
نماید که اگر متاعی را خود مالک باشد یا شود و صلاح رب المال را داند و اراده معرض مبایعه در آورد
از مال المضاربه بنابراین جایز است عامل از اجناس منتقله با و مال المضاربه ابتیاع نماید و مال
المضاربه را در عوض ثمن اجناس تسلیم رب المال نماید و دیگر آنکه جنس را بدیگری بفروشد و اگر آن
مضاربه نماید شرط نماید در ضمن عقد که از جانب او بفروش رساند بنوعی که ضرر باو نرسد یا مستری
نجرد ببیع خیار و شرط حد در مدت معین و رب المال نقد را بعامل داد بعنوان مضاربه شرط نماید که
فلان مال را از فلان شخص ابتیاع نماید و مشغول معامله شود از مال المضاربه جنس را از آن

شخص

شخص یا از وکیل او ابتیاع نماید و ثمن بازای ثمن اجناس رد شود برب المال و در صورت ثانی که مال
منحصر باشد بجنس نقدی را از کسی قرض نموده بعامل دهد بعنوان مضاربه اجناس را بدستور
مذکور معمول دارد س هرگاه زید تنخواه معینی بعمرو بدهد بطریق مضاربه و مدتی عمرو مشغول
معامله بوده باشد تا آنکه زید متوفی شود و ورثه زید عمرو را دیده و اجازه و امضای معامله زید
متوفی را نموده باشند و بعد بعضی از ورثه قلیلی از تنخواه بدفعات از عمرو گرفته باشند بخیال
آنکه از نفع میگیرند حال باقی ورثه ادعا میکنند که تنخواه مال المضاربه را با نفع ماضیه بدهد
عمرو میگوید اصلا و فرعا تماما به بعض ورثه داده ام آیا مجموع ورثه میتوانند کل تنخواه را از
عمرو مطالبه نمایند یا بعضی که از عمرو پول نگرفته اند قدر الحصه ارثیه خود را اصلا و فرعا میتوانند
مطالبه نمایند ج این مطالب که در این استفتا قلمی شده محتاج بمرافعه است با استفتا درست نمیشود
خصوصا متعارف چنین شده هر کس بخواطر خود میداند قلمی مینماید مجملا اولا معنی اینکه ورثه
امضای معامله زید متوفی را نمود نفهمیدم و ثانیا آنچه را اگر ببعض ورثه داده غلط کرده است
نظر باینکه مال مشترک بوده تصرف در مال المشترک موقوف برضا و اذن کل شرکا است ورثه مطالبه
کل تنخواه اصلا و فرعا میتوانند نمود و آنچه را ببعض داده اگر آن بعض معترف بوده باشد مطالبه
میتواند نمود یا از سهم او محسوب نماید و اگر علاوه داده باشد باید استرداد نموده یا از عهده آن
برآید مگر در صورتیکه سایر ورثه از بابت سهم خود قبول نماید س هرگاه زید با چند نفر
شریک بوده باشد و زید با عامل باشد و چند نفر دیگر در خانهای خود بوده باشد و در ضمن
العقد شرط نموده باشند که منافع آنچه باشد بعد از وضع اخراجات عامل مزبور ثلث نفع
شریک بوده باشد و دو ثلث دیگر از چند نفر دیگر که خانهای خود میباشد و شرکاء مزبور
با عامل شرط نموده باشند که هرگاه در خارج وجهی دیگر هم رسد بجهت شما که بار معامله
کنید آنچه نفع عاید شود ما چند نفر که با شما شریک میباشیم از نفع را نصفه شریک میباشیم
آیا این شرط شرعا صورت دارد یا نه ج اگر مراد اینست که شریک عامل با بقیه شرکاء چنین
قرار داده که منافعی که عاید او میشود از خارج مال الشراکة از منافع را از قرار مسطور میان
شرکاء قسمت نمایند این راجع میشود بوعده یعنی عامل وعده نموده است که بنحو مسطور
معمول داشته باشد عمل بمقتضای وعده اگر چه راجح و مستحسن است لکن ظاهر اینست که
حکم بوجوب آن نتوان نمود مجملا در ترک قسمت منافع خارجه بمقتضای قرارداد قطعا اشتغال
ذمه بحق الناس نمیباشد لکن کلامی که هست در استحقاق اثم و عقوبت و عدم آنست ظاهر اینست
که اثمی و عقوبتی نداشته باشد اگر چه در عمل بمقتضای آن اگر قصد قربت کند مثاب و ماجور
خواهد بود س تنخواهی از زید نزد عمرو بوده و ماذون در معامله هر کس و هر نحو که بوده

که منافع حاصله از سه خمس رب المال و دو خمس خود بردارد و با خالد بنا شراکت گذارده باشد
که آنچه منافع حاصل شود سه خمس را بجهة رب المال وضع نماید و یک خمس بجهة خود و یکی
بجهة عمرو منظور دارد خالد اجناس و اقمشه که سرمایه بوده بولایتی برده بفروش رسانید
و ابریشم خرید نموده بولایتی که عمرو بوده او برده و باید که از آن بولایت دیگر برده بفروش
رسانیده و نفع حاصل از آن را علی النهج المقرر تقسیم نماید خالد بعمرو میگوید باز میروم بفروش
میرسانم و خرج سفر مذکور را میخواهم یا باتفاق عزیمت نمائیم و روانه شویم و جنس را بفروش برسانید
هر یک نصیب نفع خود را برداریم یا خمس آن را بمن واگذار تا جنس را برده بفروش برسانم
ما بین وا شوید هم نفع از اگر رسد منست بردارم عمرو راضی بهیچ یک نشود و میگوید که من کل مال
را بدیگری میدهم میبرد بفروش شد و خرج سفر خود را بردارد بعد از آن نفع رسد تو را میدهد
با خود میبرم و میفروشم و خرج سفر خود را برمیدارم و بعد از آن خمس نفع رسد تو را میدهم و خالد
راضی شود یا سخن او مسموع است یا نه ج اگر قرارداد تقریر سؤال معامله مذکوره بطریقه مضاربه است
و نظر باینکه شرطست در صحة مضاربه که مال المضاربه دراهم و دنانیر بوده باشد و راس المال در
سؤال اجناس و اقمشه بوده مضاربه صحیح نخواهد بود پس اگر بنحوی از انحاء عامل عمرو [illegible] باشد
قول او مسموع خواهد بود و در منافع اگر بنحو قرارداد راضی باشند کلامی نیست و الا خالد در
مدت عمل مستحق اجرت المثل خواهد بود س زید تنخواهی بصیغه مضاربه بعمرو داشته
فروخته و بعد از مضی مدت خانه و ملکی در تنخواه طلب مذکور برداشته و از ما بقی مال المضاربه
بدون اذن رب المال مبلغی تعمیر نموده که بفروش شد چندی بعد خانه مذکوره را بزوجه خود
[illegible] که تمام شده رهن داده و جهاز اگر فته صرف امور خود نموده آیا عمرو و عامل میتوانند بی اذن
رب المال خانه خریده را رهن بدهد و جهاز امتصاص خود برساند یا نه ج در صورتیکه
مرقومه مطابق واقع بوده باشد یعنی خانه را از بابت تنخواه مال المضاربه برداشته باشد و رهن
آن خانه بزوجه یا غیر موقوف باذن رب المال است با عدم اذن و امضاء رب المال الرهن باطل است
س چه میفرمایند در این مسئله که زید تنخواهی بعمرو داده بعنوان مضاربه و مضاربه نامه از او گرفته
بقرار معینی عمرو تنخواه زید را جنس خریداری نموده حمل بولایت بعیده نموده و منافع کلی نموده
قدری از آن تنخواه را رد نموده و تتمه در نزد او باقی بود که زید متوفی شده و از کبار و صغار چند نفر ماند
احدی از اولاد کبار که وصی هم بوده کاغذ بعمرو مینویسد که تنخواه مرحوم را از قرار قرارداد والدم عمل
نموده جنس [illegible] باشخاص که متدین باشند معامله نموده باشد بعد از چند سال قدری
از تنخواه طلبیده و قدری هم برات باسم احدی از اولاد کبار میکند که اصالة از قبل خود و وکالة از
قبل کبار دیگر اخذ و قبض نماید با منافع کل تنخواه در عرض چند سال عمرو تتمه تنخواه را با قلیل

تسلیم

تسلیم مینماید و منافع سنوات بعد از فوت زید را هم مینماید که متعلق بخود میباشد از اینکه تنخواه را
من در ذمه خود گرفته معامله نموده ام با وجود نوشته و وصیت که از این قرار معمول باید بدارد و چنین علی
از عمرو صحیح است یا نه و بر فرض عدم صحت تفریط در مال صغیر و کبیر نموده یا نه و منافع حاصله از اصل تنخواه
تابع اصل است یا با شخص مضارب اگر عمرو باشد ج این کلام بسیار بسیار بی معنی است که کسی ادعا نماید
که من مال مردم را با عدم اذن مالک در ذمه خود قرار داده لهذا منافع حاصله از آن تنخواه مال
خودم میباشد قطعا چنین نیست بلکه نما تابع اصل است بلکه در چنین صورت که با عدم اذن مالک
چنین کاری نموده مشکل است که کسی بگوید که مستحق اجرت المثل میباشد بهر حال این کلام مخالف
شریعت مطهره است و منافی با ملت طاهره است بلی غیر از این سخن اینست که اگر تنخواه تلف شده میباید
شخص از عهده برآید نظر باعتراف خود با آنکه تنخواه مال المضاربه خسارت از آن باعل
نیست مجملا این کلام که کل نمای حاصل از آن مال متعلق باین
شخص عامل باشد بجهة تمسک باینچه مذکور شد
غلط محض است در چنین صورت اگر رب المال قرار
داد در اصل مضاربه با او فرقی نماید بسیار
با مروت و با انصاف معمول
داشته خواهد
بود

کتاب المزارعة و المساقات

س زید مالک ملکی بود و با عمرو بنا گذاشته که با هم زراعت کنند و قراردادی در میان
ایشان که نصف آن ملک را عمرو زراعت کند و نصف دیگر را زید و عمرو از محصول آن نصف فلان
قدر بزید بدهد و باقی را خود بردارد و باز قرارداد و عمرو چند وقت در آن ملک کار کرد من بعد آن قرار
را بر هم خورد و قرار دیگر شد و هم چنین چند قرارداد شد تا اینکه زرع بهم رسید لکن مجموع تخم
را زید داد بقصد اینکه بالاخره امر بهر جا که قرار گرفت تخم را بقدر حصه عمرو با او محسوب خواهد
داشت و زید تخم را از قرار قرارداد آخر با او محسوب داشت لکن زید چیزی از آن تخم را بصیغه نصف
تا قبل از مبایعه یا مصالحه یا مواهبه بعمرو منتقل نکرد بعد از رفع محصول بعمرو میگوید که قبلا بقرارداد

اخر راضی نشدم بلکه منظور و قلبی من قرارداد سابق بران شراکت در نصف بود قرارداد اخر شراکت در ربع بود اما در اینصورت که زید چیزی از آن تخم بعمرو منتقل نکرده این سخن عمرو از برای او ثمر دارد یا نه
ج نظر باینچه مفروض در سؤال است که آب و ملک مال زید بوده و از تخم زید در آن زراعت شده بنابراین کل زرع مختص بزید خواهد بود و اینچه کار عمرو در اینجا کار کرده بازای مستحق اجرة المثل خواهد بود و اینچه در اخر قلمی شده که تخم را از قرار قرارداد اخر با او محسوب داشت اگر مقصود اینست که زید بعد بودن عمرو و بودن تخم مملوک خود را بازای طلب عمرو نیز قبول نمود بنابراین همان قدر منتقل میشود بعمرو و حاصل ان مقدار زرع مختص بعمرو خواهد بود و تسلط مطالبه علاوه برین نخواهد داشت
س وفیه غایة الاحتیاج هل یصح المزارعة فی مثل ارض الخراج والمجهولة المالک والفرض ان مرادهم من المالک فی ابواب المزارعة والمساقات هل هو المتبادر من مالک رقبة الارض ام یعم جمیع الاقسام المذکورة من مالک المنفعة بالاجارة والصلح والوقف ونحوها ومن لم یملک رقبة الارض ولا منفعتها فهل یصح منه المزارعة کما لو زارع بنحو هذه القری
ج انما یتوهم من بعض العبارات اختصاص المزارعة بصورة ملک الرقبة لکن الظاهر خلافه فیکفی فی ذلک تملک المنفعة علی ای نحو کان واما لو فرض انتفاء التملک للمنفعة کالاراضی المغصوبة فالظاهر عدم صحة المزارعة وانتفاء ثمراتها للقطع بان العامل هناک مؤاخذ بالاجرة ویجوز للعامل التصرف فی الزرع باسره ولا یعطی منه شیئا للغاصب الذی فرض رقبة المغصوب لدیه فیما اذا کان البذر باسره من العامل کما ینعکس الامر فیما اذا کان البذر باسره للغا

صب

کتاب الودیعة

س زید اماناتی و از زید امینی میفرستد که بفلان کس بده بعد از وصول امانت بامین یقین میداند که امانت مرسوله از عمرو است و ید مرسل و غیر ید عاریه و غصب است و عمرو نیز مدعی بر امانت کرده میگوید که این امانت مرسوله نزد تو مال منست و امین نیز اقرار بر حقیقت و مال او دارد و میگوید نزد من فرستاده که بفلان کس بدهم بتو نمیدهم یا عمرو شرعا تسلط بر اخذ مال دارد که از امین بگیرد یا نه و امین امانت را بکه باید بدهد که براءة ذمه بجهة او حاصل شود
ج فی الحقیقة اگر اینچه قلمی شده مطابق واقع بوده باشد یعنی انشخص امین عالم بوده باشد که مال مال عمرو است و ید مرسل مال ید غصب و عدوان بوده بر انشخص امین لازم است که چنین مال را تسلیم مالک آن نماید خواه شخص مرسل اذن در تسلیم مالک بدهد یا نه و اینکلام از شخص امین با علم او برینکه مال از عمرو است که من بتو نمیدهم

نظر باینکه مرسل مال گفته است که بفلان کس بده نه بتو منافی با امانت و مطابق شریعت مطهره نیست
س هرگاه زید اماناتی در نزد عمرو گذارده باشد و قریب بچهند سال بطول انجامیده باشد و اینچه عمرو نیز زید تاکید نموده که امانت را بر زید بدهد اهمال نموده و امانت مزبوره بدون افراط و تفریط تلف شده ایا بعمرو غرامتی هست یا نه
ج تذکر حکم مزبور مرقومه مطابق واقع بوده باشد بعمرو غرامتی نخواهد بود
مخفی نماند که در هنگام مطبوع نمودن کتاب سؤال و جواب مذکور منظور این بود که کتاب مزبور بالتمام در یک جلد مطبوع شود و چون مطبوع نمودن آن بطول می انجامید و اغلب مردم جوابها و طالب بودند که رجوع بان نموده از فواید آن بهره یاب شوند لهذا مشتمل بر دو جلد نموده یک جلد از آن که مشتمل بر بیست کتاب است بهذا التفصیل مطبوع شده

المقدمة فی الاصول ؛ کتاب الطهارة ؛ کتاب احکام الجنایز ؛ کتاب الصلوة ؛ کتاب الزکوة والخمس ؛ کتاب الصوم ؛ کتاب الحج ؛ کتاب الکفارات ؛ کتاب الجهاد ؛ کتاب الامر بالمعروف والنهی عن المنکر ؛ کتاب التجارات ؛ کتاب الرهن ؛ کتاب احکام المولی علیه ؛ کتاب الدین ؛ کتاب الضمان والحوالة ؛ کتاب الصلح ؛ کتاب الشرکة ؛ کتاب المضاربة ؛ کتاب المزارعة والمساقات ؛
کتاب الودیعة ؛

حق الله تعالى شأنه العزيز

کتاب
سؤال و جواب
مرحوم سرکار شریعتمدار آقای
حاجی سید محمد باقر سلمه الله تعالی دره‌ای
در دار الخلافه طهران باتمام رسید بتاریخ
بیست و چهارم ماه ذی الحجة الحرام من شهور سنه ۱۲۵
من الهجرة المبارکة النبویة صلی الله علی مهاجرها
الف الف تحیة و سلام اللهم صل علی نبی
الرحمة و شفیع الامة و کاشف الغمة
و سراج الامة و آله
الطیبین الطاهرین

حق الله تعالى شأنه العزيز